جغرافیای تاریخی

سرزمین های خلافت شرقی

نویسنده: گای لسترینج

مترجم: محمود عرفان



ناشر برگزیدهٔ

هفدهمین و بیستمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

گای لسترینج

جغرافیای تاریخی
سرزمین‌های خلافت شرقی

مترجم

محمود عرفان



تهران ۱۳۸۶

سرشناسه	: لسترینج، گای، ۱۸۵۴ ـ ۱۹۳۳ م.	Le Strange, Guy
عنوان و نام پدیدآور	: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی / گای‌لسترینج؛ ترجمهٔ محمود عرفان.	
مشخصات نشر	: تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.	
مشخصات ظاهری	: ۶۰۹ ص.: نقشه (تا شده رنگی).	
شابک	: ۸ـ۱۰۵ـ۴۴۵ـ۹۶۴ـ۹۷۸	
یادداشت	: عنوان اصلی:	The lands of the eastern Caliphate.
یادداشت	: چاپ قبلی: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳ (بافروست).	
یادداشت	: چاپ هفتم: پاییز ۱۳۸۶ (فیپا).	
یادداشت	:کتابنامه به صورت زیرنویس.	
موضوع	: بین‌النهرین ـ ـ جغرافیای تاریخی.	
موضوع	: ایران ـ ـ جغرافیای تاریخی.	
موضوع	: آسیای مرکزی ـ ـ جغرافیای تاریخی.	
موضوع	: آسیای صغیر ـ ـ جغرافیای تاریخی.	
شناسه افزوده	: عرفان، محمود، ۱۲۷۹ ـ ، مترجم.	
شناسه افزوده	: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.	
ردەبندی کنگره	: ۱۳۷۷ ۷ ج ۵ ل / ۹ / DS ۴۴	
ردەبندی دیویی	: ۹۱۱/۵	
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۱۱۶۳ ـ ۷۶م	

جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی

نویسنده: گای لسترینج

مترجم: محمود عرفان

چاپ نخست: ۱۳۳۷

چاپ هفتم: پاییز ۱۳۸۶؛ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده‌سازی: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی، چاپ: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتیبه

صحافی: ایران مهر

قیمت: ۹۰۰۰۰ ریال



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

○ **ادارهٔ مرکزی:** خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچهٔ کمان، پلاک ۴، کد پستی ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صندوق پستی ۹۶۴۷ ـ ۱۵۸۷۵؛ تلفن: ۷۱ ـ ۸۸۷۷۴۵۶۹؛ فاکس: ۸۸۷۷۴۵۷۲

آدرس اینترنتی: **info@elmifarhangi.com** **www.elmifarhangi.com**

○ **مرکز پخش:** شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچهٔ گلفام، پلاک ۱؛ کد پستی ۱۹۱۵۶۷۳۴۸۳؛ تلفن: ۴۳-۲۲۰۲۴۱۴۰؛ تلفکس: ۲۲۰۵۰۳۲۶

آدرس اینترنتی: **info@ketabgostarco.com** **www.Ketabgostarco.com**

○ **فروشگاه یک:** خیابان انقلاب ـ روبروی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۶۶۴۰۰۷۸۶

فهرست مندرجات

فصل چهاردهم

ایالت جبال (بقیه)

فصل پانزدهم

ایالت جبال (بقیه)

فصل شانزدهم

خوزستان

فصل هفدهم

فارس

فصل هجدهم

فارس (بقیه)

فصل نوزدهم

فارس (بقیه)

فصل بیستم

فارس (بقیه)

فصل بیست ویکم

کرمان

فصل بیست‌ودوم

کرمان (بقیه)

Camadi مارکوپولو ـ دلفرید ـ کوههای بارزوقفص ـ راذکان و منوجان ـ هرموز کهنه و هرموز نو وگمبرون ـ بازرگانی ایالت کرمان ـ راههای عمدهٔ آن .

فصل بیست وسوم

کویر لوت ومکران

۳۴۵ ـ ۳۵۷

وسعت کویر لوت و مختصات آن ـ سه واحهٔ جرمق و نابند و سنیج ـ راههای عمدهٔ کویر ـ ایالت مکران ـ فنزبور و بندر تیز ـ شهرهای دیگر ـ سند وهند ـ بندر دیبل ـ منصوره و ملتان ـ رود مهران ـ ولایت توران وقصدار ـ ولایت بدهه و قندابیل .

فصل بیست وچهارم

سیستان

۳۵۸ ـ ۳۷۶

سیستان یا نیمروز وزابلستان ـ زرنج کرسی سیستان ـ دریاچهٔ زره ـ رود هیرمند ونهرهائی که از آن جداکرده اند ـ پایتخت قدیم سیستان موسوم به رام شهرستان ـ نه ـ فره و رودفره ـ رودخاش و روستای نیشک ـ قرنین و شهرهای دیگر ـ رودبار وبست ـ روستاهای زمین داور ـ رخج و بالیس یا والشتان ـ قندهار ـ غزنه وکابل ـ معدن نقره ـ راههای سیستان .

فصل بیست وپنجم

قهستان

۳۷۷ ـ ۳۸۸

ایالت قهستان که مارکوپولو آنرا « تونوکاین » نامیده ـ قاین وتون ـ ترشیز وولایت پشت ـ سرو بزرگ زردشت ـ زاوه ـ بوزجان و ایالت زم ـ ولایت باخرز ومالن ـ خواف ـ زیرکوه ـ دشت بیاض ـ گناباد وبجستان ـ طبس خرما ـ خوست یا خوسف ـ بیرجند ومؤمن آباد ـ طبس مسینان ودره .

فصل بیست وششم

قومس وطبرستان و گرگان

۳۸۹ ـ ۴۰۷

ایالت قومس ـ دامغان ـ بسطام ـ بیار ـ سمنان و خوار ـ شاهراه بزرگ خراسان که از قومس میگذشت ـ ایالت طبرستان یا مازندران ـ آمل ـ ساری ـ کوه دماوند و روستاهای فادوسبان و قارن و روبنج ـ فیروزکوه و قلعه‌های دیگر ـ ناتل وچالوس وناحیهٔ رویان ـ دژطاق وناحیهٔ رستمدار ـ ممطیر

ختل و وخش ـ قبادیان و چغانیان وشهرهای آنها ـ پلسنگی ـ ترمد ـ دربند آهنین ـ کالف واخسیسک وفربر ـ دریای آرال یا دریاچهٔ خوارزم ـ یخ بستن رود جیحون در زمستان .

فصل سی ودوم

خوارزم

۴۷۴ - ۴۸۸

ایالت خوارزم ـ دوکرسی آن: کاث وجرجانیه ـ ارگنج کهنه ونو ـ خیوه وهزار اسب ـ رودهای خوارزم وشهرهای ساحل راست وچپ جیحون ـ بسترسفلای جیحون تا دریای خزرـ صادرات و محصولات خوارزم .

فصل سی وسوم

سغد

۴۸۹ - ۵۰۳

بخارا و پنج شهری که داخل باروی آن بودند ـ بیکند ـ سمرقند ـ کوه بتم ورود زرافشان یعنی رود سغد ـ کرمینیه ـ دبوسیه و ربنجن ـ کش و نخشب و شهرهای مجاور آن دو ـ محصولات وصادرات سغد ـ راههای ماوراء جیحون تا سمرقند .

فصل سی و چهارم

ایالات رود سیحون

۵۰۴ - ۵۲۱

ایالت اشروسنه ـ بونجکث مرکزآن ـ زامین وشهرهای دیگر ـ ایالت فرغانه ـ جکسارتس یا سیحون ـ اخسیکث و اندیجان ـ اوش و اوزکند و شهرهای دیگر ـ ایالت چاچ یا بنکث ـ بناکث یا شاهرخیه وشهرهای دیگر ـ ولایت ایلاق وشهر تونکث ومعادن نقرهٔ خشت ـ ولایت اسبیجاب ـ شهر اسبیجاب یا سیرام ـ چمکند وفاراب یا اترار ـ یسی وصبران ـ جند وینغیکنت ـ طراز ومیرکی ـ شهرهای دور دست ترکان ـ محصولات ایالات سیحون ـ راههای شمال سمرقند .

ضمائم

۱ـ ابیاتی از شاهنامه

مربوط به اعلام جغرافیائی مذکور در این کتاب ۵۲۵ـ۵۳۸

۲ـ استخراجی از حدود العالم

مربوط به اعلام جغرافیائی ایران ۵۳۹ـ۵۵۴

فهرست نقشه ها

مقدمهٔ مترجم

مختصری از زندگانی مؤلف و چند کلمه راجع بترجمهٔ این کتاب

لسترینج[1] مؤلف این کتاب درسال ۱۸۵٤ دریکی‌ازشهر های خاوری انگلستان متولد گردید و درسال۱۹۳۳بسن هشتاد سالگی درشهر کمبریج‌وفات‌یافت.وی قسمت عمدهٔ زندگانی را در خارج از کشور خود گذرانید و در آغاز جوانی چندین سال بامادرش درپاریس بسربرد ودرآنجا با مهل[2] ، مستشرق نامدار فرانسوی ، مترجم شاهنامهٔ فردوسی ، آشنا گردیده بتشویق او بآموختن فارسی و عربی پرداخت . تحصیل زبان فارسی ویرا ، که جوانی بیست و سه ساله بود ، بمرز و بوم فارسی زبانان یعنی ایران دلباخته کرد وسه سال از ۱۸۷۷ تا ۱۸۸۰م. که بازمان سلطنت ناصرالدین شاه مصادف بود در ایران اقامت گزیده بتکمیل زبان فارسی و تاریخ و جغرافیای این دیار چنان همت گماشت که دوسال بعد یعنی درسال ۱۸۸۲ توانست « تئاتر وزیر خان‌لنکران » را بدستیاری هگرد[3] منشی سفارت انگلیس درتهران بانگلیسی ترجمه کند و حواشی سودمندی بر‌آن بیفزاید.

سرگذشت یا تئاتر « وزیرخان لنکران » تألیف میرزا فتحعلی آخوند زاده نمایشنامه‌ایست بترکی قفقازی ، که میرزا جعفرقراجه داغی‌آنرا بفارسی ترجمه کرده ودرسال ۱۹۳۰ بسعی لسترینج و هگرد در انگلستان بفارسی چاپ شده و پشت جلد آن این عبارت ذکر گردیده است : « این‌تئاتر درمکالمهٔ امروزی زبان فارسی است که سیاحان فرنگی و فرنگی‌های ایران و متعلمین هندوستانی را بکار آید . »

«تئاتر وزیر خان لنکران» درچهار پرده‌است که واقعهٔ آن بگفتهٔ نویسنده در پنجاه سال قبل از نوشتن تئاتر در شهر لنکران اتفاق افتاده وقهرمان داستان ، میرزا حبیب ، وزیر خان لنکرانست. لسترینج کتاب دیگری از فارسی بانگلیسی نیزترجمه کرده که‌نویسندهٔ این‌مقدمه‌بفارسی‌آن دست نیافتم و گویا بنام «دارو ساز» یا « کیمیاگر »[4] باشد و چنانکه آرنولد ویلسن در « فهرست کتابهای مربوط

۱ - Guy. Le Strange ۲ - J. Mohl ۳ - Haggard ٤ - Alchemist

بایران [1] » نوشته ، در سال ۱۸۸۶ در مجلهٔ انجمن شاهی آسیائی چاپ شده است.

لسترینج درسال ۱۹۱۴ قسمت جغرافیای « نزهة القلوب » تألیف حمدالله مستوفی را تصحیح کرد وباترجمهٔ انگلیسی آن‌منتشر ساخت، واین امر ویرا در ردیف مستشرقین نامی‌قرارداد و به تجسسات و تألیفاتی درجغرافیای تاریخی بلاد اسلامی تشویق کرد

لسترینج قسمتی از کتاب « احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم » تألیف مقدسی راکه راجع بفلسطین است ، ازعربی بانگلیسی ترجمه کرد و کتابی هم بنام « فلسطین در زمان فرمان روائی‌مسلمین » تألیف نموده بچاپ رسانید، سپس آن‌قسمت از کتاب « عجایب الاقالیم السبعة » تألیف ابن سرابیون را که در بارهٔ رودها ونهرهای عراق و جزیره است با ترجمهٔ انگلیسی بضمیمهٔ چندین فهرست و نقشه چاپ و منتشر کرد . در سال ۱۹۰۰ کتاب او موسوم به« بغداد در زمان خلافت عباسیان»[2] ودرسال۱۹۰۵ کتاب دیگراو موسوم به «جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی [3] »که اینک ترجمهٔ فارسی آن از نظر خوانندگان میگذرد ، انتشار یافت. « فارسنامهٔ ابن بلخی» و پس از آن « تجارب‌الامم » ابن مسکویه را نیزبچاپ رسانید و مقالاتی چند در خصوص جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی در « مجلهٔ انجمن شاهی آسیائی» نوشت و عمدهٔ این تحقیقات وتألیفات را در حالی‌انجام میداد که چشم ویراضعفی عارض بود، عاقبت هم‌درسال ۱۹۱۲ بکلی‌نابیناشد ولی‌این‌بلیه از همت وفعالیت او نکاست ودرحال نابینائی بآموختن زبان اسپانیائی‌مشغول گردیده « دون ژوان ایران » [4] و « سفارت کلاویخو بدربار امیر تیمور» [5] را از اسپانیائی باتعلیقات لازم‌ومهم بانگلیسی ترجمه‌ومنتشر کرد .وی‌درهیأتی که‌بنام«یادگار گیب»[6] برای چاپ و انتشار کتابهای فارسی و عربی و ترکی است نیز شرکت داشت.

در پایان شرح زندگانی مؤلف ، چندسطر هم در باب این کتاب وترجمهٔ فارسی آن اضافه مینمائیم :

۱ - A Bibliography of Persian by Sir Arnold T.Wilson. ۲ - Baghdad during the Abbasid Caliphate.
۳ - The Lands of the Eastern Caliphate ٤ - Don Juan of Persia.
٥ - Embassy to Tamerlan, by Clavijo ٦ - Gibb Memorial.

جغرافیای تاریخی سر زمین های خلافت شرقی که در رشتهٔ جغرافیای تاریخی ممالک اسلامی در نیم قرن پیش تألیف گردیده فشرده و چکیده ایست ازتحقیقات وتألیفات جغرافی نویسان‌قدیم مسلمین که باپای طلب بهر شهر ودیاری رفته اند و آنچه را دیده و شنیده و پرسیده و یافته اند یادداشت کرده و ذخیرهٔ گرانبهائی ازمعلومات‌خود باقی گذارده‌اند. ترجمهٔ‌فارسی‌جغرافیای‌تاریخی‌سرزمین های خلافت شرقی از چاپ دوم انگلیسی آن است که درسال ۱۹۳۰م. منتشر شده است.

مقصود مؤلف واروپائیان دیگر ازخلافت شرقی ، خلافت خلفای راشدین و خلفای اموی وعباسی‌است که مرکزدستگاه آنهامشرق زمین‌یعنی عربستان‌وعراق و شام بود ، و چون یکی از افراد خاندان اموی از شام باسپانیا رفت و در آنجا دستگاه خلافتی ترتیب داد که تاچندین سال اولاد اوبنام خلفای اسلامی‌فرمان روائی داشتند و جنگها کردند، خلافت آنها را خلافت غربی نامیدند .

مراجع‌لسترینج‌کتابهائی است بفارسی و عربی و ترکی . از این مراجع آنچه بزبان فارسی و در دسترس بود مترجم متن آنها را در ترجمه وارد کرد و چون کتابهای مرجع مؤلف تا آنجا که توانسته اند سابقهٔ تاریخی و داستانی نقاطی را که اسم برده اند نیز ذکر نموده اند و چون فردوسی طوسی نیز از معاصرین همان مورخان و جغرافی نویسانی است که آثار آنها مرجع عمدهٔ لسترنج بوده است، مترجم هرمحلی را که دراین کتاب ذکر گردیده و در شاهنامهٔ فردوسی‌اسمی ازآن برده شده با استعانت ازفهرست «ولف» آلمانی‌از شاهنامه استخراج کرد و بترتیب الفبا مرتب ساخت و بآخر کتاب ملحق کرد. همچنین از کتاب جغرافیای عمومی « حدودالعالم من‌المشرق الی المغرب » که از کتابهای معروف و معتبرقرن چهارم‌هجریست، ودر زمان‌حیات لسترینج چاپ‌نشده‌بود وشاید از وجود آنهم اطلاعی نداشت، اماکن ایران استخراج گردید و بآخر کتاب پیوسته شد .

گذشته از حاشیه‌هائی که لسترنج در ذیل صفحات بر کتاب خود افزوده مترجم فارسی کتاب نیز هرجا که ضرورت داشت حاشیه هائی‌که درآخر آن علامت (م) گذارده شده برآن اضافه کرد.

تهران - بهمن ماه ۱۳۳۷

مقدمهٔ مؤلف

در صفحات این کتاب سعی میشود به حد متناسبی اطلاعات و معلوماتی جمع آوری گردد که در کتب جغرافی نویسان عرب و ایرانی و ترک راجع به بین النهرین و ایران و آسیای مرکزی پراکنده است . دائرهٔ این جغرافی نویسان از نویسندگان قدیم مسلمین آغاز میشود وبه‌نویسندگانی پایان می‌یابد که شرح داده‌اند پس از مردن امیر تیمور گورکان چه اقوام وملل مختلفی درآن بلاد جای گرفتند وپس از فتوحات بزرگ در آسیای مرکزی یعنی با آغاز قرن پانزدهم میلادی که دورهٔ قرون وسطی درآسیا پایان یافت چه حوادثی درآن ممالك بوقوع پیوست .

این کتاب متمم کتاب « بغداد در زمان فرمانروائی عباسیان » [1] که در سال ۱۹۰۰ میلادی آنرا بچاپ رسانیده‌ام محسوب میشود و نیز حلقهٔ اتصالی است بین آن و کتاب « فلسطین در زمان فرمانروائی مسلمین » [2] چاپ سال ۱۸۹۰ .

برای آنکه کتاب حجم متوسط ومناسب را ازدست ندهد جغرافیای عربستان و دو شهر مقدس مکه و مدینه را با اینکه قسمت عمدهٔ این بلاد در قلمرو حکومت عباسیان بود از آن حذف کردم . امیدوارم کسانی که معلوماتشان از نویسندهٔ این کتاب فراتراست آنچه را که ازاین کتاب حذف گردیده مخصوصاً آنچه راجع‌میشود بجغرافیای‌تاریخی مصر دردورهٔ فاطمیان وبلادمختلف‌افریقای شمالی وقلمرو خلافت غربی (که باوجود کوتاهی عمر، فرمانروائی وتمدن باجلال و شکوهی در اسپانیا داشتند) مورد تحقیق قرار دهند تا علم جغرافیای تاریخی بلاد اسلامی از تنگنای نقص وضعف بیرون آیدو چهرهٔ خاص خودرا نمایان سازد .

اگر تاریخ مسلمانان پیوسته قابل توجه بوده و واقعاً باید خوب فهمیده شود ومطالعه ودقت را سزاوار است ، جغرافیای تاریخی خاورمیانه درقرون وسطی

---

۱ - Baghdâd under the Abbasid Caliphate

۲ - Palestine under the Moslems

که مبنای آن است باید بیشتر مورد تحقیق قرار گیرد . اینک من قدم اول را برمیدارم ، ولی چه بسیار کارهای سودمندتر وضروری دیگریست که باید ازاین پس انجام داده شود و اکنون که زمینهٔ کار برای آینده فراهم آمده و در هرموضوعی نام مؤلفانی که درآن موضوع بحث و تحقیق کرده‌اند درذیل صفحات ذکر گردیده و به اشتباهاتی که برخی از آنها کرده‌اند اشاره شده ، میتوان گفت مقدمهٔ یک دورهٔ کامل برای تحقیق وبحث دراین رشته که جغرافیای تاریخی قلمرو خلافت عباسیان باشد آماده است . ولی پوشیده نباشد که این کتاب در همین حد که ذکر شد باز شامل تمام جزئیات نیست ، مخصوصاً از این جهت که گفتیم باید حجم و اندازهٔ متوسط داشته باشد ، ازترجمهٔ عین گفته‌های نویسندگانی که مراجع‌ماهستند صرفنظر کردیم و از آنها بمختصر اکتفا نمودیم .

در اینجا بی مناسبت نیست یاد آور شویم که لازم است کتاب « راههای پستی و مسافری در ممالک خاور زمین » تألیف اشپرنگر [۱] بدقت تصحیح و تجدید چاپ شود ، گو اینکه ترجمهٔ « مسالک و ممالک » ابن خردادبه وقدامه که ازطرف پروفسور دگویه اخیراً بعمل آمده تا حدی نیازمندی ما را رفع کرده است .

در این کتاب از هرایالتی که نام برده‌ایم ، از محصول و تجارت آن نیز کم وبیش تا جائیکه مراجع ما بآن دسترسی داشته اند ، گفتگو بمیان آورده‌ایم ، ولی اگر کسی بخواهد مشروح‌تر ازتجارت و محصول ممالک مسلمان مشرق زمین اطلاع پیدا کند ، باید به فصل « تجارت وصنعت» کتاب «تاریخ تمدن شرق » تألیف فن کرمر [۲] رجوع کند ، وبنظر من ، هنوز این کتاب دراین موضوع بهترین کتاب بحساب میاید .

بعد از فهرست مطالب کتاب ، ازجغرافی نویسان مسلمین بترتیب تاریخ زمان آنها فهرستی ذکر میکنیم و در ذیل صفحات هرجا بخواهیم به آنان اشاره‌ای کنیم فقط به حرف اول اسم آنها اکتفا مینمائیم و برای سایر کتب در جائی که

۱ - Sprenger : Post und Reise Routen des Orients.
۲ - A. Von Kremer : Culturgeschichichte des Orients,

اولین بار ذکری از آنها در متن شده است اسم مؤلف را بطور کامل مینویسیم .

در فصل اول که بعنوان دیباچه است تألیفات جغرافی نویسان عرب را اجمالاً معرفی کرده وتفصیل آن تألیفات‌را درکتاب « فلسطین درزمان فرمانروائی مسلمین » آورده‌ام .

سنوات را به تاریخ هجری باتطبیق به تاریخ میلادی قید کرده[1] و درضبط اعلام ، چون روشی راکه درکتابت آنها اکنون معمول‌است بکاربسته‌ام ،چگونگی تلفظ آنها دیگر ضرورت ندارد ، ولی ناگفته نگذارم که « واو » در فارسی مانند V و «ض» و «ظ» مانند «ز»، و «ث» مانند «س» تلفظ میشود .

البته دراین کتاب که تقریباً تمام مآخذ آن کتب ونوشته‌های شرقی است اشتباهات بسیار راه‌خواهد یافت ، ومؤلف آن ازکسانیکه سهو واشتباه اورا یادآوری کنند سپاسگزار خواهد بود . امیدوارم یکی از طلاب در این رشته یعنی جغرافیای تاریخی ممالک اسلامی توفیق پیدا کند وکتابی بهتر وکاملتر تألیف نماید تاآرزوی من برآورده شود وبسرمنزل مقصودکه اکنون راه آن هموار گردیده‌است نزدیکتر شویم .

گ. لسترینج
شمارهٔ ۳ ـ خیابان سان‌فرانسیسکو ـ پووورینو
فلورانس ـ ایتالیا
مه ۱۹۰۵

---

۱ ـ در ترجمهٔ فارسی این کتاب بنظر مترجم ذکر تاریخ میلادی ضرورت نداشت وجز در موارد معدودی ، به همان تاریخ اسلامی بدون تطبیق با تاریخ میلادی اکتفا شد .

فهرست اسامی

جغرافی نویسان مسلمان
بترتیب تاریخ تألیفات آنها

ابن خردادبه	۲۵۰ هجری	۸٦٤ میلادی
قدامه	۲٦٦ »	۸۸۰ »
یعقوبی	۲۷۸ »	۸۹۱ »
ابن‌سراییون	۲۹۰ »	۹۰۳ »
ابن رسته	۲۹۰ »	۹۰۳ »
ابن فقیه	۲۹۰ »	۹۰۳ »
مسعودی	۳۳۲ »	۹٤۳ »
اصطخری	۳٤۰ »	۹۵۱ »
ابن حوقل	۳٦۷ »	۹۷۸ »
مقدسی	۳۷۵ »	۹۸۵ »
ناصرخسرو	٤۳۸ »	۱۰٤۷ »
ادریسی	۵٤۸ »	۱۱۵٤ »
ابن‌جبیر	۵۸۰ »	۱۱۸٤ »
یاقوت	٦۲۳ »	۱۲۲۵ »
قزوینی	٦۷٤ »	۱۲۷۵ »
مراصدالاطلاع	۷۰۰ »	۱۳۰۰ »
ابوالفداء	۷۲۱ »	۱۳۲۱ »
مستوفی	۷٤۰ »	۱۳٤۰ »
ابن بطوطه	۷۵۰ »	۱۳۵۵ »
حافظ ابرو	۸۲۰ »	۱٤۱۷ »
شرف‌الدین علی یزدی	۸۲۸ »	۱٤۲۵ »
جهان‌نما	۱۰۱۰ »	۱٦۰۰ »
ابوالغازی	۱۰۱٤ »	۱٦۰٤ »

فصل اول

دیباچه

بین‌النهرین وایران وایالات آندودر دورهٔ خلفای عباسی ـ ایالات شمال باختری و شمال خاوری ـ جاده های بغداد تا سرحدات بلاد اسلام ـ جغرافی نویسان مسلمان و تألیفات آنان ـ مؤلفان دیگر ـ نام اماکن و ایالات عرب زبان و ترك زبان و فارسی زبان .

پس از وفات پیغمبر اسلام (ص) که اعراب برای انتشار تعالیم اسلامی قیام نموده دولت ساسانی را بر انداختند ، کشور پادشاهان ساسانی از بین النهرین و ایران تشکیل میشد . ولی اعراب به روم شرقی ، دولت مقتدر دیگری که مورد هجوم و حملهٔ آنان واقع گردید ، کاملاً استیلا نیافتند ، البته به قسمتهای متفرقی از آن کشور توانستند استیلا یابند و ایالات ثروتمندی را ، خاصه بلادی که‌در سواحل جنوبی وخاوری مدیترانه بود ، بدست‌آورند ، ولی امپراطوران روم تا چند قرن در مقابل خلفا مقاومت بخرج دادند و دولت روم دویست و اندی سال بعد از دورهٔ خلفا هنوزخود را سرپا نگاه داشته بود ، درحالیکه دولت‌ساسانیان‌بکلی منقرض گردید و یزدگرد آخرین پادشاه این سلسله فراراختیار کرد و کشته شد . و چون ایران یکباره تحت فرمانروائی‌مسلمانان درآمد و خلفا به‌اوضاع این بلاد که زیر تسلط آنها میزیست‌آشنا گردیدند ، اصول ایرانیان‌رادراداره کردن کشور پسندیده راه و رسم سلاطین ساسانی‌را در سیاست داخلی پیش گرفتند ، مخصوصاً خلفای عباسی که یک قرن واندی بعدازوفات پیغمبراسلام رقبای خود یعنی‌خلفای اموی‌را ازمیان

بر داشتند و پایتخت‌دولت خلفا را از شام به عراق آورده در بغداد ، که چند کیلومتر بالای طیسفون پایتخت زمستانی ساسانیان در ساحل دجله واقع بود ، بنیان گذاردند و این پایتخت بزودی مرکز شرقی دولت اسلامی گردید . اما این دولت از زمان نخستین خلیفهٔ عباسی نتوانست وحدت سیاسی خویش را حفظ کند ، اسپانیا از آن جدا شد و خلیفه ای اموی در قرطبه ظهور کرد که دردسر خلافت بغداد را فراهم آورد و پس از یک قرن واندی مصر هم ازدست خلفای عباسی بیرون رفت و تقریباً در همان زمان که خلیفهٔ اموی قرطبه در اسپانیا اعلام کرد که او امیرالمؤمنین است و بس ، خلفای فاطمی هم در مصر رقیب خلفای عباسی شدند و از اطاعت بغداد سرپیچی کردند. در غالب اوقات شام با مصر هم‌آواز میگردید. عربستان نیز بین این دوقوه مورد کشمکش بود. درشرق اقصی چندین ناحیه ازقلمرو خلافت عباسیان جدا گردیده رایت استقلال برافراشتند ، اما بطور دائم نتوانستند برای خود دستگاه خلافتی ترتیب دهند. اجمالاً تمام نواحی پهناوری که مملکت ساسانیان را پیش از ظهور اسلام تشکیل میداد اسماً در اطاعت عباسیان باقی ماند . این سرزمین پهناور از طرف خاور محدود میگردید به صحاری آسیای مرکزی و کوههای افغانستان و ازسمت باختر به امپراطوری روم شرقی ، وتقسیم گردیده بود به‌چندین قطعه که درفصول آیندهٔ این کتاب بتفصیل در بارهٔ آنهاسخن خواهیم گفت . نام این‌قطعات وحدود آنهادر دورهٔ فرمانروائی اعراب غالباً همان بوده است که در دورهٔ ساسانیان (تا آنجا که ما اطلاع داریم) ، پس در ممالک شرقی بطورواقع فقط جزئی‌تغییری روی داده و در نام وحدود آنها تغییر قابل‌ذکری ایجاد نشده ، اگرچه در اوضاع سیاسی ومخصوصاً اوضاع اقتصادی،چنانکه انتظار آن‌هم میرفت ، درخلال این هزاروسیصد سال تغییرات مهمی روی داده است.

پیش از آنکه در این موضوع وارد بحث شویم بی مناسبت نیست در خصوص آن قطعات بترتیبی که در فصول آینده ازآنها گفتگو خواهیم کرد در اینجا هم شمه ای ذکر نمائیم :

ناحیهٔ رسوبی پهناوری که یونانیان به‌آن«مزوپوتامیا»[۱] یعنی بین النهرین می گفتند

---

۱ - Mesopotamia

تحفه و بخشش فرات و دجله است. چنانکه در فصل بعد خواهیم گفت مجرای سفلی دجله در دورهٔ عباسیان بوضعی که امروز مشاهده میشود نبوده است. یک نظر اجمالی به نقشه نشان میدهد که صحرای بی آب و علف عربستان تا ساحل غربی فرات امتداد پیدا میکند وبنابراین درجانب راست این شط رودخانه‌ای وجود ندارد. اما دجله بعکس آنست، زیرا از کوههای ایران که بمساحتی درخاور دجله واقع گردیده رودخانه های بسیاری جاری است که شاخه های سمت چپ دجله را تشکیل میدهد. ترتیب آبیاری که مسلمانان درعراق از ساسانیان به‌ارث بردند ناحیهٔ عراق را یکی ازخرم ترین بلاد معمور جهان ساخته بود (و درخصوص آن بعد ها سخن خواهیم گفت). در این جا بطوراختصار میگوئیم که اعراب خاك بین‌النهرین را ازمازاد آب شط فرات که بچندین نهرمیریخت وآن نهرها ازجلگه های بین‌النهرین بطرف دجله‌میگذشت آبیاری‌میکردند، اما اراضی‌خاوری‌دجله را تابرسدبه‌دامنهٔ کوههای ایران، یک‌قسمت را از نهرهای جبال ایران وقسمت دیگر را از نهرهائی که از دجله جدا میشد و دوباره از سمت چپ بدان وارد میگردیدسیراب می‌نمودند، ودر همان حال دجله‌مازاد آب بسیاری از رودخانه های کوچك را که از کوههای خاوری سرچشمه می گرفت می بلعید.

عربها بین‌النهرین را به دو ناحیه تقسیم میکردند: ناحیهٔ سفلی و ناحیهٔ علیا. ناحیهٔ سفلی شامل سرزمینی‌میشد دارای خاك رسوبی حاصلخیز که‌درزمان قدیم معروف بود به بابل.

بین‌النهرین سفلی را عراق مینامیدند و مرز شمالی آن (که در زمانهای مختلف تغییر پیدا میکرد) خطی بود از خاور به باختر، که ازدجله شروع میگردید وبه فرات ختم میشد، درمحلی که این دوشط درجلگه‌ای که بین آنها است به هم نزدیک میشوند.

در زمان عباسیان البته بغداد بزرگترین شهر عراق بود، ولی یک قرن پیش از آنکه این سلسله روی کار بیاید مسلمانان قرن اول پس ازفتح عراق به ساختن سه شهر بزرگ دست زدند که واسط و کوفه و بصره باشد. این سه شهر

تا چندین قرن آبادی و رونق داشت و با انبار (از شهرهای دورهٔ ساسانیان) که در ساحل فرات و با بغداد در یک عرض جغرافیائی بود ، بزرگترین شهرهای پرجمعیت عراق را دردورهٔ عباسیان تشکیل میدادند.

درشمال این سرزمین رسوبی، سرزمین سخت و سنگلاخ بین‌النهرین علیا واقع میشد که در زمان قدیم آنرا نینوی‌میگفتند.

بین‌النهرین علیارا عربها جزیره مینامیدند ، زیرا که آن‌دشت های‌پهناور ازآبهای فرات و دجلهٔ علیا و جویها ونهرهایی که در جنوب آن دشتهای سنگلاخ به‌رودخانه های‌مزبورمی‌پیوستنداحاطه شده بود.سرزمین جزیره ازشمال تاکوههائی که آن دوشط بزرگ از آنها سرچشمه میگرفت امتداد پیدا میکرد و به سه ناحیه قسمت میشد و هرناحیه به نام قبیله ای که در زمان ساسانیان در آنجا مسکن داشتند موسوم بود. شهرهای عمدهٔ این سه ناحیه عبارت بود ازموصل نزدیک خرابه‌های نینوی ، و «آمد» درساحل دجلهٔ علیا ، و «رقه» درخمیدگی بزرگ فرات درحاشیهٔ صحرا ، که سرحد مقابل آن شهر دمشق واقع میشد . در فصل آینده ازکوهستانی گفتگو خواهیم کرد که رود فرات از آن سر چشمه میگیرد . این سرزمین بین خلفا وامپراطوری روم مورد کشمکش بود. شهرها وقلاع آن را گاهی مسلمانان و گاهی عیسویان برحسب شکست یافتحی که درجنگ بین طرفین نصیب‌یکی از آنها میشد تصرف میکردند . عربها تسلط کامل باین سرزمین پیدا نکردند و بهمین جهت مؤلفان قدیم بطورتفصیل در بارهٔ آن‌سخن نگفته‌اند. سرزمینی که روم خوانده میشد نیز بهمین وضع بلکه سخت تر از آن گرفتار بود و تا اواخر قرن پنجم هجری جزء غیر قابل تجزیهٔ امپراطوری روم شرقی محسوب میشد ، زیرا میان این سرزمین و قلمرو حکومت خلفا سدی که عبارت ازسلسله جبال «طوروس» است کشیده شده‌بود.

مسلمانان تقریباً هرسال از معابر این جبال بآسیای صغیر تاخت وتازمیکردند و چند بارهم قسطنطنیه را درمحاصره‌ای بی‌نتیجه واقع ساختند و چند بار استحکامات و قلاع مختلف را درفلات آسیای صغیر بتصرف آورده درآنجا ساخلو گذاردند ، اما غیرازاین پیشرفتهای موقت ، خلفای عباسی نتوانستند آن‌سرزمین را درچنبرهٔ اطاعت

خود درآورند، تاخت و تازهای بسیار بآنجا میکردند ولی نمی‌توانستند یک قطعه را کاملاً متصرف شوند.

بهرحال حکومت مسلمانان درآسیای صغیر استقرار پیدا نکرد مگر دردوره‌ای که حکومت خلفا به قوس نزولی افتاد و ترکان سلجوقی درآن نواحی اقامت گزیده آسیای صغیر را از تصرف رومی ها بیرون آوردند و بالاخره این ناحیه یعنی روم در قلمرو حکومت مسلمانان قرار گرفت، وهنوزهم باین حال باقی است.

در مشرق جزیره یا بین‌النهرین علیا، ایالت آذربایجان که «آتروپاتن»[۱] قدیم باشد واقع بود، و ازبالا به رود ارس و ازپائین به سفیدرود که هردو به‌دریای خزرمیریزند، محدود میگردید. مهمترین آثارطبیعی‌آن، دریاچهٔ بسیارشور اورمیه[۲] است که تبریز ومراغه (دو کرسی‌آن‌ایالت) نزدیک آن واقع‌اند واردبیل‌شهر بزرگ‌دیگر آذربایجان درسمت خاورآن‌نزدیک‌تر به‌سواحل دریای‌خزرقراردارد. درفصل بعدبه‌ذکر چندناحیهٔ کوچکی که درمرز شمال‌باختری واقع‌بودند خواهیم‌پرداخت: اول گیلان یا جیلان در ساحل دریای خزر که سفید رود ازمیان جبال البرز ـ یعنی سد کوهستانی فلات ایران ـ از آن عبور نموده به جلگه ای رسوبی که از خود سفید رود تشکیل گردیده سرازیر شده و دلتای کوچکی در دریای خزر تشکیل میدهد. سپس ناحیهٔ موغان است دردهانهٔ مشترك رودارس ورودخانهٔ کر، وبعد از آن «اران» درسمت باختری بین این دو رودخانه، وشیروان درشمال رود کر، و گرجستان که درسرچشمهٔ ارس، جائی که آن ناحیهٔ کوهستانی، دریاچهٔ وان‌را دربر گرفته است جای دارد. در جنوب خاوری آذربایجان ایالت ماد که اعراب‌نام شایستهٔ ایالت جبال را بدان داده بودند قرار داشت. جبال این ایالت به جلگهٔ بین‌النهرین سفلی مشرف است، واین جبال ازسمت مشرق امتداد پیدا میکند تامیرسد به‌کویرلوت در وسط ایران. قسمت غربی ایالت جبال در زمانهای اخیر یعنی هنگامی که کردها شهرت وقدرتی پیدا کردند به کردستان معروف شد.

---

۱ - Atropatene ۲ - رضائیهٔ فعلی (م)

چنانکه بعدها خواهیم دید ایالت جبال را در قرون وسطی غالب اوقات به‌اشتباه عراق عجم‌مینامیدند تا باعراق عرب که مقصود بین‌النهرین سفلی بود اشتباه نشود. ایالت جبال شهرهای بزرگی داشت، در باختر آن کرمانشاه و همدان (اکباتان قدیم)، در شمال خاوری آن ری [۱] و در جنوب خاوری آن اصفهان بود. بعدها مغولهای ایران سلطانیه را در جلگهٔ شمالی آن ساختند و مدتی این شهر جای بغداد را گرفت یعنی پایتخت این قسمت از امپراطوری مغول گردید که بین‌النهرین و ایران در دورهٔ حکومت ایلخانان باشد. از کوههای ایالت جبال چندین رودخانه سرچشمه میگرفت، ازجمله رود کارون بود که اعراب آنرا «دجیل» یعنی دجلهٔ کوچک می نامیدند و پس از جریان طولانی و پرپیچ و خمی در مشرق مصب مشترك فرات و دجله بخلیج فارس میریزد. ایالت خوزستان درجنوب ماد و مشرق بین‌النهرین سفلی، درطرفین مجرای سفلی رود کارون و شعب متعدد آن واقع است. این ناحیه بسیار پربرکت بوده و هست، و شوشتر و اهواز از شهرهای عمدهٔ آن بشمار میامده، اراضی آن که بخوبی آبیاری میشده نهایت حاصلخیزی را داشته است. درمشرق خوزستان یعنی در کنار خلیج، ایالت فارس[۲] گاهوارهٔ سلطنت ایران، واقع بود. در زمان عباسیان این ایالت هنوز به‌همان پنج «کوره» یاولایت که در زمان ساسانیان داشت قسمت میشد. این ایالت به‌شهرهای بزرگ و کوچکی آراسته بود که مهمترین آنها شیراز کرسی آن ایالت و اصطخر [۳] و یزد وارجان و دارابجرد بودند. جزائر خلیج از توابع فارس بودند وجزیرهٔ قیس[۴] پیش‌ازدورهٔ اهمیت یافتن هرموز مرکز مهم تجارتی محسوب میشد. مهمترین آثار طبیعی فارس دریاچهٔ شور بختگان و دریاچه های کوچکتر دیگری بود که در دره های آن ناحیهٔ پهناور وجود داشت و همچنین کوههائی که‌بسلسلهٔ کوههای ایالت جبال اتصال پیدا میکرد و قبلاً از آنها گفتگو شد. کورهٔ دارابجرد در فارس در دورهٔ مغول جزو ایالتی جداگانه شمرده میشد و آنرا درقرن هفتم هجری شبانکاره میگفتند. در اواخر قرون وسطی کورهٔ یزد به ایالت جبال ملحق گردید.

۱ - Rhages ۲ - Persis ۳ - Persepolis ٤ - جزیرهٔ کیش (م).

در مشرق فارس ایالت کرمان است ، این ایالت سر سبزی و حاصلخیزی فارس را نداشت ، زیرا میتوان گفت که هم دارای رودخانه‌ای نبود وهم با کویر مجاور بود . این ایالت در دورهٔ عباسیان دو کرسی داشت : سیرجان و کرمان . مهمترین شهرهایش یکی بندر هرموز بود و دیگر جیرفت که مرکز مهم تجارتی شمرده میشد .

کویر لوت که در وسط ایران واقع گردیده قابل توجه ترین آثار طبیعی فلات مرتفع ایران است . این خاك شور پهناور بسمت جنوب خاوری امتداد یافته از ری ، که در دامنهٔ جبال البرز است وقله های شمالی جبال مزبور بدریای خزر مشرف است ، آغاز میشود ومانند نوار پهنی امتداد می‌یابد ، بطوریکه طرف پائین آن بکوههای مکران که بدریای عمان متصل است منتهی میگردد . در این کویر بیش از چند آبادی نیست و سراسر این بیابان پهناور و بایر را شوره فرا گرفته ، با اینحال درفصل زمستان عبور ازآن چندان‌دشوار نیست ، زیرا جاده‌هائی که در آن بیابان بانشانه‌های مخصوصی وجود دارد شهرهائی‌را که دراطراف‌این بیابان است بیکدیگر مربوط میسازد ، ولی درواقع‌حایلی‌است که ازارتباط همیشگی ایالت فارس و کرمان که در حاشیهٔ جنوب باختری آن هستند با ایالات‌خاوری که درسمت‌دیگر کویرند یعنی‌خراسان وسیستان ـ که‌درجنوب خاوری‌آن‌است‌ـ جلوگیری میکند . این حایل ومانع‌همواره درتاریخ ایران‌عامل‌مهمی بوده است ، ومابپس‌ازشرح آنچه که جغرافی نویسان مسلمان در بارهٔ کویر گفته اند ، در همان فصل در بارهٔ ایالت مکران نیز گفتگو خواهیم کرد . این ایالت ازسمت خاور با هندوستان تماس پیدا میکند وحدود آن تاارتفاعاتی که بدرهٔ سند[1] مشرف است وقسمتی ازآن را اکنون بلوچستان میگویند امتداد می‌یابد . ازاین نواحی ، جغرافی نویسانی که مرجع کتاب ما هستند اطلاعات کافی و کامل بما نمیدهند .

درشمال مکران وآن سوی قسمت تنگ و باریک کویر که مقابل کرمانست ایالت سیستان یا سجستان درخاور دریاچهٔ پهناور و کم عمق «زره» واقع‌شده که رود

---

۱ - Indus

هیرمندورودهای متعدد دیگری که از کوههای مرتفع افغانستان، بالای کابل‌وغزنه، بجنوب غربی سرازیر میگردند در این دریاچه میریزند . در این نقطه شهر قندهار در جلگه‌ای قرار گرفته که دو شاخه از هیرمند آن جلگه را در میان گرفته است . شهر «زرنج» کرسی سیستان هم درمصب این رود بزرگ در دریاچهٔ زره جای گرفته بود. در شمال شرقی آن دریاچه، برلب کویر ، استانی کوهستانی موسوم به‌قهستان (بمعنی کوهستان) واقع بود و « تون » و « قاین » دو شهر معروف آن بودند. این دو شهراست که مارکوپولو[1] درسفرنامهٔ خود آنها را تنوکین[2] نامیده‌است. سیستان و قهستان مرز جنوبی خراسان میباشند و خراسان ایالت مهم و پهناوری در خاور کشور ایرانست.

پیش از آنکه درخصوص ایالت اخیر بحث کنیم بذکر سه ناحیهٔ کوچک قومس و طبرستان و جرجان که موضوع فصل آینده قرار خواهد گرفت میپردازیم . قومس و کرسی آن دامغان در کنارهٔ شمالی کویرلوت درمشرق ری واقع شده است و شامل دامنه‌های جنوبی جبال البرز است که فلات ایران را از دریای خزر جدا میسازد. در این رشته جبال ومخصوصاً ناحیهٔ شمالی آن که بسمت دریای خزر شیب پیدا میکند ایالت طبرستان یامازندران واقع است که از گیلان و دلتای سفیدرود در باختر تا زاویهٔ جنوب خاوری دریای خزر امتداد دارد . در این جا مازندران به جرجان یا گرگان (هیرکانیهٔ قدیم) متصل میشود و رود اترك و نیز رود گرگان ، که شهر جرجان در ساحل آن واقع گردیده ، اراضی آن ناحیه‌را سیراب میسازد . ایالت جرجان شرقاً از دریای خزر تا کویری که خراسان را از سرزمین های حاصلخیز دلتای رود جیحون یعنی ایالت خوارزم جدا میکند امتداد داشت. ایالت جدید خراسان قسمتی ازسرزمین پهناوریست که از دورهٔ خلفای عباسی تا اواخر قرون وسطی بهمین اسم خوانده میشد و در آن زمان خراسان آنچه را که اکنون ناحیهٔ شمال باختری افغانستان بحساب میآیدشامل بود. خراسان از طرف خاور

---

۱ - Marco Polo ۲ - Tunocain ، وی تون وقاین را ترکیب کرده واین‌کلمه‌را ساخته است (م).

در قرون وسطی محدود میگردید به بدخشان و از شمال به رود جیحون و بیابان خوارزم. جغرافی نویسان مسلمین خراسان را به چهار قسمت کرده هر کدام را بنام کرسی آن قسمت، یعنی نیشابور و مرو وهرات وبلخ میخواندند. از نظر جغرافیای طبیعی ، آثار قابل توجه خراسان دو رودخانهٔ بزرگ هرات ومرو بود که از کوههائی که اکنون افغانستان نامیده میشود سرچشمه میگرفت و بسمت شمال جاری گردیده بدون‌اینکه وارد دریاچه یادریائی‌شود در ریگهای بیابان حوالی خوارزم فرومیرفت. در فصل آینده بوصف آبهای جیحون علیا و ایالتهای کوچکی از بدخشان که بسمت باختر امتداد می‌یافت و آنهائیکه درشمال این رود بزرگ و درجانب راست آن رود واقع بود خواهیم پرداخت. از دلتای رود جیحون که سرزمین خوارزم را تشکیل میداد تاجنوب دریای آرال و «ارگنج» کرسی قدیم آن نیز سخن خواهیم گفت. چند صفحه رانیز بتوضیح مجرای قدیم رود جیحون که تادریای‌خزر کشیده میشد (وموضوعی است که بحث بسیار در آن شده است) اختصاص خواهیم داد.

در آن سوی رود جیحون و بین این رود ورود سیحون ایالت سغد یعنی «سغدیانا»ی قدیم بود که دوشهر معروف آن سمرقند وبخارا هردو در کنار رود سغد واقع‌اند . فصل ماقبل آخر این کتاب اختصاص یافته است باین موضوع و فصل آخر مربوطست به ایالاتی که در ساحل رود سیحون واقع شده بودند از فرغانه درحاشیهٔ بیابان چین که مرکز آن «اخسیکث» بود تا «چاچ» (تاشکند حالیه) ، و از ایالت «اسبیجاب» تا شمال غربی ، آنجا که رود سیحون در بیغوله‌ای جاری گردیده بقسمت علیای دریای آرال میریزد.

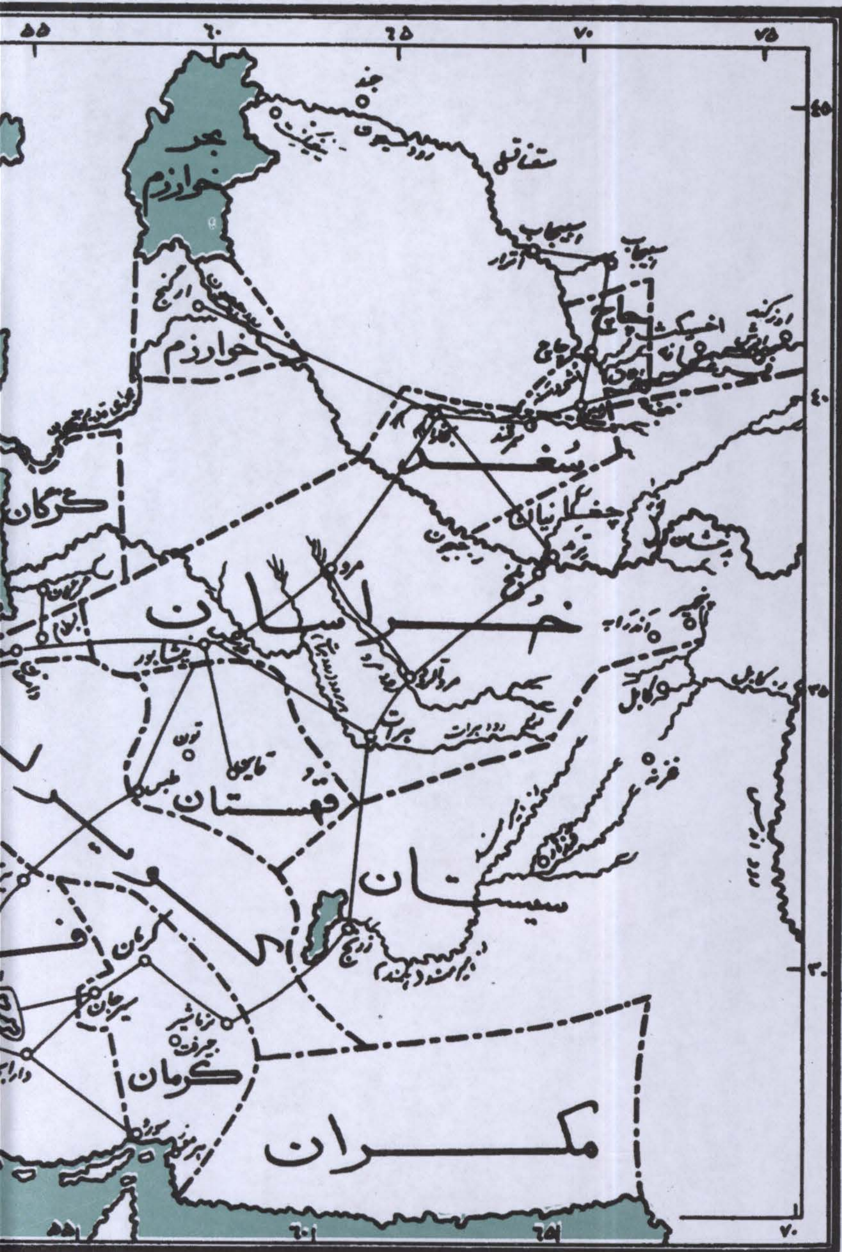
از این سرزمین‌های شمالی شرق اقصی که درآنسوی آسیای‌مرکزی واقعند جغرافی نویسان قدیم عرب فقط باختصارواجمال یاد کرده‌اند. این سرزمین‌ها منزلگاه ترکها بودند وفقط پس ازهجوم مغول دارای اهمیتی‌شدند ، ازعهدمزبور متأسفانه اطلاعات دقیق در دست نیست ومؤلفان عرب در اکثر موارد کوتاهی ورزیده‌اند،

و هرچند که در عوض آنها جغرافی نویسان ایرانی وترك اطلاعات مفصل ذکر کرده‌اند ولی چنان مشوش است که نمیتوان آنها را قابل اعتماد دانست.

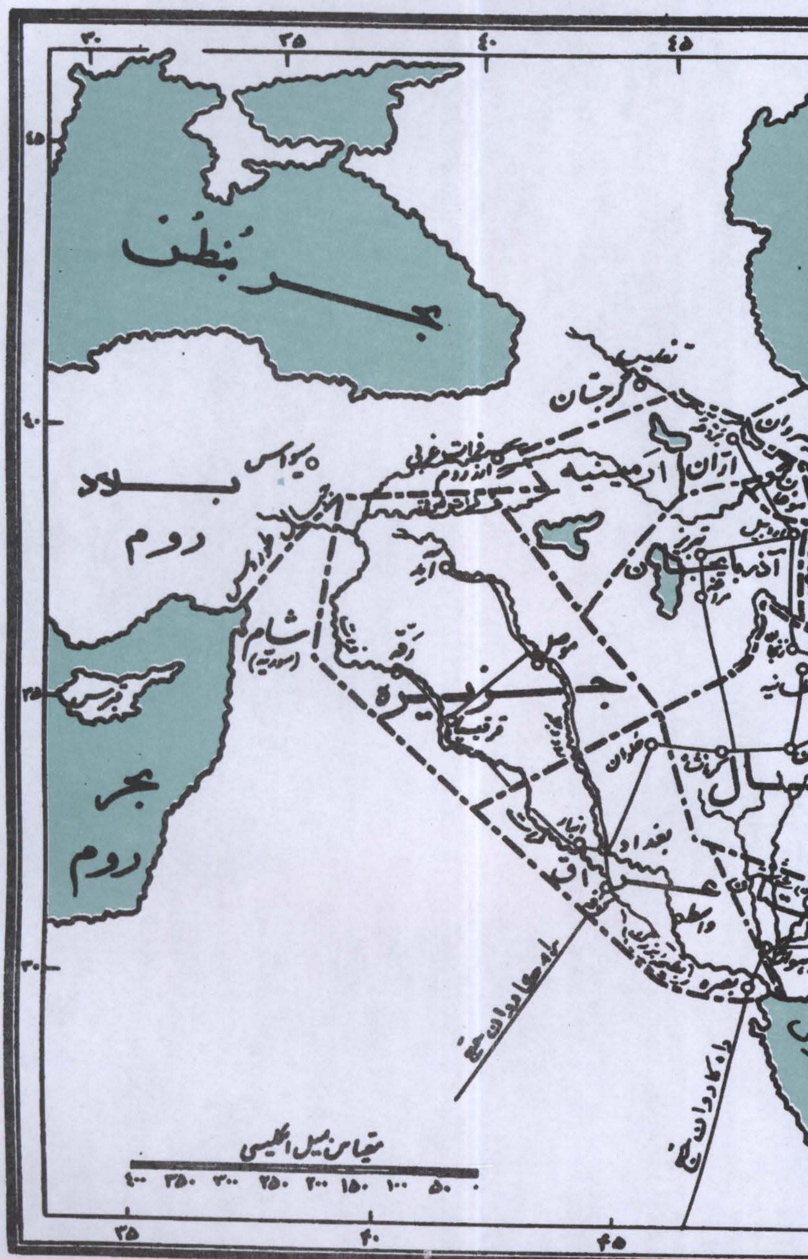
هر مسلمانی به دستور قرآن مکلف است که هر گاه استطاعت پیدا کند، بزیارت مکه برود. در زمان عباسیان که حوزهٔ فرمانروائی مسلمانان به حد اعلای وسعت رسید وزیارت مکه در پرتو انضباط طرق و شوارع تسهیل گردید مرکز جاده ها بغداد بود و مسافرانی که از اقصی بلاد شرق بحجاز میرفتند از دجله میگذشتند. از نظم و ترتیب این جاده ها که اعراب از ایرانیان فراگرفته بودند اطلاعات مفصل ازنویسندگان آن زمان داریم که شمه‌ای ازآنرا اینجا خواهیم نگاشت.

معروفترین شاهراه ها جادهٔ بزرگ خراسان بود که بشرق میرفت و پایتخت را بشهر های ماوراءالنهر درحدود چین متصل میساخت. شاید این جاده بیش ازجاده‌های دیگر از شرح و بسط و وصف جغرافی نویسان بهره‌مند شده باشد. این جاده از دروازهٔ خراسان در خاور بغداد شروع میشد و ازصحرا گذشته ازپلهای مستحکمی که برروی رودخانه ها ساخته بودند عبور میکرد تا به «حلوان» پای گردنه ای که از آنجا بکوههای ایران میرسید منتهی میگردید، ودراینجا به ایالت جبال وارد میشد و پس از عبور از یک سربالائی تندبکرمانشاه‌مرکز کردستان میرسید وایالت جبال را با خطی مورب درنوردیده بسمت شمال خاوری میرفت و از همدان نیز میگذاشت تا به ری میرسید، پس‌از عبور از ری بسمت خاورمتوجه میشد وازقوسس عبور نموده کوههای طبرستان را در سمت چپ و کویر لوت را در جنوب خود میگذاشت تا نزدیک بسطام به‌ایالت خراسان وارد میگردید و ازنیشابور عبور نموده ازطوس میگذشت وبمرو میرسید، واز آنجا وارد کویر گردیده درحدود آمل بساحل رود جیحون میآمد واز آنجا بخارا وسمرقند را که درایالت سغد واقع بودند درنوردیده به«زامین» درخاور سمرقند به دوراهی میرسید: راه سمت چپ به‌چاچ (تاشکند کنونی) میرفت واز آنجا جلو «اترار» درسیحون سفلی بمعبر همان رود منتهی میشد. راه دیگر از زامین بسمت دست راست منحرف گردیده به‌استان فرغانه و قسمت علیای سیحون

نقشهٔ ۱



استان های خلافت عباسیا



هاى عمده را نشان ميدهد

میرفت وپس ازعبور ازاخسیکث کرسی آن ناحیه ، به «ارکند» درمرز صحرای چین منتهی میگردید .

این بود تفصیل شاهراه بزرگ خراسان که هنوزهم راه پستی و چاپاری ایران است ، و جغرافی نویسان قدیم عرب بشرح آن پرداخته بودند ، نهایت اینکه امروز تهران نزدیک ری نقطهٔ مرکزی این شاهراه گردیده است. پس از انقراض خلافت عباسیان ، ازاین جهت که شهرسلطانیه رونق یافت وپایتخت ایلخانان ایران شد ، ترتیب جاده‌ها تغییر پیدا کرد ، ولی در واقع این تغییر در راههای اساسی مؤثرنبود ، راهی بود فرعی که بسمت شمال ازهمدان بسلطانیه که چندی بجای ری مرکز جاده‌ها شده بود میگذشت.

دراوائل فرمانروائی خلفای عباسی ازسمت راست وچپ شهرهای بزرگی که درشاهراه خراسان واقع شده بودند راههائی منشعب میشد که بنقاط دیگرایران میرفت. از حوالی کرمانشاه راهی بسمت شمال میرفت تا به تبریز و شهرهائی که درساحل دریاچهٔ رضائیه بودند میرسید ، ازهمین راه جاده‌ای منشعب گردیده باردبیل و آبادیهای کنار رود ارس منتهی میشد. ازهمدان راهی بود بطرف جنوب خاوری که باصفهان میرفت ، همچنین از ری راهی بسمت شمال باختری میرفت که به‌زنجان میرسید و فاصلهٔ منزلهای آن معین شده بود ، و ازآنجا به‌اردبیل منتهی میگردید . نیشابور درخراسان مرکز جاده‌های متعددی بود که یکی بجنوب میرفت و به‌طبس درحاشیهٔ کویر خراسان درقهستان میرسید ، راه دیگری به‌قائن میرفت و راه دیگر بسمت‌جنوب خاوری امتدادیافته‌بهرات و ازآنجا به زرنج درسیستان میرسید. از مرو راهی‌بود بموازات رود مرو که‌به‌مرو کوچک (یعنی مروالرود)میرفت که درآنجا با جاده‌ای که از هرات میآمد مصادف میشد و از آنجا به بلخ و حدود خاوری ماوراءالنهر میرسید. راه دیگری از بخارا بشمال‌باختری امتداد می‌یافت وبه‌ارگنج ، در خوارزم ، میرسید و راه دیگری ازسمت جنوب باختری به‌ترمذ درساحل رود جیحون مقابل بلخ منتهی میگردید.

اینک که از تفصیل شاهراه بزرگ خراسان وجاده هائی که ازآن منشعب

میشد فراغت یافتیم برمیگردیم ببغداد ومیپردازیم بخلاصه‌ای از ترتیب جاده‌هائی که ازبغداد بخارج بغداد میرفت . در امتداد دجله جاده‌ای بود که از واسط ببصره یعنی بندر تجارتی بزرگ خلیج فارس میرفت ، این جاده و منزلگاهها و فاصلهٔ بین منزلگاههای آن چه ازخشکی وچه از غیر خشکی معروف است. ازواسط وبصره جاده‌ای بود که در خوزستان باهواز میرفت و از آنجا بسوی مشرق منحرف گردیده بشیراز میرسید. شیراز برای چندین جاده مرکزیت داشت: یک جاده ازسمت شمال باصفهان و ری وجادهٔ دیگر ازشمال شرقی به یزد میرفت و از کویر لوت میگذشت وبطبس میرسید وبه نیشابور متصل میگردید. شیراز بسیرجان و کرمان هم ازسمت مشرق بوسیلهٔ چندین جاده متصل میشد وازآنجا درسیستان بزرنج میرفت واز کویر عبورمیکرد. از شیراز دوجادهٔ دیگر بجنوب خاوری و جنوب میرفت و ببنادر خلیج فارس منتهی میگردید ، یکی بدارابجرد میرفت تا بندر سورو[1] درحوالی هرموز ودیگری به‌سیراف که مدت زمانی مهمترین بنادرخلیج فارس شمرده میشد.

باز برگردیم ببغداد مرکزجاده‌ها .شاهراه بزرگی برای‌زیارت مکه‌ومدینه ازسمت باختر بغداد بجنوب متوجه گردیده بکوفه در حاشیهٔ بادیهٔ عربستان می رفت وبخط تقریباً مستقیم ازآنجا گذشته بحجاز میرسید. یک جادهٔ دیگر برای زیارت مکه ازبصره تقریباً بموازات جادهٔ اول شروع میشد ودردومنزلی شمال مکه به جادهٔ قبلی می‌پیوست.جاده‌ای نیز ازشمال باختری بغداد کشیده میشد و درحوالی انبار بفرات میرسید وازآنجابموازات فرات بالا میرفت تا رقه ، مرکزجاده هائی که ازبادیهٔ شام عبورمیکردوبدمشق میرسید. بعلاوه‌جاده های دیگر بسمت‌شمال‌متوجه گردیده‌بسرحد بلاد روم میرسیدند. جاده های دیگر نیز از بغداد بسمت شمال میرفت واز دوطرف دجله گذشته بموصل میرسید وازموصل راهی بآمد میرفت‌وجادهٔ دیگری‌بقرقیسیاء درجنوب باختری موصل برساحل فرات. ازآمد نیزجاده‌هائی بود که آمد را به بیشتر استحکاماتی که در مقابل مملکت روم ساخته شده بود مربوط میساخت . این بود خلاصه ای از وضع طرق و جاده ها در زمان عباسیان که بغداد را نقطهٔ مرکزی آن طرق و جاده ها قرار داده و آن پایتخت را بوسیلهٔ راههای چاپاری با ایالاتی

1 - Suru

که در مرز ممالک اسلامی واقع بود مربوط ساخته بودند . وضع و ترتیب این راهها را جغرافی نویسان عرب بدقت ثبت کرده و برای رجوع بنوشته و ثبت آنان بهتر این است که گفته ونوشته های آنها را بترتیب تاریخ نوشته های آنها خلاصه نمائیم . پس آنچه که ما درفصول این کتاب ذکر میکنیم خلاصه‌ای است ازآنچه آنان که نامشان‌را درفهرستی قبلاً برده‌ایم نوشته وثبت ویادداشت کرده اند.

قدیم ترین آن نویسندگان در اواسط قرن سوم هجری میزیست و اولین دستهٔ کتابی که اعراب در موضوع جغرافیا نوشته اند بشکل کتب‌مسالک است. کتب مسالک کتابهائی است که در خصوص راهها وفاصله ها ومسافت‌های شهرها ومنزلگاههاست ودرضمن از شهرهائی که سراین راهها واقع گردیده‌اند گفتگو بمیان میاورد و از تاریخ و خصوصیات آن شهرها کم و بیش اطلاعاتی بدست میدهد . در طلیعهٔ اینگونه کتب آنچه که در دسترس ماست چهار کتابست که هریک مکمل دیگریست ، زیرا متون آنها دربسیاری ازموارد ناقص است. هرچهارنفر نویسندگان آنها که ابن خرداد به‌وقدامه ویعقوبی و ابن رسته باشند دریک قرن یعنی قرن سوم میزیسته اند . دو نفر اولی در موضوعات و مطالبی که ذکر کرده اند تقریباً اتفاق دارند . ابن خردادبه رئیس چاپارخانهٔ (صاحب برید) ایالت جبال وقدامه عامل خراج یعنی مباشر امور مالیاتی بوده است . کتابهای آنان مسافات شاهراه بزرگ خراسان و دیگر راههائی که ازبغداد منشعب میگردید را منزل به منزل، بطوریکه قبلاً شرح آنراداديم، ثبت کرده‌اند . کتاب یعقوبی متأسفانه نسخهٔ کامل آن در دسترس ما نیست ولی ازهمین کتاب ناقص باکمکی که از کتاب ابن سرابیون بگیریم میتوانیم نقشهٔ جامع و کاملی ازبغداد پایتخت عباسیان تهیه کنیم . یعقوبی معلومات گرانبها و اطلاعات بیشتری ازشهر هائی دیگر بما میدهد و معلوماتی که دربارهٔ راههای عراق در کتاب او پیدا میکنیم جای دیگر یافت نمیشود . از ابن سرابیون همزمان یعقوبی فقط قسمتی ازکتاب او در دسترس ماست و همین قسمت به‌اضافهٔ وصفی که ازبغداد دارد دارای اهمیت خاصی است زیرا رود خانها و ترتیب آبیاری عراق را در آنجا شرح داده و بطور اختصار از رودخانهای

نقاط دیگر نیز سخن بمیان آورده است . کتاب ابن رسته شبیه کتاب یعقوبی‌است فقط یادداشتهائی راجع بشهرها بر کتاب یعقوبی علاوه دارد ، ولی مطلب مهم کتاب ابن رسته تفصیل دقیق شاهراه بزرگ خراسانست تا طوس نزدیک مشهد وذکر چندراه فرعی‌آن،مخصوصاً آن‌راهها که‌ازطوس باصفهان و هرات‌میرفت، همچنین راه بغداد که از جنوب بکوفه وبصره امتداد پیدا میکرد ودنبالهٔ آن از سمت خاور تا شیراز کشیده میشد. برای این راههای فرعی نه تنها منزلگاهها وفاصلهٔ بین آنها یادداشت شده بلکه چگونگی سر زمینی که آن راه از آنجا میگذرد از فراز و نشیب واینکه از جلگه یا تپه یا کوه عبور میکند نیز ذکر شده است[1] .

شرح و تفصیل ابن رسته از حیث تعیین خطوطی که آن راه از آن خطوط عبور میکرد وپیدا کردن محل اماکنی که اکنون ازبین رفته‌اند دردرجهٔ اول اهمیت است . محقق ونویسندهٔ دیگر، ابن‌فقیه همزمان ابن رسته است که تألیفی قابل توجه درموضوعات‌مختلف‌جغرافیا نموده وبا نهایت تأسف‌فقط اجمالی‌از آن کتاب‌در دسترس ماست.برخی از یاد داشت های اوبرای تکمیل یاد داشت ها ومطالب محققین قبل مورد استفاده است[2] .

جغرافی نویسی منظم از آغاز قرن چهارم بعرصهٔ ظهور میرسد . جغرافی نویسان این قرن هریک ازممالک اسلامی‌را بحد کفایت وصف نموده وضمناً ازراههای

---

۱ ـ برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ جغرافی نویسان عرب رجوع کنید بمقدمهٔ کتاب « فلسطین در زمان فرمانروائی مسلمین » تألیف نویسندهٔ این کتاب که بسال ۱۸۹۰ در لندن چاپ شده ، و برای اطلاعاتی بیش‌ازکتاب نامبرده رجوع کنید بمقدمهٔ ترجمهٔ تاریخ ابوالفدا بفرانسه توسط M. Reinand (پاریس ۱۸٤۸). ۲ ـ کتاب ابن‌خردادبه وقدامه ویعقوبی وابن رسته وابن فقیه‌را پرفسوردگویه درجلد ۵ و٦ و۷ دورهٔ « خزانهٔ جغرافی عرب » بسال ۱۸۹۲ ـ ۱۸۸۵ درلندن چاپ کرده ، در مجلد ٦ ترجمهٔ فرانسهٔ کتاب ابن خردادبه وقدامه را با یادداشت‌های بسیار مهمی بآن اضافه کرده. یک قسمت ازکتاب ابن سرابیون که درباب نهرهای بین‌النهرین است درمجلهٔ آسیائی پادشاهی سال ۱۸۹۵ از روی نسخهٔ خطی که در موزهٔ بریتانیا ضبط است منتشر گردیده . یعقوبی غیر ازکتاب بلدان درجغرافیا کتاب دیگری درتاریخ نوشته که پروفسورهوتسما درسال ۱۸۸۳درلیدن آنرا بنام «تاریخ ابن واضح المعروف بالیعقوبی» چاپ کرده است، ازتاریخ یعقوبی‌هم اطلاعات پرارزش درجغرافیا میتوان بدست‌آورد . (بلدان وتاریخ یعقوبی اخیراً در نجف هم چاپ شده است م) .

آن ممالک بطور کلی وجداگانه سخن بمیان آورده اند. تألیفات آنان بی شک برای استفاده از کتب مسالک جلو افتاده، و از جهت کامل العیار بودن نوشتجات آنها در موضوعات جغرافیائی که پایه و بنیان این کتاب قرار گرفته است مدیون آنها هستیم و سه نفر آنها اصطخری و ابن حوقل و مقدسی در درجهٔ اول میباشند و چنانچه گفتیم عمدهٔ مطالب این کتاب از آنان اقتباس گردیده است[۱].

کتاب ابن حوقل در حقیقت نسخه ایست جدید تر ومشروح تر و منقح تر از کتاب اصطخری. فقط در کتاب اصطخری که مؤلف آن از اهالی اصطخر فارس است جغرافیای فارس بطور مشروح ذکر گردیده و در کتب ابن حوقل این فصل نسبت به فصل های دیگر باختصار نوشته شده است. مقدسی که با آن دونفر همزمان است جغرافیای خود را بشیوه ای خاص ترتیب داده و با ترتیبی که جغرافی نویسان قبل از او داشته اند تفاوت پیدا کرده است. شیوهٔ مقدسی این است که آنچه را خود در نقاط مختلف جهان دیده است ذکر نموده است. کتاب مقدسی شاید بزرگترین وبی شک اصیل ترین کتابهای جغرافی نویسان عرب باشد. وصفی که از شهرها، عادات ورسومی که در آن شهرها رواج داشته ومحصولات وصنایع آن نقاط نموده وزبدهٔ خصوصیات هر اقلیمی را که ذکر نموده کتاب اورا بهترین کتابی که اعراب درقرون وسطی نوشته اند معرفی مینماید. دراین جا این نکته را باید بگوئیم که ما باین سه تن جغرافی نویس ازاین جهت نیز مدیون میباشیم که اسامی اماکن را درنقشه های این کتاب از نوشتجات آنان اخذ نمودیم ومواضع صحیح آن نقاط را با استعانت از کتب آنها معین کردیم، زیرا درپایان هر فصلی از کتاب آنها جدولی ازفاصلهٔ بین منزلگاهها یا فاصلهٔ بین شهرها و ایالات ثبت گردیده و هرجا جاده ای را وصف کرده اند ازراههای

---

۱ ـ کتاب اصطخری وابن حوقل و مقدسی سه جلد از یک دوره کتابی است بنام « خزانهٔ جغرافیای عربی» که درسال ۱۸۷۰ ـ ۱۸۷۷ درلیدن بچاپ رسیده است. کتاب «التنبیه والاشراف» مسعودی بتصحیح پروفسور دگویه جلد هشتم دورهٔ نامبرده است که در ۱۸۹٤ در لیدن چاپ شده و کارا دو و Carra de vaux درسال ۱۸۹٦ همین کتاب را بفرانسهٔ ترجمه کرده است. باربیه دومینار وپاره دوکورتی pariet de caurteille ، Barbier de meynard در سال ۱۸٦۱ در پاریس مروج الذهب را بفرانسه ترجمه وبا متن عربی آن چاپ کرده اند.

فرعی آن جاده که تا شهرهای مجاور آن راه امتداد می‌یافت نیزاسم برده اند . این مسافت‌ها که از اماکن ونقاط معین ومعروف شروع گردیده ما را موفق ساخت که مثلثات نقشه‌های کتاب را پر کنیم ومحل شهرهائی را که مدت زمانی بر ویرانی‌آن گذشته وآثار آن محوگردیده تقریباً پیدا کنیم ودر نقشه بطور تخمین واردنمائیم ، مثلاً توج که یکی از شهرهای ایالت فارس‌است وتاکنون محل خرابه‌های آن پیدا نشده از جدول مسافت‌هائی که در کتابهای مذکور ثبت گردیده‌میتوانیم بطورتخمین محل آنرا درنقشه معین نمائیم . از مؤلفان قرن چهارم یکی مسعودی است که دو کتاب‌تألیف نموده یکی مروج‌الذهب که قسمتی از آن در تاریخ است و دیگری التنبیه‌والاشراف که از کتابهای پرفایده ودارای مطالب شگفت‌آمیزاست.بقرن پنجم وششم که میرسیم دو کتاب ازدونفرمسافرمکه ودونفرجهانگرد معروف دردسترس ما قرار می گیرد وشرحی که آنها ازاماکنی که ازآنها عبورنموده‌اند داده‌اند درنهایت اهمیت است: یکی ناصرخسرو ایرانی در قرن پنجم است‌که از خراسان بمکه رفته وبازگشته ودراین مسافرت مصر وشام را دیده و هنگام بازگشت از عربستان عبور نموده و روزنامهٔ او که بزبان فارسی است ازقدیمترین کتابهای فارسی است که‌دراین موضوع در دسترس ما میباشد.

جهانگرد دیگر ابن جبیر عرب اسپانیائی است که یک قرن بعد از غرناطه بزیارت مکه شتافته و تفصیلی که در سفرنامهٔ خود از عراق مخصوصاً از شهربغداد نگاشته از جالب توجه ترین کتابهائی است‌که بما رسیده است . از آغاز قرن ششم کتاب فارسی دیگری موجوداست موسوم به‌فارسنامه که با دقت بسیار جغرافیای آن سرزمین‌را بحدکفایت نوشته‌است.ازنیمهٔ این‌قرن کتابی درجغرافیا وجود داردتألیف ادریسی که دردربار روجر دوم پادشاه نورماندی سیسیل (صقلیه) میزیسته است. ادریسی کتاب خودرا بعربی نوشته و دنیائی که درزمان او معروف بوده‌را باقلیم‌ها یعنی بمنطقه هائی که بر حسب عرض حغرافیائی است بدلخواه خود قسمت کرده مثلاً بین‌النهرین راکه عراق وجزیره باشد قسمتی دراقلیم سوم وقسمتی را دراقلیم چهارم گذارده است. بدبختانه از معلومات شخصی او دربارهٔ ایران ونواحی خاوری

مدیترانه که از مباحث کتاب ماست در کتاب او چیزی وجود ندارد اما بآسیای صغیر که درآن‌زمان هنوزجزء امپراطوری‌روم بوده‌رفته‌وآن‌را شرحی‌بسیار پرارزش داده‌است ولی اسم اماکن درآن کتاب (بعلت مغلوط بودن نسخه ها) غالباً غیرخواناست یا اینکه چنان تغییروتصحیف درآن اسامی‌راه یافته که نمیتوان اسم صحیح را ازناصحیح تشخیص داد[۱].

از کتابهای قرن هفتم، که‌دراین قرن حملهٔ مغول و سقوط خلافت عباسیان بوقوع پیوست، معجم‌البلدان یاقوت حموی است.

معجم البلدان فرهنگ جغرافیائی مفصلی است دارای چند جلد که مؤلف آن ازکتابهائی که قبل ازاو نوشته شده استفاده کرده ومشاهدات خود را درسفرهای دور و درازی که کرده بر آن اقتباسات افزوده است وهرگاه با دقت و تأمل باین کتاب مراجعه شود برای ارزش آن حدی نمیتوان معین کرد . مطالب این کتاب بترتیب الفبا تنظیم یافته ومؤلف تقریباً از تمام جغرافی نویسان قبل ازخود استفاده و اقتباس کرده و ازجملهٔ آنها یکی ابن مهلهل است که درسال ۳۳۰ هجری کتاب خودرا نوشته بوده است. هرگاه مؤلف معجم‌البلدان اسم اورا نبرده بود از وجود او وغالب کسان دیگری که یادداشتهای آنان مورد استفادهٔ وی واقع گردیده است بی‌اطلاع بودیم. سه ربع قرن که از تألیف معجم‌البلدان گذشت یکی از دانشمندان عراق آنرا درکتابی مختصر نموده بنام مراصد الاطلاع تألیف کرد که برکتاب معجم‌البلدان تعلیقات وتصحیحات سودمندی کرده است. مخصوصاً نسبت بنقاط حول و حوش بغداد[۲] .

---

۱ ـ شفر C. Schéfer درسال ۱۸۸۱ سفرنامهٔ ناصرخسرو را باترجمه وحواشی در پاریس ورایت Wright در سال ۱۸۵۲ سفرنامهٔ ابن‌جبیر را در لیدن چاپ کردند . جوبرت Jawbert کتاب ادریسی را در سال ۱۸۳۶ بفرانسه ترجمه و منتشرنمود .

نسخهٔ خطی فارسنامه درموزهٔ بریتانیا موجود است. (پس‌ازچاپ این کتاب فارسنامه باهتمام مؤلف این کتاب ونیکلسون درسال ۱۹۲۱ دراروپا ودرتهران باهتمام آقا سید جلال‌الدین طهرانی ضمیمهٔ گاهنامه بچاپ رسیده است. سفرنامهٔ ناصرخسرو دربرلن‌نیز چاپ شده است . م)

۲ ـ فرهنگ بزرگ جغرافیائی یاقوت موسوم به معجم‌البلدان را وستنفلد درلیپزیگ بسال

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۱۸

از مؤلفان همزمان یاقوت قزوینی است که یادداشت های خود را در کتابی‌شامل دو قسمت جمع‌آوری کرده و در شرح جغرافیای کرهٔ زمین و واردات و صادرات و محصول بلاد و ممالک مختلف گفتگو کرده است. از نیمهٔ اول‌قرن هشتم کتاب جغرافیای منظمی در دست است تألیف ابوالفدا از امرای شام که هر چند قسمت عمدهٔ کتاب او از کتب دیگر مأخوذ گردیده ولی خود او هم سفر هائی باکناف جهان نموده و دیده‌ها و شنیده های خودرا بر خوانده‌های خود افزوده است.

از همین زمان، یعنی‌از نیمهٔ قرن‌هشتم هجری، سفر نامهٔ ابن بطوطه دردسترس میباشد. وی سیاحی است از اهل مغرب (اندلس) که ازحیث سیاحت و مسافرت بامارکوپولوی‌ایطالیائی هماندوهم‌سنگ است. سفرنامهٔ‌ابن بطوطه بزبان‌عربی‌نوشته شده و معاصر اوحمدالله مستوفی است که یادداشت او به زبان‌فارسی درشرح‌مملکت ایلخانان است (یعنی‌ایران بعلاوهٔ بین النهرین). در این‌کتاب اوضاع این حدود پس از هجوم مغول و استقرار سلطنت ایلخانان ذکر گردیده است.

حمدالله‌مستوفی کتاب دیگری درتاریخ نوشته موسوم‌به‌تاریخ گزیده. این تاریخ گذشته از اینکه از دورهٔ حکومت مغولها یادداشتهای تاریخی مهمی دارد غالباً اطلاعات جغرافیائی مهمی نیز درصفحات آن مندرج گردیده[1].

۱۸۷۳ - ۱۸۶۶ بچاپ رسانیده، آن قسمت از آن فرهنگ که در بارهٔ ایران است بضمیمهٔ نزهةالقلوب حمدالله مستوفی و نویسندگان بعد بنام فرهنگ ایران درسال ۱۸۴۸ در پاریس از طرف باربیه دومینار ترجمه‌وچاپ شده. مراصدالاطلاع‌را که مختصر معجم‌البلدان‌است‌گوینبل Guynbell درسال ۱۹۵۲ درپاریس چاپ‌نموده ودوجلدکتاب قزوینی‌را موسوم به‌آثارالبلاد وعجایب‌المخلوقات وستنفلد درسال ۱۸۴۸ چاپ کرده، جغرافیای ابوالفدا را Reinaud و De slane درسال ۱۸۴۰درپاریس انتشارداده‌اند. رینو ترجمهٔ جغرافیای ابوالفدا را بفرانسه شروع کرده و مقدمهٔ پر ارزشی در بارهٔ جغرافی نویسان عرب برآن نگاشته است. این ترجمه را گویارد Geuyard بعد ها تمام کرده و درسال ۱۸۸۳ در پاریس بچاپ رسانیده است. (مراصدالاطلاع درسال ۱۳۱۵ هجری قمری درطهران باچاپ سنگی بچاپ رسیده است.م.)

۲ - سفرنامهٔ ابن بطوطه و ترجمهٔ آن را بفرانسه در پاریس سال ۱۸۷۹ - ۱۸۷۴ دفرمری

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۱۹

در طلیعهٔ آنچه از زمان امیر تیمور گورکانی در دسترس میباشد باید کتاب تاریخی(شرف الدین) علی یزدی و پس از آن کتاب جغرافیای حافظ ابرو را که هر دو بفارسی درنیمهٔ اول قرن نهم هجری نوشته‌اند جای داد . بعدازآن ها دو کتاب که در حوادث بعد از جنگهای امیر تیمور است از دو نویسندهٔ ترك که یکی بزبان ترکی خاوری و دیگری بزبان ترکی عثمانی است باید ذکرنمائیم . این هر دو نویسنده درنیمهٔ اول قرن یازدهم هجری میزیسته‌اندواین دو کتاب یکی «تاریخ الترك والمغول» تألیف ابوالغازی امیرخوارزم است و دیگری جغرافیای جهان موسوم به «جهان نما» تألیف حاج خلیفه مؤلف کشف الظنون[۱] . ناگفته نگذاریم که ما ناگزیریم در پاره‌ای از مباحث کتاب خود بتألیفات و نوشتجات بسیاری از مورخان عرب نیز رجوع کنیم، زیرا کتاب نویسان قدیم تاریخ وجغرافیارادرتألیفات خودباهم میاوردند .

نمونهٔ این کتابها فتوح البلدان بلاذری است که درقرن سوم تألیف گردیده و فتوحات مسلمین را چه درخاور وچه درباختر ذکرنموده و مخصوصاً از این جهت قابل توجه است که حالت و وضع بلاد را در زمانی شرح میدهد که مذهب اسلام نخستین بار برآنجا استیلا پیدا کرد .

و سنگونیتی چاپ کرده‌اند. نزهةالقلوب حمدالله مستوفی باچاپ سنگی درسال ۱۳۱۱ هجری قمری دربمبئی چاپ شده است .

نسخهٔ خطی تاریخ گزیدهٔ حمدالله مستوفی در موزهٔ بریتانیا ضبط است . Gantin یک قسمت از تاریخ گزیده را بفرانسه ترجمه کرده و سال ۱۹۰۳ در پاریس چاپ کرده است .

(پس از انتشار این کتاب خود لسترنج مؤلف این کتاب قسمت جغرافیای نزهةالقلوب را بچاپ رسانیده و خلاصه‌ای ازآنرا بانگلیسی ترجمه کرده ضمیمهٔ نسخهٔ فارسی آن انتشار داد.

تاریخ گزیده باچاپ عکسی در دومجلد باهتمام براون ونیکلسون درسال ۱۹۱۱ - ۱۹۱۳ درلندن انتشار یافت .م.)

۱ ـ ظفرنامهٔ شرف الدین علی یزدی بسال ۱۸۸۷ در کلکته چاپ شده وآنرا Petis de la Croix بفرانسه ترجمه کرده و درسال ۱۷۲۲ درپاریس بطبع رسیده . تاریخ حافظ ابرو نسخهٔ خطی آن در موزهٔ بریتانیا بعلامت ۱۵۷۷/ar موجود است . نسخهٔ اصلی جهان نما را در قسطنطنیه ابراهیم افندی بسال ۱۷۳۲ چاپ کرد. M. Norberg یك جزء آن کتاب را بلاتینی ترجمه وبسال ۱۸۱۸ منتشر نموده است. بارون دمزون اصل ترکی تاریخ مغول تألیف ابوالغازی‌را باترجمهٔ آن بفرانسه بسال ۱۸۷۱ درپترسبورگ چاپ کرده است .

در موضوعات تاریخی علاوه برتاریخ یعقوبی که سابقاً بآن اشاره نمودیم تاریخی‌است که درقرن سوم هجری تألیف گردیده معروف به‌تجارب‌الامم ابن‌مسکویه که فقط جلد ششم آن بچاپ رسیده‌است . تاریخ حمزهٔ اصفهانی‌نیز که دراواسط قرن چهارم نوشته شده دارای اطلاعاتی‌بس سودمنداست وهرچند بزبان‌عربی‌است ولی مطالب آن ازکتابهای فارسی‌متعددی گرفته شده که متأسفانه آن کتابها ازمیان رفته وهرگاه کتاب‌حمزهٔ اصفهانی نبود ازمطالبی که وی از آن کتابها اقتباس کرده است بی‌خبر می‌ماندیم. ولی کاملترین‌وجامعترین تاریخی که بزبان عربی‌دردسترس‌است کتابی است که در اوایل قرن‌چهارم تألیف گردیده ومعروف به‌تاریخ طبری است که مؤلف آن درهمان قرن میزیسته وکتاب او برای جغرافیا مرجع اساسی است.

برای حوادث اواخر عباسیان‌میتوان ازتاریخ‌ابن اثیر استفاده نمود. همچنین بکتابی که تاریخ اسلام را مختصر نموده و معروف است به‌تاریخ الفخری میتوان اعتماد پیدا کرد. تاریخ ابن خلدون ونیزکتاب رجال ابن خلکان موسوم به وفیات الاعیان[۱] برای تکمیل مطالب وموضوعات تاریخ ابن‌اثیر بسیار قابل‌استفاده است

این تألیفات همه بزبان عربی‌است، وبفارسی دوکتابست: یکی روضة‌الصفا تألیف میرخوند و دیگری حبیب‌السیر تألیف خوندمیرنوادهٔ میرخوند. این دوکتاب مهم اطلاعات جغرافیائی پرارزشی بما میدهند مخصوصاً دربارهٔ بلادایران. دوتاریخ فارسی دیگر را نیز باید فراموش نکنیم راجع بفرمانروائی سلجوقیان در آسیای صغیر

---

۱ - دگویه فتوح‌البلدان بلاذری را درسال ۱۸۶۶ وکتاب تجارب الامم را در سال ۱۸۸۱ درلیدن‌بچاپ‌رسانید. گوتوالد Gottwaldt تاریخ‌حمزهٔ اصفهانی را تحشیه‌کرد وبزبان‌لاتینی‌ترجمه نموده در لیپزیک بسال۱۸۴۴ منتشرساخت ودگویه تاریخ طبری را درچند جلد در سال ۱۸۷۹ - ۱۹۰۱ درلیدن و ترنبرگ Tornberg تاریخ ابن اثیر و آهلوارد Ahlwardt کتاب الفخری تألیف ابن طقطقی را در۱۸۶۰ بچاپ رسانید. وستنفلد ابن خلکان‌را هم درسال ۱۸۳۷ چاپ‌کرد ودرلندن بسال ۱۸۴۳ ترجمهٔ انگلیسی آن منتشر گردید.

چاپ سنگی بمبئی روضة‌الصفا و حبیب‌السیر مرجع مؤلف این کتاب است.

پروفسور هوتسما Houtsma کتاب تاریخ سلجوقیان تألیف محمد ابراهیم یامحمدبن ابراهیم‌را که در سال ۱۰۲۵ میزیسته وکتاب دیگری باز درتاریخ سلجوقیان تألیف ابن بی بی که درحدود سال ۶۸۰ هجری آنرا تألیف نموده بچاپ رسانیده است.

و کرمان که‌مکرر درصفحات کتاب ماتحت نام‌نویسند گان آنهاابن بی‌بی وابن ابراهیم به‌آنهارجوع شده است. وچون‌میخواهیم‌این بحث ناقص‌نماندد‌رختام کلام چند صفحه را بذکراسامی اماکنی که دراین کتاب و نقشه‌های آن آمده است اختصاص میدهیم.

عمدهٔ اسامی اماکن در عراق وجزیره یاعربی است یاآرامی. وآرامی زبان معمولی اهالی آن بلاد قبل از استیلای مذهب‌اسلام بود. نامهای عربی غالباً دارای معنی مشخصی‌هستند، یا بودند مثل کوفه و بصره و واسط.

نامهای آرامی را از شکل آن ها وازالف کشیده‌ای که در آخر آنها میآید میتوان‌شناخت‌مانند جبلتا (که‌معلوم است بمعنی کوه میباشد) وعبرتا، بمعنی معبر، محلی را نشان‌میدهد که در آنجا پلی‌تعبیه شدهٔ از قایقها وجود داشته‌است وباجسرا که عربی آن بیت‌الجسر یعنی خانهٔ پل‌باشد. نامهای فارسی باستانی مانند بغداد که بمعنی دادهٔ‌خداوند است بسیار کم است. نامهای‌یونانی اندکی‌هنوز باقی مانده مثل ابله که اصل یونانی آن اپولوگوس میباشد.

شهرهای رومی آسیای صغیر چنانکه در سابق گفتیم فقط هنگامی در حوزهٔ بلاد اسلامی‌درآمدند که آن بلاد بتصرف‌سلجوقیان‌درآمد، یعنی‌درنیمه دوم قرن‌پنجم هجری. باین مناسبت نامهای رومی که بما رسیده دارای دوشکل میباشد: نامهای کهنه (عربی) ونامهای تازه (ترکی)، مثلاً سلوکیا که عربی(یعنی شکل قدیمی) آن سلوقیه وترکی (یعنی‌شکل تازهٔ) آن سلفکه‌است وهراکلیا که نام کهنهٔ آن هراقلیه و تازهٔ آن اراکلیه است. پس از آنکه سلجوقیان آسیای صغیر را تسخیر کردند و در دنبالهٔ آن آل عثمان برآنجا مسلط گردیدند نامهای ترکی طبعاً جای نامهای سابق را که رومی بود گرفت ولی این نکته را باید ذکر کنیم که درخصوص تلفظ نامها الفباء عربی ازالفباء ترکی‌بهمان اندازه دوراست که از الفباء یونانی، باین جهت برای کلمات ترکی (چنانکه درکتابهای لغت‌ترکی ملاحظه میشود) دوگونه تلفظ ایجادگردید و اسامی اماکن نیز بهمان حال دچار شد، مثلاً قراحصار ـ قره حصار و قره‌سی ـ قراسی و قرمان ـ قرامان، و نظیر این دوگونگی‌ها بسیار است.

درنقشه‌های بلاد ایران نامهائی که از ریشهٔ عربی گرفته شده باشد بندرت

دیده میشود و مثل مراغه درآذربایجان و دهکدهٔ بیضا(شهرسفید) دراستان‌فارس بندرت وجوددارد زیرامسلمین وقتی که‌بایران استیلایافتند درواقع‌اسمهارا تغییرندادند واگر تغییری دادند تغییری اندك بود[1] در فارسی اسم دهکده ها و منزلگاهها را غالباً از چیزهای ساده و طبیعی ومعروف ومشهور گرفته بودند مانند ده مورد ـ دهشتران ـ ده نمك. این نامها را جغرافی نویسان عرب ترجمه نموده ودرکتابهای خود بنام قریةالآس ـ قریةالجمال ـ قریةالملح آورده‌اند ولی دلایلی در دست داریم که‌در زمان استیلا و تصرف اعراب‌هم باز درایران همان نامهای فارسی معمول و متداول بوده نه‌ترجمهٔ عربی‌آنها،مثل ما که درنقشه‌ها وکتابهای هرزبانی هراسمی باتلفظ مخصوص آن زبان نوشته شود ما انگلیسی آنرا تلفظ میکنیم.

مطلب قابل توجهی که باید بآن اشاره‌کنیم این است‌که در جدولهای اسامی عربی گاهی اسم منزلگاهی را می‌بینیم که فارسی آنرا بدست نیاورده‌ایم مانند « رأس‌الکلب »که بعدها درمحل آن شهری احداث‌گردید بنام سمنان. نکتهٔ دیگر اینکه اعراب‌گاهی یکی از شهرهای ایران‌را بصفتی موصوف ساخته و آن صفت را نام آن شهر قرار میدادند مانند کنگوار که چون مسلمین درآغاز امر که بآنجا وارد شدند چارپایـان آنها را دزدیدند اسم کنگوار را « قصراللصوص » گذاردند ولی باز این اسم دوام نیاورد ودوباره آنجا همان کنگوار سابق نامیده شد.حتی زمانی‌که فاتحین مسلمان پایتختی ایالتی‌را بنیان گذاردند ، مانند شیرازکه در اندك زمـانی اصطخر باستانی را تحت الشعاع خود ساخت و برای خود شهری شد ، باین شهر نوبنیاد نام فارسی دهکده‌ای‌را که آن شهر بجای آن دهکده ساخته شده بودنهادند که تاکنون بهمان نام باقی است‌ولی معنی آن وریشهٔ این اسم ماننددنام بسیاری‌ازشهرهای

---

۱ ـ لازم است باین نکته توجه شود درتمام اسپانیای اسلامی‌که شهرهای معمور بسیار داشت یك شهر اسم عـربی داشت و بس و آن المریه بود که بمعنی برج دیده بـانی است کلتایود هم اسم شهر نیست اسم قلعه‌ایست معروف بقلعهٔ ایوب که بعدها زیر آن قلعه شهری بنیادگردید . در اسپانیای اسلامی یعنی اندلس غالباً اصل وریشهٔ نامهای ایبری ورومی وگت غربی معلوم نیست باین معنی‌که هنوز سندی برای آنها پیدا نشده از آن جهت است غرناطه و بهمین قیاس است نامهای فارس .

دیگر ایران برما مجهول است زیرا بانهایت تأسف باید اعتراف کنیم که از وضع جغرافیائی کشورقدیم ساسانیان تقریباً بکلی‌بی خبر هستیم.

درتلفظ نامهای اماکن طبعاً باتغییرزمان‌تغییر پیدا میشودمانند «طری‌ثیث» که به « ترشیز » و«همذان»که به « همدان » تغییر یافته است . گاهی یک نام در یک زمان درعربی بیک شکل ودر فارسی بشکل دیگر تلفظ میشود مثل قاشان بعربی و کاشان بفارسی، صاهک بعربی وچاهک بفارسی، صغانیان بعربی وچقانیان بفارسی. دیگرآنکه برحسب قواعد زبان عربی که لازم‌است هرکلمه ای ریشهٔ آن سه حرف بوده باشد بم و قم فارسی را درکتابهای عربی با میم مشدد نوشته اند ولی این‌امرفقط برای مراعات‌قواعد املاء عربی بود درحالی‌که مسلم‌است حروف مصوته‌که مشدد باشد در آخر کلمات فارسی نمیآید . گاهی استعمال نامی متروك میشود و نام دیگری بجای آن معمول میگردد اما هردونام چه نام متروك وچه نام معمول باز فارسی است مانند قرماسین وقرمیسین که متروك شد وکرمانشاهان جای آنرا گرفت وبعد ها کرمانشاهان را مختصر کرده کرمانشاه گفتند وهمانگونه که نمیدانیم وجه‌تسمیهٔ این نامها چیست ازعلت تغییر و تبدیل و متروك ومعمول شدن آن نامها نیز اطلاعی نداریم . استعمال پیشوند الف و لامی که جلو نامهای عربی میآید و به‌اصطلاح عربها الف ولام تعریف است قاعدهٔ معین و ثابتی ندارد و اصولاً باید بکلمات‌عربی اختصاص‌داشته وبآنها ملحق شود وبس‌ولی این قاعده‌هم همه جا رعایت نمیشود مثلاً درعراق که بیشتر از نامها در اصل سامی است دجله بدون الف و لام و فرات با الف و لام نوشته می‌شود و هر دو هم کلماتیست که از خارج بزبان عربی وارد گردیده است [۱].

درنام‌فارسی برخی‌اماکن بمرورزمان الف ولام حذف شده مانند السیرجان که‌سیرجان گردیده، وبهرحال بودن‌یانبودن الف‌ولام چنانکه گفتیم‌قاعده‌ونظمی‌ندارد

۱ ـ ابله‌که دراصل اسم یونانی‌است وبا الف ولام نوشته میشود نظائر بسیاردارد . اسمهائی که عربی محض‌است‌بعضی با الف ولام وبعضی بدون الف ولام‌است‌مثلاً کوفه‌که‌گویند بمعنی‌کوخهائی‌است که از نی ساخته شده باشد همیشه با الف ولام ولی واسط بدون الف ولام نوشته میشود .

ومعلوم نیست چرا در کتابهای عربی « جی» که نام باستانی قسمتی از اصفهان است بدون الف ولام است وری با الف ولام[۱] . اساساً اعراب در نامگذاری صرفه جوئی ویک نوع امساکی داشتند واین کار درفهم مطالب اشکالاتی ایجاد کرده است زیرا کوی ومرکز ایالت را بنام همان ایالت می نامیدند هرچند که کوی ومرکز آن ایالت نامی مخصوص بخود داشت ، مانند دمشق که هنوزهم آنرا شام میگویند یعنی پایتخت شام. زرنج کرسی سیستان را بیشتر اوقات سیستان میگفتند که مقصود کرسی سیستان بود .این اشکال وبی تکلیفی وقتی دو چندان میشود که آن استان دو کرسی داشته باشد مثل کرمان که در کتابهای قدیم بسیرجان اطلاق میشود وبعدها به شهر کنونی کرمان گفته شده است که با سیرجان اختلاف کلی دارد و فقط وقتی کرسی آن ایالت شد که سیرجان خراب گردید. نقشه هائی هم که مبنای آنها گفته های جغرافی نویسان قرون وسطی است اگر بانقشه های امروز مطابقه شود ملاحظه خواهدشد که اسم شهرهای قدیم و از بین رفته برشهرستان جدید آن شهرها گذاشته شده از قبیل همین شهر سیرجان که امروز بشهرستان کنونی سیرجان گفته میشود . بردسیر و جیرفت نیز همین وضع را دارند ، زیرا سابقاً هریک نام یکی ازشهرهای مهم بودند واکنون بولایت یعنی شهرستان آنها این نام اطلاق میشود . بطورخلاصه شهرستان و کرسی شهرستان هردو یک نام داشتند وبمرور زمان اسم شهرستان یا اسم کرسی شهرستان متروك و منسوخ میشد مثل ولایت قدیم اردون که امروز بشهر کوچکی گفته میشود و آنجا را در زمانهای قدیمتر خوار (خوارری) میگفتند.

در جغرافیای طبیعی نیز در زبان عربی نامها فراوان نیست . قله های معروف ومنفرد کوهها عموماً بنامهای مخصوص خود خوانده میشدند ، مانند دماوند

---

۱ ـ جده بندر مکه را تمام نویسندگان قدیم هم با الف ولام نوشته اند هم بدون آن . ما در کتاب خودمان هرجا که نام محلی را نویسندگان عرب با الف و لام نوشته باشند اول دفعه با الف ولام نوشته‌ایم ودردفعات بعد برای اختصاربدون الف ولام. این روش را درنقشه ها نیزبکاربرده‌ایم. خود عربها هم در استعمال الف و لام برای اسم اماکن اختلاف دارند و درتلفظ اسامی خارجی قاعدهٔ ثابتی ندارند .

والوند، ولی معمولاً رشته های جبال اسم مخصوص نداشته است رشتهٔ عظیم طوروس که حد فاصل بلادروم (بیزانتین) بود غالباً (واشتباهاً) جبل لکام نامیده میشد ولی درواقع جبل لکام کوهی بود از سلسلهٔ کوههای طوروس داخلی یعنی انتی طوروس. قله های متعدد رشته جبال بسیار معروف البرز که فلات ایران را ازدریای خزر جدا میسازد در کتب جغرافی نویسان عرب نام عمومی ندارد.

دریاچه های بزرگ عموماً هر کدام اسمی مخصوصی بخود دارد مثل ماهالو و زره وچیچست ولی معمولاً هردریاچه‌ای بنام شهر مهمی که درساحل آن واقع است خوانده میشود، مانند دریاچهٔ اورمیه ودریاچهٔ وان که بنام دریاچهٔ ارجیش که نام شهر ارجیش بود نیز خوانده میشود. دراسم دریاها تردید و اشکال بیشتر پیش می‌آید، یک دریا گاهی چند اسم مختلف دارد که ازشهر های بزرگ و کشورهائی که در ساحل آن قرار گرفته‌اند اقتباس گردیده مثل دریای خزر که چون سرزمین طایفهٔ خزر درقرون وسطی در شمال آن بود باین نام خوانده میشد، دریای قزوین و دریای طبرستان ودریای گیلان ودریای جرجان و دریای باکو هم بآن میگفتند. دریای ارال به‌دریای خوارزم وخلیج فارس به‌دریای فارس معروف بود. درپایان این فصل میل دارم خوانندگان این کتاب بدانند که این کتاب جزمنتخباتی ازمنابع و مآخذ موجود را شامل نیست. شمارهٔ شهرها و قریه ها و نامهائی که در این ناحیه و آن ناحیه ذکر شده اند البته بسیار است وقطعاً دوچندان آنچه در فهرست این کتاب آمده است میباشنداماچون محل وموضع آنهاراحتی بطور تقریب هم‌مشکل بود تعیین کرد ازذکراین نوع اسامی صرفنظر کردیم. نقشه های کتاب فقط اشکال سادهٔ هندسی هستند که برای روشن ساختن مطالب کتاب تهیه شده واین کفایت را ندارند که وضع هرمملکتی را چنانکه‌در هردوره داشته‌است نشان دهند. همچنین نام شهرهائی که یکی پس از دیگری بوجود آمده اند درنقشه‌ها بطوری ذکر گردیده که گوئی همه در یک دوره و یک زمان بوده اند ولی در متن کتاب بقدر کفایت توضیح داده شده که آن ها بکدام دوره تعلق دارند.

فصل دوم

عراق

تقسیم بین النهرین بقسمت شمالی و جنوبی ـ عراق یا بابل قدیم ـ تغییر مجرای فرات و دجله ـ نهرهای بزرگ برای آبیاری ـ بغداد و مدائن وشهرهای ساحل دجله تا فم‌الصلح .

طبیعت جلگهٔ پهناور بین النهرین راکه فرات و دجله در آن جاری است دوقسمت‌نموده ، قسمت‌شمالی که سرزمین‌قدیم‌آشورباشد بیشتر ازمراتعی تشکیل یافته که جلگه‌ای سنگلاخی‌را پوشانده‌اند .قسمت جنوبی که بابل‌قدیم باشد سرزمینی‌است حاصل‌خیز که خاکی‌رسوبی‌ونخیلاتی‌پربرکت‌دارد ونهرهائی که‌درآنجا کشیده شده آن سرزمین‌را سیراب میکند وبهمین لحاظ مردم خاورزمین آن خطه را یکی‌ازجنات اربعهٔ دنیا میدانستند. عربها قسمت شمالی بین النهرین‌را جزیره وقسمت جنوبی را عراق مینامیدند. عراق بمعنی صخره های کنار دریا و بمعنی ساحل نیز آمده ولی معلوم‌نیست اصل این کلمه چه بوده ، شاید ازاسم کهنه ای مأخوذ شده باشد که اکنون آن‌اسم ازمیان‌رفته یاازاسمی که معنی‌دیگری داشته‌است پیدا شده‌باشد. اساساً سرزمین رسوبی را اعراب سواد یعنی خاك سیاه مینامیدند وکلمهٔ سواد رفته رفته بطوری‌استعمال شدکه‌مفهوم آن باکلمهٔ عراق‌یکی گردید، یعنی « سواد » و«عراق» یک معنی داشت و عبارت بود از تمام سر زمین بابل[1]. سرحد بین عراق و جزیره در دوره های مختلف تغییر پیدا میکرد . جغرافی نویسان قدیم عرب حدی را که معین میکردند خطی بود که بطرف شمال ازانبار واقع درساحل فرات به‌تکریت‌واقع درساحل دجله کشیده میشد و این دو شهر هردو از توابع عراق بودند.

ولی جغرافی نویسان بعد حد عراق و جزیره را خطی قرار دادند که از تکریت تقریباًبسمت باختر کشیده میشدوبدین ترتیب بسیاری از شهرهای ساحلی

---

۱ ـکشت زار های اطراف هرشهررا نیز سواد میگفتند . سواد بغداد و سوادکوفه و سواد بصره بهمین معنی دومی است .

فرات‌را که درشمال انبار قرار داشت داخل درمنطقهٔ عراق نمودند. این خط ازلحاظ جغرافیای طبیعی برای تفکیک عراق ازجزیره طبیعی تر بنظر میرسد زیرا این خط فرات را زیرعانه درمحلی که این شط بطرف جنوب خمیدگی بزرگی پیدامی کند قطع می نماید. اعراب این شط را که یفراتس [۱] نام داشت الفرات نام دادند و تایگرس[۲] را دجله نامیدند. دجله در توراة بنام‌دیگلات که بقسمت دوم کلمهٔ حداقل[۳] نزدیک است وارد گردیده.حداقل (بدون حرف تعریف) در کتاب‌تکوین توراة ، همان دجله است. چون مسلمین در نیمهٔ اول قرن اول هجری عراق را فتح کردند طیسفون را که در کنار دجله و مهمترین شهر های عراق و پایتخت زمستانی سلاطین ساسانی بود مداین نامیدند و چون اعراب برای مسکن خود شهرهائی لازم داشتند که پایگاه نظامی آنها هم بوده باشد در مدت کمی سه شهر کوفه و بصره و واسط را ساختند که دراندك زمانی این سه شهرچنان رونق‌یافتند و آباد شدند که مهمترین بلاد این‌اقلیم جدید اسلامی گردیدند. مخصوصاً کوفه و بصره هرکدام مدتی پایتخت دولت امویان شدند [۴] و چون خلافت از امویان بعباسیان رسید اوضاع چنین اقتضا کرد که پایتخت جدیدی برای دولت تازه‌درست شود، ازاین‌جهت خلیفهٔ دوم عباسی بغدادرا درکناردجله چندفرسخ بالای طیسفون (مدائن) درست کرد و دیری نپائید که این پایتخت جدید رونق و شکوه و جلال دمشق را که موجب فخر و مباهات سلسلهٔ امویان بود تحت الشعاع خود ساخت و مرکز خلافت عباسیان و طبعاً پایتخت عراق که قلب ممالك اسلامی خاورزمین گردیده بود شد. در قرون وسطی اوضاع طبیعی عراق با اوضاع طبیعی‌امروز آن تفاوت بسیار داشت زیرا تغییری که در مجرای فرات و دجله حادث شد نتیجهٔ آن خرابی نهرهائی بود که درزمان خلفا عراق‌را درحاصلخیزی بهشت‌عدن‌ساخته‌بود. امروز دجله درمجرای پیچ وخم‌داری بسمت جنوب خاوری‌سیر نموده دویست‌وپنجاه میل (بخط مستقیم) زیر بغداد با آبهای فرات در قرنه بهم ملحق میگردند و از الحاق این دو شط بیکدیگر شطی تشکیل میشود موسوم بشط‌العرب که درمجرای

۱ - Euphrates ۲ - Tigris ۳ - Hiddekel

۴ - کوفه و بصره معروف بودند به عراقین یعنی دو پایتخت عراق وبعد از اینکه این مقام

بقیه درصفحهٔ ۲۸

پهناوری سیر نموده به خلیج فارس در مصبی که طول آن بخط مستقیم تقریباً بصد میل میرسد فرو میریزد . این است آنچه در نقشه های تازه دیده میشود و چنین بنظر میرسد که دجله از آغاز صدر اسلام تا نیمهٔ قرن دهم هجری همینکه صد میل بزیر بغداد میرسید بجنوب پیچیده درمجرائی که امروز بشط الحی (رودخانهٔ مار) موسوم‌است و دربارهٔ آن بعد هاسخن خواهیم گفت بواسط میرفت. شهر واسط در دوجانب‌این رود واقع بودوتاشصت میل‌زیر واسطقسمت عمدهٔ آب‌دجله بمصرف آبیاری میرسید وبقیه‌دربطائح میریخت و از میان میرفت. در قرون وسطی بطائح که محلی را بمساحت پنجاه میل عرض و قریب دویست میل طول فرا گرفته بود دامنه‌اش تا بصره میرسید و در سمت شمال باختری‌آن آبهای شط فرات ، چند میل درجنوب کوفه ، بآن میریخت زیرا فرات اصلی در آن زمان شط کوفه بود و شط حله (که امروز فرات اصلی است) نهر بزرگی بودبرای آبیاری موسوم بنهرسورا. در حاشیهٔ شمالی قسمت سفلای بطیحهٔ بزرگ ، خورها یعنی مردابهائی بود که در نهرهای میان آن‌ها کشتی آمد و رفت میکرد . دجله درمحلی موسوم به قطر به‌بطائح میریخت و کشتی که از آنجا خارج میشد بمحلی میرسید (نزدیک قرنهٔ امروز) که آبهای فرات ودجله درآنجا بهمرسیده به‌نهر ابواسد وارد میشد و بدهانهٔ شط‌العرب میریخت. کشتی دراین نهربی‌آنکه بمشکلی دچار شود از بغداد به‌بصره میرفت.بصره، بندرگاه بغداد. واقع شده است درانتهای نهرکوتاهی که ازدجلهٔ کور جدا گردیده بسمت باختری میرود. درآنزمان شط العرب غالباً بنام دجلهٔ کور خوانده میشد . دجلهٔ کنونی چنانکه درنقشه دیده میشود از خاور شط الحی عبور نموده از قریه‌ای که بآن کوت العماره گویند میگذرد . کوت‌العماره درمحل شهر ماذرایای قرون وسطی قرارگرفته .ومجرای دجلهٔ کنونی تاقرنه همانست که درزمان ساسانیان بود یعنی در زمانیکه هنوز بطائح که جغرافی نویسان عرب بوصف آن پرداخته اند وجود نداشت. بلاذری مورخ معروف معتقد است که بطائح درزمان قباد پدرانوشیروان حادث شد. در زمان قباد که دراواخر قرن‌پنجم میلادی بتخت

از کوفه و بصره گرفته شد یعنی دیگر پایتخت عراق نبودند کلمهٔ عراقین را بعراق عرب و عراق عجم اطلاق میکردند . عراق عجم عبارت‌بود ازایالت جبال که درفصل سیزدهم دربارهٔ آن‌گفتگو خواهیم‌کرد.

پادشاهی نشست در سربند شط دجله بی نظمی و سهل‌انگاری پدید آمد و این وضع چندین سال دوام داشت تا جائی که آب دجله چنان بالا آمد که از شکاف سد ها بیرون ریخت وزمینهای‌شیب جنوبی‌وجنوب باختری را فراگرفت وچون‌انوشیروان جانشین پدر شد بترمیم سد ها پرداختند و زمینهای ویران دوباره معمور گردید تا بزیر کشت و کار درآمد. اما در زمان‌خسروپرویز که باپیغمبر اسلام همزمانست فرات‌ودجله درسال هفتم یاهشتم‌هجری چنان طغیان کرد که سابقه نداشت‌ورخنه‌ها و شکافهائی در سد ها پدید آمد و زمینهای اطراف این دو شط را آب فرا گرفت و چنانکه بلادزی گوید خسروپرویزخود بجاده سازی و اصلاح خرابی و شکاف سدها شتافته مال بسیار دراین کار صرف کرد و یک روز چهل کارگررا که در کار خود قصور ورزیده بودند همانجا بدار آویخت اما مفید واقع نگردید و جلو طغیان آب گرفته نشد و چون آبها بحال اول برنگشت مرداب یعنی بطائح وجود یافت و بر اثر انقلابی که درسالهای بعد ظهور نمود ولشکریان اسلام بشهر های بین النهرین داخل گردیده و دولت ساسانیان را برانداختند طبعاً انتظام سد ها و اوضاع آبیاری و فلاحت از نظرها دور ماند و بر خرابی بند ها افزوده شد و دهقانان یعنی اشراف ایرانی که صاحبان املاك و اراضی بودند از ترمیم سد وبند رودخانه ها و نهر ها عاجز و ناتوان گردیدند و در نتیجه بر طول و عرض بطائح افزوده شد.

این یاد داشت ها دربارهٔ پیدایش بطائح و یاد داشت ابن رسته در این موضوع راجع باواخرزمان ساسانیان نخستین تغییری را که درمجرای خاوری دجله در آن قسمت که بعد از ما ذرایا بمجرای باختری یعنی شط الحی حادث گردیده روشن‌میسازد ونشان میدهد که‌دجله چگونه بستری‌برای خودپیدا کرد و،قبل‌ازآنکه واسط ایجاد شود، جلوواسط رسید وچون دجله تغییربسترداد بقول ابن‌رسته زمینهای مجاور بستر قدیم خاوری آن بصورت بیابان وکویر درآمد و تا قرن سوم که ابن رسته بنوشتن کتاب خود مشغول بوده این وضع دوام داشته است. ابن رسته سپس بشرح بقیهٔ دجله که طولش شش‌فرسخ (بالای قرنه) بوده وبسمت شمال بالامیرفته

تاعبدسی ومذار میرسیده و درآنجا سدی بسته‌شده بود پرداخته ومعلوم است که این
قسمت از شط بستر قدیم وجدید خاوری شط بوده است. ابن رسته‌میگوید این‌سد که
در زمان او کشتی رانی را بالای این نقطه متوقف میساخت در زمان ساسانیان‌وجود
نداشته است‌و کشتی‌ها تاشمال عبدسی ومذار تاجائیکه این نهر بدجله ملحق‌میشود،
یعنی‌دجلهٔ زمان‌ابن‌رسته، میآمدند ودوباره بولایتی که‌درشمال‌واسط بود (درماذرایا)
آمده بمدائن میرسیدند و مانعی در شط نبود که از سیر کشتی جلوگیری کند. سپس
ابن رسته گوید کشتی پیش از اسلام از هندوستان از راه دریا میآمد و بدجلهٔ بصره
یعنی‌شط‌العرب وارد گردیده‌بمدائن‌میرسید وازآنجا گذشته‌از بالای‌فم‌الصلح عبور نموده
بدجلهٔ بغداد میرسید (یعنی محل‌دجلهٔ سفلی در دوره های اخیر). امروز دجلهٔ‌سفلی
درآن بستری جاریست که در زمان‌ساسانیان بود ولی درتمام دورهٔ عباسیان دربستر
باختری که از واسط میگذشت جاری گردیده ببطیحه میریخت. اگر کسی سؤال کند
چه وقت شط دجله دوباره بمجرای خاوری کنونی افتاد، جواب این است که این
تغییر بدون‌شک اندك‌اندك درنتیجهٔ انباشته‌شدن مجرای باختری حاصل گردیده‌است.
بهرحال تمام مراجع مایعنی نویسندگان مسلم تا زمان تیمور و آغاز قرن نهم وقتی
که دربارهٔ دجله سخن میگویند میگویند از واسط عبور میکند. حافظ ابرو در سال
۸۲۰ هجری نیز باینمطلب تصریح کرده است. در طلیعهٔ جهان‌گردانی که بشعبهٔ
خاوری دجله اشاره نموده و آنرا قابل کشتی رانی دانسته اند ژان نیوبری است[۱]
که در سال ۱۵۸۱ میلادی بعد از دیدن بغداد شش روزه با قایق ببصره رسید
و روز پنجم‌از قرنه، قلعه ای که درملتقای فرات‌ودجله واقع بوده، عبور نموده‌است.
یك قرن بعد تاورنیه فرانسوی از همان راه آمده و بدجله رسیده است. تا ورنیه در
فوریهٔ ۱۶۵۲ از بغداد بیرون آمده و گوید بفاصله ای دور از آن شهر دجله بدوشاخه
منشعب میشود: شاخهٔ باختری که از وسط عبور میکرد درزمان او قابل کشتی‌رانی
نبود وبقول‌اودرناحیهٔ بین النهرین‌جریان داشت. این جهانگردفرانسوی باقایق‌شاخهٔ
خاوری کنونی راکه در امتداد سر زمین کلدهٔ باستانی‌جاری بوده بعد از خارج شدن

۱ - John Newberie

از کوت العماره پیموده وقبل‌از رسیدن ببصره از قرنه که بقول اودرآنجا دجله‌وفرات بهم می پیوندند عبور کرده است [۱].

وجود بطائح و تغییری که در مجرای فرات و دجله حادث‌گردیده نکتهٔ مهم قابل ذکریست که در وضع طبیعی بین النهرین سفلی دردورهٔ خلفا واقع شده‌است ولی طرز آبیاری اعراب که آنرا پس‌ازاستیلای بر کشور ایران ازایرانیان آموختند و در بین النهرین بکار بستندنیزبهمان اندازه اهمیت‌دارد. بطور خلاصه چنانکه گفتیم در تمام عراق ، آنچه در شمال بطائح وبین این دو شط واقع است ، نهرها پشت نهرها ازفرات جداگردیده بسمت خاور جریان پیدا میکردوبدجله سرازیرمیگردید ، و در همان حال در خاور دجله نهری بود بطول دویست میل موسوم به نهروان که اززیر تکریت آغاز میشد و در پنجاه میلی شمال واسط دو باره بدجله میریخت و آنسوی دجله ، یعنی ناحیهٔ هم مرز ایران‌را آبیاری میکرد ومادر بارهٔ این ترتیب و تنظیم مهم آبیاری در آیندهٔ نزدیک بتفصیل گفتگو خواهیم کرد. دراین جا بذکر این نکته اکتفامینمائیم که هرگاه بنقشه ای که در مقدمهٔ این فصل گذارده شده و بنوشته های جغرافی نویسان و مورخان آنزمان نظر افکنیم می یابیم که علت حاصلخیزی کم نظیر عراق درزمان عباسیان همین ترتیب و تنظیم آبیاری بوده است

---

۱ ـ بلاذری۲۹۲ ، ابن رسته۹٤ ، یاقوت: جلداول ٦٦۹ درسال ۱۵۸۳ جان الدردکه از بغداد تابصره رفته است درسفرنامهٔ خود ذکر میکند بفاصلهٔ یک روز راه تا بصره دجله وفرات بهم ملتقی میشدند ودرمحل ملتقای آنها قلعه ای بود به نام قرنه (وبقول اوکرنا) . سزارفردریک نیزکه درسال ۱۵٦۳ همین راه را آمده بود قلعه‌ای را بنام کرنا در همان محل اسم برده است . جهانگردان دیگر اطلاعات مفصلی در اینموضوع بما نمیدهند . قدیمترین ذکری که در خصوص قابلیت شعبهٔ باختری دجله (شعبهٔ کنونی) برای کشتی رانی شده درسفرنامهٔ یک نفر پرتقالی‌گمنام است که یک نسخه از سفر نامهٔخطی او در تصرف مازورهیوم Hume بوده است دراین سفرنامه از قلعه ای‌که شش فرسخ بالای بصره بوده و در آنجا دجله و فرات بهم پیوسته بودند اسم بـرده شده است ، از مطالب آن سفرنامه چنین بدست میآیدکه آن مسافر پرتقالی درحدود سال ۱۵۵۵ سفر خودرا آغازکرده‌است. و خلاصهٔ کلام این است که از صدر اسلام تا آخر قرن‌نهم هجری دجله دربستر غربی جاری بود و در بطائح میریخت وازاوایل قرن شانزدهم میلادی دوباره دربستر شرقی‌که در زمان ساسانیان و قبل ازاسلام بود و اکنون هم همان حال را دارد افتاده است .

زمینهائی که بین این دو شط بودند از نهر هائی که از فرات جدا میشدند و بسمت خاور جاری میگردیدند آبیاری میشدند، زمین هائی هم که در سمت چپ دجله و دامنهٔ ارتفاعات ایران بودند از نهر هائی مشروب میشدند که از نهروان جدا میگردید. تقسیم فاضل آب دجله باراضی خاوری با اصول فنی اقتصادی بعمل میآمد و از آبهای جبال کردستان که در مجرای چندین نهر سرازیر میگردید استفادهٔ کامل میشد. من در یکی از تألیفات خودم وضع بغدادرا ذکر نموده[۱] و آنچه دراینجا لازم است بیاورم خلاصهٔ مهمترین اطلاعات مربوط باین شهراست تا کاملاً وضع پایتخت عباسیان در میان شهرهای دیگرعراق وچگونگی طرق وشوارعی که بغداد درمرکز آن‌ها واقع بود (بطوریکه در فصل اول این کتاب ذکر شده است) روشن گردد.

اولین نهر بزرگی که از فرات جدا گردیده بدجله میریخت نهرعیسی‌بود[۲] که درسال ۱۴۵ هجری منصور خلیفهٔ عباسی بالای مصب آن در دجله شهر مدور را ساخت. شهر مذکور اساس و هستهٔ شهر بغداد شد.

شهر مدور چهار دروازه داشت بافاصله های مساوی ازیکدیگر، یعنی فاصلهٔ هر کدام از دیگری یک میل عربی، واز هر دروازه ای جاده ای بخارج کشیده شده بود. سر راه این جاده‌ها ربض[۳]هائی بزرگ بتدریج احداث گردید وطولی نکشید که ربض‌ها جزء شهر شد و از مجموع آنها یعنی شهر مدور وربض های آن بغداد بزرگ بعرصهٔ ظهور رسید. چهار دروازهٔ شهر مدور از این قرار بود:

---

۱ ـ نگاه کنید بکتاب « بغداد در زمان فرمانروائی عباسیان » چاپ اکسفورد سال ۱۹۰۰، شهرستانها و شهرها و دهکده های عراق که نام آنها در کتابها ثبت گردیده بسیار است و یک‌کتاب لازم دارد تاهمهٔ خصوصیات این سر زمین را که بمنزلهٔ قلب دولت عباسیان بود در آن جمع آوری نمایند. نقشه ای که برای کتاب این سرابیون تهیه گردیده (مجلهٔ انجمن شاهی آسیائی، سال ۱۸۹۵، ص ۳۲) تمام آبادیهائی را که در کنار رودخانه ها و نهرها و ترعه ها بوده است نشان میدهد.

۲ ـ اعراب نهر را هم به‌جوی میگفتند وهم به‌رودخانه. عیسی اسم یکی ازامرای عباسی‌است که بکندن نهر عیسی امرکرد.

۳ـ رجوع کنید به تعلیقات.

۱ ـ دروازهٔ بصره درجنوب‌خاوری که ازآنجا به‌ربض های کنار دجله، جائی که شاخه های متعدد نهرعیسی به دجله می ریخت میرفتند .

۲ ـ دروازهٔ کوفه درجنوب‌باختری که از آنجا بجنوب میرفتند وراه کاروان مکه بود .

۳ ـ دروازهٔ شام در شمال باختری که ازآنجا ازسمت چپ راهی بود به‌انبار درساحل فرات و راه دیگری بود از سمت راست که از آن راه بشهرهای‌جانب‌غربی دجله در شمال بغداد میرفتند .

٤ ـ دروازهٔ خراسان که از آنجا وقتی‌میخواستند از دجله عبور کنند ازروی جسری بزرگ میگذشتند وببغداد خاوری میرسیدند . این جانب بغداد (خاوری) درآغاز امر به‌عسکر مهدی یعنی اردوگاه مهدی موسوم بود زیرا بامر مهدی خلیفهٔ عباسی پسر منصور آنرا ساختند ودرآنجا قصری برای وی ساخته شد ومسجد جامعی نیز در آن محل بنا گردید .

جانب خاوری سه محله داشت . محلهٔ متصل بسرپل که موسوم بود به‌رصافه ، محلهٔ شماسیه بالای محله رصافه و در کنار شط و محلهٔ مخرم زیر آن. دور این‌سه‌محلهٔ بغداد شرقی‌را دیواری کشیده بودند بشکل‌نیمدایره که از کنار شط بالای شماسیه شروع درزیر مخرم بشط میرسید وتمام میشد.

ازقسمت میانی‌و کم‌عرض بغدادشرقی‌قسمت‌اول‌شاهراه‌خراسان که‌ازدروازهٔ خراسان درشهر مدور شروع میشد میگذشت و ازجسر بزرگ که جلودروازهٔ خراسان (دروازهٔ دومی) در بغدادخاوری بود عبور نموده از آنجا چنانکه درفصل‌سابق گفتیم بسیر خود بسمت خاور ادامه میداد وبمرز ممالک اسلامی منتهی میشد. از دروازهٔ کوفه درشهر مدور جادهٔ کوفه یعنی چنانکه گفتیم جادهٔ کاروان حج بیرون میآمد و بسمت جنوب رفته از ربض بزرگی که از اینجا تا یک فرسخ از باروی شهر مدور امتداد داشت و بکرخ موسوم بود میگذشت .

ربض دروازهٔ محول درباختر شهرمدور بود که‌هم ازدروازهٔ کوفه وهم از دروازهٔ شام بآن ربض میرسیدند و در آنجا تمام راهها بشاهراه غربی که از محول

میگذشت وبانبار میرفت متصل میشد . درشمال دروازهٔ شام محلهٔ حربیه بود (مقابل محلهٔ کرخ در جنوب شهر مدور) وبعد از محلهٔ حربیه گورستان بغداد باختری بود که شط دجله از دوطرف آنرا احاطه کرده بود و بعد ها این گورستان موسوم شد بکاظمین بمناسبت اینکه دونفر از ائمهٔ شیعه در آنجا بخاك سپرده شدند .

شهر بغداد واقع بود درنقطهٔ مرکزی چهار ولایت ، هردو ولایتی در یک جانب شط . درجانب باختری ولایت قطربل درشمال نهر عیسی و ولایت با دوریا در جنوب آن نهر . درجانب خاوری ولایت نهر بوق در شمال شاهراه خراسان و ولایت کلواذی درجنوب آن . شهر کلواذی درکنار دجله باندك مسافتی زیر جنوبی ترین دروازه های بغداد خاوری واقع بود . از بغداد نقطهٔ مرکزی تمام راههای کشوردو راه منشعب میشد وچنانکه گفتیم یکیبسمتجنوب میرفت ودیگری بسمت باختر که جلو دروازهٔ کوفهٔ شهر مدور ازیکدیگرجدا میشدند. دوراه دیگرنیز بشمال وبخاور میرفتند که ازمیانبغداد خاوری میگذشتند وازانتهای پلبزرگ شروع میشدند . راه جنوبی که بکوفه (مکه) میرفت پس‌ازکرخ بشهر صر صر درکنارنهر صرصرمیرسید . این نهردومین نهربزرگی بود که از فراتجدا میشد وبدجلهمیریخت و در جنوب نهر عیسی بموازات آن جاری بود. راه باختری یعنیراه انبار از دروازهٔ کوفه شروع گردیده از میان ربض براثا میگذشت و پس از یک فرسخ دیگر بشهر محول درکنار نهرعیسی میرسید. راه خاوری یعنی راه خراسان چنانکه گفتیم از بغداد خاوری یعنی ازدروازهٔ خراسان شمال محلهٔ مخرم بیرون میآمد و باولین شهری که میرسید شهرپل نهروان بود که نزدیک معبر نهر بزرگ نهروان قرارداشت.آخرین راه، راه شمالیبود که ازمیانمحلهٔ شماسیه ودروازهٔبردان بغداد خاوری گذشته بفاصلهٔ کمی بشهر بردان درجانب خاوری دجله میرسید و از سمت چپ دجله امتداد یافته بسامراء و بلاد شمالی بین النهرین یعنی جزیره میرسید .

درمدت پنج قرنی که خلفایعباسی فرمانروائیداشتند دربغداد و ربض های پهناور آن تغییرات زیاد پدید آمد ، زیرا اینشهر از یک طرف وسعت پیدا میکرد و ازطرف دیگر بویرانی وخرابی میافتاد. آنچه ما درصفحات گذشته درخصوص این

شهر گفتیم وضع و حال آن در زمان خلافت هارون‌الرشید بود. جنگهای داخلی که پس ازمردن این خلیفه بظهور پیوست بمدینهٔ مدور خرابی بسیار وارد کرد. درسال ۲۲۱ دستگاه خلافت را از بغداد بسامره بردند ودرمدت خلافت هفت نفر از خلفاء عباسی که در سامراء اقامت داشتند از اهمیت بغداد اندك اندك کاسته شد و مثل یکی ازشهرهای دیگرعراق گردید، نه‌شهری که پایتخت بوده باشد. وچون درسال ۲۷۹ دستگاه خلافت ازسامراء ببغداد بازگردانیده شد بغداد خاوری رونق و آبادی خود را از سر گرفت و کاخهائی در آنجا بنیاد گردید وجانشین شکوه و جلال شهر مدور که پیوسته رو بخرابی میرفت واقع شد وخلفاء همین جانب خاوری‌را تاچهار قرن، یعنی تاحملهٔ مغول، اقامتگاه همیشگی خویش قراردادند.

در اواخر دورهٔ عباسیان خلفا کاخهای خودرا درجنوب مخرم میساختند. مخرم پایین‌ترین‌محله‌های سه گانه‌ای‌بود که درزمان خلافت‌هارون‌الرشید درداخل باروی بغداد قرارداشت. این سه محله در این زمان آباد نبودند ولی طولی نکشید که در حول و حوش کاخهای نوبنیاد ربض های جدید درست شد و در اندك زمانی با روئی بلند بشکل نیمدایره بدور آنها کشیدند چنانکه با روی تازه ساز بغداد خاوری یک قسمت از محلهٔ کهنهٔ مخرم را در آغوش خود جای داد وآن ازکنار شط بالای کاخها شروع میشد و زیر کاخها درکنارشط، یعنی متصل بولایت کلواذی، پایان می‌یافت. این‌بارو بامرمستظهر خلیفهٔ عباسی درسال ٤۸۸ ساخته‌شده وچندبارهم تعمیر گردید ولی درسال٦٥٦ درمقابل‌حملهٔ لشکریان مغول ازپای‌درآمد و خلافت عباسیان منقرض گردید. اما هنوز ازآن دیوار شکسته کم و بیش نمودار است که شهر خلفاءرا درآغوش گرفته، از بغداد نوبنیاد پایتخت کنونی عراق مانند زمان گذشته ومقام والی ترك آن حراست میکند[۱]. درهفت فرسخی زیربغداد، مدائن دردوجانب دجله واقع است. مدائن اسمی است که اعراب برخرابه‌های دو مرکز متصل بیکدیگر یعنی کتیسفون وسلوکیه گذارده‌اند وآن‌دوشهررا سه‌قرن‌پیش‌ازمیلاد

۱– در زمان تألیف این‌کتاب‌عراق ازمستملکات دولت عثمانی بود و والی عراق ازجانب‌دولت عثمانی معین میشد (م).

سلوکی‌ها بنیادنهادند. سلوکیه درجانب باختری دجله بنام سلوکوس نیکاتر نامگذاری شده‌است[1]. نام کتیسفون را که اعراب برای اختصار طیسفون نامیدند معلوم نیست از کجا گرفته‌اند، گرچه بنظر یونانی میاید ولی احتمال دارد از یک اسم کهنهٔ فارسی مأخوذ شده باشد. ماهم نمیدانیم ساسانیان این پایتخت خودرا چه‌نامی داده بودند[2]. درسال ۵٤۰ میلادی که‌انوشیروان انطاکیهٔ شام وسلوکیه‌را که‌در کناررودازتس (نهر الکلب) بود فتح کرد برسم پادشاهان ایران اهل سلوکیه را بطیسفون کوچانیده، در ربض نوبنیادی درجانب خاوری دجله یعنی مقابل محل سلوکیهٔ عراق جای داد.

این ربض تایک قرن بعد که‌اعراب عراق‌را فتح کردند پابرجا بود ورومیه یعنی‌شهر رومی‌ها نام‌داشت. بعضی ازتاریخ نویسان ذکر کرده‌اند که‌بشکل انطاکیه ساخته شده بود.

مدائن چنانکه تاریخ‌نویسان اسلام ذکر کرده‌اند ازهفت شهر بااسمهای معینی که در تلفظ آنها اختلاف وجود دارد تشکیل میشد. گویا پنج شهر از آن هفت‌شهر در زمان یعقوبی یعنی قرن سوم وجود داشته ازاین قرار: شهر کهنه یعنی طیسفون ویک میل درجنوب آن اسبانبر ومجاورآن رومیه، هرسه درجانب خاوری دجله ودرجانب دیگر بهرسیر که اصل آن به اردشیراست ویک فرسخ زیرآن ساباط که بقول یا قوت ایرانیان آنرا بلاس‌آباد مینامیدند.

کاخ باشکوه ساسانیان‌را که هنوزآثارآن درجانب خاوری دجله نمایانست اعراب ایوان‌کسری نام دادند. این ایوان چنانکه یعقوبی گوید در شهر اسبانبر واقع‌بود. عمارت مهم دیگری نیز وجود داشت موسوم بکاخ سفید که دریک میلی شمال شهر کهنه دیده میشد، اما این عمارت ازآغاز قرن چهارم چنان رو بخرابی رفت که اثری ازآن نماند وباین‌جهت‌است که تاریخ نویسان بعد کاخ سفید وایوان کسری هردو را نام طاق کسری دانسته‌اند وآن یگانه اثریست که تا امروز از ابنیه و عمارات پادشاهان ساسانی درآن محل پایدار مانده است.

---

۱ ـ این عقیده مورد قبول واقع شده که کتیسفون همان کسفیا است که در توراة (کتاب عزرا) ذکر وبین بابل وبیت المقدس بوده وبنام «شهرسیمین» شهرت داشته است. مدائن جمع مدینه وکسفیا لغت‌کلدانی است ومعلوم نشده که در زمان ساسانیان چه نام داشته است.

دراواسط قرن دوم هجری که منصورخلیفهٔ عباسی خواست بغداد رابسازد مصمم شد طاق کسری را خراب نموده سنگ و آجر آنرا در بنای شهر جدید بکار برد. خالد برمکی وزیر ایرانی او هرچه سعی کرد خلیفه‌را ازاین تصمیم وحشیانه بازدارد مؤثر واقع نشد، اما چون بخراب کردن طاق شروع کردند ومعلوم شد که خرج و زحمت خراب کردن آن از ساختن و تهیه کردن آجر و سنگ بیشتر است ازخراب کردن طاق منصرف شدند وایوان کسری، چنانکه یاقوت آنرا نامیده است، ازخطر نابهنگامی که‌بآن روی آورده بود رهائی‌یافته بجای‌خویش استوارماند. چندی بعد مقداری ازسنگهای آنرا برای باروی قصرجدید تاج دربغداد خاوری که درسال ۲۹۰ بامر علی مکتفی خلیفهٔ عباسی ساخته شد بکاربردند. در قرن چهارم مدائن که اکنون خرابه‌ای بیش نیست شهری بود کوچک وپرجمعیت دارای مسجدجامعی که درزمان فتوحات اول مسلمین، نزدیک قبر سلمان فارسی ازصحابهٔ معروف پیغمبر اسلام، ساخته شده بود. بازارهای مدائن از آجرساخته شده و بارونق بود. منصور خلیفه چندی دستگاه خلافت‌را بررومیه مجاور مدائن برد. مأمون‌هم مدتی درساباط واقع در جانب مقابل رومیه اقامت گزید. جلال کاخ باستانی پادشاهان ساسانی‌چنان بود که موضوع گفتگوی جغرافی‌نویسان عرب واقع گردیده دراین باره از بسط کلام دریغ نکرده‌اند. یعقوبی گوید ارتفاع آن طاق بلند بهشتاد ذراع میرسید. یاقوت ازجسامت آجرهای‌آن‌طاق سخن‌رانده گوید هرآجری یک‌ذراع طول‌داشت وکمتراز یک وجب عرض. حمدالله مستوفی گوید «صحن آن سرای صد و پنجاه گز خیاطی درصدوپنجاه گز بوده ودرآنجا صفه‌های بزرگ دهانش چهل ودو گز درطول هشتاد ودو گز ودرعلو شصت وپنج گز دوراطراف این سرای وعمارات فراوانی که درجزو آن باشد ودرنیکوکاری بانیش‌واستحکام آن عمارت گفته‌اند: جزای حسن‌عمل بین که روزگار هنوز خراب می نکند بارگاه کسری را . . . . . اکنون شهر مداین خراب است. » رومیه نیز خراب است اگر چه دهکده هائی که در جانب غربی شط است بحال آبادی است وآباد ترین آنها بهرسیر (به اردشیر) بوده و در زمانیکه یاقوت آنرا دیده موسوم بوده است به «رومقان» ودر جنوب آن آبادی دیگری بنام

زریران که منزلگاهی بود سرراه کاروان مکه و در باختر آن صرصر که در بارهٔ آن سخن گفتیم واقع در کنار نهر صرصر که بفاصلهٔ کمی بالای مدائن بدجله میریزد. روستائی که اطراف مدائن بود و از دجله تا نهروان امتداد داشت موسوم بود به راذان (راذان بالا وراذان پائین) . یاقوت ازچندین قریه که درآن روستا بوده‌است اسم برده وحمدالله مستوفی در این باره گوید « محصولات نیکو دارد[۱] » .

دیرعاقول (یعنی پیچ وخمیدگی «رودخانه») که هنوزدرنقشه ها اسمی‌از آن برده میشود درجانب خاوری شط ده فرسخ زیرمدائن واقع بود واسم‌آن برشکل‌مسیر دجله‌درآن‌نقطه‌دلالت دارد. دراینجا مسیحیان‌دیری داشتند واطراف دیرشهر بزرگی بود از مهمترین شهرهای ولایت نهروان میانه با مسجد جامعی نزدیک بازار[۲] . ابن رسته در پایان قرن سوم هجری گوید کنار شط دجله باجگاههائی وجود دارد ومأمورین ازطرف سلطان بنگاهداری آنها گماشته‌شده‌اند. باجگاه عبارتست ازدوقایق که پهلوی یکدیگر لب شط قرار داده‌اند و بساحل محکم بسته شده‌اند، در آنطرف شط مقابل این دو قایق دو قایق دیگر قرار داده آنها را نیز بساحل محکم بسته اند وطنابهائی از دو قایق اینطرف بدو قایق آنطرف کشیده و از عرض شط گذرانیده اند وبدینگونه ازعبور کشتی‌هنگام شب‌مانع میشوند تا روزشود وباجی که بایدبپردازند ازآنها بگیرند. مقدسی در قرن چهارم گوید در تمام سواحل دجله در حوالی واسط شهری ازدیرعاقول مهم ترنباشد بزرگ‌است وآباد است وپرجمعیت. ولی بعدهاچون

---

۱ ـ یعقوبی ۳۲۰ و۳۲۱ ، ابن سرابیون ۹ ، ابن حوقل ۱۶۷ ، مقدسی ۱۲۲ ، یاقوت ، جلد اول ۴۲۵ و۴۲۶ و ۷۶۸ و ۸۰۹ ، جلد دوم ۷۲۹ و ۹۲۹ ، جلد سوم ۳ ، مستوفی ۱۳۹ و ۱۴۰

۲ ـ مسلمین دونوع مسجد دارند: مسجدکوچک‌که هرکس هروقت میخواهد درآن نماز بجا میآورد وآنرا بطورمطلق « مسجد » می‌گویند وآن نظیر «مشهد» و«مقام»است و«مصلی» مسجدی‌است‌که در مواقع مخصوص‌مثل‌اعیاد درآنجا نمازمیخوانند. نوع‌دوم مسجد بزرگ‌است‌که آنرا «مسجدجامع» میگویند ودرآنجانماز جمعه اقامه میشود وخطبهٔ مخصوص‌نماز جمعه‌رامیخوانند.مسجدجامع درانگلیسی به Cathedral ترجمه‌میشود. بزرگی واهمیت هرشهریادهکده‌ای بداشتن مسجد جامع ومسجدکوچک سنجیده میشد. این‌قاعده میان جغرافی نویسان عرب در وصف شهرها و دهکده ها معمول بود . مثلاً اصطخری صورت مفصلی از نقاطی را درفارس ذکر نموده که بعضی منبر یعنی مسجد جامع دارند و بعضی ندارند . در زمانهای اخیر بمسجد جامع مسجد جمعه هم‌گفته میشود ولی نه درصدر اسلام .

درمجرای دجله تغییر حادث شد، یاقوت درقرن هفتم گوید دیرعاقول در کنار دجله واقع بوده اما امروز میان آن و دجله یک میل فاصله شده و این شهر وسط بیابان افتاده است. حمدالله مستوفی گوید «دیر عاقول شهر کی است درمیان واسط وبغداد وهوای متعفنی دارد بسبب نخلستان».

باز درجانب خاوری دجله سه فرسخ بالای دیر عاقول شهرچهٔ سیب بود معروف به «سیب بنی قوما» و باغهای زیتون بسیار داشت وچون در سال ۲۶۲ درآنجا لشکریان معتمد خلیفهٔ عباسی یعقوب صفاری‌را شکست دادند این شهرشهرت تاریخی پیدا کرد. وباندك مسافتی زیر دیرعاقول دیر«مرماری»است که ملقب بود به‌سلیح (حواری)، این‌دیر را دیرقنی وقنه نیز میگفتند وتادجله فاصله‌اش یک میل وتابغداد ۱۶ فرسخ بود. شابشتی مورخ قرن چهارم که یاقوت ازاو نقل نموده است گوید دیریست بزرگ مانند قلعه‌ای بلند ودارای باروئی محکم و تسخیر نشدنی. صدحجره برای راهبان درآنجاست و هرحجره‌ای بستانی مخصوص بخود داردوجوی آبی درآن بستان روان است. حق سکنای هرحجره از دویست تا هزاردینار (صدتا پانصد پوند) خرید و فروش میشود ومیوهٔ درختان هربستانی سالی پنجاه تادویست دینار (۲۵ تا ۱۰۰ پوند) بفروش میرسد.

در حوالی دیرقنی، در کنار دجله، شهرچه‌ای بود بنام صافیه که یاقوت گوید درزمان او ویران بوده ومقابل صافیه درجانب باختری دجله همانیه (همینیا) که هنوز نام آن در نقشه دیده میشود دردوفرسخی جنوب خاوری دیرعاقول وجود داشته است. در آغاز قرن سوم همانیه نقطهٔ مهمی بود زیرا پس از مردن امین دو پسر او با مادرش زبیده یعنی زن هارون‌الرشید بامر مأمون بآنجا فرستاده شدند که زندانی باشند و یاقوت درقرن هفتم ازهمانیه که اسم میبرد گوید قریه‌ایست بزرگ در میان کشت زارهائی نیکو.

جرجرایا (جرجرای) که هنوزباقی‌مانده‌است درچهارفرسخی جنوب‌خاوری دیرعاقول است. مقدسی در قرن چهارم دربارهٔ آن گوید شهریست بزرگ دارای جامعی متصل بدجله و دجله از دوطرف شهر را در بر گرفته است. یعقوبی یک‌قرن

قبل‌از مقدسی گوید اکثر اهالی آنجا اشراف ایرانی هستند و آن شهر کرسی ولایت نهروان پائین‌است. درقرن هفتم بقول یاقوت این‌شهر مانند غالب شهرهای‌نهروان کاملا ویران بوده است . در جانب باختری دجله چهار فرسخ زیر جرجرایا درموضعی که اکنون خرابه‌های تل نعمان‌است شهری بود بنام‌نعمانیه که یاقوت‌آنرا منزلگاهی در نیمه راه بغداد و واسط دانسته است. نعمانیه کرسی ولایت زاب بالا بود با جامعی در بازار و یعقوبی گوید نزدیک آن صومعه‌ایست بنام دیر هزقل که در آنجا راهبان از دیوانگان پرستاری میکنند. نعمانیه بقول ابن رسته ازجهت دستگاههای بافندگی شهرت دارد و فرشهائی که درآنجا می‌بافته مانند فرشهای حیره است. در قرن هشتم حمدالله مستوفی گوید « قصبه ایست میان بغداد و واسط برطرف دجله افتاده است ونخلستان بسیار دارد » .

شهر کوچک جبل که ابن رسته در قرن سوم گوید آشپزخانه سلطان درآنجاست درجانب خاوری دجله نه‌فرسخ زیر جرجرایا قرار داشت و درآن زمان دهکدهٔ بزرگی بود دارای جامعی در بازار . مقدسی گوید باندازهٔ دیر عاقول است اما درزمان یاقوت از دهکدهٔ بزرگی مهمتر نبوده است[1] .

شهر ماذرایا درمحلی‌واقع بود که امروز کوت‌العماره است یعنی‌درنقطه‌ای که شطالحی ازبسترشرقی وجدید دجله جدا گردیده بطرف جنوب خاوری سیر میکند تا بقرنه برسد.

ماذرایا واقع بود درجانب خاوری دجله ودرقرن‌سوم اهالی‌آن‌جا بزرگان ایرانی بودند. نهر بزرگ نهروان درآنجا بدجله باز می گشت ومتصل بماذرایا وزیر آن شهرمبارك واقع بود، روبروی شهر « نهرسابس » درجانب باختری دجله. شهر نهر سابس در دهانهٔ نهری واقع بود بهمین اسم که بعد ها در خصوص آن گفتگو خواهیم کرد و شهر عمدهٔ ولایت زاب پائین بود که فاصلهٔ آنرا تاجبل پنج فرسخ بحساب آورده‌اند ودرجانب مقابل پنج فرسخ زیرشط نهر صلح واقع بود وشهری‌بنام

---

۱ ـ قدامه ۱۹۳ ، یعقوبی ۳۲۱ ، ابن‌رسته ۱۸۶ ـ ۱۸۷، مقدسی ۱۲۲ یاقوت، جلد دوم ۲۳ ـ ۵۴، جلد چهارم ۷۹۶ ، ابوالفدا ۳۰۵ . مستوفی ۱۴۱

فم‌الصلح در دهانهٔ آن نهر یعنی جائیکه نهر از شط جدا میشد هفت فرسخ بالای واسط . بگفتهٔ ابن رسته شهر فم‌الصلح در ساحل دجله بود وبازارهای خوب‌داشت بامسجدی جامع وچون حسن‌بن‌سهل وزیر مأمون که برای عروسی دخترش پوران با مأمون مال هنگفت افسانه آمیزی صرف کرد ، و شرح‌آن در کتاب مسعودی داده شده است ، در آن شهرقصری ساخت شهر فم‌الصلح در تواریخ اسلامی با اهمیت نام برده میشود . این شهر بعدها خراب شد ویاقوت که در قرن هفتم آنجا را دیده است گوید این‌شهر ودهکده‌های مجاور آن که در امتداد نهر واقع شده اند اغلب خالی از سکنه میباشند . از شهر فم‌الصلح ساختمان مسجد بزرگ واسط در سمت جنوب دیده میشد .

فصل سوم

عراق (بقیه)

واسط ـ بطائح ـ مذار و قرنه ـ دجلهٔ کور ـ بصره و نهرهای آن ـ ابله وعبادان ـدجله بالای بغداد ـ بردان ـ طسوج دجیل ـ عکبراوحربی و قادسیه

واسط (شهر میانی) را از این رو واسط نامیدند که وسط کوفه و بصره و اهواز است و با هر کدام پنجاه فرسخ فاصله دارد وبزرگترین شهر های طسوج کسکر ، بلکه چنانکه گفتیم قبل از ساخته شدن بغداد یکی از سه شهر بزرگ عراق بوده است.

شهر واسط را حجاج والی معروف عراق در زمان خلیفهٔ اموی عبدالملک بسال ۸٤ هجری ساخت . این شهر در دوطرف دجله قرار داشت وپلی که از قایقها تعبیه شده بود آن دو محلهٔ شهر را بهم میپیوست ، و درهر محله مسجد جامعی بود . یعقوبی گوید جانب خاوری واسط قبل از حجاج هم شهری بود و هنوز تا قرن سوم هجری اکثریت اهالی آن ایرانی بودند. حجاج درجانب باختری کاخی ساخت که بآن قبة الخضراء میگفتند و گنبدی داشت بزرگ و معروف و از بالای آن فم‌الصلح که در هفت فرسخی شمال آن واقع بود دیده میشد . واسط خاکی بسیار حاصلخیز داشت و بقول ابن حوقل که بسال ۳۵۸ درآنجا بوده بغداد با وجود غلهٔ واسط از قحط وغلاء بیمی نداشت. خراج آن سالی هزار هزار درهم (چهل هزار دینار)میشد. مقدسی گوید مسجد جانب خاوری را نیز حجاج ساخته است. بازارهائی‌معمور ونیکو



استان عراق و خوزستان و قسمتی از استان جزیره

دارد و در دوطرف پل محلی است که کشتی ها بآنجا داخل می شوند و محمولات خودرا تخلیه میکنند.

واسط در تمام دوران خلفاء از شهر های معروف عراق بوده و به نظر می رسد که جانب خاوری آن زودتر ازجانب باختری دستخوش ویرانی گردیده است، زیرا قزوینی که درنیمهٔ دوم قرن هفتم در واسط بکار قضا اشتغال داشته آن را شهری می شمارد که به تنهائی درجانب باختری دجله واقع بوده است، وابن بطوطه که در اوایل قرن بعد در آنشهر بوده از ابنیهٔ باشکوه آنجا سخن گفته و گوید در آن شهر مدرسهٔ بزرگی است با سیصد حجره برای طلاب. حمدالله مستوفی همزمان ابن بطوطه گوید: «نخلستان بسیار دارد بدین سبب هوایش بعفونت مایل باشد». در اواخر قرن هشتم نام واسط مکرراً بعنوان نقطهٔ مهمی در لشکر کشیهای امیر تیمور، که ساخلو نیرومندی در آنجا گذاشته بود، ذکر شده است ولی درحدود یک قرن بعد چنانکه در آغاز فصل سابق گفتیم جریان دجله از واسط دور افتاد و جریان خاوری آن که به جانب قرنه می رود احداث گردید و واسط خراب شد. حاجی خلیفه که کتاب خودرا در آغاز قرن یازدهم نوشته است واسط را شهری در وسط بیابان قلمداد می کند و نهری که در آنجا بوده از این جهت شهرت داشته که نی قلم کتابت درحوالی آن نهر میروئیده[1] است.

۱ - یعقوبی ۳۲۲، ابن رسته ۱۸۷، اصطخری ۸۲، ابن حوقل ۱۶۲، مقدسی ۱۱۸، قزوینی جلددوم ۳۲۰، ابن بطوطه: جلددوم ۲، مستوفی ۱۴۱، علی یزدی: جلد اول ۶۴۰ و ۶۵۷، جلد دوم ۵۱۷، جهان نما ۴۶۳.

به نظر می رسد که هیچیک ازسیاحان اخیر خرابه های واسط را بررسی نکرده باشند ومحل تقریبی آنها توسط سیاحان عرب درنزدیکی شط الحی تعیین شده است.

چسنی Chesney در صفحهٔ ۳۷ جلد اول کتاب خود بنام Report of the Euphrates and Tigris Expedition - گوید که اورمسبی Ormsby و الیوت Elliott درسالهای ۳۲ - ۱۸۳۱ ازخرابه‌های مزبور دیدن کرده اند ولی وی اشاره ای به محل آنها نمی نماید.

[خرابه های واسط اکنون معروف است به مناره، زیرا هنوز منارهٔ کهنه ای ازمسجد جانب خاوری باقی مانده است. خرابه های شهر واسط شامل منطقهٔ وسیعی است که درامتداد دوجانب بستر قدیم دجله که امروز معروف است به دجیلة واقع شده وادارهٔ باستان شناسی عراق ازسال ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۲ میلادی

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ ۴۴

بگفتهٔ یاقوت دجله از زیر واسط به پنج نهر بزرگ که قابل کشتیرانی بوده اند و یاقوت اسامی آنهارا ذکرنموده منشعب میگردید وسپس دربطائح میریخت. این گفته با قول جغرافی نویسان قدیم ترهم تطبیق می کند. این سراپیون چندین شهر را درساحل شاخهٔ اصلی دجله زیر واسط وبالای قطر، که در قرن چهارم دهانهٔ بطائح بوده، نام می‌برد. اولین آن شهرها رصافه (یعنی سنگفرش) درساحل چپ ده فرسخی واسط است. نزدیک‌آن نهری است که ازدجله جدا گردیده وبسمت مشرق میرود و دربطائح میریزد و آن را نهر بان گویند و در مصب آن شهریست بهمین اسم و این نهر را نهرآبان‌هم می‌نامند، و در زیر آن الفاروث وبعد ازآن دیر عمال (یعنی خانقاه فرمانداران) واقع شده وهمهٔ این‌ها درساحل خاوری میباشند ودرمقابل آنها سه نهر است که بسمت غربی جاری میشوند و در بطائح میریزند: اول نهر قریش که در کنار آن دهکده‌ای‌است‌بهمین‌نام، پس‌از آن نهر سیب که‌دوقریهٔ جوامد (بمعنی اراضی خشک‌شده) وعقر در کنار آن میباشند، وبالاخره نهر بردودی که قریهٔ شدیدیه درکنارآن واقع است وتمام این نقاط بلادی مهم بودند در بطائح درحول وحوش‌جامده(یعنی‌زمین‌خشک) که‌آنرا(به‌صیغهٔ‌جمع)جوامدنیزمی گفتند. بعلاومقدسی شهربزرگی را دراین ناحیه ذکرمی کندموسوم به‌الصلیق‌واقع درساحل دریاچه‌ای که دهات ومزارع نیکوئی درحول وحوش آن دریاچه بوده است. مقابل این اماکن درجانب خاوری شاخهٔ اصلی دجله شهر حوانیت (بمعنی میخانه ها) واقع بود و در آنجا باجگاهی قرارداشت مانند باجگاه دیرعاقول که‌در صفحهٔ۳۸شرح‌دادیم. (زنجیری که بر روی رودخانه کشیده شده وبه دوجانب آن بسته شده بود). این

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ ۴۳:

در خرابه های نامبرده بکاوش مشغول بود و در جانب باختری آثار مسجد حجاج و قصر او را که گنبد سبز آن از فم‌الصلح دیده میشد پیدا کرد. همچنین در دوجانب نهربقایای پلی‌که دومحلهٔ واسط را بهم متصل میکردکشف نمود. درجانب خاوری واسط نیز آثار مسجدی را پیدا کردکه هنوز درمسجد و یک مناره وپاره‌ای ازدیوار مسجد پای برجامانده است. قبرهائی‌که دارای آثاری ازقرن هفتم هجری بود نیز پیدا شد. ع.].

باجگاه درقطر، دوازده فرسخ زیر رصافه ، قرار داشت. همانجا که درقرن سوم بقول ابن رسته دجله سه‌شعبه میشد و در بطائح میریخت[1] .

بطائح جمع بطیحة و بمعنی باتلاق است ودر صفحهٔ۲۸وصف آن گذشت . در سر تاسر قطعهٔ زمینی که بطائح درآنست شهرها و دهکده‌هائی پراکنده است که هر کدام نهری دارد . با اینکه هوای بطائح تب‌آور است خاکش وقتی خشک میشود بسیارحاصلخیز است . ابن رسته که در پایان قرن سوم کتاب خود را تألیف کرده چنین گوید که‌در بطائح نی می‌روید و ازآن نهرهائی جاریست که ازآنها ماهی فراوان صید می کنند ونمک سود کرده بشهرهای مجاورمی‌فرستند. آب دجله گویاازقطر بسمت شرق میرفت وشاید تقریباً مجرای کنونی فرات‌را تعقیب میکرد و از مجراهائی که بنهر ابواسد متصل بود میگذشت وآبهای بطائح ازاین نهر بسمت بصره‌می ریخت. اعراب قسمتهائی از بطائح را که نی نداشت « هور » یا « هول » مینامیدند . این هورها به‌وسیلهٔ مجراهائی که‌درآنها زورق عبور و مرور میکرد به همدیگر متصل می‌شدند ولی کشتیهای بزرگ‌نمی توانستند از زیر قطر عبور کنند . ناچارمحمولات آنها را در زورقها میریختند و زورقها از مجراهائی که نی هم در آنجا روئیده بود میگذشتند . بین این مجراها مکانهائی بود صفه مانند و روی آن صفه‌ها کلبه‌هائی ازنی ساخته بودند و درآن کلبه ها سربازانی بودند مأمور حفاظت آن نقاط از آسیب و دستبرد راهزنانی که درکمین گاههای بطائح خودرا مخفی میکردند . ابن سراپیون چهار خور را که ازآنها آب تابصره می گذشت اسم برده : اول خور « بحصی» ، دوم خور«بکمصی»،سوم‌خور «بصره‌یاثا» ، چهارم «خور محمدیه» که از همه بزرگتر بوده ومناره‌ای داشته موسوم به منارهٔ حسان. این منـاره‌را حسان‌نبطی ملازم حجاج ، عامل معروف بنی‌امیه ، ساخته بودتا قسمتی‌از اراضی بطائح را خشک و آباد سازد . بعد از

---

۱ - ابن سراپیون ۹ و۲۰ ، قدامه ۱۹۴ ، ابن رسته ۱۸۴و۱۸۵، مقدسی ۱۱۹ ، یاقوت: جلددوم ۱۰ و ۵۵۳ ، جلدسوم ۲۰۹ و ۴۱۵ و ۸۴۰ ، جلدچهارم ۲۱۷ و ۷۵۸

[خرابه‌های شهررصافه در ۳۰کیلومتری خاور قلعهٔ سکردرساحل رودکهنهٔ دجیله‌دیده میشود و معروف است به‌رصافه . خرابه های شهر حوانیت در ۲۵ کیلومتری جنوب خاوری شطره است و معروف است به حوانیت . ع .].

خور محمدیه نهری بود که تا نهرابواسد امتداد داشت و این نهر از حاله و قریهٔ کوانین عبور میکرد و آب بطیحه را به شطالعرب میبرد . این ابواسد ، که نهراو با مجرای کنونی فرات بالای قرنه واقع شده ، ازغلامان آزادشدهٔ منصور خلیفهٔ عباسی است و زمانیکه امیر سپاه بصره بود بقول یاقوت با مروی این نهرحفر شد . بعضی میگویند از دورهٔ ساسانیان این نهر وجود داشته ولی چون برای عبور قایق تنگ بود بامر ابواسد آنرا وسعت دادند و بنام وی موسوم گردید و قابل زورق رانی شد . از قرنه که امروزدرملتقای فرات و دجله است هیچکدام ازجغرافی نویسان‌عرب اسمی نبرده‌اند، و اولین اشاره بقلعهٔ قرنه دراوائل قرن‌یازدهم هجری در کتاب جهان‌نمای ترکی آمده است .

در قسمت پائین بستر شرقی دجله، که دجلهٔ زمان ساسانی‌وزمان ما باشد، در قرون وسطی چنانکه گفتیم آبهائی پس زده میشد و سدی در انتهای شمالی آن وجود داشت. این آبهای پس‌زده شده را نهر مذار می‌نامیدند وشش‌فرسخ طول‌آن‌بود وتا شهر عبدسی (یا عبداسی) ومذار که محل صحیح آنها معلوم نیست کشیده‌میشد.

زمین های طرفین‌این‌نهر ، یعنی‌در امتداد بستر شرقی دجلهٔ آن زمان ، جوخی نام‌داشت و ازسمت شمال غربی تا کسکر که‌واسط کرسی آن بودامتداد پیدامیکرد. مذار در زمان فتوحات اسلامی شهری مهم‌و کرسی ولایت میسان بود که‌آنرا دشت میشان هم میگفتند. چنین گفته‌اند که مذار تابصره چهار روز راه فاصله دارد و درآن مسجدی زیبا ومزارعبدالله‌بن‌علی‌بن‌ابی‌طالب واقع است [۱]. نام شهرعبدسی که‌درحوالی آن بقعه است بگفتهٔ یاقوت از اسم فارسی باستانی افداسهی مأخوذ گردیده و قبل از اسلام یکی‌ازدهکده‌های ولایت کسکر بوده است. کسکر ومیسان دو ولایت قسمت خاوری بطائح بشمار میآمدند وبگفتهٔ‌قزوینی‌درکسکر برنج بسیارخوب‌بعمل میآمد که بخارج صادرمیشد ودرچراهگاههای‌آن گاومیش و گاووبز تربیت میشدند ودرنیزارهای

---

۱ ـ مقبرهٔ عبدالله‌بن‌علی اکنون زیارتگاه است و درحوالی آن تپه‌هائی دیده میشود موسوم به « بجه » و خرابه‌هائی درآن تپه‌ها دیده میشودکه تاریخ آن بدورهٔ ساسانیان و دورهٔ اسلامی میرسد. حدس میزنند این خرابه ها بشهر باستانی مذار متعلق باشد (ع) .

آن‌مرغابی واردك صید میگردید ودربازارهای‌بلاد مجاورفروخته می‌شد. ازنهرهای آنجا ماهی چشم سیاه (شبوط) بسیار میگرفتند و نمک سود کرده بنواحی دیگر صادرمیکردند. در«میسان» قبر «عزیر» یا« عزرا »ی پیغمبر وجودداشت. قزوینی گوید این قبر درمحلی واقع است که یهودیان درآنجا سکنی اختیار نموده وآنرا آباد کرده و بخدمت‌آن مزار کمر بسته‌اند . موقوفاتی برای‌آن بقعه معین است و نذرهائی بآنجا فرستاده می‌شودو درآن‌نواحی مشهور است که‌دعادرآن بقعه مستجاب میگردد.[1]

رودپهناوری که ازآبهای‌دجله وفرات‌تشکیل‌میگردد وطول آن به‌صدمیل میرسد از دهانۀ نهر ابواسد شروع گردیده و در عبادان بخلیج فارس میریزد. این رود معروف بود به‌دجلۀ کور و « فیض بصره» و ایرانیان آنرا بهمن شیر میگفتند و امروز بآن شطالعرب میگویند و جزرومد ازخلیج فارس تا رأس شطالعرب، یعنی تا مذار وعبدسی، میرسد و نهرهای متعددی را که دربصره وخاور وباخترشط العرب واقع است پر وخـالی میسازد. بصره بندر تجارتی بزرگ‌عراق متصل است بحاشیۀ بیابان‌بمسافت کمی در باخترشطالعرب و کشتی‌ها ازراه دونهرمیان‌بصره وشطالعرب آمد ورفت‌میکنند . در شمال‌و جنوب بصره چندین نهراست که‌آب بطائح پائین را بشطالعرب میریزند. از جانب‌خاوری شط العرب نیز نهرهای بزرگی بآن‌شط وارد میشوند. بعلاوه یک‌نهرمصنوعی بزرگ بنام «نهربیان»درحدود سی‌میل بالای‌آبادان شطالعرب‌را به‌رود کارون ،که آنرا دجیل یعنی دجلۀ کوچک میگفتند ، می پیوندد و رود کارون که ازاقلیم خوزستان جاری‌می شود در محلی‌موسوم به سلیمانان بخلیج فارس میریزد[2] .

---

۱ - ابن رسته ۹۴ و۱۸۵ ، ابن سرابیون ۲۸ ، قدامه ۲۴۰ ، بلاذری ۲۹۳ و ۳۴۲ ، قزوینی: جلد دوم ۲۹۷ و۳۱۰ ، یاقوت : جلداول ۶۶۹ ، جلد سوم۶۰۳ ، جلد چهارم ۴۶۸ و ۸۳۰ ، جهان نما۴۵۵

۲ - ابن سرابیون ۲۸ .کلمۀ «عوراء» (بمعنی‌کسی‌که ازیک چشم نابینا است) بررودهائی‌که ازگل ولای‌انباشته شده‌اند ونیز برجاده‌هائی‌که به‌شاهراهی نمی‌رسند اطلاق می‌شود وچنین بنظرمی رسدکه عنوان« دجلۀ کور» ابتداء برنهر عبدسی‌گذارده شد وفقط مدتی پس‌ازآن برقسمتی که اکنون شطالعرب نام دارد اطلاق شده است .

مسعودی: التنبیه ۵۲ ، یاقوت: جلد اول ۷۷۰ ، جهان نما ۴۵۴ ، و درین کتاب اخیر است که دهانۀ دجله به اسم شطالعرب ذکر شده است .

بصره، که گویند بمعنی سنگ‌های سیاه است، در زمان عمر بن خطاب بسال ۱۷ هجری ساخته شد و زمینهای آن میان قبایل عربی که پس از انقراض سلطنت ساسانیان بآنجا مهاجرت کردند تقسیم گردید و بزودی آبادشد و با کوفه از پایتخت‌های جدید عراق بشمار آمدند. در سال ۳۶ هجری جنگ معروف جمل درحوالی بصره بوقوع پیوست که با غلبهٔ بی نتیجهٔ حضرت علی بن ابی طالب بر کسانیکه مسئول کشتن عثمان بن عفان بودند خاتمه یافت، ودر این جنگ طلحه و زبیر دو نفر از صحابهٔ نامدار حضرت پیغمبر کشته شدند. بصره بخط مستقیم در دوازده میلی شط‌العرب واقع است و بوسیلهٔ دو نهر بزرگ بدان می‌پیوندد: یکی نهر معقل[۱]، ازشمال خاوری، مسیر کشتیهائی که از بغداد ببصره می‌آیند و دیگر نهر ابله مسیر کشتی‌هائی که از بصره بجنوب خاوری میروند و در آبادان بخلیج فارس وارد می‌شوند. بین این دو نهر و آبهای شط العرب جزیره ای تشکیل گردیده که آنرا جزیرهٔ بزرگ مینامند وشهر ابله در زاویهٔ جنوب‌خاوری‌آن جزیره، بالای مصب نهر ابله درشط العرب،واقع است طول بصره درامتداد نهری واقع است که نهرهای معقل وابله را بهمدیگرمی‌پیوندد و خانه های آن شهر از سمت باختر به شکل نیمدایره به حاشیهٔ بیابان متصل می‌شود و در آنجا دروازه ای موسوم به باب البادیه (دروازهٔ بیابان) قرار دارد. عرض شهر از ساحل نهر تا این دروازه در قرن چهارم به سه میل میرسید ولی طول آن از این مقدار بسیار تجاوز می‌کرد. قسمت عمدهٔ خانه ها ازآجر بود در پشت دیوار شهر کشت زارهائی سرسبز وجود داشت که از نهرهای کوچک بسیاری آبیاری میشد و بعد از کشت زارها نخلستانهای وسیع قرار داشت. مقدسی گوید بصره سه مسجد جامع دارد: یکی جلو دروازهٔ باختری متصل به‌بادیه که مسجد کهنهٔ شهر است. دوم مسجد زیبائی با ستونهای سفید رنگ در بازاری بسیار معمور و پر جمعیت که در تمام خاك عراق بی نظیر است. سوم مسجدیست بین خانه های شهر.

۱- اخیراً دراین‌ناحیه ساختمانهای بزرگ‌ازقبیل فرودگاه وگمرك وایستگاه راه‌آهن وخانه‌های مستخدمین دولتی که باداره‌کردن آن مؤسسات میپردازند ایجاد گردیده است. در جنگ اول بین‌المللی که انگلیس ها بصره را متصرف شدند «معقل» را «مارگل» گفتند. مردم هم متابعت آنها این محل‌را «مارگل» میگفتند ولی چند سال است که دوباره آنجا را «معقل» میگویند (ع).

این شهر سه بازار هم دارد که دکان ها و سرا ها در آن بازار ها وجود دارد ودر وسعت همپایهٔ بازارهای بغداد است. مربد مشهور ترین محلات شهر در دروازهٔ غربی است و کاروانیانی که از سمت بادیه‌میآیند درآن محله فرود می آیند و آن پرجنب و جوش ترین‌محلات‌شهر است. در حوالی‌این‌محله قبر طلحه وزبیرواقع میباشد، اما درزمان مقدسی‌هم‌بیشتر ازمحلات بصره خراب بوده است[1]. مقدسی ازجملهٔ ابنیهٔ فرهنگی کتابخانه ای را اسم برده که درطی قرن چهارم وجود داشته و آنرا «ابن سوار» تأسیس و وقف کرده بوده است. این ابن سواردر رامهرمز خوزستان هم کتابخانه ای نظیر کتابخانهٔ‌بصره ساخته وبرای طلابی که درآن دو کتابخانه بخدمت اشتغال داشتند وکسانیکه باستنساخ کتب میپرداختند مقرری و معاش تعیین کرده بود. شمارهٔ کتابهائی که در کتابخانهٔ بصره وجود داشت قابل توجه بود.

بصره ازجنگها و فتنه هائی که درزمان خلفاء عباسی بوقوع پیوست آسیب بسیاردید. درسال۲۵۷ که کارفتنه‌وآشوب زنج بالاگرفت رهبر و پیشوای آن غائله که خود را از اخلاف حضرت علی‌بن ابی‌طالب میدانست بصره را ویران کرد وقسمت عمدهٔ آن شهررا سوزانید و ازجملهٔ بناهائی که خراب شد مسجدجامع شهر بود، ولشکریان وی سه روزشهر را غارت کردند. درسال ۳۱۱ باز بصره بباد غارت رفت و رئیس‌قرمطیان هفده روزبغارت آن شهر مشغول بود. با اینحال‌بصره بحال خراب باقی نماند و قسمتی از آن دو باره آباد شد و ناصرخسرو که وی را درسال۴۴۳ بآن‌شهرمقام‌افتاد گوید: «شهراغلب خراب بود وآبادانی‌ها عظیم‌پراکنده که ازمحله‌ای تا محله‌ای مقدار نیم فرسنگ خرابی‌بود اما در و دیوارمحکم ومعمور بود وخلق انبوه، وسلطان را دخل‌بسیار حاصل‌شدی ... دربصره بنام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات‌الله علیه سیزده مشهد است ... همه را زیارت کردم»

---

۱ ـ قبر زبیر اکنون در خرابه هائی است که بهمین نام معروف و در بصرهٔ کهنه است. بصرهٔ نودرکنار شط العرب یعنی درمحل ابلهٔ قدیم درساحل نهرابله واقع گردیده‌است. [امروز زبیر شهرچه ایست آباد و مسجدی دارد که قبر زبیر در آن مسجد و در خرابه‌های بصرهٔ کهنه است. ع].

ناصرخسرو بیست روستا را که در اطراف بصره بوده بدقت نام برده است . در سال ۵۱۷ قاضی عبدالسلام جبلی دیواری بدور شهر بصره کشید که نیم فرسخ در داخل حدود قدیم آن قرار داشت. بصره‌در قرن هشتم،زمانیکه ابن بطوطه آنرا دیده‌است، یعنی پس ازآمدن مغولها شهری بوده است آباد واین سیاح ازمسجد علی (که‌مقصود حضرت علی بن ابی طالب است) سخن رانده گوید ساختمانی دارد مانند دژ دارای هفت شبستان و مخصوص اقامهٔ نماز جمعه است . بین این مسجد و محلات آباد بصره اکنون دو میل فاصله است و اطراف مسجد خرابست . بین مسجد و دیوار قدیم شهر نیز دو میل است . نزدیک دیوار قدیم قبر طلحه و زبیر واقع گردیده و از خود شهر غیر از سه محله بیشتر باقی نمانده است. حمدالله مستوفی که درهمین زمان میزیسته شرحی در بارهٔ بصره بطور تفصیل ذکر نموده و گوید : « مسجد جامع آن عبدالله عامر ازخشت‌خام ساخته بود زیادبن‌ابیه بآجر کرد وامیرالمؤمنین علی‌مرتضی آنرا بزرگ گردانید ... گویند هر جامع که از آن بزرگتر ساخته اند بتمام معمور نمیباشد و هرچند عمارتش کنند یک جانبش‌خراب می‌شود و شاهد این معنی‌مسجد جامع شیراز است که پیوسته یک طرفش خراب میباشد و در مسجد بصره مناریست که گویند هر که آنجا رود و آنرا بحق علی‌سوگند دهد که جنبان شو یا ساکن‌باش چنان گردد و این معنی اگرچه عقل پذیر نیست ... طول باغستان آن شهرقریب سی فرسنگ درعرض دو فرسنگ و در اکثر مواضع از غلبهٔ درختان کماییش صد گز زیادت دیدار ندهد و نزهت آن مقام ازمشاهیر جهانست و خرماهای خوب دارد و خرمای آنجا را تا هند و چین و ماچین می برند اهل آنجا اکثر سیاه‌چهره‌اند و بر مذهب اثنی عشری و زبانشان‌عربی مغیر است وفارسی نیز گویند ».

بصره همیشه بداشتن نهرهای خود معروف بوده وبگفتهٔ ابن حوقل‌درقرن چهارم بیش از صد هزار نهر داشته که بیست هزارتای آنها قابل‌قایقرانی بوده است. نهرمعقل‌را ، که گفتیم نهر بزرگی‌است وازسمت بغدادجاری است، معقل‌بن یساریکی از صحابه در زمان عمربن‌خطاب حفر کرد . این نهر و نهر ابله از بصره بطرف‌جنوب خاوری امتداد دارند وطول هر کدام چهارفرسخ است.باغستان نهر ابله در امتداد

ساحل جنوبی جزیرهٔ بزرگ یکی از جنات اربعهٔ دنیای قدیم بوده است[۱]. ابله که معرب کلمهٔ یونانی «آپولوگوس[۲]» میباشد سابقهٔ آن از زمان ساسانیان بلکه قدیم تر است و در سر شط العرب واقع بود و هوائی گرم و تب آلود داشت. مسلمین که بصره شهر جدید خود را خواستند بسازند جای آنرا بالا تر از ابله نزدیک حاشیهٔ بیابان قرار دادند. ابله چنانکه گفته شد در شمال مصب نهر ابله و در جزیرهٔ بزرگ واقع بود. درسمت مقابل آن یعنی در کنارهٔ جنوبی نهر ابله شهری بود موسوم به شق عثمان یعنی شکاف عثمان در سد (گویند این عثمان نوادهٔ عثمان بن عفان است). بالای مصب نهر ابله و روبروی آن یعنی درساحل خاوری شطالعرب منزلگاهی بود برای مسافرانی که از دجله میگذشتند و میخواستند بخوزستان بروند. باین منزلگاه «عسکرابوجعفر»، که مقصود اردوگاه ابوجعفر منصور خلیفهٔ عباسی است، میگفتند. ابله درقرن چهارم شهری بود بزرگ دارای مسجدی جامع، و همچنین بود وضع شهر شق عثمان که بگفتهٔ مقدسی هردو شهرهائی آباد بودند.

ناصرخسرو علوی که نیم قرن بعد آنجا را دیده است گوید: « و شهر ابله که بر کنار نهر است ونهر بدان موسوم است شهری آبادان دیدم باقصرها وبازارها و مساجد و اربطه که آنرا حد و وصف نتوان کرد و اصل شهر برجانب شمال نهر بود و از جانب جنوب نیز محلت‌ها ومساجد و اربطه وبازارها بود و بناهای عظیم بود چنانکه از آن نزه‌تر درعالم نباشد و آنرا شق عثمان میگفتند وشط بزرگ که آن فرات و دجله است و آنرا شطالعرب گویند برمشرقی ابله است ». دو قرن بعد حملهٔ قوم مغول طومار این آبادیها را درهم پیچید و قزوینی در قرن هفتم این دو نقطه را از نقاط خراب ذکر نموده، گواینکه باز شق عثمان درزمان قزوینی بداشتن درختهای سدر بزرگ معروف بوده است. یک قرن پس از قزوینی ابن بطوطه ابله را فقط

---

۱ ـ جنات اربعه را مؤلفین مختلف نقاط مختلفی شمرده اند ولی آنچه معمول است بغیر از همین باغهای ابله یکی « غوطهٔ دمشق » است ، دیگر « شعب بوان » در فارس (که در فصل ۱۸ از آن ذکری خواهد رفت) ، ودیگر « وادی السغد » (درهٔ سغد) بین سمرقند وبخارا که درفصل ۳۳ از آن گفتگو خواهیم کرد.

اصطخری ۸۰، ابن حوقل ۱۵۹ و ۱۶۰، مقدسی ۱۱۷ و ۱۳۰ و ۴۱۳ ، ناصرخسرو ۸۵ تا ۸۹ ، یاقوت: جلداول ۶۳۶ ، جلدچهارم ۸۴۵ ، ابن بطوطه: جلددوم ۸ و ۱۳ و ۱۴ ، مستوفی ۱۳۷

۲ ـ Apologos

یک قریه دانسته وهمین جا است که در دورهٔ جدید ابنیه‌ای برپا گردید و بصرهٔ نو ایجاد شد.

جائیکه نهر ابله بدجله میریزد درزمان قدیم گردابی خطرناك وجود داشت که غالب کشتی ها در آنجا غرق میشد. بگفتهٔ ابن حوقل یکی از زنان خاندان بنی عباس، که بعضی میگویند زبیده بوده‌است، آن خطر را از کشتی ها بدینگونه دور ساخت که چند کشتی را از سنگ پر کرد درآن گرداب فروبرد و گرداب انباشته شد وخطر رفع گردید. ابن سراپیون بدقت نه نهررا از آنها که از جانب باختری شط‌العرب بدان‌میریزد اسم برده که سه‌تای آنها بالای نهرمعقل وچهارتا در جنوب بصره‌بین نهر ابله و دهانهٔ شط‌العرب واقع بوده‌اند وتنها نهری ازاین جمله که دارای اهمیتی است نهر موسوم به نهر ابوالخصیب بنام یکی از غلامان آزاد شدهٔ منصور خلیفهٔ عباسی می‌باشد که دراواسط قرن سوم دژ عظیمی برای فتنه جویان زنج در کنار آن ساخت.

این شهر که آنها آنرا مختاره نامیده بودند چنان مستحکم بود که مدت زمانی در مقابل لشکریان خلیفه پایداری کرد وفقط بعد از پانزده سال جنگ پی‌درپی توانستند فتنهٔ زنج را بخوابانند[۱].

نهر های مهم جانب خاوری شط العرب بگفتهٔ ابن سراپیون از این قرار است: اول نهر ریان در حوالی شهر مفتح ودسکره (زمین‌مسطح) که محل‌صحیح آنها امروز معلوم نیست، اگرچه شهر اولی چنان اهمیتی داشته که دجلهٔ کور را بنام آن دجلهٔ مفتح می‌خواندند. زیر نهر ریان نهر بیان بود و شهر بیان در دهانهٔ آن نهر در پنج فرسخی ابله وبرساحل مقابل شط‌العرب واقع بود.

بندرمحمره(خرمشهر)درکنار نهر حفاردرجای سابق شهر بیان واقع است. نهرحفارنواحی بالای‌شط العرب‌رابه‌قسمت بالای کارون‌اتصال‌می دهد. مقدسی‌سه ربع

---

۱ - اصطخری ۸۱، بلاذری ۳۶۲، ابن حوقل ۱۶۰ و۱۶۱، مقدسی ۱۱۸ و ۱۳۵، ابن سراپیون ۲۹ و۳۰، ناصرخسرو ۸۹، قزوینی: جلددوم ۱۹۰، یاقوت: جلددوم ۶۷۵، ابن بطوطه: جلد دوم ۱۷، طبری: جلد سوم ۱۹۸۲.

قرن بعد از ابن سرابیون گوید بامر عضدالدولهٔ دیلمی حفارزا که چهارفرسخ طول آنست حفر کردند . قدامه در یک قرن‌قبل همین نهررا نهرنو خوانده ، و کشتی‌هائی که از اهواز به بصره میرفتند ازاین نهر عبور میکردند . پیش از حفر نهر عضدی (مقدسی آنرا نهرعضدی نامیده است) کشتی‌ها باید از راه رود کارون تا دریا پیش روند و از دریا به مصب دجله آمده از بیان بگذرند تابه ابله برسند[1] .

یاقوت‌جزیرهٔ بزرگ را که‌بین‌دوشط یعنی‌شط العرب و کارون‌واقع‌است « میان رودان » که کلمه‌ای فارسی است‌نام داده است . مقدسی گوید این جزیره باتلاقی است که در یک زاویهٔ آن کنار دریا شهر عبادان است و در زاویهٔ دیگر درمصب شط کارون‌بندرسلیمانان‌واقع گردیده، و عبادان‌هنوز باقی‌وبرجاست اما کنار شط کارون است واز ساحل خلیج فارس بیش ازبیست میل دورتر است ، زیرا دریا در اثر دلتای شط‌العرب بمسافت زیاد عقب زده شده. بااین وصف‌باز مقدسی درقرن چهارم دربارهٔ عبادان‌گوید بعد ازعبادان آبادی ودهکده‌ای نیست وتمام دریاست[2] . در آنزمان ساکنان عبادان حصیر بافان بودند که علف حلفا را برای بافتن حصیر بکار می بردند و حصیرها را بخارج میفرستادند . در عبادان برای حفظ دهانهٔ شط قراولخانه‌های بزرگی ساخته بودند. ناصر خسرو علوی در سال ۴۳۸ آنجا را دیده وگوید: « و به عبادان رسیدیم ومردم ازکشتی بیرون‌شدند وعبادان بر کنار دریا نهاده است چون جزیره‌ای که شط آنجا دوشاخ شده‌است، چنانکه ازهیچ جانب بآنجا نتوان شد الا بآب‌گذر کنند وجانب جنوبی عبادان خود دریای محیط است که چون مد باشد تا دیوار عبادان آب بگیرد و چون جزر شود کمتر از دو فرسنگ دورشود وگروهی ازعبادان حصیرخریدند وگروهی چیز خوردنی خریدند، دیگرروزصبحگاه کشتی دردریا براندند وبرجانب‌شمال روانه شدیم وتاده فرسنگ بشدند، هنوزآب دریا میخوردند وخوش بود وآن‌آب‌شطبود که چون زبانه ای درمیان دریامیرفت وچون

۱ - ابن سرابیون ۳۰ ، ابن خردادبه ۱۲، قدامه ۱۹٤ ، اصطخری ۹۵ ، ابن حوقل ۱۷۱ ، مقدسی ٤۱۹ ، مسعودی: التنبیه۵۲ ، یاقوت: جلد چهارم ۵۸۶ .   ۲ - درزمان سلطنت رضا شاه فقید نام «عبادان» به « آبادان » تغییر داده شد واکنون بمناسبت اینکه پالایشگاه نفت دراین شهر واقع است بزرگترین مراکز صنعتی ایران بشمار میآید (م) .

آفتاب بر آمد چیزی چون گنجشک درمیان دریا پدید آمد، چندانکه نزدیکتر شدیم بزرگتر مینمود و چون به‌مقابل او رسیدیم چنانکه بر دست چپ تا یک فرسنگ بماند باد مخالف شد و لنگر کشتی فرو گذاشتند و بادبان فرو گرفتند . پرسیدم که آن چه چیز است گفتند خشاب ، صفت او چهار چوب است عظیم ازساج ، چون هیأت منجنیق نهاده‌اند مربع که قاعدهٔ آن فراخ باشد و سر آن تنگ و علو آن از روی آب چهل گز باشد و برسر آن سفالها و سنگها نهاده ، بعد از آن که آنرا باچوب به‌هم بسته و برمثال سقفی کرده و برسر آن چهار طاقی ساخته که دیدبان بر آنجا شود و این خشاب بعضی میگویند که بازرگانی بزرگ ساخته است ، بعضی گفتند که پادشاهی ساخته است ، و غرض از آن دو چیز بوده‌است : یکی آنکه درآن‌حدود که آنست خاکی گردنده‌است و دریا تنک ، چنانکه اگر کشتی بزرگی به آنجا رسد برزمین نشیند ، و شب آنجا چراغ سوزند درآبگینه ، چنانکه باد در آن نتواند زد ومردم از دور ببینند و احتیاط کنند که کس نتواند خلاص کردن ، دوم آنکه جهت عالم بدانند و اگر دزدی باشد ببینند واحتیاط کنند و کشتی از آنجا بگردانند . . . » عبادان مسجدها ورباطهای بسیار داشته ولی‌زمانی که ابن بطوطه ، درقرن هشتم ، آنجا را دیده فقط قریه ای بوده‌است بزرگ وتاساحل سه میل مسافت داشته است .باوجود این حمدالله مستوفی همزمان ابن‌بطوطه گوید: « او را از ثغور شمارند که سرحدمسلمانی‌است با کفارهند » و مالیات دیوانی آن به٤٤١هزار دینارمیرسد که به بیت‌المال بصره میفرستند. بندر سلیمانان چند فرسخی خاور عبادان اکثر اوقات از توابع استان خوزستان بشمار آمده وآنچه دربارهٔ آن معروف است اینست که بدست شخصی موسوم به «سلیمان‌بن‌جابر» ملقب به « زاهد » احداث گردیده است[1].

برگردیم بعرض جغرافیائی بغداد و شهرهائی که در امتداد دجله یعنی از شمال آن پایتخت تا مرز عراق قرار دارند ونیز شهرها ودهکده هائی که درحوالی

---

١ ـ بلاذری ٣٦٤ ، اصطخری ٩٠ ، ابن حوقل١٧٣ ، مقدسی١١٨ ، قزوینی: جلددوم٢٨٠ ، ناصرخسرو ٨٩ و ٩٠ ، یاقوت: جلدچهارم ٧٠٨ ، ابن‌بطوطه: جلددوم ١٨ ، مستوفی ١٣٧ ، مسعودی: جلداول ٢٣٠ یاقوت، جلداول ص ٦٤٥، گوید اهالی بصره الف و نونی باسم شخصی که محلی را باو منسوب کنند اضافه مینمایند مانند طلحتان (رود طلحة) و سلیمانان و عبادان (منسوب به سلیمان و عباد) .

نهر نهروان واقع شده اند. سابقاً (درصفحهٔ ۳٤) ازشاهراهی که ازبغداد به موصل وشهرهای شمالی که در ساحل شرقی یعنی ساحل چپ دجله بودند سخن راندم . این شاهراه از دروازهٔ بردان واقع در محلهٔ شماسیه در سمت خاور بغداد شروع میشد و پس از طی چهار فرسخ به شهر کوچک بردان میرسید که هنوز به نام بدران - موجود است . دربردان دو قریهٔ مهم وجود داشت، یکی را « بزوغی » ودیگری را « مزرفه » میگفتند. مزرفه سه فرسخ بالای بغداد بود و در راشدیه نزدیک بردان نهر « خالص » ورود دجله بهم میرسیدند که بزودی دربارهٔ آنها بتفصیل گفتگو خواهیم کرد . پیچ بزرگ دجله که به سمت خاور میرود در بالای این ملتقا بآخر میرسد. این پیچ ازقادسیه شصت میلی شمال بغداد شروع میشود . مجرای دجله درقرن وسطی غالباً بخط مستقیم از قادسیه به بردان بوده و خرابه هائی که هنوز در کنارهٔ خاوری آن نهر خشک وبی آب موجود است و در نقشه ها اسم برده میشود آثار شهرهائی است که ابن سراپیون و مؤلفان دیگر از آنها اسم برده اند.

چنین بنظر میآید که مجرای دجله درینجا تاکنون بیش از یکبار تغییر یافته باشد. مجرای فعلی، یعنی مجرای شرقی دجله ، را مؤلف کتاب مراصد الاطلاع که درحدود سال ۷۰۰ آنرا تألیف نموده « شطیطه » یعنی شط صغیر نامیده است . تغییر بزرگی که درمجرای این شط حادث گردید در زمان خلافت مستنصر خلیفهٔ عباسی، یعنی بین سالهای ٦۲۳ و ٦٤۰، واقع شد. و در تواریخ چنین آمده است که بامر وی چندین نهر حفر کردند تا بوسیلهٔ آنها زمین هائی که براثر تغییر مجرای اصلی شط خشک شده بود آبیاری گردد . مسعودی از اوائل قرن چهارم دربارهٔ اختلافات ومحاکماتی که میان صاحبان جانب غربی وجانب شرقی شط واقع دربالای بغداد براثر این تغییر مجری پیدا شد سخن رانده است. شهرهائی که درجانب شرقی دجله واقع بود (و اکنون خرابه های آنها درکنار مجرای سابق دیده میشود که از غرب مجرای فعلی بسیار دور افتاده است) عبارت است از : « عکبرا » که از همه مشهورتر و مجاور « اوانا » بوده وبعد ازآن درجهت جریان رود « بصرا » . این سه شهر تا بغداد ده فرسخ مسافت داشته و اطراف آنها همه جا باغ و سبزه

بوده که اهل عیش و طرب از آنها استفاده میکرده اند. مقدسی مخصوصاً از انگور عکبرا تعریف بسیار کرده و دربارهٔ آن شهر به اهمیت و آبادی یاد کرده است. اندکی بالاتر از عکبرا شهر علث (العلث) که اکنون نیز در نقشه اسم آن دیده میشود جای داشت، و فعلاً جای آن درساحل غربی است. مقدسی گوید شهریست بزرگ و پرجمعیت درکنار نهری که از دجله جدا گردیده است. در شمال غربی علث، جائی که امروز پیچ بزرگ شط بسمت مشرق میباشد، قادسیهٔ دجله است ونباید آنرا با قادسیهٔ فرات که درسمت باختر این شط است اشتباه نمود. قادسیهٔ دجله ازحیث شیشه سازی معروفیت داشت ومقابل آن نهر دجیل که ازدجله جدا میگردید وبطرف جنوب میرفت واقع بود[1].

نهر دجیل که نباید آنرا بارود دجیل یعنی کارون اشتباه کرد، چنانکه در فصل آینده خواهیم گفت، در اصل نهری بود که از فرات جدا میشد و به دجله میریخت. اما از اوایل قرن چهارم قسمت باختری آن ازگل ولای انباشته شد وآب فقط درقسمت پائین آن یعنی قسمت خاوری جریان داشت وعلت آن حفر نهر جدیدی بود که زیر قادسیه از دجله جدا میشد. این نهر دجیل، که بمعنی دجلهٔ کوچک است، سراسر دهکده های خرم و حاصلخیز «مسکن» را که درشمال بغداد غربی و آنطرف «قطربل» واقع بود آب میداد، و چنانکه گفتیم این نهر از دجله جدا گردیده درجلو عکبرا باز وارد دجله میشد و نهرهائی چند از آن منشعب میگردید که بعضی بجنوب میرفت وحربیه، ربض بزرگ شمالی بغداد غربی، را سیرآب میکرد. در روستای دجیل که آنهم مسکن نام داشت دهکده ها و شهرهای بسیار درسمت باختر عکبرا ودجله دیده میشد که مهمترین آنها «حربی» بود. در سال ۵۸۰ که ابن جبیر آنرا دیده هنوز آن شهر پای برجا بوده. اکنون درجای آن آثار پل بزرگی، که، بقول نویسندهٔ کتاب الفخری، مستنصربالله خلیفهٔ عباسی درسال ۶۲۹ برروی آن نهر ساخت، دیده میشود و این گفته را نوشته‌ای که در خرابه‌های

---

۱ ـ قدامه ۲۱۴، مقدسی ۱۲۲ و۱۲۳، مسعودی: جلد اول ۲۲۳، یاقوت: جلد اول ۳۹۵ و۵۵۲و۶۰۶ و ۶۵۴، جلد سوم ۷۰۵، جلد چهارم ۹ و۵۲۰، مراصد الاطلاع: جلد دوم ۲۷۰ و ۴۲۹.

آنجاست تأیید میکند. نزدیک حربی محلی بود موسوم به « حظیره» که کرباس خوب در آنجا می‌بافتند و بسایر بلاد میفرستادند. یاقوت دهکده های بسیار را که از صد تجاوز میکند در این روستا اسم برده و هنوز نام برخی‌از آنها درنقشه ذکر میشود، از آن جمله است « بلد » نزدیک حظیره. ولایت و دهکده های دجیل و شهر عمدهٔ آن حربی تـا قرن هشتم در غایت حاصلخیزی بوده وحمدالله مستوفی گوید: « انار دراجی آنجا بهتر از دیگر ولایت بغداد است و دیه های معتبر دارد و قریب صدپاره دیه باشد وجای نیک مرتفع است ». دراین ولایت غیر از حربی شهرهای بسیاری بود. ده میل بالای قادسیه « سامره » است که درفصل آینده از آن سخن خواهیم گفت و در نیمه راه آنها « مطیره » بالای محلی که سه نهر کوچک از سمت چپ (مشرق) دجله جدا میشود واقع‌بود. درنیمه راه مطیره وقادسیه زیر این‌نهرها « برکوارا » که بآن « بلکوار » و « بزکوار » هم میگویند واقع شده بود. قریهٔ مطیره، بگفتهٔ یاقوت، منسوب است به«مطر» که نام شخصی است ازعشیرهٔ شیبان و یکی از خوارج معروف است. ابتدا نام آن قریه مطریه بود و بعدها بآن مطیره گفتند[1]. در ده میلی شمال سامره « کرخ فیروز » واقع بود که به‌آن کرخ سامره هم گفته اند، تا باکرخ دیگر که محله ای درجنوب بغداد غربی است اشتباه نشود. باز درشمال سامره « دور » واقع بود و در اینجا نهر بزرگ نهروان از ساحل چپ دجله جدا میشد. در این‌محل، اما درساحل راست دجله یعنی جانب باختری آن، نهر « اسحاقی » از آن شط جدامیگردید ودرمقابل مطیره دوباره به دجله میریخت. محل همهٔ این آبادیها بوسیلهٔ نهرها قابل تعیین است و اگرچه بعضی از آنها ویران شده است ولی بهمان صورت ویرانه باقی است و اطلاعات ما دربارهٔ آنها باین اندازه است که فقط اسم آنها رامیدانیم ونه بیشتر.

۱ - یعقوبی ۲۶۵، ابن سرابیون ۱٤، ابن جبیر ۲۳۳، یاقوت: جلد اول ۱۷۸ و ۶۰۵، جلد دوم ۲۳۵ و ۲۹۲ و ۵۵۵، جلد چهارم ۵۲۹ و ۵۶۸، مستوفی ۱۳۸، الفخری ۳۸۰.

جیمز فلکس‌جونس J. F. Jones در صفحهٔ ۲۵۲ شمارهٔ ٤۳ دورهٔ جدید (۱۸۵۷) مجموعهٔ Records of the Bombay Government نقشه ای از پل حربی بدست میدهد. وی در صفحهٔ ٤۷ همان کتاب اسم « برکوارا » را بصورت « بزگوارا » ثبت کرده است.

فصل چهارم

عراق (بقیه)

سامرا - تکریت - نهروان - باعقوبا و شهرهای دیگر - شهر جسر نهروان و شاهراه خراسان - جلولاء و خانقین - بند نیجین و بیات - شهرهای فرات از حدیثه تا انبار - نهرعیسی - محول و صرصر ونهرملک - نهر کوثی

شهر سامرا که هفت نفر از خلفای عباسی بیش ازنیم قرن، از سال ۲۲۱ تا سال ۲۷۹ هجری، آنرا پایتخت خویش قرار دادند قبل از فتح مسلمین نیز معروف بود و مدت زمانی پس از آنکه دورهٔ کوتاه جلال و شکوه آن پایان یافت باز شهر مهمی بحساب میآمد. نام این شهر درزبان آرامی سامرا بود و معتصم خلیفهٔ عباسی که آنرا پایتخت خود قرار داد آنرا «سرمن رای» (که در زبان‌عربی یعنی مسرور می‌شود هرآنکه آنرا ببیند) نام گذارد تا هم شگون داشته باشد وهم با اسم اصلی بی شباهت نباشد. روی سکه هائی که در زمان عباسیان در آن شهر ضرب گردیده واکنون دردست است همین نام عربی وجود دارد، ولی این نام را نیزبه‌چند شکل مختلف تلفظ کرده‌اند. ابن‌خلکان شش‌تای آنهارا ذکر نموده ومعروفترین آنها «سامرا» است و یاقوت همین تلفظ اخیررا برای عنوان‌بحث‌خود ازآن شهراختیار کرده است.

یعقوبی که در پایان قرن سوم کتاب خود را تألیف نموده شرح مفصلی از سامرا و کاخهای آنجا ذکر نموده است. هفت خلیفه ای که در این شهر اقامت داشتند، وغالباً دردست لشگریان ترک‌خود اسیر بودند،اوقات‌فراغت اجباری خویش‌را به طرح وساختمان میدانهای بازی صرف می‌نمودند.

خود شهر در کنار خاوری دجله بود. کاخهای متصل شهر تا هفت فرسخ درامتداد شط جای داشتند. جانب باختری دجله هم ازداشتن کاخ ها و بناها بی‌نصیب نبود و هر یک از آن خلفا پولهای هنگفتی، که افسانه آمیزاست، درایجاد گردشگاههای جدید صرف میکردند. زمینی که معتصم عباسی(کوچکترین پسرهای هارون‌الرشید) هنگام ورود به سامرا در سال ۲۲۱ برای ساختن اولین کاخ خود اختصاص داد متعلق به یک دیر نصاری بود، که آنرا به چهارهزاردینار (دوهزار پوند) خرید. این مکان موسوم بود به طیرهان. وی زمین هائی را در کرخ وبالای آن تا برسد به «دور» به لشگریان ترك خود بخشید. بعلاوه درجنوب سامرا درسمت مطیره نیز زمینهائی را به آنان عطا نمود وهمچنین اولین مسجد جامع‌را نزدیک ساحل خاوری دجله به‌امر او ساختند ودر آن حوالی نیزطرح کاخ‌وی ریخته شد. بنایان ومعماران ازاکناف ممالك اسلامی به سامرا احضار گردیدند. مقادیر هنگفت‌ازچوب ساج ونخل از طریق‌بصره وسنگ مرمراز انطاکیه ولاذقیه به سامرا حمل‌شد وخیابانی، که آنرا شارع اعظم نامیدند ، در امتداد دجله احداث گردید و در طرف راست و چپ آن خیابان کاخهای نوساز واملاك خاصه بنیاد گردید . شارع اعظم از مطیره تا کرخ امتداد داشت و در طرفین آن بازار ها وکوچه ها کشیده شده بود و خزانه داری (بیت‌المال) جدید ومؤسسات دولتی و عمارتی بنام دارالعامه، که روزهای دوشنبه وپنجشنبه خلیفه درآنجا عموم مردم را می‌پذیرفت، درآن ناحیه ساخته شد.

غیر از آن کاخها درجانب باختری دجله مقابل پایتخت جدید نزهتگاهی بامرمعتصم احداث گردید که پلی (تعبیه شده از قایقها) این‌جانب را به جانب دیگر دجله متصل میساخت. این نزهتگاه مشتمل بود برباغاتی که نخل آنها را از بصره ونهالهای دیگررا از اقصی نقاط کشورهای اسلامی مثل شام وخراسان آورده ودرآن نزهتگاه کاشته بودند. این اراضی وباغهای سرسبز که درجانب باختری واقع بودند از نهرهائی مشروب‌میشدند که‌ازنهر اسحاقی، که‌قبلاً ذکری از آن نمودیم، منشعب میگردیدند. نهراسحاقی را اسحاق‌بن ابراهیم‌صاحب‌شرطه، یعنی رئیس پلیس،معتصم حفر کرد وسرزمین طیرهان همین جا بود که نهراسحاقی حفر گردید و همین است که

یعقوبی گوید سامرا در جلگهٔ طیرهان‌واقع‌است.سامرا درسال ۲۲۷، که معتصم مرد، بقدری آباد بود که درشکوه وجلال کاخها وزیبائی ابنیه با بغداد آغاز رقابت کرده بود. دوپسرمعتصم یکی واثق ودیگری متوکل که یکی پس ازدیگری به خلافت رسیدند دنبال کار پدر را گرفتند . هارون واثق در ساحل دجله قصری ساخت موسوم به قصرهارونی که درهرطرف‌آن، خاور وباختر،صفه‌ای بزرگ احداث کرده بودند . بعلاوه بارانداز ولنگر گاهی برای کشتی‌هائی که از بغداد به سامرا میآمدند درکنار دجله درست کرد. برادرش که پس‌ازواثق به‌خلافت رسید، موسوم به‌جعفر وملقب به متوکل، درسال ۲۳۲ درآغاز امر درقصر هارونی‌اقامت‌گزید ولی بعدها یعنی درسال ۲۴۵ برای خود قصری‌درسه‌فرسخی شمال کرخ بنا کرد وشارع اعظم را تا آنجا امتداد داد واین قصر وشهری که درحول وحوش آن ساخته شد به‌متوکلیه وقصرجعفری موسوم گردید. خرابه‌های قصرجعفری هنوز درزاویه‌ای که ازانشعاب نهرنهروان تشکیل یافته دیده می‌شود واین خرابه‌هاست که باشهرباستانی« ماحوزه» مخلوط گردیده است.

متوکل مسجد جامع با شکوهی نیز ساخت و این مسجد جانشین مسجدی شد که پدرش ساخته بود وبرای جمعیت سامرا که بعد از پدر متوکل رو به فزونی میرفت کوچک شده بود، زیرا درزمان متوکل خانه ها و عمارتها وکاخها و باغها از مطیره تا دوراتصال پیدا کرد. درهمین قصر متوکلیه، که‌جعفریه هم نامیده میشد، منتصرپسر متوکل درسال۲۴۷ پدر خود راکشت ودر روزگار آشفته‌ای که بعد از این واقعه گذشت باز چهار نفر از خلفای عباسی در قصر معروف به جوسق (یعنی کوشک) در جانب باختری دجله مقابل سامرا که از بناهای معتصم بود اقامت میکردند. معتمد پسرمتوکل وآخرین خلیفه‌ای که مرکز خلافت اوسامرا‌است اول قصر جوسق را مقر خویش قرارداد ولی بعدها درجانب خاوری دجله قصری‌ساخت که آنرا قصر معشوق نامیدند و از این قصربود که اندکی پیش از مردن معتمد، یعنی درسال ۲۷۹ ، مرکز خلافت دوباره به بغداد انتقال یافت.

کتابهائی که مرجع ما هستند اسم بسیاری‌از کاخهای سامرا را برده‌اند.

مثلاً ابن سراپیون قصر « جص » را که بسیار شهرت داشته و معتصم آنرا درکنار نهراسحاقی ساخته بود اسم برده است.

یاقوت از چندین قصر اسم برده و داستان درازی از اموال هنگفت افسانه آمیزی که‌درساختن آنها صرف گردیده و جمعاًبه دویست وچهارمیلیون‌درهم ، تقریباً مساوی با هشت‌میلیون پوند ، میرسدنقل نموده است.

شکوه وجلال سامرا بهرحال تا زمانی پائید که خلفاء عباسی آنجا را مقر خلافت خود قرار داده بودند. پس از بازگشت آنان به‌بغداد شکوه وجلال وعظمت سامرا به پایان رسید و آن کاخها یکی پس از دیگری رو به ویرانی نهاد. در قرن چهارم هجری ابن حوقل باغهای سامرا مخصوصاً آنها راکه درجانب باختری دجله واقع بودند ستوده‌است ، ولی مقدسی گوید درزمان اوکرخ در سمت شمال‌آباد تر از سامرا بوده.مسجد جامع‌بزرگ‌سامرا تا آن زمان باقی بوده است وهمین مسجد است که مقدسی دربارهٔ آن گوید درجلال وعظمت به‌مسجد دمشق مانند است. دیوارهای این مسجد با کاشیهای مینا مزین و صحن مسجد با مرمر مفروش است . ستونهای مرمر سقف‌ها را نگاه میدارد ومنارهٔ بلندی نیزدارد.

ارتفاع منارهٔ آن را یاقوت نیزتأیید کرده وگوید آن منارهٔ همان مسجد اولی است‌که معتصم ساخت و از این جهت آنرا بلند ساختند که صدای مؤذن آن تا مسافت زیاد برود. این‌مناره ازهرطرف تا یک فرسخی دیده میشد. بنظرمی‌رسد که این منارهٔ قدیمی، که هنوز پابرجاست ومعروف به «ملویه» است، پلکانی خارجی ومارپیچ داشته که تا نوك آن میتوانستند ازآن پلکان بالا بروند.اکنون ملویه درنیم میلی شمال سامرا است. حمدالله مستوفی‌در نیمهٔ اول قرن هشتم در این باره گوید: « ودرآن مسجد مناری‌ساخت بلندی صد وهفتاد گز چنانکه قمرش دربیرون بودبدین صورت منار پیش ازو کسی نساخته بود ».

نویسندگان‌بعدفقط اندکی‌براطلاعات‌ما ازشهرسامرا افزوده‌اند.بعدازخلفای عباسی اکثریت‌جمعیت سامرارا شیعیان تشکیل می‌دادند، زیرا قبرامام‌دهم ویازدهم شیعیان، علی‌عسکری‌وپسرش‌حسن،ع، درآنجا واقع‌است.بعلاوه مسجدی که شیعیان

معتقدند امام دوازدهم ملقب به قائم آل محمد، ع، در سال ۲٦٤ درسرداب آن غایب گردید دراین شهراست. مزار این ائمه در آن قسمت از سامرا واقع است که عسکر معتصم، یعنی اردوگاه معتصم، بوده وبهمین مناسبت است که امام دهم به عسکری معروف شده است. دراوایل قرن هشتم حمدالله مستوفی که خود ازشیعیانست چنین گوید: «ودرپیش مسجد قبر امام معصوم علی النقی نوادهٔ امام علی الرضا وازآن پسرش امام حسن عسکری است ومتوکل خلیفهٔ عباسی درسامرا عمارات افزوده به تخصیص کوشکی عالی بنا کرد که درایران زمین ازآن عظیم تر بنائی نبود وبنام خود جعفریه خواندی اما به شومی آنکه قبر امیرالمؤمنین حسین بن علی را خراب کرد ومردم را از مجاور شدن برآنجا مانع شد بعد ازاو کوشک بشکافتند چنانکه اثرش بکلی ناچیز شد، اکنون ازسامره مختصری معموراست». اینکه در زمان حمدالله مستوفی قسمت عمدهٔ سامرا خراب بوده مورد تصدیق ابن بطوطه، همزمان حمدالله مستوفی، نیزمیباشد و وی درسال ۷۳۰ درآنشهر بوده است.[۱]

تکریت، سی میلی شمال سامرا درجانب باختری دجله، آخرین شهر عراق بشمار میآید و برای قلعهٔ عظیمی که داشت و مشرف بشط بود معروفیت داشت. ابن حوقل درقرن چهارم گوید اکثریت اهالی تکریت مسیحی میباشند وصومعهٔ بزرگی درآن شهر دارند. مقدسی گوید دراین شهر پارچه های پشمی خوب بعمل میآورند ودرحوالی آنجا کنجد فراوان میروید. حمدالله مستوفی گوید: «ازتکریت خربزه نیکو باشد، گویند که دریک سال سه نوبت زرع کنند...» ابن جبیر که درسال ۵۸۰ هجری ازآنجا گذشته است گوید دورباروی آن شش هزارگام است وبرجهائی دارد که بخوبی معمور نگاهداشته شده. ابن بطوطه هم از بازارها ومساجد آنجا تمجید کرده است.[۲]

---

۱ - بلاذری ۲۹۷ و۲۹۸، یعقوبی ۲۵۵ - ۲٦۸، ابن خردادبه ۹٤، ابن سرابیون ۱۸، اصطخری ۸۵، ابن حوقل ۱٦٦، مقدسی ۱۲۲ و۱۲۳، ابوالفداء ۲۸۹، یاقوت: جلد سوم ۱٤ - ۲۲و۸۲ و ٦۷۵، جلد چهارم ۱۱۰، ابن خلکان شمارهٔ ۸ صفحهٔ ۱۵، مستوفی ۱۳۹، ابن بطوطه: جلد دوم ۱۳۲.

۲ - اصطخری ۷۷، ابن حوقل ۱۵٦، مقدسی ۱۲۳، ابن جبیر ۲۳٤، مستوفی ۱۳۸، ابن بطوطه: جلد دوم ۱۳۳.

نهر بزرگ نهروان که به‌فاصلهٔ اندکی زیر «دور» از دجله جدا می‌شود چنانکه گفته شد قسمت علیای آن به «قاطول کسروی» معروف است. از این جهت که ابتدا در زمان سلاطین ساسانی این نهر را از دجله جدا کرده بودند. این نهر تمام کشتزار های جانب خاوری دجله را، از بالای سامرا تا تقریباً صد میل جنوب بغداد، مشروب. میساخت و ابن سرابیون چندین شهر بزرگ را که در امتداد این نهر واقع بودند و سد بند برای آبیاری داشتند اسم برده که اکثر آنها امروز ناپدید هستند اگر چه آثار آن نهر هنوز درنقشه‌ها دیده می شود. این نهر از «دور»[۱] که‌میگذشت (یعنی‌از«دورعربایا» یا «دورحارث» زیرا چندین شهر بود که بنام «دور» خوانده می‌شد) از کنار قصر متوکلیه ومحلاتی که درشمال سامرا و خارج آن شهربودند عبور میکرد، و در آنجا پلی سنگی بر روی آن زده بودند. نهروان درآنجا به «ایتاخیه» که قریه‌وتیولی بود بنام‌ایتاخ ترك، رئیس قراولان خاصهٔ معتصم، میرسید. این محل قبلاً موسوم بودبه‌دیرابوصفره که گروهی ازخوارج بودند، ودراین نقطه از زیر پلی که از زمان ساسانیان وجود داشت، موسوم‌به قنطرهٔ کسروی، عبورمیکردوسپس‌به محمدیه که شهرچه‌ای بودوپلی (تعبیه شده ازقایقها) داشت میرسید[۲]. این محمدیه چنانکه یاقوت گوید اسم جدید ایتاخیه بوده است که متوکل آنرا بنام پسر خود محمد منتصر که پس از کشتن پدر خود بخلافت رسید موسوم کرد. اندکی پائین تر ازاین نقطه‌سه قاطول کوچك یعنی سه نهر کوچك بنام یهودی، مأمونی‌وابوالجند بنهر بزرگ نهروان ملحق‌میگردد. این سه نهرازجانب

---

۱ ـ کلمهٔ «دور» جمع «دارة» بمعنی خانه ومنزل ومسکن است.

۲ ـ لازم است یادآوری‌کنیم که‌کلمهٔ «جسر» اساسا بمعنی پلی است که از زورقها تعبیه شده باشد درحالیکه «قنطرة» برپلهای طاقداری‌که باسنگ ساخته شده‌اند اطلاق میشود. کلمهٔ «شادروان» برقسمتی ازنهر یا بستر رود خانه ای اطلاق میشود که کف آن سنگفرش شده و دیواره های آن برای نگاهداری آب ساختمان شده باشد. کلمهٔ جسرگاهی نیز برپلهای سنگی طاقدار اطلاق میشود، چنانکه درموردجسرالولید(پلی برروی‌رودخانهٔ سروس‌Sarus‌میان اذنه Adana ومصیصه Mopsuestia ازساختمانهای ژوستینین Justinian) شده است. لفظ قنطرة برهربنای طاقداری مانند پلها یامجاری آب اطلاق میشود. این‌کلمه از ریشهٔ رومی (بیزانسی)گرفته شده است وآنان‌کلمهٔ kentrom (در لاتینی centrum) را برطاق میانی پل اطلاق میکردند وبعداً این‌کلمه بمعنای تمامی ساختمان بکار رفت.

چپ دجله‌نزدیک مطیره زیرسامرا جدا میشدندوسراسر ناحیهٔ حاصلخیز جنوبی آن نهر را مشروب‌میساختند .بالای مصب این قاطول‌های سه گانه که بنهروان‌میریزندنخستین سد (از مجموعهٔ سد های‌معروف شادروان)واقع‌شده بود.نهروان ازآنجا بـه مأمونیه میرسید که قریهٔ بزرگی درمصب نخستین قاطول‌بود . برروی قاطول یهودی میان مطیره و مـأمونیه پلی بود معروف به پل وصیف که بنام وصیف، سرکردهٔ قراولان خاصهٔ معتصم که‌ترك بودند ،نامیده شده است. قاطول دوم ، یعنی قاطول مأمونی، زیر قریهٔ قناطر به‌نهروان میریخت . وقاطول سوم یعنی ابوالجند، چون اراضی بسیاری را مشروب میساخت که محصول آنها بمصرف جیرهٔ لشکریان میرسید باین نام موسوم گرذیده بود. این قاطول بزرگترین قاطول ها وکنارهٔ آن آبادتر ازقاطول‌های دیگر بود .این قاطول به امر هارون‌الرشید حفرشدووی‌زمانی که درساختن‌این‌قاطول نظارت میکرد قصری درکنارآن‌بساخت. دردوجانب‌این قاطول شهرطفر واقع بود وجسری (تعبیه شده از زورقها) درآنجا وجودداشت.یاقوت که درقرن‌هفتم طفررا دیده است گوید مکانی است بی‌آب وعلف و واقع است بین باعقوبا ودقوقا. یاقوت که ازبغداد به اربل رفته واحدی را درآن محل ندیده گوید مردیکه راهنمای اوبود در عبور ازآن مکان ستارهٔ جدی را راهنمای خویش میساخت واز آنجا طی‌طریق میکرد.

چهارفرسخ زیرملتقای آخرین قاطول به نهروان شهرصولی (یا صلوی) بود که آنرا « باب صلوی » و« باصلوی » هم میگفتند وزیرآن شهرباعقوبا درده فرسخی شمال بغداد واقع بود کـه کرسی‌نهروان‌علیا بشمار می رفت. ازباعقوباقاطول بزرگ «تامرا» نامیده می شود وباین نام موسوم است تا برسد به باجسرا و از آنجا به‌شهر جسرنهروان ، واز آن پس به نهر نهروان مشهور میگردد . نزدیك باجسرا (که صورت آرامی کلمهٔ «بیت‌الجسر» است) که‌درمیان روستائی آبادودرآغوش‌نخلستانی جای دارد از سمت راست تامرا نهری جدا می‌شود موسوم به نهرخالص که نزدیک بردان در شمال بغداد بدجله میریزد . از نهر خالص چندین نهر جدا میگردد کـه بغداد شرقی‌را مشروب میسازند. جسرنهروان سر شاهراه خراسان که از بغداد میآید واقع است ودربارهٔ آن گفتگو خواهیم کرد. درآنجا از سمت راست نهروان نهری‌جدا

میشود موسوم به نهر « بین » و این نهر در کلواذی بدجله میریزد. از نهر بین هم چندین نهرجدا میگردد که محلات پائین بغداد شرقی‌را مشروب میسازند. ازنهروان نهر دیگری جدا میشود موسوم به‌نهر دیالی که‌اول آن یک میل زیر جسر نهروان است واین‌نهر ازدهکده ها وآبادیهای چندعبورنموده سه میل زیر بغدادبدجله‌میریزد. از جنوب شهرجسرنهروان نهر نهروان بنام اصلی خود یعنی نهروان نامیده شده پس ازعبور از شادروان بالا از جسرپوران، که بنام پوران زوجهٔ مأمون نامیده‌شده، می گذرد و پائین تر از جسر پوران از یرزاطیه (که شاید برزاطیه باشد) عبور می کند وسپس به شهر عبرتا میرسد. یاقوت در بارهٔ عبرتا گوید اسمی است فارسی ومحلی است که بازاری معمور دارد. نهروان سپس به شادروان پائین رسیده ازآنجا به شهر اسکاف بنی‌جنید که نهروان ازمیان آن شهر میگذرد میرسد. یاقوت در بارهٔ بنی‌جنید گوید بزرگان این شهر ومردمانی باکرم وسخاوت‌اند. سپس گوید اکنون (یعنی درقرن هفتم) آن دوناحیه ویرانست زیرا از دوقرن قبل نهرنهروان‌بتدریج انباشته شده و سلاطین سلجوقی در ترمیم آن کوتاهی نمودند بلکه لشکریـان آنها آنجا را راه عبور خویش قرارداده بودند تا آنکه شهرسرتاسرخراب شد.

نهروان پس‌از عبور ازاسکاف بنی‌جنید درحدود شصت میل ازمیان‌دهکده‌ها وآبادیهای پیوسته بیکدیگر میگذرد واندکی زیر ماذرایا به دجله میریزد. ماذرایا چنانکه گفتیم درجنوب جبل وبالای مبارك ، که‌روبروی شهر نهرسابس است، واقع بود. ماذرایا در زمان یاقوت خراب‌بوده و اکنون درنقشه از آن‌نامی نیست ، ولی مسلم است که محل‌آن زیر کوت‌العماره، جائی که دجله از شط الحی دور می‌شود، واقع بوده چنانکه قبلاً بآن اشاره نمودیم[۱]. این سه قسمت‌نهروان، یعنی‌قاطول وتامرا ونهروان اصلی، باشاخه های سه گانهٔ آنها، یعنی خالص وبین ودیالی که آبهای آنها پس‌ازسیر آب ساختن محلات شرقی بغداد بدجله بازمیگردند، آنچه راکه ابن‌سرابیون

---

۱ ـ شاید « یرزاطیه » همان « رزطیه » یا « زطریه »کنونی باشدکه بالای عبرتا واقع‌است.

یعقوبی ۳۲۱ ، ابن سرابیون ۱۹ و۲۰ ، بلاذری ۲۹۷ ، ابن رسته ۹۰ ، ابن خردادبه ۱۷۵ ، مسعودی: التنبیه۵۳ ، یاقوت: جلداول ۲۵۲ و٤٥٤ ، جلدسوم ۵۳۹ و٦٠٤ ، جلد چهارم ۱٦ و۳۸۱ و٤۳۰ .

از شبکهٔ آبی پیچ در پیچ آنجا ذکر نموده روشن میسازد. ولی اسم هائی که این رودخانه‌ها و نهرها درزمان ابن‌سرابیون داشته اند بعدها تغییر یافته است و اکنون بایک نظر اجمالی به‌نقشهٔ‌جدید ملاحظه می‌شودنهروان، که طول آن دویست میل است، از آبهائی مایه میگیرد که سرچشمهٔ آنها درکوههای ایرانست واگر نهر نهروان کنده نشده بود آبهای مزبور(درموقع‌طغیان) تمام‌جانب چپ دجله را فرا میگرفت. تامرا هم دراصل یکی از این نهرها بوده ویاقوت چگونگی اینکه هفت فرسخ مسیر این رودخانه را سنگفرش کرده بودند تا از فرو رفتن آب جلوگیری شود و بتوان چندین محلهٔ شرقی بغداد را ازآن رودخانه مشروب ساخت ذکر کرده است. خالص ودیاله بگفتهٔ یاقوت شاخه‌های تامرا بودند (وبهرحال خالص جغرافی نویسان عرب رودخانهٔ‌خالص امروز نیست، زیرا خالص امروزتقریباً ازنزدیک شمال غربی باعقوبا عبور میکند) وخالص درزمان یاقوت اسم ولایتی بود درشمال شاهراه خراسان که یک‌سمت‌آن بدیوارشرقی‌بغداد محدود میگردید. درقرن سوم ابن‌رسته وابن‌خردادبه نهروان را بنام وودی کوهستانی ذکر نموده میگویند در صلوی به قاطول بزرگ میریزد. در قرن هشتم حمدالله‌مستوفی گوید: « آب نهروان دوشعبه است و ازجبال کردستان برمیخیزد یک شعبهٔ آن ازطرف شیروان وآنجا آب شیروان خوانند وچون به تامره رسد آب تامره خوانند و چون بآن شعبهٔ دیگر رسد آب نهروان خوانند وشعبهٔ دوم ازحدود گل و گیلان و گریوهٔ طاق‌کرا برمیخیزد ودر اول ازیک‌چشمهٔ بزرگ بیرون میآید کما بیش ده آسیاگردان میباشد وبرحلوان وقصرشیرین وخانقین گذشته با شعبهٔ دیگرختم میشود وبه بعقوبا ونهروان میرسد و در زیر بغداد بدجله میریزد وطول این رود پنجاه فرسنگ باشد کما بیش وبرآنجا زراعت بسیاراست».

شهر نهروان که جسر نهروان هم نام داشته اولین منزلگاهی بود سر شاهراه بغداد به خراسان ودر ازمنهٔ سلف مکانی بااهمیت بوده است، اگرچه امروز دهکدهٔ کوچک سفوه بجای آن قرارگرفته است. ابن رسته در قرن سوم گوید شهر نهروان در دوجانب نهرنهروان واقع است. درجانب غربی بازار بزرگ و مسجد جامع و دولابهائی‌که برای آبیاری کشتزار ها بکار می‌رود جای دارد ودر جانب

شرقی مسجد جامع دیگروبازار دیگری واقع شده باضافهٔ کاروانسراهائی چند اطراف مسجد که مسافرین مکه ودیگر رهگذران درآن کاروانسراها وارد می‌شوند ومنزل می‌نمایند. ابن حوقل یکقرن بعد ازکشتزارهای اطراف آن شهرسخن رانده ومقدسی گویدجانب شرقی‌آبادتراست ومسجد جامعی که دراین جانب‌است یگانه مسجدی‌است درآن شهر که درآن نمازمی‌خوانند. درقرن هشتم حمدالله‌مستوفی گوید : « نهروان شهر بزرگ است‌وازمداین‌سبعهٔ‌عراق‌عرب‌است ازاقلیم‌سیم بر کنارآب تامره افتاده‌است وآن آبرا آنجا نهروان خوانند وآن شهراکنون بکلی خرابست وآن زمین ازحساب برجلولا وتوابع بعقوبا باشد » .وچون راه خراسان از آنجا عبور نکرد و بسمت شمال افتاد وبا عقوبا سرآن راه واقع گردید شهر نهروان خراب شد. ولایتی که در حول وحوش شهر نهروان بود در آنزمان موسوم بود به ولایت « طریق خراسان » که حمدالله مستوفی دربارهٔ آن گوید : « ولایتی معتبر است و شهرش قصبهٔ بعقوبا ... باغستان و نخلستان بسیار دارد وآنرا دختری از تخم کسری‌قوبا نام‌ساخت وبیعت‌ـ قوبا خواند بمرور زمان بعقوبا شد هوای آن مانند بغداد است »[1]. شهربراز الروز (یعنی کشت زار برنج) که امروز معروف است به « بلاد الروز » درشمال‌شرقی شهر نهروانست و یاقوت مکرر از آن نام برده است.معتضد خلیفهٔ عباسی در آنجا برای خودقصری ساخته بود. براز الروزاز توابع ولایت تامرا بشمار میرفت و در مشرق شاهراه خراسان‌واقع‌بود و حمدالله مستوفی‌نیز از آن اسم برده است.از شهر نهروان که بیرون میآمدندسرشاهراه خراسان‌اولین منزلگاه « دسکرة الملک » بود که ابن‌ـ رسته آنراشهری با اهمیت بحساب آورده ودارای قلعه‌ای‌بوده با دیواری مستحکم از زمان ساسانیان ، وتنها راه داخل شدن بقلعه دروازه‌ای بوده است در گوشهٔ غربی بارو .ازخصوصیاتی که دربارهٔ محل آن ذکر شده دور نیست همان دستگرد معروف باشد که خسرو پرویز در آنجا قصری باشکوه داشته و در تواریخ ذکر شده که هراکلیوس بسال ٦٢٨ مسیحی پس از غارت آن قصر را بکلی سوزانید . این

---

١ ـ ابن‌رسته ٩٠ و١٦٣ ، ابن خردادبه ١٧٥ ، اصطخری ٨٦ ، ابن‌حوقل١٦٧ ، مقدسی ١٢١ ، یاقوت: جلد اول ٨١٢ ، جلد دوم ٣٩٠ و٦٣٨ ، مستوفی ١٣٩ و١٤١ و٢١٦ .

قصر را که خرابه‌های آن تا قرن چهارم هجری بنام «دستگرد کسرویه» شهرت داشته، بگفتهٔ یاقوت حموی، ابن مهلهل سیاح دیده و گوید مشتمل بود برعمارتی شگفت انگیز دارای چندین تالار و گنبدچنان نیکو که گوئی آنرا از یک پارچه سنگ تراشیده و پیراسته‌اند. اما دسکره، شهرعربی که ابن حوقل در قرن چهارم در بارهٔ آن گوید قلعه‌ای مستحکم دارد، بی‌شک از ابنیهٔ اسلامی است. مقدسی گوید شهرچه‌ایست دارای یک بازار طولانی، مسجد جامع در پائین شهر است و سقفی طاقدار و زیبا دارد. اندکی دور ازدسکره دهکدهٔشهر ابان واقع بود که هم یاقوت وهم حمدالله-مستوفی از آن اسم برده‌اند. مستوفی گوید: دختری آبان نام از تخم کسری ساخته واعمال طابق ومهرود از توابع آن عمل است وآن اعمال هشتاد پاره دیه است.»
منزل‌بعدی شاهراه خراسان‌شهر جلولاست که‌درمیان‌درختان جای دارد وفاقددیوار است. نزدیک جلولا پلی است از ابنیهٔ ساسانیان که سنگهای آن با ملاط سرب بهم پیوسته وآن در دهکدهٔ هارونیه واقع‌است. بقول یاقوت، این پل روی رودخانه‌ای بسته شده بود که در آن رودخانه کشتی‌ها از باعقوبا بباجسرا آمد ورفت میکردند. درهمین جلولاست که جنگ تاریخی بین ایرانیان واعراب ذرسال ۱۶ هجری اتفاق افتاد، وایرانیان شکست خوردند ویزدگرد فرار کرد. حمدالله مستوفی این محل را رباط جلولا نامیده زیرا درآنجا رباطی است که بامر ملکشاه سلجوقی‌ساخته شده است. امروز در محل جلولا قزل‌رباط (یعنی‌رباط سرخ) واقع گردیده. درخاور جلولاشهر خانقین است که مقدسی دربارهٔ آن گوید: شهریست سر راه حلوان. ابن رسته گوید در این شهر رودی است پهناور و روی آن پلی بزرگ از گچ وآجر ساخته‌اند که چند دهانه دارد، نزدیک خانقین چشمه ایست بزرگ که از آن نفت بیرون آید وسود فراوان از آن حاصل شود. یاقوت گوید آنجا پل عظیمی است که (در زمان او، یعنی قرن هشتم) ۲۴ دهانه دارد وراه خراسان از آن عبور می کرده است. حمدالله مستوفی یک قرن بعد از یاقوت گوید: «خانقین قصبه بوده است و اکنون بقدر دیهی مانده است.»

شش فرسخ بعد از خانقین در نصف راه تا حلوان، که اولین شهر استان

جبال است، قصر شیرین واقع شده . شیرین معشوقهٔ خسروپرویز است وقصر شیرین قریهٔ ایست بزرگ که بارو و خرابهٔ قصر ساسانی در آنجا پدیدار است. ابن رسته درقرن سوم دربارهٔ آن گوید ایوانی بزرگ وبا شکوه ازآجروگچ دارد. بگرد ایوان حجره‌هائی ساخته‌اند وحجره ها بیکدیگرراه دارد ودرحجره‌ها بآن ایوان باز میشود. جلو ایوان صفه‌ایست ازسنگ مرمر. یاقوت وحمدالله مستوفی بتفصیل از قصرشیرین که خرابه‌های آن درزمان آنها هنوز باقی‌بوده است اسم برده‌اند، و در اینجا باید گفته شود که داستان فرهاد دلدادهٔ شیرین وپهلباد نوازنده و شبدیز اسب معروف خسرو پرویز در بسیاری از نقاط آن حول و حوش بصورت افسانه های محلی درآمده است.[۱] برقصر شیرین جبال بزرگی مشرف است که در سرحد فلات ایران واقع‌اند. حلوان ، دومین منزلگاه شاهراه خراسان ، اگرچه اکثر اوقات جزء عراق شمرده میشود ولی چون در معبر کوهستانی واقع است در فصل آینده بشرح آن خواهیم پرداخت.

درجنوب شاهراه خراسان و در مرز خوزستان دو شهر مهم‌را باید ذکر کنیم که یکی بند نیجین و دیگری بیات است . از بند نیجین اسمی در نقشه باقی نمانده درصورتیکه کرسی دو ولایت بادرایا و باکسایا بوده است . قریهٔ باکسایا هنوز باقی است و البته بندنیجین درحول وحوش آن بوده است. این دو ولایت که آنطرف شمال شرقی نهروان بوده اند دهکده‌های سرسبز وخرم داشته اند وبندنیجین مرکز این دو ولایت بوده است، وچنانکه یاقوت میگوید آنرا بزبان فارسی بندنیکان می‌نامیدند. حمدالله مستوفی گوید : «دردفاتر دیوانی آنرا لحف(کوهپایه)مینویسند و در تلفظ بندینان میخوانند، شهرکی کوچک است وبآب و هوا ومحصولات مقابل بیات».

بندنیجین بگفتهٔ ابن خردادبه بابرازالروز در حوزهٔ یک ولایت بودند . حمدالله مستوفی در بارهٔ بیات ، که هنوزخرابه‌هایش دیده میشود، گوید: « بادرایا

---

۱ ـ ابن رسته ۱۶۴ ، اصطخری ۸۷ ، ابن حوقل ۱۶۸ ، مقدسی ۱۲۱ ، قزوینی : جلد دوم ۲۹۵ ، یاقوت : جلد اول ۵۳٤ ، جلد دوم ۱۰۷و۳۹۳ و۵۷۳ و۵۷۵ و۸۱۳ ، جلد چهارم ۱۱۲ ، مستوفی ۱۳۷ ، و۱۳۸ و ۱۳۹ و۱۹۳ .

و باکسایا دوقصبهٔ دیگر است و با چند موضع از توابع بیاتست و درمحصول وآب و هوا مانند دیگر ولایات عراق عرب است و در بیات آب روان نیز تلخ است اما آب کاریزش که بر یک فرسنگی بیاتست خوش طعم بود . . . و از جبال کردستان برمیخیزد و بولایت بیات میرود. مجموع باغستان و زراعت ونخیلات آن ولایت‌را سقی کرده فضل آبش‌درصحرا افتد». گویا بیات درمحل همان شهریست که‌ابن حوقل آنرا طیب نامیده و گوید در طیب کمربندها میسازند شبیه کمربندهای‌ارمنی. طیب در زمان عباسیان شهر مهمی بشمار نمیآمد و خرابه های آن متصل بخرابه‌های شهر بیات است که‌بعدها احداث گردید. یاقوت گوید درزمان وی اهالی طیب نبطی‌بودند و بزبان نبطی حرف میزدند و آنها از نسل شیث‌بن آدم‌هستند[۱]. اکنون میپردازیم بشهرهائی از عراق که درساحل فرات ونهرهائی که از فرات جدا گردیده و بدجله میریزند واقع هستند. سابقاً گفتیم خطی در تکریت از دجله شروع گردیده وبسمت غرب میرود تا به فرات می رسد و به‌مسافت اندکی زیر عانه ، جائی که شط بطرف جنوب می‌پیچد ، از آن عبورمیکند. این‌خط بقول حمدالله مستوفی مرز طبیعی جزیره و عراق است. از جنوب این‌خط ناحیهٔ سواد، یعنی‌بلاد بابل، که خاك رسوبی دارد شروع میشود و درمقابل آن خط جلگهٔ سنگلاخی بین‌النهرین علیاست. شهر حدیثهٔ فرات که درسی وپنج میلی زیر عانه واقع‌است آخرین شهر شمالی این‌ناحیه محسوب میشود وبشهر حدیثهٔ نوره معروف‌است، تا بین آن وشهرحدیثهٔ دجله اشتباه نشود. یاقوت گوید در حدیثهٔ نوره دژی مستحکم درمیان آبهای شط فرات قرار داشت که کمی پس از فتوحات مسلمین ، در زمان عمربن خطاب ، ساخته شده بود. حمدالله مستوفی گوید: «بآب وهوا ومحصول مقابل تکریت». بین‌حدیثه وهیت درسرازیری شط دوشهر آلوسه وناووسه درکنار فرات واقع بودند وفاصلهٔ میان‌آنها هفت‌فرسخ بود. آلوسه که یاقوت‌آنراشهر کوچکی‌شمرده است‌هنوز وجوددارد. نام این هردوشهر دراخبار فتوحات اسلامی مکرر ذکر شده و ناووسه از جملهٔ قریه های هیت بشمار

---

۱ ـ ابن خردادبه ٦ ، اصطخری ٩٤ ، ابن حوقل ١٧٦ ، یاقوت : جلد اول ٢٣٠ و ٤٥٩ و ٤٧٧ و٧٤٥ ، جلد سوم ٥٦٦ ، جلد چهارم ٣٥٣ ، مستوفی ١٣٧ و١٣٨ و ٢٢٠ .

«بادرایا» روستای بند نیجین با «بادوریا» که‌روستائی‌درجنوب بغداد غربی‌است اشتباه‌نشود.

می‌آمده است . هیت شهری بوده دارای بارو ودژی محکم و نخلستانی بزرگ واقع در کنار باختری فرات. ابن‌حوقل گوید هیت شهریست آباد. حمدالله مستوفی درقرن هشتم گوید : « درو قلعه‌ای محکم بر کنار غربی فرات و سی‌پاره‌دیه و توابع دارد از قریهٔ جبه که بقیع است تا هیت پانزده فرسنگ باغستان متصل است و بر هردو کنار آب فرات باغات است و نخلستان بسیار دارد و میوه ها میباشد و درقریهٔ جبه که از توابع آن است هوا معتدل است چنانکه درخت جوز و بادام و خرما و نارنج درهرباغی باشد واز میوه‌های سردسیر و گرمسیری حاصل‌میشود اما درهیت ازبوی گند چشمهٔ قیر نمی‌توان بود».

در زمان‌فتوحات اولیهٔ مسلمین خندق معروف شاپوردوم موسوم به‌خندق شاپورموجود بوده‌است. این خندق‌بامر شاپوردوم ، که اعراب ویرا شاپور ذوالاکتاف لقب داده‌اند ، درقرن چهارم میلادی حفر شده بود . خندق مزبور از هیت شروع میشود و تا ابله (نزدیک بصرهٔ کنونی) امتداد می یابد و در آنجا بخلیج میرسد . درآغاز امر دراین‌خندق آب جریان داشت تا قبایل بادیه نشین را که بقصد استفاده از اراضی حاصلخیز بین‌النهرین سفلی میآمدند مانع بوده باشد و هنوز پاره‌ای از این خندق که خشک‌است دیده میشود .مقدسی‌دربارهٔ عین‌التمر (یعنی چشمهٔ خرما)، که در جنوب هیت در صحرا واقع بود ، گوید قلعهٔ کوچکی است و در آنجا نهریست که در زیر هیت بفرات میریزد. از روستای آن خرما ونیشکر بخارج‌فرستاده می‌شد و این محصول اخیر مخصوصاً ازمحلی موسوم به « شفاثا » که در نزدیکی آن بود صادرمی گردید .موضع دقیق این‌دوشهرمعلوم‌نیست[1] . دوازده فرسخ زیر هیت قریه‌ای بود موسوم به « رب » که درآنجا تا پیش از قرن چهاردهم هجری نهر قدیم دجیل از کنارهٔ چپ فرات‌جدا میشد وبسمت خاور میرفت وولایت‌مسکن وقطربل‌را سیراب میکرد و سپس بربض های شمالی بغداد غربی میرسید . چنانکه سابقاً گفته شد این قسمت غربی دجیل انباشته‌شد ودرزمان اصطخری، که درسال ۳۴۰ کتاب خود را

---

[1] این سرابیون ۱۰ و ۱۳ ، ابن‌رسته ۱۰۷ ، قدامه ۲۱۷ ، بلاذری ۱۷۹ ، اصطخری ۷۷ ، ابن‌حوقل ۱۵۵ ، مقدسی ۱۱۷ و ۱۲۳ و ۱۳۵ ، یاقوت : جلداول ۳۵۲ ، جلددوم ۲۲۳ ، جلد سوم ۷۵۹ ، جلد چهارم ۷۳۴ و۹۹۷ ، مستوفی ۱۳۵ و۱۴۱ .

نوشت، نهر دجیل درمقابل قادسیه ازدجله آب میگرفت ودربارهٔ آن، جائی که ازولایت مسکن سخن راندیم، توضیح لازم را دادیم.

شهر انبار، واقع در جانب چپ فرات، در زمان عباسیان از شهرهای بزرگ عراق بشمار میآمد و آن پیش از فتوحات مسلمین وجود داشته است. ایرانیان آنرا فیروز شاپورو یونانیان آنرا پریسابر[1] مینامیدند، زیرا از بناهای شاپور[2] است. در زمان اعراب اسم فیروز شاپور برولایتی که در اطراف آن بود اطلاق میشد. گویند باین جهت آنرا انبار گفتند که پادشاهان قدیم ایران گندم و جو و کاه برای لشکریان در آن شهر انبار و ذخیره میکردند. سفاح نخستین خلیفهٔ عباسی این شهر را چندی مقر خویش قرار داد و در قصری که آنجا ساخت مرد. برادرش منصور نیز مدتی در آن شهر زندگانی کردو از آنجا ببغداد که ساختمان پایتخت جدید عباسیان در آنجا شروع شده شده بود منتقل شد. حمدالله مستوفی گوید: «آنرا لهراسف کیانی ساخت جهت زندان اسیران که بخت النصر از بیت المقدس آورده بود بدین سبب انبار گویند شاپور ذوالاکتاف تجدید عمارت آن کرد و سفاح خلیفهٔ اول بنی عباس در آنجا عمارت عالی کرد و دارالملک ساخت دور باروش پنج هزار گام است».

اهمیت انبار از این جهت است که در سراولین نهر بزرگی که قابل کشتی رانی بود واز فرات جدا میشدودر محل فرضه، جنوب شهر مدور، بدجله میریخت واقع بود. این نهر موسوم است بنهرعیسی، منسوب به عیسی نام از امراء خلفاء عباسی که یا عیسی بن موسی پسرعم منصور است یا عیسی بن علی عم خلیفه. بهرحال چون بدستور یکی از این دونفر بروسعت و عمق این نهر افزوده شد و قابل آمد و رفت کشتی هائی که ازفرات ببغداد می آمدند گردید بنام اوموسوم شد. در نقطه ای که این نهر از فرات جدا میشد وبمسافت کمی زیرآنها پلی با شکوه روی آن بسته بودند موسوم به پل «دمما». دمما اسم قریه ای بوددر ساحل فرات متصل بدهکدهٔ فلوجه. نهر عیسی از چند دهکده و مزرعهٔ روستای فیروز شاپور عبور میکرد تابشهر

---

۱ - Perisabor ۲ - اعراب نام «شاپور» یا «شاهپور» را «سابور» تلفظ میکردند ویونانیان آنرا Sapor مینوشتند.

محول یک فرسخی حومهٔ بغداد غربی‌میرسید و در آنجا ازجانب‌چپ‌آن نهرصراة از آن جدا میشد . نهر صراة حد فاصل ولایت قطربل در شمال بغداد غربی‌و ولایت بادوریا در جنوب آن‌بود.این نهر که غالباً بموازات نهر عیسی جریان داشت زیر دروازهٔ بصره ، یکی از دروازه‌های بغداد ، به دجله میریخت . تمام نهرهای‌بغداد غربی ، مگر چند نهر که از دجیل منشعب میگردید ، جملگی از این دونهر، یعنی نهر عیسی و نهر صراة ، جدا میشد . در محول محمولات کشتی‌هائی که ازشهرهای مختلف سواحل فرات ببغداد میآمد بکشتی‌های کوچکتری منتقل می‌شد که بتواند اززیر پلهای متعدد نهر عیسی، که ازآنسوی‌محول تاربض کرخ قرارداشت، عبور کنند وبهمین جهت آن‌شهررا محول نامیدند، وآن شهری بود کوچک ولی‌پاکیزه وقشنگ. باغهای بسیار و میوهٔ فراوان و بازارهای خوب و آب روان داشت و تا قرن هشتم از ابنیهٔ باشکوه آن اندکی باقی بود . حمدالله مستوفی گوید : « باغستانش بباغات بغداد پیوسته‌و دروخلفا عمارات‌خوب ساخته‌اند وبرسر او کوشکی که جهت معتصم ساخته بودند جهت اینکه درمیان باغستانست‌در او پشه بسیار میبود بافسون پشه را بسته‌اند چنانکه در آن عمارت یک پشه نمیباشد . »

اکنون موضع صحیح محول معلوم نیست و باید در شمال خاوری تل باستانی بابل معروف به «عقرقوف» باشد که جغرافی نویسان عرب مکور از آن اسم برده‌اند و حمدالله مستوفی گوید: « تل عقرقوف کیکاوس ساخت بعضی او را نمرود شمارند آنرا بسبب‌آن ساخت که چون ابراهیم علیه‌السلام را در آتش انداخته بود آنجا بررفت. . . »[1] .

سه فرسخ زیر قریهٔ دمما نهر بزرگ دیگری موسوم بنهر صرصر از فرات جدا میشود وچهار فرسخ‌بالای مداین بدجله می‌ریزد. قسمتهای‌پائین این نهرولایت بادوریا ، در جنوب بغداد غربی، را مشروب میسازدو ابن سراپیون از چرخابها و دولابهای بیشماری که‌در طول ساحل‌آن بکار آبیاری مشغول بود سخن می گوید.

---

۱ ـ ابن سراپیون ۱۰ و ۱٤ ، ابن خردادبه ۷ و۷۲ و ۷٤ ، قدامه ۲۱۷ ، اصطخری ۷۷ ، ابن ـ حوقل ۱۵۵ و۱٦٦ ، مقدسی ۱۲۳ و۱۳٤ ، یاقوت : جلداول ۳٦۷ ، جلد دوم ٦۰۰ ، جلد سوم ٦۹۷ ، جلد چهارم ٤۳۲ ، مستوفی ۱۳٦ و ۱۳۸ و ۱٤۰ و ۱٤۱ .

اندکی بالای مصب این نهر در دجله، درمحل زریران، که میتوان کاخ سفید ساسانیان را در مداین دید شهر آباد صرصر واقع بودو در آن شهر روی نهر صرصر جسری (از قایقها) بسته‌بودند که راه کوفه از روی‌این پل میگذشت. شهر صرصر باکرخ، حومهٔ بزرگ بغداد غربی، دو فرسخ‌فاصله داشت‌و درنهر صرصر، چنانکه ابن حوقل میگوید، کشتی‌ها آمد و رفت داشتند و شهر صرصر نخیلات و مزارع داشت. مقدسی از جهت اسلوب‌و شکل ابنیه‌آنرا ببعضی‌از قریه‌های فلسطین همانند دانسته است. صرصرتا پایان قرن هشتم که امیر تیمور بغداد را فتح کرد وربض‌های مجاور بغداد را اردوگاه خویش قرارداد شهری مهم بحساب میآمد.

سومین نهری که از فرات جدا میشودو بدجله میریزد نهرملک است‌واول آن در قریهٔ فلوجه[1] پنج‌فرسخ زیردهانهٔ نهر صرصرواقع‌است و سه فرسخ زیر مداین بدجله میریزد. نهرملک اززمان‌های‌بسیار قدیم معروف بوده و یونانیان آنرا نهر ملخا[2] مینامیدند. بنابروایت یاقوت «گویند اولین کسی که این نهر را حفر کرد سلیمان‌بن‌داود بود وبعضی دیگر نقل کرده‌اند اسکندرکبیرآنراحفرکرد. در کنارهٔ این نهرشهریست که‌بآن شهرهم نهرملک گویندوجسری تعبیه شده از قایقها درآنجا وجود داشته است که طریق کوفه‌از آن میگذشت» وآن درهفت میلی جنوب‌صرصر بوده است. شهر نهر ملک چنانکه ابن حوقل گوید از صرصر بزرگتر و نخیلات و زراعت‌ومیوه ودرخت آن‌بیشتربود. حمدالله مستوفی گوید: «وزیادت از سیصددیه و مزرعه باشد».

چهارمین نهری که از فرات جدا میشود و بدجله میریزدنهر کوثی است، اول آن سه فرسخ زیر نهر ملک باشد و ده فرسخ زیر مداین بدجله میریزد. این

---

۱ ـ فلوجه همان فلوجیه Feluchia (Feluge یا Felugia) است که سزار فردریک Caesar Frederick ـ و دیگر بازرگانان دورهٔ الیزابت‌آنرا نام برده‌اند. اینان‌که برروی رودخانهٔ‌فرات مسافرت میکردند زورقهای خودرا درآنجا گذاشته و از راه زمین به بغداد رفته‌اند چنانکه در مجموعهٔ هکلوت آمده است : Hakluyt, Principal Navigations (Glasgow, 1904) جلد پنجم صفحهٔ ۳٦۷ و ٤٥٥ و ٤٦٦ و جلد ششم صفحهٔ ٤.

۲ - Malcha

نهر روستای کوثی را که در ولایت اردشیر بابکان (همان سرسلسلهٔ ساسانیان) واقع است مشروب می‌سازد و شاخهٔ دیگر آن روستای نهرجوبر را آبیاری می کند . شهر «کوثی ربا» که جسری (تعبیه شده ازقایقها) داشته‌برساحل شاخهٔ اصلی این نهر واقع بوده است. و گویند این همان کوثی است که‌در توراة (کتاب دوم پادشاهان ۱۷ : ۲۴) نام آن ذکرشده و شهر مهمی درجوار بابل بوده است . کوثی ، چنانکه در کتابهای مسلمین نقل‌شده ، همانجاست که نمرود درآنجا ابراهیم را بآتش‌انداخت و کوثی نام جد ابراهیم است . ابن حوقل در قرن چهارم گوید کوثی دو شهر ودو ناحیه است. یکی بنام«کوثی طریق»و دیگری «کوثی‌ربا» و بعضی گفته‌اند کوثی‌ربا از بابل بزرگتر بوده . تپه‌هائی از خاکستر در آنجا دیده میشود که گویند باقیماندهٔ خاکستر آتش نمرود باشد و مقدسی افزوده است که حوالی کوثی طریق برجی کهنه دیده میشود که درباب آن افسانه‌هائی‌چندنقل کرده‌اند. درسفر نامه‌ها ذکرشده‌است که شهر کوثی ، که ظاهراً محل آن درنقشه‌ها بنام تل‌ابراهیم‌مشخص شده، درچهار میلی جنوب شهرنهرملک واقع بوده است.

در چند میلی شمال نهر ملک قریهٔ بزرگ فراشه واقع و منزلگاهی بود در نیمه راه بغداد وحله برسرشاهراه مهمی که در پایان قرن ششم از طریق کوفه به مکه می‌رفت. ابن‌جبیر که درسال ۵۸۰ هجری آنجا بوده‌است‌آن را قریه‌ای آباد وپرآب دیده و گوید کاروانسرای بزرگی برای منزلگاه مسافرین داشت با دیواری بلندو کنگره دار . حمدالله مستوفی‌فراشه‌را درهفت فرسخی‌جنوب صرصر دانسته‌است.[1]

---

۱ ـ ابن سرابیون ۱۵ ، ابن رسته ۱۸۲ ، اصطخری ۸۵ و۸۶ ، ابن حوقل ۱۶۶ و۱۶۸ ، مقدسی ۱۲۱ ، ابن‌جبیر ۲۱۷ ، یاقوت : جلد اول ۷۶۸ ، جلد چهارم ۳۱۷ و ۸۴۶ ، مراصدالاطلاع : جلد دوم ۳۶۳ ، علی یزدی : جلد اول ۶۳۳ ، مستوفی ۱۴۱ و ۱۹۳.

مجرای نهرعیسی باانداک تفاوتی همان مجرای نهر صقلاویهٔ کنونی است . نهر صرصر نیز بنظر میرسدکه مسیر نهر ابوغریب‌را تعقیب میکرده است. نهرملک همان نهررضوانیه است ونهرکوثی نیزهمان‌حبل ابراهیم (ریسمان ابراهیم) مذکوردرنقشهٔ جدید است . این تطبیقات تقریبی است زیرا بالطبع در خلال هزاروانذ سال سطح اراضی رسوبی سواد با آنچه در زمان عباسیان بوده اختلاف یافته است .

فصل پنجم

عراق (بقیه)

دوشاخه شدن فرات ـ رود سورا ـ قصر ابن هبیرة ـ نیل ونهرآن ـ نهر نرس ـ نهر بداة و بمبادیتا ـ نهر کوفه ـ شهر کوفه ـ قادسیه ـ نجف و کربلا ـ استانهای دوازده‌گانهٔ عراق ـ تجارت وصنعت ـ راههای عراق

رود فرات در قرن چهارم ، همینکه شش فرسخ از رودخانهٔ کوثی دور میشد به‌دوشاخه منشعب میگردید. شاخهٔ باختری که طرف راست وشعبهٔ اصلی فرات در آن زمان بود از شهر کوفه عبور میکرد و در بطائح میریخت . شاخهٔ خاوری را که طرف چپ و رود اصلی کنونی است ابن سرابیون و جغرافی نویسان دیگرعرب رود «سورا» و«سوران» نامیده‌اند که سرانجام بچندین شاخه منشعب شده دربطائح میریخت . ابن سرابیون گوید رود سورا (که فرات کنونی است) در زمان او رودی بزرگ و حتی بزرگتر وپهناورتر ازنهر کوفه بوده است . رود سورای علیا درمحلی که فرات دوشاخه میشود روستاهای سورا وبربیسما و باروسمارا مشروب میساخت، این دو روستا از توابع استان بهقباد وسطی بودند، سپس ازباختر شهری که موسوم بود به‌قصر ابن هبیره میگذشت وبین این‌شهر وروستای بهقباد وسطی دومیل‌فاصله بود. درشهرقصر ابن هبیره روی‌رود سورا جسری‌وجود داشت که ازروی‌آن راه کاروانی مکه از شهر نامبرده بکوفه عبور میکرد .

شهر قصر ابن هبیره‌را برای اختصار شهر قصرمیگفتند ، وابن هبیره ، عامل

عراق از جانب مروان دوم آخرین خلیفهٔ بنی‌امیه ، آنرا ساخته بود ولی در زمان حیات وی این‌قصر تمام نشدو پس‌از سقوط دولت بنی‌امیه سفاح اولین خلیفهٔ عباسیان در آنجا اقامت گزیده ساختمان قصر را تمام کرد و بنام جدش هاشم آنرا هاشمیه نامیدولی مردم شهری‌را که درحول وحوش آن قصر احداث شد شهر قصرابن هبیره مینامیدند. حتی وقتی که منصورخلیفه هم پیش‌از رفتن ببغداد آنرا اقامت‌گاه خویش قرار داده بود باز مردم آنرا قصر ابن هبیره میگفتند . شهر قصر ابن هبیره در قرن چهارم بزرگترین شهر بین بغداد و کوفه بشمارمیآمد. این‌شهر درکنارنهری‌واقع بود که از رودسورا جدا میشد و آن نهر را ابورحی ، یعنی نهرآسیاب ، میگفتند. این نهر از بالای قصر جدا میشد وزیر قصر دوباره به‌سورا ملحق میگردید . شهر قصر، چنانکه مقدسی گوید ، شهری بود بزرگ دارای بازارهای نیکو ، و یهودیان بسیار در آنجا اقامت داشتندو مسجد جامع آن دربازار بود. ولی درآغاز قرن ششم هجری این‌شهر ازاهمیت افتاد ، زیرا حله درنزدیکی‌آن اهمیت پیدا کرد، چنانکه امروزجای آنهم بدرستی معلوم نیست، اگرچه محل آن بدون تردید بوسیلهٔ یکی ازخرابه‌های بیشماری که در چند میلی شمال ویرانه های پهناور بابل قدیم واقع است مشخص شده است .

شهرحله که درچند میلی‌خرابه‌های بابل‌ودرکنار رود فرات، یعنی رودیکه درقرن چهارم بنام سورا خوانده میشد،جای داشت درآنزمان موسوم بود به‌جامعان، بمعنی دومسجد . و قسمت اعظم آن درآغاز امر واقع بود درجانب خاوری آن رود ومحلی بود آباد وحاصلخیز. سیف‌الدوله رئیس طایفهٔ بنی‌مزید درسال ۴۹۵شهرحله ، یعنی منزلگاه ، را درجانب مقابل جامعان ساخت وچون جسری تعبیه شده از قایقها در آنجا کشیدند طولی نکشید که این محل نوبنیاد آباد شد، زیرا راه کاروان مکه که از قصر ابن هبیره وپل سورا عبور میکرد ازمیان رفت وآبادیهای‌آن شهرخراب گردید و جسر حله راه عبور بغداد بکوفه برای کاروان مکه شد. ازقرن ششم ببعد رود سورا مثل امروز شاخهٔ اصلی فرات گردید و اسم سورا هم رفته رفته از میان رفت . ابن جبیر که در سال ۵۸۰ از جسر حله عبور نموده نموده گوید : «جسری

است تعبیه شده از قایقهای بزرگ که بازنجیرهای آهنین پیوسته است». در آنزمان حله شهری بود بزرگ در امتداد ساحل غربی فرات . ابن بطوطه که در اوایل قرن هشتم جای پای سلف خود ابن جبیر قدم گذارده‌است شرحی دربارهٔ جسر معروف آن نوشته و گوید زنجیر های آهنین در دو طرف آن پل کشیده شده و ازدو سوی به کنده‌های عظیمی که درساحل فرو رفته بود بسته شده است . این جهانگرد بازارهای حله را ستوده و حمدالله مستوفی همزمان وی گفته‌های ویرا بدین شرح تکمیل نموده‌است : «آب فرات برمیان شهر میگذرد وغلبهٔ شهر برجانب غربی بود وبطرف شرقی عمارت اندك است ونخلستان بسیار داردو بدین سبب هوایش‌متعفن است اکثر اوقات ارزانی باشد ارتفاعاتش مانند بغداد است . اهل آنجا شیعهٔ اثنا- عشری‌اند. سفید چهره ضخیم جثه همچون اهل بغدادو زبان عربی مغیراست ودر کار مذهب بغایت متعصب باشند ودرآنجا مقامی ساخته‌اند واعتقادشان آنکه امام‌المنتظر المهدی محمد بن حسن العسکری رضی‌الله عنه که در سامره در سنهٔ اربع و ستین ومأتین غایب شد باز ازآنجا بیرون خواهد آمد .»[1] (رجوع به صفحهٔ ٦٢) .

برگردیم به گفته های ابن سرابیون‌در قرن‌چهارم هجری دربارهٔ رود سورا که گوید این‌رود ازباختر خرابه های بابل‌می گذرد .مقدسی گوید درمحل‌این‌خرابه‌ها دهکده‌ایست نزدیک به جسر . حمدالله مستوفی‌پس‌از داستانی‌دراز دربارهٔ‌بابل گوید: «اکنون باز خرابست و از توابع شهر حله است و برسرتلی که قلعهٔ آن شهر بوده است چاهی عمیق است و در عجایب المخلوقات گوید هاروت و ماروت در آنجا محبوس‌اند ...» .

بالای بابل‌آخرین نهری که‌از فرات بدجله میریزداز نهر سورا جدا میشود. این‌نهرامروز موسوم است‌به «شط نیل »‌وابن سرابیون قسمت‌علیای آنرا که درباختر شهر نیل جریان دارد صراة بزرگ نامیده ، وبهمین نام نهر سیارمعروف بزرگی

---

۱ - ابن‌سرابیون ۱۰ و۱٦ ، یعقوبی ۳۰۹ ، اصطخری ۸۵ و٨٦ ، ابن‌حوقل ١٦٦ و١٦٨، مقدسی ١٢١، یاقوت: جلد دوم ۳۲۲ ، جلد سوم ٨٦١ ، جلد چهارم ۱۲۳ ، ابن جبیر ٢١٤ ، ابن بطوطه: جلد دوم ۹۷ ، مستوفی ۱۳۸ .

در بغداد غربی نیز جاری است (صفحهٔ ۷۳). نهر صراة بزرگ از آنجا که ازسورا جدا میشود مسافتی بسمت خاور جریان یافته و از دهکده‌های آباد بسیار می گذرد وچندین نهر کوچک از آن منشعب میگرددو اندکی پیش‌از آن که بشهرنیل برسد ازجانب چپ آن نهر «صراة جاماسب» جدا می گردد وزیر آن شهر دوباره بآن ملحق میشود. صراة جاماسب را حجاج حاکم معروف عراق در زمان بنی‌امیه دوباره حفر کرد ولی اسم آن بهمان شکل قدیم، منسوب به‌جاماسب موبد بزرگی که در زمان گشتاسب در ترویج دین زردشت آن پادشاه را کمک کرده است، باقی ماند. شهر نیل که بزرگترین شهرهای آن ولایت گردید نیز به دستور حجاج ساخته شد. خرابه‌های این شهر درنقشه هنوز بنام «نیلیه» نشان داده میشود. گویند نام نیل‌را از این‌جهت برآن نهر گذاردند که نیل مصر را بخاطر آورد. صراة بزرگ از شهر نیل میگذرد و روبروی این شهر پل بزرگی موسوم به قنطرةالماسی برروی آن ساخته شده است. قسمتی از این نهر درباختر شهر نیل جاری است، یعنی همان قسمت که ابن سرابیون آنرا صراة بزرگ نامیده، در زمان ابوالفداء به نهرنیل هم موسوم بوده است. ولی ابن سرابیون این اسم اخیر را فقط بآن قسمت از نهر داده که در مشرق شهر مزبورجریان دارد.

این نهر دهکده‌های دوجانب‌خود را آبیاری میکندو تقریباً مقابل نعمانیه به‌خوری میرسد موسوم به«هول». دراینجانهری‌ازآن‌جدا میشود موسوم به‌زاب بالا که مستقیماً بدجله می‌پیوندد. خود نهر نیل ازآنجا بسمت جنوب پیچیده اندکی بموازات دجله سیرمیکند تامیرسد بزیر شهر نهر سابس که یک روز راه بالای واسط بوده ودر آنجا بدجله میریزد. وبسا که قسمتی ازآب آن ازمجرای زاب پائین بدجله می‌ریزد.

نکته‌ای که باید در اینجا ذکر شود این است که آن قسمت از نهر نیل که زیر خور واقع شده موسوم به‌نهر سابس بوده وشهری که درجانب راست دجله وجود داشته بهمین‌نام موسوم بوده‌است‌چنانکه قبلاً ذکرشد (رجوع شود به‌صفحهٔ ٤٠)

اسم این نهرها درزمانهای مختلف تغییر پیدا کرده است. یاقوت‌درقرن هفتم گوید مجرای نهر از شهر نیل‌تا نعمانیه موسوم است به نهر زاب بالا، درحالی که

قسمتی از نهر که وی‌آنرا زاب پائین نامیده مطابق است با آنچه ابن‌سرابیون نهر سابس نام گذارده است. بهرحال در قرن هفتم قسمت اعظم این نهرها خراب و بایر وخشک بوده، اگرچه باز اراضی کنارهٔ آنها حاصلخیز و آباد بوده است.

برگردیم بخرابه‌های بابل در کنار فرات. زیر این خرابه‌ها روی‌نهر سورا پلی بوده موسوم به‌پل قامغان که بقول ابن‌سرابیون آب درآنجا بشدت فرومیریخت. شش‌فرسخ زیراین پل نزدیک جامعان، یعنی‌حلهٔ جدید، نهرسورا دو شاخه میشد: شاخهٔ راست بجنوب میرفت و ازحله میگذشت، شاخهٔ چپ که آنرا نرس می‌نامیدند بجنوب خاوری میرفت وحمام عمر ودهکده‌های دیگررا آب داده بشهر «نفر» میرسید.

این نهر بمناسبت اینکه نرس پادشاه ساسانی، که در سال ۲۹۲ میلادی بسلطنت رسید، بکندن آن فرمان داد بنهر نرس موسوم بود. نهر نرس پس‌ازآن که اندکی بسمت جنوب میرود بانهر سورا هر دو بنهر بداة که از حاشیهٔ بطائح شمالی میگذرد میریزند. نهر بداة (بفتح «ب») یا بداة (بضم «ب») نهری بود که از جانب چپ فرات کوفه، در محلی که یک روز راه تا شمال شهر کوفه فاصله داشت، جدا می‌گردید. این محل دور نیست نزدیک شهر قنطرةالکوفه که قناطیر، یعنی پل‌ها، نیز نامیده می‌شد بوده و بیشک معبر جادهٔ عام از روی نهر بداة بوده است. شهر قناطیر در بیست و هفت میلی جنوب جسر بزرگ نهر سورا و بیست و هشت میلی شمال کوفه بود که مجاور، و یا مطابق، است با شهر عبری پمبدیتا (تلفظ عربی این شهر فم‌البداة یعنی دهانهٔ نهر بداة است). و بنیامین اسپانیائی‌در قرن ششم هجری آنرا یکی‌از مراکزعلمی بزرگ یهودیان بابل‌دانسته است. نهر بداة پس‌از آن که بیش‌ازپنجاه میل‌بجریان‌خود ادامه میدهد وازجانب چپ آن آبهای نهر سورای پائین و نهر نرس بآن ملحق میگردد نزدیک شهر نفر ببطائح میریزد[1].

---

۱ - ابن سرابیون ۱۶، بلاذری ۲۵٤ و ۲۹۰، ابن رسته ۱۸۸، ابن حوقل ۱٦۷، مقدسی ۱۲۱، ابوالفداء ۵۳، یاقوت: جلد اول ۷۷۰، جلد دوم ۳۱ و۹۰۳، جلد سوم ٤ و ۳۷۹، جلدچهارم ۷۷۳ و ۷۹۸ و ۸٤۰و۸٦۱، مستوفی ۱۳٦، سفرنامهٔ بنیامین اسپانیائی (چاپ اشر): جلد اول ۱۱۲.
همچنین‌رجوع کنیدبه: Zeit. Deutsch. Morg. Gessel از دگویه «De GoeJe» ۱۸۸۵، صفحهٔ ۱۰.

دو ولایتی که بین دوشاخهٔ فرات پائین واقع بودند ، ونهر سورا درخاور آنها وفرات اصلی در باختر آنها بود ، موسوم بودند به ولایت فلوجهٔ بالا وپائین. زیر آنها فرات اصلی از شهرقنطره و دهانهٔ نهر بداة عبور میکرد ودرجانب باختری فرات ، مقابل جسر ، بکوفه میرسید. درجنوب کوفه آبهای این نهر بوسیلهٔ چندین شاخهٔ کوچک ببطائح میرفت . نهر قدیم را قدامه و مسعودی نهر علقمی نامیده اند و ظاهراً مطابق با نهر هندیهٔ کنونی است که در زیر مسیب از فرات جدا میشود واز خرابه‌های کوفه گذشته پس از جریان پر پیچ و خمی در میان خورهای بطائح زمان عباسیان بفرات اصلی کنونی ملحق میگردد.

همینکه مسلمین عراق را فتح کردند کوفه را مقارن ساختمان بصره ، یعنی تقریباً درسال ۱۷ هجری ، درزمان خلافت عمر بنیان گذاردند. مقصود ازساختن کوفه این بود که درجانب غربی شط فرات ، یعنی جانب بادیهٔ آن شط ، اردوگاه ثابتی برای لشکریان بوده باشد. این شهر مشتمل بود برجلگهٔ پهناوری در کنار شط ودرجوار شهر حیره ازشهرهای قدیمی ایرانی. جمعیت کوفه بسرعت زیاد شد ودرسال ۳۶ هجری که حضرت علی بن ابیطالب آن شهر رامقر خویش ساخت مدت چهارسال آن شهر پایتخت مسلمانانی واقع گردید که اورا به خلافت شناختند. علی ، ع ، درمسجد کوفه درسال ۴۰ هجری بقتل رسید. اصطخری درقرن چهارم گوید کوفه تقریباً باندازهٔ بصره است وابنیهٔ آنها مانند یکدیگر اما هوای کوفه بهتر است. بازارهای کوفه آباد بود ولی اهمیت بازارهای بصره را نداشت . مسجد جامعی که در آنجا حضرت علی ، ع ، را ضربت مهلکی زدند درسمت خاوری کوفه واقع است و ستونهای بلند آنرا از شهر حیره ، مجاور کوفه ، که پس ازساختمان کوفه بحال خرابی افتاده بود آورده بودند. یکی ازمحله‌های عمدهٔ کوفه محلهٔ کناسه بود واقع درحاشیهٔ بیابان ودرمیان نخلستانی که خرمائی بسیار نیکو داشت . ابن جبیر که در سال ۵۸۰ کوفه را دیده گوید شهریست بدون بارو وقسمت اعظم آن خراب است ولی مسجد جامع آن از خرابی مصون مانده است. ابن‌بطوطه در قرن هشتم گوید سقف مسجد برستون‌هائی ازسنگ تراشیده استوار است وقطعات سنگ باسرب بیکدیگر پیوسته است. درهمین مسجد محرابی

است که درآنجا امیرالمؤمنین‌علی،ع، کشته شد.حمدالله مستوفی گوید : « دورباروی آن هجده هزار گام است هوا آنجا گرمتر ازبغداد است وشمالش نیز بیشتر وزردآبش از نهر ناحیه است که از فرات بر گرفته اند . نخلستانی فراوان دارد و قصب آنجا نیکوتر وبزرگتر از دیگر ولایت میباشد و غله وپنبه و دیگر ارتفاعات حاصل نیکو دارد وتنوری که آب طوفان درعهد نوح علیه‌السلام اول ازآنجا براند... برزمینی بوده که اکنون داخل مسجد است درکنج ما بین قبلی وغربی وچون امیرالمؤمنین علی مرتضی را در آن مسجد زخم زدند او دست بر ستونی زد اثر دست مبارك آن حضرت درآن ستون پدید شد ».

کمتر از یک فرسخ درجنوب کوفه خرابه‌های حیره واقع است که درزمان ساسانیان‌شهری بزرگ بوده ودرمجاورت آن دو کاخ معروف خورنق وسدیر قرارداشته است. گویند نعمان‌پادشاه‌حیره کاخ خورنق‌را برای‌بهرام گور،شکارچی‌بزرگ،ساخت. وقتی مسلمین پس ازفتح بین‌النهرین به‌حیره دست یافتند ایوانهای باشکوه و پرابهت خورنق آنها را بتعجب در آورد و بعد ها خلفاء آنرا منزلگاهی برای موسم شکار خود قرار دادند . با اینکه امروز ، ظاهراً ، از آن قصر چیزی بجای نمانده ولی ابن‌بطوطه ،که درآغاز قرن هشتم از آن سرزمین عبور نموده ، اندکی ازدیوارهای شکسته وقسمتی از گنبدهای نیمه خراب آن‌را دیده‌است.درحاشیهٔ بادیه ، پنج‌فرسخی باختر کوفه ، شهرقادسیه اولین منزلگاه طریق کاروان مکه بود ودر میان باغستان ونخیلات جای داشت. درحوالی این شهر بود که مسلمین درسال چهاردهم هجری به نخستین فتح بزرگ درجنگ با ایرانی‌ها نائل آمدند واین فتح کلید تسخیر تمام بین‌النهرین گردید. مقدسی دربارهٔ قادسیه ، که قادسیهٔ کوفه نامیده شده تا با قادسیهٔ کنار دجله اشتباه نشود (صفحهٔ ٥٦) گوید : شهریست که درموسم حج آیند ورونده آن بسیار است. این شهر یک قلعهٔ کوچک و دو دروازه داشت. زمین‌هایش بوسیلهٔ نهریکه از فرات جدا میگردید واز دروازهٔ بغداد بشهرداخل می‌شد آبیاری میشد. مسجد جامع شهر در « باب البادیه » قرارداشت وجلوی آن هنگامی که حاجیان باین شهر وارد میشدند بازاری بزرگ برپا میشد. درقرن هشتم که ابن‌بطوطه قادسیه‌را

دیده شهر مزبور فقط دهکدهٔ بزرگی بوده است و حمدالله مستوفی گوید: «از مدائن سبعهٔ عراق عرب بوده اکنون خرابست»[1].

نجف که مدفن علی بن ابیطالب ،ع، درآنجاست ومورد تکریم عموم شیعیان میباشد تقریباً درچهار میلی باختری خرابه‌های کوفه است و هنوز شهری آباد و پر جمعیت است. حمدالله مستوفی چنین نقل نموده که: «به دو فرسنگی کوفه مشهد حضرت امیرالمؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه است و آنرا مشهد غروی خوانند جهت اینکه چون حضرت امیرالمؤمنین را درمسجد کوفه زخم رسید وصیت کرد که بعد از وفات جسد مبارکش را برشتری بار کنند وآنرا سر دهند ومشمر گردانند هرجا شترفرود آید آنجا دفن نمایند وهمچنین کردند آن شتر برآنجا که اکنون مشهداست فرود آمد او را آنجا دفن کردند ودرعهد بنی‌امیه قبر مبارکش‌را آشکارنمیتوانستند کرد تا درعهد بنی‌عباس هارون رشید خلیفه رضی‌الله عنه درسنهٔ خمس وسبعین ومأة درآن حدود کشتار میکرد نخجیری ازبیم اوپناه بآن زمین برد اوچندانکه جهد نمود اسبش در آن زمین نمیرفت و از آن زمین شکوهی در دل او آمد از اهل آن حدود پرسش نمود قبر حضرت امیرالمؤمنین رضی‌الله عنه خبر دادند امر کرد زمین را کاویدند حضرت را خفته وزخم رسیده یافتند مقبرهٔ اورا ظاهر کردند ومردم برآنجا مجاور شدند بعد ازصد ونود وچندسال عضدالدوله فنا خسرودیلمی درسنهٔ ست وستین وثلثمأة آنرا عمارت عالی‌ساخت چنانکه اکنون هست وآن مقام شهرچه شد دورش دوهزار وپانصد گام است وغازان خان درآنجا دارالسیاده وخانقاه ساخت».

ابتداء تاریخ این مشهد روشن نیست. آنچه گفته شد روایتی است که شیعه برآن متفقند و باید گفت که هر چند هارون‌الرشید چند زمانی بعلویان مهر و محبت

---

۱ ـ ابن سرابیون ۱۰ و۱٦ ، قدامه ۲۲۳ ، مسعودی: التنبیه ۵۲ ، اصطخری ۸۲ ، ابن حوقل ۱٦۲ و۱٦۳ ، مقدسی ۱۱٦ و۱۱۷ ، یاقوت: جلد دوم ٤۹۲ ، جلدسوم ۵۹ ، جلد چهارم ۳۲۲ ، ابن‌جبیر۲۱۳، ابن بطوطه: جلد اول ٤۱٤ ، جلد دوم صفحهٔ یک و ۹٤ ، مستوفی ۱۳۳ و ۱۳۸ و ۱٤۰.

دریاچهٔ وسیع وکم عمقی که اکنون درمغرب خرابه‌های کوفهٔ قدیم و مشهد نجف واقع است ودریاچهٔ نجف نام دارد درقرون وسطی وجود نداشته وراه کوفه به مکه ازجائی که اکنون بستردریاچهٔ مزبور است عبور می‌کرده .

داشت ولی درتواریخ عرب از اینکه اوقبرعلی بن ابیطالب ، ع ، را پیدا کرده باشد ذکری نشده است.

قدیم ترین یادداشت مفصلی که دراین خصوص موجود است از نیمهٔ قرن چهارم هجریست، درجغرافیای ابن‌حوقل ، که گوید ابوالهیجاء امیر طایفهٔ آل حمدان ، حاکم موصل درسال ۲۹۲ و متوفی بسال ۳۱۷ ، گنبدی عظیم ومرتفع برقبرعلی‌بن‌ـ ابیطالب ، ع ، بنیاد گذارد که ازهرجانب در داشت وبا پرده های فاخر و فرش‌های گرانبهای سامانی آنرا بیاراست و حصاری بلند بگرد آن ساخت . ولی اصطخری و ابن حوقل گویند که قبر آن حضرت در زمان آنها در زاویهٔ مسجد بزرگ کوفه بوده است واین مطلب را بسیاری از مردمان موثق ومصنفین دیگر تأیید کرده‌اند. وچنانکه گفتیم حمدالله مستوفی گوید در سال ۳٦٦ عضد الدولهٔ دیلمی ضریحی روی آن قبر نهاد که تا زمان وی باقی بوده است . در تاریخ ابن اثیر چنین مذکور است که عضدالدوله وصیت کرد اورا درآنجا مدفون ساختند و دو پسر او شرف الدوله وبهاء الدوله هم درآنجا دفن شدند وبسیاری از بزرگان دیگر نیزاین رسم‌را پیروی کردند . درسال ٤٤۳ بغدادیان که بآزار شیعیان دست برده بودند ضریح را بکلی سوزانیدند ولی طولی نکشید که آن‌مقام دوباره آباد شد ورونق خود را ازسر گرفت چنانکه ملکشاه سلجوقی و خواجه نظام الملک وزیر او در سال ٤۷۹ آن مشهد را زیارت کرده اند.

یاقوت یک قرن پیش از حمدالله مستوفی ازسدی که در نجف بوده است اسم برده و گوید این سد ازآمدن شط فرات به شهر وغرق شدن آن مانع است ولی از مدفن حضرت علی‌بن ابیطالب ، ع ، درآنجا سخنی نگفته است.

ابن‌بطوطه که در سال ۷۲٦ نجف را دیده مشهد علی، ع ، را شهری زیبا وصف کرده است. وی ازباب‌الحضرة که مستقیماً به‌ضریح می‌رفته وارد حرم شده‌است. وی بازارها ومدارس باشکوه آن شهر ومسجدی که ضریح حضرت علی بن ابیطالب در آنجا واقع بوده و دیوارهای آن با آجر کاشی مزین بوده است را تحسین نموده و گوید بیماران زمین گیر دراثر مجاورت آن روضهٔ شریف ازبیماری شفا می‌یافتند .

وی شماره ونوع قندیلهای طلا ونقره‌ای را که نذر آنجا کرده‌اند ذکر نموده و ازفرش ابریشمین و غیرابریشمین حرم سخن رانده و دربارهٔ خود ضریح گوید در زیر گنبد صفه ایست که از چوب پوشیده شده وروی آن ورقه‌های طلای نقش‌دار وخوش‌کار که با میخهای نقره مستحکم شده کشیده اند . چهار در به‌سوی ضریح باز می‌شود و برهر دری پرده‌ای آویخته و آستانه ها سیم اندود و بر آن پرده های ابریشمین وقلابدوزی آویخته است. ابن بطوطه کلام خود را در ذکر کراماتی که از قبر آن حضرت دربارهٔ مؤمنین صادق بوقوع پیوسته پایان داده است.[1]

شهر کربلا ، مدفن‌حضرت امام‌حسین ، ع ، درهشت فرسخی شمال‌غربی کوفه واقع‌است ودرمحل‌همین شهراست که حسین بن علی‌نوادهٔ پیغمبر اسلام‌درسال ۶۱هجری با تقریباً جمیع یاران و خویشان خود درآنجا کشته شد. این شهردرنزد شیعیان معاصر بیش از مشهد علی ،ع، مورد توجه است . اولین بانی ساختمان این قبررا نمیشناسیم ولی آثاری موجوداست که دلالت دارد درقرن سوم هجری ساختمانی درآنجا وجود داشته است،زیرا بامر متوکل خلیفهٔ عباسی ،که همواره موردکینهٔ شیعیان بوده و گذشت زمان ازآن کینه نکاسته ، درسال ۲۳۶ قبر آن امام را خراب کردند و برآن آب بستند که آثارقبر محو شود و مردم را از زیارت آن منع‌نمودند و زائرین را بشکنجه و آزار تهدیدکردند . حمدالله مستوفی جائی که ازکاخهای سامره سخن میراند گوید : «متوکل‌خلیفهٔ عباسی‌درسامره عمارات افزود بتخصیص کوشکی عالی بناکرد که در ایران زمین از آن عظیم تر عمارتی نبود اما بشومی آنکه قبر امیر المؤمنین حسین بن علی رضی الله عنهما را خراب کرد و مردم را از مجاورشدن برآنجا مانع شد بعد ازاو آن کوشک بشکافتند چنانکه اثرش بکلی‌ناچیز شد» .معلوم نیست تاچه مدتی این محل خراب باقی ماند ، فقط میدانیم عضدالدولهٔ دیلمی‌درسال ۳۶۸ضریح باشکوهی روی‌آن قبرساخت وبی شک توسعهٔ این‌ساختمان مورد توجه اصطخری و ابن حوقل ، دونفر جغرافی نویسی‌که اندکی پیش از آن تاریخ آثار خود را نوشته‌اند ، واقع‌گردیده است.

۱ ـ اصطخری ۸۲ ، ابن حوقل ۱۶۳ ، مقدسی ۱۳۰ ، ابن‌اثیر : جلد نهم ۱۳ و۴۲ و۱۶۹ و۱۹٤، جلد دهم ۱۰۳ ، مستوفی ۱۳٤ ، یاقوت : جلد چهارم ۷۶۰ ، ابن‌بطوطه : جلد اول ٤۱٤ - ٤۱۶ .

درسال ۴۰۷ قبهٔ آرامگاه آن حضرت سوخت ولی بنظر میرسد که پس از اندك زمانی دوباره آن بقعه را ساخته باشند زیرا در سال ۴۷۹ که ملکشاه سلجوقی درآن ناحیه بشکاررفته بزیارت حرم حضرت امام حسین «ع» نایل شده است. متأسفانه یاقوت از ضریح های کربلا سخنی نگفته و فقط در ضمن کلام از «حائر» که دیوار گرداگرد قبر آن حضرت بوده اسم برده است. حمدالله مستوفی در قرن هشتم از شهرچهٔ کربلاسخن رانده گوید: «دورش دوهزار وچهارصد گام است». ابن بطوطه معاصر وی از مدرسهٔ بزرگی که در آنجا دیده اسم برده گوید جلو در حرم خدام و دربانهائی گماشته اند و بدون اذن آنها کسی نتواند بحرم داخل شود، پس از اذن گرفتن آستانهٔ در را که از نقره است میبوسند و داخل میشوند. بالای ضریح قندیلهای طلا و نقره و جلو در ها پرده های حریر آویخته است. ابن بطوطه باین مطلب نیز اشاره نموده که اهل این شهر پیوسته باهم درحال نزاع می باشندوآن شهر از فتنه و آشوب آنها خراب است و اطراف شهر را نخیلاتی احاطه کرده که ازآب فرات مشروب میگردد.[۱]

ابن خردادبه وقدامه که درقرن هشتم ازاقلیم عراق سخن رانده‌اند گویند این اقلیم دوازده ولایت دارد وهر یک‌را استان گویند وشصت بخش دارد که هر یک‌را طسوج نامند. پاره ای از این تقسیم بندی که گویا در اصل به منظور تقسیم بندی مالیاتی بوده است دریک قرن بعد درکتاب مقدسی نیز وارد گردیده و سزاوار است که دربارهٔ این دوازده استان وطسوج های مهم و معروف آنها شرحی ذکرنمائیم.

این دوازده استان از حیث نهر هائی که آنها را مشروب میکردند ومنابع آن نهر ها بسه گروه قسمت میشدند. گروه اول مرکب از چهار استان در ساحل خاوری دجله، که هم ازآن شط وهم ازرودتامرا مشروب میگردیدند، باین ترتیب: نخست استان شادفیروز (یا شاذ فیروز) (حلوان) مشتمل برطسوج تامرا و طسوج خانقین وسه طسوج دیگر، جمعاً دارای پنج طسوج. دوم استان شادهرمز اطراف بغداد

۱ ـ اصطخری ۸۵، ابن‌حوقل ۱٦٦، مقدسی ۱۳۰، یاقوت: جلد دوم ۱۸۹، مستوفی ۱۳۴ و ۱۳۹، ابن بطوطه: جلد دوم ۹۹، ابن اثیر: جلد هفتم ۳٦، جلد هشتم ۵۱۸، جلد نهم ۲۰۹، جلد دهم ۱۰۳.

مشتمل برطسوج نهربوق و کلواذی و نهر بین و طسوج کهنه شهر (یعنی مدائن) و طسوج راذان بالا و راذان پائین و دوطسوج دیگر ، جمعاً دارای هفت طسوج. سوم استان شاد قباد مشتمل برطسوج جلولا وطسوج بند نیجین و طسوج برازالروز و طسوج دسکره و چهار طسوج دیگر ، جمعاً دارای هشت طسوج . اسامی این دو استان اخیر بنقل ازابن خردادبه است ولی قدامه استان شادقباد را استان بغدادنامیده و اسم خسرو شادهرمزرا برطسوج جلولا وهفت طسوج‌مجاورآن نهاده است. آخرین استان درخاوردجله (استان چهارم) موسوم به بازیجان خسرواست که استان‌نهروان نیز نامیده میشود و قدامه آنرا استان « ارندبن کرد » نامیده و آن مشتمل بر پنج طسوج است که عبارتند از طسوج نهروان بالا و طسوج نهروان میانه و طسوج نهروان پائین (باسکاف بنی جنید و جرجرایا) وطسوج بادرایا وطسوج باکسایا. گروه دوم مرکب ازدو استان است که از دجله و فرات آب میگرفتند. بدینترتیب: استان کسکر (پنجمین استان) موسوم باستان شاد شاپور ، مشتمل برچهار طسوج‌در اطراف واسط ، و استان پاد بهمن (ششمین استان) یعنی استان دجلهٔ سفلی مشتمل برچهارطسوج که عبارتند از طسوج میشان وطسوج دشت میشان ، دراطراف ابله ، و دو طسوج دیگر. شش استان دیگر همه درسمت باختردجله بودند و ازرودخانهٔ قدیم دجیل ، که ذکر آن گذشت ، و همچنین از نهرهای بزرگی که از فرات جدا میشد و بسمت خاورجریان یافته بدجله میریخت‌آب میگرفتند. بدین‌ترتیب: استان اعلی (هفتمین استان) یعنی استان بالا، مشتمل برچهارطسوج درامتداد نهرعیسی که عبارت بودند از طسوج فیروز شاپور که طسوج انبار بود و طسوج مسکن و طسوج قطربل و طسوج بادوریا. زیر این استان ، استان اردشیر بابکان (هشتمین استان) درامتداد نهر کوثی ونیل واقع بود ، مشتمل برطسوج بهرسیر وروحقان مقابل مدائن‌وطسوج نهر درقیط و طسوج نهر جوبر. درخاور استان اردشیر بابکان استان زاب ها (نهمین استان) موسوم‌به‌استان « به‌دیو یاسفان » واقع‌بود مشتمل برطسوج زاب بالا وطسوج زاب میانه و طسوج زاب پائین.

سه استان دیگر عبارت بودند از استان بهقباد بالا و استان بهقباد میانه

و استان بهقباد پائین. استان بهقباد بالا (دهمین استان) مشتمل بود برشش طسوج باین شرح: طسوج بابل (اطراف خرابه های بابل) و طسوج فلوجهٔ بالا و طسوج فلوجهٔ پائین و دو طسوج دیگر وطسوج عین‌التمر، بفاصلهٔ اندکی درباختر فرات. استان بهقباد میانه (یازدهمین استان) مشتمل بود برچهارطسوج که عبارت بودند از طسوج نهر بداة و طسوج نهر سورا وطسوج بربیسما وطسوج نهرملک. استان‌بهقباد پائین (دوازدهمین استان) مشتمل بر پنج‌طسوج بود که همه درحول و حوش‌مجرای فرات پائین جائیکه فرات‌بطائح‌میریزد قرارداشتند. اسم‌هائی که دراین فهرست‌ها ملاحظه میشود نشان میدهد این تقسیم بندی راجع بکشوریست که اعراب آنرا از تصرف ساسانیان بیرون‌آورده‌اند. اردشیر بابکان مؤسس سلسلهٔ ساسانیانست. شاد فیروز یا شاذفیروز در زبان فارسی بمعنی بخت خوش‌است. بهقباد بمعنی «نیکوئی» یا «سرزمین نیکوی شاه قباد» است. هرمز وقباد و شاپور و بهمن نیز اسامی چهار نفر از پادشاهان نام آور ایرانست[۱].

تجارت عراق بیشتر شامل واردات بود تا صادرات. استان پایتخت محصولات نواحی دیگررا مستهلک‌میکرد. مقدسی فهرستی ازکالاها و محصولاتی که شهرهای معینی‌بدانهاشهرت داشته‌اند ذکر نموده واین فهرست هرچندفهرستی کامل نیست ولی شایستهٔ توجه است.

بازار های بغداد بوجودکالا های کمیابی که از سایر بلاد درآنجا جمع‌آوری میشد مشهور بود. پارچه های رنگارنگ ابریشمی معروف به عتابی درآنجا بافته میشد که به نام یکی از محلات بغداد منسوب بود. در بغداد پارچه هائی برای جامه و پرده و عمامه ها و دستمالها و حصیر خوب‌سامانی می بافتند. شهر بصره به تهیهٔ خز و بازارهای آن به‌جواهر فروشانی‌که به‌معاملهٔ همه نوع اشیاء نادر وکمیاب اشتغال داشتند شهرت داشت. بعلاوه بصره بازار معاملهٔ جواهر، تهیهٔ سرمه و رنگهای شنگرف و زنگاری بود. صادراتش حنا و خرما و ابریشم خام و گلاب و عطر بنفشه بود. درابله پارچه های خوب‌کتانی میساختند وکوفه‌ازجهت

۱ - ابن خردادبه ۵-۸، قدامه ۲۳۵ و ۲۳۶، مقدسی۱۳۳.

خرما وعطر بنفشه و عمامه‌های ساخته شده از پارچه های ابریشم خام شهرت داشت و واسط بداشتن ماهی‌خشک کرده‌ای که بآن «شیم» میگفتند مشهور بود و بالاخره در نعمانیه عبا و انواع پارچه های پشمی عالی میبافتند[1].

در مقدمهٔ این کتاب گفتیم که بغداد در زمان خلفای عباسی مرکز راهها بود وپنج شاهراه آن پایتخت را به شهرهای بصره و کوفه و انبار وتکریت‌وحلوان مربوط میساخت و از آن شهرها تا مرزهای ممالک اسلامی امتداد می‌یافت . البته آسانترین راه بغداد به بصره بوسیلهٔ کشتی‌هائی بود که برروی دجله سیر می کردند. ابن‌رسته ویعقوبی شهرهائی راکه سراین راه ودر دوطرف راست و چپ دجله واقع میشد اسم برده اند. کشتی در شاخهٔ اصلی دجله تا قطر سیرمی کرد و از آنجا داخل بطائح گردیده از راههای باریک (هول‌ها) میگذشت و داخل نهر ابواسد می‌شد واز راه آن نهر به‌رأس شطالعرب می‌رسید وازطریق نهرمعقل به‌بصره میرفت. اگر میخواست به عبادان وخلیج فارس برود از راه نهر ابله به شط العرب بازمیگشت. راه زمینی بغداد به واسط که در سمت خاوری دجله بود وازمداین عبور میکرد بوسیلهٔ ابن رسته مشروحاً ذکر شده بطوریکه از روی آن میتوان محل شهرها را درساحل دجله روی نقشه رسم کرد، زیرا وی فاصلهٔ آبادیها را بمقیاس‌فرسخ معین نموده است. قدامه هم بتفصیل این جاده را ذکر کرده و تنها در یک یا دوموضع است که باید به کمک نوشته‌های ابوالفداء ترتیب‌این راه را تکمیل کرد. قدامه راه خشکی‌واسط به بصره، درامتداد کنارهٔ شمالی بطائح، را شرح داده وهمین راه است که ابن‌بطوطه در قرن هشتم ازآن عبور کرده است. ابن‌رسته وقدامه بشرح راه دیگری که ازسمت خاور به‌اهواز، کرسی‌خوزستان، میرفت نیزپرداخته‌اند. ازاین راه درمنزلگاه بادبین، یک منزلی خاور واسط، راه دیگری جدا میشد که ازشمال خاوری به‌طیب وازآنجا به‌سوس (شوش) درخوزستان میرفت.[2]

راه مکه از بغداد به کوفه، ازدروازهٔ کوفهٔ بغداد بسمت جنوب آغاز شده

---

۱ - مقدسی ۱۲۸ . ۲ - ابن رسته ۱۸۴ ، ۱۸۶ - ۱۸۸ ، یعقوبی ۳۲۰ ، قدامه ۱۹۳ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶ ، مستوفی ۱۹۵ ، ابوالفداء ۳۰۵ ، ابن‌بطوطه : جلد دوم ۸ .

از محلهٔ کرخ میگذشت وبه صرصر میرسید و ازآنجا به‌قصرابن هبیره می‌رفت وازآن شهر که عبور میکرد از رود فرات خاوری (که فرات اصلی کنونی است) ودرقرن چهارم آنرا رود سورا میگفتند، از روی جسرسورا (تعبیه شده از قایقها) میگذشت و از آنجا بسمت کوفه متوجه می‌گردید و در مقابل آن شهر از رودخانهٔ فرات باختری از روی جسری (تعبیه شده از قایقها) گذشته به‌ربض‌های خاوری کوفه میرسید. از کوفه‌راه کاروان مکه بجنوب باختری پیچیده به‌قادسیه میرفت وازآن شهر که میگذشت ببادیه می‌افتاد. تمام جغرافی نویسان قدیم این راه را شرح داده‌اند وشرح ابن رسته ازهمه مفصل‌تراست. وی برای بعضی از قسمتهای این راه از بغداد تا کوفه راه های دیگری نیز با ذکر فواصل منزلگاه ها به میل و فرسخ ذکر نموده‌است.

بعد از قرن ششم شهرابن هبیره که درنیمه راه بین بغداد و کوفه واقع بود خراب شد وشهرحله جانشین آن گردید وراه صرصربه فراشا ازاین شهرمیگذشت. درحله این راه ازروی‌جسربزرگی‌نظیرجسررود سورا که روی فرات‌خاوری بسته‌شده بود عبور میکرد واین همان راه است که ابن جبیر و جهانگردان بعد از وی آنرا پیموده‌اند. طول راه کوفه تا بصره دراستداد کنارهٔ جنوبی بطائح هشتاد تا هشتاد وپنج فرسخ حساب شده بود. این همان راه است که درمنزلگاه دوم بادیه درجنوب قادسیه بسمت چپ می‌پیچید وابن رسته وابن خردادبه وصف آنرا آورده‌اند.

سابقاً گفتیم که ازعراق به‌حجاز ازطریق بادیةالعرب دو راه بود. راه اول ازکوفه ودومی از بصره آغاز میگردید وهردوی‌آنها در نزدیکی منزلگاهی که بآن «ذات عرق» میگفتند، و بفاصلهٔ دو روز راه درشمال خاوری مکه واقع بود، بهم میرسیدند. کتابهای مسالك قرن سوم وهمچنین مقدسی بوصف این دو راه معروف پرداخته و مرحله بمرحلهٔ آنرا با ذکر فواصل میان منزلگاهها با واحد میل ضبط کرده‌اند. آنها همچنین منزلگاههای فرعی این راه را که برای صرف شام عابرین اختصاص داشت نام برده‌اند. راهی که ازکوفه بیرون میآمد پس‌از اندکی به «فید» در جنوب «حائل» که امروز مهمترین شهر های جبل «شمر» است میرسید. راهی

نقشهٔ ۳



استانهای شمال غربی

بحر بنطس

استان روم

طربزنده

بایبرت

ارزنجان

ارزن الروم

قالیقلا

اونیک

طرون

خنوس

فرات غربی

رود ارس

رود ارسناس

شمشاط

پالو

حصن زیاد

ملطیه

اخلاط

موش

فرات شرقی

دریاچه وان

ارجیش

بدلیس

وسطان

ارزن

میافارقین

آمد

رود دجله

حصن کیفا

جزیره

رها

حران

رأس العین

سمیساط

سروج

جسر منبج

رقه

بالس

رصافه

صفین

دارا

دنیسر

نصیبین

طور عبدین

آذرمه

برقعید

بلد

سنجار

موصل

تل اعفر

حدیثه

حضر

خابور

قرقیسیا

ثمانین

جزیره ابن عمر

ـزیره و آذربایجان

که از بصره بیرون میآمد به «ضریه» پایتخت قدیم بلادی که بعدها قلمرو وهابیها شد و هنوز خرابه‌های آن درچند میلی باختر ریاض ، بزرگترین شهرهای کنونی نجد ، دیده میشود میرسید . از دست راست دوراه مذکور، که از بصره و کوفه بطرف مکه می رفت ، راههای فرعی نیز جدا میشد که مستقیماً به مدینه می پیوست[۱] .

ازبغداد ، جلودروازهٔ کوفه در شهرمدور، راهی دیگر بود که بسمت باختر متوجه شده نخست به‌محول می‌رسید ودر امتداد کنارهٔ نهر عیسی به‌انبار ، در کنار

۱ ـ وصف راه کوفه به مکه و مدینه در : ابن خردادبه ۱۲۵ ، قدامه ۱۸۵ ، ابن رسته ۱۷۵ ، یعقوبی ۳۱۱ ، مقدسی ۱۰۷ ، ۲۵۱ ، ووصف راه بصره در : ابن خردادبه ۱۴۶ ، قدامه ۱۹۰ ، ابن رسته ۱۸۰ ، ۱۸۲ ، مقدسی ۱۰۹ ، ۲۵۱ آمده است .

شایسته است بگوئیم که جغرافی‌دانان عرب نام بزرگترین شهرقدیم نجد را بصورت «ضریه» ثبت کرده‌اند و حاجی خلیفه اولین مؤلفی است که اسم آنرا مطابق تلفظ جدید بصورت « درعیه » ذکر نموده است (جهان نما : ۵۲۷) اگرچه اونیز دریکی دومورد (جهان‌نما : ۵۲۷، ۵۴۳) آنرا بصورت « ضریه » یا « حصن ضریه » نام برده است .

پروفسور ووستنفلد F. Wüstinfeld ضمن سلسله مقالاتی که در : Abhandlungen der Königlichen Gesellschaft des Witsens-chaft zu Gôttingen چاپ شده با استناد به منابع عربی بشرح جغرافیای حجاز و تمامی بلاد عربی واقع در شمال دهناء(یا صحرای کبیر) پرداخته است .

این مقالات که کیپرت Kiepert نقشه‌ها و فهرستهای خوبی برای آنها تهیه کرده ، شامل مباحث زیر ، که عناوین کامل آنها را ذکر کرده‌ام ، می‌باشد و بنظر می‌رسد که جغرافی دانان انگلیسی آگاهی کامل از آنها نداشته باشند .

Die von Medina auslaufenden Hauptstrassen (Vol. XI. 1862) .

Die Wohnsitze und wanderungen der Arabischen Stämme (Vol. XIV, 1869 .)

Die Strasse von Basra nach Mekka mit der Landschaft Dharija (Vol. XVI, 1871).

Das Gebiet von Medina (Vol. XVIII, 1873).

واین ، راه کاروان حج میان کوفه و مکه را ذکر می‌کند .

Bahrein und Jamama (Vol. XIX. 1874).

و سپس Geschichte der Stadt Medina (Vol. IX, 1860) و این مقاله جداگانه نیزبطبع رسیده است ، و همچنین جلد چهارم Chroniken der Stadt Mekka (Leipzig, 1861) و آنرا به آلمانی نوشته و شامل خلاصه‌ای از تاریخ مکه است .

شط فرات ، میرفت واز آنجا در امتداد آن شط سیر نموده از حدیثه آخرین شهرهای عراق میگذشت و از آنجا به عانه در سرزمین جزیره میرسید . این راه قسمت اول یکی از راههائی بود (به موازات شط فرات) که از بغداد بشام میرفت و در کتاب ابن‌خردادبه وقدامه شرح آنها داده شده است. راه دیگری که بشام میرفت در امتداد دجله بطرف شمال سیر نموده به‌موصل میرسید و آن تاجائیکه به‌شهر تکریت منتهی میشد درسرزمین عراق واقع بود . این راه که راه چاپاری بود از دروازهٔ بردان بغداد خاوری بیرون آمده درامتداد جانب چپ شط سیرمیکرد واز عکبرا وسامرا میگذشت وبه تکریت میرسید. دراین شهر باراه کاروانی که ازمحلهٔ حربیهٔ بغداد باختری‌آغاز شده ودر امتداد رود دجیل به شهرحربی واز آنجا بقصری که مقابل شهرسامرا بود رسیده ودرامتداد کنار نهراسحاقی به تکریت میرفت تلاقی میکرد، واین‌راه اخیراست که ابن‌جبیر وابن بطوطه ازآن عبور کرده‌اند[۱] .

بالاخره از دروازهٔ خراسان واقع در بغداد خاوری شاهراه خراسان شروع میگردید که از ایران عبورنموده وچنانکه گفتیم ازطریق ماوراءالنهر تامرزهای چین امتداد می‌یافت. ابن‌رسته این شاهراه‌رامنزل بمنزل به تفصیل تمام شرح داده وتقریباً همهٔ جغرافی‌نویسان دیگر هم بذکرفواصل قسمت‌های‌مختلف‌این شاهراه بزرگ پرداخته‌اند وبدینگونه اطلاعات ما ازاین جادهٔ بزرگ بیشتر ازهرشاهراه دیگری است[۲] .

---

۱ ـ ابن خردادبه ۷ ، ۹۳ ، قدامه ۲۱٤ ، ۲۱٦ ، ۲۱۷ ، مقدسی ۱۳٤ ، ابن جبیر ۲۳۲ ، ابن بطوطه : جلد دوم ۱۳۲ ، مستوفی ۱۹۵ .

۲ ـ ابن رسته ۱٦۳ ، یعقوبی ۲٦۹ ، ابن‌خردادبه ۱۸ ، قدامه ۱۹۷ ، مقدسی ۱۳۵ ، مستوفی ۱۹۳ .

فصل ششم

جزیره

سه دیار ـ دیار ربیعه ـ موصل ونینوا و شهرهای مجاور آن ـ زاب بزرگ وحدیثه واربل ـ زاب کوچک وسن وداقوق ـ خابور کوچک وحسنیه وعمادیه ـ جزیرهٔ ابن عمر و کوه جودی ـ نصیبین و رأس العین ـ ماردین و دنیسر ـ هرماس وخابور ـ عربان وثرثار ـ سنجار وحضر ـ بلد و اذرمه

اعراب بلاد بین‌النهرین علیا را ، چنانکه گفتیم ، جزیره مینامیدند زیرا آبهای‌دجله وفرات علیا جلگه‌های آنجارا دربر می‌گرفت. این سرزمین به سه قسمت تقسیم میگردید و هرقسمت را دیارمیگفتند (دیار جمع « دار » است ودار بمعنی‌مسکن و محل). این سه دیار عبارت ازدیار ربیعه ودیار مضر ودیار بکربود ، بنام‌سه‌قبیلهٔ ربیعه ومضر وبکر که درزمانهای قبل از اسلام درتحت فرمانروائی سلاطین ساسانی بآنجا کوچ نموده ومسکن هرقبیله‌ای بنام‌آن‌قبیله موسوم‌شده بود. موصل درساحل‌دجله بزرگترین شهردیار ربیعه ورقه درساحل فرات مرکزدیار مضروآمد درساحل دجلهٔ علیا بزرگترین شهر دیار بکر ، و دیار بکر شمالی‌ترین این سه دیار بود . مقدسی جزیره را « اقلیم اقور » که اصل آن معلوم نیست نامیده ، ولی تصور میشود اقور مدت‌زمانی نام دشت پهناور شمال بین‌النهرین بوده است.

وقتی نقشه‌را مورد مطالعه‌قرار دهیم‌می‌بینیم همهٔ نهرهائی که در بین‌النهرین علیا به دجله ملحق میشوند از سمت چپ‌آنها میآیند. این نهرها ازسمت شمال شرقی

یا شمال رودخانه های مزبور فرود میآمدند وفقط رودخانهٔ هرماس شعبهٔ خابور بزرگ که از نصیبین برمی‌خاست درقرون وسطی از این قاعده خارج بوده زیرا دربالای نقطهٔ الحاق آن به خابور آبهای هرماس در پشت سد موسوم به «سکیر العباس» انباشته میگردید ودر حالی که جزئی از آب‌های آن به خابور می‌پیوست و به فرات می ریخت، شاخهٔ اصلی هرماس پس ازعبور از وادی موسوم به «ثرثار» درتکریت از سمت راست دجله به آن رودخانه میریخت. بنا براین‌حدود این دیارهای سه گانه‌را فاصله ها ومرزهای آبی تعیین میکرد. دیار بکر، سرزمینی که ازآب دجله‌مشروب می‌شد، از سرچشمهٔ آن رود تا پیچ بزرگ جنوبی آن واقع در زیر تل فافان ونیزتمام اراضی شمالی آن، از نهرهای بیشماری که درمغرب تل فافان به کنارهٔ چپ دجله می‌ریخت آب میگرفت.

درسمت جنوب باختری، دیار مضرشامل تمام زمین هائی‌بود که ازسمیساط، که در آنجا فرات ازمسیل های تنگ کوهستانی خارج می‌شد، تا عانه درکنار این رودخانه قرارداشت بعلاوهٔ جلگه هائی که بوسیلهٔ نهر بلیخ، شعبهٔ فرات که ازحران میآمد، مشروب می گردید. دیارربیعه درسمت خاوردیارمضرواقع بود، یعنی تشکیل میشد از اراضی واقع در شرق خابور بزرگ که از رأس العین سر چشمه می گیرد و نیز اززمینهای واقع درمشرق رودخانهٔ هرماس که به درهٔ ثرثار افتاده وبسمت خاورجاری میشودوبه‌دجله میریزد. همچنین دیارربیعه شامل‌زمین هائی‌بود که ازتل‌فافان‌تاتکریت درطرفین دجله قرارداشت، یعنی‌اراضی‌غربی دجله‌تا نصیبین وجلگه های واقع درمشرق دجله که بوسیلهٔ نهر های زاب بالا وزاب پائین و خابور کوچک مشروب می شد. موصل کرسی دیار ربیعه درساحل باختری دجله، جائی که شاخه های این رود بهم پیوسته رود بزرگی‌را تشکیل میدهند، واقع است ومیگویند بهمین‌مناسبت‌است که‌آنرا موصل، یعنی محل‌اتصال، نامیده‌اند. شهری راکه درزمان ساسانیان درمحل موصل کنونی واقع بود «بوذاردشیر» می نامیدند. درزمان امویان براهمیت‌موصل افزوده‌شد ودر آن شهر جسری، تعبیه شده از زورقها، بر روی دجله‌بستند که شهر را، که در ساحل‌باختری بود، به‌خرابه های‌نینوا که‌درجانب خاوری‌آن قرارداشت‌متصل‌میکرد.

موصل در زمان مروان دوم، آخرین خلیفهٔ اموی، کرسی ایالت جزیره گردید و بامر

این خلیفه در آن شهر مسجدی ساختند که بعدها به جامع کهنه [۱] معروف شد. ابن‌حوقل که درسال ۳۵۸ در موصل بوده گوید شهر یست نیکو دارای بازارهای عالی درمیان زمینهای حاصلخیز که مشهورترین آنها روستای نینوا است ودر آن روستا قبر یونس پیغمبر واقع است. قسمت عمدهٔ اهالی موصل درقرن چهارم ازنژاد کرد بودند. ابن حوقل تمام ولایتها و روستاهای بیشمار اطراف موصل را که از آنها دیار ربیعه تشکیل میگردید اسم برده وبرشمرده است. مقدسی کاروانسراهای متعدد آن شهر را ستوده و گوید شهری است دارای ابنیهٔ نیکوو با شکوه وخود شهر بشکل نیمدائره ووسعت آن باندازهٔ یک سوم بصره است. قلعهٔ آن موسوم به مربعه در کنار نهر زبیده واقع بود ودرون قلعه بازاری بود معروف به‌چهارشنبه بازار و گاهی خود قلعه هم‌بهمین اسم خوانده میشد. مسجد جامع (یعنی مسجد مروان دوم) به فاصلهٔ یک تیررس از شط بر روی تلی بنا شده بود وبوسیلهٔ یک پلکان سنگی بدان وارد می‌شدند ومدخل هائی که ازشبستان مسجد به صحن آن باز می‌شد فاقد در بود.

مقدسی هشت کوچهٔ مهم شهر را اسم برده است. خانه های شهر بمسافت زیاد در امتداد شط واقع بود. مقدسی گوید سابقاً اسم موصل خولان بوده و قصر خلیفه در جانب دیگر شط نیم فرسخی شهر واقع و مشرف برخرابه های نینوا قرار داشته است. این قصر بوسیلهٔ چندین دژنگاهبانی میشد که اکنون همهٔ آنها براثر وزش باد سرنگون گردیده اند و اکنون در خرابه های آنها نهری موسوم به نهر «خوسر» جریان دارد. این خرابه ها در زمان مقدسی کشت زار بوده است. درسال ۵۸۰ ابن جبیر موصل را دیده ودر سفرنامهٔ خود وصف آنرا آورده است، و اندکی قبل از آن نورالدین معروف، که صلاح‌الدین ایوبی در آغاز کار زیر لوای او بود، مسجدی درمیان بازاربنا کرده‌بود ولی مسجد کهنه که بامر مروان‌دوم ساخته شد هنوز در ساحل شط با منبر زیبا و پنجره های قشنگ خود پایدار بود. در قسمت

---

۱ - مقدسی ۱۳۶ - ۱۳۸، ابن‌خردادبه ۹۴، یاقوت: جلد چهارم ۶۸۲ - ۶۸۴، مراصد الاطلاع: جلد اول ۸٤.

یاقوت نام فارسی قدیمی موصل را بصورت‌های «بواردشیر» و «نواردشیر» ثبت‌کرده است ولی این صورت اخیر (نواردشیر) بدون شک از اغلاط نساخ است.

بالای شهر دژ بزرگ واقع بود که با روی شهر با برجهای آن بآن پیوسته ودرامتداد نهر قرار داشت و کوچه ای پهناور قسمت بالای شهر را بپائین شهر متصل میکرد. پشت بارو حومه ای بود بزرگ دارای تعداد زیادی مساجد کوچک و کاروانسرا ها وگرمابه ها. بیمارستان شهر و همچنین بازار بزرگ آن موسوم به قیصریه مشهور بود و مدارس متعددی در آنجا وجود داشت. قزوینی سیاهه ای از دیر های نصارای حول و حوش موصل ترتیب داده و از خندق عمیق و باروی قلعهٔ موصل سخن رانده است. پیرامون شهر باغستانهای بسیار واقع بود که بنا بگفتهٔ قزوینی بوسیلهٔ چرخابها مشروب میشد.

خرابه های نینوا در زمان مقدسی معروف بود به تل توبه، و میگویند یونس پیغمبر از فراز آن تل اهالی نینوا را بتوبه کردن دعوت میکرد. در آنجا مسجدی است واطراف مسجد منازلی است برای زوار از بناهای ناصرالدولهٔ حمدانی، وبفاصلهٔ نیم فرسخی آن چشمه ایست موسوم به چشمهٔ یونس که آب آنر تبرکاً برای شفای بیماران بکار میبرند.

درمجاورت چشمه مسجدیست ودرخت کدوی قلیائی در آنجا دیده میشود که نقل میکنند یونس پیغمبر آنرا کاشته است. یاقوت گوید اکثر ساختمانهای موصل با سنگ مرمر و گچ ساخته شده وقبر جرجیس پیغمبر نیز در آن شهر است. ابن بطوطه که در قرن هشتم از موصل عبور کرده گوید این شهر دوبارو پشت یکدیگر دارد بابرجهای متعدد ومرتفع مثل باروی شهردهلی. دژ موصل درآنزمان معروف بود به «حدباء»، یعنی گوژپشت، ودرمسجد جامع آن (که بانی آن نورالدین زنگی است) حوضی هشت ضلعی بود با فواره ای که یک قامت آب از آن جستن میکرد. سومین مسجد آن شهر که در زمانهای اخیر ساخته شده بود در کنار دجله ومشرف بر آن قرار داشت و شایدهمین مسجد است که حمدالله مستوفی گوید «مسجد جامعی دارد و محرابی از سنگ تراشیده و مقطع کرده که هیچ ملکی مثل آن عظیم کس از چوب نکرده باشد». در زمان او دور باروی موصل هزارگام بود و وی

به قبر یونس که در جانب دیگر دجله بالای خرابه‌های نینوا قرارداشت نیزاشاره کرده است.[۱]

درچند میلی خاور موصل دو شهرك است بنام «برطلا» و «کرملیس» که یاقوت وحمدالله مستوفی هردو را نام برده اند واندکی درشمال آنها نیزشهر باعشیقا است و هرسهٔ آنها از توابع موصل هستند. مقدسی در بارهٔ باعشیقا گوید در آن شهر گیاهی میروید که اگر کسی بواسیر یا خنازیر داشته باشد وبآن گیاه مداوا کند شفا یابد. یاقوت گوید باعشیقا از قریه های موصل است، نهری در آن جاریست که چند آسیا را میگرداند و باغهای آنرا مشروب می‌سازد، بیشتر درختان آنجا زیتون و نخل و نارنج است، بازاری بزرگ و چند گرمابه وقیصریه دارد ومسجد جامع شهر دارای گلدسته ای زیباست، اگرچه درقرن‌هفتم اکثریت اهالی آن مسیحی بودند. برطلا درچند میلی جنوب باعشیقا قرار داشت وهردو از توابع نینوا بودند. یاقوت گوید برطلا شهری تجارتی‌است و در آنجا داد و ستد بسیار میشود و اکثر مردم آن مسیحی هستند ولی‌مسجدی نیکو نیز دارد وگروهی ازمسلمانان نیز درآن اقامت دارند، کاهو و سبزیجات آنجا بخوبی ضرب‌المثل است. حمدالله مستوفی گوید «جای عظیم خوبست ونزه و میوه دارد و غله و پنبهٔ نیکو». درچند میلی جنوب آن کرملیس واقع شده که بقول‌یاقوت بازاری معمورداشته است. کرملیس قریه ای بزرگ وهمانند شهری‌بوده وبازرگانان‌بآنجا بسیارآمد وشد میکرده‌اند. درحوالی‌این اماکن«مرجهینه» یا «مرج جهینه» واقع بود، اما درساحل دجله، واول منزلگاهی بود برای مسافری که میخواست از موصل به بغداد رود. مقدسی گوید برج کبوتر بسیار دارد و قلعه اش ازگچ و سنگ است ومسجد در وسط شهر جای دارد.

میان موصل وتکریت از جانب خاوری دجله آبهای زاب بزرگ وکوچک بآن ملحق میگردید و مصب یکی از آندو یکصد میل بالای مصب دیگری بود. ابن حوقل چراگاهها وکشت زارهای پهناوری را که بین این دو نهر بود ستوده

۱ - ابن‌حوقل ۱۴۳ - ۱۴۵، مقدسی۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۶، ابن‌جبیر ۲۳۶ - ۲۳۸، یاقوت: جلد چهارم ۶۸۴، ابن بطوطه: جلد دوم ۱۳۵، قزوینی: جلد دوم ۲۴۷، ۳۰۹، مستوفی ۱۶۵، ۱۶۷.

است. سرچشمۀ زاب بالا یعنی زاب بزرگ در کوهستان میان ارمنستان و آذربایجان است ودرحدیثه به دجله میریزد. اما زاب پائین، یعنی زاب کوچک، که بمناسبت سرعت جریان به «زاب دیوانه» موسوم است از بلاد شهرزور برمیخیزد ودرمحل «سن» به‌دجله میریزد. بلادی که زاب بزرگ‌از آنها میگذرد بگفتهٔ یاقوت «مشتک‌هر» و «باب غیش» نام دارند و آب آن نخست سرخ رنگ است وهرچه پیش‌تر میرود صاف‌تر میشود. حدیثه دریک فرسخی بالای ملتقای زاب بزرگ و دجله واقع بود (وبرای‌اینکه باحدیثهٔ فرات اشتباه نشودآنرا حدیثهٔ موصل گویند وذکر آن درصفحهٔ ۷۰ گذشت). مروان دوم آخرین خلیفهٔ اموی درمحلی‌مرتفع که مشرف بدشتی باطلاقی بود بنای آنرا تجدید کرد. اطراف شهر را شکارگاههای معروف فرا گرفته بود وباغهای بسیار داشت. این شهر بشکل نیمدائره ساخته شده وبوسیلهٔ پلکانی ازدجله بآن بالا میرفتند و مسجد جامع آن از سنگ ساخته شده و مشرف بررودخانهٔ دجله بود. حدیثه درزمان ساسانیان موسوم بود به «نوکرد» که بزبان فارسی همان معنی حدیثه، یعنی‌شهر نو، را دارد وقبل از رونق واعتبار موصل کرسی ولایت بود.[۱]

شهر سن بقول مسعودی دریک‌میلی پائین ملتقای زاب سفلی و دجله واقع بود، ولی مقدسی گوید بالای آن واقع است، وزاب کوچک درخاور سن قرار دارد. اکثریت اهالی سن در قرون وسطی مسیحی بودند و بقول یاقوت کلیسا هائی در آن شهر داشتند. برای اینکه این شهر بانقاط دیگری که بنام سن خوانده میشد اشتباه نشود آنرا «سن بارما» میگفتند. رودخانهٔ دجله جبال بارما را در نزدیکی سن قطع میکرد. مسجد جامع سن دربازار شهرواز سنگ‌ساخته شده بود. شهر باروئی داشت و درچهار فرسخی خاور آن کنار زاب پائین «مدینة البوازیج» (چنانکه ابن حوقل آنرا نامیده است) واقع بود. ظاهراً از این شهر امروز در نقشه اسمی وجود ندارد، همچنین از حدیثه و سن، زیرا قسمت های سفلای هردوزاب از قرن چهارم ببعد دچار تحولات بسیار گردیده است. یاقوت این شهررا بنام «بوازیج‌الملک»

---

۱ - اصطخری ۷۵، ابن حوقل ۱۴۷، ۱۵۵، مقدسی ۱۳۹، ۱۴۶، یاقوت: جلد اول ۴۴۶، ۴۷۲، ۵۶۷، جلد دوم ۱۶۸، ۲۲۲، ۵۵۲، ۹۰۲، جلد چهارم ۲۶۷، مستوفی ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۱۴

ضبط نموده و این شهر تاقرن هشتم وجود داشته‌است، چنانکه حمدالله مستوفی حقوق دیوانی بوازیج را چهارده هزار دینار ضبط کرده که بخزانهٔ ایلخانیان پرداخته‌میشد. راه چاپاری به‌سامره وبغداد از جنوب سن بود. این راه در امتداد ساحل چپ دجله نخست از بارما عبور میکرد. بارما دهکده ای بود واقع در وسط کوهستانی بهمین اسم که جبل حمرین نیز نامیده میشد. راه مزبور از آن پس به «سودقانیه» میرفت وبالاخره به جبلتا میرسید که ظاهراً درسال ۳۰۴ دارالضرب بوده ودرساحل خاوری دجله اندکی درشمال تکریت قرارداشته است. هیچکدام از این شهرچه‌ها اکنون درنقشه وجود ندارند، ولی محل آنها درسفرنامه ها بطور دقیق معین گردیده است.

درفاصلهٔ صد واند میل درخاور سن شهری بود بنام «دقوقاء» یا «دقوق» ، که علی یزدی آنرا بصورت طاووق و طاوق ضبط کرده و امروز نیز بهمین نام خوانده میشود. یاقوت وجغرافی‌نویسان متأخر ازاومکرر ازآن اسم‌برده اند. حمدالله‌ـ مستوفی از رودخانه ای باسم دقوق اسم‌میبرد که سرچشمهٔ آن درکوهستان کردستان حوالی دربند خلیفه است وبسمت شهر دقوق جاری میشود «ودر آن صحرا کماییش پنج فرسنگ درمیان ریگ میرود وبس اندك مینماید اما درعبور از آن ریگ رونده را فرو میبرد وریگ بسر درمیاورد وهلاك میکند ودر آن زمین نشان وتمثال ساخته اند تا مردم آنجا نگذرند و هلاك شوند و فضل آب بهاری اش در دجله ریزد طولش پنج فرسنگ باشد». قسمت پائین نهر دقوق‌اکنون موسوم است به نهرالعظیم ولی در زمان قدیم که مجرای (کانال) نهروان تماماً موجود بود آب داقوق درموسم سیلاب بهار در آن میریخت. حمدالله مستوفی در بارهٔ شهر داقوق گوید «شهری وسط و آب و هوایش خوشتر از ولایت عراق عرب بوده ودر حوالی آن چاههای نفط است». این نکته نیز لازم است‌گفته شود که جغرافی نویسان متقدم عرب این محل را اسم نبرده اند.[1]

۱ ـ اصطخری ۷۵ ، ابن حوقل ۱۵۳ ، مسعودی : التنبیه ۵۲ ، قدامه ۲۱٤ ، مقدسی ۱۲۳ ، یاقوت: جلد اول ٤٦٤ ، ۷۵۰، جلد دوم۵۸۱، جلد سوم۱٦۹ ، مستوفی ۱۳۹ ، ۱٦۵ ، ۲۲۰ ، علی یزدی: جلد اول ٦٦۰ .

اربل که همان اربلای قدیم باشد درسرزمینی پهناورمیان زاب بزرگ وزاب کوچک واقع است. یاقوت گوید: شهریست که سوداگران بآنجا رفت و آمد کنند، قلعهٔ آن برفراز تل خاکی بسیاربلند واقع است وخندقی عمیق دارد، باروی آن کامل نیست وفقط قسمتی ازشهر را در بر گرفته است، بازاری بزرگ دارد و مسجدی در آن هست که مسجد الکف نامیده میشود و در آن مسجد سنگی است که نقش کف دست انسانی بر آن میباشد. درقرن هفتم دربیرون دیوار شهر، درمحلات خارجی آن، شهری بزرگ ساخته شد که دارای بازار ها و قیصریه ها بود. حمدالله مستوفی گوید «حاصلش غله وپنبه نیکودارد». درشمال موصل شهر عمادیه است که در نزدیکی سرچشمهٔ زاب بالا واقع شده وبقول حمدالله مستوفی بانی آن عمادالدولهٔ دیلمی متوفی بسال ۳۳۸ هجری است، لیکن مؤلفین دیگر آنرا از عماد الدین زنگی دانسته‌اند که در سال ۵۳۷ هجری آنرا ساخته یا بتجدید عمارت آن همت گماشته است. این عمادالدین پدر امیرمعروف جزیره نورالدین است که صلاح الدین (ایوبی) ازسر کردگان مشهور وی بود. یاقوت گوید در زمان سابق در جای عمادیه دژی بود از آن کردها که «آشب» نامیده میشد. حمدالله مستوفی درقرن هشتم عمادیه را شهری بزرگ وصف کرده است[1].

درکوههای مجاور عمادیه سرچشمهٔ رود خابور حسنیه است که در شمال شهر فیسابور تقریباً صد و پنجاه میل بالای موصل به دجله میریزد. این رود (که نباید باخابور رأس العین اشتباه شود) بقول یاقوت از ولایت زوزان بر میخیزد ودرنزدیکی شهر حسنیه پل سنگی بزرگی روی این رودخانه قرار داشته که هنوز خرابه‌های آن در حوالی قریهٔ حسن آغا برجا است، ودور نیست که این قریه نمایندهٔ آن شهرقدیم باشد. حسنیه مسجد جامعی داشت ومقدسی آنرا محل مهمی شمرده است. دریک منزلی جنوب آن درراه موصل شهر کوچک معلثایا واقع بود که مسجدجامع آن برفراز تپه‌ای جای داشت و از هر سوباغهای بسیارآنرا دربر گرفته بود.

---

۱ ـ مقدسی ۱۳۹، قزوینی: جلد دوم ۱۹۲، یاقوت: جلد اول ۱۸۶، جلد دوم ۳۸٤، جلد سوم ۷۱۷، ۹۳۱، مستوفی ۱٦۵، ۱٦٦.

درشمال فیسابورشهرمهم جزیره واقع بود که آنرا بنام بانی آن ابن عمراز طایفهٔ بنی تغلب «جزیرهٔ ابن عمر» می خواندند ورود دجله بقول یاقوت از همه طرف ، جز ازیک ناحیه، بشکل نیمدائره آن شهررا احاطه کرده بود وبعد درآن یک ناحیه نیز خندقی عمیق وپرآب حفر کردند. ابن حوقل درقرن چهارم دروصف جزیره گوید: باروئی دارد و مرکزمبادلات تجارتی ارمینیه است ، پنیر وعسل آن شهرت دارد.و مقدسی گوید خانه های آن از سنگ است ودرفصل زمستان کوچه ها پر از گل میشود.

در قرن هشتم وقتی که ابن بطوطه آنجا را دیده قسمت عمدهٔ آن خراب بوده ، لیکن مسجد کهنهٔ آن همچنان در بازار موجود و باروی سنگی شهر پا بر جا بوده است. حمدالله مستوفی گوید «شهر بزرگ است و قرب صد پاره دیه از توابع اوست» .مقابل جزیرهٔ ابن عمر درساحل باختری دجله قریهٔ «بازبدا» واقع بود که جزو ولایت «باقردا» بشمار میآمد. بازبدا بجای دژمعروف رومی « بزابدا» ساخته شده بود ولی تفصیلی دربارهٔ این مکان داده نشده است.

ازجزیرهٔ ابن عمر کوه جودی در سمت خاوری آن دیده میشود که مسجد نوح بر قلهٔ آن کوه ساخته شده وقریهٔ الثمانین (هشتادان) در پای آن کوه است . در قرآن کریم (سورهٔ یازدهم، آیهٔ ۴۳) مسطوراست که کشتی نوح بر کوه جودی آرام گرفت. روایات مسلمین دربارهٔ جودی با همین کوه که در بین‌النهرین علیاست تطبیق می کند، وآورده‌اند که هشتاد نفر ازهمراهان حضرت نوح قریه‌ای‌را در پای این کوه بنیاد نهادند که بعدد آنان قریهٔ هشتادان نامیده شد.

مقدسی درقرن چهارم محل ثمانین را دریک منزلی شمالی‌حسنیه‌شمرده‌است. حمدالله مستوفی آنرا بازارهشتادان (سوق ثمانین) نامیده‌و گوید «اکنون‌خراب‌است». نهر های متعددی نزدیک جزیرهٔ ابن‌عمر از ساحل‌چپ دجله بآن میریزد که بنابقول یاقوت عبارتند از: یارنا (یرنی) ، باعیناثا (ویابقول ابن سرابیون «باسانفا») ودهکدهٔ بزرگی بهمین نام بالای جزیره روی این شاخه از رودخانه وجود داشت. درقسمت

پائین این‌شهر درشمال خابورحسنیه نیزدو رودخانهٔ «بویار» و«دوشا»ازولایت زوزان سرازیر میگردید.[۱] درساحل باختری دجله‌درسمت جزیرهٔ ابن‌عمر ولایت کوهستانی طورعبدین واقع است که اهالی آن مسیحیان یعقوبی بودند ودو رود هرماس وخابور نصیبین از آنجا برمیخاست.

نصیبین که همان شهر «نسیبیس» رومی‌ها است و مطابق روایت یاقوت گل های سفید وچهل هزار باغ آن شهرمشهور بود درقسمت علیای رود هرماس‌قرار داشت وجغرافی نویسان یونانی‌آنرا «سوکورس» یا«مکدونیس» میگفتند.

هنوزهم‌نصیبین از بلاد بزرگ ومهم جزیره‌است. ابن‌حوقل که‌درسال ۳۵۸ در آن شهر بوده‌گوید مهمترین و نیکوترین نقاط جزیره‌است و غله و حبوبات ازگندم وجوبسیاردارد. آب آن از درهٔ کوه بالوسامیباشد واگر وحشت عقربهای‌آنجا نبودی نیکوترین بلاد بودی. مقدسی گوید ازموصل بزرگتراست ونیز ازگرمابه‌های خوب‌و کاخهای‌زیباوبازارهائی که‌ازیک‌دروازه‌تادروازهٔ‌دیگر امتدادداشته‌تمجیدنموده گوید: مسجدجامع‌آن دروسط شهرواقع‌است‌وقلعه‌ای‌داردازسنگ وآهک. ابن‌جبیر که نصیبین را درسال ۵۸۰ هجری دیده باغهای آنرا ستوده‌گوید: مسجدآن دوحوض دارد وروی رود هرماس پلی است که ازسنگ‌های خارا بنا گردیده، بیمارستان ومدارس وساختمانهای خوب دیگرنیزدارد. ابن بطوطه که درقرن هشتم نصیبین‌را دیده‌گوید: قسمت عمدهٔ شهرخرابست ، اما مسجد آن هنوز پابرجاست و دوحوض بزرگ دارد وباغها ازهرسوشهررا فراگرفته‌است وگلابی درآنجا بعمل‌میآید که‌درصفاوخوشبوئی نظیرندارد. حمدالله مستوفی گوید «دور باروش شش هزار وپانصدگام است. آبش از نهرهرماس است وهوای اومتعفن است. ارتفاعش میوه وانگوربسیاردارد وشرابش بدنیست ومانع‌مضرت عفونت‌هوامیشود گل آنجابهترین گلهای ایران‌زمین‌است‌ودرآنجا عقارب قتال وپشه بسیار است»[۲].

---

۱ ـ اصطخری ۷۸، ابن حوقل ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۷ ، مقدسی ۱۳۹، ابن سرابیون ۱۸ ، ابوالفداء ۵۵ ، ۲۷۵ ، یاقوت: جلداول ٤٦٦ ، ٤٧٢ ، جلددوم ۷۹ ، ۱٤٤ ، ۵۵۲ ، ۹۵۷ ، جلدچهارم ۱۰۱۷ ،ابن‌بطوطه: جلد دوم ۱۳۹ ، مستوفی ۱٦۵ ، ۱٦٦ ۲ ـ ابن حوقل ۱٤۰، ۱٤۲، ۱٤۳ ، ابن سرابیون ۱۲ ، مقدسی ۱٤۰ ، ابن جبیر ۲٤۰ ، یاقوت : جلد سوم ۵۵۹ ، جلدچهارم ۷۸۷ ، ابن بطوطه: جلد دوم ۱٤۰ ، مستوفی ۱٦۷

رأس‌العین نزدیک سرچشمهٔ خابور که همان « رساأینا » ی رومی‌ها است درساحل رودخانهٔ « خابوراس» قرار داشت وازحیث کثرت چشمه سارها که عددآنها به‌سیصدوشصت‌چشمه بالغ‌میشد معروف بود. این‌چشمه‌ها بهم‌پیوسته وباغ هائی‌را که بدنبال‌هم‌واقع‌بود آبیاری‌میکرد. گویند یکی‌ازآن‌چشمه‌هاموسوم به‌چشمهٔ‌زاهریه‌چنان عمیق‌بود که قعرآن معلوم نبود وآبی که از آن بیرون آید به‌خابور ملحق می گردید. زورقهای کوچک‌بآن چشمه‌داخل‌میشدومردم‌برآنهاسوارگردیده بباغهای‌خودمیرفتند واگر می‌خواستند به‌قرقیسیا که درساحل‌فراتست رهسپارمیگردند. ابن حوقل دربارهٔ رأس العین گوید شهریست که باروئی‌دارد ازسنگ ودرون‌آن باغها و آسیابها جای گرفته‌است. اهالی شهر بیست فرسخ دهکده و کشت زار دارند که پشت سر خانه‌ها و عمارات شهر واقع است . مقدسی گوید : آنجا دریاچهٔ کوچکی است در سر آب که دوقامت انسان عمق‌آنست وآب‌آن‌چنان زلال است که اگردرهمی درآن اندازند دیده شود. ساختمانهای‌این شهرازسنگ‌وگچ‌است. ابن‌جبیر که درسال ۵۸۰ ازآنجاعبور کرده گوید : دومسجد دارد با مدرسه و گرمابه‌ای‌که درکنار خابور واقع است. در زمان اوآن‌شهر باروئی نداشته ولی در قرن هشتم باروی آن تجدید بنا شده‌است زیرا حمدالله مستوفی‌گوید « دورش پنج هزارگام است هوایش بغایت خوش است ومیوه وانگور وغله وپنبه نیکو باشد».

تقریباً نیمه راه رأس‌العین و نصیبین ، ودر شمال آنها، دژ جنگی عظیم ماردین مشرف بشهر دنیسر واقع بود ، ودنیسردردشتی بفاصلهٔ سه فرسخی جنوب آن قرار داشت. درقرن چهارم دژ ماردین «باز» نام داشت وپناهگاه‌امراء خمدانی بود. این دژ در قلهٔ کوهی جای داشت ودرسمت جنوبی آن آبادی بزرگی ایجاد شده بود که درقرن ششم بسیارآباد وپرجمعیت شد. این آبادی بازارهای زیاد و کاروانسراها ومدرسه ورباط ها داشت. خانه‌هایش چون پلکانی بالای یکدیگرساخته شده و هریک ازخانه‌ها برخانهٔ پائین‌ترمشرف بود ومانعی دربرابر بامها وجود نداشت. هرخانه‌ای آب انباری داشت که از آب باران پرمیشد. ابن بطوطه که درقرن هشتم ماردین را دیده است گوید شهری بزرگ است وپارچه‌های پشمین درآنجا بسیار میبافند. درآن

زمان دژماردین به «قلعةالشهباء» ونیز به‌قلعهٔ کوه معروف بود. حمدالله مستوفی گوید «دروقلعه‌ای است بر سر شهر مشرف است ودر آن دیار رودیست همچندزنجان‌رود باشد صور نام، باغستان ماردین را آب ازاوست واراضی که بر آن آب است قریب ده فرسنگ کمابیش طول دارد ویک فرسنگ عرض، غله و انبه ومیوه حاصل دارد واکثر حاصل آن ولایت ازآن رود است».

دنیسر درچند فرسخی ماردین (از دوفرسخ تا چهارفرسخ نقل کرده اند ولی ظاهراً محل حقیقی آن نامعلوم است) درقرن هفتم شهری بود دارای بازارهای بزرگ، و معروف بود به «قوچ حصار». یاقوت گوید درزمان کودکی او، یعنی در اواخر قرن ششم، دنیسر دهکده ای بیش نبود ولی درسال ۶۲۳ بصورت شهری بزرگ دارای بازارهای مهم درآمد. ابن جبیر که در سال ۵۸۰ از آن شهر عبور کرده است گوید: شهریست بدون دیوار و برای کاروانان محلی خطرناك است. بیرون شهرمدرسه‌ای‌جدید وچند گرمابه‌است. «دارا» واقع در چند میلی خاور دنیسر درزمان رومیان قلعه ای عظیم بود. ابن حوقل گوید شهرکی است. مقدسی گوید قناتی دارد که تمام شهررا آب میدهد و در مسجد قرار میگیرد و از آنجا بدره‌ای سرازیر میشود. ابنیهٔ آنجا از سنگ وآهك است. یاقوت گوید شهریست در دامنهٔ کوهی ودردهکده‌های آن «محلب» که اعراب بجای‌عطر ازآن استفاده میکنند بعمل آید ودارای باغستان است. زمانی که ابن بطوطه ازدارا عبور نموده، یعنی در قرن هشتم، قلعهٔ آن خراب بوده وعمارتی‌نداشته‌است. کفرتوثا درجنوب باختری ماردین کنار نهر کوچکی واقع بود وبگفتهٔ ابن حوقل درقرن چهارم شهری کم اهمیت بود وبرسر راهی که از «آمد» میآمد قرار داشت. درآنزمان کفرتوثا از دارا بزرگتر بود ولی یاقوت درقرن هفتم گوید فقط قریه‌ای بزرگ است.[۱]

خابور بزرگ از طرف چپ آبهای روخانهٔ ماردین را که از رأس‌العین

---

۱ ـ بلاذری ۱۷۶، اصطخری ۷۳، ۷۴، ابن حوقل ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۲، مقدسی ۱۴۰، ابن جبیر ۲۴۲، ۲۴۴، قزوینی: جلد دوم ۱۷۲، یاقوت: جلد دوم ۵۱۶، ۶۱۲، ۷۳۳، ۹۱۱، جلد سوم ۴۳۵، جلد چهارم ۲۸۷، ۳۹۰، مستوفی ۱۶۶، ۲۰۵، ۲۱۹، ابن بطوطه: جلد دوم ۱۴۲، علی یزدی: جلد اول ۶۷۷.

می‌آمد درخود میگرفت ونیزدرقسمت های پائین‌تر، رودخانهٔ هرماس که از نصیبین می‌آمد درآن‌فرو میریخت، ولی‌چنانکه سابقاً گفتیم عمدهٔ آب‌این‌رود از بند «عباس» که تا ملتقای رود هرماس وخابور فاصلهٔ زیاد ندارد در وادی ثرثار جاری میشد. بنا براین درخابور آبهای سه رود بزرگ جمع میشد وعلاوه براین‌چنان‌که حمدالله مستوفی گوید «کمابیش سیصد چشمهٔ دیگر همانجا با آن ختم میشود و برولایت هرماس میگذرد و بحدود قرقیسیا گذرد و در فرات میریزد». قرقیسیا چنانکه بعد خواهیم گفت بزرگترین شهرهای دیارمضر بود. رودخابور اول بشهرعربان وماکسین که از توابع دیار ربیعه بشمار آمده و در اراضی خابور واقع بودند، میگذشت وبعد به قرقیسیا میرفت. عربان یاعرابان که هنوز خرابه های آن وجود دارد در قرن چهارم شهری بود دارای باروئی بلند و در آنجا پارچه های نخی میبافتند، و پنبه فراوانی در دوجانب خابور میکاشتند. مقدسی دربارهٔ عرابان گوید تپه‌ای مرتفع‌است واطراف آن‌باغ ها وبوستان‌است. درسمت جنوب‌آن شهر درنیمه راه بین آن وقرقیسیا شهرماکسین واقع بود که آنرا «میکسین» نیز میگفتند و در آنجا پلی تعبیه شده از قایقها بررود خابور بسته بودند. درآن شهر پنبهٔ فراوان بعمل میآمد ودر نزدیکی آن دریاچهٔ کوچکی بود موسوم به منخرق، محیط آن بقدریک جریب یا اندکی بیشتر، آبش‌نیلفام وگوارا برنگ‌شیشهٔ شفاف وقعر آن و مقدار آبش نامعلوم.

گویند سرچشمهٔ هرماس از چشمه ایست‌که تا نصیبین ازسمت‌شمال شش فرسخ فاصله دارد وباسنگ و سرب بندی برآن بسته شده بود. وگویند رومیان این بند را برآن قرار داده بودند تا مبادا آب شهر را فرا گیرد و چون متوکل خلیفهٔ عباسی بآنجا وارد گردید امر کرد اندکی از بند را گشودند آب چنان بشدت روان گردید که ناچار آن رخنه را بستند و آب را بحال اول بازگردانیدند. در فاصلهٔ صدمیل‌یا اندکی بیشتر درجنوب نصیبین بندی بود معروف به بند عباس که در آنجا درقرن چهارم شهری بود بزرگ دارای بازار و مسجد. این بند در اول رودخانهٔ ثرثار که به دجله میریخت واقع بود وامروز از آب ثرثار بسیار کاسته شده وجریان آن قطع گردیده است. از قرن هفتم‌آب این رودخانه کم شده بود و زمانیکه یاقوت

کتاب معجم‌البلدان خود را می‌نوشت بدینگونه از آن یاد کرده است که : در موقع باران آب‌آن فزونی میگیرد اما درتابستان جز باتلاقها وآبهای راکد درمسیرآن‌دیده نمیشود. یاقوت خود در امتداد آن رودخانه سفر کرده‌است و گوید نقل میکنند که کشتی ها روی آن رود خانه حرکت میکرد (از خابور به دجله) و در کنارهٔ آن رودخانه دهکده های بسیار وآبادیها وجود داشت، ولی در زمان یاقوت از این آبادیها جز بیابانی لم‌یزرع دیده نمیشد. دردشت سنجار رود ثرثار ازمیان ارتفاعاتی میگذشت که آنرا جبل حمرین یا بارما میخواندند . از سمت شمال ثرثار رودخانهٔ کوچکی‌بدان ملحق میگردید که ازشهر سنجار فرودمیآمد. سنجار درقرن‌چهارم‌باروئی داشت ازسنگ وحول وحوش‌آن بسیارآباد وپربرکت بود. مقدسی ازنجارها وترنج و نارنج آن شهر تمجید نموده‌گوید درخت خرمای زیاد دارد و مسجد میان شهر واقع‌است. درروایات اسلامی ذکرشده که کشتی‌نوح درکوه سنجاربزمین برخورد کرد سپس بسیر خود ادامه داده سرانجام روی کوه جودی درجانب خاوری دجله قرار یافت. یاقوت گوید چنانکه میگویند درشهر سنجار بود که آخرین سلاطین سلجوقی سنجار یا سنجر پسرملکشاه متولد گردید . سنجار درقرن هفتم بقول قزوینی گرمابه‌های معروفی داشت که کف آنها موزائیک و سقف آنها شیشه های رنگین بود. ابن‌بطوطه که درقرن هشتم از آنجا عبور نموده از مسجد زیبای آن تمجید کرده است. حمدالله مستوفی گوید « دور باروش سه هزار و دویست گام ازسنگ وگچ کرده اند وبرروی کوهی نهاده است برجانب قبله وچنان افتاده است که بامهای هررسته خانه‌ها زمین کوی یک رستهٔ دیگر است، باغستان فراوان دارد وسماق وزیتون و انجیر ومیوه های فراوان وانگور خوب دارد». الحضر همان«حترا»ی رومی‌ها است که ابن‌سرابیون گوید رود ثرثار در نیمه راه بین سنجار و محل التقای آن برودخانهٔ دجله که نزدیکی تکریت میباشد از آن میگذرد ، و هنوز خرابه های قصر بزرگ پارتها در آنجا دیده میشود که یاقوت در این باره گوید بانی آن ساطرون بود و آنرا از تخته سنگهای مربع شکل بساخت . در این قصر خانه های بسیار بود که همه سقفها و درهائی داشتند از سنگ تراشیده ، و نقل میکنند که آن شهر شصت برج عظیم

داشت و بین هریک از آن برجها بابرج دیگر نه برج کوچک و مقابل هر برجی قصری واقع بود[۱]. راه موصل به نصیبین از جانب راست دجله می گذشت و درمحل موسوم به «بلد» (که امروز آنرا اسکی موصل یعنی موصل کهنه گویند) در چهار فرسخی موصول کنونی دو راه میشد: راهی از سمت چپ بهسنجار میرفت و از تل اعفر عبور میکرد. یاقوت گوید دربلد قبر یکی از علویانست وآنشهر درجای شهر ایرانی قدیم موسوم به«شهرآباد»قرارداردو اسم بلدا کثراوقات بصورت بلط نوشته میشود. ابنحوقل درقرن چهارم بلد را شهریمهمشمرده ومقدسی گوید خانه های بلد خوش ساخت است واز گچ وسنگ میباشد. بازارهایش وسیع ومسجدش در وسط شهر قرارگرفته ودرحول وحوش آن نیشکرمیرویدوسرزمینی آباداست. روی تپۀمنفردآنجا که تل اعفرنامداردودریک منزلی باختر آنشهر استقلعهای دیده میشود مشرف بحومۀ پهناوری که در آن رودخانه ای جاریست. این قلعه بسیار محکم بود و یاقوت گوید درآن حدود محلی است موسوم به «محلبیه» که در آنجا نخل میروید وچون درآنجا محلب که یک نوع عطر است بعمل میآید باین نام موسوم گردیده است. راهی که از سمت راست است ازسر دو راهی که آنطرف بلد است شروع شده به شهر «باعیناثا» میرود که مقدسی دربارۀ آن گوید شهریست نیکو و دارای بیست و پنج محله وبین محله ها باغ وآبچنانفراوانست که مثلآندرتمامعراقنیست. این باعیناثارانباید با آن باعیناثا که قریۀبزرگ شهرمانندیستدرساحلرودخانهای که درشمالجزیرۀ ابنعمر بهدجلهمیریزداشتباه کرد، چنانکهدرصفحۀ۱۰۱ذکر کردیم. درراهنصیبین بعدازباعیناثا شهر برقعید واقع بود که اهالی آن در دزدی و راهزنی شهره بودند و کاروانیان ومردمان غریب را لخت میکردند. درقرن سوم این محل شهری بود نسبةً بزرگ دارای سه دروازه و بیش ازدویست دکان و چندین چشمه همه دارای آب گوارا، وتا قرن هفتم اگرچه کاروانهائی از آنجا میگذشتند ولی شهرت اهالی آنجا بدزدی

۱ ـ «سنجار» با الف و «سنجر» بدون الف نوشته میشود. ابن سرابیون ۱۲ ، ۱۸، اصطخری ۷۳ ، ۷۴ ، ابن حوقل ۱۳۹ ، ۱۴۸ ، ۱۵۰ ، مقدسی ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، یاقوت : جلد اول ۴۶۴ ، ۹۲۱ ، جلد دوم ۲۸۱ ،جلد سوم ۱۰۹ ، ۱۵۸ ، جلد چهارم ۹۶۲ ، مستوفی ۱۶۶ ، ۲۱۹ ، ابن بطوطه : جلد دوم ۱۴۱ ، قزوینی : جلد دوم ۲۶۳ .

سبب شد که کاروانیان از عبور آنجا اجتناب کنند و از اینجهت از اعتبار و اهمیت آن شهر کاسته شد وبصورت دهکده‌ای در آمد. اذرمه، تقریباً نیمه راه برقعید ونصیبین، وسعت آن مثل برقعید و جزء ولایتی بود که بین‌النهرین نامیده میشد. میگویند درقرن سوم قصری درآنجا وجود داشت وپلی دارای طاق سنگی بررودخانهٔ آنجابسته شده بود و آن شهر کوچک دوبارو داشت و بیرون‌بارو خندقی بود. این بود آنچه دربارهٔ آن شهر احمدبن طبیب فیلسوف سرخسی پزشک معتضد خلیفهٔ عباسی نقل کرده است. این شخص در ملازمت خلیفهٔ نامبرده از آن محل عبور کرده است. در قرن چهارم مقدسی دربارهٔ اذرمه گوید محلی است کوچک واقع در بیابان و آب مشروب اهالی آن از چاه ها وبناهایشان گنبدی شکل است.[۱]

---

۱ ـ قدامه ۲۱٤ ، اصطخری ۷۳ ، ابن حوقل ۱٤۸ : ۱٤۹ ، مقدسی ۱۳۹ ، ۱٤۰ ، یاقوت : جلد اول ۱۷۷ ، ٤۷۲ ، ۵۷۱ ، ۷۱۵ ، ۸۶۳ ، جلد چهارم ٤۲۸ ، قزوینی : جلد دوم ۲۰٤ .

فصل هفتم

جزیره (بقیه)

دیار مضر - رقه ورافقه - رودخانهٔ بلیخ و حران - ادسا و حصن مسلمه - قرقیسیا - نهر سعید ورحبه ودالیه - رصافهٔ شام - عانه - بالس و جسر منبج و سمیساط - سروج - دیار بکر - آمد وحانی و سرچشمهٔ دجله - میافارقین و ارزن - حصن کیفا وتل فافان - ساعرت

دیارمضر چنانکه گفتیم درامتدادساحل فرات واقع بودورقه مهمترین شهر های دیار مضر بالای مصب رودخانهٔ بلیخ، که از طرف شمال فرود آمده وبه فرات میریزد، قرارداشت و در محل شهر قدیم یونانی کالینیکوس[1] یانصفوریوم[2] ساخته شده بود. کلمهٔ عربی «رقه» صفت آن محل است زیرا در زبان عرب هر زمینی را که مجاور رودخانه‌ای باشد و هنگام طغیان رودخانه آب آنرا فرا گیرد رقه گویند، پس اسم رقه را میتوان بر هر محل دیگر نیز که این صفت را داشته باشد گذارد وبهمین جهت رقه‌ای که درساحل فرات واقع بود برای اینکه بارقه‌های دیگر اشتباه نشود رقهٔ سیاه (الرقةالسوداء) نام داشت. هنگامی که در قرن دوم خلافت به عباسیان رسید رقه ازمهمترین شهرهای بین‌النهرین علیا شمرده میشد و چون برمرزهای شام مسلط بود خلفاء عباسی مجبور بودند ازآن مراقبت کنند، ازاین جهت منصور خلیفه درسال ۱۵۵ شهری را بنام رافقه درسیصد ذرعی آن بنیاد نهاد و لشگریانی از اهالی خراسان را که هواخواه دولت جدید یعنی عباسیان بودند درآنجا ساخلو گذارد. گویند رافقه بشکل بغداد ساخته

۱ - Callinicus ۲ - Nicephorium

شده وشهری مدور بود. هارون الرشید کاخهائی در آنجا بنا کرد، ازجمله کاخ صلح (قصر السلام) و همینکه گرمای بغداد شدت پیدامیکرد هارون الرشید بهرقه یابه رافقه میآمد. طولی نکشید که رقهٔ قدیم خراب شد و ساختمانهائی نو در زمین های بین رقه ورافقه درپیرامون باتلاقی که اکنون بشکل مرداب وبین رقه ورافقهاست بوجود آمد وبا اینکه چندی رافقه حومهٔ رقه محسوب میگردید نام رقه بمرور زمان به رافقه داده شد و نام رقه از میان رفت. با اینوصف ابن حوقل در قرن چهارم گوید رقه و رافقه دو شهر اند متصل بیکدیگر و هر کدام مسجد جامعی دارد. این مورخ مخصوصاً ازدرختانی که بگرد آن دوشهر بودهاست سخن میراند. مقدسی فقط بذکر یکی از آن دو شهر که رقه باشد پرداخته گوید شهریست دارای بارو، مستحکم و دارای دو دروازه، بازارهایش بسیار خوب است ومتاع آنهارا از دهستانهای مجاور میآورند، مرکز چندین راه است و در آن شهر از روغن زیتون هائی که در حومهٔ آن تهیه میشود صابون ساخته میگردد. مسجد آنجا بنائی است بسیار خوب واقع در بازار بزازان، وهرخانهٔ بزرگی در رقه پشت بامی دارد حیاط مانند. حمامهای عالی نیز در آنجا موجود است. نزدیک آنجا خرابه های شهری بود که آنرا رقة المحترقة می گفتند. گفتار حمدالله مستوفی در بارهٔ رافقه چنین می نمایاند که این شهر هنوز درزمان اوحومهٔ رقه بوده ومسجدی داشته واقع در بازار زرگران و بگرد اینحومه درختان عناب و مسجدی مشرف بفرات.

درساحل راست فرات مقابل رقه دشت معروف صفین واقع است که بقول حمدالله مستوفی «رزمگاه امیر المؤمنین مرتضیعلی کرمالله وجهه ومعاویه وبرلبآب فرات درحوالی مشهدی است که شهدای طرفین آنجا مدفونند».

حمدالله مستوفی به متابعت از ابن حوقل گوید «از دور اشخاص شهداء درتابوتها پدید بود وچون نزدیک میرفتند هیچ نمیشایست دید و بعهد قادر خلیفه جعبر نامی که حاکم آن دیار بوده بر لب فرات محاذی شهر رقه قلعه ای از سنگ خارا ساختهاست دورش یکهزار گام». این قلعهدراصل «دوسر» نام داشت وذکر آن درتواریخ خلفا مکرر آمده است، ازجمله درسال ٤٨٧ فرنگی های ادسا درجنگهای اول

صلیبی آنرا متصرف گردیدند. درساحل چپ فرات زیررقه رودخانهٔ بلیخ، که یونانیان آنرا «بلیخا» مینامیدند، به فرات ملحق میگردد واین رودخانه از چشمه‌ای برمیخیزد موسوم به «عین‌الذهبانیه» واقع درشمال حران. اسم این چشمه را در کتب مراجع ما بصورتهای مختلف نوشته‌اند از قبیل ذهمانه وذهبانه. حمدالله مستوفی آنرا چشمهٔ دهانه نوشته است[1].

نهر بلیخ بطرف جنوب سیر میکردوزیررقه به فرات ملحق میگردیدوازچندشهر مهم که ازآب‌آن رودخانه یا از شعب آن مشروب میشدند می گذشت. حران (Carrhae سابق) درحوالی سرچشمهٔ بلیخ قرارداشت ومعروف بود بسرزمین صابئین (که البته نبایدآنها را باصابئین امروزعراق یکی‌دانست) صابئین حران بدیانت حضرت ابراهیم باقی‌مانده بودند. نقل میکنند که حران نخستین شهریست که پس‌ازواقعهٔ طوفان ساخته شده است. مقدسی گوید حران شهریست نیکو و دارای قلعه ای از سنگ چنان نیکو بنیاد مانند بنای بیت‌المقدس و در آن مسجدی نیزهست.

بقول ابن‌جبیر که درسال ۵۸۰ ازآنجا عبورنموده حران باروئی سنگی‌داشته است. وی دربارهٔ مسجد آنجا گوید صحن بزرگی دارد بانوزده درو گنبد مسجد برفراز ستونهای مرمر افراشته است. سقف بازارها برستونهای چوبی قراردارد وشهردارای بیمارستان ومدرسه است. حمدالله مستوفی گوید «قلعه‌ای است ازسنگ تراشیده دورش یک‌هزاروسیصد وپنجاه گام وعلودیوارش پنجاه گز». درسه فرسخی جنوب آن‌محلی است موسوم به مشهد ابراهیم که گویند تولد حضرت ابراهیم آنجاست و روستای آن از نهرهای کوچک بی‌شمار سیراب میگردد.

ادسا که اعراب آنرا «الرها» میگویند (وازکلمهٔ «کالليرهو»[2] یونانی مأخوذ است درسرچشمهٔ یکی‌ازشعب بلیخ واقع بود وجغرافی‌نویسان مسلمان‌اهمیت زیاد بآن نداده اند زیرا اکثریت اهالی آنجا بدین‌نصرانیت باقی بودند وکلیساهای

---

۱ - بلاذری ۱۷۹، ۲۹۷، اصطخری ۷۵، ۷۶، ابن‌حوقل ۱۵۳، ۱۵٤، مقدسی ۱٤۱، ابن سرابیون ۱۲، ابن رسته ۹۰، ابن خرداد به ۱۷۳، یاقوت: جلد اول ۷۳٤، جلد دوم ۶۲۱، ۷۳٤، جلد چهارم ۱۱۲، ۱۶٤، مستوفی، ۱۶۶، ۲۱۹، ابن‌الاثیر: جلد دهم ۲۵۳

۲ - Callirhoe

بسیار، که ابن‌حوقل شمارهٔ آنهارا سیصد کلیسا نوشته است، درآن‌شهر وجود داشت. مندیل حضرت عیسی نیز درآن شهر بود و مسلمانان درسال ۳۳۲هجری برای اینکه شهر را از حمله و غارت رومیان در امان نگاهدارند آنرا برومیان دادند. مقدسی در نیمهٔ دوم قرن چهارم پس از آنکه فصلی دربارهٔ مسجد آن شهر سخن میگوید بشرح کلیسای باشکوه وجلال ادسا که گنبدی موزائیک داشته است پرداخته وآنرا یکی ازعجائب چهارگانهٔ دنیا بشمار آورده‌است و گویدمسجد اقصی‌را دربیت‌المقدس بسبک این کلیسا ساخته‌اند واضافه میکند که شهریست مستحکم، ولی وباوجود این استحکام درسال ۴۹۲ زمان هجوم اول صلیبیون ساخلو این‌شهر پایداری نشان نداد و بالدوین آنرا تسخیر کرد و مدت نیم قرن ولایتی صلیبی بشمار میآمد تا آنکه درسال ۵۴۰هجری عمادالدین زنگی آن شهررا ازتصرف جوسلین دوم بیرون آورد، ازآن پس ادسا، یعنی رها، دردست مسلمین باقی ماند. خرابه های عمارات زیبای آن هنوز درقرن هشتم هجری دیده میشد وحمدالله مستوفی گوید «دورش پنج هزار و هشت صدگام است از سنگ تراشیده کرده اند ودرو کنیسه‌ای هم از سنگ ساخته بودند وگنبدی بزرگ درمیان زیادت از صدگز صحن گنبد بوده است». شرف‌الدین علی یزدی درشرح جنگهای امیر تیمور رها را مکرر اسم برده‌است. این‌اسم تا آغاز قرن نهم روی این شهر باقی بود و از آن پس که ترکان عثمانی آنجا را متصرف گردیدند آنرا «ارفا» نامیدند که تحریف اسم‌عربی «رها» است وتاکنون همچنان بنام ارفا مشهور است[۱].

درجنوب حران بفاصلهٔ اندکی درمشرق رودخانهٔ بلیخ شهر چهٔ «باجدا» سر راه رأس العین واقع است. باغستان این شهر بسیار معروف و از توابع حصن مسلمه بود که نزدیک رودخانهٔ بلیخ واقع است. این قلعهٔ بزرگ به نام مسلمه پسر عبدالملک خلیفهٔ اموی‌موسوم ودر نه‌فرسخی جنوب حران بود که تقریباً باساحل واقعی آن رودخانه یک‌میل ونیم فاصله دارد. آب خوردنی اهالی آنجا از آب‌انباری

۱ ـ اصطخری ۷۶، ابن حوقل ۱۵۴، مقدسی ۱۴۱، ۱۴۷، ابن جبیر ۲۴۶، یاقوت: جلد دوم ۲۳۱، ۵۹۱، علی یزدی: جلد اول ۶۶۲، مستوفی ۱۶۶، جهان نما ۴۴۳.

بود که طول و عرض آن دویست ذراع وعمقش بیست ذراع بود و تماماً از سنگ ساخته شده و بدستور مسلمه تعمیر گردیده بود. نهری مخصوص آن آب انبار سالی یک بار از رودخانهٔ بلیخ آب میگرفت و آب انبار را پرمیکرد وهمان درتمام مدت سال برای شرب اهالی کافی بود. بعلاوه این نهر باغستان حصن مسلمه را نیز سیراب میکرد. این قلعه روی یک جریب زمین ساخته شده وبلندی آن بیشتر ازپنجاه ذراع بود. درجنوب حصن مسلمه سر راه رقه وبفاصلهٔ سه فرسخی آن قریهٔ باجروان واقع بود که ابن‌حوقل دربارهٔ آن گوید منزلگاهی سرسبز وباصفا و بزرگ بوده‌است، ولی در قرن چهارم خرابی بآن راه یافت. یاقوت، که قبلاً سخن او را دربارهٔ حصن مسلمه نقل کرده ایم، گوید باجروان دهستانی است در دیار مضر.[۱]

در حدود دویست میلی پائین رقه قرقیسیاء که همان کرکیسیوم[۲] قدیم است، در ساحل چپ دجله جائی که رودخانهٔ خابور آبهای زیادی خود را درآن میریزد (ودرصفحهٔ ۱۰۵ بآن اشاره کردیم) واقع است. ابن‌حوقل دربارهٔ قرقیسیاء گوید شهری قشنگ است که درآغوش باغستانی قراردارد. یاقوت وحمدالله مستوفی هر دو آنرا محلی دانسته‌اند کوچکتر ازرحبه که شش فرسخی قرقیسیا و در جانب غربی فرات است. رحبه (بمعنی‌میدان) بنام رحبهٔ شام یا رحبهٔ مالک بن طوق که بانی آن است خوانده شده تا با رحبه های دیگر اشتباه نشود. مالک‌بن طوق در زمان خلافت مأمون می زیسته است. نزدیک رحبه شهرچهٔ دالیه (یعنی چرخاب) جای دارد وهردو نزدیک نهر سعید واقع‌اند. این‌نهر از ساحل راست فرات اندکی بالای قرقیسیاء جدا میگردید و بالای دالیه دوباره بفرات وارد میشد. این دالیه هم مثل رحبه به‌دالیهٔ مالک‌بن طوق معروف است. نهرسعید بامر امیرسعید پسرعبدالملک خلیفهٔ اموی کنده شد وچون این‌امیرمردی نیکوکار بود اورا سعیدالخیر می‌نامیدند ومدتی حکومت شهر موصل را داشت. مقدسی رحبه را یکی از بزرگترین شهرهای فرات دربین‌النهرین علیا شمرده است. ابنیهٔ آن شهر بشکل نیمدائرهٔ بزرگی تا حاشیهٔ بادیه امتداد داشت‌ودارای قلعه‌ای مرتفع وحومه‌ای بسیاروسیع بود. دالیه بسیارازآن

---

۱ ـ ابن‌حوقل ۱۵٦ ، قدامه ۲۱۵ ، یاقوت: جلد اول ٤٥۳ ، ٤٥٤، ۷۳٤: جلد دوم ۲۷۸

۲ - Circesium

کوچکتر بود ولی مکان مهمی بشمارمیرفت وجای آن چنان مرتفع بود که برساحل فرات تسلط داشت.

در صحرای بین رحبه ورقه شهر رصافه (بمعنی شاهراه) واقع بود که خرابه های آن‌هنوز درچهارفرسخی‌جنوب رقه‌دیده میشود. این شهر بنام رصافهٔ شام یا رصافهٔ هشام که بانی آن است معروف بود. هشام یکی ازپسران عبدالملک‌هنگام بروز طاعون درشام این کاخ را درآن صحرا ساخت تا از بلای‌آن‌دراماں باشد. این محل سابقاً بتصرف امراء غسانیان قبل از اسلام بوده وچاههائی کهنه درآنجا وجود داشته که بقول یاقوت عمق آنها به صد و بیست ذراع میرسیده است. ابن بطلان طبیب در رساله ای که بسال ٤٤۳ هجری نوشته است گوید: رصافه کلیسائی دارد که میگویند از بناهای قسطنطین امپراطور روم است و دیوار خارجی آن ازموزائیک مذهب است و زیر کلیسا سردابی است باندازهٔ خود کلیسا استوار برستونهای مرمر.

درقرن پنجم اکثریت سکنهٔ آن قلعه بدین مسیح باقی بوده ومعاش آنها از راهداری و کمک بکاروانانی‌بود که آنهارا ازبادیه گذرانده به‌حلب‌میرسانیدند. درشرق فرات بین رقه و قرقیسیاء دو روز راه بالای قرقیسیاء شهر خانوقه قرارداشت که بقول ابن حوقل شهری غیرمهم بود ویاقوت گوید حوالی‌آن سرزمین «مضیق» واقع‌است.

زیر قرقیسیاء تنهاشهر مهمی که درایالت جزیره‌وجودداشته شهر باستانی عانه بوده است. عانه «آناتو»[۱]ی یونانی است که‌هنوز اسم‌آن درنقشه دیده میشود. ابن سرابیون گوید فرات‌پیرامون عانه راگرفته وآنرا بصورت جزیره‌ای ساخته است اما ابن‌حوقل گوید عانه در وسط فراتست وخلیجی از فرات گرداگرد آنرا فراگرفته. یاقوت گوید قلعه ای مستحکم دارد مشرف بفرات. درسال ٤٦۰ که بساسیری دیلمی بغداد را متصرف گردید قائم بامرالله‌خلیفهٔ‌عباسی به‌عانه گریخت وبساسیری درغیاب وی امر کرد خطبه بنام خلیفهٔ فاطمی مصر بخوانند. حمدالله مستوفی گوید درقرن هشتم شهری بوده است نیکو دارای نخلستان و بندر آن معروف به بندر نعم که درساحل فرات درمغرب عانه بین عانه وقرقیسیاء وشاید سر انحناء شرقی فرات واقع

---

۱ - Anatho

بوده اما در نقشه های امروز دیده نمیشود . این شهر منزلگاه مهمی بوده است سر دوراهی که راه دست چپ آن بادیه را در نوردیده از رصافه و سپس رقه مستقیماً عبور میکرد و راه دست راست در امتداد ساحل فرات پیش می‌رفت.[1]

بالای رقه درساحل فرات سه شهر وجودداشت. بالس وجسر منبج و سمیساط که غالباً چون درساحل راست یعنی ساحل غربی فرات واقع بودند جزء شام محسوب میکردیدند ولی بیشتر جغرافی‌نویسان آنها را جزء جزیره دانسته اند. بالس درغرب رقه ومرز جلگهٔ صفین ، جائی که فرات پس از آنکه بسمت جنوب سیرمیکند بطرف مشرق می‌پیچد ، واقع بود. شهر بالس همان باربالیسوس[2] رومی‌ها است که بندر بزرگ شام در ساحل فرات و بهمین لحاظ مرکز جاده های کاروانی بسیار بوده است.ابن حوقل دربارهٔ بالس گوید بالس حصاری مستحکم و باغستانی بزرگ دارد که بین شهر وفرات واقع است. قسمت عمدهٔ محصول آن گندم و جو است. با این که خرابی برآن مستولی گردیده بود مقدسی درقرن چهارم آنرا مکانی معمور دیده ولی یاقوت گوید چون در مجرای رود تغییری در قرن هفتم پدید آمده و بتدریج از آن شهر دور میشود فعلاً فاصلهٔ شهر تافرات بیش از چهار میل است. ابوالفداء شهر بالس را شهری دانسته که سابقاً مسکون بوده است .

جسر منبج پلی‌بود که ازقایقها تعبیه گردیده وبرروی فرات بسته شده بود و از آن راهی بسمت باختر رفته به منبج (هیراپلیس)[3] از توابع ایالت حلب منتهی میگردید که درقرون وسطی مکانی بسیار مهم بوده است . قلعه‌ای بزرگ پل را حراست می کرد وزیر قلعه شهرچه‌ای وجود داشت‌مشرف برفرات.این‌قلعه‌را چون بالای تلی واقع بود قلعة النجم یعنی دژ ستاره میگفتند و حصن منبج هم بآن گفته میشد. ابن جبیر که از حران میآمده ودرسال ۵۸۰ از آن قلعه عبور کرده گوید بازاری دارد واقع درزیر دیوارقلعه. ابوالفداء گوید نور الدین محمودبن زنگی آن

---

۱ ـ اصطخری ۷۷، ۷۸ ، ابن حوقل ۱۵۵ ، ۱٥٦ ، مقدسی ۱٤۲ ، بلاذری ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۳۳۲، ابن سرابیون ۱۰ ، ۱٤ ، یاقوت: جلد دوم ۳۹٤ ، ۵۳۸ ، ۷٦٤ ، ۷۸٤ ، ۹۵۵ ، جلد سوم ۵۹۵، ۸۷٦ ، جلد چهارم ٦۵ ، ٥٦۰ ، ۸٤۰ ، مستوفی ۱۳۹ ، ۱٦٦

۲ - Barbalissus ۳ - Hierapolis

قلعه را بنیاد نهاد و ساخلو آنجا شهرهای مجاور را که در تصرف صلیبی ها بود سخت تهدیدمیکرد. قزوینی درنیمهٔ دوم قرن هفتم داستانی از کار قمار بازانی که در آنجا اقامت داشته‌اند نقل میکند باین قرار که آنها با مسافری بیگانه که ازآن قلعه عبور کند آشنا گردیده اورا ببازی و قمار دعوت و تشویق میکنند و بوسیلهٔ شرکا وهمدستان خود تمام نقدینه وهرچه باخود دارد را بقمار میبرند وگاهی مسافرچنان سرگرم بازی میشود که ازهمهٔ جامه های وی حتی تنبانی برای او نمیماند وگاهی این دغلبازان خود مسافر را بگرو نگاه میدارند تارفقای وی بیایند وبا دادن مالی او را خلاص کنند.

سمیساط، همان ساموساتای [۱] رومی ، بالاترین این شهرها درساحل راست یعنی درساحل شمالی فرات بود. جلو این شهر رودخانهٔ فرات بسمت غرب می‌پیچد. سمیساط قلعه ای مستحکم بود که بقول مسعودی آنرا قلعةالطین نیزمیگفتند. یاقوت درقرن هشتم گوید در یک قسمت از آن قلعه ارامنه جای دارند.

برای تکمیل سیاههٔ شهرهای ناحیهٔ مضر سروج را نیز باید ذکر کنیم. این شهر در نیمه راه شمال رقه که از بادیه عبور میکند و به سمیساط میرود واقع بود. این راه بمنزلهٔ وترنیم دائرهٔ بزرگی است که مجرای فرات را تشکیل میدهد. سروج سر راه کاروانهائی که از حران و ادسا به جسر منبج میرفتند واقع بود. ابن‌حوقل دربارهٔ آن گوید شهری آباد وخرم است محاط به نواحی‌حاصلخیز، و یاقوت این قول‌را تأیید نموده بدون اینکه چیزی برآن بیفزاید. ولایات دیار بکر، کوچکترین دیارهای سه گانه ای که ایالت جزیره را تشکیل داده اند، همه درساحل دجلهٔ علیا یا در شمال آن واقع و مرکز آن دیار شهر آمد بود که آنرا بصورت حامد نیز نوشته اند [۲] که همان آمیدای [۳] رومی باشد که بعدها بنام دیاربکر معروف گردید وتاکنون بهمین نام خوانده میشود و قره آمد یعنی آمد سیاه هم بآن میگویند، زیرا از سنگ سیاه ساخته شده است.

---

۱ - Samosata ۲ ـ اصطخری ۶۲، ۷۶ ، ۷۸، ابن حوقل ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۵٤ ، ۱۵۷ ، مقدسی ۱۵۵، مسعودی: جلد اول ۲۱۵، ابن‌جبیر ۲۵۰، یاقوت: جلد اول ٤۷۷ ، جلد سوم ۸۵ ، ۱۵۱ ، جلد چهارم ۱۶۵ ، ابوالفداء ۲۳۳ ، ۲۶۹ ، قزوینی : جلد دوم ۱۶۰ ۳ - Amida

شهر آمد درغرب دجله یعنی جانب راست آن واقع است و کوهی به ارتفاع صد قامت بر آن شهر مشرف میباشد . ابن حوقل در وصف آن گوید باروئی دارد سیاه رنگ ساخته شده ازسنگ‌های آسیاب. مقدسی گوید شهریست دارای استحکامات مهم وساختمان عجیب مانند انطاکیه دارای بارو وبرجها و دروازه‌ها که محوطه ای باز میان آن و خود شهر فاصله میباشد و حومه ای شهر را احاطه کرده است .

درداخل شهر چشمه هائی وجود داشت ومقدسی گوید شهر را روی سنگهای سیاه بنیاد گذارده اند . آمد مسجدی داشت و دارای پنج دروازه بود بنام باب‌الماء (دروازهٔ آب) باب‌الجبل (دروازهٔ کوه) باب‌الروم (دروازهٔ روم) باب‌التل (دروازهٔ تپه) و باب‌السر که مخصوص زمان جنگ بود. قسمتی ازاستحکامات باروی آن روی کوه جای داشت و مقدسی گوید که امروز شهری برای مسلمانان مستحکم‌تر از آن وقلعه‌ای درمقابل رومیان مهم‌تر از آن سراغ ندارم.

درسال ۴۳۸ ناصرخسرو درسفر حج ازآمد عبور کرده وشرحی دقیق دربارهٔ آن بدست میدهد :

« بنیاد شهر برسنگی یک لخت نهاده وطول شهر بمساحت دوهزار گام باشد و عرض هم‌چندین و گرد او سوری کشیده است ازسنگ سیاه که خشت‌ها بریده است ازصدمنی تا یک هزار منی وبیشتر این سنگها چنان بیک دیگر پیوسته است که هیچ گل و گچ در میان آن نیست . بالای دیوار بیست ارش ارتفاع دارد و پهنای دیوار ده ارش. بهرصد گز برجی ساخته که نیمهٔ دائرهٔ آن هشتاد گز باشد و کنگرهٔ او هم این سنگ و از اندرون شهر در بسیار جای نردبانهای سنگین بسته است که برسر باروتوانند شد وبرسر هربرجی جنگ گاهی ساخته وچهار دروازه براین شهر است همه آهن بی چوب هر یکی روی بجهتی از جهات عالم . . . و بیرون این سورسوری دیگر است هم از این سنگ بالای آن ده گز و همه سر های دیوار کنگره و از اندرون کنگره ممری ساخته چنانکه باسلاح تمام مرد بگذرد و بایستد و جنگ کند بآسانی و این سور بیرون را نیز دروازه های آهنین برنشانده اند مخالف دروازه‌های اندرونی چنانکه چون از دروازه های سور اول در روند مبلغی درفصیل بباید رفت

تا بدروازهٔ سور دوم رسند وفراخی فصیل پانزده گز باشد و اندرمیان شهر چشمه‌ایست که از سنگ خاره بیرون میآید مقدار پنج آسیا... و من فراوان شهرها و قلعه ها دیدم در اطراف عالم دربلاد عرب وعجم وهند وترك مثل شهر آمد هیچ جا ندیدم که برروی زمین چنان‌باشد ونه نیز ازکسی شنیدم که گفت چنان جای دیگر دیده‌ام و مسجد جامع‌هم از این سنگ سیاه است چنانکه از آن راستتر و محکم‌تر نتواند بود و درمیان جامع دویست و اندستون سنگین برداشته‌است هرستونی یک پاره سنگ و برستونها طاقها زده است همه از سنگ وبرسر طاقها باز ستونها زده است کوتاه‌تر از آن و صفی دیگر طاق زده برسر آن طاقهای بزرگ و همه بامهای این مسجد بخرپشته پوشیده همه نجارت ونقارت ومنقوش ومدهون کرده و اندر ساحت مسجد سنگی بزرگ نهاده است و حوضی سنگین مدور عظیم بزرگ برسر آن سنگ نهاده ارتفاعش قامت مردی و دور دائرهٔ آن دوگز و نایژه ای برنجین از میان حوض برآمده که آبی صافی بفواره از آن بیرون میآید چنانکه مدخل ومخرج آن آب پیدا نیست... ونزدیک مسجد کلیسیائی است عظیم بتکلف هم از سنگ ساخته و زمین کلیسیا مرخم کرده بنقش‌ها ودرین کلیسا برطارم آن که جای عبادت ترسایان است دری آهنین مشبک دیدم که هیچ جای مثل آن دری ندیده بودم».

شخصی که نام خودرا ذکرننموده وبرنسخهٔ خطی کتاب ابن حوقل حاشیه نوشته (این نسخه درپاریس است) ودرسال ۵۳٤ هجری در آمد بوده است نیز از شکوه و جلال آن شهر سخن رانده و گوید بازارهائی خوب و معمور دارد. درقرن هفتم یاقوت و قزوینی نیز بسیاری از اوصاف مذکو را برای آمد ذکر نموده اند. قزوینی گوید رود دجله از همه طرف آمد را درآغوش گرفته جز ازیک طرف، بشکل هلال، و آن شهر دارای درختان بسیار و باغهای فراوانست. حمدالله مستوفی دریک قرن بعد گوید «شهری وسط است وحقوق دیوانیش سه هزار دینار». شهرآمد در پایان این قرن بدست تیمور افتاد.[۱]

---

۱ ـ اصطخری ۷۵، ابن حوقل ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، مقدسی ۱٤۰ ، ناصرخسرو ۸، یاقوت : جلد اول ٦٦ ، قزوینی : جلد دوم ۳۳۱ ، مستوفی ۱٦۵ ، علی یزدی : جلد اول ٦۸۲ .

درشمال آمد نزدیک یکی ازشعب شرقی دجلهٔ علیا شهر «حانی» واقع است که یاقوت گوید معادن آهن دارد و از آنجا بسایر بلاد فرستاده میشود. حمدالله مستوفی نیز حانی را اسم برده است، وبگفتهٔ مقدسی حوالی آن شهر سرچشمهٔ دجله واقع است که ازغاری تاریک آبی سبز رنگ بیرون‌می‌آید ودرآغاز امرچنانست که پیش‌از یک آسیاب را نمیتواند حرکت دهد و پیش‌ازهمه نهرالذئب بآن ملحق میشود. گویا این این رودخانه همان رودخانهٔ سگان (نهرالکلاب) باشد که یاقوت ذکر نموده و از کوه های نزدیک شمشاط در شمال حانی بر میخیزد. سرچشمهٔ دجله بقول یاقوت دوروزونیم ازآمد فاصله دارد و در مکانی موسوم به‌هلوراس، جائی که علی ارمنی درآنجا کشته شده، واقع است. یاقوت از غار تاریکی که آب از آن بیرون میاید نیز اسم برده است. مقدسی ویاقوت از رودخانه‌های کوچکی که بدجله ملحق میشوند بنام‌های مختلف‌یاد کرده‌اندچنانکه نمی توان آنها را باهم تطبیق نمود. دورنیست بین‌قرن چهارم وقرن‌هفتم درنام این رودخانه ها تغییرات بزرگ ایجادشده باشد.

باندك فاصله‌ای زیر آمد دجله‌بشکل یک زاویهٔ قائمه بسمت شرق می‌پیچد وازسمت شمال نهرالرسس یانهرالصلب بآن ملحق میشود، اما بزرگترین رودخانه‌ای که به‌آن میریزدآنست که ازشمال‌میافارقین فرود می‌آید وازآن رودخانه‌ای منشعب میشود که آن شهرراسیراب‌می کند وموسوم‌است به‌رودخانهٔ«ساتیدما» یا «ساتیدماد» ویکی‌ازشعب آن‌راوادی الزور گویند که ازناحیهٔ کلک‌فرودمی‌آیدولی‌خودرودخانهٔ ساتیدما از درب الکلاب سرچشمه میگیرد .درب الکلاب بمعنی معبرسگانست وباین جهت این‌نام بآن معبر داده شده که، بقول یاقوت، انوشیروان رومیانرا مثل سگ دراین معبر کشت واین واقعه اندکی‌پیش‌ازتولد پیغمبر اسلام بوقوع پیوست. رودخانه‌ای که ابن‌سرابیون بنام ساتیدماذکرنموده‌همانست که مقدسی بنام مسولیات نام برده وامروز معروف‌است به‌رودخانهٔ «باتمان سو» که‌یکی ازشعب آن، چنانکه گفتیم، ازمیافارقین فرود میآید[1]. گویا میافارقین عربی تحریف میفرکت[2] آرامی یا موفرگن[3] ارمنی

---

۱ - ابن سرابیون ۱۷، ۱۸، مقدسی ۱٤٤، یاقوت : جلد دوم ۱۸۸، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵٦۳، ۹۵٦، جلد سوم ۷،۱۳، ٤؛ جلد چهارم ۳۰۰، ۹۷۹، مستوفی ۱٦۵. ۲ - Maypharkath ۳ - Moufargin

باشد که یونانیان آنرا «مارتیروپلیس»[۱] میگفتند. مقدسی درقرن چهارم از آن نام برده و گوید شهری خوب است باروئی سنگی و کنگره دار با خندقی عمیق دارد وپیرامون خندق حومه‌ای بزرگ بامسجد جامع واقع است. اما مقدسی اضافه می کند باغستان آن شهر اندك است. ناصرخسروعلوی میافارقین‌را درسال ٤٣٨ دیده و گوید «باروئی عظیم بود از سنگ سفید بر شده هر سنگی مقدارپانصد من وبهر پنجاه گزی برجی عظیم ساخته هم از این سنگ سفید که گفته شد وسر باره همه کنگره‌ها برنهاده چنانکه گویی امروز استاد دست ازش بازداشته است واین شهررا یک دراست ازسوی مغرب ودرگاهی عظیم و کشیده است بطاقی سنگین و دری آهنین بی چوب بر آنجا ترکیب کرده ومسجدآدینه‌ای دارد که اگرصفت‌آن کرده شود بتطویل انجامد... و گفته‌اند که متوضای (مستراح) که درآن مسجد ساخته‌اند چهل حجره درپیش است ودوجوی آب بزرگ میگردد درهمهٔ خانه‌ها یکی ظاهر استعمال ودیگر تحت‌الارض پنهان که ثفل میبرد و چاهها پاك میگرداند و بیرون از این شهرستان در ربض کاروان‌سراها وبازارهاست وگرمابه ها ومسجد جامع دیگر یست که روزآدینه هم آنجا نمازکنند وازسوی شمال سوری دیگر است که آنرا محدثه گویند (یعنی شهرنو) هم شهریست با بازارومسجد جامع وحمامات همه ترتیبی (یعنی همه‌نوع)... وسلطان ولایت ابونصراحمد ملقب به شبل‌الدوله مردی صد ساله است و گفتند که رطل‌آنجا چهارصد و هشتاد درم سنگ باشد و این امیر شهری ساخته است بر چهار فرسنگی میافارقین و آنرا نصریه نام کرده‌اند». یاقوت و قزوینی هر دو از کلیسا های متعدد واز سه برج و هشت دروازهٔ شهر که از زمان قدیم درآنجا وجود داشته شرح‌مفصل نوشته‌اند. یاقوت گوید اسم آن شهربیونانی «مدورصالا» بمعنی شهر شهیدان است وتاریخ آن شهربزمان تئودسیوس میرسد. از بقایای‌آن کلیساها تا قرن هفتم کلیسائی از زمان حضرت عیسی باقی بود و در بالای برج جنوب غربی آن صلیب بزرگی دیده میشد که روی آن بسمت بیت‌المقدس بود وبطوریکه نقل میکردند این صلیب کارهمان سازنده‌ای بود که صلیب بزرگ برج کلیسای قیامت بیت‌المقدس را ساخته

۱ ـ Martyropolis

واین دوصلیب بشکل یکدیگر بود وباعث اعجاب وتحسین ناظرین . همچنین درمحلۀ یهودی‌های میافارقین نزدیک معبد یهودیها حوضچه‌ای ازسنگ‌مرمرسیاه وجودداشت که درآن محفظه‌ای شیشه‌ای بود ودرآن محفظه مقداری‌خون حضرت یوشع بن‌نون‌را حفظ کرده بودند. هربیماری‌آن محفظه را لمس میکرد شفا می‌یافت. درقرن هشتم که میافارقین بدست‌مغولها افتاد هنوز اهمیت داشت و حمدالله مستوفی گوید « شهری بزرگ‌است وهوای خوش دارد ومیوۀ فراوان»[1].

ارزن باندك مسافتی درمشرق میافارقین درجانب غربی رودخانۀ «سربط» واقع است .این‌شهرقلعه ای بزرگ وباروئی مستحکم‌داشت .ناصرخسرو علوی درسال ۴۳۸ آنرا دیده وگوید « شهری آبادان و نیکو بود با آب روان و بساتین و اشجار و بازارهای نیک‌ودر آنجا درآذرماه پارسیان دویست من انگور بیک دینارمیفروختند». ازشرحی‌که یاقوت دربارۀ ارزن (که نباید آنرا با ارزن‌الروم یا ارضروم که درفصل آینده راجع بآن گفتگومیکنیم‌یکی‌دانست) نوشته چنین برمیآید که این‌شهر درزمان‌او روبخرابی بوده‌است، ولی حمدالله مستوفی درقرن هشتم آنرا بنام ارزنه نامیده وگوید « شهری بزرگ است وقلعه‌ای دارد عظیم محکم‌حاصلش غله وپنبۀ نیکوباشد».

درساحل‌جنوبی فرات بین‌مصب دو رودخانه‌ای که‌ازشمال‌میافارقین وارزن می‌آیند قلعه ایست معروف به حصن کیفا که رومیان آنرا کیفاس[2] یا کیفی[3] میگفتند. مقدسی آنرا قلعه‌ای بسیار مستحکم دانسته دارای بازار هائی در حومه پر از خواسته وکلیسا های بسیار . حاشیه نویس مجهول الاسم نسخۀ خطی ابن حوقل‌پاریس، که قبلاً هم ذکری از او نمودیم و در قرن ششم هجری حاشیه‌ای برآن کتاب نوشته است، ازپل‌سنگی آنجا که بررود فرات بسته شده وامیر فخرالدین قره ارسلان درسال ۵۱۰ آنرا تعمیر کرده سخن رانده است. زیر حصن کیفا درآن‌زمان حومه‌ای پر جمعیت دارای بازارها وکاروانسراها و خانه‌هائی ساخته شده از گچ و سنگ وجود داشته است . ولایتی که‌حصن کیفا را در برداشته ولایتی حاصلخیز ولی

۱ - ابن‌حوقل ۱۵۱ ،مقدسی ۱۴۰ ، ناصر خسرو ۷ ،یاقوت : جلد چهارم ۷۰۳ - ۷۰۷ ،قزوینی : جلد دوم ۳۷۹، مستوفی ۱۶۷ ۲ - Kiphas ۳ - Cephe

بدهوا بوده و هنگام‌شدت گرما طاعون غالباً بر آنجا استیلا پیدا میکرده‌است. یاقوت که حصن کیفا را دیده است گوید شهریست دارای قلعه‌ای بزرگ مشرف بدجله و واقع بردو جانب دجله و در آنجا روی دجله پلی بسته‌شده که در تمامی بلاد پلی از آن بزرگتر ندیده‌ام ومشتمل است برطاقی بزرگ که روی آن دو طاق کوچک‌زده شده که ظاهراً بوسیلهٔ یک ستون واقع دروسط دجله که آن رودخانه را بدو قسمت میکند استوار است. حمدالله مستوفی که حصن کیفا را یک قرن بعد از یاقوت دیده است گوید «شهری بزرگ بوده واکنون بعضی خرابست‌وبعضی آبادان».

زیر تل معروف به‌تل فافان شهری بهمین نام بر ساحل شمالی، یعنی جانب چپ دجله ، در پنجاه میلی شرق حصن کیفا ، یعنی سرپیچ بزرگ دجله‌بسمت جنوب واقع‌بود . اطراف شهر چنانکه مقدسی گوید در قرن چهارم باغستان بود و بازارهائی معمور داشت وابنیهٔ شهرهر چندگلین بود ولی بازارهای مسقف داشت ورودخانه‌ای که درجلوتل فافان به‌دجله میریخت‌ازبدلیس (بتلیس) میآمدواز کوههای ارمنستان در جنوب غربی دریاچهٔ‌وان‌بر میخاست. باین‌رودخانه یک شعبهٔ بزرگ که ازجنوب‌دریاچه‌میآمد ملحق میگردید که یاقوت‌ومقدسی‌آنراوادی‌الرزم نامیده‌اند وزیر ملتقای این رودخانه بدجله دجله قابل کشتی رانی میشود. در ساحل رودرزم شمال تل فافان و بالای مصب رود بدلیس به رود رزم شهر سعرت یا سعرد یا اسعرت واقع بود که غالباً از توابع ارمنیه شمرده میشد . یاقوت مکرر از آن اسم برده ولی شرحی دربارهٔ آن ذکر نکرده است ، اماحمدالله مستوفی‌گوید سعرت شهری بزرگ‌است وظرفهای‌مسین‌فاخر آن که‌مسگران ماهرمیسازندمعروف‌میباشد وقدحهای مسین که برای آبخوردن بکار میرود از آنجا صادر میشود . نزدیک سعرت بقول قزوینی شهرچه‌ای بود موسوم به حیزان که در تمام بلاد جزیره وعراق شاه بلوط منحصراً درآنجا می‌روئید.[۱]

۱ ـ اصطخری ۷۶، ابن حوقل ۱۵۲، مقدسی ۱۴۱ ، ۱۴۵، ناصرخسرو۷، یاقوت: جلد اول ۲۰۵، جلد دوم ۷۷۶،۵۵۲،۲۷۷ ، جلد سوم ۶۸، ۸۵۴، قزوینی . جلد دوم ۲۴۱ ، مستوفی ۱۶۵ ، ۱۶۶. اسم رودخانهٔ « رزم » درنسخه های خطی بصورتهای مختلف « زرم » و« رزب » یا « زرب » ذکر شده ووجه صحیح آن معلوم نیست.

فصل هشتم

فرات علیا

فرات شرقی یا ارسناس ـ ملاسگرد وموش ـ شمشاط وحصن زیاد یا خربوط ـ فرات غربی ـ ارزن الروم یا قالیقلا ـ ارزنجان وکمخ ـ قلعهٔ ابریق یا تفریک Tephrike ـ ملطیه وطرنده ـ زبطره وحدث ـ حصن‌منصورو بهنسا وپل سنجه ـ صادرات جزیره ومحصول آن ـ راهها

شهرها و شهرستانهائی که در امتداد سواحل فرات‌علیا، خاوری وباختری (زیرافرات دوسرچشمه داشت) واقع بود بطور کلی جزء بین‌النهرین شمالی‌محسوب میگردید و غالبا در ایالت جزیره واقع میشد. فرات خاوری جنوبی‌ترین دو شاخهٔ آن رود خانه بود که بعضی جغرافی نویسان آنرا سر چشمهٔ عمده و بزرگ فرات دانسته و تاسیت [1] و پلنی [2] آنرا بنام «ارسنیاس فلومن» [3] خوانده‌اند و در قرن چهارم هجری ابن سرابیون هنوز آنرا رود خانهٔ ارسناس نامیده و در قرن هفتم یاقوت‌هم که بسردی شدید آب‌آن اشاره نموده باز همین اسم را بآن داده‌است. امروز ترکها عموماً آنرا بنام سلطان مراد چهارم‌پادشاه عثمانی که درسال ۱۰۴۸ بغدادرا فتح کرد «مرادسو» مینامند [4].

---

۱ - Tacitus ۲ - Pliny ۳ - Arsanias Flumen ٤ ـ ابن سرابیون ۱۱، قدآمه٦ ۲٤، ۲۵۱، مقدسی ۳۷٦، یاقوت: جلد اول ۲۰۷، جلد چهارم ٦٤۸، ٦۸۲، مستوفی ۱٦۵ ، ۱٦۷. بنظر می‌رسد حاج خلیفه مؤلف جهان نما، که‌کتاب خود را در سال ۱۰۱۰ نوشته است، قدیم‌ترین مراجعی است‌که فرات‌شرقی را مرادسونامیده است (ص ٤۲٦) وازآنجاکه این مؤلف‌کتاب خود را قبل از دورهٔ سلطان مراد چهارم نوشته معلوم میگرددکه برخلاف آنچه‌شایع است این رود بنام سلطان مراد نامیده نشده است.

ارسناس ازسرزمین طرون برمیخیزد که بزبان‌ارمنی بصورت درون[1] نوشته میشود ورومیان آنرا تارونیتس[2] میگویند و شامل کوههای شمال‌دریاچهٔ وان‌است. مهمترین‌شهر هـای‌ساحل ارسناس‌شهرملاز گرد بود که‌بزبان های مختلف‌آن‌سر زمین منازجرد ومناز گرت‌وملاسگرد نیز گفته‌میشد. درقرن‌چهارم‌مقدسی‌دربارهٔ‌ملاز گرد گوید شهر یست دارای قلعه‌ای مستحکم با مسجدی در کنار بازار و اطراف شهر بـاغهای بسیاراست. درسال ٤٦٣ مناز گرت میدان نبرد قطعی رومیان و سلجوقیان واقع گردید ودر آن جنگ‌رمانوس چهارم بدست سلجوقیان اسیرشدواین واقعه شاهد فیروزی را بآغوش سلجوقیـان کشانید و سبب شد که آنـان درآسیـای صغیر مستقر شوند. یاقوت چندجا اسم منازجرد یا مناز گرد را برده وحمدالله مستوفی که آنرا ملازجرد نامیده گوید «قلعه‌ای دارد محکم عظیم، جای خوب است وهوای خوش». شهرموش درجنوب ارسناس درجلگهٔ بزرگی درساحل غربی دریاچهٔ‌وان غالباً ازشهر های ارمنیه بشمارآمده ویاقوت از آن نام برده وحمدالله مستوفی آنرا دارای چراگاههای عـالی شمرده است که از نهرهائی که در سمت شمال فرات خاوری و جنوب دجله جاری بوده سیراب میگردیده‌اند وشهر درزمان حمدالله مستوفی خراب بوده است.

از ساحل راست رود خـانهٔ ارسنـاس دو نهر بآن میریزند که از طرف شمال، یعنی ازبلاد قالیقلا، سرازیرمیگردند. این دورودخانه ازاین‌حیث اهمیت دارند که بوسیلهٔ آنها میتوانیم موضع تقریبی شمشاط را که شهر مهمی بوده و اکنون ازنقشه ها نا پدیدگردیده است‌بدست آوریم. شمشاط غالب اوقات با سمیساط که در ساحل فرات است و در صفحهٔ ۱۱٦ ذکرآن شد اشتباه میشود. ابن سراپیون گوید: رودخانهٔ اول معروف است به نهرالذئب که از قالیقلا برمیخیزد واندکی بالای شهر شمشاط به‌ارسناس میریزد، و رودخانهٔ دوم معروف است به سلقط که از کوه مرور (یا مزور) برخاسته یک‌میل زیر شمشاطبه‌ارسناس ملحق میگردد. ازملاحظهٔ نقشه معلوم میشود اکنون این دو رود خانه اولی بنام «گونک سو»[3] و دومی بنام «پری چای»موسوم‌است. بلاد قالیقلامنطقه‌ایست کوهستانی بین‌ارسناس وفرات‌غربی ودرباختر آن بلاد طرون واقع است.

Gunek Sû - ۳ Taronites - ۲ Daron - ۱

شمشاط(بفتح و کسر «ش»)مهمترین شهر های ساحل ارسناس بود. ابن سرابیون ارسناس را رود شمشاط هم نامیده وبنظر می‌رسد که این شهر در ساحل جنوبی یعنی جانب چپ آن رود بوده است. شمشاط همانست که رومی ها آنرا ارسموساطا[1] می‌نامیدند. یاقوت، که مخصوصاً ذکر نموده که این شهر غیر از سمیساط است، گویه شمشاط بین بالویه (پالوی‌جدید)وحصن‌زیاد (خربوط جدید)واقع است. شمشاط در قرن هفتم یعنی درزمان یاقوت خراب شده بود ولی گفته های ابن سرابیون و یاقوت ما را درپیدا کردن محل آن شهر بااندك تقریبی راهنمائی میکند. قلعهٔ حصن زیاد که ابن خردادبه از آن گفتگو نموده و مسافت زیادی از شمشاط ندارد بعقیدهٔ یاقوت اسم عربی شهر ارمنی نشین «خرت پرت» بوده که امروز آنرا «خربوط» گویند. حمدالله مستوفی آنرا خربرت نامیده ولی شرحی در بارهٔ آن نداده و فقط گوید شهری بزرگ است وهوای خوب دارد. در این شهرستان بلاذری و جغرافی نویسان قدیم دیگر ازپل یغرا اسم برده‌اند که روی رودی، که احتمال دارد یکی از شاخه های ارسناس باشد، بسته بوده وبا شمشاط در حدود ده میل فاصله داشته اما محل صحیح آن معلوم نیست. رود ارسناس یافرات خاوری تقریباً در یکصد میلی غرب شمشاط بفرات باختری ملحق میگردد.[2]

فرات باختری بهرحال مهمترین وبزرگترین شاخه های فرات شمرده میشد وهمانست که امروزترکها آنرا قره سومینامند وهمان فرات ابن سرابیون است که بقول وی سرچشمهٔ آن درکوهی است معروف به کوه اقردخیس(که مسعودی آنرا بصورت افردخیس نوشته و باشکال دیگر نیز ذکر شده) درایالت قالیقلا درشمال ارزروم. این شهر مهم را اعراب ارزن الروم وارمنی ها کرن[3] ویونانی ها تئودوسیوپلیس[4] مینامیدند که شهر اسلامی منطقهٔ قالیقلا ومرکز آن منطقه است. اصل کلمهٔ قالیقلا که جغرافی نویسان قدیم عرب مکرر آنرا اسم برده‌اند درست معلوم نیست اما همه متفق‌اند که فرات باختری ورود ارس وشاخه های ارسناس از آنجا برمیخیزد. از ارزروم جغرافی نویسان قدیم

---

۱ - Arsamosata ۲ - ابن سرابیون ۱۰، ۱۳، ۳۰، ابن خردادبه ۱۲۳، بلاذری ۱۳۹، یاقوت: جلد دوم ۲۷۶، ۴۱۷، جلد سوم ۳۱۹، مستوفی ۲۶۲ ۳ - Karin ۴ - Theodosiopolis

عرب بطور تفصیل ذکری نکرده وفقط گفته اندشهری عظیم است. حمدالله مستوفی گوید « درآنجا کلیسائی است در عظمت چنانکه عالی تر ازآن عمارت درآن ملک نیست ودرو گنبدعالی بوده پنجاه گزو بعضی از طاق آن گنبد درشب ولادت حضرت رسول فرود آمد وچنانکه میخواهند که باز جای کنند عمارت نمی پذیرد وفرود میآید ودر برابر آن کلیسا مسجد برشکل طول وعرض آن مانند کعبه مسلمانان ساخته اندوآنرا نمودار کعبه میخوانند» . ابن بطوطه که درسال ۷۳۳ هجری در ارزالروم بوده (خود او آن شهررا باین شکل ضبط کرده است) گوید شهریست بزرگ متعلق بسلطان عراق و قسمت عمدهٔ آن خراب است وبیشتر خانه های آن باغ دارد و سه رودخانه آن را مشروب میسازد. درهشت فرسخی مشرق ارزن الروم برقلهٔ کوهی درحوالی یکی از سرچشمه های ارس قلعهٔ بزرگ اونیک بود که حمدالله مستوفی گوید شهرآبشخور درپای آن کوه است. این شهر ازتوابع ارزن الروم محسوب میگردید. یاقوت گوید که آن ولایت را باسن میگفتند. در پایان قرن هشتم امیرتیمور پس از یک محاصرهٔ طولانی اونیک را فتح کرد ودرشرح جنگهای اونام این قلعه مکرر آمده است .

درحدود دویست میلی باختر ارزن الروم و درساحل راست فرات ، یعنی شمال آن، شهر ارزنجان واقع بود که یاقوت گوید بیشتر ارزنگان نامیده میشود. یاقوت آنرا شهری نیکوو پرمایه معرفی نموده ودرزمان وی بیشترساکنین آن شهر ارامنه بوده ومسلمانان در اقلیت بوده اند و نوشیدن شراب در آنجا رایج و آشکار بوده است. حمدالله ـ مستوفی میگوید « سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی تجدید عمارتش کرد وبارویش نیز بسنگ تراشیده برآورد و هوایش بغایت خوب است و آب فرات برظاهر آنجا میگذرد حاصلش غله و میوه و پنبه و انگور فراوان باشد ». ابن بطوطه که درسال ۷۳۳ از آنجا گذشته است گوید قسمت اعظم اهل آن شهر را ارمنی ها تشکیل میدهند و مسلمانان آنجا ترک زبانند ، درحوالی آن شهر معدن مس موجود است واز آن انواع ظروف می سازند ، بازارها از کالا پراست و پارچه های خوب در آن شهر میبافند. بابرت، درشمال ارزنجان، را یاقوت شهری بالنسبه مهم معرفی کرده که قسمت اعظم ساکنین آن ارامنه بوده اند، ولی حمدالله مستوفی گوید در زمان او این شهر از اهمیت

افتاده است. قلعهٔ کمخ (بفتح «ک»و«م» یا بفتح «ک»وسکون«م») در ساحل فرات باختری بفاصلهٔ یک روز راه زیر ارزنجان در ساحل جنوبی فرات واقع گردیده است وابن سرابیون وجغرافی نویسان قدیم عرب مکرر اسم آنرا برده اند. این شهر همان کمخا[1] ی رومی‌است. حمدالله‌مستوفی گوید« کماخ قلعه است وشهر کوچک در پای آن قلعه هوایش بسردی مایل است و چند پاره دیه برتوابع آن ».[2]

بفاصلهٔ شصت میلی یابیشتر ازآن، در باختر کمخ رود فرات که از ارزروم بطرف باختر جاری میشود خمیدگی بزرگی پیدا کرده و بسمت جنوب میپیچد ودر آنجااز سمت راست رودخانه ای‌بآن ملحق میگردد که ابن سرابیون آنرا رودابریق نامیده، بنام قلعهٔ ابریق که در قسمت‌علیای آن رود واقع‌است. این رودخانه همانست که به‌رودخانهٔ « چلته ایرماق » معروف است و از «دوریک» یا « دیوریکی » سرازیر میگردد . این اسم در کتاب حمدالله مستوفی و ابن بی‌بی‌بشکل «دفریکی» ودر کتابهای‌رومی‌بشکل تفریک[3] ضبط گردیده(درنسخه های خطی یونانی‌بنام‌افریک[4] نوشته‌شده)وجغرافی‌نویسان‌قدیم‌عرب آنرا بنام ابریق درآورده اند. این محل در پایان قرن‌سوم هجری از جهت‌اینکه‌سنگر بزرگی‌برای بیالقه[5] بود معروفیت‌داشت. بیالقه‌فرقهٔ مخصوصی‌بودند ازمسیحیان‌مشرق‌ومذهب‌آنان‌مخلوطی‌بوداز‌مسیحیت‌وزردشتی‌وباین جهت مورد آزاروشکنجهٔ سلاطین ارتودوکس‌قسطنطنیه‌واقع‌میشدند. اینان‌پیرومذهبی بودند که پولس شمشاطی‌سرحلقهٔ‌آن مذهب بودواعراب آنها راببالقه‌مینامیدند. بیالقه تفریک را متصرف گردیده آنر استحکم ساخته بودند و چون خلفاء اسلامی از آنها پشتیبانی مینمودند چند سالی دربرابر لشکریان قسطنطنیه پایداری بخرج دادند. قدامه و مسعودی که تقریباً هردو در یک زمان میزیسته اند گویند بیلقانی صاحب شهر ابریق است. علی هروی(که یاقوت از او نقل قول کرده‌است) از نویسندگان قرن هفتم داستانی شگفت آمیز از غار بزرگ و کلیسائی که‌نزدیک ابروق‌بوده (یاقوت

۱ - Kamacha ۲ ـ ابن‌سرابیون ۱۰، ابن رسته ۸۹، ابن‌خردادبه ۱۷۴، مسعودی: جلد اول ۲۱۴،التنبیه ۵۲ ، یاقوت: جلد اول ۲۰۵،۲۰۶،۴۰۸، ۴۴۴ ، جلد سوم ۸۶۰ ، جلد چهارم ۱۹ ، ۳۰۴، قزوینی : جلد دوم ۳۷۰ ، مستوفی ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، علی یزدی : جلد اول۶۹۱، جلد دوم۲۵۲ ، ۴۰۳ ، ابن بطوطه :جلد دوم ۲۱۳ ، ۲۹۴. ۳ - Tephrike ۴ - Aphrike ۵ - Paulicians

ابریق را بصورت ابروق نوشته است) ذکر نموده از جمله اینکه در آن جا جسد جماعتی ازشهیدان موجود است که بگمان او هفت‌نفر اصحاب کهف «افسوس» میباشند .

بمسافت کمی درجنوب چلته ایرماق و دیوریک رودخانهٔ « صاری چیچک » به‌فرات ملحق میشود و درمحل ملتقای آنها قلعهٔ عرب گیرواقع است. گویا هیچکدام ازجغرافی نویسان قدیم عرب باین محل اشاره ای نکرده باشند وتنها ابن بی‌بی چندبار در تاریخ سلجوقیان درقرن هشتم اسم آنرا برده است .این نام در تواریخ رومی بصورت « ارابراس »[1] نوشته شده‌است. بهرحال عرب گیر را نمیتوان با ابریق و تفریک یکی دانست . گویاقدیم ترین جائی که اسم عرب گیر یاعر بکیر درنوشتجات جغرافی نویسان مسلمین آمده است در جهان نمای ترکی حاج خلیفه درآغاز قرن یازدهم هجری باشد . این مورخ دیوریکی را که تاکنون بهمان اسم باقی است نیز نام برده ولی متاسفانه از قلعهٔ قدیم بیالقه شرح کاملی بدست ما نرسیده است.[2]

ملطیه که رومیان آنرا ملیتین[3] گویند در زمان قدیم ازمهمترین قلعه های مرزی مسلمین در مقابل رومیان بوده است. بلاذری گوید ساخلو آن قلعه ازپلی که درسه میلی آن واقع بود حفاظت میکرد . این پل روی رودخانهٔ قباقب نزدیک ملتقای آن بفرات بسته شده ومتصل بود بشاهراه. قباقب رودخانهٔ معروفی است که رومیان آنرا «ملس» مینامیدند و امروز ترکها آنرا توخمه سو گویند و ازکوه های مغرب ملطیه که سرچشمهٔ رود جیحان است سرچشمه میگیرد . رودخانهٔ قدیم پیراموس بطرف جنوب باختری سرازیر گردیده درخلیج اسکندرونه به‌دریای مدیترانه میریزد ودر فصل آینده دربارهٔ آن گفتگو خواهیم کرد .

رودخانهٔ قباقب بعد از ارسناس مهمترین شاخه های فرات بشمار میآید . خود قباقب هم شاخه های بسیار دارد که ابن سرابیون نام آنها را ذکر نموده است. بدستور منصور عباسی بسال ۱۳۹ ملطیه تعمیر گردید ومسجدی با شکوه ومکانی که

---

۱ - Arabraces ۲ ـ ابن سرابیون ۱۱، ۳۱ ، قدامه ۲۵٤، مسعودی : جلد هشتم ۷٤ ، التنبیه ۱۵۱ ، ۱۸۳ ، یاقوت : جلد اول ۸۷ ، ابن بی‌بی ۲۱۰ ، ۳۱۸، مستوفی ۱٦۲ ، جهان نما ٦۲٤. نیز رجوع کنید به J. R. A. S سال ۱۸۹۵ صفحهٔ ۷٤۰ وتصحیحات J. R. A. S سال ۱۸۹٦ ، صفحهٔ ۷۳۳.

۳ - Melitene

چهارهزارنفر ساخلو در آن میزیستند در آنجا ساخته شد . اصطخری درقرن چهارم گوید شهری عظیم است درمیان کوهستانی پر از درختان انگور و بادام و گردو دارای‌میوه‌های زمستانی وتابستانی. این شهر مکرر بدست سپاهیان رومی ومسلمان دست بدست گردیده و یاقوت درقرن هفتم آنرا از بلادروم شمرده است. حمدالله مستوفی یک قرن بعد از یاقوت دربارهٔ ملطیه گوید « ودر آن حدود حصن حصین است، شهری عظیم بزرگ بوده و هوایش درغایت خوش و آبهای روان و علفزارهای فراوان حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه فراوان باشد» . در قلهٔ کوهی نزدیک ملطیه کلیسائی بوده است موسوم به‌دیر «برساما » که قزوینی دربارهٔ آن گوید راهبان بسیار در آنجا اقامت دارند و این دیر بسیار مورد احترام مسیحیانست.

قلعهٔ طرنده ، درندهٔ جدید ، که صاحب کتاب جهان نما نیز آنرا باین اسم ضبط نموده ، درقسمت علیای رود قباقب بالای ملطیه وسه منزلی‌آن شهر واقع بوده است. از سال ۸۳ هجری ساخلو آن قلعه معبر آنجا را حفاظت میکرد ، ولی درسال ۱۰۰ هجری مسلمین بحکم عمربن عبدالعزیز خلیفهٔ اموی آنجا را تخلیه کردند . تواریخ رومی این محل را مکرر باسم ترنته[۱] ذکر نموده‌اند و در قرن سوم یکی از مستحکم‌ترین قلاع بیالقه بوده است.[۲]

رودخانهٔ قباقب شاخهٔ بزرگی داردموسوم به‌رودخانهٔ قراقیس که ازسمت جنوب بآن‌ملحق میگردد. درقسمت علیای قراقیس قلعهٔ بزرگ زبطره واقع بود که رومیان آنرا سوزپطره[۳] یا زپطره[۴] میگفتند و دورنیست «ویران شهر » در چند فرسخی جنوب ملطیه درساحل رود خانهٔ سلطان سو که اسم جدیدنهر قراقیس‌است خرابه‌های زبطره باشد . بلاذری و اصطخری اسم زبطره را برده گویند قلعه ای عظیم است از جملهٔ قلاع بسیار نزدیک بمملکت روم که چند بار بدست رومیان خراب شد

۱ - Tarania ۲ - ابن سرابیون ۱۰، ۱۲، ۱۳، بلاذری ۱۸۵ ، ۱۸۷، اصطخری ۶۲، ابن حوقل ۱۲۰ ، یاقوت : جلد چهارم ۲۶، ۶۳۳، مستوفی ۱۶۳، قزوینی: جلد دوم ۳۵۶، جهان نما ۶۲٤. اما ملطیهٔ جدید در دو فرسخی قلعه‌ای است که در قرون وسطی وجود داشت و خرابه های شهر قدیمی‌دراسکی ـ شهر ، یکفرسخی‌پل قدیمی موسوم به‌قرق گزواقعست. این‌پل‌روی رودخانهٔ توخمه‌کمی بالای ملتقای آن بفرات قرار دارد . ۳ - Sozopetra ٤ - Zapetra

و منصور خلیفهٔ عباسی و پس از او مأمون بتجدید بنای آن همت گماشتند . یاقوت و مؤلفان دیگر زبطره و قلعهٔ الحدث را که قریباً دربارهٔ آن گفتگوخواهیم کرد یکی دانسته‌اند. وقایع نگاران عرب و رومی زبطره یا سوز پطره را از جهت اینکه تئوفیلوس[1] آنرا تسخیر نمود و سپس معتصم خلیفهٔ عباسی در موقعیکه به عموریه حمله کرد آنرا از تصرف رومیان بیرون آورد مورد توجه‌خاص قرار داده اند، چنانکه در فصل دیگر ازآن‌سخن‌خواهیم گفت. اهمیت زبطره مدت زمانی پایدار ماند ولی ابوالفداء که درسال ۷۱۵هجری آنجا را دیده است گوید قلعه‌ای است ویران و خالی از کشت و کار ومردم وازباروی آن تنها نشانی باقی‌مانده ، بطوریکه مورخ مزبور خود در میان درختان بلوطی که در محل آن شهر روئیده وزمانی مزارعی حاصلخیز بوده بشکار پرداخته گوید خرگوش هائی ببزرگی خرگوشهای آنجا در جای دیگر ندیده است و همچنین گوید این مکان در دو منزلی جنوب ملطیه و در مغرب حصن منصور واقع است ، که راجع بآن گفتگوخواهیم کرد.[2]

قلعهٔ «الحدث» یا اداتای[3] روسی را مسلمین درزمان خلافت عمربن خطاب فتح کردند ومکرر درکتب تواریخ ذکرآن رفته است .کلمهٔ حدث درزبان عربی بمعنی خبر مخصوصاً خبر غم انگیزاست . بلاذری گوید معبرحدث پس از استیلای مسلمین برآن معبر سلامت نامیده شد. بهرحال اسم معبر سلامت (درب السلامة)، چنانکه درفصل آینده از آن سخن خواهیم گفت، غالباً برجادهٔ قسطنطنیه که از معبر کیلیکیه عبور میکرد اطلاق میشد. حدث مسجدی نیز داشت . مهدی خلیفهٔ عباسی در سال ۱۶۲ بتجدید ابنیهٔ حدث فرمان داد و پس از او هارون الرشید کار پدر را تکمیل کرد وساخلویی مشتمل بر دوهزارنفر درآنجا گذارد . اصطخری گوید زمین آنجا حاصلخیز است و قلعهٔ مزبور چند بار میان رومیان ومسلمین دست بدست شده است. بگفتهٔ یاقوت و مورخان دیگرحدث را بمناسبت اینکه خاکی سرخ رنگ داشته است

---

۱ - Theophilus ۲ - ابن سرابیون ۱۳ ، بلاذری ۱۹۱ ، اصطخری ۶۳ ، یاقوت : جلد دوم ۹۱٤ ، ابوالفداء ۲۳٤ ، در بارهٔ محل زبطره وحدث ، آندرسن J. G. C. Anderson در مجلهٔ Classical Review شمارهٔ آوریل سال ۱۸۹٦ ضمن‌گفتگو دربارهٔ هجوم باسیل اول بربیالقه درسال ۸۷۲ میلادی تحقیق‌کرده است . ۳ - Adata

الحمراء میگفتند وقلعهٔ آن برفراز کوهی بود که آن‌را «احیدب» مینامیدند که بمعنی گوژ کوچک است. در سال ۳۴۳ پس‌از آنکه این محل چند بار بین مسلمانان ورومیان دست بدست گردید سیف‌الدولهٔ حمدانی آخرین‌بار آنرا متصرف شد وبتجدید ابنیهٔ آن همت گماشت‌وپس‌ازوی بدست‌مسعودبن قلج ارسلان سلجوقی افتاد (سال ۵٤٥ هجری).

رودخانه ای که در جوار حدث بود نهر جوریث یا حوریث نام داشت؛ که ابن سراپیون اشتباهاً آنرا یکی از شاخه‌های رود قباقب (رودخانهٔ ملطیه) دانسته، اما یاقوت که آنرا حوریث نامیده صحیح گفته است که به رود جیحان یعنی پیرامس میریزد. ابن سراپیون گوید سرچشمهٔ رود حدث چشمه‌ایست موسوم به عین زنیثا که از دریاچه های کوچکی عبور نموده از نزدیک شهر حدث می گذرد. همچنین گوید رودخانهٔ عرجان، که از جبل‌الرمش برمیخیزد به رود حوریث میریزد. خود شهر حدث از نهری آب برمیدارد که از رودخانهٔ عرجان جدا شده و دوباره بآن ملحق میگردد. این بحث را بگفتهٔ ابوالفداء پایان میدهیم که گوید حدث در دوازده میلی مخابط‌العلوی درساحل رودخانهٔ اصلی جیحان واقع است.

محل واقعی حدث بخوبی مشخص نیست لیکن میتوان گفت قلعهٔ مزبور درمحلی واقع بوده که معبرمرعش (جرمانیقیه)[1] تا البستان (عربسوس)[2]را محافظت میکرد که درساحل آقسوی امروز نزدیک انیکلی[3] اقسو، یکی ازمنابع رود جیحانست.[4]

حصن منصور وقلعهٔ بهسنا (که هنوزدرزمان ما باقی‌است) هرکدام درساحل رودخانه‌ای واقع بود و رودخانه های مزبور از شعب ساحل راست فرات هستند که یکی پس ازدیگری در زیرسمیساط بفرات ملحق میگردند. حصن منصور دراین اواخر به «ادیمان» معروف شده ورومیان آنرا پرها میگفتند. حصن‌منصور یعنی دژ منصور بنام بانی آن منصور از قبیلهٔ قیس که درزمان مروان دوم آخرین خلیفهٔ اموی درسال ۱٤۱ کشته شد وفرمانده قوای مرزی بود موسوم گردیده است. هارون الرشید در زمان خلافت پدرش مهدی باستحکام آن دژ همت گماشت و ابن‌حوقل در بارهٔ آن

---

۱ - Jermanicia ۲ - Arabissus ۳ - Inikli ٤ - بلاذری ۱۹۱ - ۱۸۹ ابن سراپیون ۱٤، اصطخری ٦۲، ابن حوقل ۱۲۰، یاقوت: جلددوم ۲۱۸، جلد چهارم ۸۳۸، ابوالفداء ۲٦۳.

گوید شهری کوچک است ، یک مسجد جامع دارد و کشت‌زار های آن از باران سیراب میشود، اما ابن‌حوقل میگوید این دژ نیز مانند دیگر دژهائی که درمرزهای بلاد اسلامی است بنوبت از طرف مسلمین و رومیان مورد نهب و غارت و ویرانی واقع می گردد. یاقوت گوید حصن منصور شهریست دارای بارو وخندق و سه دروازه ودرمیان شهر دژیست دارای دوبارو پشت یکدیگر. زمانیکه ابوالفداء درقرن هشتم بتألیف کتاب خود سپرداخت حصن منصور خراب بود ولی اطراف آن اراضی مزروع نیز وجود داشت.

رود ازرق از شمال باختری حصن منصورمیگذشت واین دژدرزمین مسطحی بالای رود واقع بود وفرات در کنارهٔ جنوبی‌آن جریان‌داشت. دژبهسنا که درتواریخ صلیبی بهسدن نوشته شده در مغرب حصن‌منصور بود وپیرامون آن ناحیهٔ «کیسوم» نامیده میشد. بهسنا برفراز تپه‌ای قرارداشت ودرپای آن‌تپه شهری بود دارای مسجد و بازارهای پرمایه وحول وحوش شهر زمینی بسیار حاصلخیز. یاقوت بهسنا را دژی بسیار مستحکم معرفی کرده است. درساحل رودخانهٔ سنجه که نزدیک بهسنا بود و روسی‌ها آنرا « سنگز » میگفتند شهرچه ای بود موسوم به سنجه و نزدیک این شهرچه پلی بود معروف که فقط یک طاق از سنگ تراشیده داشت و بقول ابن حوقل از آن بزرگتر و شگفت‌آمیزتر پلی نبود و یکی از عجایب دنیا شمرده میشد. یاقوت ازرودخانه های سنجه و کیسوم سخن رانده و گوید ازشاخه های فرات هستند ودر بارهٔ آن پل عظیم گوید طاقی است که یک پایهٔ آن را براین ساحل وپایهٔ دیگررا برساحل مقابل نهاده‌اند و دهانهٔ طاق بیش از دویست گام است و از تخته سنگهای تراشیدهٔ بزرگ ساخته شده که طول هر یک از آن تخته سنگها ده ذرع و ارتفاع آن پنج ذرع است . گویند این پل را با کمک طلسمی ساخته و پرداخته‌اند[۱] وی ضخامت سنگها را ذکر نکرده است.

---

۱ - بلاذری ۱۹۲، اصطخری ٦۲، ابن حوقل ۱۲۰، یاقوت : جلد اول ۷۷۰، جلد دوم ۲۷۸، جلد سوم۱٦۲، ۸٦۰، ابوالفداء ۲٦۵، ۲٦۹ . پل سنجه همیشه بعنوان یکی از عجایب چهارگانهٔ جهان ذکر شده و سه تای دیگر عبارتند از کلیسای رها ، که ذکر آن گذشت ، و منارهٔ اسکندریه و مسجد دمشق

(بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ ۱۳۳)

ایالت جزیره یعنی بین‌النهرین علیا صادرات زیاد نداشت. مقدسی سیاهه‌ای را ذکر نموده که قسمت عمدهٔ اقلام آن محصولاتی است که از زمین بدست می‌آید. از موصل مرکز ایالت جزیره غله و عسل و زغال و پنیر و کره و سماق و ناردانه و ترنجبین و گوشت نمک سود و ماهی طریخ، همچنین آهن و از مصنوعات چاقو و تیر و زنجیر و پیاله صادر میشد. از ولایت سنجار بادام و ناردانهٔ وسماق و نیشکر، از نصیبین شاه‌بلوط و از رقه روغن زیتون و صابون و قلم تحریر صادر میگردید. رحبه به تهیه و صدور گلابی بسیار عالی و حران به تهیه و صدور عسل و یکنوع شیرینی موسوم به قبیط معروف بود. جزیرهٔ ابن‌عمر به صدور بادام و گردو و روغن و اسب‌های راهواری که در مرغزارهای آنجا پرورش میبافتند شهرت داشت. از حسنیه در ساحل رودخانهٔ خابور کوچک (در کنارهٔ خاوری دجله) پنیر و کبک ومرغابی وخشکبار صادر میشد. از معلثایا مجاور حسنیه زغال وانگور و میوهٔ تازه و گوشت نمک سود و کنف و الیاف کنف، واز آمد در دیار بکر پارچه‌های پشمی ونخی معروف بخارج میبردند.[۱]

شاهراه‌های بین‌النهرین علیا دنبالهٔ راههای عراق بود. راه چاپاری از بغداد به‌موصل درامتداد ساحل خاوری دجله بسوی ولایت جزیره پیش‌میآمد ودر نزدیکی

(یاقوت: جلددوم۵۹۱). مقدسی دردوموضع این پل‌راکه برروی نهرسنجه که ازشاخه‌های‌ساحل راست فرات است ونزدیک سیمساط به‌آن می‌ریزد با پل حسنیه‌که‌کم اهمیت‌تر از آن‌است و برروی خابور کوچک، یکی ازشاخه‌های دجله قراردارد، اشتباه‌کرده است. (مقدسی ۱۳۹، ۱۴۷ و نیز به‌صفحهٔ ۱۰۰ همین‌کتاب رجوع‌کنید). نهر سنجه اکنون بلم (بضم اول وفتح دوم) سو نامیده میشود وپس ازپیوستن به‌کاخته چای ازسمت شمال، بمسافت کمی بالای سمیساط، به فرات می‌ریزد و ظاهراً همان نهر سنجهٔ معروف نزد جغرافی نویسان عرب است. پل بزرگ این رودخانه‌که از عجایب دنیا بشمار می‌رود هنوزباقی است. این پل را وسپسیان Vespacianبنا کرد و عبارت از یک طاق است بطول ۱۱۲ قدم که در ملتقای بلم سو به‌کاخته چای بر روی آن قرار دارد و آنرا از عجیب‌ترین آثار باقیمانده از ساختمانهای دورهٔ رومی شمرده‌اند.

تصویر آن در مجلهٔ جغرافیائی Geographical Journal سال ۱۸۹۶ صفحهٔ ۳۲۳ و نیز ضمن شرح مبسوطی که هیومان Humann و پخشتین Puchstein در کتاب Reisen in Kleinasien نوشته‌اند دیده میشود. به الواح ۴۱-۴۲ و ۴۳ آن‌کتاب نگاه‌کنید.

۱ - مقدسی ۱۴۵، ۱۴۶

تکریت بایالت مزبور وارد میشد و در امتداد ساحل چپ دجله مستقیماً به « جبلتا » میرفت واز راه «سن » و«حدیثه» بموصل میرسید . تفصیل این راه در کتب جغرافی نویسان قدیم عرب ودر کتاب حمدالله مستوفی آمده است.[۱]

از موصل راه چاپاری ازساحل راست دجله یعنی ازجانب باختری گذشته پیش میرفت تا به« بلد » میرسیدو آنجادوشاخه میشد : راه سمت چپ ازسنجاربه قرقیسیا در ساحل فرات میرفت وجادهٔ سمت راست از نصیبین گذشته و بسوی کفرتوثا میرفت واز آنجا بازبدوشاخه میشد که شاخهٔ راست آن به آمد میرفت وشاخهٔ چپ به رأس العین واز آنجا به رقه درساحل فرات منتهی میگردید.

ابن خردادبه وقدامه این راه یعنی راه موصل به آمدراذکر کرده اند .مقدسی هم شرح آنرابا ذکرمنزلگاههادر کتاب خود آورده و همچنین درمؤلفات اینان تفصیل راههائی که ازاین جاده جدا میشد وبفرات منتهی میگردید داده شده است. مقدسی منزلگاههای راه موصل به جزیرهٔ ابن عمررا که از حسنیه میگذشت ذکرنموده، همچنین راهی را که از آمد به بدلیس نزدیک دریاچهٔ وان میرفت و از ارزن عبور میکرد بیان کرده است[۲].

راه چاپاری که درامتداد ساحل راست فرات یعنی جانب باختری آن قرارداشت از آلوسه شروع شده به عانه میرسید وازآنجا به الفرضه (لنگر گاه) درکناررودخانهٔ فرات منتهی میگردید ودرآنجا دوراه میشد: یکی درامتداد فرات بسمت فاش مقابل قرقیسیا میرفت وآنگاه درجانب باختری فرات سیرمیکرد تا به رقه میرسید و راه دیگر که راه سمت چپ بود ازالفرضه شروع گردیده بسمت رقه میرفت وازوسط بادیه گذشته ازرصافه عبور میکرد و بدون اینکه پیچ وخم فرات را پیروی کند به رقه میرسید . رصافه منزلگاه مهمی بود زیرا دوراه از آنجا بسمت باختر میرفت واز بادیهٔ شام گذشته یکی از آنها به دمشق و حمص[۳] میرسید. بطوریکه بیان کردیم راههای دیگری نیز به قرقیسیاء

۱ ـ ابن خردادبه ۹۳، قدامه۲۱٤، مقدسی ۱۳۵، ۱٤۸، ۱٤۹، مستوفی ۱۹۵.

۲ ـ ابن خردادبه ۹۵، ۹٦، قدامه ۲۱٤، ۲۱۵، ۲۱٦، مقدسی ۱٤۹، ۱۵۰.

۳ - Emessa

ورقه منتهی میگردید، ازجمله راهی بود ازموصل از راه سنجار، و دیگری از نصیبین از راه رأس‌العین وباجروان ، وراه سوم ازرقه وباجروان وحران ورها (ادسا) میگذشت وبه آمد منتهی میشد.

راهی نیز بود که ازرقه جدا گردیده به‌سروج واز آنجا به‌سمیساط میرفت بدون اینکه از پیچ وخمهای فرات پیروی کند. در کتابهای مسالک فاصله های بین‌سمیساط تا حصن منصور و ملطیه و کمخ وسایر قلاع مرزی ذکر گردیده اما متأسفانه این مسافت‌هاچنان دقیق ذکر نشده که ما بتوانیم بکمک آنها محل صحیح حدث وزبطره را که هنوزمورد نظر و تأمل است پیدا کنیم، گواینکه در کتاب مقدسی برخی یادداشتهای راجع باین مرزهای دوردست یافت میشود[1] .

۱ - ابن خردادبه ۹۶، ۹۷، ۹۸، قدامه ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، مقدسی ۱۴۹، ۱۵۰

فصل نهم

روم یا آسیای صغیر

بلاد روم - ثغور اسلامی از ملطیه تا طرسوس - دو معبر بزرگ در جبال طوروس - جادهٔ قسطنطنیه که از معابر کیلیکیه میگذشت - طرابوزان - سه محاصرهٔ قسطنطنیه - جنگهای مسلمانان در آسیای صغیر - غارت عموریه بوسیلهٔ معتصم - فتح آسیای صغیر بوسیلهٔ سلجوقیان - ارمنیهٔ صغری - صلیبیون - مهمترین شهرهای سلجوقیان در بلاد روم

مسلمانان ممالک روم شرقی را بطور کلی بلاد روم میگفتند. کلمهٔ رومی در قرون اول اسلامی همان معنی کلمهٔ نصرانی را داشت خواه یونانی بود خواه از ملت های لاتن. دریای مدیترانه را نیز بحرالروم میگفتند ورفته رفته اسم «بلاد روم» به «روم» تنها اختصار یافت و کلمهٔ «روم» بر آن کشور های مسیحی که بکشورهای اسلامی مجاور ونزدیک بودند اطلاق گردید واز این جهت اعراب سرزمین پهناور آسیای صغیر را که در اواخر قرن پنجم هجری با استیلای سلاجقه بر آنجا بدست مسلمانان افتاد روم نامیدند.

متأسفانه بسبب فقدان کتابهائی که در آنزمان نوشته شده باشد، اطلاعات قابل اطمینانی ازتاریخ وجغرافیای آسیای صغیر درقرون وسطی، چه دردورهٔ مسیحیان وچه در دورهٔ مسلمانان، بقدر کفایت در دست ما نیست[1]. طبیعةً جغرافی نویسان قدیم

۱ - کتاب Historical Geography of Asia Minor تألیف پرفسور رمسی W. M. Ramsay (که از این پس بحروف H. G. A. M. بآن اشاره میکنیم) خلاصه ای از تمام آنچه را که راجع

(بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ ۱۳۷)

عرب هم اطلاعات زیادی ازاین بلاد که دردورهٔ اعراب یکی‌ازممالک امپراطوری روم محسوب میشد نداشتند ، و پس ازتسلط سلجوقیان ترك زبان بر آنجا نیز متأسفانه نویسندگان مسلمان باین سرزمین اسلامی دور افتاده توجهی نکردند و اولین شرح کاملی که در بارهٔ آسیای صغیر اسلامی بدست ما رسیده نوشتهٔ حاجی خلیفه است ، که آنهم درآغاز قرن یازدهم هجری یعنی دویست سال بعداز الحاق آن سرزمین بامپراطوری عثمانی نوشته شده است.[۱]

حدود بلاد اسلامی و روم در زمان امویان و عباسیان ، بلکه تایک قرن و نیم پیش از آنکه هجوم خانمانسوز مغول حکومت عباسیان را براندازد ، از دو سلسله جبال طوروس و آنتی طوروس تشکیل میگردید . این حدود را خطی طولانی که ازسنگرها و دژها تشکیل شده بود تعیین وحمایت میکرد . این دژها را درعربی ثغور که جمع «ثغر» است میگفتند واز ملطیه درساحل فرات علیاتا طرسوس نزدیک ساحل مدیترانه امتداد داشت . این سنگرها و دژها را گاهی رومی ها و زمانی مسلمانان متصرف میشدند وبین این دو گروه دست بدست میگشت. این ثغور نیزعموماً بدودسته تقسیم میشد. دسته‌ای درشمال شرقی که از جزیره حراست میکرد وثغورجزیره نامیده میشد ودسته ای درجنوب باختری که بلاد شام راحراست میکرد وثغور شام خوانده میشد. از جملهٔ ثغورجزیره ملطیه ، زبطره، حصن منصور ، بهسنا وحدث بود که درفصل سابق از آنها گفتگو شد، بعلاوهٔ مرعش ، هارونیه ، کنیسه

باین موضوع بخواهیم شامل است و هرکس خواسته باشد بدقت این موضوع پیچیده و مشکل را بفهمد ناچار است بآن کتاب رجوع کند . ما در این فصل از آن کتاب بیش از مراجع دیگری که در ذیل صفحات ذکر شده است استفاده کرده ایم . رسالات سودمندی که این دانشمند در مجلهٔ جغرافیائی Geographical Journal شمارهٔ سپتامبر ۱۹۰۲ صفحهٔ ۲۵۷ و شمارهٔ اکتبر ۱۹۰۳ صفحهٔ ۳۵۷ نگاشته نیز قابل استفاده است .

۱ ـ اما در مدیترانهٔ شرقی مسلمین بخوبی دو جزیرهٔ قبرس و رودس را می‌شناختند زیرا مسلمانان در سال ۲۸ هجری بفرماندهی معاویه که بعداً بخلافت رسید به جزیرهٔ قبرس حمله بردند ، با این وصف یک شرح جغرافیائی مفصلی ازاین دوجزیره بدست ما نرسیده است. بلاذری ۱۵۳، ۲۳۶ ، یاقوت : جلد دوم ۸۳۲ ، جلد چهارم ۲۹ .

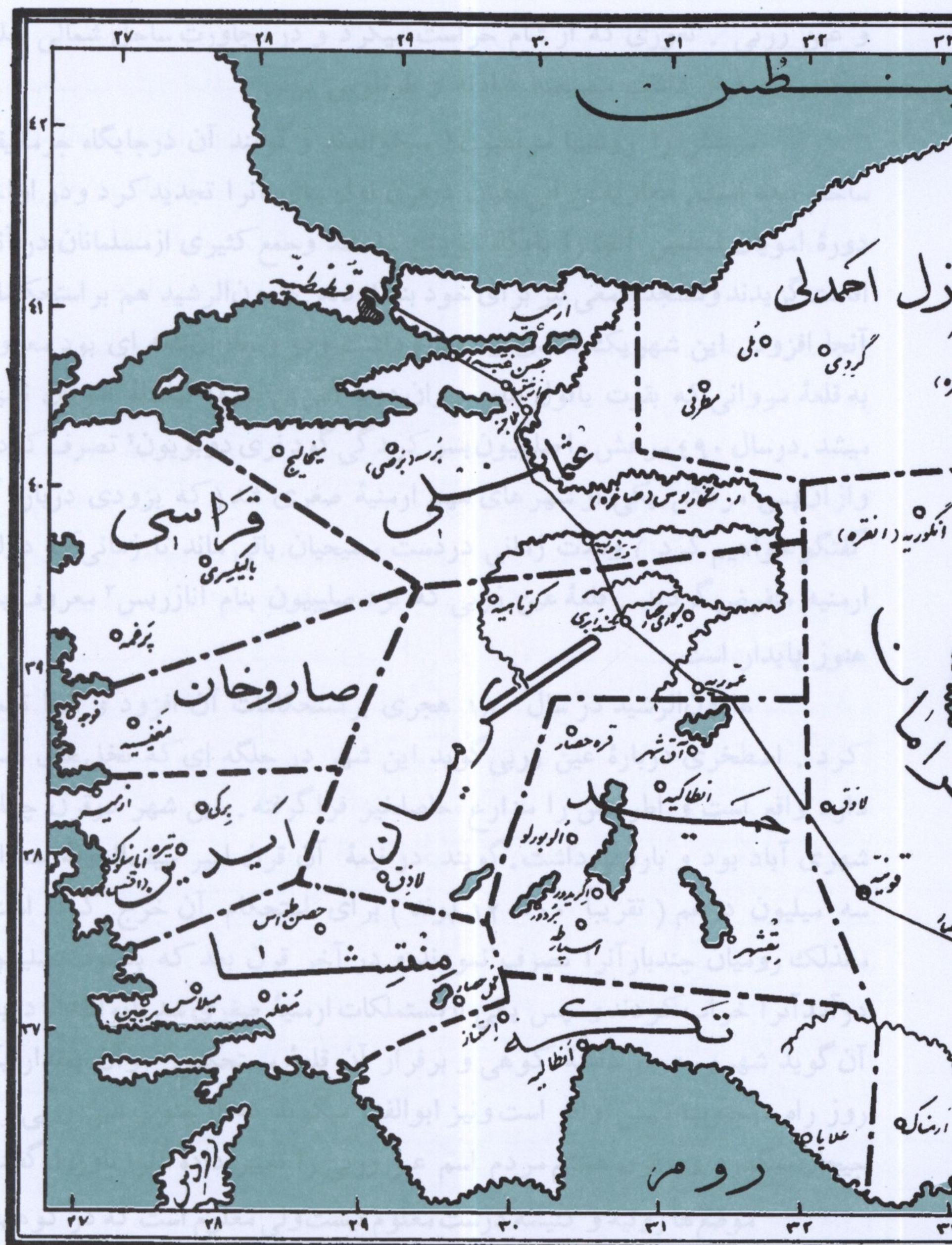
و عین زربی . ثغوری که از شام حراست میکرد و در مجاورت ساحل شمالی خلیج اسکندرونه قرار داشت مصیصه ، اذنه و طرطوس بود.

مرعش را رومیها مراسیون[۱] میخواندند و گویند آن درجایگاه جرمانیقیه ساخته شده است. معاویة بن ابی‌سفیان درقرن اول بنای آنرا تجدید کرد ودر اواخر دورهٔ امویان مسلمین آنجا را پایگاه خویش ساختند وجمع کثیری ازمسلمانان در آنجا اقامت گزیدند ومسجدجامعی نیز برای خود بنا کردند. هارون‌الرشید هم براستحکامات آنجا افزود. این شهر یک خندق و دوباروداشت ودر وسط آن‌قلعه ای بود معروف به قلعهٔ مروانی که بقوت یاقول بنام مروان دوم آخرین خلیفهٔ سلسلهٔ امویان نامیده میشد. درسال ۴۹۰ مرعش را صلیبیون بسرکردگی گودفری دوبویون[۲] تصرف کردند وازآن‌پس مرعش یکی از شهرهای مهم ارمنیهٔ صغری شد (که بزودی دربارهٔ آن گفتگوخواهیم کرد) ومدت زمانی دردست مسیحیان باقی ماند تا زمانی که دولت ارمنیه منقرض گردید. قلعهٔ عین زربی که نزد صلیبیون بنام انازربس[۳] معروف بود هنوز پایدار است.

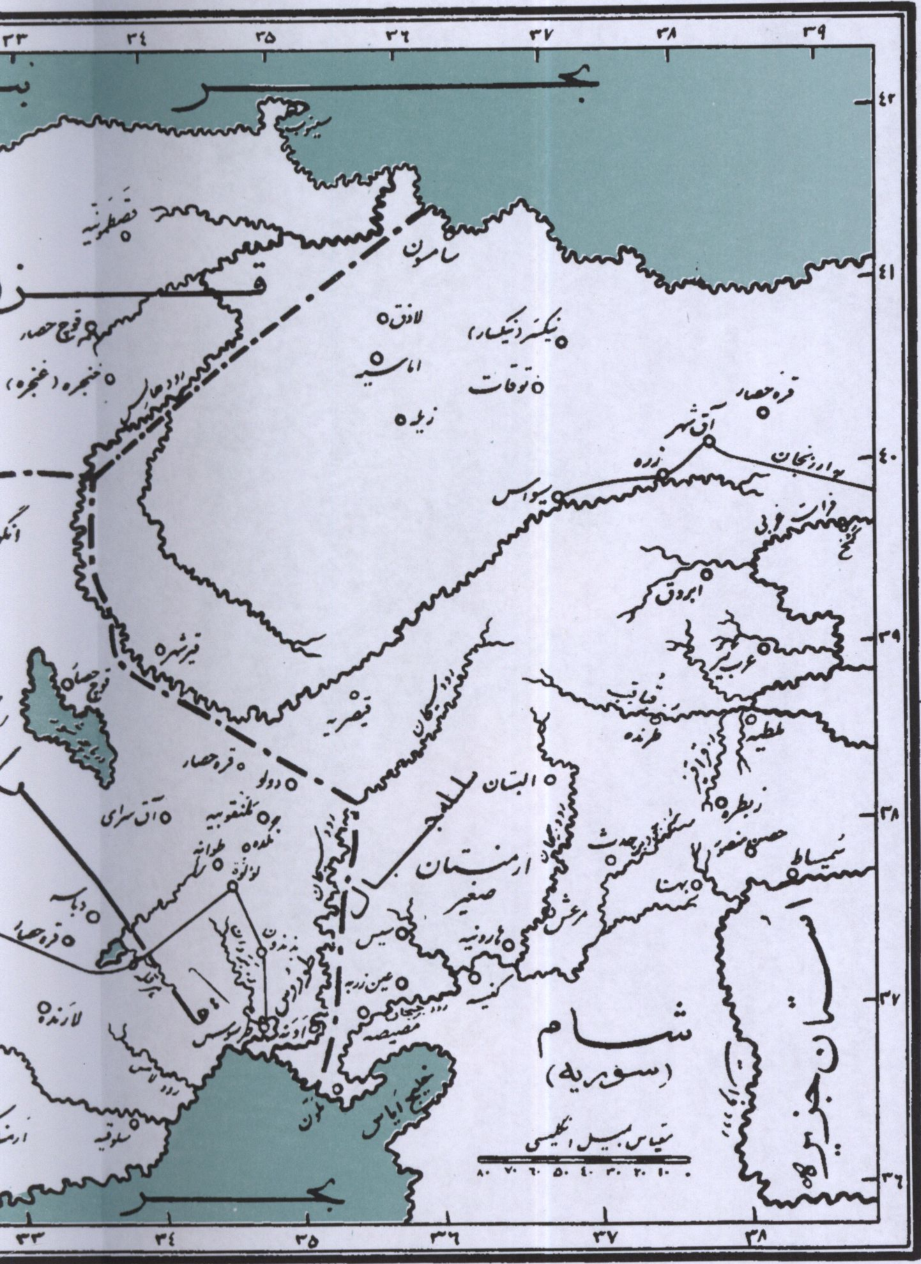
هارون‌الرشید در سال ۱۸۰ هجری براستحکامات آن افزود و آنرا تعمیر کرد. اصطخری دربارهٔ عین زربی گوید این شهر در جلگه ای که نخل های بسیار دارد واقع است و اطرافش را مزارع حاصلخیز فراگرفته. این شهر درقرن چهارم شهری آباد بود و باروئی داشت. گویند در نیمهٔ آن قرن امیر سیف‌الدولهٔ حمدانی سه میلیون درهم (تقریباً ۱۲۰۰۰۰ پوند) برای استحکام آن خرج کرده است. معذلک رومیان چندبارآنرا تصرف نمودند و در آخر قرن بعد که بتصرف صلیبیون درآمدآنرا خراب کردندوسپس یکی ازمستملکات ارمنیهٔ صغری شد. ابوالفداء دربارهٔ آن گوید شهریست در دامنهٔ کوهی و برفراز آن قلعهٔ مستحکمی ، وآن بمقدار یک روز راه درجنوب سیس واقع است ونیز ابوالفدا میگوید که ازجنوب عین زربی رود جیحان میگذرد ودرقرن هشتم مردم اسم عین زربی را تغییر داده آنرا ناورزا گفتند.

موضع هارونیه و کنیسه درست معلوم نیست ولی معلوم است که در کوههای

۱ - Marasion ۲ - Godfrey de Bouillon ۳ - Anazarbus



قزل احمدلی
قسطنطنیه
عثمانلی
قراسی
صاروخان
گرمیان
آیدین
منتشا
تکه
حمید
روم
انکوریه (انقره)
بالیکسری
برغمه
منغنیسه
کوتاهیه
قره حصار
آق شهر
انطاکیه
قونیه
لاذق
اسپارته
اکریدور
میلاس
انطالیه
علایا
ارمناک
دروم


بحر
قزل
سامسون
لاذق
نیکسر (نیکسار)
اماسیه
توقات
زیله
قره حصار
آق شهر
زره
سیواس
ابروق
قیرشهر
قیصریه
قره حصار
دولو
آق سرای
البستان
ارمنستان
صغیر
ملطیه
زبطره
سمیساط
بهنا
هارونیه
عین زربه
مصیصه
اذنه
طرسوس
کنیسه
لارنده
سلوقیه
شام
(سوریه)
خلیج ایاس
مقیاس بمیل انگلیسی
بحر

بلاد

بین مرعش و عین زربی واقع بوده اند. هارونیه در غرب مرعش و تا آن یک روز راه فاصله داشت. گویند قلعهٔ آن منسوب به هارون‌الرشید است که آن را درسال ۱۸۳ ساخته است. این قلعه در یکی از دره های غربی جبل لکام واقع بود. جبل لکام اسمی‌است که جغرافی نویسان مسلمان به‌سلسله جبال آنتی طوروس داده‌اند. دورنیست ابن‌حوقل هارونیه را دیده باشد زیرا میگوید در نهایت آبادی است. قلعهٔ مستحکمی داشته که رومیان آنرا خراب کرده بودند وچنانکه یاقوت گوید درسال ۳۴۸ هزار و پانصد نفرساکنین آنرا اززن ومرد و کودك اسیر نمودند. سیف‌الدولهٔ حمدانی دوباره آنرا ساخت ولی مسیحیان آنرا پس گرفتند وسرانجام بدست پادشاه ارمنیهٔ‌صغری‌افتاد.

کنیسه که اسم کامل آن کنیسة السوداء یعنی کنیسهٔ سیاه است از ثغور مهم باستانی است که بگفتهٔ بلاذری رومیان آنرا از سنگ سیاه ساخته بودند وهارون‌الرشید براستحکامات آن افزود و ساخلو مهمی درآن جای داد. کنیسه مسجد جامعی داشت و ظاهراً درجنوب جیحان واقع بود، زیرا اصطخری محل آنرا درمسافتی از ساحل دریا ذکر میکند. ابوالفداء گوید تا هارونیه فقط دوازده میل مسافت دارد و مثل هارونیه ازجملهٔ بلاد ارمنیهٔ صغری بشمار میرود.

ثغردیگر درآن‌حوالی ثغری بود که اعراب آنرا «مثقب» یعنی سوراخ شده می گفتند و بگفتهٔ یاقوت چون درکوههائی واقع شده بود که گوئی در آن کوه‌ها سوراخ های بزرگی حفرشده بودآن ثغربا‌ین‌نام موسوم‌شد. موضع‌دقیق آن معلوم نیست ولی قطعاً از کنیسه مسافت زیاد نداشته وپای جبل لکام نزدیک ساحل دریا ومجاور مصیصه واقع بوده است. بانی آن هشام خلیفهٔ اموی است و یاقوت گوید ازبنا های عمربن عبدالعزیز پرهیزکارترین خلفای‌امویانست وبگفتهٔ ابن‌حوقل قرآنی بخط آن خلیفه در آنجا وجود داشته. بلاذری گوید وقتی مهندسین خواستند خندق حصن مثقب را حفرکنندساق پای انسانی از زیر خاك بیرون آمد چنان درشت و ستبر که برای تماشای خلیفه هشام آنرا نزد وی فرستادند.[1]

۱ـ اصطخری ۵۵ ، ۶۳ ، ابن حوقل ۱۰۸، ۱۲۱، بلاذری ۱۶۶، ۱۷۱ ، ۱۸۸ ، مسعودی: جلد اول ۲۶ ، جلد هشتم ۲۹۵ ، یاقوت : جلد اول ۹۲۷ ، جلد سوم ۷۶۱ ، جلد چهارم ۳۱۴ ، ۴۹۸ ، ۹۴۵ ، ابوالفداء ۲۳۵ ، ۲۵۱ .

سه شهر مصیصه[۱] و اذنه وطرسوس که همه از بنا های رومیانست هنوز پایدار مانده. مصیصه واقع در کنار جیحان (رود پیرامس) را عبدالله پسر عبدالملك خلیفهٔ اموی درقرن اول فتح کرد وقلعهٔ آنرا بر همان شالودهٔ قدیم استوار نمود وساخلو نیرومندی در آنجا گذارد ومسجدی برفراز تل قلعه بنیان نهاد و کلیسای قلعه را انبار غله ساخت، وپس ازاندك زمانی درسمت دیگررود جیحان ربض یا شهر دیگری ساختند که آنرا «کفربیا»نامیدند وعمر بن عبدالعزیزخلیفهٔ اموی مسجد دیگری در آنجا ساخت که دارای آب‌انباری بزرگ بود. مروان دوم آخرین خلیفهٔ اموی ربض سومی را ساخت که آنرا «خصوص» نامیدند ودارای حصارودروازه‌هائی ازچوب‌بود وپشت حصار خندقی‌داشت. دردورهٔ خلفای عباسی، منصوریک معبد قدیمی را به‌مسجد تبدیل کرد ووسعت آنرا سه‌برابرمسجدی که عمر بن عبدالعزیز ساخته بود قرارداد. هارون‌الرشید کفربیا را دوباره ساخت ومأمون مسجد آنرا وسعت داد. بین کفربیا ومصیصه روی جیحان پلی‌سنگی وجود داشت و درسال ۱۳۹چون قسمتی از مصیصه درنتیجهٔ زلزله خراب گردیده‌بود خلیفه‌منصور بساختن آن امر کرد وآنرا معموریه نام داد وبالاخره مصیصه نیزمثل نواحی مجاورآن بتصرف پادشاهان « ارمنیةالصغری » درآمد.

شهر اذنه نزدیک مصیصه در کنار نهر سیحان (رود سرس)[۲] واقع است و درراه آن بمسافت کمی ازمصیصه پلی‌سنگی اززمان‌ژوستینیان[۳] وجود داشت که‌در زمان ولید خلیفهٔ اموی بسال ۱۲۵ هجری ترمیم گردید وبه « جسرالولید » معروف شد. این پل‌دوباره درسال ۲۲۵ بامرمعتصم خلیفهٔ عباسی مرمت گردید. قسمتی‌از اذنه نیز درسال ۱۴۱ بدستور منصور تجدید بنایافت واصطخری دروصف‌آن گوید شهری معموروخرم است درباختررود سیحان ودارای‌جمعیت زیاد وباروی مستحکم. قلعهٔ شهر درساحل شرقی رودخانه واقع‌بود و بگفتهٔ یاقوت این قلعه بوسیلهٔ پلی که یک چشمه ، یعنی یک طاق، داشت بشهرمربوط می‌شد. گرداگرد اذنه حصاری‌باهشت دروازه وپشت آن حصار خندقی عمیق قرار داشت.

رودخانه های سروس وپیراموس را مسلمانان بترتیب سیحان وجیحان نام

۱- Mopsuestia ۲- Sarus ۳- Justinian

داده‌اند. دراوایل امر این دورودخانه مرزآبی ممالک اسلام وروم بود وجغرافیون عرب چنانکه بعد ها خواهیم آورد بقیاس یا بتقلید از نام آمودریا[۱] و سیر دریا[۲] واقع در آسیای مرکزی، آنها را باین دونام نامیدند. سرچشمهٔ این دو رودخانه در ارتفاعات شمالی ارمنستان صغیر است و جیحان، که ابوالفداء آنرا به اندازهٔ فرات میداند ومیگوید در زمان او مردم آنرا «جهان» میگفتند، بعد از عبور از مصیصه در خلیج ایاس[۳] در شمال بندر ملون[٤] (ملوس که بعد ها «ملو»نامیده شد) بدریای مدیترانه میریزد. سیحان ازجیحان کوچکتر است وغیر از اذنه شهرمهم دیگری در ساحل سیحان نیست، وپل سنگی مشهوری چنانکه مکرر ذکرآن شده‌است روی این رودخانه وجود داشت. بگفتهٔ مسعودی سیحان و جیحان از رودهای بهشت اند.[٥]

مهمترین ثغور اسلامی شهر طرسوس بود که ساخلو نیرومندی متشکل از سوار و پیاده در زمان قدیم آنرا حفظ میکرد زیرا این‌مکان برمدخل جنوبی‌معبر معروف کیلیکیه درجبال طوروس مسلط بود. ابن حوقل گوید طرسوس دو باروی سنگی و صد هزار سوار ساخلو داشت.سپس گوید بین آن شهر ومرز روم کوههای بلندی ازانشعابات‌جبال‌لکام قراردارد که مانند سدی سدید بین دنیای اسلام ومسیحیت کشیده‌شده است.این جغرافی دان ازساخلو نیرومندی که خود اوبسال ۳٦۷هجری‌در آنجادیده چنین میگوید:ساخلوآنجا ازجنگجویانی تشکیل میشود که از اکناف ممالک برای پیکار باورمیان داوطلبانه بآنجا میآیند زیرا درهمهٔ بلاد ایران وجزیره وعراق و حجاز و یمن و شام و مصر و مراکش شهری نیست که خانه و رباطی درطرسوس برای لشکریان (غازیان) آن شهر که بقصد جنگ با رومیان میآیند وجود نداشته باشد. همینکه این‌غازیان به‌طرسوس میرسند به‌آن خانه ها ورباطها وارد میشوند واز خیرات ومبرات وجوائز و انعامهای سرشاری که از جانب سلاطین وفرمانروایان ممالک اسلامی پی در پی میرسد برخوردارمیگردند،وکمتر پادشاهی است که بآنجا لشکریانی گسیل نکرده باشد.

---

۱ - Oxus ۲ - Jaxartes ۳ - Ayas ٤ - Mallus ٥ ـ بلاذری ۱٦٥ ، ۱٦٦ ، ۱٦۸ ، اصطخری ٦۳ ، ٦٤ ، ابن حوقل ۱۲۲ ، مسعودی : جلد دوم ۳٥٦ ، جلد هشتم ۲۹٥ ، یاقوت : جلد اول ۱۷۹ ، جلد دوم ۸۲ ، جلد چهارم ٥٥۸ ، ٥۷۹ ابوالفداء ٥۰ .

خلفای اول عباسیان مخصوصاً مهدی و هارون‌الرشید باستحکام قلعهٔ طرسوس و تقویت ساخلو آن توجه کامل داشتند و در آغاز امر ساخلو آنجا را هشت هزار نفر قرارداده بودند و حملات سالیانهٔ آنها برضد مسیحیان از معبرمعروف به‌باب الجهاد آغاز می‌شد. مأمون خلیفه که درحوالی بذندون[1] مرد در جانب چپ مسجد جامع طرسوس دفن شد و رودخانهٔ بردان «رود کدنس»[2] از میان آن شهر میگذشت . این شهر دوبارو وشش دروازه داشت با خندقی عمیق پشت بارو. یاقوت میگوید تاسال ۳۵٤ طرسوس شهر سرحدی اسلام‌بود ودر آن سال نقفور[3] امپراطور روم که برثغور اسلامی‌استیلا یافته بود طرسوس‌را محاصره کرد وشهرمزبور بدون‌جنگ وخونریزی تسلیم شد. هر کس که خواست از آنجا بیرون رود بسایر بلاد مسلمین‌مهاجرت کرد و آنان که درشهر باقی ماندند بدادن جزیه مجبور شدند. تمام مساجد خراب گردید و بامر نقفور تمام مصاحف سوزانیده شد. بعلاوه‌هرچه اسلحه در زرادخانهٔ طرسوس موجود بود بتصرف وی درآمد و آن شهر باتمام حول و حوش آنجا تا سال ٦۲۳ دردست مسیحیان باقی ماند .

رود قدیم کدنس چنانکه گفته شد به رود بردان یا بردا معروف بود وبقول ابن‌فقیه آن را نهرالغضبان نیز میگفتند. این رود از کوه معروف اقرع (کچل) واقع درکوهستان شمال طرسوس سرچشمه میگرفت و نزدیک مصب جدید رود سیحان بدریای مدیترانه میریخت. درسمت باختر یک منزلی طرسوس درزمان قدیم رودلاموس[4] که اعراب آنرا نهراللامس میگفتند مرز طبیعی بلاد اسلامی را مشخص میساخت ودراینجا مدت زمانی مبادلهٔ اسرای مسلمان ومسیحی بعمل میآمد. آنطرف رود شهر رومی سلوقیه یا سلوکیهٔ کیلیکیه[5] واقع بود که اخیر درزمان ترکها سلفکه[6] نامیده شد.[7]

جبال طوروس چندین معبر یا گذرگاه داشت که غالباً دو معبر آن مورد

۱ - Podandos ۲ - Cydnus ۳ - Nicephorus Phocas ٤ - Lamos ٥ - Seleuca of Cilicia
٦ - Selefkeh ۷ - ابن حوقل ۱۲۳ ، ابن فقیه ۱۱٦ ، بلاذری ۱٦۹ ، مسعودی : جلد اول ۲٦٤ ، جلد هفتم ، جلد هشتم ۷۲ ، یاقوت : جلد اول ۵۵۳ ، ۵۵۸ ، جلد سوم ۵۲٦ ، طبری : جلد سوم ۱۲۳۷ .
در ابن الاثیر (جلد ششم ۳٤۰) نام رودخانهٔ لامس اشتباهاً بصورت « نهرالن » چاپ شده است .

استفادهٔ مسلمین برای حملات سالیانهٔ آنها ببلاد روم واقع میشد. معبر اول در شمال شرقی درب الحدث نام داشت که از مرعش بسمت شمال میرفت و به ابلستن که بعدها البستان خوانده شد میرسید[۱]. این معبر را قلعهٔ مستحکم حدث نگهبانی میکرد که درفصل گذشته از آن گفتگوشد. معبر دوم که بیش از معبر اول از آن عبوروسرور میشد معبر معروف به معبر کیلیکیه واقع در شمال طرسوس بود واز آنجا شاهراهی بود که به قسطنطنیه میرفت واز این راه بود که قاصد های سریع السیر وایلچیانی که بین خلیفهٔ اسلام و قیصر روم آمد و رفت میکردند میآمدند و میرفتند و یورش های مسلمانان بمسیحیان ومسیحیان بمسلمانان نیز از همین معبر بوقوع می پیوست. ابن خرداذبه درسال ۲۵۰ بطور دقیق بشرح منازل این راه پرداخته وبسیاری از نویسندگان دیگر از وی نقل قول کرده اند. این معبر درقسمت جنوبی به دربالسلامة موسوم بود وبه معابرمعروف کیلیکیه[۲] اتصال داشت واینک شرح آن، گرچه تعیین محل بسیاری از این نقاط درزمان ما امکان پذیر نمیباشد ولی هرجا که ممکن بوده است بین الهلالین محل آنرا تعیین کردهایم. ابن خرداذبه گوید « ازطرسوس تا علیق دوازده میل و از آنجا تا رهوه (یعنی زمین گود که دور نیست همان موپسکرن[۳] قدیم باشد) واز آنجا تاجوزات دوازده میل و از آنجا تا جرد قوب هفت میل واز آنجا تابذندون[۴] (که بزنطی جدید است) هفت میل ودر اینجا چشمه ایست معروف به چشمهٔ رقه که در آنجا مأمون خلیفه جان سپرد و از آنجا تا معسکرالملک در نزدیکی چشمه های آب گرم لؤلؤ[۵] (لولون) و صفصاف (نزدیک فوستینوپولیس)[۶] ده میل و همچنین تاحصن الصقالبه دهمیل است. ازمعسکرالملک (در انتهای معبر کیلیکیه) تا وادی-الطرفاء دوازده میل واز آنجا تا«منی» بیستمیل وازآنجا تانهر هرقله (اراکلیهٔ[۷] جدید وهرکلیهٔ[۸] رومی) شهریکه هارونالرشید آنرا بایورش تصرف کرد دوازده میل، و از آنجا تا شهر لبن هشت میل و از آنجا تا رأس‌الغابة پانزده میل و از آنجا تا «مسکنین» شانزده میل و تاعین برغوث دوازده و از آنجا تا نهرالاحساء (یعنی رود

۱ - رومی Ablastha و یونانی Arabissus. ۲ - Pylae Ciliciae ۳ - Mopsukrene
۴ - Podandos ۵ - Loulon ۶ - Faustinopolis ۷ - Arakeliah ۸ - Heraclia

زیر زمینی) هجده میل واز آنجا تا حومهٔ قونیه(ایکونیوم)[۱] هجده میل راه است. ازقونیه تاالعلمین پانزده وازآنجا تاابرومسمانه بیست‌میل‌وازآنجا تاوادی‌الجوز دوازده وازآنجا تاعموریه[۲] دوازده میل است. جادهٔ دیگری نیزهست که ازالعلمین به عموریه میرود باین ترتیب که ازالعلمین تاروستای نصرکرتی پانزده میل وازآنجا تادریاچهٔ باسلیون (دریاچهٔ چهل شهید) ده میل و واز آنجا تاسند ده میل ازآنجا تاقلعهٔ سناده (سنادس)[۳] هجده وازآنجا تامغل بیست‌وپنج‌میل وازآنجا تاجنگل‌عموریه سی‌میل‌است.

از عموریه تا روستاهای حراب پانزده میل فاصله‌است وازآنجا تارودخانهٔ صاغری[۴] عموریه دومیل و از آنجا تا العلج دوازده میل و از آنجا تا فلامی الغابة پانزده میل وآنجا تا حصن‌الیهود دوازده میل و از آنجا تا سندابری[۵] هجده میل و از آنجا تا مرج (چمن) حمرالملك در درولیه (درویلیوم)[۶] سی وپنج میل واز آنجا تا قلعهٔ غروبلی پانزده میل و از آنجا تا کنائس‌الملك (کلیسا های شاه)[۷] سه میل و از آنجا تا تلول بیست و پنج‌میل و از آنجا تا اکوار پانزده‌میل وازآنجا تاملاجنه[۸] پانزده‌میل و از آنجا تا اصطبل الملك پنج میل و از آنجا تا قلعهٔ غبرا (کیبوتس) سی میل و از آنجا تا خلیج (یعنی تنگهٔ بسفور قسطنطنیه)[۹] بیست و چهار میل ، ونیقیه درمقابل (یعنی درجنوب) غبرا واقع است و دراین جا کلام ابن خردادبه راجع به جادهٔ قسطنطنیه بپایان میرسد.[۱۰]

---

۱ - Iconium ۲ - Amorion ۳ - Synades ۴ - Sangarius ۵ - Santabaris ۶ - Dorylaeum
۷ - Basilica of Anna Comnena ۸ - Malagina ۹ - Bosphorus ۱۰ - ابن خرداد به۱۰۰ - ۱۰۲ ، ۱۱۰ ، ۱۱۳ . در ابن خرداد به صفحهٔ (۱۰۲ ، ۱۰۳) وصف راههائی متفاوت با ابن راه آمده است و ادریسی (چاپ‌جوبرت Jaubert : جلد دوم ، ۳۰۷، ۳۰۹) مسافات آنرا نیز آورده است به نوشته‌های رمسی Ramsay در H. G. A. M. صفحات ۲۳۶ و ۲٤٥ نیز رجوع کنید.

پروفسور رمسی (به مجلهٔ جغرافیائی G. J. شمارهٔ اکتبر ۱۹۰۳ صفحهٔ ۳۸۳ نگاه‌کنید) محل حصن صقالبه را خرابه‌های قلعهٔ بزنطی میداند . این قلعه ازمرمرسیاه ساخته شده و امروز «انشاـ قلعه سی» خوانده میشود و بر قلهٔ‌کوهی‌که ازطرف جنوب مشرف برشهر بزنطی (بذندون، بودندس) است قرار دارد . محل قلعهٔ لولون بزنطی، که عربها آنرا لؤلؤة نامیدند ، نیز توسط پروفسور رمسی (همان‌مأخذ، صفهٔ ٤۰۱، ٤۰۲ که تصویری‌ازقلعهٔ مزبور نیز دارد) معین شده. این‌قلعه درطرف شمال، بالای صفصاف واقع است و صفصاف جانشین اقامتگاهی دردرهٔ پائین آن است که شهر یونانی فوستینوپولیس Faustinopolis قرار داشت .

آنچه جغرافی نویسان عرب از جغرافیای آسیای صغیر میدانستند بیشتر ملاحظاتی پر از اشتباه بود و جز در موضوع جادهٔ عمومی قسطنطنیه مطلب دیگری را بیان نکرده‌اند. ازجمله اشتباهی‌است که ابن حوقل درخصوص‌رودخانه های آلس وصاغره و هلس وسیکاریوس کرده است. همچنین درتواریخ قدیم اسامی‌زیادی از شهر های روم را می‌بینیم که اسم عربی آنها ذکر گردیده ولی قسمت عمدهٔ آن اسامی بعد از تسلط ترکها برقسطنطنیه غیر از آن‌است که جغرافی‌نویسان عرب ذکر کرده اند و متأسفانه نویسندگان عرب وصفی از آن شهرها نکرده و فقط بذکر نام آنها اکتفا نموده‌اند. مثلاً تردیدی نیست که طوانه :Tyana، دباسه : Thebasa، ملقوبیه : Malacopia ، هرقله : Heraclia ، لاذق : Laodicea ، قیصریه : Caesarea Mazaka of Cappadocia ، انطاکیه : Antioch of Pisidia ، قطیه : Cotyaeum ، آنقره : Angora ، افسوس : Ephesus ، ابدوس: Abydos و نقموذیه : Nicomedia است .

شهر طرابزون که آنرا بصورتهای طرابزنده واطرابزنده نیز نوشته اند، چنانکه ابن حوقل گوید ، بزرگترین بندری بود که درآغاز دولت عباسیان از قسطنطنیه مال التجاره بآن وارد میگردید وازآنجا به‌سایر بلاد اسلامی فرستاده میشد. تجار عرب یا نمایندگان‌آنها مال‌التجاره را ازاین‌جا گرفته ازطریق کوهستان به‌ملطیه و شهرهای دیگر کنارفرات علیا حمل میکردند و چنانکه ابن‌حوقل گوید تجارت‌آنجا بدست ارامنه بود ولی بسیاری از تجار مسلمین نیز در آنجا اقامت دائم داشتند . مخصوصاً پارچه‌های‌کتان یونانی وپارچه های پشمی و دیبای رومی از خلیج یعنی از بوسفور ازراه دریاحمل میشد وبه‌طرابزون میرسید. شهرت و اهمیت طرابزون را در آنزمان از این مطلب میتوان دریافت که بحر اسود را بنام آن بحر طرابزنده مینامیدند درحالیکه اسم رسمی آن بحر« بنطس » یا پنطس بود. این کلمهٔ پنطس Pontos راکه‌اعراب‌از رومیان گرفتند بسبب‌اشتباه درنقطه گذاری حروف ازهمان‌ابتدا بصورت «نیطس» و«نیطش» نوشتند وغالب مؤلفین ایرانی وترك بهمین‌شکل کتابت

غلط این اسم را در تألیفات خود وارد کردند. واینک با شیوع چاپ درزمان‌ما راهی برای تصحیح اشتباه مزبور باقی نمانده است[۱].

هرچند درآثار مؤلفین عرب ازنقشهٔ شهرهای آسیای صغیر تا پیش‌ازدورهٔ سلاجقه یعنی نیمهٔ دوم‌قرن پنجم هجری‌چیزی وجود ندارد ،امامسلمین ازاکثراین‌بلاد اطلاع و وقوف کامل داشتند و در زمان امویان و اوایل عباسیان تقریباً هر سال وغالباً سالی دوبار یعنی در بهار وپائیز بعملیات جنگی دست میزدند و ازگردنه‌های جبال طوروس گذشته وارد بلادروم میشدند ومنظوراصلی‌آنها رسیدن به‌قسطنطنیه‌بود و بالاخره هم توانستند سه دفعه قسطنطنیه را در زمان بنی امیه محاصره کنند ولی درهرسه محاصره بسختی‌شکست خوردند، واین‌امرمایهٔ تعجب نیست زیرا ازبوسفور تا طرسوس، پایگاه‌عملیات‌جنگی مسلمین ،ازراه فلات‌آسیای صغیر بخط مستقیم‌چهارصدو پنجاه میل واندی فاصله است .

اولین‌سه محاصرهٔ مشهوردرسال۳۲هجری‌زمان‌خلافت عثمان بوقوع پیوست ومعاویه که بعدها بخلافت رسید آسیای صغیر را مورد تاخت و تاز قرار داده متوجه قسطنطنیه شد وخواست آنجا را اول باهجوم ویورش وسپس بوسیلهٔ محاصره‌تصرف کند ولی‌چون خبرقتل عثمان دراثناء محاصره رسید ازمحاصره دست‌برداشت وحوادثی پیش آمد که بتأسیس خلافت اموی منتهی گردید . محاصرهٔ دوم درسال ۴۹ زمان خلافت همین معاویه روی داد و او پسر و جانشین خود یزید را بجنگ کنستانتین چهارم فرستاد ولی درنتیجهٔ بی‌لیاقتی سرداران لشکر اسلام شکست بزرگی نصیب محاصره‌کنندگان گردید ودراین‌اثناء معاویه هم‌مرد ویزید بخلافت رسید وبپایتخت برگشت. سومین محاصرهٔ قسطنطنیه که مهمترین آنها میباشد محاصرهٔ مهمی است که درزمان خلافت سلیمان اموی واقع شد وچندسال بطول انجامید. سلیمان برادرخود مسلمه را درسال ۹۶ بجنگ لئوی ایزوری[۲] گسیل داشت . ازاین پیکارکه بازهم

---

۱ ـ ابن‌حوقل ۱۲۹ ، ۱۳۲ ، ۲۴۵،۲۴۶ ، ابن خردادبه ۱۰۳، بلاذری ۱۶۱،طبری: جلدسوم ۷۰۹،۷۱۰ ، ابوالفداء ۳۴ ، یاقوت : جلد اول ۴۰۱ ، ۴۹۹ ، مسعودی : جلداول ۲۶۰. بحرد اسود را گاهی‌بحرخزرمینامند و این همان اسمی است که بر دریای قزوین اطلاق میشود (ابن‌خردادبه : ۱۰۳) .

۲ـ Leo the Isaurian

بشکست مسلمین تمام شد اخبار مفصلی از نویسندگان عرب و روم در دست داریم ودراین نبردها بودکه عبدالله معروف به‌بطال یعنی‌قهرمان شهرت‌عظیم‌یافت وبعدها ترکها او را قهرمان ملی خود و جنگجوی شکست ناپذیر اسلام شمردند.

با وجود شکستهای مکرر وسختی که در نتیجهٔ این محاصره‌ها برلشگریان اسلام واردمیشد مسلمانان بتاخت وتاز سالیانهٔ خود ادامه میدادند وفقط چندسالی که عباسیان تمام اهتمام خویش را باستقرار حکومت خود مصروف داشتند فترتی دراین تاخت وتازها روی داد وپس ازاینکه این‌حکومت بجای خلافت بنی‌امیه استقرار کامل یافت‌هرچند نتوانستندبمحاصرهٔقسطنطنیه دست یازند ولی‌سراسر آسیای‌صغیرمکرر ازطرف آنان مورد تاخت وتاز ونهب وحرق واقع گردید و مشهورترین این لشگرکشی‌ها حملهٔ معتصم‌عباسی پسر هارون‌الرشید در سال ۲۲۳ به‌عموریه آبادترین بلاد شرق بود و گویند این‌شهر مستحکم ترین قلاع بلاد روم وچشم و چراغ سرزمین مسیحیان بشمار میآمد و بامر خلیفه بباد غارت رفت‌وخراب گردید و سوزانیده شد و خلیفه با رضایت وغنائم سرشار از آنجا مراجعت کرد.[۱]

ابن خردادبه شهرها ونواحی آسیای صغیررا دردورهٔ امپراطوران روم‌شرقی بدقت‌وصف کرده‌ونوشتهٔ‌او برای تصحیح گفته‌های مشوش کنستانتین پروفیروژنیتوس[۲] مفیداست. بهرحال‌دراینجاما ازبحث دراین‌موضوع بی‌نیازیم‌زیرا این‌موضوع بجغرافیای امپراطور روم شرقی ارتباط دارد، ولی گذشته از شهرهائی‌که اسامی آنهارا ذکر کردیم مؤلفین عرب در شرح حملات مسلمانان بماوراء حدود کشورهای اسلامی مواضعی را ذکر کرده‌اندکه امروز پیدا کردن آن مواضع مشکل است یا از جهت مبهم بودن حدود آن مواضع یا ازجهت اشتباهی‌که در ذکر آن اسامی برای آنها پیدا شده است. مثلا مرج اسقف‌که مکرر در کتب نویسندگان عرب ذکر گردیده

---

۱ - مستر بروکس E. W. Brooks با استفاده ازمنابع عربی تاریخ شروع حملات مسلمین به‌آسیای‌صغیر را تحت‌عنوان: The Arabs in Asia Minor,b31 to 150 مندرج‌در Journal of Hellenic Study جلد هجدهم سال ۱۸۹۸ ونیز در Byzantines and Arabs in the time of early Abbasid, 750 to 813 مندرج درمجلهٔ English Historical Review بخش اول اکتبر ۱۹۰۰ وبخش دوم ژانویهٔ ۱۹۰۱ آورده است.

۲ - Constantine Porphyrogenitus

ابن‌خرداد به‌آنرا درحدود باختر بذندون ذکرنموده . همچنین مطموره یا مطامیر چند جا نام برده شده وما قاعدة باید آنرا درمجاورت ملقوبیه جستجو کنیم . ذوالکلاع که ذوالقلاع نیز نوشته شده قلعهٔ معروفی بوده وبلاذری گوید نزداهالی روم بمعنی قلعهٔ ستارگان است و بنظر میرسد که با سیدروپلیس[۱] واقع‌در کاپادوکیه[۲] منطبق است .

شهر لولو که لولون رومی است و اعراب برای اینکه این نام دارای معنی باشدآنرا لؤلؤة یعنی مروارید نامیدند، چنانکه قبلاً گفته‌شد، درآخرین ناحیهٔ شمالی معبر کیلیکیه است که در شمال آن تیانا (طوانه یاطوانه) واقع بود وهارون‌الرشید در آنجا ساخلو نیرومندی قرارداده و مسجدی ساخت . شهر یا قلعهٔ صفصاف در راه قسطنطنیه نزدیک لؤلؤة شاید در جایگاه فوستینو پلیس (که درصفحهٔ ۱٤٤ نام‌آن برده شد) واقع بود . درجنوب بذندون قلعهٔ صقالبه واقع بود که درآن‌جا بطوریکه بلاذری گوید مروان دوم آخرین خلیفهٔ اموی گروهی از صقالبه را که از امپراطوری روم شرقی‌فرار کرده بودند ساخلو گذارده بود[۳] .

بعداز سال ۲۲۳ که سال حملهٔ‌مشهور معتصم خلیفه به‌عموریه‌است حملات مسلمانان ببلاد روم کمترشد وفتنه های چندی که دربغداد ظهور کرد خلفای‌عباسی‌را از توجه بجنگ رومیان منصرف ساخت اگرچه درعین حال از نیمهٔ قرن سوم تاقرن پنجم‌بسیاری‌ازسپاهیان مسلمین ازممالک تابعهٔ خلفاء ازمعابر گذشتند ومرزها بیک حال باقی نمانده‌بجلو وعقب میرفت ومیتوان گفت که مسلمانان هیچ نقطه‌ای ازماوراء جبال طوروس را بطور ثابت ودائم نتوانستند برای خود نگاهدارند.

ظهورترکان سلجوقی درقرن پنجم که متعاقب جنگهای صلیبی اتفاق‌افتاد اوضاع آسیای صغیر را دگرگون ساخت. در بهار سال ٤٦۳ آلب ارسلان سلجوقی درجنگ ملازگرد فاتح شد وسپاهیان روم شرقی را تارومار کرد ورومانوس دیوژن امپراطور روم را باسارت گرفت. بعلاوه درسال ٤٥٦ شهر« انی » پایتخت ارمنستان

۱ - Sideropolis ۲ - Cappadocia ۳ ـ ابن‌خرداد به۱۰۲، ۱۰٥ ، بلاذری ۱٥۰، ۱۷۰ ، طبری : جلد سوم ۷۱۰ ، ۱۳۳۷ ، ابن‌الاثیر : جلد ششم ۳٤۱ . رمسی Ramsey در H. G. A. M. صفحهٔ ۳٤۰ ، ۳٥٤ ، ۳٥٦ .

مسیحی‌را تصرف نمود و این واقعه دولت بغروند[1] ارمنستان قدیم را منقرض ساخت و باعث شد که روپن[2] دولت ارمنستان صغیر را در طوروس تأسیس کند.

بعد ازفتح ملاز گرد آلب ارسلان پسرعم‌خود سلیمان‌بن قتلمش را به‌آسیای صغیر فرستاد و از آن پس سلجوقیان زندگانی چادرنشینی را ترك نمودند و در فلات بلندی که بمنزلهٔ قلب آن سر زمین بود اقامت گزیدند وبلاد روم در حوزهٔ ممالك اسلامی درآمد.

سلجوقیان از آنجا بسمت غرب متوجه گردیده وبا فتح وفیروزی تا نیقیه[3] پیش رفتند و چندی هم آن شهر را پایتخت خویش ساختند ولی از آنجا جلوتر نرفتند و در اولین حملهٔ صلیبیون از این پایتخت موقت‌بفلات مرکزی آسیای صغیر عقب نشسته قونیه را که درسال ٤۷۷ فتح کرده بودند پایتخت خود قراردادند واین شهرمدت زمانی مرکز دولت‌آل سلجوق باقی ماند[4].

خاندان سلاطین سلجوقی قونیه بیش از دوقرن، یعنی از سال ٤۷۰ تا ۷۰۰ هجری، دوام داشت اما باید گفت که چراغ دولت آنان درسال ٦٥٥ که مغولها قونیه‌را فتح کردند خاموش گردید و این واقعه یکسال پیش ازفتح بغداداتفاق افتاد. ظهور سلجوقیان در فلات آسیای صغیر مقارن شد با تشکیل دولت ارمنستان صغیر مسیحی در بلاد طوروس و اندکی پس ازسال ٤۷۳ روپن مؤسس آن دولت شهر «سیس» یا«سیسیه»را پایتخت کشورخود قرارداد ویك‌قرن بعد یعنی‌درسال٥۹٤ لئو[5] به‌عنوان پادشاهی ملقب شد ودولت ارمنستان صغیر که دربرابر هجوم مغول نیز پایدارکرد تا سال ۷٤۳ پایدار باقی‌ماند.

ارمنستان صغیر از سیسیه تا نواحی کوهستانی که از رود سیحان وجیحان مشروب میشد را شامل بود واز سمت جنوب تا بحرالروم میرسید وشهرهای مصیصه واذنه و طرسوس و قسمت عمدهٔ بلاد ساحلی تا غرب طرسوس در قلمروآن مملکت محسوب‌میگردید. سیسیه که «فلاویوپلیس» قدیم باشد دراوایل دولت‌خلفای عباسی

۱ - Bagratids ۲ - Rupen ۳ - Nicaea ٤ ـ ابن‌الاثیر : جلد دهم ۲٥، ٤٤، جلد دوازدهم ۱۲٥، جهان نما ٦۲۱، ٥ ـ Leo

همان‌قلعهٔ دور دست عین‌زربی بود که متوکل عباسی نوادهٔ هارون الرشید باروی آنرا تعمیر کرد ولی رومی‌ها آنرا بتصرف خود درآوردند وزمانیکه ابوالفداء درسال ۷۲۱ بنوشتن تاریخ خود مشغول بود گوید این قلعه را لئوی دوم (پسر لاون) ملقب به بزرگ ، پادشاه ارمنستان صغیرساخت و آن قلعه‌ای داشت برفراز کوهی مستطیل که سه بارو بگردآن بود، باغاتی درآن‌شهر بود و نهر کوچکی از شاخه‌های جیحان درآن‌جریان داشت. یاقوت گوید درزمان او این شهر را «سیس» می‌نامیدند.

قلمرو سلاطین سلجوقی در باختر و شمال مملکت ارمنستان صغیر قرار داشت . (وهنوز صد سال از استیلای آنها بر آسیای صغیر نگذشته بود که سپاهیان صلیبی سه دفعه از آنجا عبور کردند). اولین جنگ صلیبی درسال ۴۹۰ هجری بفرار قلج ارسلان اول (پسر و جانشین سلیمان ، اولین سلطان بلاد روم) از نیقیه پایان یافت و گروهی ازصلیبیون از قونیه گذشته درسواحل طرسوس بعزم فلسطین بکشتی نشستند. در جنگ دوم صلیبی لوئی‌هفتم پادشاه فرانسه سلطان مسعود پسرقلج ارسلان را در سال ۵۴۲ هجری درسواحل میاندر شکست داد ولی فرنگیان هنگامی که بسمت ساحل انطالیه میرفتند درکوهستانها دچار تلفات سنگین شدند. درجنگ صلیبی سوم گویند فردریک باربروس (ریش قرمز) درسال ۵۸۶ قونیه پایتخت قلج ارسلان دوم پسر مسعود را متصرف گردید ولی خود باربروس هنگام عبور از رودخانه ای در حوالی سلوقیه که شاید رودخانهٔ لاموس باشد وبطوریکه در صفحهٔ ۱۴۲ گفته شد زمان عباسیان در کنار آن رود اسیران مسلمان ونصاری مبادله میشدند غرق گردید.

وسعت سر زمینی که سلاجقهٔ روم بر آن حکومت میکردند در زمان های مختلف تغییر پیدا میکرد وبازیاد و کم‌شدن قدرت امپراطوری روم‌شرقی و پیشرفت دولت ارمنستان صغیر مسیحی و اوضاع کشورهای کوچک مسلمان نشین مجاور که بعضی بدست صلیبیون مغلوب شدند و فرمانروائی رعایای مسلمان آن نواحی بدست فرنگیان افتاد ارتباط داشت. اسامی بلاد مهمی که درسال ۵۸۷ درزیر فرمانروائی سلاجقهٔ روم بود از ترتیبی که قلج ارسلان دوم کشورخود را بین یازده نفر پسران خود در آن سال تقسیم نمود بدست میآید. قونیه چنانکه‌سابقاً گفتیم پایتخت کل مملکت

بود و قیصریه[۱] شهر دوم آن مملکت محسوب می گردید. ملطیه[۲] مهمترین ولایت شرقی درساحل فرات بود. در قسمت شمال سیواس[۳] و نکیسار یانیکسار که نیوسزار[۴] قدیم باشد وتوقات واماسیه[۵] قرارداشت. هریک ازآن بلاد بطور تیول به یکی ازامراء سلجوقی واگذار گردید. همچنین انگوریه[۶] درشمال غربی و برغلو درسرحد غربی که شاید با الوبرلوی جدید واقع درساحل دریاچهٔ اگریدوریکی بوده باشد.

در مرز جنوبی سمت شرقی قونیه شهرهای مهم عبارت بود از اراکلیه[۷] ونکیده یا نکده وابلستین که بعدها بنام البستان معروف گردید.

سلطان علاء الدین نوهٔ قلج ارسلان دوم که در سال ۶۱۶ بتخت سلطنت نشست مملکت خود را از شمال وجنوب تا سواحل بحر اسودو بحرالروم (مدیترانه) وسعت داد. وی سینوپ را در ساحل بحر اسودمتصرف گردید ودرساحل جنوبی بندر بزرگی درعلایا بنا کرد که بنام او موسوم شد و هنوز تخته‌هائی که برای ساختن کشتی‌ها و لوازم دیگر بحریهٔ عظیم سلاجقه بکار میرفته است در آنجا دیده میشود. دامنهٔ تسلط این پادشاه ازسمت شمال شرقی تا شهرصاری پولی امتداد مییافت. دورهٔ سلطنت این پادشاه را اشعار صوفی معروف جلال‌الدین رومی‌صاحب کتاب مثنوی که درقونیه میزیست وهمانجاهم وفات یافت بلند آوازه ساخت. سی‌سال بعد ازمرگ سلطان علاء‌الدین یعنی درسال ۶۳۴ لشکربان مغول سلطنت سلاجقه را درهم شکستند و چهار نفر از آخرین سلاطین سلاجقهٔ روم در واقع عمال ودست نشاندگان ایلخانان ایران بودند وبالاخره درسال ۷۰۰ هجری بلاد روم بین امراء دهگانهٔ ترکمان که دراصل از اتباع سلاطین سلجوقی بودند تقسیم گردید.[۸]

---

۱ - Caesarea Mazaka ۲ - Melitene ۳ - Sebastia ٤ - Neo-Caesarea ٥ - Amasia
٦ - Angora ۷ - Heraclia ۸ - بلاذری ۱۷۰، یاقوت: جلد سوم ۲۱۷، ابوالفداء ۲۳۷، ابن بی بی ۵، جهان نما ۶۲۱، ۶۲۲.

فصل دهم

روم (بقیه)

امیرنشین‌های ده‌گانهٔ ترکمان ـ ابن بطوطه ومستوفی ـ قیساریه وسیواس ـ سلطان عراق ـ امیر قرمان ـ قونیه ـ امیرتکه وعلایا و انطالیه ـ امیرحمید واگریدور ـ امیر جرمیان و کوتاهیه و سوری حصار ـ امیر منتشا ومیلاس ـ امیر آیدین و افسوس وازمیر ـ امیر صاروخان ومغنیسیه ـ امیر قراصی وپرغامس ـ ولایت عثمانی و بروصه ـ امیر قزل احمدلی : صنوب (سینوپ)

حدود امیرنشین‌های ده‌گانهٔ ترکمان درقرن هشتم باحدود ایالات قدیم یونان در آسیای صغیر تقریباً یکی بود. امیرنشین‌های ده‌گانهٔ ترکمان عبارت بودند از قرامان یا قره‌مان که ازهمه بزرگتر ومطابق همان لیقونیهٔ [۱] قدیم بود. درساحل بحرالروم ایالت تکه که مشتمل بود برلیقیه [۲] و پمفیلیه [۳] و در داخل (قسمت غیر مجاوز دریا) امیرنشین حمید که مطابق بود با پسیدیه [۴] و ایزوریه [۵] و امیرنشین گرمیان یا جرمیان که مطابق بود با فریجیه [۶] و درساحل بحر اسود امیرنشین قزل احمدلی که آن‌را اسفندیار هم میگفتندمطابق با پفلغونیه [۷] ودرسواحل بحر اژه منتشا یعنی کاریهٔ [۸] قدیم و امیرنشین آیدین و صاروخان که توأماً مطابق بود با مملکت لیدی [۹] وقراصی یعنی میسیه [۱۰] و بالاخره ولایت عثمانی که در آغاز امر عبارت بود از ایالت کوچک فریجیهٔ اپیکتتوس [۱۱] (و این امیرنشین متعلق به عثمانی‌ها بود که بعدها برنه امیرنشین دیگر غلبه و استیلا یافتند). پشت ولایت عثمانی سرزمین

۱ - Lycaonia ۲ - Lycia ۳ - Pamphylia ۴ - Pisidia ۵ - Isauria ۶ - Phrygia
۷ - Paphalagonia ۸ - Caria ۹ - Lydia ۱۰ - Mysia ۱۱ - Phrygia Epictetus

مرتفع بیثیه[1] قرار داشت که سرانجام عثمانیان آنرا از دست رومیها (بیزانسی‌ها) بیرون آوردند.

از وقایع آسیای صغیر در زمان امراء ترکمان اطلاعات بسیار شگفت‌آمیزی دردست داریم که ابن بطوطه درسفرنامهٔ خود آنها را نقل کرده است. این جهانگرد بربری پس از عبور از سوریه به علایا وارد گردید ودرسال ۷۳۳ بسیاری از امرای کوچک را در راه سفر خود به صنوب[2] ملاقات کرد و از آنجا بکشتی سوار شد و از راه بحر اسود به کریمه رفت. بدبختانه چنین معلوم میشود که قسمتی ازسر گذشت سفر او از میان رفته و بدست ما نرسیده است. این جهانگرد از علایا درطول خط ساحلی به‌انطالیه رفت واز آنجا راه خودرا بسمت شمال گردانیده واز راه‌جبال اگریدور به امیرنشین حمید در ساحل دریاچهٔ اگریدور رفته و از آنجا بسمت لاذقیه رهسپار گردیده و به میلاس در امیرنشین منتشا رسیده و از راه غیر مستقیم قونیه وقیساریه وسیواس و ارزن‌الروم از آسیای صغیر عبور کرده است. در اینجا مثل این است که رشتهٔ کلام او گسیخته شده زیرا شهری که پس‌از آن نام میبرد «برکی» درآیدین است و از آنجا به «ایاسلوق»[3] وارد میگردد. بالاخره بسمت شمال وسپس بطرف مشرق رهسپار گردیده ازبروصه وشهرهای دیگر گذشته درساحل بحر اسود به‌صنوب میرسد. حمدالله مستوفی معاصر ابن‌بطوطه درفصل مربوط به‌جغرافیای بلاد روم مطالب دیگری بر مطالبی که ابن بطوطه در بارهٔ شهرهائی که سر راه وی بوده افزوده است. اگرچه مستوفی کتاب خود را در سال ۷٤۰ هجری (۱۳٤۰ میلادی) نوشته ولی مأخذ نوشتجات وی منابع قدیم‌تری است و اطلاعاتی که از کتاب او بدست میآید وضع روم را در اواخر سلجوقیان بیشتر ازآنچه درزمان استقرار حکومت ده امیرنشین، که قبلاً ذکری از آنها نمودیم، شرح داده است.

در آغاز قرن نهم حملهٔ امیرتیمور به‌آسیای صغیر جریان عادی اوضاع را تغییر داد ودولت نوظهور عثمانی را یک ربع قرن به عقب برگرداند. شرح شرف‌الدین علی یزدی از جنگهای تیمور کم وبیش براطلاعاتی که از این کشور داریم میفزاید.

۱ - Bythia ۲ - Sinope ۳ - Ephesus

تفصیل بیشتری درصفحات تاریخ ترکی موسوم به جهان نما نیز دیده میشود واین تاریخ اگرچه در ابتدای قرن یازدهم (هفدهم میلادی) ، یعنی هنگامی که دولت عثمانی در آسیای صغیر مدت زمانی استقرار یافته بود ، تألیف شده است از آثار برجسته ای که سلاطین آل سلجوق در آنجا باقی گذارده بودند ذکری مینماید.

پیش‌از آنکه ده ایالت امراء ترکمان‌را ، که قبلاً بذکرنام آنها پرداختیم ، شرح دهیم از شهرهائی که در خاور قرامان واقع گردیده اند باید ذکری نمائیم. حد فاصل ایالت قرامان وشهرهای مزبور مجرای سفلای رود هالس (قزل ایرماق ترکها) ودر دنبالهٔ آن خطی است که ازسمت جنوب امتداد یافته به‌جیجان میرسد.

درقرن هشتم آسیای صغیر در مشرق این خط متعلق به ایلخانان یعنی امراء مغولی‌بود که برایران و بین‌النهرین‌فرمانروائی میکردند وازآنجاحکام خود را برای حفظ نظم و آرامش بسرزمین‌هائی که ایلات وعشایر کوچك ترکمان بعد از هجوم مغول قرارگاه خود ساخته بودند میفرستادند. شهر عمدهٔ مرز خاوری ایالت قرامان قیساریه نام داشت که قیصریه نیز گفته میشد (وهمان Caesarea Mazaka در کاپادوکیه است) و در زمان سلجوقیان دومین شهر مهم روم محسوب میشد و قزوینی آنرا پایتخت مملکت سلجوقیان میشمارد. در این شهر از اماکن مقدسه مسجدی را میتوان ذکر نمود که بنام قهرمان دورهٔ امویان (ابو محمد) بطال ساخته شده‌بود. حمدالله‌مستوفی گوید« قیصریه شهری بزرگ است قلعهٔ آنرا سلطان‌علاءالدین کیقباد سلجوقی بارو از سنگ تراشید ودرپای کوه ارجاست افتاده است ». درخصوص کوه ارجاست مستوفی گوید « کوه بس عظیم است و بلند . . . وقلهٔ آن هرگز از برف کم نشود و آبهای فراوان ازآن کوه فرود میآید وبه‌بلاد روم میریزد وبرآن کلیسیای بزرگ ساخته اند ودور آن کوه کس نداند که چند فرسنگ است وقیصریه ودولو [۱] در پایان اوست» . در قیصریه مزار معروف محمد بن حنفیه پسر حضرت علی‌بن ابیطالب واقع شده ودرموقع مسافرت ابن بطوطه (که آنرا بنام « قیساریه » ذکر کرده است) ساخلو عراقی از طرف امیر مغولی بین‌النهرین آنجا را متصرف

۱ - Davalû

بوده است. در آغاز قرن نهم قیصریه اولین شهر بزرگ آسیای صغیر بود که سپاهیان امیرتیمور آنرا تسخیر کردند.

ابلستان (آرابیسوس)[۱] درخاور قیصریه از قلاع سرحدی زمان رومی‌ها بود که در فتوحات امیرتیمور هم نام آن ذکر شده است. مستوفی گوید « ابلستان شهری وسط است » . جهان نما این شهر را مطابق تلفظ جدید « البستان » (بمعنی باغ) نوشته . قیرشهر (همان « ژوستی نیانوپولیس مکیسوس ») [۲]. تقریباً درهشتاد میلی مغرب قیصریه شهر بسیار مهمی بود که در جنگهای امیر تیمور مکرر از آن نام برده شده است . مستوفی گوید « قیر شهر شهری بزرگ است ودر و عمارات عالی و هوای خوب دارد » . جهان نما آنرا از شهرهای ایالت قرامان بحساب آورده است. اماسیه یا اماصیه درزمان سلجوقیان از مراکز حکومت آنها شمرده میشد . مستوفی نقل میکند که سلطان علاءالدین آنرا دوباره بنا کرده است. ابن‌بطوطه که از آنجا عبور کرده گوید شهری بزرگ است دارای کوچه های گشاد و بازارهای نیکو و اطرافش باغات خرم وجود دارد که از چرخاب‌های کنار رودخانه سیراب میشود. درزمان ابن بطوطه این شهر به سلطان بین‌النهرین تعلق داشته و باشهر سونسی(که درجهان نما بصورت « صونیسا » نوشته شده)نزدیک بوده و ساکنین آن شیعهٔ متعصب بوده اند . درشمال اماسیه شهر لاذق[۳] بود که در زمان سلجوقیان نقطهٔ مهمی بشمار میآمد و در تاریخ ابن بی بی مکرر ذکر آن آمده است. بندرسمسون (یا صامصون ، امی‌سوس[۴] رومی‌ها) را حمدالله مستوفی لنگرگاه بزرگی برای کشتیها شمرده ودر اواخرقرن‌هشتم ازجهت اینکه تجارت بندر قدیم صنوب بآنجا منتقل گردیده بود ثروت آن بندر رو به افزایش بوده است[۵].

نیکسار (یانکیسار Neo-Caesarea رومیها) در مملکت سلجوقیان نقطهٔ مهمی بوده و ابن بی بی نام آنرا مکرر ذکر نموده وحمدالله مستوفی گوید شهریست وسط

Amysos - ٤ Laodicea Pontica - ۳ Justinianopolis Mokissus - ۲ Arabissus - ۱

۵ ـ قزوینی : جلد دوم ۳۷۱ ، ابن بطوطه : جلد دوم ۲۸۷ ، ۲۸۹ ، ۲۹۲ ، ابن بی‌بی ۲۶ ، ۳۰۸ ، مستوفی ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱٦٤ ، ۲۰۲ ، شرف‌الدین علی یزدی : جلد دوم ۲۷۰ ، ٤۱٦ ، ٤۱۷ ، جهان نما ۵۹۹ ، ٦۱۵ ، ٦۲۰ ، ٦۲۲ ، ٦۲۳ .

دارای باغات پرمیوه. توقات (که «دوقاط» هم نامیده میشود) در مغرب نیکسار سر راه اماسیه واقع و یکی از حکومتهای تابع سلجوقیان بود، و پس از آن‌درسمت مغرب زیله قرارداشت که نام آن درکتاب ابن بی بی و مؤلفان دیگر بعد از وی یاد شده است. سلطان علاءالدین شهر سیواس را در ساحل قزل ایرماق (هالس) تجدید بنا کرد و ساختمانهای جدید آنرا از سنگ تراشیده ساخت. حمدالله مستوفی گوید « صوف‌سیواسی مشهور است از آنجا میآورند ، هوایش سرد است حاصلش غله و میوه و پنبه باشد » . ابن بطوطه آنرا بزرگترین شهر سلطان عراق میداند وگوید منزل امراء و عمال‌سلطان در آنجاست ، شهریست باعمارات نیکو و کوچه‌های گشاد وبازارهای پرجمعیت وخانه‌ای درآنجاست مانند مدرسه موسوم به‌دارالسیادة .

حمدالله‌مستوفی شاهراهی را که از سیواس بسمت‌خاور میرود تابه‌ایران میرسد چنین شرح میدهد : از سیواس تا زاره که شهری‌کم اهمیت است دومنزل و از آنجا تا آق شهر (شهرسفید) نیز دو منزل. ذکر آق شهر درتواریخ سلجوقیان مکرر آمده است. درشمال غربی آق شهر ، قره‌حصار (قلعهٔ سیاه) واقع بود . ابن بی‌بی آنرا قره‌حصار دولت نامیده تااین قلعه ،که مستوفی نیز از آن نام برده است، باقلاع دیگر بهمین نام اشتباه نشود. این قلعه درجهان‌نما بنام « قره حصار شابین » منسوب به « شاب » یعنی‌زاج سفید ذکر شده، زیرا معدن زاج سفیدی درحوالی آن قلعه وجود داشته است. از آق شهر این شاهراه بطرف‌مملکت ایران‌میرود وپس‌از عبور از سه منزل به ارزنجان میرسد واز آنجاهم طی‌سه منزل به ارزن‌الروم میرود. از اینجا بطرف جنوب پس از پیمودن سه‌منزل به خنوس (که ابن بی‌بی آنرا « خوناس » نوشته و اسم فعلی آن « خنس » میباشد) میرسد. و از این شهر ده‌منزل است تا ملاسجرد (منزکرت) واز آنجا هشت‌منزل تا ارجیش که درساحل دریاچهٔ وان واقع است.[1]

نام ایالت قرمان (یا قرامان) ، بزرگترین امیرنشین‌های دهگانه ، از نام

---

۱ ـ ابن‌بی‌بی ۲۶، ۲۹۲، ۳۰۸ ، ابن‌بطوطه : جلد دوم ۲۸۹، مستوفی ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۹۹ ، جهان نما ۴۲۴، ۶۲۲، ۶۲۳

قبیلهٔ ترکمنی که در آن ناحیه اقامت داشتند مأخوذ است. کرسی نشین این ایالت شهر لارنده بود که بمناسبت نام ایالت، «قرمان» نیز نامیده می‌شد و تاریخ آن بزمان رومیها میرسید. ابن بطوطه که لارنده‌را درقرن هشتم دیده وآنرا «اللارنده» نامیده گوید شهری زیبا است ودروسط باغستانی واقع است و آب فراوان دارد. در اواخرقرن هشتم سپاهیان تیمور آنرا بتصرف خود درآورده بباد غارت دادند ولی بعدها این شهر دوباره آباد گردید ورونق سابق را بدست آورد. درجنوب لارنده شهر «ارمناك» واقع بود که حمدالله مستوفی گوید درسابق ایام شهر بزرگی بوده، ودر قرن هشتم از اوج عظمت خود بپایهٔ یک شهر ایالتی تنزل پیدا کرده است. نام این شهر در جهان نما باشهرسلفکه[1] که سلوقیهٔ قدیم اعراب باشد باهم ذکرشده است. در زمان عثمانی‌ها این اماکن جزء ایالتی محسوب میشد که موسوم بود به‌ایالت ایچ ایلی (که بترکی معنی سرزمین داخلی را دارد) و چون این وصف با وضع آن ایالت تطبیق نمیکند، زیرا درداخل مملکت واقع نگردیده ودرامتداد ساحل واقع شده است، حدس میزنند که این اسم از اسم یونانی قدیم آن کیلیکیه مأخوذ شده باشد.

قونیه[2] چنانکه قبلا ذکرنمودیم پایتخت سلجوقیان بود ولی دردورهٔ امرای قرمان به یک شهر درجهٔ دوم تنزل پیدا کرد. حمدالله مستوفی گوید « سلطان قلج ارسلان درآنجا قلعه‌ای ساخت از سنگ تراشیده ودرآن قلعه جهت نشست خود ایوانی عظیم برآورد وچون خرابی بحال قلعه وباروی قونیه راه یافت سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی وامرای اوتجدید عمارت باروی شهر کردند باروئی بس بلند ازسنگ تراشیده وازقعر خندق برآورده است، بیست گز عمق خندق وسی گز بلندی باروست دور بارو زیادت از ده هزار گام است و در آن شهر عمارات عالی ساخته و دوازده دروازه دارد بر فراز هر یک کوشکی قلعه شکل است وهوایش معتدل است وآبش از آن جبال و بر آن آب در دروازه جهت مطهر آب گنبدی عظیم ساخته اند چنانکه بربیرون گنبد سیصد وچند لوله آب جاریست، ارتفاعش غله وپنبه و دیگر حبوبات بسیار و نیکو باشد باغستان فراوان دارد بدوطرف یکی بجانب صحرا وآن

---

۱ - Seleucia of Cilicia ۲ - Iconium

اکنون خرابست ودیگری بجای پای قلعه‌وآن معمور است، انگور و میوه به انواع از اوحاصل شود ازمیوه‌هاش زردآلو بغایت شیرین وآبدار میباشد و چون بر سرحد قرامانست همیشه از ایشان بزحمت باشند وپیوسته دارند وازمزارا کابر تربت مولانا جلال‌الدین بها قدس سره آنجاست».

ابن‌بطوطه نیزمزارملای روم را نام برده‌وعمارت‌عالی وفراوانی‌آب قونیه‌را بدیدهٔ تحسین نگریسته است. وی از باغهای آنجا و زردآلوهای موسوم به‌قمرالدین که بشام صادر می‌شد سخن میگوید و کوچه‌های وسیع و بازار های پر متاع آنرا، که هر کدام برای‌صنف‌مخصوصی معین شده بود، وصف مینماید. ابن‌بی‌بی‌درتاریخ سلجوقیان سه دروازهٔ قونیه را باین شرح نام برده: دروازهٔ اسب بازار، دروازهٔ چاشنی گیر ودروازهٔ پل‌احمد. قلعهٔ قره حصارقونیه به فاصلهٔ کمی درشرق قونیه بود و حمدالله مستوفی گوید بهرامشاه آنرا ساخته است. آنطرف قونیه هراقله[1] است، که بعدها اراکلیه خوانده شد ودرجهان نما مکررنام آن ذکر گردیده است.

درشمال قونیه لاذق سوخته[2] قراردارد که ابن بی‌بی آنرا بنام قریهٔ لاذق نام میبرد تا با دیگر شهرهائی که لاذقیه نام دارند اشتباه نشود. جهان نما لاذق سوخته را یورگان لاذق ذکر کرده و لاذقیهٔ قرمان نیز نامیده می‌شود.

در قسمت شمالی ایالت قرمان، انقره (Ancyra یونانی) واقع است. این اسم را مؤلفین قدیم عرب انقره ومؤلفین‌اخیر ایرانی وترك انگوریه گفته‌اند. حمدالله - مستوفی گوید « هوایش بسردی مایل است وحاصلش غله ومیوه و پنبه باشد ». شهرت تاریخی آنقره بسبب آن است که در آنجا در سال ۸۰٤ هجری امیر تیمور در جنگ خونینی بر سلطان عثمانی بایزید ایلدرم غالب شد و اورا اسیر کرد. قوش حصار یا کوچ حصار در کنارهٔ شرقی دریاچهٔ بزرگ نمك واقع است وحمدالله مستوفی گوید «شهر یست وسط». نام‌این شهر درجهان نما نیز آمده‌است. بفاصلهٔ کمی درمشرق ساحل جنوبی دریاچهٔ نمك آق‌سرا (قصرسفید) که بدستور سلطان قلج ارسلان دوم در سال ٥٦٦ هجری ساخته شده واقع گردیده است و حمدالله مستوفی گوید « جای عظیم

۱ - Heraclea ۲ - Laodicea Combusta (Katakekaumena رومی‌ها).

خوب بوده ومرتفع وحاصلش غله ومیوه و انگور فراوان خوب باشد». از آق سرا (که ابن بطوطه باین شکل نوشته است)[۱] سه نهر میگذشت وباغستانی بسیار عالی داشت ودرمحوطهٔ آن موستانهای بسیار بود واهالی آن شهردر قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) ازپشم گوسفندان خود قالیهای گرانبها که عمدهٔآن بشام ومصر و عراق حمل میشد میبافتند. ابن بطوطه گوید که در زبان اوآق سرا تابع سلطان عراق بوده است.

درحدود پنجاه میلی شرق آق‌سرا ملنقوبیه (ملکوبیه)[۲] واقع است که‌حمدالله ـ مستوفی درقرن هشتم (چهاردهم) آنرا جای مهمی شمرده است. در شمال ملنقوبیه قریه حصار دیگری‌است که مستوفی‌آنرا جزء ولایت نگده شمرده است، ودرمشرق‌آن ایضاً دولو(که در جهان نما «دوه لو» ذکر گردیده است) واقع شده وآن، چنانکه سابقاً گفتیم، در پای کوه ارجائیش است وذکر این شهر چندین بار در کتاب ابن بی‌بی جائیکه از قیصریه نام برده آمده است. حمدالله مستوفی گوید شهریست وسط وسلطان علاءالدین سلجوقی باروی آنرا تجدید بنا کرد. درجنوب ملنقوبیه نیگده (ابن‌بی‌بی «نکیده» ضبط کرده است) که ازطرف سلطان علاءالدین بجای طوانهٔ قدیم (تیانه[۳]) ساخته شده واقع است. مستوفی نیگده را شهری وسط نوشته و ابن‌بطوطه که از آنجا عبور کرده است گوید قسمت اعظم آن بحال ویرانی است وجزء مملکت پادشاه‌عراق است. رود خانهٔ آنجا را نهر الاسود (رود سیاه) گویند وسه پل سنگی برروی آن ساخته شده. باغستان نیگده میوهٔ بسیار داشته و چرخابها برای آبیاری آنها بکار میرفته است. در جنوب نیگده لؤلؤه[٤] واقع بود که ابن بی‌بی مکرر از آن نام برده وآن چنانکه قبلاً گفته شد درانتهای شمالی معبر (ابواب) کیلیکیه بوده است. درقرن هشتم مستوفی گوید «شهری کوچک وهوایش بسردی مایل وعلفزار بسیار دارد و شکارگاه بیحد وشمار».[۵]

۱ ـ ابن بطوطه: جلد دوم ۲۸۱، ۲۸٤، مستوفی ۱٦۲، ۱٦۳، شرف‌الدین علی یزدی: جلد دوم ۵٤۸، جهان نما ٦۱۱، ٦۱۵، ٦۱٦، ابن بی‌بی ۸، ۹، ۲۸۷، ۳۲٤ ۲ ـ Malacopia ۳ ـ Tyanah ٤ ـ Loulon ۵ ـ ابن بی‌بی ۵، ۳٤، ٤٤، ۲۷۹، ۳۱٤، ابن بطوطه: جلد دوم ۲۸۵، ۲۸٦، مستوفی ۱٦۲، ۱٦۳، ۱٦٤، ۲۰۲، یاقوت: جلدچهارم ٦۳۵، شرف الدین‌علی یزدی: جلد دوم ٤۲۹، جهان نما ٦۱۷، ٦۲۰

ظاهراً در قلمرو امیر تکه مهمترین شهرها دو بندر مشهور علایا و انطالیه بود. علایا را چنانکه سابقاً گفتیم، سلطان علاءالدین سلجوقی در محل خرابه‌های کراکسیوم[1] بنا کرد. ابن بطوطه درسال ۷۳۳ که از شام میآمده در آنجا از کشتی پیاده شده وآنرا بزرگترین بندر آن زمان برای داد وستد با اسکندریه شمرده است. در قسمت بالای شهر قلعهٔ مستحکمی از بنا های سلطان علاء الدین وجود داشته که ابن‌بطوطه بدقت آنرا بررسی کرده است، ولی چنین بنظرمیرسد که در زمان او علایا بسلطان قره‌مان تعلق داشته است.

انطالیه، دومین بندر، دریکصد میلی باخترعلایا ودررأس خلیج واقع بود وشهرت‌آن مخصوصاً ازاین‌جهت‌است که صلیبیون بعزم حمله به‌فلسطین ازآنجا بکشتی می‌نشسته‌اند. انطالیه شهر زیبائی بودویاقوت آنرا بندرعمدهٔ روم وصف کرده و گوید باروئی مستحکم دارد واطرافش حاصلخیزاست با موستان بسیار. دراین شهر سلطان قلج ارسلان سلجوقی برفرازتپه‌ای که بدریا مشرف‌است برای خود قصری ساخته‌بود، همچنین در این شهر ابن بطوطه عدهٔ کثیری ازبازرگانان مسیحی را دیده که درآنجا مخصوصاً در محل معروف به میناء (لنگرگاه) اقامت داشته‌اند ومحلهٔ آنها محصور بدیوار بوده وهرصنفی‌ازپیشه وران بازاری مخصوص بخود داشته‌اند. محلهٔ کلیمیان نیزجدا بوده ومسلمانان نیز درمحلهٔ مخصوص خود، که دارای مسجد ومدرسه بوده اقامت داشته‌اند. انطالیه که نام‌آن درتواریخ صلیبیون بصورت «ستالیا»[2] یا«اتالیه»[3] آمده درتاریخ جنگهای‌تیمورمکرراً بنام عدالیه ذکرشده است. در باختر این‌شهر شرف‌الدین علی‌یزدی ازشهری‌بنام استانوس‌نام‌برده که‌نام‌آن‌درجهان‌نما بصورت «استناز» نوشته شده است[4].

درشمال تکه امارت‌حمید برسرزمین هائی که درحوالی چهاردریاچهٔ اگریدور و بردور و بقشهر و آقشهر واقع بود استیلا داشت. در زمان سلجوقیان، بنا بگفتهٔ

۱ - Coracesium ۲ - Satalia ۳ - Attaleia ٤ - درعهد جدید نام «اتالیه» آمده: کتاب اعمال ١٤ : ۲۵، یاقوت: جلد اول ۳۸۸، ابن بطوطه : جلد دوم ۲۵۷، ۲۸۵، جهان نما ٦۱۱، ٦۳۸، ٦۳۹، شرف‌الدین علی یزدی: جلد دوم ٤٤۷، ٤٤۹.

ابن بی‌بی ، مقردولت شهر بروغلو بود که با اولوبرلو (درمغرب دریاچهٔ اگریدور) یعنی همان سوزوپلیس [۱] یا اپولونیای[۲] یونانی مطابق میشود . انطاکیه [۳] که درتواریخ قدیم مسلمین مکرر ذکر آن رفته است در زمان ترکها اسم « یلاواچ » را بخود گرفت و در جلگهٔ بین دریاچهٔ اگریدور و آقشهر واقع بود . ظاهراً شهر مهم آن ایالت ، درقرن هشتم بگفتهٔ حمدالله مستوفی ، شهر اگریدور (پروستانای[۴] قدیم) درکنارهٔ جنوبی دریاچهٔ اگریدور بوده است. ابن بطوطه گوید مکانی عظیم نیکو بنیاد است بازارهای خوب دارد و در میان باغستان شادابی جای گرفته است آنجا دریاچه‌ای‌است که کشتیهای بازرگانان درآن آمد ورفت میکند وکالاهای آنها را بنقاط مجاور حمل و نقل مینماید و با شهرهای سواحل دریاچه های آقشهر و بقشهر داد وستد میکنند. شهر بقشهر (یا « بی‌شهر » ، کارالیای[۵] بیزانسی) درساحل دریاچهٔ بقشهر، بقول جهان نما ، از بناهای سلطان علاءالدین سلجوقی است . باروئی داشت ازسنگ با دو دروازه ومسجدی جامع وحمامهای خوب و بازار آن در مکانی موسوم به«الرغه» واقع بود .درمغرب اگریدور شهر بردور درساحل دریاچه ای بهمین نام واقع بود و بگفتهٔ ابن بطوطه شهری بود کوچک باچندین نهر وباغستان وبوسیلهٔ قلعه ای که برروی تپه ای درجوار شهر قرار داشت نگهبانی میشد .

اسپارطه درجنوب اگریدور واقع وبگفتهٔ جهان‌نما در این اواخر کرسی‌نشین امارت حمید بود . ابن بطوطه نام این شهر را بصورت سبرتا ذکر میکند. و گوید شهریست نیکو بنیاد ، باغستانی وسیع دارد و شهر درپناه قلعه ای است. این مکان نمایندهٔ شهر بریس رومی است که اکنون بنام اسپارطه معروف است.[۶]

دریاچهٔ آقشهر همانست که ابن خردادبه (به صفحهٔ ۱۴۴ نگاه کنید) آنرا باسیلیون نامیده ورومی‌ها آنرا دریاچهٔ « چهل شهید » میگفتند. درباختر آن دریاچه قلعهٔ عظیم قره حصار است که نام آن ضمن گفتگوی از آقشهر درجنگهای تیمور مکرر ذکر شده است. بگفتهٔ شرف‌الدین علی یزدی در آقشهر با یزید ایلدرم سلطان بخت

---

۱ - Sozopolis　۲ - Apollonia　۳ - Antioch of Pisidia　۴ - Prostanna　۵ - Karallia

۶ - اسپارتا یااسپارته و اسپارطه از اسم یونانی eia Bàpioa گرفته شده . رجوع بحاشیهٔ صفحهٔ (۱۶۷) درباب کلمهٔ از میدوازنیق (Nicaea ، Nicomedia) شود .

بر گشتهٔ عثمانی که درجنگ انقره از تیمور شکست خورده بود درسال ۸۰۵ (۱۴۰۳ میلادی) از غصه مرد. این آقشهر و قره حصار هردو را مستوفی درزمرهٔ اماکنی که باین نام معروف بوده اند نام برده است. اکنون قره حصار را بمناسبت اینکه در آنجا زراعت تریاك میشود «افیون قره حصار» گویند و درموضع شهر یونانی پریم‌نسوس[1] یا اکرونیس[2] واقع است. وبنا برروایات وشایعات محلی بطال قهرمان جنگهائی که امویان دورهٔ اول باروميها میکردند درحوالی آن شهر کشته شده است، اگرچه طبری که در این موضوع قدیم‌ترین مورخ محسوب میشود روایت کرده است که درسال ۱۲۲ (۷۴۰ میلادی) عبدالله بطال در بلاد روم بقتل رسید، بدون اینکه به محل قتل او اشاره ای کرده باشد.[3]

در سمت شمال و باختر ایالت حمید سرزمینهائی بود که امیر گرمیان یا جرمیان بر آنها حکومت میکرد وپایتخت او کوتاهیه (کوتیوم)[4] بود. تاریخ نویسان عرب، چنانکه ذکرشد، این اسم را بصورت «قطیه» ضبط کرده‌اند والبته شهر قدیمی رومیها که در آنجا بوده مدت زمانی پیش خراب گردیده و بگفتهٔ جهان نما شهر کوتاهیهٔ قرون وسطی بفرمان سلطان جرمیان بنا شده است و ابن بطوطه در وصف آن شهر گوید مسکن راهزنان است. در آخر قرن هشتم نام این شهر بطور مکرر درجنگهای تیمور ذکر شده ومدتی مرکز عملیات جنگی وی بوده است. درصدمیلی

---

۱ - Prymnessos ۲ - Akroenos ۳ - ابن بی‌بی ۵ ، ۲۱۲ ، ۲۵۱ ، ۲۸۳ ، ابن بطوطه: جلد دوم ۲٦۵ ، ۲٦٦ ، مستوفی ۱٦۲، ۱٦۳ ، ۱٦٤ ، جهان نما ٦۱۸، ٦۳۹ ، ٦٤۰ ، ٦٤۱ ، شرف‌الدین علی یزدی: جلد دوم ٤۵۷ ، ٤۵۸، ٤۸۹ ، ٤۹۲، رمسی .H . G . A . M ، ۸۷، ۱۳۹، ۳۹٦ ، ٤۰۱ ، ٤۰٦، طبری : جلد دوم ۱۷۱٦ .

در جهان نما (صفحهٔ ٦٤۲) آمده است که قبر بطال در قرن یازدهم درسیدی غازی پنجاه و چند میلی شمال قره حصار و خاور کوتاهیه وجود داشت. اما امروز در قیر شهر دیده میشود.

انطاکیهٔ بسیدیه (Antioch of Pisidia) ظاهراً در تواریخ قدیم عرب پیوسته با انطاکیه های دیگر خصوصاً با انطاکیهٔ شام اشتباه شده است. یعقوبی در تاریخ خود (جلد اول ، صفحهٔ ۱۷۷) از «انطاکیهٔ محترقه» نام برده است که ظاهراً مقصود او انطاکیهٔ بسیدیه است. همین مورخ (جلد دوم ، صفحهٔ ۲۸۵) واقعهٔ غزوهٔ سال ٤۹ هجری را ذکر نموده و از انطاکیهٔ سوداء (یعنی انطاکیهٔ سیاه) اسم برده‌که دور نیست مقصود او انطاکیهٔ ایزوریه Antioch of Isueria باشد.

٤ - Cotyaeum

مشرق کوتاهیه نزدیک نهرهای علیای (تشکیل دهندهٔ) رودخانهٔ سانگاریوس[۱] قلعهٔ عظیم سیوری حصار[۲] که آن هم چندی مرکز عملیات جنگی تیمور بوده است قرار دارد. این اسم در ترکی بمعنی قلعهٔ نوك دار است (قزوینی آنرا بصورت «سبری حصار» ضبط کرده). این قلعه درمحل پسی‌نوس[۳] رومی که بعدها ژوستینیانوپلیس پالیا[٤] نامیده شد واقع است. قزوینی گوید درقرن هفتم (سیزدهم میلادی) دیر معروفی در آنجا وجود داشت بنام بیعهٔ کمنانوس که هرگاه حیوان چهارپائی بدرد شاش بند گرفتار میشد و هفت بار او را بگرد آن دیر میگردانیدند از آن دردهائی می‌یافت.

درجنوب سیوری حصار شهر عموریه[۵] (حوالی «اسارقلعهٔ» جدید) که سابقاً (در صفحهٔ ۱٤۷) ذکری از آن نمودیم واقع است. مستوفی تا قرن هشتم هنوز آنرا مکان مهمی بشمار آورده گوید «در تلفظ آنرا انکوریه خوانند» واین تلفظ نادرست وغریب درجهان نما هم وارد شده وگوید انکوریه همانست که آنرا عموریه نامند. درجنوب شرقی جرمیان شهرلاذق[٦] واقع است. ترکها آنرا دنیزلو (یعنی آبهای بسیار) نام داده اند زیرا نهرهای فراوان در آنجا وجود دارد واکنون موسوم است به اسکی حصار (قلعهٔ کهنه). ابن بطوطه گوید شهری بزرگ است، وهفت مسجد برای اقامهٔ نمازجمعه دارد. بازارهایش نیکوست و درآن پارچه های نخی زردوزی شده بافته میشود وبیشتر بافندگان آن زنان رومی هستند. درجهان نما اسم قدیم آن شهر که لاذقیه باشد ذکر شده است.[۷]

در ایالتی که تحت فرمان امیر منتشا بود ابن بطوطه از سه شهر مجاور یکدیگر: مغله، میلاس وبرجین دیدن کرده‌است. امیر درمغله (مبلهٔ[۸] قدیم) که بنابر نوشتهٔ جهان نما کرسی منتشا بوده اقامت داشته و آن بگفتهٔ ابن بطوطه شهری نیکو بوده است. میلاس[۹] نیز شهری عظیم بوده و باغستانهای میوه و نهرهای متعدد

۱ - Sangarius ۲ - Sivri Hisar ۳ - Pessinus ٤ - Justinianopolis Palia ۵ - Amoria

٦ - Laodicea ad Lycum ۷ - قزوینی: جلد دوم ۳۵۹، ابن بطوطه: جلد دوم ۳۷۰، ۳۷۱، ٤۵۷، مستوفی ۱٦۲، علی یزدی: جلد دوم ٤٤۸، ٤٤۹، جهان نما ٦۳۱، ٦۳۲، ٦۳٤، ٦٤۳.

۸ - Mobolla ۹ - Mylasa یا Melisos

داشته است. برجین[1] (که اکنون معروف به « سارامریک » میباشد) در چند میلی میلاس ، شهری نوبنیاد وبر فراز تپه‌ای‌جای داشته است بامسجدی زیباوخانه هائی خوب.

درخاور منتشا ابن بطوطه شهر « قل حصار » را دیده که مستوفی آنرا بنام «گل» در کتاب خود ذکر کرده و گوید شهر یست وسط ، درشرح جنگهای تیمور نیز نام این قلعه آمده است. ابن بطوطه گوید اطراف شهر را از هرسوی آب فرا گرفته ودر آن آب نی‌های بسیار روئیده وراه رفتن بشهر منحصر است به جاده ای پل مانند که روی این نیزار است و شهر برفراز تپه ای بلند و غیرقابل دسترس قرار گرفته است. در قسمتهای شمالی منتشا حصن طواس که اکنون آنرا دوناس[2] میگویند وتا لاذق یک روز ونیم راه دارد واقع است. ابن بطوطه گوید طواس قلعه ایست عظیم وشهری کوچک که دیواری بدورآن کشیده شده درپائین آن است. گویند صهیب یکی از صحابهٔ معروف در آنجا متولد گردیده.[3]

در شمال منتشا امیرنشین ایدین که کرسی آن شهر تیره[4] بود قرار دارد. ابن بطوطه در این شهر بملاقات امیر ایدین رسیده و گوید شهری نیکوست دارای نهرها وباغستان ها ، وی همچنین از شهر بر کی (بر گیون)[5] دریک منزلی شمال تیره عبور کرده ودرختان عظیم آنرا ستوده است. شهر ایدین یا گوزن حصاردرمحل شهر رومی ترلیس[6] واقع بوده و از حیث اهمیت درجهٔ دوم را داشته است. بندر افسیس درنزد جغرافی نویسان قدیم بنام افسوس یا ابسوس معروف بود وچون غاراصحاب کهف که ذکرآنان درقرآن (سورهٔ ۱۸، آیهٔ ۸)آمده درآنجا بوده شهرتی داشته‌است.

این شهر بعدها بنام ایاسلوق معروف گردید (که «آیا ثلوخ» و« ایاسلیغ » نیزنوشته میشود) واین نام تغییرشکلی ازنام یونانی Agiou Theologou میباشدووجه تسمیه‌اش این است که کلیسای بزرگ سن‌جان تیالوگوس (یوحنای لاهوتی) ازبناهای امپراطور ژوستی نیان درآنجا است. ابن‌بطوطه درسال ۷۳۳ این کلیسیا را دیده‌و گوید از تخته سنگهای بزرگ که طول هریک ده گام است و با دقت تراشیده شده ساخته

۱ - Bergylia ۲ - Donas ۳ - ابن بطوطه: جلد دوم ۲٦۹ ، ۲۷۷ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ، مستوفی ۱٦۳ ، جهان نما ٦۳۸ ، شرف الدین علی یزدی : جلد دوم ٤٤۸ ٤ - Teira ٥ - Pyrgion ٦ - Tralleis

شده است. کلیسیای دیگری هم درآنجا بوده که پس از فتح مسلمانان بمسجد جامع تبدیل گردیده واین کلیسیا زیباترین ابنیهٔ آنجا بشمارمیآمده، دیوارهای آن باسنگهای رنگارنگ مرمر و کف آن با سرمرسفید وسقف آن که یازده گنبد داشته با سرب پوشیده بوده است. ابن بطوطه گوید ایاسلوق درزمان او پانزده دروازه داشته ورودخانه‌ای (رود کایستر)[۱] ازآن شهر میگذشته وبدریا میریخته وخود شهر درمیان باغهای گل یاسمین و درختان مو واقع بوده است. بندر بزرگ دیگر ایدین اسمرنه[۲] است که ترکها آنرا ازمیر یا یزمیر گویند ودراوایل قرن نهم تیمورآنرا ازتصرف پهلوانان اسپتالیه[۳] بیرون آورد. ابن بطوطه که درسال ۷۳۳ در آنجا بوده گوید قسمت مهم آن بندر ویرانست و قلعهٔ بزرگی دارد که برفراز تپه ای بالای شهر واقع است. ابن بطوطه اضافه می کند که امیر آیدین بسیار به جهاد می‌رود وباکشتی‌های جنگی خویش بربنادر مسیحی همجوار میتازد واسیر ومال بغارت میبرد. ازجملهٔ این بنادر شهر فوجه (یا فوچه، فوجیه)[۴] در ساحل ایالت صاروخان است که بعدها در زمان تیمور یک قلعهٔ اسلامی شمرده شده، ولی ابن بطوطه مینویسد درزمان مسافرت او بدست کفار بوده است، ومقصود وی ازکفار اهالی جنواست.

پایتخت صاروخان مغنیسیه (یا مغنیسیا)[۵] بود. ابن بطوطه دروصف آن گوید شهر زیبائی است، دردامنهٔ کوهی ودر میان باغستان ونهرهای آب فراوان ومیوهٔ بسیار دارد ومقر امیرصاروخان است. درجنگهای امیر تیمور ولایت حول وحوش مغنی سیاه (که در آن زمان باین صورت نوشته می‌شد) را «سروهان ایلی» نام داده‌اند.[۶]

درشمال صاروخان سرزمین امیرقراصی یا قره‌سی قرارداشت وپایتخت‌های

۱ - Cayster   ۲ - Smyrna   ۳ - Knights Hospitallers   ٤ - Phocia , Fuchah
٥ - Magnesia

٦ - ابن بطوطه : جلد دوم ۲۹۵ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۱۲ ، شرف‌الدین علی یزدی : جلد دوم ٤٦٦ ، ٤٦٨ ، ٤٧٠ ، ٤٨٠ ، جهان نما ٦٣٤ ، ٦٣٦ ، ٦٣٧ ، رمسی. H . G . A . M ۱۱۰ ، ۲۲۸ یاقوت : جلد اول ۹۱ ، جلد دوم ۸۰٦ .

داستان هفت نفر اصحاب کهف را درکتاب «فلسطین درزمان حکمرانی مسلمین» صفحهٔ ۲۷٤ آورده ام .

او دوشهر بالیکسری و برغمه[1] بود. ابن‌بطوطه که برغمه را درسال ۷۳۳ دیده گوید قسمت عمدهٔ شهر بحال ویرانی افتاده و دارای قلعهٔ عظیمی است که در حوالی شهر برفراز تپه‌ای بنا شده است. ابن‌بطوطه بالیکسری را نیز دیده و گوید شهری نیکوست با عمارت بسیار، جمعیت زیاد وبازارهای عالی. درآن تاریخ مسجد جامعی درآن‌شهر نبوده اگرچه سلطان قراصی دمور (یاتیمور) خان معمولاً در آن شهر اقامت داشته وپدرش آن‌شهررا ساخته بود. بعدها نام بالیک سری مکرر درجنگهای تیمور ذکر شده است.

از بالیک‌سری ابن بطوطه بشهر بروصی رفته که درآنزمان پایتخت دولت عثمانی بوده است واین دولت درآن زمان بتسخیر وتصرف دیگر امیرنشینان ترکمان شروع کرده بود.

بروصی یابروسه[2] درآن تاریخ شهری بود بزرگ ودارای بازارهای قشنگ وکوچه‌های وسیع، در آغوش باغستان عظیمی جای داشت و در میان شهر استخر بزرگی بود که آب درآنجا انباشته میشد وبخانه‌های شهر توزیع میگردید. بیمارستانی نیز داشت که در آن جای بیماران زن ومرد از هم جدا و ضروریات آنها آماده بود وحمام‌آب گرمی نیز داشت. ابن بطوطه سلطان عثمانی، اورخان (جد بایزیدایلدرم که‌چنانکه گفته شد، درآغازقرن بعدبدست امیرتیمورمغلوب‌شد) راملاقات کرده‌است. بزرگترین ابنیهٔ پایتخت این سلطان مقبرهٔ پدرش سلطان عثمان بود که قبلاً کلیسیا بوده است.

میخالیج (میلتوپلیس[3] که رومی‌ها آن را Michaelitze مینامیدند) که تقریباً درپنجاه میلی باختر بروصه واقع شده در شرح جنگهای تیمور وجهان نما مکرر نام برده شده است، ولی‌مهمترین شهرولایت عثمانی درسال ۷۳۳ نیکائیا بود که‌جغرافی نویسان قدیم عرب‌آن نیقیه می‌نامند، واکنون ترکها آنرا یزنیق یا ازنیق میگویند وسلطان اورخان آنرا ازدست رومی‌ها گرفته بود. ابن‌بطوطه گوید در یاچهٔ یزنیق‌را نی فراگرفته است. درساحل شرقی دریاچه شهر یزنیق واقع بود وفقط از راه بسیار

۱ - Pergamus ۲ - Prusa ۳ - Miletopolis

تنگی مانند پل و چنان باریک که فقط یک سوار به تنهائی میتوانست از آن عبور کند بشهر واردمیشدند. ابن بطوطه گوید خود شهر ویران است وساکنین آن معدودند ودر داخل آن بستانها وجوددارد. این شهر چهار بارودارد و بین هردوبارو خندقی پر از آب است وباید بوسیلهٔ پل‌چوبی ازخندقها گذشت. درشمال نیقیه شهر(نیکومدیا) که مؤلفان قدیم عرب «نیقمودیه» گفته‌اند واقع شده، ترکها آنرا «ازنکمید» میگفتند و بهمین صورت هم درجهان نما ذکر شده است بعد ها این اسم را بطور اختصار ازمید گفتند و تاکنون بهمین اسم خوانده میشود. ابن بطوطه ونویسندگان دیگر چیزی دربارهٔ آن ننوشته اند.[1] ایالت قزل احمدلی در طول ساحل بحر اسود ازنزدیکی بسفور تاسینوپ امتداد داشت. اولین شهر بزرگی که ابن بطوطه پس از خروج ازیزنیق و عبور ازرود سنگاریوس، که ترکها آنرا سقری مینامند، دیده مطرنی یا مودرنی بوده (مودورلوی جدید و مدرنهٔ قدیم) و آنرا بالنسبه مهم شمرده است. نام این شهر درجهان نما نیز ضبط گردیده. ابن بطوطه شهر بولی (کلودیوپلیس)[2] درشمال شرقی مطورنی را وصف کرده گوید درساحل رودخانهٔ نسبةً بزرگی است، کره ده بولی (گره دی بولی) دریک منزلی خاور آن شهر است، شهری بزرگ و نیکو است درمیان جلگه ای، بازارهای عالی وکوچه های وسیع دارد وهرطائفه ای درمحلهٔ مخصوص بخود مسکن دارند. گردی بولی درسال ۷۳۳ اقامتگاه امیر بوده وبنظر میرسد که در آن زمان مهمترین شهر های ایالت قزل احمدلی بوده است.

درخاور ایالت قزل احمدلی شهر قسطونیه (یا قصطمونی که از قسطمون

---

۱ - از نیکمید از اسم رومی eis Nikomeoeian واز نیق از اسم رومی eis Nikaian مأخوذ گردیده است. ابن بطوطه: جلد دوم ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۲، شرف‌الدین علی یزدی: جلد دوم ۴۶۶، جهان نما ۶۳۱، ۶۵۶، ۶۶۱، ۶۶۲ رمسی: H. G. A. M. ۱۷۹. وصفی که ابن بطوطه از سلطان اورخان مؤسس فرقهٔ ینی چری نموده بسیار شگفت آمیز است. ابن‌بطوطه گوید: این سلطان بیش ازتمام سلاطین ترکمان مال و سپاه و مملکت دارد. صد قلعه دارد و مدام مشغول سرکشی بآن قلعه‌هاست، گویند هرگز یک ماه تمام دریک شهر توقف نکرده است پیوسته باکفار در جنگ وستیز میباشد وبمحاصرهٔ آنها میپردازد.

۲ - Claudiopolis

مأخوذ گردیده) واقع است و مستوفی گوید شهریست وسط . ابن بطوطه آنرا یکی از بزرگترین شهرهائی که در آسیای صغیر دیده و خواروبار و ضروریات زندگانی در آن هم ارزان وهم فراوان یافت میشده شمرده است. درشمال شرقی قصطمونیه بندر بزرگ صنوب (یا سینوب ، سینوپ[۱]) واقع بوده که ابن بطوطه از آنجا بعزم کریمه سوار کشتی شده است. از تفصیلی که وی دربارهٔ سینوپ داده میبینیم که این شهر از سه طرف محصور بدریا بوده وفقط از دروازه ای ، درسمت خاور ، بشهر وارد میشده اند. این شهر بندری زیبا وپرجمعیت ومستحکم بوده با مسجدی خوب وزیبا که گنبد آن برفراز ستونهای مرمر قرار داشته ، ومحلی که نزد عامهٔ اهالی محترم بوده قبر بلال حبشی ازصحابهٔ حضرت پیغمبر ، و اولین مؤذنی که در اسلام باگفتن اذان مسلمین را بنماز دعوت کرد ، بوده است.

شهر رومی گنگره جرمانیکوپلیس[۲] در پنجاه میلی جنوب قصطمونیه واقع بود و ترکها آنرا کانقری میگفتند . وقایع نگاران قدیم عرب آنرا خنجره ضبط کرده اند و در زمان هشام خلیفهٔ اموی پیشرفت مسلمین در بلاد روم و حملهٔ آنها تا بشهر خنجره رسید. قزوینی که آنرا غنجره ضبط کرده گوید این شهر در ساحل رودی بنام نهرالمقلوب (رود واژگون) قراردارد، زیرا این رود برخلاف رودهای دیگر از جنوب بشمال جاریست . وی میگوید بسال ٤٤۲ (۱۰۵ میلادی) تقریباً تمام این شهر از آسیب زلزله ویران گردید.

درخاتمهٔ این فصل برای تکمیل اسامی شهرهای ایالت قزل احمدلی باید از کوچ حصار هم که درجهان نما نام آن برده شده ذکری بشود. این شهر تقریباً بین قصطمونی و کانقری واقع بود و دور نیست همان قوش حصار باشد که مستوفی از آن نام برده (صفحهٔ ۱۵۸) وبا شهری بهمین نام در ساحل دریاچهٔ بزرگ نمک تطبیق کند.[۳]

---

۱ - Sinope ۲ - Gangra Germanicopolis ۳ - مستوفی ۱٦۳، ۱٦٤ ، ابن بطوطه : جلد دوم ۳۲۵، ۳۳۲، ۳۳٦، ۳۳۸ ، ۳٤۱ ، ۳٤۸ ، جهان نما ٦٤۵ ، ٦٤٦ ٦٤۸ ، ٦٤۹ ، ٦۵۱ ، ٦۵۲ یاقوت : جلد دوم ٤۷۵ ، قزوینی : جلد دوم ۳٦۸ ، طبری : جلد دوم ۱۲۳٦ .

دربارهٔ شاهراه هائی که از آسیای صغیر عبور میکرد جز راه طرسوس بهقسطنطنیه (که وصف آن درصفحهٔ ۱۴۳ آمد) وراهی که بسوی مشرق ازسیواس به تبریز میرفت (وشرح آن درصفحهٔ ۱۵۶ گذشت) اطلاعات سودمندی ازنوشتجات جغرافی نویسان بدست نمیآید . البته جهان نما [۱] چندین جاده که از سیواس منشعب میشد و نیز دهکده ها و منزلگاههائی که در مسیر آن راهها واقع بود را نام برده است که بسیاری از آنها هنوز در نقشه دیده میشود ، ولی متأسفانه در اغلب مواقع از مسافات میان آنها ذکری نشده و باینجهت آن مقدار اطلاعی که از چگونگی این جاده ها بدست میآید بقدر کافی مفید فایدتی نیست.

۱ - جهان نما ۶۲۷ ، ۶۲۸ .

فصل یازدهم

آذربایجان

دریاچهٔ ارمیه ـ تبریز ـ سراو ـ مراغه ورودهای آن ـ پسوا واشنه ـ شهرارمیه وسلماس وخوی و مرند ـ نخجوان ـ پلهای رود ارس ـ کوه سبلان ـ اردبیل و اهر ـ سفید رود و شعب آن ـ میانج ـ خلخال و فیروز آباد ـ رود شال و منطقهٔ شاهرود

ایالت کوهستانی آذربایجان[1] در دورهٔ خلافت خیلی کمتر ازاواخر قرون وسطی و بعد از هجوم مغول اهمیت داشت .

درزمان قدیم این ایالت ازشاهراه بزرگ خراسان که ازایالت جبال (ماد) میگذشت بر کنار افتاده بود ، و این بر کناری ازین جهت نیز تشدید شده بود که ، بنا بقول مقدسی ، درکوهها وجلگه‌های مرتفع آن بیش‌از هفتاد زبان ولهجهٔ مختلف تکلم میشد ، درحالی که هیچکدام ازشهرهای آن ناحیه وسعت قابل توجهی نداشت. اما بمرور زمان شهرهای مختلف یکی پس‌از دیگری رو به ترقی رفت و مرکز آن ایالت گردید. درآغاز امر ، یعنی در اوایل خلافت عباسیان شهر اردبیل ودراواخر دورهٔ خلفاء تبریز درمیان شهرهای آذربایجان مقام اول را پیدا کرد اما بعداز هجوم

---

۱ ـ رجوع به نقشهٔ شمارهٔ ۳ . در فارسی قدیم آذرباذگان گفته میشد و آتروپاتن یونانی از آذرباذگان گرفته شده است. مقدسی (صفحهٔ ۳۷۳) گوید آذربایجان واران وارمنیه یک ایالت بزرگ را تشکیل میدهند . مقدسی این ایالت را « اقلیم رحاب » یعنی منطقهٔ جلگه‌های مرتفع نامیده در مقابل « اقلیم جبال » در ماد و « اقلیم اقور » یعنی منطقهٔ جلگه‌های پست دربین‌النهرین .

مغول چندی مراغه این مقام را بدست آورد و هرچند تبریز بزودی عظمت سابق خودرا دردورهٔ ایلخانان باز یافت، ولی دراوایل عهد صفویه بار دیگر تنزل یافت وتحت الشعاع اردبیل واقع گردید. بعدها یعنی درقرن یازدهم که شاه عباس اول اصفهان را پایتخت تمام ایران قرار داد واردبیل بحال خراب افتاد باز تبریز درمیان شهرهای آذربایجان شاخص شد و تا کنون این مقام خود را حفظ نموده و بزرگترین شهر های شمال باختری ایران بحساب میاید.

مهمترین آثار طبیعی این ناحیه دریاچهٔ ارمیه است که بزرگترین دریاچهٔ دائمی ایران است. درازای آن بیش از هشتاد میل از شمال بجنوب و پهنای آن در پهن ترین نقطه معادل یک سوم درازای آن میباشد. این دریاچه در سمت باختر تبریز واقع گردیده ونام خودرا از شهر ارمیه، که در کنارهٔ باختری آن قراردارد، گرفته است.

کتابهائی که مرجع ما میباشند این دریاچه‌را باسامی مختلف ذکر کرده اند. درزند اوستا «چیچستا» ذکر شده است ولفظ چیچست که در شاهنامه آمده وتا زمان حمدالله مستوفی نیز معمول بوده از همین نام فارسی قدیم گرفته شده‌است. مسعودی و ابن حوقل در قرن چهارم آنرا بحیرهٔ کبودان که از لغت ارمنی بمعنی «دریاچهٔ آبی» مأخوذ است نامیده اند (گبوئید[1] درزبان ارمنی بمعنی «آبی» است).

اصطخری آنرا دریاچهٔ ارمیه نوشته (که مقلسی نیز درین نامگذاری از او پیروی کرده است) و درجای دیگر آنرا دریاچهٔ «شراة» یعنی دریاچهٔ مخالفان نامیده زیرا درسواحل آن فرقه‌ای از خوارج باین‌نام اقامت داشته اند. اولی میگوید آب این دریاچه بسیار شور است ونیز اضافه می کند که قایقهای بسیار در آن دریاچه بین ارمیه ومراغه آمد و رفت دارند و نواحی بسیار حاصلخیزی درسواحل آن موجود است.

دروسط دریاچه جزیره‌ای بوده که ابن سرابیون آنرا جزیرهٔ کبودان نامیده وساکنین آن جزیره قایق رانان بوده اند. این دریاچه بقول اصطخری ماهی فراوان

۱ - Gaboid

داشته (بعکس، ابن حوقل گفته است درآن هیچ ماهی نیست) و یک نوع ماهی عجیبی در آن دریاچه بوده که اهالی آنجا آنرا سگ ماهی میگفتند. درفصل زمستان طوفانهای شدید درسطح دریاچه حادث میشده وقایقرانی را باخطرهای بسیار دچار میساخته است.

ابوالفدا آنرا دریاچهٔ « تلا » که‌معنای آن معلوم نیست نامیده و قزوینی گوید آب آن دارای املاحی درخشنده است شبیه توتیا(اکسیدروی) که بمقدار زیاد بجاهای دیگر صادر میشود . مستوفی اغلب آنرا چیچست نامیده و « دریا شور» هم بآن گفته و بمناسبت شهر مهمی که درساحل شمالی آن بوده دریاچهٔ طروج یا طسوج هم نامیده است. مستوفی وحافظ ابرو هردو میگویند وقتی که سطح آب پائین میرود جزیرهٔ آن‌دریاچه که «شاها» نام‌داردبصورت شبه جزیره درمی‌آید ودرآن جزیره قلعهٔ بزرگی است برفراز کوهی وقبر هولاگو ودیگر سرداران مغول در آنجاست. از قلعهٔ شاها درقرن سوم هجری نیز نام برده شده است و ابن مسکویه درجائی که حوادث زمان متوکل خلیفهٔ عباسی ، نوهٔ هارون‌الرشیدرا نقل میکند گوید « شاها » و « یکدور » دوقلعه بود درتصرف سرکردگان یاغی آن نواحی (شراة) . درقرن هفتم هولاگو بتجدید بنای قلعهٔ شاها ، که حافظ ابرو آنرا قلعهٔ تلای دریاچهٔ ارمیه نامیده ، فرمان داد وخزاین و غنائمی که از غارت بغداد ودیگرممالک خلافت‌بچنگ آورده بود را در آن قلعه جای داد . بعدها این قلعه مدفن وی گردید و بهمین جهت درزبان فارسی بنام « گور قلعه» معروف‌شد. زمانی که حافظ ابرو ، معاصر امیرتیمور، تاریخ خود را مینوشت آن محل بکلی خالی از سکنه بود.[۱]

شهر تبریز درحدود سی میلی خاور دریاچهٔ ارمیه درکنار رودی که نزدیک‌جزیره یا شبه جزیرهٔ شاها بآن دریاچه میریزد واقع است وچنین بنظر میرسد که تبریز در آغاز امر قریه ای بوده که درقرن سوم هجری شخصی بنام ابن‌الرواد

---

۱ ـ ارمیه امروز عادة ارومیه تلفظ میشود وابن سرابیون هم ارومیه ضبط کرده است (نسخهٔ خطی، ورقهٔ ۲۵، A) . اصطخری ۱۸۱، ۱۸۹ ، ابن حوقل ۲۳۹، ۲۴۷، مقدسی ۳۷۵ ، ۳۸۰ ، مسعودی: جلد اول ۹۷ ، ابوالفداء ۴۲ ، یاقوت : جلد اول ۵۱۳ ، قزوینی : جلد دوم ۱۹۴ ، مستوفی ۲۲۶ ، حافظ ابرو ۲۷ A ، ابن مسکویه ۵۳۹ .

(از ری) در دورهٔ خلافت متوکل عباسی در آنجا مسکن گرفت وخود او و برادر وپسرش سرایهائی در آنجا ساختند ، آنگاه دیواری بدور آنها کشیدند ومردم درآنجا مسکن گزیدند. یک روایت جدیدتر بنای تبریز را به زبیده زن هارون‌الرشید نسبت میدهد ولی در تواریخ قدیم مطلبی که دلیل صحت این مدعا باشد دیده نشده است واساساً هیچ جا ذکری ازاینکه زبیده زن هارون‌الرشید به‌آذربایجان آمده باشد بمیان نیامده است. مقدسی درقرن‌چهارم گوید تبریز شهری نیکوست‌و مسجد جامعی دارد ، از نهرهای متعدد سیراب میشود ودر میان باغستان شادابی قرار گرفته است. یاقوت که در سال ۶۱۰ هجری آنجا بوده تبریز را شهر عمدهٔ آذربایجان بشمار آورده وقزوینی علاوه براین گوید که این شهر به تهیهٔ پارچه های عتابی ابریشمی وسقلاطون واطلس وپارچه های دیگر شهرت دارد. هنگامی که مغولها در سال ۶۱۸ تبریز را تصرف کردند اهالی شهر با فدیه ای که دادند شهر را از غارت وکشتار رهانیدند وچنانکه گفته شد این‌شهر پس اززمان‌سلطنت ایلخانان بزرگترین شهر آن منطقه گردید.

حمدالله مستوفی گوید « در سنهٔ اربع و اربعین و مأتین بعهد متوکل خلیفهٔ عباسی بزلزله خراب شد ، چنانکه کما بیش چهل هزار مرد در آن واقعه هلاك شدند، دور باروی تبریز شش هزارگام بوده و ده دروازه دارد... و چون در عهد مغول آن شهر دارالملک گشت کثرت خلایق در آنجا جمع شدند و بربیرون شهر عمارات وباغات ودهات و ولیان وسنجاران داخل آن بارو بود جهت وفات غازان خان تمام نشد ». با روئی که غازان خان بگفتهٔ مستوفی بگرد محلات شهر کشید شش دروازه داشت وبیست‌وپنجهزار گام محیط‌آن بود. این مورخ اسامی دروازه‌های داخلی وخارجی تبریز را ذکر نموده (ونسخه های خطی درین مورد اختلاف بسیاردارند) وگوید درسال ۷۰۳ غازان خان درمحلهٔ بزرگ شام که خودش بنا کرده بود بخاك سپرده شد. جانشینان غازان خان برعمارتهای او مساجد خوب و ابنیهٔ خیریهٔ دیگر چه در داخل شهر وچه در خارج شهر حوالی محلهٔ رشیدی که در پای ولیان کوه واقع است افزودند.

باغستان تبریز از مهرانرود که از کوه‌سهند واقع درجنوب شهر سرچشمه

میگیرد مشروب میگردید و هفت رستاق داشت که بنام نهرهائی که آنها را مشروب میساخت موسوم بودند . اسامی آن رستاقها و همچنین دهات مجاور آنها را حمدالله ـ مستوفی ذکر نموده ولی خواندن نام صحیح بسیاری از آنها بتحقیق معلوم نیست. ابن بطوطه که درسال ۷۳۰ از تبریز عبور کرده گوید در محلهٔ شام که بیرون شهر است فرود آمدیم ودر آنجا غازان خان مدرسه و خانقاهی ساخته است. ابن بطوطه از دروازهٔ بغداد وارد شهر تبریز گردیده و از بازار غازان و بازار جواهریان که درآن جواهرات بسیاربمعرض فروش گذارده شده بود ونیزازبازار مشک وعنبرفروشان که نزدیک بازارجواهریان بوده است سخن میراند ومسجدی را که بانی آن علیشاه گیلانی وزیر غازان بوده وصف نموده گوید صحن مسجد از سنگ مرمر بود و نهر آبی ازمیان مسجد میگذشت ودیوارها باکاشی آراسته شده ومدرسه ای درسمت راست و خانقاهی درسمت چپ مسجد قرار داشت.[۱]

درتبریز دو رودخانه است: مهرانرود که حومهٔ تبریز را سیراب میسازد، وسردرود که بسمت جنوب باختری‌جاریست، وسرچشمهٔ هردو در کوه سهند درطرف جنوب شهرواقع است. این دو رودخانه بفاصلهٔ کمی درشمال شهر به رود سراو ملحق میگردند . «سراورود.» که به رود سرخاب نیز موسوم است از سبلان کوه که دویست میلی خاور تبریز وبالای اردبیل است سرچشمه میگیرد وپس از سیر طولانی و پیچ درپیچی که از میان باتلاقهای آب شور متوالی میگذرد وچند رودخانهٔ دیگر بآن ملحق میشود در چهل میلی باختر تبریز به دریاچهٔ ارمیه میریزد.

حمدالله مستوفی کوه سهند و کوه سبلان و رودهائی را که از آن دو کوه جاریست بتفصیل ذکر کرده است . شهر سراو یا سراب ، که رود سراو منسوب به آنست ، در راه اردبیل به تبریز قرار دارد . مستوفی گوید « سراو شهریست وسط از اقلیم چهارم از شرقی کوه سبلان مایل بقبله افتاده، هوایش سرد است و آب آن از رودی که بدان شهر منسوبست از کوه سبلان برخیزد ودر بحیرهٔ چیچست رود،

---

۱ ـ مقدسی ۳۷۸ ، یاقوت : جلد اول ۸۲۲ ، قزوینی : جلد دوم ۲۲۷ ، مستوفی ۱۵۳ ـ ۱۵۵ ، جهان نما ۳۸۰ ، ابن بطوطه : جلد دوم ۱۲۹

حاصلش غله و دیگر حبوبات بیشتر است و انگور و میوه کمتر بود. مردمش سفید چهره اند و سنی مذهب و اکول باشند ولایتش قریب صد پاره دیه باشد و چهار ناحیت است ورزند ، درند ، براغوش ، سقهیر » . جغرافی نویسان قدیم عرب بجای « سراب » « سراة » ضبط کرده اند وابن حوقل در وصف آن گفته است شهری نیکو است دارای چند آسیاب وگرداگرد آنرا مزارع غله خیز و باغستان های پرمیوه فرا گرفته ومهمانخانه های پاکیزهوبازارهای خوب دارد. یاقوت که اسم این شهررا « سراو » یا « سرو » ضبط کرده است گوید در سال ۶۱۷ که مغولها بآن شهرحمله کردند آن شهر خراب شد و بیشتراهالی آن کشته شدند ، هرچند درزمان حمدالله۔ مستوفی که یک قرن بعد تاریخ خودرا نوشته سراوآباد بوده و بگفتهٔ وی تا تبریز سه روز و تا اردبیل دوروز راه فاصله داشته است .

درساحل یکی از شاخه های سمت چپ (جنوب) رودخانهٔ سراو شهر آوجان یا اوجان واقع است که از راه میانه ده فرسنگ تا تبریز مسافت دارد. یاقوت که درقرن هفتم آنجارا دیده است گوید شهردارای بارو وبازاری عالی است اگرچه بدست مغولها خراب شده است. درزمان حمدالله مستوفی غازانخان بتجدید عمارات آن همت گماشت و به گفتهٔ مستوفی «ازسنگ وگچ بارو کشید و شهر اسلام خواند و دارالملک ساخت و دور با روی غازانی سه هزارقدم بود ، حاصلش غله و بقول بود و میوه و پنبه و مردمش سفید چهر و شافعی‌مذهب اند و درو ازعیسویان جمعی باشند » . رودخانهٔ آن « آب اوجان » گفته میشد و از قلهٔ شرقی کوه سهند سرچشمه میگرفت . در جنوب باختری این کوه و تقریباً شصت میلی تبریز وچهار فرسخی دریاچهٔ ارمیه قریهٔ بزرگ « دخارقان » ، ازقرار نوشتهٔ ابن حوقل و جغرافی نویسان عرب ، یا « دهخوارقان » از قرار نوشتهٔ فارسی زبانان ، واقع است . یاقوت آنرا « ده نخیرجان » ضبط کرده به‌معنی‌قریهٔ نخیرجان که‌نام‌خزانه‌دار کسری پادشاه ایران است . حمدالله مستوفی گوید « شهری کوچک است هوای معتدل دارد و آبش از کوه سهند است وباغستان فراوان دارد وانگورش بی‌قیاس بود ، غله وپنبه ومیوه

درو نیکو می آید و مردمش سفید چهره‌اند ، ولایتش هشت پاره دیه است ».[۱]

شهر مراغه در هفتاد میلی جنوب تبریز در ساحل رودخانهٔ «صافی» واقع است . این رود از کوه سهند در جهت جنوب جاری شده تا مراغه می رسد و آنگاه به سمت باختر پیچیده و بدریاچه میریزد . کلمهٔ مراغه مختصر شدهٔ «قریة المراغة» بمعنی قریهٔ چراگاه‌هامیباشد و گویند سابقاً ایرانیان آنرا «افرازه روذ» می گفتند. درقرن چهارم ابن حوقل آنرا شهری باندازهٔ شهر اردبیل شمرده که در آن زمان مهمترین شهر آذربایجان بوده است ، وهم او گوید درسوابق‌ایام مراغه مدت زمانی کرسی آن ایالت و مرکز بیت المال و ادارات‌دولتی بوده که سپس از آنجا به‌اردبیل‌منتقل شده است . مراغه شهری خرم بود ، دارای باروئی که پشت آن باغستانی سر سبز قرارداشت، وخربزه‌ای مخصوص ومعطر که درونش سرخ رنگ وبرونش سبز رنگ وبغایت شیرین بود در آنجا بعمل میآمد . مقدسی از قلعه واستحکامات وحومهٔ آباد وبزرگ آن شهرسخن گفته است. یاقوت گوید استحکامات آنجا درزمان هارون‌الرشید ساخته ودر زمان مأمون ترمیم شده است.

در دورهٔ مغول، چنانکه قبلاً گفتیم، مراغه کرسی‌آذربایجان شد. مستوفی گوید « شهری بزرگ است و ما قبل دارالملک آذربایجان بود ، هوایش معتدل است و بعفونت مایل ، جهت آنکه کوه سهند شمالش‌را مانع است و باغستان بسیار دارد و آبش از رود صافی است که از سهند برمیخیزد و در بحیرهٔ چیچست میریزد ، برظاهر مراغه حکیم‌خواجه نصیر الدین طوسی بفرمان هلاگوخان رصد بسته است و اکنون خرابست ». و همین رصد خانه بود که خواجه نصیر الدین طوسی کتاب معروف‌خود « زیج ایلخانی » را درآن تألیف کرد. رصدخانهٔ مذکور ، چنانکه گفته شد، درقرن‌هشتم (چهاردهم میلادی) یعنی زمان‌حمدالله مستوفی خراب بوده است.

قزوینی قلعه ای را اسم برده بنام روئین‌دز درسه فرسخی مراغه که ازهر طرف آن رودخانه‌ای جریان داشته ودرداخل قلعه‌باغی‌معروف به عمیدآباد بااستخر

---

۱ ـ اصطخری ۱۹۰ ، ابن حوقل ۲۴۸ ، ۲۵۳ ، یاقوت : جلد اول ۱۳۱ ، ۱۹۸، جلد دوم: ۴۲۵ ، ٦۳٦ ، جلد سوم ٦٤ ، مستوفی ۱۵۵ ، ۱۵۸ ، ۲۰٤ ، ۲۰۵ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸.

آبی برای آبیاری آن وجود داشته است. در یک فرسخی آن قلعه قریهٔ جنبذق واقع بود ودرآن چشمهٔ آب گرمی بود که مطالب عجیبی در بارهٔ آن نقل شده است.

مستوفی دربارهٔ رودخانهٔ صافی که درمغرب مراغه به دریاچه میریزد گوید « از کوه سهند برمیخیزد وبرمراغه گذشته وبآب تغتو جمع شده بدریای شورطروج (یعنی دریاچهٔ ارمیه) میریزد » و در بارهٔ رودجغتو گوید « از کوههای کردستان برمیخیزد و بر ولایت مراغه گذشته با آب صافی و با آب تغتو در دریای شورطروج میریزد». درموسم طغیان آب رودها درتمام ساحل جنوبی دریاچهٔ ارمیه باتلاق بزرگی تشکیل می شد و در این جا شهر کوچکی بود بنام لیلان (یا نیلان) که در میان باغهای پرمیوه جای داشت ودرزمان حمدالله مستوفی مغولها درآن شهر سکنی داشتند.

بمسافت کمی درجنوب لیلان ، بحسب مسافاتی که در کتب جغرافی نویسان ذکرشده، شهری بنام برزه وجود داشت ودرآنجا شاهراهی که از سیسار (واقع در ایالت جبال) میآمد دو شاخه میشد : راه راست درجهت شمال خاوری به مراغه می رفت و راه چپ در امتداد غربی دریاچه به شهر ارمیه منتهی میگردید.

در پنجاه میلی ساحل جنوبی دریاچه شهر «بسوا » و بقول ایرانیان «پسوا» قرار داشت. یاقوت آن شهر را دیده وگوید اکثر اهالی آن راهزنانند. حمدالله-مستوفی از باغستان پرمیوهٔ آن تمجید کرده است. درشمال غربی پسوا شهر «اُشنه» واقع بود که در زمان ابن حوقل کردها در آنجا مسکن داشتند و در قرن چهارم از آن شهر وازآبادی های اطراف آن چارپایان و مواشی به موصل و بلاد بین النهرین صادر میگردید . خاك آن بحاصلخیزی و مراتع آن بخرمی شهرت داشت . یاقوت که آن شهر را دیده از باغ های زیبای آن سخن می گوید و حمدالله مستوفی که نام آنرا بصورت اشنویه نوشته گوید « شهری وسط است در میان کوهستان ده گیاه، آبش نیز از آن جبال برمیخیزد حاصلش غله و دیگر حبوبات و انگور بود و بیست پاره دیه از توابع اوست ».[۱]

---

۱ ـ اصطخری ۱۸۱ ، ابن حوقل ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، مقدسی ۳۷۷ ، یاقوت : جلد اول ۲۸٤ ، ٥٦٤ ، ٦٢٦ ، جلد چهارم ٤٧٦ ، قزوینی : جلد دوم ۳۵۰ ، ۳۵۸ ، مستوفی ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۲۱۸ .

شهر ارمیه ، که نام آن بر دریاچه نیز اطلاق شده، بمسافت کمی ازسواحل باختری دریاچه قرار دارد و گویند زادگاه زردشت است. این شهر بگفتهٔ ابن حوقل در قرن چهارم شهری خرم و باندازهٔ مراغه بوده وموستان بسیار وتجارت پر رونق داشته و مسجد جامع آن در بازار بزازان بوده است . این شهر دارای قلعه و باروی محکم بوده و رودخانه ای داشته که دریک فرسخی شهر ، بهدریاچه میریخته است . درقرن هشتم بر آبادی آن شهر بقدری افزوده شد که بصورت شهری بزرگ درآمد و دور باروی آن بهده هزارگام رسید و توابعش بالغ بر بیست دهکده بود. درکنار شاهراه و درشمال ارمیه بمسافت کمی از زاویهٔ شمال باختری دریاچه شهر سلماس واقع است که مقدسیدر بارهٔ آن گوید شهری نیکوست دارای بازارهایخوب ومسجدی که ازسنگ ساخته شده است، و درقرن چهارم ساکنین آن شهراز نژاد کردبودهاند. یاقوت گوید درقرن هفتم قسمت عمدهٔ آن شهر خراب گردید ، ولی بگفتهٔ حمدالله مستوفی یکقرن بعد علیشاه وزیر غازانخان مغولی «آن را عمارت کرد دورش هشت هزارگام است و هوایش بسردی مایل و رودخانهٔ آن ازجبال کردستان برمیخیزد و به بحیرهٔ چیچست ریزد باغستان بسیار دارد میوه انگورش نیکو باشد غله و دیگر حبوبات نیکوآید ، مردمش سنی پاك اند و پیوسته با اکراد در محاربه ».

درکنارهٔ خاوریدریاچه شهری وجودداشت موسوم به طروج یاطسوج که به نظرمیآید مطابق باترسهٔ امروز باشد . حمداللهمستوفی مکرر از دریاچهٔ شورطسوج یا طروج سخن گفته و بنابراین شهر طروج یا طسوج هم مانند شهر اولیه نام خودرا بدریاچهٔ مجاور خود بخشیده است . درقرن هشتم طسوج نقطهٔ مهمی بشمار میامد و از تبریز گرمتر و مرطوبتر بود زیرا بدریاچه نزدیکتر بود و درمیان باغستانجای داشت. درشمال خاوری سلماس شهر« خوی » درکنار رودخانهای که بسمت شمال جاری شده به رود ارس ملحق میگردد واقع است . شهر خوی بگفتهٔ یاقوت وقزوینی باروئی سخت مستحکم داشت و در میان مزارع حاصلخیز و آباد واقع و بداشتن دیبای خوب معروف بود . چشمهٔ بسیار پر آبی نیز داشت که آبش در زمستان گرم و درتابستان سرد بود.

مستوفی گوید «شهری وسط است دورش شش هزار و پانصدگام است و هوایش بگرمی مایل است و آبش از جبال سلماس آید و به ارس رود، رود وباغستان بسیاردارد و انگور وامرود پیغمبری شیرین و بزرگ و آبدار که درجای دیگر نیست، مردمش سفید چهره ختائی‌نژاد خوب صورت اند و بدین سبب خوی‌را ترکستان ایران خوانند قریب هشتاد پاره دیه از توابع آن است».

مقدسی شهرمرند درمشرق خوی، درسواحل رودی که ازشعب سمت‌راست رودخانهٔ خوی‌میباشد، را وصف کرده گویدشهری‌مستحکم است دارای حومه ای آباد ومسجدی در بازار وباغستانی گرداگرد شهر. یاقوت دربارهٔ آن مینویسد اززمانیکه کردها آنرا غارت کردند واهالی آنرا باخودبردند روبویرانی است. چنانکه حمدالله ـ مستوفی ذکرنموده رودآنجا موسوم بوده است به زولو (یا زکویر) «حاصلش پنبه وحبوبات دیگر ازانگور ومیوه بود واز میوه‌هاش شفتالو وزردآلو وبه درغایت خوبی باشد ولایتش شصت پاره دیه است، ودرصحرای مرند برجانب قبله کرم‌قرمزی‌است ودریک هفته بموسم تابستان آنرا میتوان گرفت. دور باروش هشت هزارگام میبود واکنون کما بیش نیمه‌ای ازآن برجاست». کرم قرمزی برای بدست آوردن رنگ قرمز بوده است[۱].

نخجوان یا نخچوان درشمال رود ارس معمولاً ازجملهٔ شهرهای آذربایجان بشمار میآید وهمان «نشوی» در نزد جغرافی نویسان عرب است که در کتب آنان ذکرآن مکرر آمده ولی تفصیلی دربارهٔ آن داده نشده است. شهرنخجوان در دورهٔ مغولها اهمیت پیدا کرد و مستوفی گوید «شهر خوشی‌است آنرا نقش جهان خوانند اکثر عمارات آن از آجر است». حوالی آن درسمت مشرق قلعهٔ النجیک ودر شمال آن کوه پراز برف «ماست کوه» قراردارد، ونیز در نخجوان گنبدی‌ازابنیهٔ ضیاء الملک وزیر معروف سلجوقیان موجوداست. شرف الدین علی‌یزدی پل معروف ضیاء الملک (که خرابه‌های‌آن هنوزباقی است) راوصف کرده است. این پل نزدیک قلعهٔ کرکر سرراه مرند پانزده میلی نخجوان برروی رود ارس ساخته شده بود.

---

۱ ـ اصطخری ۱۸۱، ابن حوقل ۲۳۹، مقدسی ۳۷۷، قزوینی: جلد اول ۱۸۰، جلد دوم ۳۵۴، یاقوت: جلد اول۲۱۸، جلد دوم ۵۰۲، جلدسوم ۱۲۰، جلد چهارم ۵۰۳، مستوفی ۱۵۶ـ۱۵۹، ۲۱۸.

کمی پائین تر از آن ، در کنار رود ارس شهر جلفا که بصورت «جولاهه» نیز نوشته میشود واقع است . این محل را شاه عباس اول در سال ۱۱۰۴ خراب کرد وارمنی های ساکن آنجا را بمحلی که خود در جنوب اصفهان بنا کرده بود کوچانید وبمناسبت نام مسکن قدیم آنها نام محل جدید را نیز جلفا گذارد . ازجملهٔ شهرهای واقع در ساحل رود ارس حمدالله مستوفی اردوباد را (که هنوزهم باقی است)نام میبرد . این شهر نزدیک ملتقای رودخانه‌ای که ازسمت جنوب به‌رود ارس می‌ریزد وقلعهٔ دزمار درساحل آن بوده قراردارد واین قلعهٔ دزماررا یاقوت هم نام‌برده است. پائین تر ازاردوباد درکنار نهر ارس شهرزنگیان در ناحیهٔ «مردان نعیم» واقع بود ودرآنجا پل‌دیگری برای عبور ازرود ارس ،که هنوزپا برجاست ، وجودداشت ونام آن به‌زبان‌فارسی پل«خداآفرین» است . حمدالله مستوفی گویدآنرا«بکربن عبدالله صاحب رسول‌الله علیه السلام ساخت در سنهٔ خمس عشر هجری». ناحیهٔ مردان (یامراد) نعیم شامل بیش ازسی پاره دیه بوده است[1].

شهراردبیل درقسمت علیای رودخانه‌ای که حمدالله مستوفی آنرا«اندرآباد» نامیده واقع است. این رودخانه کمی پائین‌تربا رود اهر که از سمت‌چپ به‌رودخانهٔ اردبیل‌میپیوندد ملحق‌شده واندکی پائین تراز پل خدا آفرین به‌رودارس میریزد. رودخانهٔ اردبیل ورودخانهٔ اهر، اولی ازدامنهٔ خاوری ودومی ازدامنهٔ باختری کوه سبلان، که کوه عظیمی‌است‌مشرف‌براردبیل ،سرچشمه‌میگیرندوازدامنهٔ‌جنوبی آن کوه چنانکه سابقاً گفتیم، رودخانهٔ سراو سرازیروبسمت باخترجاری گردیده به‌دریاچهٔ‌ارمیه میریزد. ابن‌حوقل در قرن چهارم اشتباهاً کوه سبلان را ازکوه دماوند که در چند فرسخی شمال طهران است بزرگتر شمرده است.

دامنه های کوه سبلان از درخت پوشیده شده ودهکده‌ها وآبادیهای متعدد آنجارا حمدالله مستوفی نام برده گوید خودکوه از پنجاه فرسخی دیده میشود وتابستان

۱ ـ یاقوت: جلد چهارم ۲۶۲، ۷۶۷، ۷۸٤، مستوفی ۱۵۷، ۱۵۹، ۲۰٦، شرف‌الدین علی ـ یزدی: جلداول ۳۹۸، ۳۹۹، جلددوم ۵۷۳ .

وزمستان برف دارد ونزدیک قلهٔ آن چشمه‌ایست که همیشه سطح آن یخ بسته‌است. درحوالی کوه سبلان دوقلهٔ دیگراست: یکی کوه سراهند درشمال اهرودیگری سیاه کوه که مشرف بر کلانتر است ، و کلانتر شهری کوچک‌است واقع در میان درختان ورودخانه‌ای کشتزارهای آنرا مشروب می‌سازد.

اردبیل ، چنانکه سابقاً گفتیم ، در قرن چهارم کرسی آذربایجان بود . اصطخری گوید گرد شهرباروئی‌است که‌طول هرجانب آن دوسوم فرسخ است، خانه ها بیشتر ازآجر و گل ساخته شده وساخلوئی درآن شهرمستقر است. حول وحوش آن بسیار حاصلخیز وعسل آن مشهور است . وی ازقلعهٔ اردبیل سخن رانده گوید بازار اردبیل بشکل‌صلیب درچهار راسته‌است ومسجد دروسط چهار بازارواقع‌شده‌ودربیرون شهر حومهٔ بسیاربزرگی وجود دارد . در سال ۶۱۷ اردبیل بباد غارت مغولها رفت وخراب شد درصورتیکه اندکی پیش ازآن‌تاریخ که یاقوت‌آنجا را دیده بود شهری آباد وپرجمعیت بوده است. اردبیل را ایرانیان قدیم « باذان فیروز » مینامیدند ودر قرن هشتم ، که حمدالله مستوفی کتاب خودرا مینوشت ، اگرچه اردبیل دیگرشهر عمدهٔ آذربایجان نبود ولی بسیاری از عظمت گذشتهٔ خودرا باز یافته بود ودر قرن دهم، چنانکه قبلا ذکرشد ، در آغاز سلسلهٔ نوبنیاد صفویه پیش از تبریز واصفهان چندی پایتخت تمام کشور ایران گردید.

اهر در یکصد وپنجاه میلی باختر اردبیل بر کنار روداهر واقع است ودر کتابهای‌جغرافی نویسان قدیم عرب اسم‌آن ذکرشده ویاقوت‌آنرا شهری‌خوش‌ساخت وصف کرده که در شمال آن کوه سراهند واقع است. اطراف اهر شهرهای کوچک بسیاری در دامنهٔ کوه وجود داشته که آنها را هم یاقوت وهم مستوفی نام برده‌اند ولی تشخیص این نام‌ها ونیز تعیین مکان هریک دشواراست. ناحیه‌ای که این‌شهر در آن واقع بود « پیشکین » (بتلفظ امروز « مشکین ») نام داشت و از نام خاندانی که در قرن هشتم درآنجا حکومت داشته بودند مأخوذ بود. شهر پیشکین دریک منزلی‌اهراصلا « ورِاوی » نام داشت . روی رودخانهٔ « اندرآب » درست‌بالای‌نقطه‌ای

که رود اهر بآن ملحق میگردد ، چنانکه مستوفی گوید ، پل زیبائی ازابنیهٔ علیشاه وزیرغازان‌خان مغولی قرار داشته است.[۱]

سفید رود وشعب متعددآن تمام نواحی خاوری‌آذربایجان‌را سیراب میکند وقسمت عمده‌ای از مسیر سفید رود مرز آذربایجان وایالت جبال را تشکیل میدهد وبالاخره پس‌ازعبور ازایالت گیلان دردریای خزرمیریزد. اصطخری ونویسندگان دیگرعرب آنرا سپیدرود نوشته‌اند. حمدالله مستوفی گوید در زمان او مغولها آنرا هولان مولان (که صورت صحیحترآن «اولان موران» است) میگفتند که بزبان‌مغولی بمعنی رودخانهٔ سرخ است، و اکنون نیز یک قسمت از سفید رود معروف است به «قزل اوزن» که آن هم در ترکی بمعنی رودخانهٔ سرخ‌میباشد. مستوفی گوید «ازجبال پنج انگشت که ترکان بش پرماق خوانند بولایت کردستان بر میخیزد وبآبهای زنجان رودوهشترودومیانج رود وآبهای کوههای‌طالش‌وطارمین‌جمع‌شود». در ضمن جریان سفید رود بسمت شمال ابتدا زنجان رود، که از شهر زنجان میآید و در فصل آینده بتفصیل ازآن سخن‌خواهیم گفت ، از طرف راست بآن ملحق‌میشود سپس‌رود میانج که‌از اجتماع چند رودخانه که‌ازسمت باختری‌می‌آیند تشکیل‌میگردد از طرف چپ به‌سفید رود ملحق‌میگردد. ازشمال‌میانج سفید رود بسمت باختر‌می‌پیچد و دو رودخانهٔ توأم «سنجیده» و«گدیو» که از خلخال بطرف‌جنوب جاری‌میگردند از طرف چپ سفید رود به آن ملحق می‌شوند وآنگاه رود شال که از ناحیهٔ شاهرود از توابع خلخال جاری میشود بدان‌می‌ریزد. پائین تر از آن ازطرف راست سفید رود نهرطارم که ازاقلیم‌جبال می‌آید (چنانکه در فصل‌پانزدهم بیان خواهیم کرد) به آن ملحق‌می‌شود و پس ازآن رودخانهٔ شاهرود(که نباید باناحیهٔ شاهرود سابق‌الذکر اشتباه شود) که از بلاد حشیشیین (ملاحده) میآید به سفید رود می‌پیوندد وبالاخره ، سفید رود پس ازعبور از سد کوهستانی درکوتم واقع در ایالت گیلان به‌دریای خزر می‌ریزد .

۱ ـ اصطخری ۱۸۱ ،ابن حوقل ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۶۶ ، مقدسی ۳۷۴، ۳۷۷ ،یاقوت: جلداول ۱۹۷، ۳۶۷، ۴۰۹، ۴۶۱ ، جلدچهارم ۹۱۸ ، مستوفی ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۱۷.

رودخانهٔ میانج، چنانکه قبلاً گفتیم، مهمترین شاخهٔ ساحل چپ سفید رود است و از طرف باختر جاری است و از منطقهٔ واقع در جنوب اوجان سرچشمه میگیرد (به صفحهٔ ۱۷۵ نگاه کنید) و درناحیهٔ گرمرود رودخانهٔ «گرمرود» که ازجبال جنوبی «سراو» سرچشمه میگیرد از سمت چپ به آن ملحق میشود. زیر شهر میانج رود هشترود که از جبال خاوری سراغه سرچشمه میگیرد ازطرف راست رودخانهٔ اصلی به آن می‌پیوندد و در زمان حمدالله مستوفی در محل التقای این دو رود پل سنگی بزرگی با سی و دو طاق وجود داشته است.

شهر میانج یا میانه که در ملتقای تمام این رودها قراردارد از زمان قدیم مرکز مهمی بوده است. ابن‌حوقل درقرن چهارم آنرا شهری پرجمعیت ذکرنموده و ناحیه‌ای که میانه در آن‌جا واقع بوده و بعد ها به نام گرمرود معروف شده مقدار هنگفتی محصول میوه داشته است. مقدسی که نام جدیدآن یعنی میانه را ضبط کرده فراوانی محصول آنجا را ستوده و یاقوت که در قرن ششم آنجا را دیده نیزاز آن تمجید کرده است. یک قرن بعد حمدالله مستوفی که آنرا دیده گوید «میانج شهری بوده است و اکنون بقدر دیهی مانده و هوای گرم و عفن دارد و درو پشه بسیار بود»، ولی همچنان درشبکهٔ راههائی که مغولها احداث کردندمنزلگاه مهمی بشمارمیامده. مستوفی دربارهٔ گرمرود گوید «ولایتی‌است دروصد پاره دیه بود هوایش خوشتراز میانج بود، حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه و برنج ودیگرحبوبات». (ساس میانه هنوز موجب وحشت مسافرین‌است).

سه رودخانهٔ سنجیده و گدیو (یا «کدپو» درجهان نما) وشال که از طرف شمال به‌سفیدرود میریزند ازناحیهٔ خلخال سرچشمه میگیرند. خلخال شهرعمدهٔ آن ناحیه بود وبگفتهٔ جغرافی نویسان دردوازده فرسخی‌اردبیل‌قرار داشت. شهرفیروزآباد در قلهٔ گردنه ای که در آنجا چشمهٔ آب گرمی درمیان کوههای پر از برف میجوشید واقع بود. بقول حمدالله مستوفی در سابق شهر فیروز آباد حاکم نشین آن دیار بوده و چون خرابی به آن راه یافت خلخال بجای آن دارالملک شد و اکنون محل صحیح فیروزآباد معلوم نیست. شهرهای کوچک کلور وشال که تا کنون نام آنها

در نقشه دیده میشود از شهرهای ناحیهٔ شاهرود و درساحل رودخانهٔ شاهرود (که اکنون شاهرود کوچك بآن گفته میشود) و از کوههای شال سرچشمه میگیرد واقع بودند. حمدالله مستوفی چندین نقطهٔ دیگررا درخلخال نام برده که فعلاً نمی‌توان موضع آنها را معین کرد.[۱]

محصول غلهٔ آذربایجان اندك بوده ودر پایان فصل بعداز آن سخن خواهیم راند ونیز پس ازآنکه درفصل پانزدهم ایالت جبال را موضوع مقال قرار دادیم خلاصه‌ای از راههای آذربایجان را در خاتمهٔ آن ذکر خواهیم کرد ، زیرا تمام این راهها از نقاط مختلف شاهراه بزرگ خراسان که از ایالت جبال میگذشت منشعب می‌شدند .

۱ ـ اصطخری ۱۸۹ ، ابن حوقل ۲٤٦ ، ۲۵۳ ، مقدسی ۳۷۸ ، یاقوت : جلد اول ۲۳۹، جلد چهارم ۷۱۰ ، مستوفی ۱۵٦ ، ۱۵۸ ، ۱۹۸ ، ۲۱۵ ، ۲۱۸ ، جهان نما ۳۸٤ ، ۳۸۸.

فصل دوازدهم

گیلان و ایالات شمال باختری

گیلانات ـ نواحی دیلم و طالش ـ بروان و دولاب و خشم ـ لاهیجان و رشت و دیگرشهرهای گیلان ـ ولایت موغان ـ بجروان وبرزند ـ محمودآباد ـ ورثان ـ ایالت اران ـ برذعه ـ بیلقان ـ گنجه وشمکور ـ رودکرورودارس ـ ایالت شیروان ـ شماخی ـ باکویه وباب الابواب ـ ایالت گرجستان یا جرجیا ـ تفلیس وقارص ـ ایالت ارمنستان ـ دبیل یادوین ـ دریاچهٔ وان ـ اخلاط وارجیش و وان وبتلیس ـ محصولات ایالات شمالی

سفید رود ، چنانکه در فصل سابق گفتیم ، پس ازعبور از سلسلهٔ کوههای البرز در یک مجرای پیچ درپیچ در انتهای باختری ساحل جنوبی دریای خزر بآن دریا میریزد و در این نقطه دلتائی دارای باتلاقهای نسبةً پهناور که پشت آنها راسلسلهٔ کوهها فراگرفته است تشکیل میدهد. این دلتای سفید رود که ازجنوب وباختر نیمدایرهٔ بزرگی از تپه ها و کوهای پوشیده ازجنگل بر آن احاطه کرده ایالت کوچک گیلان است که اعراب آنرا جیل وجیلان میگفتند وازسه ولایت کاملامختلف تشکیل میگردد[1].

زمین های رسوبی دلتا را جغرافی نویسان عرب بطور خاص جیل یا جیلان میگفتند و وقتی میخواستند تمام ایالت گیلان را اراده کنند آنرا بصیغهٔ جمع «جیلانات» (گیلان ها) مینامیدند واین اسم گاهی شامل ولایات ونواحی کوهستانی هم میگردید.

درجنوب وباختر این ایالت آن قسمت از اقلیم جبال راکه محاذی کوههای

---

۱ ـ رجوع کنید بنقشهٔ شمارهٔ ٥ در آغاز فصل بعد.

طالقان و تارم ازایالت جبال است بلاد دیلم و گاهی هم بصیغهٔ جمع «دیلمان» مینامیدند. این سرزمین در تاریخ ازاین جهت معروف شده که موطن اصلی آل بویه یا دیالمه است که سرکردگان آنها درقسمت اعظم قرن چهارم دربغداد و در دستگاه خلافت صاحب نفوذ و قدرت بودند. حاشیهٔ باریک ساحلی و دامنه های کوهستانی که ازجنوب غربی دریای خزر بطرف شمال کشیده شده و از طرف خاور مقابل آن دریا است سر زمین طالش خوانده میشود که یاقوت آنرا بشکل جمع طلشان یا طالشان ضبط کرده است. بطرف خاور در مرز طبرستان سلسله کوه روبنج قرار دارد و پشت آن ولایت کوهستانی متعلق به خاندان بزرگ قارن واقع است که رؤساء آن ها از زمان های نا معلوم فرمانروای آن ناحیهٔ وسیع بوده‌اند، چنانکه درفصل بیست وششم بیان خواهیم کرد.

هنگامی که مقدسی درقرن چهارم کتاب خود رامینوشت، یعنی وقتی که قدرت آل بویه در حد کمال بود، تمام گیلان وولایات کوهستانی که درمشرق گیلان ودر امتداد سواحل دریای خزر قرار داشت یعنی طبرستان و جرجان و قومس جزء ایالت دیلم بود، ولی بعد ها این نواحی ازهم تفکیک شد و رفته رفته خود اسم دیلم هم از زبانها افتاد و نام زمین های دلتای سفید رود، که جیلان باشد بر تمام ناحیهٔ مجاور اطلاق گردید، در حالیکه در واقع جیلان اراضی ساحلی و دیلم کوهپایهٔ مشرف بر آن اراضی ساحلی است، اما هریک از این دو نام هم گاهی بر تمام سرزمینی که در جنوب باختری دریای خزر واقع بود اطلاق میگردید [1].

کرسی بلاد دیلم، چنانکه میگویند، رود بار نام داشته ولی محل آن مشخص نیست. مقدسی گوید کرسی دیلم بروان است، اما متأسفانه ازآن اثری نیست و کتابهای جغرافیا محل حقیقی آنرا نشان نمیدهند. مقدسی گوید بروان نه خانه های خوب داشته ونه بازارهای مهم ونه مساجد جامع، حاکم نشین آن ناحیه راشهرستان میگفتند و چون تجاری ثروتمند درآنجا مقیم بودندآن شهر رونق وآبادی داشت.

---

۱ ـ اصطخری ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ابن‌حوقل ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، مقدسی ۳۵۳ ، یاقوت : جلد اول ۱۷۴ ، ۸۱۲، جلد دوم ۱۷۹ ، ۷۱۱، جلد سوم ۵۷۱، مستوفی ۱۴۷ ، ۱۹۱ ، ابوالفداء ۴۲۶. کلمهٔ طالش هم با «تاء» نوشته میشود وهم با «طاء» ودرصورت جمع هم تالشان و طالشان ، و مستوفی آنرابصورت طوالش نیز نوشته است.

مقدسی دولاب‌را شهر مهم جیلان معرفی کرده گوید شهریست پاکیزه، ابنیهٔ آن از گچ وسنگ است، بازاری نیکو ومسجدی دروسط بازاردارد. ابوالفداء گوید دولاب همان کسکر است. مقدسی، درتنها کتاب مسالکی که ازین ایالت بدست مارسیده، میگوید دولاب درچهارمنزلی بیلمان‌است که بگفتهٔ ابوالفداء شهری کوچک‌مانند یک قریه بوده وظاهراً یکی ازنقاط مهم ولایت طالش بوده است. در دومنزلی سفیدرود وچهارمنزلی بیلمان شهر خشم‌مقرداعی، رئیس علویان، قرارداشت که درنیمهٔ دوم قرن سوم برتمام آن ولایات سلطنت یاغیانهٔ مستقل داشت ودراطاعت خلیفه نبود. مقدسی گویدخشم‌بازاری نیکوومسجدی نزدیک قصررئیس علویان دارد. رودخانه‌ای در شهر جاریست وپل‌عظیمی که‌ازقایق‌ها تعبیه گردیده برروی آن بسته‌اند. تشخیص و تعیین مکان همهٔ این شهرهای قدیم میسر و ممکن نیست.

درقرن هشتم بقول حمدالله مستوفی «لاهیجان وفومن دارالملک جیلانات» بود. ابوالفدا نیزلاهیجان را نام‌برده گویددرخاور دهانهٔ سفیدرود است. بقول مستوفی «حاصلش برنج و ابریشم و اندك غله می‌باشد و نارنج و ترنج ومیوه‌های گرمسیری فراوان است». کوتم (بفتح و ضم «لك») نزدیکتربه دهانهٔ سفید رود، بندری بود برای کشتی‌هائی که ازنقاط دیگر دریای خزر بآنجا میآمدند. یاقوت و ابوالفداء هر دونقل کرده‌اند که کوتم درقرن‌هشتم بندرتجارتی‌پررونقی‌بوده وتاخود دریا یک روز راه مسافت داشته است. شهر فومن وولایت آن، واقع درباختر سفید رود، از ساحل دور تر میباشد و بزرگترین شهر ناحیهٔ کوهستانی دیلم بشمار آمده است. مستوفی گوید «شهری بزرگ است وولایات بسیاردارد حاصلش غله وبرنج وابریشم بسیار باشد». مستوفی یکی ازقدیمترین مؤلفینی است که از رشت، کرسی‌فعلی گیلان، اسم برده وظاهراً هیچ کدام ازجغرافی‌نویسان عرب حتی نام رشت را هم‌درنوشتجات خود ذکر نکرده اند. مستوفی گوید «رشت از اقلیم چهارم هوایش بغایت گرم

---

۱ - اصطخری ۲۰۴، ۲۰۵، مقدسی۳۵۵، ۳۶۰، ۳۷۳، ابوالفداء ۴۲۹ (که اشتباهاً درآن‌کتاب اسم بیلمان بشکل بیمان چاپ شده)، یاقوت: جلد دوم ۸۳۱. برای اطلاع ازخاندان داعی‌علوی(حسنی) رجوع کنید به صفحهٔ ۵۳از: G. Melgunof, Das südliche Ufer des Caspischen Meeres

ومتعفن است، حاصلش غله وپنبه وابریشم وبرنج است ومردم آنجا کوهی و بی‌تمییز باشند». درباختر رشت، درزمان حاضر، ولایت تولم واقع گردیده و مستوفی گوید «شهری وسط است، حاصلش غله وپنبه وبرنج ونارنج وترنج ونیمو باشد». ابوالفداء این شهر را کرسی جیلان یا اراضی ساحلی شمرده و گوید خاکش بسیار حاصلخیز است وغله وپنبه وترنج ونارنج واترج ولیمو ازصادرات آنجاست. شفت، یاشفته، اسم شهر یست که حمدالله مستوفی ازآن به‌این دونام یاد کرده‌است، اگرچه اکنون فقط ولایت شفت درجنوب رشت باقی است. درپایان مقال راجع به گیلان گوئیم حمدالله مستوفی شهر کوچکی را بنام اصفهبد نیزنام برده، ویاقوت‌هم آنرا بنام اصپهبدان ضبط کرده و گوید تا دریای خزردومیل مسافت دارد. مستوفی همچنین گوید «شهری وسط است حاصلش غله و برنج و اندکی میوه باشد ولایت بسیار است و قریب صد پاره دیه از توابع اوست»، اما محل آنرا ذکر نمیکند. نام این شهر از نام اصپهبدان مأخوذ است که سلاطین آن دیاروتابع ساسانیان بودند ودر ظاهر دین اسلام را پذیرفتند ودر آغاز دورهٔ خلفاء بسمت امارت آن نواحی باقی ماندند.[۱]

موغان

موغان یا مغکان یا موقان[۲] نام دشت باتلاقی بزرگی است که از دامنهٔ کوه سبلان تا کنارهٔ خاوری دریای خزر کشیده شده و در جنوب مصب رود ارس وشمال کوههای طالش قرارداردد. این ایالت گاهی جزء آذربایجان محسوب میگردید ولی غالباً ناحیه‌ای جداگانه ومستقل را تشکیل می‌داد.

کرسی موغان درقرن چهارم شهری بود بهمان نام که اکنون تعیین محل آن دشوار است. مقدسی گوید شهریست بر ساحل دو رودخانه و در میان باغستان و تقریباً باندازهٔ تبریز است. از گفتهٔ او استنباط میشود که محتمل است این شهر موغان همان شهر باجروان باشد که مستوفی آنرا کرسی آن ناحیه شمرده ودر زمان

۱ ـ یاقوت: جلد اول ۲۹۸، جلدچهارم ۳۱۶، ابوالفداء ۴۲۶، ۴۲۹، مستوفی ۱۹۱، ۱۹۲، جهان نما ۳۴۳، ۳۴۴.

۲ ـ برای اطلاع از موغان ومناطق مرزی شمال باختری بنفشهٔ شمارهٔ ۳ رجوع کنید.

او خراب بوده است . وی موضع آن را در چهار فرسخی شمال برزند که هنوز نام آن در نقشه دیده میشود معین کرده است. در روایات اسلامی آمده است که نزدیک باجروان چشمهٔ آب حیات است که خضر علیه السلام ، یا الیاس ، آنرا یافت.

درجنوب باجروان چنانکه گفتیم برزند واقع است که ابن حوقل آنرا شهری بزرگ شمرده و مقدسی بازار آن را چنین وصف کرده که از تمام نقاط مجاور کالا ها برای صدور درآن شهر جمع میشده زیرا مرکز تجارتی آن ناحیه بوده است. حمدالله ـ مستوفی باجروان و برزند هردو را دیهها‌ی معمور نوشته و گوید « برزند هوایش بگرمی مایل است و حاصلش غله باشد ».[1]

در دشت موغان حمدالله مستوفی سه شهر پیلسوار و محمود آباد و همشهره را نام میبرد و گوید « پیلسوار را امیری بود باین نام یعنی سوار بزرگ از امرای آل ـ بویه ساخت واکنون بقدر دیهی مانده است وآبش از رودخانهٔ باجروان است حاصلش غله باشد ». این شهر درهشت فرسخی باجروان و درکنار نهری بود که از باجروان می‌آمد. محمود آباد درصحرای گاوباری در ساحل دریای خزر و دوازده فرسخ آنطرف پیلسوار قرار داشت وبگفتهٔ مستوفی بفرمان غازان خان مغول ساخته شده بود. همشهره «بساحل بحر جیلان ازو تا دریا قرب دوفرسنگ بود ودر اول ابر شهره میخوانده‌اند و جای نشست فرهادبن گودرز بوده که او را بخت نصر شمارند و فردوسی در ذکر آن مقام و فرهاد گوید :

گزین ابر شهره فرهاد گرد بجنگ از جهان روشنائی ببرد».

درشمال باجروان درزمان قدیم قریهٔ بلخاب واقع بود که دهکده‌ای پرجمعیت با کاروانسراها و رباطهائی برای ورود کاروان ها ومسافران وصف شده است، وآنطرف این منزلگاه درشاهراه شمالی و درساحل جنوبی ارس شهر ورثان در معبری که از آنجا به‌ایالت اران میرفتند واقع بود . در قرن چهارم ورثان شهری بود، وباروئی و بازارهائی پرمتاع وحومه‌ای بدون دروازه داشت . این محل بسیار پر جمعیت

---

۱ ـ ابن حوقل ۲۵۱ ، مقدسی ۳۷۶ ، ۳۷۸ ، یاقوت : جلد اول ٤٥٤ ، ٥٦٢ ، جلد چهارم ٦٨٦ ، مستوفی ۱٥۹ ، ۱٦۰ ، ۱۹۸ ، جهان نما ۳۹۲ .

بود ودر جلگه‌ای دردوفرسخی ساحل رودخانه قرار داشت و مسجد جامعی درحومهٔ آن واقع بود وچنین نقل میکنند که ورثان بفرمان زبیده زن هارون الرشید ساخته شده بود.[۱]

اران

ایالت‌های اران و شیروان و گرجستان و ارمنستان را که بیشتر درشمال رود ارس واقع اند، نمی‌توان کاملا ازجملهٔ ممالک اسلامی‌بشمارآورد و بهمین‌جهت هم جغرافی نویسان عرب دربارهٔ آنها بسط مقال نداده‌اند. مسلمانان از زمان قدیم در آن نقاط توقف داشتند وحکام آنجا در اوقات مختلف ازجانب خلفاء تعیین‌می‌شدند ولی اکثریت جمعیت آن نقاط تا اواخرقرون وسطی همچنان برمسیحیت خویش‌باقی ماندند، و فقط بعد از هجوم مغول که دوباره مسلمانان به آن نقاط روی آوردند و مخصوصاً پس از اردو کشی های متعددی که امیر تیمور در اواخر قرن هشتم به گرجستان کرد وترکها درآنجا مستقر شدند اسلام درآن نقاط غلبه یافت.

ایالت اران درمثلث بزرگی‌درمغرب ملتقای دو رود سیروس واراکسس واقع‌است که‌اعراب آنها را «کر»و«ارس» نامیدند و بدین مناسبت حمدالله مستوفی اراضی بین این دو رود را «بین‌النهرین» نامیده است. جغرافی نویسان قدیم عرب اران را بصورت «الران» مینوشتند واران تلفظ میکردند تا آنرامعرب کرده باشند. کرسی این ایالت در قرن چهارم برذعه بود که خرابه‌هایش تا کنون باقی است. بعدها برذعه را بردعه نوشتند. ابن‌حوقل درقرن چهارم گوید طول آن یک فرسخ وعرض آن کمتراز یک فرسخ است و بزرگترین شهرآن دیارمیباشد، مربع‌شکل‌است و دارای قلعه‌ایست و درسه فرسخی رود کر بر ساحل یکی از شاخه‌های آن رود که ثرثور نام دارد واقع است. در حوالی شهرماهی معروف به شور ماهی از رود کر گرفته میشود که بعد از نمک زدن به تمام بلاد مجاور صادر میگردد. این ماهی دررود ارس درحوالی ورثان نیز پیدا میشود. نزدیک برذعه بمسافت کمتر ازیک

---

۱ - ابن حوقل ۲۵۱، مقدسی ۳۷۶، یاقوت: جلد چهارم ۹۱۹، مستوفی ۱۶۰، ۱۹۸، جهان نما ۳۹۳.

فرسخ ازآن شهرمحلی بود معروف به«اندراب» باباغستان ممتد ووسیعی که طول آن ازهرطرف‌یک روز راه بود ومیوه ، مخصوصاً فندق وشاه بلوط وانجیر ،فراوان داشت وتربیت کرم ابریشم نیز درآنجا معمول بود.

بیرون شهر برذعه جلو دروازهٔ کردها (باب‌الاکراد)هرروز یکشنبه بازار بزرگی‌دائرمیگردید که طول‌آن بازار بیک‌فرسخ میرسید ومعروف بود به‌بازار کرکی (مأخوذ از کلمهٔ کوریاکوس [1] یونانی بمعنی « روز خداوند ») و روز یکشنبه را بنام کرکی روز میخواندند . برذعه مسجد جامع زیبائی نیز داشت که سقفش بر ستونهای چوبی استوار بود و دیوارش از آجر ساخته شده و روی آجر گچ کاری شده بود. برذعه حمامهای بسیار نیزداشت ودرعهد امویان بیت‌المال‌آن ناحیه درین شهر بود. درقرن هفتم، زمانیکه یاقوت کتاب خودرا تألیف کرد، برذعه ویران بود، هر چند که یک قرن بعد حمدالله مستوفی آنرا شهر مهمی در کنار رود ثرثور شمرده است.

در عبور ازرودکر شاید پائین‌تر ازملتقای رود ثرثور به‌رودکر در هجده فرسخی ، یعنی یک روز راه از برذعه تاشماخی واقع درشیروان ، شهر برزنج واقع بود که تجار کالای بسیار بآنجا وارد واز آنجا صادر میکردند.[2]

شهر بیلقان که به‌ارمنی‌آنرا فیداگران[3] میگفتند پس‌از خراب شدن برذعه کرسی اران قرارگرفت واگرچه امروز ، ظاهراً ، کلیهٔ آثار آن شهر محو شده ولی جغرافی نویسان عرب محل تقریبی آن را بدست داده‌اند. بیلقان در چهارده فرسخی جنوب برذعه وهفت یانه فرسخی‌شمال ارس درجاده‌ای که ازبرزند می‌آمد قرارداشت وتا قرن نهم (پانزدهم میلادی) جای مهمی محسوب‌بود.ابن حوقل درقرن چهارم مینویسد شهری نیکوست، دارای آب فراوان وباغستان و درخت و آسیابهای بسیار وبه تهیهٔ حلوای معروف به ناطف مشهور است. درسال ۶۱۷ که مغولها آن شهر را محاصره کردند و باروی آنرا مستحکم دیدند خواستند بارو را با منجنیق خراب کنند

۱ - Kuriakos ۲ ـ اصطخری ۱۸۲، ۱۸۳ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ابن حوقل۲۴۰ ، ۲۴۱، ۲۴۴ ، ۲۵۱ ، مقدسی ۳۷۴ ، ۳۷۵ ، یاقوت : جلد اول ۵۵۸ ، ۵۶۲ ، مستوفی ۱۶۰ ، قزوینی : جلد دوم ۳۴۴ ۳ـ Phaidagaran

و چون سنگی که بوسیلهٔ منجنیق به حصار اندازند نیافتند چنار های کهن را با اره قطعه قطعه ساخته با منجنیق بباروپرتاب کردند و بارو را خراب نموده واردشهرشدند وپس از غارت شهر را سوزانیدند. بعد از رفتن مغولها مردم شهر که فرار اختیار کرده بودند، پس ازچندی، بشهرخود برگشته به آبادی آن پرداختند وآن شهر دوباره معمور گردید.

درآخرقرن هشتم بیلقان درمحاصرهٔ امیرتیمورقرارگرفت واوپس ازتصرف شهر امر کرد ابنیهٔ خراب آن را ازنوساختند ونهری نیز از رود ارس جدا کردند وبشهرآوردند که شش فرسخ طول وپانزده ذراع عرض داشت وآن را بنام برلاس عشیرهٔ تیمور، نهر برلاس نامید.

نام دوشهر دیگر درایالت اران نیزذکر شده که هردو در شمال باختری برذعه درجادهٔ تفلیس قرارداشته‌اند. یکی شهر گنجه است (که اکنون موسوم است به‌الیزابت‌پل[1]) وجغرافی‌نویسان‌عرب آنرا جنزه نوشته‌اند وقزوینی‌رودخانهٔ آن شهر را قردقاس نامیده، ودر شمال باختری آن شمکور واقع است که خرابه های آن‌هنوز باقی است. این شهر درقرن سوم بمناسبتِ اینکه متوکل خلیفهٔ عباسی درسال ۲۴۰ هجری آنرا ازنوساخت به متوکلیه[2] معروف گردید.

دورودی که ایالت اران را ازدو جانب در بر می‌گیرد نزد یونانیان بنام «اراکسس» و «سیروس» معروف بود ولی‌اعراب‌آن دورود را نهر الرس(یا ارس) و نهرالکر (یاکر) نامیدند. ارس بقول حمدالله مستوفی « از کوههای قالیقلا و ارزن‌الروم برمیخیزد وبولایت ارمن وآذربایجان و اران میگذرد وبآب کر و قراسو ختم شده درحدود گشتاسفی بدریای خزر میریزد ». رودکر از جبال غربی تفلیس درولایت جورجیا یعنی‌بلاد خزر که‌ازدو ولایت ابخاس‌والان‌تشکیل میشود سرچشمه

---

۱ - Elizabetpol ۲ - درنقشهٔ نظامی روسیه اثری ازخرابه‌های بیلقان بنظر نمی رسد.

ابن خردادبه ۱۲۲، قدامه ۲۱۳، اصطخری ۱۸۷، ۱۸۹، ابن حوقل ۲۴۴، ۲۵۱، مقدسی ۳۷۶، یاقوت: جلداول ۷۹۷، جلد سوم ۳۲۲، قزوینی: جلد دوم ۳۴۵، ۳۵۱، شرف‌الدین علی یزدی: جلددوم ۵۴۳، ۵۴۵، مستوفی ۱۶۰.

میگیرد وبگفتهٔ مستوفی «درولایت گرجستان درمیان شهر تفلیس گذشته به اران میرسد یک شعبه ازآن در بحیرهٔ شمکور میریزد واغلب او در دیگر شعب... بآب ارس وقراسوجمع گشته درحدود ولایت گشتاسفی بدریای خزر میریزد».[۱]

شروان

آنطرف رود کر درساحل دریای خزر جائیکه سلسله جبال قفقاز به دریا فرومیرود ایالت شروان واقع است. کرسی این ایالت شماخیه بوده که اکنون شماخی یا شما خا خوانده میشود. در قرن چهارم مقدسی در وصف آن گوید شماخیه در پای کوهی واقع است وازسنگ و گچ ساخته شده، دارای آب جاری وباغستانست وفرمانروایانش که خاقان‌های آن ولایت‌اند ملقب به شیروانشاه‌اند و گندم درآنجا فراوان به عمل می آید. حمدالله مستوفی گوید «صخرهٔ موسی علیه‌السلام (که در قرآن، سورهٔ ۱۸ آیهٔ ۶۲، به‌آن اشاره شده است) وچشمهٔ حیوان درآن بوده». این چشمه همانست که مستوفی جای دیگر گوید درباجروان است. مقدسی ودیگر مؤلفان قدیم دو شهر دیگر را در ایالت شروان نام برده‌اند که محل آنها معین نشده است: یکی شابران که اکثر اهالی آن عیسوی بوده‌اند وچنانکه نقل شده در بیست فرسخی دربند جای داشته‌است، ودیگر شروان که درجلگه‌ای واقع ودارای مسجدی دربازار بوده وازجادهٔ دربند سه روز راه تا شماخی کرسی ایالت شیروان فاصله داشته است.

درآخرین نقطهٔ شمالی ایالت شروان شهر باب‌الابواب، یعنی همان دربند معروف ترین بنادر دریای خزر، واقع است که اعراب آن را بدین‌نام خوانده اند. ابن‌حوقل گوید این شهر درقرن چهارم ازاردبیل کرسی ایالت آذربایجان بزرگتر بوده و گوید دروسط این بندرلنگر گاه سفائن است ودراین لنگر گاه که ازدریا بداخل شهر پیش رفته بنائی است مانند سدی بین دو کوه مشرف برلنگر گاه، ودر دهانهٔ لنگر گاه

---

۱ - درجهان نما (صفحهٔ ۳۹۶، ۳۹۷) راجع به رودهای ارس و کر وشاخه‌های مختلف آنها شرح مفصلی ذکرشده واین شرح برای تصحیح اشتباهات مستوفی وتوضیح جنگهای امیر تیموردرگرجستان مفید است، اگرچه محل بسیاری ازشهرها معلوم نیست.

اصطخری ۱۸۹، ابن حوقل ۲۴۶، مقدسی ۳۷۹، قزوینی: جلد اول ۱۸۴، جلد دوم ۳۳۱، مستوفی ۲۱۳، ۲۱۵.

جائی که کشتی ها بدان داخل میشوند ، زنجیری کشیده شده و بر این زنجیر قفلی زده‌اند چنانکه هیچ کشتی نمیتواند از آنجا خارج وداخل شود مگر با اجازهٔ کسی که مأمور این کار است (رئیس بندر) . سد از سنگ وسرب ساخته شده و گرد خود شهر نیز باروی مرتفعی ازسنگ ساخته‌شده که‌چندین برج ودودروازه دارد، دروازه‌ای بزرگ ودروازه‌ای کوچک ، غیرازدروازه‌ای که به آن اشاره کردیم وبطرف دریا واقع است ، درشهر دربند پارچهٔ کتان که به‌سایر بلاد صادر میگردد میبافند وزعفران بسیار دارد و در بازار آن مسجد جامعی است زیرا این شهر ازنواحی مرزی ممالك اسلامی است ودرازمنهٔ قدیم ازهرطرف محاط به اهل کفر بوده است.

یاقوت شرح مفصلی از طوائف مختلفی که درکوهستان وارتفاعات قفقاز درنواحی غربی مسکن داشته‌اند ذکر نموده‌است. بقول اوبیش از هفتاد زبان مختلف در آنجا تکلم میشود چنانکه هیچکس زبان طایفهٔ مجاور خود را نمی‌فهمد ومهمترین آن طوائف طایفهٔ خزر است که دریای خزر بمناسبت آنها باین‌نام موسوم گردیده‌است. یاقوت باروی عظیمی راکه گرد آن شهر بوده وازدربند بسمت باختر ، برای‌جلوگیری ازاقوام وحشی ، کشیده شده بوده ذکر کرده ، واین سد: چنانکه گفته می‌شود یادگار انوشیروان‌پادشاه ایران‌است که‌آنرادرقرن ششم‌قبل از میلادساخته‌است. مقدسی رود «سمور»راکه بمسافت کمی درجنوب دربند بدریای خزرمیریزدنهرالملك ، رودشاه، نامیده‌وبرروی این رود پلی ، ازقایق‌ها ، دربیست فرسخی دربند درراهی که‌ازشماخی میآمده قرار داشته است.

بندرباکوه یا باکویه (باکوی امروز) در جنوب دربند است و اصطخری بنفت آن اشاره‌کرده ویاقوت ودیگران دربارهٔ این نفت سخن بسیار گفته‌اند. یاقوت گوید درآن‌جا چشمهٔ نفت بزرگی است که قیمت محصول روزانهٔ آن بهزار درهم (چهل پوند) میرسد و درکنار آن چشمه ، چشمهٔ دیگری است که نفت سفید از آن بیرون میآید وشب و روز قطع نمیشود ودرآنجا زمینی است که همیشه آتش ازآن برمیخیزد. حمدالله مستوفی گوید « درولایت باکویه زمینی‌است دراوآتش فروزانست چنانکه بآن آتش نان لواش میتوان پخت». درجنوب باکوولایت گشتاسفی نزدیك دهانهٔ رودکرواقع است واز نهری که از آن رود جدا شده مشروب میگردد و گندم

وپنبه درآنجا فراوان میباشد. بالاخره در کوههای نزدیک دربند قلعه‌ای بود موسوم به قبله که در آنجا بگفتهٔ مقدسی بر فراز تپه‌ای مسجدی ساخته شده بود. نام قبله در جنگهای تیمور مکرر ذکر شده وحمدالله مستوفی گوید «قبادبن فیروز ساسانی ساخت حاصلش ابریشم وغلات ودیگر حبوبات نیکوباشد»[1].

گرجستان

گرجستان، که ما آنرا جورجیا میگوئیم وابخاز، که ابخازیه نیز به آن گفته میشود، کشورهائی بودند که فقط بعد از لشکرکشی‌های امیرتیمور به آن نواحی، در آخر قرن هشتم هجری دین اسلام را پذیرفتند. معذلک تفلیس کرسی گرجستان در ساحل علیای رود کر نزد جغرافی نویسان قرن چهارم معروف بود وابن حوقل دروصف آن گوید این شهر دوبارو دارد وشهریست سرسبز وحاصلخیز ومستحکم دارای سه دروازه وحمامهائی که بدون‌آتش‌آب شان گرم است ورود کر از میان شهر عبور میکند. مقدسی گوید پلی که از قایق‌ها تعبیه گردیده دو محلهٔ شهررا که در دوجانب رود واقع است بهم متصل می‌سازد.

ولایت ابخاس یا ابخاز مجاور تفلیس، بقرار گفتهٔ مقدسی، جزء جبال‌قبق یعنی جبال قفقاز بوده وقریهٔ یونس که اهالی‌آنجا دین اسلام داشتند در اینجا قرار داشته وحول وحوش این قریه طوائف کرج (گرجی) والان وغیره مقیم بوده‌اند. بگفتهٔ مستوفی درینجا چندین رودخانه ازکوههای البرز سرا زیر میگردد و هم او گوید «قارص (قرص) شهر کی استِ بر دو روزهٔ تفلیس و هوای خوش دارد وحاصلش غله عظیم نیکوبود وزمین مرتفع دارد[2]».

---

۱ – اصطخری ۱۸٤، ۱۸۹، ۱۹۰، ابن‌حوقل ۲٤۱، ۲۵۱، مقدسی ۳۷٦، ۳۷۹، ۳۸۱، یاقوت: جلد اول ٤۳۷، ٤۷۷، جلد سوم ۲۲۵، ۲۸۲، ۳۱۷، جلد چهارم ۳۲، مستوفی ۱۵۹–۱٦۱، قزوینی: جلد دوم ۳۸۹، شرف‌الدین‌علی یزدی: جلد اول ٤۰٦. ۲ – اصطخری ۱۸۵، ابن حوقل ۲٤۲، مقدسی ۳۷۵–۳۷۷، مستوفی ۱٦۱، ۲۰۲، یاقوت: جلد اول ۷۸، ۳۵۰، ۸۵۷، مستوفی از البرز که اسم میبرد آنرا به صیغهٔ جمع «جبال البرز» یعنی کوههای البرز ذکر مینماید نه‌کوه البرز درصورتی که فقط جزئی از این سلسله با جبال قفقاز تطبیق می‌کند. بطور کلی این کلمه امروز البرز والبروز (بکسر همزه) تلفظ میشود وآن نام بلندترین قلهٔ جبال قفقاز است ولی درایران البرز (بفتح همزه) تلفظ میگردد و مقصود ازآن رشته کوههای عظیمی است (که بلندترین قلهٔ‌آن موسوم به دماوند است) درشمال طهران.

ارمنستان (ارمنیه)

ارمنیهٔ کبری دو قسمت بود : ارمنیهٔ داخلی وارمنیهٔ خارجی. این ایالت اگر چه اکثر اهالی آن عیسوی بودند ، از زمان قدیم تحت حکومت مسلمین قرار گرفته بود. دراین بلاد کوههای بزرگی‌است که از دریاچهٔ وان تا دریاچهٔ گوگجه امتداد دارد و از این کوهها است که رود ارس و دو شاخهٔ رود فرات سر چشمه میگیرند . کرسی ارمنستان مسلمان در زمان قدیم دبیل بود که دوین یا توین هم نامیده می شد و اکنون بجای آن دهکدهٔ کوچکی در جنوب ایروان نزدیک رود ارس قرار دارد . دبیل در قرن چهارم از اردبیل بزرگتر بود و مهمترین شهر ارمنیهٔ داخلی بشمار میآمد ، با روئی باسه دروازه داشت ومسجد جامع شهر در کنار کلیسیا بود و کوه ارارات با دو قلهٔ خود درجنوب دبیل آنطرف رود کر گردن افراشته بود. چنانکه قبلاً گفتیم (صفحهٔ ۱۰۱) روایات اسلامی کوه جودی را در بین‌النهرین علیا همانجا دانسته که کشتی نوح برقلهٔ آن‌آرام گرفت. کوه ارارات درارمنیه‌را کوه حارث نیز می‌نامیدند (نام حارث یا مأخوذ از کلمهٔ «حرث» بمعنی زراعت است یا نام عربی است که قبل‌از اسلام‌در‌آن دیاراقامت گزیده) وقلهٔ کوچک ارارات‌را «حویرث» یعنی حارث کوچک میگفتند. اصطخری گوید این‌دو کوه همیشه پوشیده ازبرف است وبعلت ارتفاع زیاد و شیب تندی‌که دارند کسی نتوانسته است از آنها بالا رود . اهالی دبیل هیزم‌خودرا از دامنهٔ آن‌کوه تهیه می کردند وشکار فراوان درآن حدود بدست می‌آوردند . مقدسی گوید در دره های آن‌جبال‌هزار دهکده است و پارچه‌های پشمی دبیل که باکرم قرمزی رنگ میشد مشهور بود . این مورخ در قرن چهارم دربارهٔ شهر دبیل گوید کردها درآن سکنی گزیده‌اند ولی اکثریت باعیسویان است ، دارای حومه ایست قدیمی که در میان باغستان‌واقع شده است. حمدالله مستوفی دربارهٔ «انی» کرسی قدیم ارمنیهٔ عیسوی نشین، که درسال ٤٥٠ هجری الب ارسلان سلجوقی آنرا گرفت و غارت کرد ، گوید شهری است در کوهستانی که میوهٔ بسیار در آن حاصل می‌شود. بمسافت کمی در شمال خاوری دبیل‌دریاچهٔ آب شیرینی‌است که شرف‌الدین

علی یزدی آنرا گوکچه تنگیز (دریاچهٔ نیلگون) نامیده و ظاهراً جز حمدالله مستوفی دیگری از مؤلفین مسلمان قدیم نام این دریاچه را ذکرنکرده است.[۱]

دریاچهٔ وان ، یاارجیش چنانکه نویسندگان قدیم آنرا نام‌داده‌اند ، بالطبع معروفترین دریاچه‌های ارمنیه بود و در سواحل آن شهرهای اخلاط و ارجیش ووان و وسطان جای داشت . این دریاچه را اصطخری وصف کرده گوید طول آن بیست فرسخ است و ماهی کوچکی ازآن صید میشودموسوم به‌ماهی طریخ (یک نوع ماهی «هرینگ[۲]» که هنوزهم بفراوانی‌ازآن دریاچه صید میشود) که‌آنرا نمک میزدند وبه بلاد بین النهرین و بلکه باقصی‌بلادخراسان میفرستادند، زیرا یاقوت‌درقرن‌هفتم گوید خود او در بلخ مقداری از این ماهی نمک زده راخریده است . آب این‌دریاچه شور و تلخ بوده است. اخلاط یا خلاط درساحل غربی‌دریاچه از بزرگترین شهرهای ارمنیه بشمار میآمد . مستوفی در وصف آن گوید شهریست واقع درجلگه‌ای، باروئی دارد وباغستانی در اطراف آن است ومسجد جامع‌آن دربازار ساخته شده ، درفصل زمستان سرمائی سخت دارد وشهری بسیار پرجمعیت‌است ، رودخانه ای ازمیان شهر میگذرد و پلی دوجانب رودرا بهم متصل میسازد . نیز حمدالله مستوفی گوید «کوه سیپان درقبلی(یعنی درجنوب) اخلاط افتاده کوهی سخت است و بمردم نشین‌ازپنجاه فرسنگ مینماید قله‌اش هرگزازبرف خالی‌نیست و دورش‌پنجاه فرسنگ بود علفزارهای نیکو دارد» . ارجیش درساحل شمالی‌دریاچه، که غالبآدریاچه‌را بنام‌آن شهرخوانده‌اند، بقول حمدالله مستوفی «خواجه تاج الدین علیشاه وزیر تبریزی آنرا حصاری کشید اکنون قلعه‌ای محکم است حاصلش غله و پنبه» .

درخاور ارجیش شهر بارگیری یا بهرگیری نزدیک بندماهی ودرجاده‌ای که ازارجیش به‌خوی،واقع درآذربایجان، میرفت‌جای داشت. حمدالله مستوفی گوید «شهری کوچک است و درزمان سابق شهربزرگ بوده است و برسر پشته افتاده‌است

۱ - اصطخری ۱۸۸ ، ۱۹۱ ، ابن حوقل ۳۴٤ ، مقدسی ۳۷٤ ، ۳۷۷ ، ۳۸۰ ، یاقوت : جلد دوم ۱۸۳ ، ۵٤۹ ، مستوفی ۱۲٦ ، ۱٦۱ ، ۱٦٤ ،شرف‌الدین علی یزدی : جلد اول ٤۱٤ ، ٤۱۵ ، جلد‌دوم ۳۷۸ ، ابن اثیر : جلد دهم ۲۵ ۲ - Herring

و انـدرون شهر قلعه‌ای محکم بیک طـرف شهر ، ورودی بزر گ دارد و از الاطـاق میآید و در الاطاق ارغون خان مغول سرای ساخته وبیشتر تابستان آنجا بودی».

شهر«وان» که‌دریاچه امروز به نام آن موسوم است ، در ساحل شرقی آن دریاچه قرارداشت‌ولی‌تفصیلی در بارهٔ آن‌بدست مانرسیده است .قلعهٔوسطان یا وسطام درساحل جنوبی دریاچه است و درقرن هشتم حمدالله مستوفی گوید «شهری بزر گ بوده‌واکنون شهری وسط است».بالاخره ، نزدیک زاویهٔ جنوب غربی دریاچه‌شهر بدلیس (بتلیس) است که بقول مقدسی در دره‌ای عمیق ، جـائیکه دو رودخانه بهم می‌پیوستند ، واقع بوده و قلعه ای ساخته شده از سنگ آن شهر را محافظت می کرده است. یاقوت گوید سیبی که درآن ولایت بعمل میاید در خوبی و فراوانی و ارزانی ضرب المثل است و بشهر های دیگر صادر میگردد.[۱]

محصول این ایالات شمالی اندك و عمدهٔ صنعت آنها تهیهٔ پارچه هائی‌بود که با کرم قرمزی رنگ میشد. قرمزی کرمی است که از درخت بلوط تغذیه میکند و در حدود آذربایجان تربیت میشده . حریر قرمزی Cramoisie به این کرم منسوب است والفاظ Carmine, Crimson نیز ازاین کلمه مأخوذ شده است. ابن‌حوقل ومقدسی هر دو به قرمز اشاره نموده‌اند. ابن‌حوقل گوید اصل آن از کرمی است که پیله ای ، مانند پیلهٔ کرم ابریشم، بدورخود می‌تند .مقدسی گوید قرمز کرمی‌است که درخاك پیدا میشود و زنان آنها را جمع آوری کرده ودرظرفهای (برنجین) گذاشته ودرتنور خشک میکنند. پارچه هائی را که از موی بزبافته شده وهمچنین کتان و پارچه های ابریشمی و پشمی را با آن رنگ میکنند و این رنگ در تمام بلاد معروفیت دارد . ارمنیه همچنین به داشتن کمربند و لحافهای بسیار خوب و فرش و جاجیم و چـادر و مخده و انجیر و شاه بلوط و یک نوع ماهی که بآن طریخ میگفتند و چنانکه گفتیم

۱ - اصطخری ۱۸۸، ۱۹۰ ، ابن حوقل ۲٤٥ ، ۲٤۸ ، مقدسی ۳۷۷ ، یاقوت : جلد اول ٥۲٦ ، جلد دوم ٤٥۷ ، قزوینی : جلد دوم ۳٥۲، مستوفی ۱٦٤ ، ۱٦٥ ، ۲۰٥ ، ۲۲٦ ، جهان نما ٤۱۱ ، ٤۱۲ ، شرف الدین علی یزدی : جلد اول ٦۸٥ ، ٦۸۸ .

از دریاچهٔ وان صید می شد شهرت داشت . این اجناس صادرات عمدهٔ ارمنیه بود وبمقادیر زیاد درانبارهای دبیل یافت میشد. شهر برذعه نیز به تهیهٔ ابریشمی که درخود شهر وحول و حوش آن بعمل میآمد مشهور بود و ازشهر باب الابواب نیزاستران بسیار برای صدور بخارج فراهم می آمد و بالاخره این بندر، که دربند نیز نامیده می شد، مرکزصدور بردگان بسیاری بود که از دیگر سرزمینهای شمالی به آنجا می آوردند.

۱ - ابن حوقل ۲۴۴ ، مقدسی ۳۸۰ ، ۳۸۱ .

فصل سیزدهم

ایالت جبال

ایالت جبال یا عراق عجم ونواحی چهار گانهٔ آن ـ قرمیسین یا کرمانشاهان ـ بیستون و کتیبه های آن ـ کنگوار ـ دینور ـ شهرزور ـ حلوان ـ شاهراه بزرگ خراسان ـ کرند ـ کردستان درزمان سلجوقیان ـ بهار ـ جمجمال ـ آلانی والیشتر ـ همدان ونواحی آن ـ درگزین ـ خرقانین و آوهٔ شمالی ـ نهاوند ـ کرج رودآور وکرج ابودلف ـ فراهان

ناحیهٔ کوهستانی پهناوری که یونانیان آنرا مدیا[1] میگفتند و ازباختر به جلگه های بین النهرین و ازخاوربه کویر بزرگ ایران محدود بود نزدجغرافی نویسان عرب به نام ایالت جبال معروف بود. این نام بعدها متروك شد ودرقرن ششم هجری درزمان سلجوقیان بغلط آنرا عراق عجم نامیدند تا با عراق عرب که مقصود قسمت سفلای بین النهرین بود، اشتباه نشود.[2]

چگونگی این تغییر اسم ظاهراً بدینقرار بود: کلمهٔ عراق را، چنانکه قبلاً گفته شد (فصل دوم، صفحهٔ ۲٦) مسلمانان برنیمهٔ سفلای بین النهرین اطلاق کردند

---

۱ ـ Media ۲ ـ کلمهٔ «عجم» و «اعجمی» در زبان عربی اصلاً بر بیگانه و اجنبی اطلاق شده است بهمان معنی که یونانیان کلمهٔ «بربری» Barbarian، را استعمال می کردند، و چون ایرانیان اولین قوم بیگانه ای بودند که اعراب با آنها رابطه پیداکردند ازینرو کلمهٔ عجم و اعجمی خاص «بیگانهٔ ایرانی» گردید.

کلمهٔ جبال در عربی جمع «جبل» بمعنی کوه است. ابوالفداء (ص۴۰۸) هر دو صورت را بکار برده و گوید «بلاد الجبل وهی عراق العجم».

و اعراب دوشهر بزرگ کوفه و بصره را «عراقین» میگفتند که بمعنی دو «پایتخت» عراق است . این نامگذاری در ادبیات قدیم عرب نیز بکاررفته بود . اما درنیمهٔ دوم قرن پنجم که سلجوقیان برتمام مغرب ایران استیلا یافتند و همدان را پایتخت خود قرار دادند نفوذ و استیلای آنها تا بین‌النهرین مقرخلافت عباسی نیز رسید و از مقام خلافت لقب «سلطان العراقین» بآنان اعطا گردید که باوضع آنها مناسب بنظرمیرسید. از این لقب اینطور فهمیده شد که مقصود از عراق دومی ایالت جبال است ، یعنی همانجا که مقر سلاطین سلجوقی بود ، ازینرو مردم برای اینکه این عراق با عراق اصلی اشتباه نشودآنجا را عراق عجم نامیدند . یاقوت دراین خصوص گوید ایرانیان درین زمان کلمهٔ «عراق عجم» را بجای ایالت‌جبال بکارمیبرند و این تسمیه هم‌غلط است وهم نوظهور. خود یاقوت اسم قدیم راکه «جبال»باشد استعمال کرده است. قزوینی معاصر یاقوت که او هم کتاب خود را بعربی نوشته اسم قوهستان (یعنی کوهستان) راکه مرادف فارسی کلمهٔ جبال است برای این ناحیه استعمال میکند .

بهرحال ظاهراً پس‌ازحملهٔ مغول اسم جبال برای این ناحیه دیگراستعمال نشد.و حمدالله مستوفی که درقرن هشتم میزیست هیچ‌جا این اسم را ذکرنمی‌کند. او ایالت قدیم جبال‌را دو قسمت میکند : قسمت کوچکتر ،کردستان درسمت باختر وقسمت بزرگتر ، عراق عجم درسمت خاور. اسم عراق هنوزدرحال حاضربکارمیرود زیرا آن قسمت ازایالت قدیم جبال که درجنوب باختری تهران واقع شده میان اهالی محل به ولایت عراق معروف است.[1]

چهارشهر بزرگ قرمیسین (کرمانشاه کنونی) ، همدان ، ری واصفهان اززمان قدیم بزرگترین‌شهرهای نواحی‌چهارگانهٔ ایالت جبال بود. درزمان دیالمه ، یعنی درقرن چهارم ، چنانکه ابن‌حوقل میگوید دستگاه اداری دولت در ری بود . در آخر قرن بعد همدان پایتخت سلجوقیان ایران گردید ، ولی بهرحال بنظر می‌رسد که اصفهان همیشه بزرگترین و بطورکلی آبادترین شهرهای‌ایالت جبال بوده‌است. اکنون شایسته است ترتیب نواحی این شهرهای چهارگانهٔ بزرگ را برای وصف

۱ ـ یاقوت : جلد دوم ۱۵، قزوینی: جلد چهارم ۲۲۸ ، مستوفی ۱۴۱ .

این ایالت در نظر بگیریم و بنابراین‌اول به‌ناحیهٔ باختری که مربوط به کرمانشاه است و از دورهٔ سلجوقیان به کردستان یعنی بلاد کرد معروف بوده است می‌پردازیم .

کرمانشاهان ، که نام آن معمولاً بصورت کرمانشاه مختصر می‌شود ، نزد اعراب بنام قرمیسین معروف بود (قرماسین وقرماشین‌نیز نوشته میشد) . ابن‌حوقل در قرن چهارم بآن اشاره نموده گوید شهری زیباست و درمیان اشجار وآبهای روان واقع گردیده ، میوه‌اش ارزانست و وسائل آسایش فراوان . مقدسی ، نخستین کسی که اسم‌ایرانی کرمانشاهان را در کتاب خودآورده ، گوید: مسجد جامع شهر دربازار است وعضدالدولهٔ دیلمی درآنجاقصری نیکودر کنارجاده ساخته است.قزوینی درقرن هفتم قرمیسین را نام میبرد و گوید نزدیک کرمانشاهان است چنانکه گوئی‌هر دو یک شهر هستند. یاقوت که هر دواسم را ذکر میکند تفصیلی دربارهٔ شهر نمیدهد وفقط به شرح کتیبه‌ها و خرابه های واقع در کوه مجاور بهستان میپردازد. از آثار حملهٔ مغول در قرن هفتم هجری ویران شدن کرمانشاه است که حمدالله مستوفی در یک قرن بعد بذکر آن پرداخته و گوید «اکنون دیهی‌است وصفهٔ شبدیز درآن‌حدوداست وخسروپرویز ساخته ودرصحرای‌آن باغ انداخته دوفرسنگ دردوفرسنگ. . . وآنرا در کتاب قرماسین نوشته‌اند» . این مورخ نیز بیشتر بشرح سنگ نوشته های بهستان یا بیستون پرداخته است.

این تصاویر دردامنه وپای کوه عظیمی ازسنگ سیاه است ، که تقریباً دریک منزلی‌خاور کرمانشاه ونزدیک شاهراه بزرگ خراسان قراردارد وشامل‌آثاری ازدورهٔ سلاطین هخامنشی(قرن پنجم قبل‌ازمیلاد) وپادشاهان ساسانی (قرن هفتم‌بعدازمیلاد) است. اصطخری وابن حوقل که درقرن‌چهارم هجری به وصف این‌آثار پرداخته‌اند آن کوه‌را بیهستون وبیستون نامیده و گفته‌اند این حجاریها درحوالی قریهٔ «ساسانیان» است که بدون تردید همانجائی است که حمدالله مستوفی در قرن هشتم آنرا وسطام نامیده و اکنون به طاق بستان معروف است. از جملهٔ حجاریها تصویر داریوش است درحالی که پادشاهان خراجگزارخودرا بحضور پذیرفته باکتیبه‌ای بخط میخی وبسه زبان مختلف. ابن حوقل در وصف این حجاریها گوید : صورت مکتب خانه‌ایست

دریای خزر

استان آذربایجان

جبال

کردستان

مازندران

ری

ماسبذان

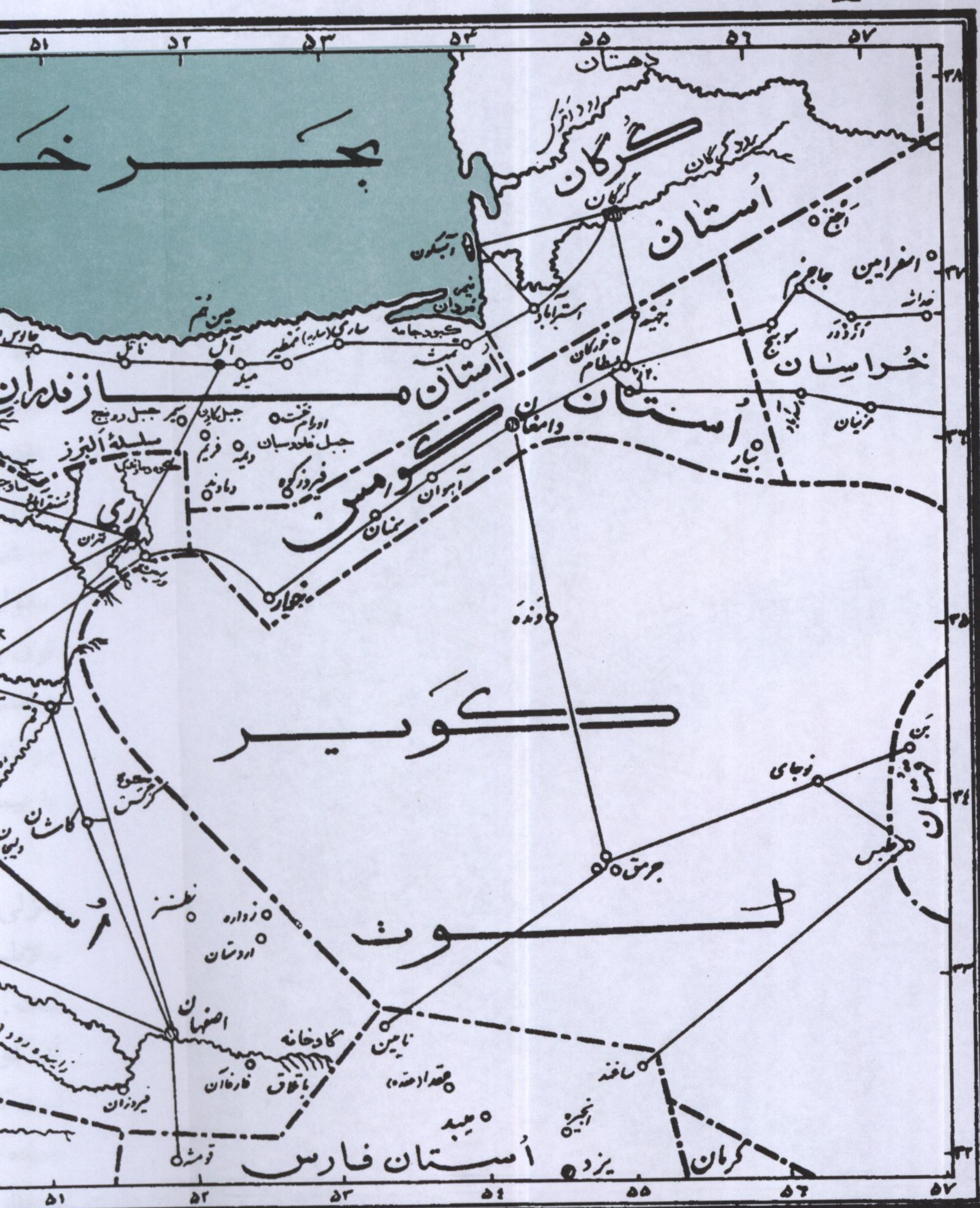
مقیاس میل انگلیسی

۱۰۰ ۹۰ ۸۰ ۷۰ ۶۰ ۵۰ ۴۰ ۳۰ ۲۰ ۱۰

۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱

... مازندران و کومس و گرگان

نقشهٔ ۵



استان جبال و گیلان و مازندران

که آموزگار کودکان چیزی تسمه مانند برای تأدیب کودکان بدست دارد ، دیگ‌هائی که روی پایه‌ها نصب شده نیز در آنجا است و همهٔ اینها از سنگ است. حجاریهای ساسانیان که بیش از هزار سال بعد برحجاریهای قبل افزوده شده درمحلی غار مانند واقع است که در آن چشمهٔ آبی از پای کوه جاریست. بگفتهٔ ابن حوقل ونویسندگان ایرانی بعد ازاو که گفتهٔ اورا تکرار کرده‌اندآن حجاریها صورت‌خسرو پرویز سوار براسب معروف خود شبداز (یاشبدیز) است وبالای سروی ملکهٔ زیبای اوشیرین ایستاده وتصویر شیرین سقف غار مذکوررا زینت داده است. این تصاویر هرچند اندکی محو گردیده ولی هنوز نموداراست ومکرر توصیف وتصویرشده‌است. یاقوت بنقل از سفرنامهٔ ابن مهلهل ، در قرن چهارم ، وحمدالله مستوفی حکایات و افسانه‌های زمان خودرا بتفصیل ذکر کرده‌اند. حکایت خسرو و شیرین وفرهاد کوهکن دلباختهٔ شیرین که از فرط ناامیدی خودرا کشت دربسیاری از نقاط مجاور داستانی‌است که برهر سربازاری هست. در شاهنامهٔ فردوسی وخمسهٔ حکیم نظامی (که حمدالله مستوفی ازاو نقل نموده) این‌داستان باستان، یعنی عشق‌خسروو‌شیرین، برشتهٔ نظم کشیده شده است[1].

مشرف برکرمانشاه از سمت شمال ودردست چپ شاهراه بزرگ خراسان کوه منفرد « سن سمیرة » یعنی دندان سمیره واقع بود که از آنجا جاده‌ای شمالی که به دینور وآذربایجان میرفت شروع میشد. سمیره زنی عرب بود ودندانی‌داشت برآمده‌تر ازدندانهای دیگر، وعساکر مسلمین هنگام عبورازاین محل بطرف نهاوند آن کوه را باین نام موسوم کردند. بطرف مشرق وآنسوی بیستون قریهٔ صحنه‌است که اصطخری ازآن نام برده وهنوز بجای خود باقی است ونباید آنرا با شهرجدید سحنه که دربارهٔ آن‌سخن خواهیم گفت اشتباه کرد. بعدازقریهٔ صحنه ولایت کنگوار است که چون درآغاز فتوحات اسلام هنگام عبورلشکریان عرب‌ازآنجا به‌نهاوندا‌هالی

---

۱ – ابن رسته۱٦٦ ، یعقوبی ۲۷۰ ، اصطخری ۱۹۵ ، ۲۰۳ ، ابن‌حوقل ۲٥٦ ، ۲٦٥ ، ۲٦٦ ، مقدسی ۲۸٤ ، ۳۹۳ ، قزوینی: جلد دوم۲۹۰ ، یاقوت: جلدسوم ۲٥۰ ، جلد چهارم ٦۹ ، مستوفی۱٦۸ ، ۳۰۳ ، جهان‌نما ٤٥۱ . بهستان نام باستانی محل‌است وبیستون یعنی بدون ستون که بعد ها بآن گفته‌اند نامی است که مردم بآن داده‌اند.

آنجا چارپایان بارکش مسلمین را دزدیدند اعراب آنرا قصراللصوص (قلعهٔ دزدان) نامیدند. دراین شهرچنانکه ابن رسته ودیگران ذکر میکنند خسرو پرویز بر روی صفه‌ای ایوانی ستون دار ازگچ و آجر ساخته بود. شهر کنگوار شهری بزرگ بود ومسجد آدینهٔ آنرا مونس، حاجب مقتدربالله خلیفهٔ عباسی، ساخته بود. یاقوت میگوید صفه‌ای که ساختمانهای ساسانیان برفراز آن بناشده بیست ذراع از زمین بلندتر است. مستوفی اضافه میکند سنگهای بزرگی را که در ساختن آن بکار رفته است از کوه بیستون آورده‌اند.[۱] درحدود بیست و پنج میلی مغرب کنگوار خرابه های دینور واقع است که درقرن چهارم هجری پایتخت سلسلهٔ مستقل کوچکی بود بنام حسنویه یاحسنویه رئیس طایفهٔ کردی که بر آن ناحیه تسلط وفرمانروائی داشتند. وقتی که مسلمین ایران را فتح کردند دینوررا ماه الکوفه خواندند، زیرا (چنانکه یعقوبی نقل میکند) عایدات آنجا به عطایا ومستمریهای اهل کوفه اختصاص یافته بود و این اسم مدت زمانی بر آن شهر ونواحی آن اطلاق میگردید. ابن حوقل درقرن چهارم دینوررا باندازهٔ یک سوم همدان و اهل آنجارا فهمیده تر از اهل همدان معرفی می کند ومقدسی علاوه براین گوید بازارهای خوب دارد وباغها ازهر طرف آنرا دربر گرفته است ومسجد جامع آنجا که ازبناهای حسنویه است دربازار واقع است وبرفرازمنبر آن گنبد ومقصوره‌ایست که بهترازآن ندیده‌ام. وقتی که حمدالله مستوفی درقرن هفتم کتاب خودرا مینوشته دینور هنوزشهری مسکون بوده وهوائی معتدل داشته آبش فراوان و گندم وانگور آن بسیاربوده است وشاید خرابی کنونی آن بعد ازحملهٔ امیر تیمور پیدا شده باشد، زیرا بگفتهٔ شرف‌الدین علی یزدی امیر تیمور ساخلوئی از لشگریان خود در آنجا مستقر کرد.

ظاهراً قلعهٔ بزرگ سرماج درمجاورت دینور بوده است، اگرچه محل آن هنوز معلوم نیست. یاقوت‌این قلعه را غیرقابل تسخیر معرفی کرده است. این قلعه‌را حسنویه که بسال ۳٦۹ درآنجا وفات یافت ازسنگهای تراشیده ساخته بود. این حاکم

۱ ـ اصطخری ۱۹٦، ابن‌حوقل۲۵٦، ابن رسته۱٦۷، مقدسی ٤۹۳، یاقوت: جلدسوم۵۰، ۱٦۹، جلد چهارم ۱۲۰، ۳۸۱. اسم قریه هم «سحنه» نوشته میشود و هم «صحنه» (مستوفی ۱٦۸).

بنا بقول ابن اثیر نزدیک پنجاه سال سلطنت با شکوهی درآنجا داشته است. یک قرن بعد ازآن یعنی در سال ٤٤١ سلطان طغرل سلجوقی صد هزار نفر از لشگریان خودرا برای تسخیر آن قلعه فرستاد وپس ازآنکه چهارسال آنرا درمحاصره داشت توانست برادر خود یون‌نال رامقهور کند وازآنجا بیرون آورد[1].

امروزدرشصت‌میلی‌شمال‌خرابه های دینورشهر‌مهم‌سحنه، کرسی جدیدایالت کردستان ایران، واقع است ولی هیچیک ازجغرافی نویسان قرون وسطی چه ایرانی وچه عرب این شهر را باین اسم در کتابهای خود ذکر نکرده‌اند. درجای سحنهٔ جدید، چنانکه‌ابن‌خردادبه وقدامه‌ذکرکرده‌اند، درقرون وسطی شهر «سیسر»واقع بود که یاقوت گفته معنی‌آن بفارسی سی‌سر است. مجاورسیسر مکانی است‌باچشمه های فراوانی موسوم به «صد خانیه» (بمعنی صدخانه) و منابع آب، زیرا چشمه های بسیار درآنجا دیده میشود. امین خلیفهٔ عباسی درآنجا قلعه‌ای ساخته بود که برادر نامدارش مأمون با سپاه خود درآنجا فرودآمد وطوائف کردی راکه مراتع‌آن ناحیه درتصرف آنها بود بخدمت خود خواند واز آنها درجنگ با برادرش امین وخلع او از خلافت استفاده نمود. سی‌سر یکی از بیست و چهار رستاق همدان بشمار میآمد ودورنیست اسم تازهٔ‌سحنه‌تغییری ازاسم‌صدخانیه‌باشد که‌بصورت«سی‌خانه» درآمده، ولی شاهدی برصحت این مدعا دردست نیست.

درچهار منزلی شمال غربی دینوروﻻیت شهر زور درناحیه‌ای بهمین اسم واقع بود. ابن حوقل درقرن چهارم گوید شهرزور شهرمستحکمی است دارای قلعه وبارو وطوائف اکرادی، که نام آنها را ذکرنموده، در آنجا مسکن دارند وتمام حول وحوش آن ناحیه راکه بسیار حاصلخیز است درتصرف دارند. ابن‌مهلهل‌سیاح

---

۱ – یعقوبی ۲۷۱، ابن حوقل ۲٦۰، مقدسی ۳۹٤، مستوفی ۱۷٦، یاقوت: جلد سوم ۸۲، شرف‌الدین علی یزدی: جلد دوم ۵۳۰، ابن اثیر: جلدهشتم ۵۱۸، ۵۱۹، جلدنهم ۳۸۰. چنانکه یاقوت (جلد چهارم۴۰۵،)گوید کلمهٔ «ماه» درفارسی‌بمعنی کرسی‌یک ناحیه است که درعربی بآن «قصبه» گویند. پیشوند «ماه» در دواسم دینور ونهاوند ودر فارسی باستانی «ماد» که بواسطهٔ یونانیان بشکل «مد» و«مدیا» بما رسیده است وجود دارد. خرابه‌های دینورا دومرگان De Morgan فرانسوی دیده ودرکتاب خود موسوم به Mission en Perse وصف کرده است.

(بنا بنقل یاقوت) در قرن چهارم هجری شهرها و قراء آن ناحیه را شرح داده گوید شهر عمدهٔ آن بمناسبت اینکه بین راه مدائن و«شیز»محل دوآتشکدهٔ بزرگ ساسانیان واقع بود نزد ایران به شهر نیمراه موسوم است. کوههای مجاور آن بنام شعران وزلم معروف بوده و بگفتهٔ قزوینی حبوباتی که برای تقویت قوهٔ باه بسیار مفید بوده درآنجا میروئیده است.

.زمانیکه ابن‌مهلهل آن ناحیه را دیده‌است‌عدداکراد آنجا بشصت‌هزارخانوار (چادر) میرسیده ودر زمان حمدالله مستوفی یعنی قرن هشتم شهر زور شهری آباد ومسکن اکراد بوده است[1].

شاهراه بزرگ خراسان که درفصل‌اول بشرح‌آن پرداختیم از بغداد بطرف مشرق بآخرین حدود کشورهای اسلامی میرفت، بدینگونه‌که پس ازعبور ازجلگهٔ بین‌النهرین در حلوان ، از ایالت جبال ، وارد ناحیهٔ کوهستانی ایران می گردید. حلوان راگاهی نیز از خاك عراق عرب شمرده‌اند. ابن‌حوقل در قرن چهارم گوید حلوان باندازهٔ نصف دینور است و خانه‌هایش از سنگ و گل ساخته شده ، اگر چه هوای آن‌داغ است خرما وانار وانجیر فراوان‌دارد زیرا درکوههای دوفرسخی‌شهر سراسر فصل تابستان برف موجود است. مقدسی گوید : در شهر قلعهٔ‌کهنه‌ایست که مسجد جامع درآن است وباروی شهردارای هشت دروازه است‌که نام‌آنها را ذکرمیکند. درخارج شهر معبد یهودیان واقع شده‌که بسیار مورد احترام آنانست وبا سنگهای چهار گوش و گچ‌ساخته شده است.درقرن هفتم که‌قزوینی‌کتاب خودرا نوشته حلوان ویران بوده ولی‌چشمه های گوگردی آن شهرت داشته است.یك‌قرن بعدحمدالله مستوفی‌از گندم آنجا تمجید نموده‌گوید شهری متروك‌است وفقط قبور چند نفر ازبزرگان مسلمین درآنجاست ولی درحول‌وحوش آن سی‌قریه وجود دارد.

در کنار شاهراه بزرگ خراسان وچهار فرسخ بالای حلوان بطرف کرند

۱ — ابن‌خردادبه ۱۲۰، قدامه ۲۱۲، ابن حوقل ۲۶۳، ۳۶۵، یاقوت: جلد سوم ۲۱۶، ۳۴۰، جلدچهارم ۹۹۸، قزوینی: جلد دوم ۲۶۶، مستوفی ۱۶۷، ولایت شهر زور همان نام‌سابق خودرا دارد اما شهر قدیم درمحل خرابه‌هائی است‌که امروز «یاسین‌تپه» نامیده میشود.

ماذروستان واقع است و بگفتهٔ یاقوت ایوانی در آنجا بوده که بر روی صفه ای بنا گردیده و قسمتی از قصر بهرام گور پادشاه ساسانی بوده که بوستانی گردا گرد آن وجود داشته و در زمان یاقوت بحال ویرانی بوده است. شش فرسخ آنطرف ماذروستان شهر کرند واقع است و گویا حمدالله‌مستوفی، درقرن هشتم، اولین کسی است که نام آنرا در کتاب خود یاد کرده وآنرا با قریهٔ مجاور آن که خوشان نام داشته واکنون هیچگونه اثری از آن مشهود نیست جمع ساخته وخوشان را پر جمعیت‌تر از کرند شمرده است. این دومحل درسرمعبر حلوان درجلگه‌ای حاصلخیز قرارداشته وازحیث محل، زیرا چنانکه قبلاً گفته شد جغرافی نویسان قدیم‌عرب موضع هیچیک از آنها را ذکرنکرده‌اند، باچمن معروف به مرج‌القلعه مطابق‌اند.

ابن‌حوقل دروصف مرج‌القلعه گوید شهری است دارای باروئی‌مهم وحول وحوش آن روستاهای پرجمعیت و خوب وجود دارد. یعقوبی حکایت میکند که در مراتع آن خلفای عباسی ایلخی اسبان خود را نگاه میداشتند. چهار فرسخ آنطرف این‌ها چمن طزر واقع است که بقول مقدسی آثاری از یک قصر ساسانی درآنجا وجود داشته و بگفتهٔ یاقوت خسروجرد پسر شاهان آنرا بنا کرده بود. طزر بازارهای خوب داشته و دور نیست قصر یزید، که جغرافی‌نویسان دیگر جز یاقوت آنرا ذکر کرده‌اند، همانجا بوده است. شش فرسخ بعد ازطزر زبیدیه است که بگفتهٔ ابن‌حوقل منزل نیکو و سازگاری است و از اینکه سرشاهراه واقع گردیده معلوم میشود درمحل قریهٔ هارون‌آباد کنونی واقع بوده است. از اینجا راه خراسان بسمت مشرق متوجه می‌شد و از دشت مایدشت (یا ماهدشت) گذشته بطرف کرمانشاه می رفت. مستوفی گوید در دشت مایدشت در زمان او پنجاه روستا بوده که هر کدام درمیان مراتع سبز و خرم قرار داشته و ازآبهای کوههای مجاورسیراب میشده است. درهمان حدود قلعهٔ هرسین‌ودرپای آن قلعه شهر کوچکی واقع بوده واین‌شهر کوچک‌هنوزدربیست میلی جنوب شرقی کرمانشاه باقی است.[1]

۱ - ابن حوقل ۱۶۸، ۲۵۶، ۲۶۲، ابن رسته ۱۶۵، یعقوبی ۲۷۰، مقدسی ۱۲۳، ۱۳۵، ۳۹۳، قزوینی: جلد دوم ۲۳۹، ۳۰۲، مستوفی ۱۳۸، ۱۶۸، یاقوت: جلد سوم ۵۳۷، جلد چهارم ۳۸۲، جهان نما ۴۵۰. خرابه‌های حلوان اکنون درحوالی دهکدهٔ «سرپل» دیده میشود که درآنجا روی رودخانه پلی وجود دارد.

آنچه دربارهٔ اصل ایالت کردستان میگویند این است که درنیمهٔ قرن ششم هجری سلطان سنجر سلجوقی قسمت غربی ایالت جبال ، یعنی آنچه را که از توابع کرمانشاه بود ، جدا کرد وآنرا کردستان نامید و برادر زادهٔ خود سلیمانشاه ملقب به ابوه (یا ایوه) را فرمانفرمای آنجا قرارداد . این ابوه همانست که چندی بعد ، یعنی از ٥٥٤ تا ٥٥٦ هجری بجانشینی عموی خود رئیس دودمان سلجوقی و سلطان عراقین گردید . این مطلبی است که مستوفی نقل میکند و گوید کردستان در روزگار حکومت سلیمانشاه بسیار آباد شد وعایدات آن به‌دوهزارهزار دینار طلا (تقریباًمساوی با یک میلیون پوند استرلینگ) رسید و این مبلغ تقریباً ده برابر میزانی است که در قرن‌هشتم زمان مغولها، که خود حمدالله‌مستوفی متصدی‌خراجهابود،عاید میگردید . سلیمانشاه شهر بهار را ،که هنوز وجود دارد و در هشت میلی شمال همدان است ، مرکز خویش قرار داد و درآنجا قلعهٔ مستحکمی وجود داشت . در زمان مغول ها سلطان‌الجایتو کرسی دیگری درسلطان آباد جمجمال (یاچمچمال) نزدیک دامنه های کوه بیستون ساخت . حمدالله مستوفی‌دربارهٔ آن شهر گوید درسرزمینی حاصلخیز که غلات بسیار دارد واقع است . وی در شرح مسالک به موضع جمجمال یا چمچمال (چهار فرسخی قریهٔ سحنه و شش فرسخی کرمانشاه) اشاره کرده است وخرابه های آن هنوز دیده میشود و روی نقشه درمحل معین ثبت است . شرف الدین علی یزدی درجائی که عبور امیر تیموراز کردستان را ذکر میکند مکرر از آن شهر نام میبرد .

ازشهر هائی که نام آن درشرح جنگهای امیرتیمور آمده و حمدالله‌مستوفی نیز بذکرآن پرداخته یکی دربند تاج خاتون است که مستوفی گوید «شهری وسط و خوب ونزه بوده واکنون خرابست» . دیگری دربند زنگی که همان مورخ گوید « شهری کوچک است وهوای خوش ومعتدل وآبهای روان بسیاردارد وعلفزارهای فراوان» . ازاین دوشهرظاهراً اثری درنقشه‌ها بجای نمانده و چون دربند بمعنی‌معبر کوهستانی است و شرف‌الدین علی یزدی شهرنخستین‌را بنام دربند تاشی‌خاتون ذکر نموده چنین برمی‌آید که این دو دربند درمرزهای غربی کردستان (بین شهر زور و حلوان) درمیان کوههائی که مشرف برجلگه های بین‌النهرین هستند واقع بوده‌اند .

حمدالله مستوفی ازچهار شهر دیگر کردستان یعنی: الانی ، الیشتر ، خفیان ودربیل نیز نام میبرد و آنها را نقاط مهمی میشمارد ولی امروز تطبیق محل آنها میسر نیست . الانی ، که در یک نسخهٔ خطی بصورت الابی ذکر شده ، از قرار معلوم درقرن هشتم یکی از شهرهای درجهٔ اول کردستان محسوب میشده اگرچه ظاهراً غیر ازمستوفی مورخ دیگری از آن نام نبرده است . وی گوید « قصبه ایست معتبر و هوای خوش دارد و آبهای روان حاصلش غلات باشد و علفزارهای نیکو وشکارگاههای خوب فراوان‌دارد» . درالیشتر آتشکده‌ای قدیمی وجود داشته موسوم به اردحیش (اروخش یا ارخش) ولی متأسفانه هیچکدام از جغرافی نویسان موضع این شهر را ذکر نکرده‌اند . فقط دشت الیشتر هنوز معروف است وشاید یکی‌از مواضع ویران‌آن همان شهری باشد که‌حمدالله مستوفی بآن اشاره کرده است . این‌شهر بی‌شک مطابق است با لیشتر یالاشتر که ابن‌حوقل ودیگران نام برده و گفته‌اند درده‌فرسخی جنوب غربی نهاوند ودوازده فرسخی‌شمال‌شابرخاست قرار دارد .ازطرف دیگرناگفته نماند که قرائت کلمهٔ الیشتر کاملاً مشکوک است باین توضیح که چند نسخه از بهترین نسخ خطی وهمچنین جهان نمای ترکی این لفظرا بشکل «البشر» نوشته‌اند و به صورت های مختلف دیگری نیز دیده شده است. ازخفتیان (که جهان نما آنرا «حقشیان» ونسخه های خطی بصورتهای دیگر نوشته‌اند) چیزی معلوم نیست جزاینکه آن شهر قلعه ای مستحکم بوده است درمیان دهکده های متعدد در ساحل رود زاب، اما در زاب علیا یا زاب سفلی معلوم نیست. همین‌حال را دارد دربیل (یا دزبیل) که بقول حمدالله مستوفی «شهر وسط است و آب و هوای خوب دارد». مستوفی حتی بطور تقریب هم محل‌آنرا معین نکرده است ودرینجا کلام مستوفی دربارهٔ کردستان پایان می‌یابد .[1]

همدان (که‌اعراب آنرا همذان نوشته‌اند)[2] همان اکباتانای قدیم است که

۱ ـ ابن‌حوقل ۲۵۹ ، ۲٦٤ ، یاقوت : جلد اول ۲۷٦ ، جلد سوم ٥ ، مستوفی ۱٦۷ ، ۱۹۲ ، شرف الدین علی یزدی: جلد اول ٥۸٤، ٥۸٥ ، ٥۹۹ ، ٦٤۰، جهان نما ٤٥۰ . هیچیک ازجغرافی نویسان قدیم عرب ازشهرهای بهار ، آنی، خفتیان ودربیل وهمچنین ازدوشهر دیگرموسوم به«دربند» اسم نبرده‌اند.

۲ ـ همدان همان هگمتانه درنوشتجات هخامنشی است که یونانیان آنرا بصورت اکباتانا نوشته‌اند .

مرکز ایالت ماد بود. ابن‌حوقل درقرن‌چهارم گوید همدان شهری‌نیکو وبزرگ‌است بیشتر از یک فرسخ مربع ، که از هنگام فتوحات مسلمین دوباره ساخته شده است باروهای آن چهار دروازه داشته و ربض شهر بیرون آنها بوده‌است. در بازارهای آن بلده متاع فراوان وجود داشته و حول و حوش آن بسیار حاصلخیز بوده ، غلهٔ بسیار و مخصوصاً زعفران در آنجا بعمل میآمده است. مقدسی گوید آن شهرسه ردیف بازار داشته که مسجد جامع در یکی از آنها بوده و ساختمانی کهن داشته است. یاقوت که ذکری ازهمدان نموده و کتاب خود را اندکی قبل از آنکه همدان دراثر حملهٔ مغولها درسال ٦١٧ ویران گردد نوشته است گوید همدان بیست و چهار رستاق دارد که همگی از توابع همدان هستند و همهٔ آنهارا نام میبرد. یک قرن بعد حمدالله‌مستوفی نیزبذکراین اسامی پرداخته ودهکده‌هائی‌راکه درآن رستاقها بوده نیزنام برده است ولی اکنون محل اکثر آنهارا نمی‌توان معین کرد. این مورخ درقرن هشتم گوید دور باروی‌آن دوازده هزارگام است و«در اول شهری سخت بزرگ بوده ودوفرسخ طول داشته و درو قلعه‌ای گلین است‌در میان شهرکه شهرستان خوانند». این قلعهٔ کهنهٔ همدان را ، مثل قلعهٔ کهنهٔ اصفهان که بعد ازآن گفتگو خواهیم کرد ، ابن‌فقیه ساروق نامیده ولی‌معنی این کلمه معلوم‌نشده است. بازار زرگران همدان که درمحل دهکدهٔ سابق زمین ده واقع بوده بغایت شهرت داشته است . حمدالله مستوفی گوید «ولایتش پنج ناحیه دارد اول فریوار در حوالی شهر بدو فرسنگی هفتاد وپنج پاره دیه است... ناحیهٔ دوم ازمدین چهل و یک پاره دیه است ... ناحیهٔ سیم شرامین چهل پاره دیه است... ناحیهٔ چهارم اعلم سی وپنج پاره دیه است ... ناحیهٔ پنجم سردرود و برهند رود است که بیست ویک پاره دیه است». همدان دراصل مشتمل بر پنج شهر بوده است: قلعهٔ کبریت ، قلعهٔ ماکین ، گردلاخ ، خورشید و کورشت ، که این شهرآخری سابقاً شهری عظیم بوده واکنون یکسره خرابست. ناگفته‌نماند که قرائت این اسامی‌درست مورد اطمینان نیست زیرا نسخه های خطی درکتابت آنها باهم اختلاف‌فاحش دارند.[۱]

---

۱ - ابن‌حوقل ۲۵٦ ، ۲٦۰ ، مقدسی ۳۹۲ ، ابن‌فقیه ۲۱۹ ، یاقوت : جلد چهارم ۹۸۸ ، مستوفی۱۵۱ ، ۱۵۲. جهان نمای ترکی (صفحهٔ۳۵۰) اسامی روستاها ودهکده‌هائی‌راکه‌مستوفی ذکرکرده تکرارکرده‌است.

سه فرسخی همدان (اما در کدام طرف معلوم نیست و درنقشه‌ها هم ذکر نشده) در قریهٔ جوهسته خرابه‌های قصر قدیم بهرام گور قرار داشت که ابن فقیه ازآن گفتگو کرده و گفته است این‌قصر تماماً از یک پارچه سنگ است ودرآن‌حجره‌ها و درها و غرفه‌ها کنده شده و درهر گوشهٔ آن تصویر کنیزکی است و دریک رویهٔ ساختمان کتیبه ای بزبان فارسی قدیم موجود است که از کشور گشائی‌های پادشاهان عجم حکایت میکند . در نیم فرسخی این قصر تپه‌ایست که برروی آن ناووس‌الظبیة (گورآهو) قراردارد.

ابن فقیه داستانی از بهرام گور و کنیزك محبوب او نقل نموده که چگونه بهرام در صحرای مجاور این قصر آهو های بسیار شکار کرد و سپس به قتل کنیزك محبوب خود، که گستاخانه بر تیراندازی او خرده گرفته بود، فرمان داد.

درجنوب باختری همدان کوه بزرگ الوند، یا اروند چنانکه یاقوت ضبط کرده است، گردن افراشته و این اسم بصورت اخیر روی سکه‌های نقره ای که در همدان بنام ابوسعید ایلخانی‌بسال ۷۲۹ضرب گردیده مشاهده میشود. حمدالله‌مستوفی شرحی در بارهٔ این کوه ذکرنموده گوید «دورش سی فرسنگ بود هرگز قلهٔ آن ازبرف خالی نبود و ازبیست فرسنگ و زیاده ازآن توان دید، برقلهٔ آن چشمهٔ آب است درسنگ خارا... ازبالای آن اندکی آب ترشح میکند و گفته‌اند ازکوه الوند چهل و دو رود بشیب می‌آید». چون از همدان بطرف مغرب برویم، پس ازعبور ازگردنهٔ‌الوند درجاده ای که به کنگوار میرود به اسدآباد میرسیم که ابن‌حوقل آنرا شهری پرجمعیت می‌شمرد ومقدسی اضافه‌می کند که دریک فرسخی آنجا ایوانی است درعمارتی که یاقوت آنرا «مطابخ کسری» یعنی آشپزخانه‌های خسرو نامیده است. خود اسدآباد مسجدی جامع وبازارهائی معمور داشت و اطراف شهر حاصلخیز بود و در آن عسل بسیار بدست می آمد . حمدالله مستوفی گوید سی وپنج پاره دیه از توابع آنست.[1]

۱ ـ ابن‌حوقل۲۵۶ ، ابن فقیه ۲۵۵ ، مقدسی ۳۹۳،یاقوت: جلد اول، ۲۲۵ ، ۲۴۵، جلدچهارم ۱۱۰ ، ۷۳۳ ، قزوینی ، جلد دوم ۲۳۶ ، ۳۱۱ ، مستوفی ۱۵۲ ، ۲۰۲.

آبهای جلگه‌ای که همدان در آن واقع است بطرف شمال ومشرق جاری میشود و نهرهای متعددی که ازاین آبها بوجود میآید جمع شده قسمت های اولیهٔ رود گاوماها (گاوماسا) را تشکیل میدهد، که شرح آن جائیکه ازرود خانهٔ قم سخن خواهیم گفت خواهد آمد . در شمال همدان ناحیهٔ درگزین واقع است و باز درشمال آن ولایت خرقان قرار دارد. حمدالله مستوفی در قرن هشتم در خصوص درگزین گوید « درماقبل دیهی بوده است از ناحیت اعلم، اکنون قصبه است وچند موضع دیگربدان باز میخوانند وزمینی مرتفع دارد ودرو باغستان بسیار است، غله وپنبه وانگور ومیوه نیکومیآید مردم آنجا سنی شافعی‌مذهب پاك اعتقادند». ناحیت اعلم همانست که اندکی قبل گفتیم یکی ازپنج ناحیهٔ توابع همدان میباشد. مستوفی میگوید ، ویاقوت هم قول اورا تصدیق میکند ،که ایرانیان بغلط اعلم را «الامر» می‌خوانند و آن جلگهٔ مرتفعی است میان همدان و زنجان که حاصلش انگور وپنبه و غلهٔ بسیار است . خرقان ، که غالباً خرقانین یعنی دو خرقان خوانده می‌شود ، درشمال ناحیهٔ اعلم ومشتمل برچندین دهکده است که حمدالله مستوفی سیاههٔ آنهارا ذکر نموده (ولی قرائت آنها در نسخه‌های خطی مورد اطمینان نیست) وشهر عمدهٔ آن که هنوز باقی است آوه یا آبهٔ همدان میباشد ، تا میان آن وآوهٔ ساوه که بعدها از آن سخن خواهیم گفت اشتباه نشود. این آوهٔ شمالی را ،که بصورت آوا نیز ضبط شده ، یاقوت نام برده و مقدسی هم در قرن چهارم بآن اشاره کرده است. رود خانهٔ خرقان بقول حمدالله مستوفی « دربهار بخشك رود گذشته بولایت ری افتد وبادیگر آب ختم شده درمفازه (کویر) منتهی‌شوداما بتابستان ازخرقان بیرون نتواند آمد»[۱].

شهر نهاوند تقریباً در چهل میلی جنوب همدان از زمان ساسانیان شهر مهمی بوده وپس ازآنکه مسلمین با سپاهی از اهل بصره آنجا را فتح کردند آن‌شهر و ولایت آن به‌ماه البصره موسوم گردید ، زیرا خراجی که از آن شهر حاصل میشد به معاش کسانی که دربصره ازبیت‌المال مستمری دریافت‌می‌داشتند اختصاص داشت،

---

۱ – مقدسی ۲۵، ۵۱، ۳۸۵، یعقوبی: جلد اول ۳۱۶، ۴۰۸، مستوفی ۱۵۲، ۲۱۷، جهان نما ۳۰۱، ۳۰۵ .

مانند خراج دینور که به معاش اهل کوفه اختصاص یافت واز این جهت دینور را ماه الکوفه میگفتند (رجوع کنید به‌صفحهٔ ۲۰٤). ابن حوقل درقرن چهارم گوید شهر مهمی است وتجارت پر رونق و روستاها و دهکده های بسیار دارد وزعفران ناحیهٔ همسایهٔ روذآور برای توزیع وصدور به‌آنجا حمل میشود، دومسجد دارد یکی کهنه ودیگری نو، ویاقوت گوید: روایت شده است که بسیاری از اعراب بصره از دورهٔ فتوحات اولیهٔ اسلام درآن شهرمسکن گزیده‌اند. نهاوند بداشتن یکنوع عطر مخصوص شهرت داشته است. حمدالله مستوفی درقرن هشتم گوید «شهری وسط است وهوایش معتدل وآبش ازکوه الوند میآید ودروباغستان بسیاراست وزمینی مرتفع دارد ومردم آنجا اکرادندوبرمذهب شیعهٔ اثنی عشرند غله وانگورنیکوبود وپنبه اندك، ولایتش قریب صدپاره دیه است بسه ناحیهٔ ملایر واسفیذان‌وجهوق». درنیمه راه بین همدان ونهاوند رستاق روذآور واقع است که رستاق بزرگی بود ودر آنجا زعفران زراعت میگردید. شهرمهم این ولایت موسوم بود به کرج روذآور که دارای مسجدنیکوئی بود. این رستاق بقول یاقوت سه فرسخ امتداد داشت وشامل نود وسه قریه بود. حمدالله مستوفی‌نام این ولایت را غالباً بصورت رودارود ضبط کرده است وازشهرهای آن سرکان وتوی را نام می‌برد که هردواکنون وجود دارند وامروز نام «توی» برتمام آن ناحیه اطلاق می‌شود.[۱]

درخاور نهاوند ولایت «ایغارین» یعنی دوایغار واقع است ومرکز آن‌هم کرج نام داشت و برای اینکه با نقاط دیگری که کرج نام دارند اشتباه نشود آن را کرج ابودلف میگفتند. محل صحیح این کرج درست معلوم نیست ولی باتوجه به فواصل ومسافاتی که در کتب جغرافیا ذکرشده و آنچه حمدالله‌مستوفی گفته است که‌محل آنرا آنطرف کوه‌راسمند (که اکنون یکوه راسبندمعروف‌است) شمرده باید محل آنرا درنزدیکی سرچشمه های‌نهری که از ساروق‌می گذرد وبه قراسومی‌پیوندد

۱ - ابن رسته ۱۶۶، ابن حوقل ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۲، مقدسی ۳۹۳ ، یاقوت: جلد دوم ۸۳۲، جلد چهارم ۲۵۱، ۸۲۷، مستوفی ۱۵۲، ۱۵۳، بی شك خرابه‌های‌کرج روذرآورهمانست که دمرگان آنرا درکتاب خود Mission en Perse (ج ۲، صفحهٔ ۱۳٦) بنام **روداور** ذکرده است.

جست . ابن حوقل درقرن چهارم جائیکه از کرج نام‌میبرد گوید از بروجرد کوچکتر است ، ولی با اینهمه شهری مهم بوده ، روی یک بلندی‌ساخته شده ودوفرسخ طول داشته‌است، دو بازار داشته یکی دم دروازهٔ مسجد جامع و دیگری در کنار دروازهٔ مقابل که آنطرف‌صحرای بزرگ بوده، چنانکه صحرا بین دوبازار جا داشته است.

این شهر چندین گرمابه داشته وخانه های خوش ساخت‌آن غالباً از خشت خام بوده ، باغات زیاد نداشته واندك زمین اطراف شهر بسیار حاصلخیر بوده است. ابودلف که این شهر باو نسبت داده شده هم سردار معروف وهم‌شاعری ازملازمین دربار هارون‌الرشید وپسرش مأمون بوده است. ابودلف وخاندانش در این ولایت ودرناحیهٔ اطراف برج که دردوازده فرسخی‌اصفهان واقع بوده اقامت داشته‌اند وخلیفه آنجا را بآنها تیول داده بود بطوریکه مبلغ معینی همه ساله به‌خلیفه بپردازند وازهمهٔ مالیاتهای دیگرمعاف باشند. یاقوت گوید کرج یک اسم فارسی‌است واهالی‌آنجا آن را کره می نامند و قلعه ای موسوم به فرزین دم دروازهٔ کرج است. حمدالله مستوفی رودخانهٔ آنجا را کره رود نامیده گوید «کوه راسمند در شمال شهر کرج است وآن‌نیز چون بیستون پیدا شده است بی آنکه در پایانش دره و پشته باشد سنگی سیاه است وبر مثال خانه بسقف سحاب در آورده ... وچشمه‌ای که بخسرو منسوبست درپای آن کوه ومرغزار کیستو که از مشاهیر مرغزارهای عراق است بطول شش فرسنگ ودرعرض سه فرسنگ درشمال این کوه است، دوراین کوه ده فرسنگ باشد». محل قطعی برج ، دومین شهر ایغارین ، هنوزشناخته نشده ولی‌موضع تقریبی‌آن معلوم‌است زیرا ابن‌حوقل گوید: شهری نیکوست ودرراهی که باصفهان میروند بفاصلهٔ دوازده فرسخ از کرج واقع‌است.[۱]

پائین‌تر ، در امتداد رودخانهٔ کرج ودرشمال کرح ابودلف، شهر ساروق درولایت فراهان واقع است که یاقوت وحمدالله مستوفی ازآن یاد کرده وآنرا ازتوابع همدان شمرده‌اند. دولت‌آباد که هنوزباقی است ازجملهٔ نقاط‌مهم آن حدود ذکرشده ودرنزدیکی آن باتلاق شوره زاری بود که از دریاچه‌ای بمساحت چهار فرسخ مربع

---

۱ ـ ابن حوقل ۲۵۸، ۲٦۲، مقدسی ۳۹٤ ، یاقوت: جلد اول ٤۲۰ ، ٥٤۸، جلد سوم ۸۷۳، جلد چهارم۲٥۰، ۲۷۰، مستوفی ۱٥۱ ، ۲۰٤.

تشکیل میشد ودرموقع تابستان که آب دریاچه می‌خشکید نمک بسیار خوبی تولید میکرد که برای صدور جمع آوری می‌شد. این دریاچه، که بقول حمدالله مستوفی «آنرا مغول چغان ناوورخوانند ودرآن حوالی شکارگاه خوبست ومعنای آن دریاچهٔ شور میباشد»، بیشک دریاچهٔ توالهٔ کنونی است. بالاخره درجنوب خاوری همدان، درنیمه راه میان این شهرونهاوند، شهر کوچک‌را من واقع‌است که یاقوت آنرا ازجملهٔ شهر های آن ناحیه شمرده ولی مصنفین دیگرذکری ازآن نکرده‌اند[1].

---

۱ ـ یاقوت: جلد سوم ۸۶۷، ۸۸۷، جلد چهارم ۶۸۳ مستوفی ۱۵۱ . بزرگترین شهرهای این ناحیه‌که اکنون به‌بافتن قالی شهرت‌دارد، معروف‌است به‌سلطان آبادکه فتحعلی شاه دراوایل قرن نوزدهم میلادی بساختن آن اقدام‌کرد وعادةً آنرا «شهر نو»گویند.

[درزمان سلطنت رضاشاه نام سلطان‌آباد به « اراك » تغییریافت] (مترجم).

فصل چهاردهم

ایالت جبال (بقیه)

لرکوچک ـ بروجرد ـ خرم آباد ـ شاپورخواست ـ سیروان وصیمره ـ اصفهان وولایات آن ـ فیروزان وفارفان وزنده رود ـ اردستان ـ کاشان ـ قم وگلپایگان ورودقم ـ آوه وساوه ـ رودگاوماها

درجنوب همدان لرستان موطن قبایل لر، که تیره‌ای ازعشایر کردند، واقع است. این استان کوهستانی بوسیلهٔ رودخانه هائی که درآن جاری است به دوبخش تقسیم شده است: لر بزرگ درجنوب ولر کوچک در شمال. میان این دوبخش یعنی لر کوچک ولربزرگ شعبهٔ اصلی رودخانهٔ کارون علیا فاصله گردیده است. در بارهٔ لر بزرگ درفصلی که راجع به خوزستان خواهدآمد گفتگوخواهیم کرد، اگرچه بعضی از نویسندگان آنرا جزء عراق عجم نیز شمرده‌اند. مهمترین شهرهای لر کوچک، چنانکه حمدالله مستوفی درقرن هشتم ذکر نموده، عبارت بود ازبروجرد وخرم آباد وشاپور خواست. ابن حوقل درقرن چهارم دروصف بروجرد گوید شهری نیکوست، طولش بقدرنیم فرسخ است ومیوه‌جات آن به کرج صادرمی‌شود، زعفرانش فراوانست وپس ازآنکه حموله وزیرخاندان ابودلف که ذکرشان گذشت درآنجا مسجدی ساخت برآبادی آن شهر افزوده شد. در قرن هشتم بقول حمدالله مستوفی «درودو جامع عتیق وحدیث است»، اما درزمان وی آن شهرخراب بوده است. شرف‌الدین علی یزدی چندین جا درشرح جنگهای امیر تیمور ازبروجرد، که آنرا بصورت وروجرد نوشته است

نام برده گوید بفرمان امیر تیمور قلعهٔ آن موسوم به ارمیان از نوساخته شد [۱].

خرم‌آباد را، که از زمان امیر تیمور مهمترین نقطهٔ لر کوچک بعدازبروجرد بشمار آمده، هیچکدام از جغرافی نویسان عرب در قرون وسطی نام نبرده‌اند، ولی بسیاری اظهارعقیده کرده‌اند که شاید خرم‌آباد همان شاپورخواست باشد که قبل ازین تاریخ مکرر نام آن ذکر شده است. اما آنچه خطای این رأی را معلوم می کند این است که حمدالله مستوفی هر کدام از آن دو اسم را جداگانه ذکر کرده، بعلاوه محل شاپور خواست را نیز معین نموده‌است. وی دربارهٔ خرم‌آباد گوید «شهری نیک بود اکنون خرابست وخرما بسیار است» وغیراز صیمره تنها مکانی است در بلاد جبال که درآنجا نخل میروید، ولی به صحت این قول نمیتوان اعتماد داشت.

شاپور خواست، که جغرافی نویسان عرب آنرا سابور خواست نوشته‌اند، نیز اززمان ابن‌حوقل بسبب‌خرماهای‌خود معروف بوده است. درقرن‌چهارم شاپور ـ خواست وبروجرد ونهاوند تحت سلطهٔ حسنویه، پیشوای کرد، که دولت خود را دردینورمستقرساخته بود(رجوع کنید به فصل‌قبل) درآمد. بدر، پسرحسنویه، اموال خودرا، که درسال ٤٠٤ بدست‌دیالمه افتاد، درقلعهٔ شاپورخواست که «دزبز» نام داشت وازحیث استحکام با قلعهٔ معروف سرماج برابر بود نگاه میداشت. در قرن پنجم نام شاپورخواست در تواریخ اعمال سلجوقیان مکرر بمیان آمده ودر سال ٤٩٩ اتابک منکربرس این شهر وهمچنین نهاوند والیشتررا متصرف گردید. دراوایل‌قرن‌هشتم حمدالله‌مستوفی درتاریخ گزیده چنین‌ذکرنموده که درلر کوچک سه‌شهرمعمور بود: بروجرد وخرم‌آباد وشاپور خواست واین شهر آخری اگر چه زمانی شهری بزرگ وبسیارآباد ومرکز دولت بوده وطوائف مختلف درآنجا مسکن داشته‌اند امادرین‌زمان بحال خراب افتاده بصورت شهر ساده‌ای در آمده است ودر خصوص محل آن گوید که آنطرف (جنوب) بروجرد راه (که ازنهاوند میآید و به‌اصفهان میرود) دو شعبه میشود: شعبهٔ راست به‌شاپور خواست و شعبهٔ چپ، که جادهٔ اصلی است، به‌سمت

۱ ـ ابن حوقل ۲۵۸، ۲٦۲، یاقوت: جلد اول ۵۹٦، جلددوم ۷۳۷، مستوفی ۱۵۱، شرف‌الدین علی یزدی: جلداول ۵۸۷، جلد دوم ۵۱۵.

مشرق به کرج ابودلف می‌رود. این گفته باقول ابن حوقل ومقدسی نیز مطابقت دارد زیرا ابن حوقل گوید ازنهاوند تا لاشتر ده فرسخ (بطرف جنوب) وازلاشتر تا شاپورخواست دوازده فرسخ واز آنجا تالر (بزرگ) یعنی تا صحرائی که در شمال دزفول است ودر فصل شانزدهم دربارهٔ آن گفتگوخواهیم کرد سی فرسخ است. مقدسی اضافه کرده‌است که از شاپور خواست تا کرج ابودلف چهار منزل واز شاپور خواست تالرنیز چهار منزل است[۱].

درباختر لر کوچک درمرز باختری عراق‌عرب دوولایت ماسبذان‌ومهرجان‌ـ قذق قراردارد که‌مهمترین شهرهای آنها، سیروان وصیمره بوده و هنوز خرابه‌های آن دو شهر باقی است. ماسبذان امروز بناحیه‌ای گفته می‌شود که در جنوب صحرای مایدشت واقع است. سیروان (یا السیروان) بگفتهٔ ابن‌حوقل شهری کوچک و غالب ابنیه‌اش ازگچ وسنگ بوده مانند شهر موصل، میوهٔ فراوان و بادام ودستنبو داشته محصولات سردسیری وگرمسیری در آنجا بعمل می‌آمده، و نخیلات هم چنانکه گفتیم داشته است. قزوینی از معادن گوگرد و زاج و بوره[۲] ونمک ماسبذان گفتگو کرده است. در پنجاه میلی خاوری ماسبذان شهر صیمره که با سیروان بی‌شباهت نبود قرار داشت و مدت زمانی پس از خراب شدن سیروان شهری آباد و محل آن نیز از سیروان بهتر بود. ولایت مهرجان قذق که محیط برصیمره بود درقرن‌چهارم بکثرت نعمت شهرت داشت و مقدسی به‌بزرگی و آبادی آن اشاره کرده است. یاقوت دربارهٔ صیمره گوید: هم نخل و هم زیتون وهم بادام و هم برف دارد و درراه‌بین صیمره و دهکدهٔ مجاور آن، طرحان، پل عجیب و شگفت‌آوری‌است باندازهٔ دو برابر پل‌خانقین، که بین حلوان و خانقین است. در زمان حمدالله مستوفی بقول‌او «صیمره

---

۱ ـ ابن حوقل ۲۵۹،۲٦٤، مقدسی۴۰۱، یاقوت: جلددوم ۵۷۲، جلد سوم ۸۲،٤، ۲۲۵، ابن‌اثیر: جلد نهم۱۷٤، جلد دهم ۲۷٤، مستوفی۱۵۱،۱۹۵، تاریخ‌گزیده (گانتان Gantin): جلد اول ٦۲۲ ودرورقهٔ شمارهٔ ۱۵۹ B ازنسخهٔ خطی این‌کتاب، درپایان بخش یازدهم از فصل چهارم‌که بلافاصله قبل ازفصل مربوط به‌مغول قرارداد، مختصری دربارهٔ لرکوچک ذکرشده است.

این‌اسم بصورت‌های مختلف: سابورخواست وشابرخاست وشاپورخواست وارد شده ومحل صحیح ویرانه‌های‌آن معلوم‌نشده است.

۲ ـ Borax

شهری نیک بوده است و اکنون خرابست و در همهٔ کوهستان غیر از آنجا خرما نباشد » .[۱]

در زاویهٔ جنوب خاوری ایالت جبال بفاصلهٔ کمی از حاشیهٔ کویر لوت ، شهر اصفهان که اعراب آنرا اصبهان و ایرانیان اصفهان می نامند واقع است . این شهر از دوران قدیم بسبب حاصلخیزی اراضی خود که از آب فراوان زاینده رود سیراب میگردد نقطهٔ مهمی بوده است . امروز اصفهان و حومهٔ آن در دو طرف زاینده‌رود واقع است، اما در قرون وسطی محلات‌مسکون شهر فقط درساحل شمالی یعنی ساحل چپ زاینده رود واقع بود. در اینجا دوشهر در کنار یکدیگرجای داشتند یکی«جی»در خاور که شهرستانه‌هم نامیده میشد و باروئی‌باصد برج‌داشت ، ودیگر الیهودیه در دو میلی باخترجی که وسعتش دو برابرجی بود و چنانکه روایت شده باین جهت یهودیه نام داشت که در زمان بخت نصر یهودیان را از بابل کوچ داده در این مکان ساکن کرده بودند.

ابن رسته درآخر قرن سوم دربارهٔشهرجی گوید طول‌آن نیم فرسخ ووسعت آن دو هزار جریب‌است،چهار دروازه دارد:اول دروازهٔ خور و آنرا دروازهٔ زرین - رود هم میگویند که اسم قدیم رودخانه است ، دوم دروازهٔ اسفنج ، سوم دروازهٔ طیره و چهارم دروازهٔ یهودیه. این مورخ شمارهٔ برجهائی را که در باروی شهر بین هردو دروازه بوده و فاصلهٔ هر برجی‌را از برج دیگر به ذراع معین کرده است. در شهرجی بنای کهنه‌ای بشکل قلعه وجود داشته است موسوم به ساروق ، و این اسم چنانکه سابقاً گفته شد نظیر اسم قلعهٔ همدان است . ابن رسته گوید چون این بنا بسیار کهنه است نمیتوان بانی آنرا معلوم کرد و گویند قبل ازطوفان نوح ساخته شده است . ابن حوقل و مقدسی در یک قرن بعد چنین گویند که این دو شهر هر کدام مسجدی دارد ویهودیه از حیث وسعت با همدان همسری می کند وبلکه بزرگترین شهر های ایالت جبال است ، البته ری‌را میتوان ازین حکم مستثنی کرد.اصفهان یک

۱ - ابن‌حوقل ۲۶۳ ، ۲٦٤ ، مقدسی ۳۹٤ ، یعقوبی ۲۶۹ ، قزوینی : جلددوم ۱۷۲ ، یاقوت : جلدسوم ٤٤۳ ، ۵۲۵ ، مستوفی ۱۵۱ .

مرکز تجارتی بود و از آنجا پارچه‌های ابریشمی مخصوصاً عتابی و پارچه‌های نخی بمقادیر زیادصادر میگردید. زعفران و اقسام میوجات در نواحی آن، که وسیعترین و پرآب‌ترین نقطهٔ ایالت‌جبال بود، بخوبی بعمل‌می‌آمد. مقدسی گویدچون بخت‌نصر یهودیان را از بیت المقدس کوچانید یهودیان شهری که بسرزمین خودشان همانند باشد غیراز اصفهان نیافتند و درآنجا فرودآمدند. این شهر دوازده دروازه دارد، ابنیهٔ آنجا از خشت‌ساخته شده، بازار هایش برخی سر پوشیده است و بعضی سقف دار، مسجد بزرگ شهر در بازار است و ستونهائی مدور دارد و ارتفاع منارهٔ آن که درسمت‌قبله ساخته شده هفتاد ذراع است. شهرجی را که در دومیلی خاور یهودیه است بگفتهٔ مقدسی المدینه می نامیدند که عربی شهرستانه است و پای قلعهٔ کهنهٔ شهر، بر روی رودخانه پلی تعبیه‌شده از قایقها قرارداشت.

درسال ٤٤٤ ناصرخسروجهانگرد معروف ایرانی‌اصفهان را دیده ودروصف آن گفته است «شهریست برهامون نهاده آب و هوائی خوش دارد و هرجا که ده گزچاه فروبرند آبی سردخوش بیرون‌آید وشهر دیواری حصین‌بلند دارد ودروازه‌ها وجنگ‌گاهها ساخته وبر همهٔ بارو کنگره ساخته ودرشهرجویهای آب روان وبناهای نیکو و مرتفع و در میان شهر مسجد آدینه بزرگ نیکو و با روی شهر را گفتند سه فرسنگ ونیم است واندرون‌شهر همه آبادان که هیچ‌از وی خراب ندیدم وبازارهای بسیار وبازاری دیدم از آن صرافان که اندراو دویست مردصراف بود وهر بازاری‌را دربندی و دروازه‌ای و همهٔ محلتها و کوچه‌ها را همین دربندها ودروازه‌های محکم و کاروانسراهای پاکیزه بود و کوچه ای بود که آنرا کوطراز می گفتند و در آن کوچه پنجاه کاروانسرای نیکو و درهر یک بیاعان و حجره داران بسیارنشسته واین کاروان که ما با ایشان همراه بودیم هزار و سیصد خروار بارداشتند که درآن شهر رفتیم هیچ بازدید نیامد که چگونه فرو آمدند که هیچ‌جا تنگی موضع نبود ونه تعذر مقام و علوفه».

ولی درآغاز قرن هفتم، زمانیکه یاقوت کتاب‌خود رامینوشت، خرابی‌بحال یهودیه وجی راه یافته بود وجی بیش از یهودیه جمعیت داشت. یاقوت همچنین از

مسجد جی اسم برده است که آن را الراشد بالله ابوجعفر منصور خلیفهٔ عباسی که در سال ۵۳۰ بوسیلهٔ عم خود محمد مقتفی از خلافت مخلوع و سپس مقتول گردید و در خارج دروازهٔ اصفهان بخاك سپرده شد ساخته بود. بهرحال یهودیه پس از حملهٔ مغول قسمتی از آبادی و رونق سابق خود را بدست آورد و زمانیکه ابوالفداء در سال ۷۲۱ تاریخ خود را مینوشت یهودیه شهری آباد بود و تا شهرستان که در مشرق یهودیه در یک قسمت از جی کهنه ساخته شده بود یک میل فاصله داشت.

حمدالله مستوفی شرح مبسوطی از اصفهان و نواحی‌آن بدست می‌دهد ونام بسیاری از اماکن را، که هنوز وجود دارند، ذکرمی کند ونوشته های اوثابت میکند که یهودیهٔ قرون وسطی همان اصفهان است که شاردن درپایان قرن هفدهم‌زمانی که در عهد شاه‌عباس اول پایتخت ایران بوده آنرا وصف کرده است، وهنوز آثار عظمت و شکوه گذشتهٔ آن مشهود است. بگفتهٔ حمدالله مستوفی طول باروی اصفهان «بیست و یک هزار گام» بوده است (رکن الدوله‌حسن‌بن بویه اورا بارو کشید). درجای شهر اصفهان قبلاً چهار قریه قرار داشته که اسامی آنها بعداً روی چهار محلهٔ‌شهر باقی مانده است، وآنهاعبارت‌بودند از: کران(شاردن دروازهٔ کران را در سمت خاوری نوشته است) و کوشک و جوباره (محلهٔ جوباره در زمان شاردن محلهٔ خاوری و دروازهٔ جوباره درشمال خاوری بوده است) و دردشت (دروازهٔ باین اسم در شمال و محلهٔ در دشت در شمال غربی باختری‌بوده است). حمدالله مستوفی گوید در زمان سلجوقیان پرجمعیت ترین محلات محلهٔ جلباره (همان محلهٔ گلبارهٔ شاردن درحوالی میدان کهنهٔ امروز) بوده که مقبره و مدرسهٔ سلطان محمد سلجوقی در آنجا واقع بوده است و درهمانجاست «بتی‌سنگین بوزن کما بیش ده هزارمن که مهتربتان هند بوده واز سلطان آنرا برابرمروارید عشری باز میخریدند نفروخت‌ونداد وبیاورد و ناموس دین را درآستانهٔ آن مدرسه بر در افکند».[1]

هنگامی که امیرتیمور در اواخرقرن هشتم اصفهان را تسخیر کرد قلعه‌ای

۱ ـ ولی تاریخ ازفتوحات سلطان محمد پسر ملکشاه (که از ۴۹۸ تا ۵۱۱ هجری سلطنت‌کرد) درهندوستان ذکری‌نکرده‌است، شاید مستوفی اشتباهاً این‌سلطان را بجای سلطان محمود غزنوی‌گرفته باشد.

که بتصرف او درآمد طبرك نام داشت (که در فارسی بمعنی تپه است) . شاردن در خصوص آن قلعه که هنوز خرابه های آن موجود است گوید: بیرون دروازهٔ دردشت است. علاوه بر این ما میدانیم که ملکشاه سلجوقی نیز درسال ۵۰۰ هجری قلعهٔ مستحکمی که شاه دژ(قلعهٔ سلطنتی) نام داشت بربالای کوهی که متصل به اصفهان بود بنا کرد و قزوینی داستانی دراز در بارهٔ ساختمان آن قلعه ذکر نموده است.

درآغاز قرن دهم ایران تحت فرمان شاه اسمعیل صفوی درآمد ودراواخر همان قرن شاه عباس کبیر پایتخت خود را از اردبیل به اصفهان منتقل ساخت و همچنین تمام ارامنهٔ جلفا ، واقع در ساحل رود ارس ، را به محلهٔ جدیدی که درساحل جنوبی (ساحل راست)زاینده رودساخته بود کوچانید. شاه عباس محلات و حومه های جدیدی نیز در شمال رودخانه بنا کرد و همهٔ اینها را شاردن که در نیمهٔ دوم قرن هفدهم میلادی چندین سال دراصفهان زیسته بطور دقیق وصف نموده است[۱].

هشت ناحیه‌ای که در اطراف اصفهان بوده و حمدالله مستوفی نام آنها وقراء آنها را ذکر کرده است هنوز وجود دارند وياقوت وديگر مصنفين قرن سوم وچهارم عيناً بهمين اسامی آنهارا نام برده‌اند. چهار قریه ازآنها درشمال زاینده رود و چهارتای دیگر در جنوب یعنی در ساحل راست آن واقع بوده‌اند . اگر ازساحل شمالی شروع کنیم اول به ناحیهٔ مجاور شهر میرسیم که آنرا « جی » می گفتند و آن نام شهر کهنه‌ای است که درسمت خاوری اصفهان واقع بود. ناحیهٔ ماربین درباختر اصفهان قرار دارد وآتشکده‌ای قدیم که گویند طهمورث دیوبند آنرا ساخته درآنجاست. درشمال باختری نزدیك دروازه‌های شهر ناحیهٔ برخوار است که «جز» («گز»جدید)بزرگترین دهکدهٔ آن بود ودر شمال باختری ناحیهٔ قهاب قراردارد که چهارمین ناحیهٔ شمال زاینده روداست.درجنوب زاینده رود، جنوب خاوری شهرستانهٔ

---

۱ - ابن‌رسته ۱۶۰ ، ۱۶۲ ، ابن‌حوقل ۱۶۱ ، مقدسی ۳۸۶ ، ۳۸۷ ، ۳۸۸، ۳۸۹، ناصرخسرو ۹۳ ، یاقوت : جلد اول ۲۹۵ ، جلد دوم ۱۸۱ ، جلد سوم ۲٤٦ ، جلد چهارم ٤٥۲ ، ۱۰٤٥ ، ابوالفداء ٤۱۱ ، مستوفی ۱٤۲ ، شرف الدین علی یزدی: جلد اول ٤۳۱ ، قزوینی : جلد دوم ۲٦٥. در جلد هشتم سفرنامهٔ شاردن‌بطورمفصل‌اصفهان وصف‌شده است. همچنین در کتاب « عراق عجم خاوری» : Eastern Persian Iraq (۱۸۹۷ ، صفحه ۱۸ ، ۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۲).

قدیم،ناحیهٔ «برآن»وبعداز آن در امتدادجریان‌رودخانه ناحیهٔ«رودشت»قراردارد که مرکز آن «فارفا آن» درقرن هشتم شهری بزرگ بوده واکنون دهکده‌ای نزدیک باتلاق بزرگ گاوخانی است. ناحیهٔ کرارج درجنوب برآن اسلت و در باختر آن یعنی در ساحل راست زاینده رود ناحیهٔ بزرگ خان‌لنجان آخرین نواحی چهارگانهٔ جنوب زاینده‌رود واقع است. مهمترین شهر این ناحیه «فیروزان» بوده که امروز اثری ازآن شهر باقی نیست با اینکه ظاهراً در قرن هشتم شهری بزرگ بوده و در دو طرف زاینده‌رود قرار داشته است. ابن بطوطه که ازآنجا عبور نموده گوید درشش فرسخی اصفهان‌است.درقرن چهارم‌خان لنجان ازحیث فراوانی میوه وحاصلخیزی‌زمین معروف بود . این اسم غالباً بصورت خالنجان یا خولنجان نوشته می شد و بنام خان ابرار یعنی کاروانسرای نیکوکاران نیز شهرت داشت.خان‌لنجان، بعنوان یک شهر، بدون شک با فیروزان سابق‌الذکر مطابقت میکند و همانجاست که کتب مسالک آنرا اولین منزلگاه بطرف جنوب ، در راه باختری اصفهان و شیراز شمرده‌اند . در قرن پنجم که ناصرخسرو درسفر[۱] به‌اصفهان ازخان لنجان[۲] عبور نموده است گوید «بر دروازهٔ شهر نام سلطان طغرل بیک نوشته دیدم » .

رودخانهٔ اصفهان امروزبه« زنده رود» موسوم‌است ومصنفین مختلف‌ماآنرا زاینده رود وزرین رود نیزنوشته‌اند .زرین رود اکنون بریکی ازشعب‌این رودخانه اطلاق میشود . قسمت علیای شاخهٔ اصلی‌این رود جوی سرد نام دارد واز زردکوه سرچشمه میگیرد . این کوه که هنوز بمناسبت سنگهای آهکی زرد رنگ خود باین نام خوانده می‌شود درسی‌فرسخی باختر اصفهان نزدیک سرچشمهٔ روددجیل، یعنی کارون،

---

۱ ـ ابن خردادبه ۲۰،۵۸، ابن رسته۱۵۲،قدامه ۱۹۷، ابن حوقل ۲۰۱، یعقوبی ۲۷۵، مقدسی ۳۸۹،۴۵۸، یاقوت: جلداول ۲۹۴، جلددوم ۳۹۴، جلد سوم ۸۳۹، مستوفی ۱۴۳، که صاحب جهان نماقسمت عمدهٔ نوشته های اورا درین موضوع اقتباس کرده است، ۲۹۱، ابن‌بطوطه: جلد دوم ۴۲، ناصرخسرو۹۲.

۲ ـ خان لنجان باین نیز مشهور است که چون فردوسی ازخشم سلطان محمود غزنوی فرار اختیارکرد به آن شهر پناه‌برد. شرح پذیرائی‌والی‌خان لنجان ازفردوسی درنسخه های شاهنامه، موجود درموزهٔ بریتانیا، ذکر شده است (Or. 1403, f. 518 A)

متن وترجمهٔ این شرح را شفر C. Schéfer درچاپ ناصر خسرو آورده است . (ضمیمهٔ شمارهٔ ۴ صفحهٔ ۲۹۸).

واقع است. درهمین نواحی بگفتهٔ حمدالله مستوفی کوه اشکهران است « برمحاذی لر بزرگ ودروافاعی عظیم است ».

پائین شهر فیروزان واقع در خان لنجان ، یکی از شعبه های زاینده رود که ازحیث بزرگی با خود زاینده رود همسری میکند وازحدود گلپایگان (جرباذقان) سرچشمه می گیرد به‌زاینده رود می‌ریزد ، آنگاه پس ازعبورازاصفهان وسیراب کردن نواحی هشت گانهٔ آن اندکی بسمت خاور رودشت پیچیده بالاخره درباتلاق گاوخانی که درحاشیهٔ کویر واقع است فرو میرود. طبق یک عقیدهٔ عمومی، که ابن خردادبه درقرن سوم نیزآنرا ذکر کرده است، این رودخانه پس‌ازفرورفتن درباتلاق گاوخانی دوباره در شصت فرسخی آن باتلاق درکرمان ظاهر میشود و آنگاه بدریا میریزد، اما حمدالله مستوفی گوید « این روایت ضعیف مینماید زیرا که ازگاوخانی تاکرمان زمین های سخت وجبال‌محکم درمیان است‌وممری درزیرزمین که‌چندان‌آب درورو‌ان تواند شد متعذربود وزمین کرمان بلندتر اززمین گاوخانی است وازکرمان تادریای شرقی مسافتی عظیم است وولایت بسیار درمیان اگرچنین بودی این آبرا برآن‌همه ولایت ببایستی گذشت ودر واقع مرئی نیست ودر خشک سالها که زمین گاوخانی خشک میشود چنین ممری دیدار مرآن ولایت را نمیدهد ».[1]

نائین که درشمال گاوخانی‌وحاشیهٔ کویرواقع است وهمچنین دیگرشهرهائی که درجنوب خاوری‌آن بطرف یزد واقعند درقرون وسطی جزء ایالت فارس‌محسوب میشدند ، چنانکه در فصل هیجدهم بیان خواهیم کرد ، ولی اردستان در چند میلی شمال باختری نائین جزء ایالت جبال بشمار میرفت .

دراوایل قرن چهارم اصطخری دربارهٔ اردستان گوید شهری مستحکم‌است دارای باروئی باپنج دروازه ویک میل مربع مساحت دارد .مسجد جامع‌شهر درمرکز آن واقع بود ، پارچه هـای ابریشم در آنجا فراوان تهیه می‌شد و قسمت عمدهٔ آن صادرمیگردید .در«زواره » که درشمال شرقی‌اردستانست ، چند خرابهٔ کهنه که گویند ازآثارانوشیروان دادگراست وجود دارد. مقدسی گوید چون خاك اردستان سفیدرنگ

۱ ـ ابن رسته ۱۵۲، ابن‌خردادبه ۲۰ ، ۱۷٦ ، مستوفی ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱٤.

یعنی برنگ آرد بوده ازاینجهت نام آنرا آردستان گزارده‌اند. خرابه‌های فوق‌الذکررا یاقوت تحت عنوان «ازواره» نام برده گوید در آنجا ساختمانهای مسقف بسیار وهمچنین بقایای آتشکده‌ای وجود دارد که بصورت قلعهٔ اردستان درآمده و میگویند انوشیروان درآنجا متولد گردیده است. حمدالله مستوفی این اسم را بصورت زواره نوشته گوید آنرا «زواره برادر رستم دستان ساخت وسی‌پاره دیه توابع آن بود».

درحاشیهٔ کویر میان اردستان و کاشان کر کس کوه واقع است که مقدسی آنرا بلندترین کوههای کویرلوت شمرده وپس ازآن سیاه کوه که هرچند کوچکتر ازکرکس کوه است بازهم کوهی بلند می باشد و این هردو کوه هم مرتفعند هم رسیدن بقلهٔ آنها دشواراست، وسیاه کوه کوهی بد منظر نیز هست، وهردو کوه مزبور، بگفتهٔ اصطخری، پناهگاه راهزنان‌بوده‌اند. دریکی ازدره‌های کر کس کوه چشمهٔ آبی بود موسوم به‌آب بنده وآن ازشکاف سنگی بیرون میآمد که ازهرطرف درمیان صخره‌ها احاطه شده بود. تقریباً نیمه‌راه میان کر کس کوه وسیاه کوه درراه کویر کاروانسرائی است موسوم به‌کاروانسرای گچی (دیرالجص) که ازگچ و آجر ساخته شده ودروازه‌های آهنین دارد. دراین کاروانسرا بگفتهٔ اصطخری راه شناسانی که بجاده‌های کویر آشنائی‌داشته‌اند پیوسته‌حاضر بوده‌اند. بعلاوه درآنجا آب‌انبارهائی‌برای‌نگاهداری وذخیرهٔ آب باران ساخته شده بود که بقول مقدسی هیچگاه از حفظ وتعمیر آنها غفلت نمیشد و بالاخره درین کاروانسرا دکانهائی برای فروش خوار وبار وديگر لوازم وجود داشت. حمدالله مستوفی در بارهٔ کر کس کوه گوید «در مفازه‌ایست بحدود شهر نطنز وبا هیچ کوه پیوسته نیست دورش ده فرسنگ است کوه سخت بلند است و از بلندی کر کس بفرازش نمیرود بدین سبب بدین نام مشهور است». درین‌جا بز کوهی که میتواند مدتی دراز بدون آب بسر برد بسیار بوده است. در باختر اردستان شهر نطنز یا نطنزه واقع است که ظاهراً هیچیک از جغرافی نویسان عرب پیش از یاقوت از آن اسم نبرده‌اند. حمدالله مستوفی گوید «حکمران نطنز و شاق نام داشته بدین‌سبب قلعهٔ آنجارا وشاق گویند» ولی این‌قلعه درزمان قدیم به«کمرت» موسوم بوده است. متصل به‌نطنز قریهٔ بزرگی قرار داشت موسوم به‌طرق که بقول

یاقوت مانند یک شهر بود. قزوینی گوید اهالی آنجا درساختن اشیاء ظریف از عاج وآبنوس بسیار زبردست‌اند ومصنوعات آنها بسایر بلاد صادر میگردد.[1]

اصطخری در وصف شهر کاشان گوید شهریست کوچک و ابنیهٔ آن، مانند ساختمانهای قم، غالباً ازخشت‌است. جغرافی نویسان قدیم عرب آنرا بصورت قاشان نوشته‌اند نه کاشان. این‌شهر درمشرق زمین بساختن یک نوع آجرمعروف به کاشی (یا کاشانی) معروف است واین نام در حال حاضر برآجرهای آبی و سبزی که برای پیرایش مساجد بکار میرود اطلاق میشود. مقدسی گوید کاشان عقرب‌های عجیب دارد. یاقوت بکاسه‌های سبزرنگ قشنگ آنجا که بسایر بلاد صادر میگردید اشاره نموده گوید: اهالی کاشان تماماً شیعهٔ امامیه هستند. حمدالله مستوفی گوید آنرا «زبیده خاتون منکوحهٔ هارون‌الرشید ساخت... ظاهر آن قلعه‌ای گلین است که‌آنرا فین خوانند، آب کاشان از کاریز فین ورودی که ازقهرود ونیاسر آید» درجای دیگر گوید «آب کاشان از جبال نیاسر و قمصر بر میخیزد و بکاشان میرود و هرزه آب بهاریش درمفازه (کویر) منتهی‌میشود ودرآن ایام اگرسیلی عظیم‌بود شهر کاشان‌را از آن خوفی بود اما درتابستان بکاشان نمیرسد ودر دیه‌های بالا بزراعت می‌بندند».

شهرقم درشمال کاشان چون مزارحضرت فاطمه خواهر امام‌رضا «ع» معاصر هارون الرشید، است نزد شیعیان شهرت کامل دارد و معروف است هنگامی که آن معصومه میخواست بدیدار برادرش به خراسان رود در شهر قم مسموم گردید ووفات‌یافت.[1] ابن‌حوقل درقرن چهارم‌ازقم ذکری نموده گوید جمیع اهل آن برمذهب شیعه‌اند و گردآن باروئی است، خاکی حاصلخیزدارد ودرباغستان آن درختان پسته و فندق وجود دارد. نام قدیم قم، چنانکه یاقوت گوید، «کمندان» بوده که اعراب پاره‌ای ازحروف آنرا حذف نموده آنرا قم نامیدند. یاقوت‌همچنین گوید درآن‌شهر آثار قلعهٔ کهنه‌ای متعلق به ایرانیان وجود دارد که هنوز باقی است ورودخانه‌ای بین دوشهر (یعنی قلعهٔ قدیم وشهراسلامی) قراردارد که آب در آن‌جاریست وچند پل

---

۱ - اصطخری ۲۰۲، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ابن‌حوقل ۲۸۸ - ۲۹۱ مقدسی ۳۹۰، ۴۹۰، ۴۹۱، یاقوت: جلد اول ۱۹۸، جلدسوم ۵۲۱، جلد چهارم ۷۹۳، مستوفی ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۰۶، جهان نما ۲۹۹،

سنگی بر آن بسته شده . حمدالله مستوفی گوید « دور باروش زیادت از ده هزار گام است گویند بچهل گام بر باروی قزوین زیادتست و هوایش معتدل است و آبش از رودی که از جرباذقان میآید و در آنجا همچون آوه زمستان یخ آب درچاه می‌بندند تا بهنگام گرما باز میدهد و آب چاهش در پانزده گزی بود و اندکی بشوری مایل بود از ارتفاعاتش غله و پنبه بسیار بود و از میوه‌هایش انار و فستق و خربزه و انجیر سرخ نیکوست و در آن شهر درخت سروسخت نیکومیباشد و مردم آنجا شیعهٔ اثنی عشریند و بغایت متعصب و اکثر آن شهر اکنون خرابست اما باروش بیشتر برجاست » . این نکته شایان توجه است که نه مستوفی و نه هیچکدام از مؤلفان قدیم ذکری از مزارحضرت معصومه ، ع ، درآنجا نکرده‌اند درصورتیکه این شهر همیشه بعنوان یکی از مراکز شیعه شهرت داشته است [1].

رودخانهٔ قم ازولایت گلپایگان وبقول حمدالله مستوفی از حوالی کوه‌خانسار (خوانسار) برمی‌خیزد. این کوه بین رودخانه قم و شعبهٔ چپ زاینده رود ، که ذکر آن گذشت ، قرار دارد. جرباذقان معرب گلپایگانست و نام قدیم آن گربائیگان میباشد . حمدالله مستوفی آنرا گلبادگان نوشته و گفته است که بمعنی گل آبادگان باشد ، هم او گوید « ولایتش قرب پنجاه پاره دیه است و نیمور و دلیجان هم ازتوابع اوست » .

مقدسی به گلپایگان اشاره نموده گوید درنیمه راه میان کرج ابودلف واصفهان است. یاقوت گوید خانسار که آن ناحیه نیز بنام آن موسوم است درجوار گلپایگان است. شهر دلیجان در کنار رودخانهٔ قم پائین تر از گلپایگان واقع است. یاقوت آنرا بصورت دلیجان و دلیکان (بضم «د») ضبط کرده و بقول حمدالله مستوفی « اگر چه در اول شهر وسط بوده این زمان خرابست و بیست پاره دیه توابع دارد و در محصولات نزدیک بجرباذقان » .

رودخانهٔ قم پس‌ازعبور ازشهرقم برود بزرگی که از همدان میآید و گاوماها

---

۱ ـ اصطخری ۲۰۱ ، ابن حوقل۲٦٤ ، مقدسی ۳۹۰ ، یاقوت : جلد چهارم ۱۵ ، ۱۷۵ ،مستوفی ۱۵۰ ، ۲۱۷ ، جهان نما ۳۰۵

یا گاو ماسا نام دارد ملحق میگردد . بمسافت کمی بالای قم ازسمت راست رودخانهٔ گاو ماها رود آوه وازسمت چپ آن رودی که ازساوه میگذرد به گاوماها می‌ریزد وهمهٔ این رود ها شاخه شاخه شده ، نهرهائی تشکیل می دهند و بالاخره همگی درشمال شرقی قم در کویرلوت فرو می‌روند.

شهر آوه (که برای اشتباه نشدن با آوهٔ همدان آنرا آوهٔ ساوه گویند ، به صفحهٔ ۲۱۲ نگاه کنید) باندك مسافتی درمغرب قم واقع است. رودخانهٔ آوه ازتفرش برمیخیزد وتفرش بگفتهٔ حمدالله مستوفی « ولایتی است که ازهرطرف که بدو روند بگریوه فروباید رفت سیزده پاره دیه‌است ... هوایش معتدل است وآبش ازچشمه ها وکاریز که ازآن کوهها برمیخیزد و ارتفاعاتش غله و پنبه و میوه بود واکثر اوقات آنجا ارزانی بود ». مقدسی آنرا آوهٔ ری نامیده و یاقوت گوید قریه‌ایست یاشهرچه‌ای و آنرا « آبه » نوشته وگوید اهالی آنجا شیعه اند . درقرن هشتم مستوفی به وصف آوه پرداخته گوید « هفده پاره دیه است ».

ونیز گوید « کوه نمک لان میانهٔ آوه و قم ازخاك است وباهیچ کوه پیوسته نیست و ازغایت شوری برف برآن قرار نگیرد و بر فرازش نتوان رفت که پای فرو رود وبااین هنرها نمکی‌را نشاید که تلخ بود ، دورش سه فرسنگ بود بروهیچ آب و رستنی نبود و از ده فرسنگ باز دیدار دهد ».[۱]

شهرساوه که در نیمه راه همدان و ری در کنار شاهراه خراسان واقع است درقرن چهارم شهر مهمی بود و ابن حوقل گوید این شهر از حیث شتر و شتربان معروفیت دارد، زیرا این هردومورد احتیاج مسافرین و زائرین مکه میباشند. مقدسی گوید شهری مستحکم‌است ، حمامهای خوب دارد ومسجد جامع آن کنارجاده ودور از بازارواقع است. یاقوت گوید نزدیک ساوه شهریست که آنرا آوه گویند. اهل‌ساوه سنی شافعی واهل آوه شیعهٔ امامیه‌اند وهمواره نسبت بهم تعصب میورزند. ساوه در سال۶۱۷ازدست‌مغول مصیبت فراوان کشید. آنان شهررا بکلی خراب کردند وساکنین

۱ ـ اصطخری ۱۹۵ ، ۱۹۸ ، مقدسی ۲۵ ، ۵۱ ، ۲۵۷ ، ۳۸۶ ، ۴۰۲ ، یاقوت : جلد اول ۵۷ ، جلد دوم ۴۶ ، ۳۹۲ ، ۵۸۴ ، مستوفی ۱۴۷ ، ۱۵۰ ، ۲۰۶ ، ۲۱۶

آن همه را کشتند . یاقوت گوید بزرگترین کتابخانه‌های دنیا در آنجا بوده که آنرا نیز ، بطوریکه شنیدم ، بکلی سوختند. قزوینی هم باین کتابخانه اشاره نموده گوید در وسط مسجد خزانهٔ کتب جای داشت که درآن هرگونه کتابی که در آن زمان معتبر بود یافت میشد بعلاوهٔ اسطرلابها وکره‌ها برای مطالعهٔ علم نجوم.بیمارستانها و مدرسه‌ها و رباط‌ها نیز درآن شهر وجود داشت وبرفراز درمسجد طاقی بسیار بلند بود نظیرطاق کسری در مداین.

در روایات اسلامی منقول است که ساوه در زمان قدیم درکناردریاچه‌ای واقع بود و آن دریاچه هنگام تولد حضرت پیغمبر اسلام خشک شد. مستوفی گوید « آب مزدقان هرزه آبش درجاهلیت دربحیرهٔ ساوه جمع میشد واکنون بمعجزهٔ رسول علیه‌السلام آن بحیره خشک شده و آنجا شهر ساوه ساخته‌اند » . جای دیگر گوید « خواجه ظهیرالدین علی‌بن ملک شرف الدین ساوجی طاب ثراهما آنرا عمارت کرد چون در این عهد خرابی بحال باروی آن راه یافته بود و شرف وفرش آجر ساخت دورآن بارو هشت هزار و دویست ذراع است ... و برچهار فرسنگی بجانب مغرب در حدود خرقان مشهدی که با شموئیل پیغمبر منسوب میگویند». مستوفی غالب دهات آنجا را نام برده گوید محصول آنها پنبه و گندم و انار بود و بیشتر اهالی آنجا شیعه بودند. رودخانهٔ ساوه ، بمناسبت شهر مزدقان ، که درکنارآن رودخانه بود ،مزدقان نام داشت. این رودخانه از سامان که قریهٔ بزرگی در حدود ولایت خرقان ازتوابع همدان است برمیخیزد (رجوع کنید به‌صفحهٔ ۲۱۲). سامان درنقطه‌ای واقع شده که گندم و انگور فراوان دارد.

این رودخانه از سامان به مزدقان (که بصورت مصدقان هم نوشته شده است)می‌آید.حمدالله مستوفی گوید «دورش سه‌هزار گام بود وهوایش بسردی مایل است و آبش ازرودی که بدان شهرمنسوبست».یاقوت گوید در رباط مزدقان‌صوفیان مأوی و مسکن داشتند ، وآن شهر منزلگاهی‌بود درکنار شاهراه بزرگی که ازایران عبور میکرد . مستوفی گوید رودخانهٔ مزدقان بدو قسمت میشود: قسمتی درگودال عظیمی به زمین فرو می‌رود و قسمت دیگر به گاوماها ملحق میگردد.

رودخانهٔ طولانی گاوماها (یا «گاوماسا» چنانکه دربعضی نسخ خطی آمده است) وحمدالله مستوفی بتفصیل از آن گفتگو کرده امروز یک قسمت آن موسوم است به «قره سو» یعنی سیاهرود. این رود، چنانکه قبلاً گفته شد، از دشت همدان برمیخیزد، همانجا که نهرهائی ازاسدآباد و کوه الوند وولایت فریوار فرود میآیند واز آنجا اول به‌سمت شمال وسپس با یک پیچ تند بطرف مشرق سرازیر میشود وازطرف جنوب آن رودخانهٔ بزرگی، که از حوالی کرج ابودلف سرچشمه میگیرد، بآن متصل میگردد. آنطرف ساوه و آوه باز دو نهر دیگر که بذکر آنها پرداختیم بآن ملحق میشوند و در آنجا بر روی این رودخانه سد بزرگی بمنظور ذخیره کردن آب برای هنگام تابستان بسته شده است. بالاخره رودخانهٔ گاوماها با رودخانهٔ قم که از گلپایگان میآید مخلوط می‌شود و چنانکه حمدالله مستوفی گوید «فضل آب بهاریش از هفتاد پولان مابین ساوه وآوه که اتابک شیرگیر ساخته گذشته درمفازه منتهی میشود وبنیاد آب تابستانی ولایت آوه وساوه برآن سداست. طول این رود چهل فرسنگ باشد این رود درولایت ساوه مانند زاینده رود است». این نکته قابل توجه است که هیچیک ازجغرافی نویسان قدیم عرب اسمی از این رودخانه نبرده‌اند.[1]

۱ - ابن‌حوقل ۲۵۸، مقدسی ۳۹۲، یاقوت: جلد سوم ۲٤، جلد چهارم ۵۲۰، قزوینی: جلد دوم ۲۵۸، مستوفی ۱٤۸، ۱٤۹، ۱۵۲، ۲۱۷، سد گاوماهارا شمس‌الدین محمد جوینی صاحب‌دیوان سلطان احمد پسرهلاکو سومین پادشاه سلسلهٔ ایلخانان ایران ساخته است.

فصل پانزدهم

ایالت جبال (بقیه)

ری ـ ورامین‌وطهران ـ قزوین وقلعهٔ الموت ـ زنجان ـ سلطانیه ـ شیزیاستوریق ـ خونج ـ دو ناحیهٔ طالقان وطارم ـ قلعهٔ شمیران ـ تجارت ومحصولات ایالت جبال ـ شاهراههای ایالت جبال و آذربایجان و ایالات مرزی شمال باختری

درگوشهٔ شمال خاوری ایالت جبال شهرری (که تلفظ‌صحیح‌تر آن «رّی» بتشدید یاء میباشد) واقع است نویسندگان عرب همیشه آنرا با الف ولام تعریف بصورت « الری » مینوشتند وهمانست که یونانیان آنرا Rhages میگفتند. چنین معلوم میشود که این شهر در قرن چهارم هجری بزرگترین مراکز چهارگانهٔ ایالت جبال بوده است . ابن‌حوقل گوید بعد از بغداد آبادتر از ری شهری در شرق نیست ، جز آنکه نیشابور بوسعت ازآن بیشتر وبزرگتر است ، ومساحت شهرری یک فرسخ‌ونیم دریک فرسخ ونیم است .

درزمان خلفاء عباسی نام رسمی یعنی‌دولتی ری محمدیه بود بمناسبت‌اینکه محمد ، که همان مهدی خلیفهٔ عباسی است ، درزمان خلافت پدرش منصور در ری اقامت گزید وبیشترآن شهررا تجدید عمارت کرد وپسرش هارون‌الرشید نیز درآنجا متولد گردید. شهر محمدیه مهمترین‌ضرابخانهٔ آن ایالت بود و نام آن روی بسیاری از سکه‌های دورهٔ خلفای عباسی دیده میشود .

خانه‌های ری عموماً از خشت ساخته شده بود ولی‌آجرهم بمقدار زیاد در بنای خانه‌ها استعمال می‌شد. شهر باروئی مستحکم داشت وابن حوقل پنج دروازهٔ

آن را نام برده است: اول دروازهٔ باطاق (درجنوب باختری) که جادهٔ بغداد از آنجا خارج می‌شد، دوم دروازهٔ بلیسان (درشمال باختری) بطرف قزوین، سوم دروازهٔ کوهک (درشمال خاوری) بطرف طبرستان، چهارم دروازهٔ هشام (درسمت خاور) که جادهٔ خراسان از آن خارج می‌شد و پنجم دروازهٔ سین (در جنوب) که از آن بقم می رفتند. بازارهای شهر در جلو و بیرون این دروازه ها جای داشت و مهم تر از همهٔ بازار ها بازار محلهٔ ساربانان و «روذه» بود که دکانها و کاروانسراهای پراز کالاهای آن در دو طرف جادهٔ اصلی تا مسافت زیادی امتداد داشت. بقول ابن‌حوقل دورودخانه بشهر جاری بود. یکی‌را سورقنی میگفتند که از محلهٔ روده میگذشت و دیگری جیلانی که از محلهٔ ساربانان عبور میکرد. یاقوت نیز از رودخانهٔ موسی نام برده که از کوههای دیلم سرازیر می‌شده است و میتوان آنرا با رود گیلان یا جیلانی که ذکر آن گذشت یکی دانست. مقدسی بدو ساختمان مهم ری اشاره نموده: یکی دارالبطیخ (خربزه خانه) اسمی که معمولاً ببازار میوه فروشان شهر داده میشد، دیگری دارالکتب یعنی کتابخانه که زیر محلهٔ روذه درکاروانسرائی واقع بود، اگرچه بگفتهٔ او کتابهای زیادی درآن کتابخانه نبوده است.

درقرن چهارم هم ابن‌حوقل و هم مقدسی گفته‌اند که اکثر نقاط شهر ویران است وتجارت آن به‌حومه‌های شهر قدیم انتقال یافته است. مشرف برمسجدی، که بگفتهٔ یاقوت مهدی خلیفهٔ عباسی آنرا ساخت و درسال ۱۵۸ باتمام رسید، قلعه‌ای برقلهٔ کوه صعب العبوری واقع بود، که بقول ابن رسته ازبالای آن تمام بام‌های شهر ری دیده میشد. اما آنچه که یاقوت از ری نقل نموده درست روشن نیست ولی او یک شرح قدیمی مربوط به نقشهٔ شهر را نقل کرده بدینقرار:

اول شهر داخلی که مسجد ودارالاماره درآنجا واقع است و خندقی آن را احاطه کرده و معمولاً آنرا المدینه (شهر) میگویند، دوم شهر خارجی که موسوم است به محمدیه و قبلاً محلهٔ مستحکمی در خارج شهر بوده و برقلهٔ کوهی مشرف برشهر داخلی (یا پائینی) قرار داشته است و بگفتهٔ یاقوت قلعهٔ آن موسوم بوده به‌زبیدیه (که دربعضی‌نسخه های خطی بصورت زبیندی نوشته شده) و همان قصری

است که مهدی عباسی هنگام اقامت درری در آن سکونت داشت . بعد ها آن قلعه بزندان تبدیل گردید ودرسال ۲۷۸ تعمیر وتجدید شد. قلعهٔ دیگری نیز درری بود موسوم بهقلعهٔ فرخان که کوشکهم نامیده میشد وچون ، درقرن چهارم، فخرالدولهٔ دیلمی آنرا برای سکونت نپسندید امر کرد خانه‌ای مخصوص خودش دروسط باغات شهرساختند که بعدها به فخرآباد معروف شد[1].

در زمان قدیم مهمترین نواحی ری از حیث حاصلخیزی عبارت بود از روستای روذه (یا الروذه) با دهکدهٔ بزرگی‌بهمین نام آنطرف ربض شهر،وورامین که بعدها جای ری را گرفت و کرسی ایالت جبال شد، وپشاویه که هنوز باقی‌است وبنام فشاویه معروف است، وبالاخره قوسین ودیزه بادوناحیهٔقصران ، یعنی دو قصر داخلی وخارجی. دیزه نام دودهکدهٔ بزرگ بودکه به مسافت یک روز راه تا ری قرارداشتند وآنهارا دیزهٔ ورامین‌میگفتند. همهٔ این‌قریه‌ها بگفتهٔ ابن حوقل ، وهمچنین قریه های دیگری که هم او نام میبرد ، هر کدام شهرچه‌ای با جمعیتی بیش از ده هزار مرد بوده‌اند. درسال ٦۱۷ مغول‌ها ری را گرفتند وغارت کردند وسوختند واین شهربعدازاین ضربت دیگر نتوانست قدراست کند ویاقوت که درآن دوره ازآنجا عبور کرده گوید فقط باروی شهر از خرابی نجات یافته ولی غالب خانه‌ها با خاك یکسان شده است. بیشترساختمانهای این‌شهر باآجرهای براق‌وزیبائی شبیه کاسه‌های لعابی ساخته شده بود . محلهٔ شافعی‌ها یعنی کوچکترین محلات شهر از شرمغولها محفوظ ماند ولی محلهٔ حنفی‌ها ومحلهٔ شیعه‌ها بکلی ویران شد[2].

غازانخان برای اینکه ری بیش از آن بویرانی دچار نشود بقول حمدالله مستوفی« درواندك‌عمارتی افزود وجمعی را ساکن گردانید » اما بازهم ری آباد نشد زیرا اهالی‌آن به‌دوشهر ورامین وطهران که‌نزدیک ری بودند ومخصوصاً به‌ورامین که هوایش از ری بهتر بود نقل مکان کرده بودند. در آغاز قرن هشتم ورامین آبادترین شهرهای آن حدود گردید واکنون‌خرابه‌های‌آن درجنوب‌ری دیده‌میشود.

---

۱ - یعقوبی ۲۵۷، ابن رسته ۱٦۸، ابن‌حوقل ۲٦۵، ۲٦۹، ۲۷۰، مقدسی ۳۹۰، ۳۹۱، یاقوت: جلد دوم ۱۵۳، ۸۹٤، ۸۹۵، جلد سوم ۸۸۵، جلد چهارم ٤۳۱ . معلوم نیست قلعهٔ ری‌که مهدی عباسی آنرا ساخت وبه‌زبیدیة (اگراسم صحیح قلعه همین باشد) موسوم شد منسوب به‌زبیده زن هرون‌الرشید است یانه.

۲ - ابن حوقل ۲۷۰، ۲۸۹، یاقوت: جلد دوم ۵۷۲، ۸۳۳، ۸۹۳، ۸۹٤.

درشمال ری چنانکه حمدالله مستوفی ذکر نموده «قلعهٔ طبرك درپای کوه افتاده است» و این ظاهراً جزآن قلعه‌ای است که مهدی خلیفهٔ عباسی ساخت . حمدالله مستوفی گوید درآن کوه معدن نقره است. قلعهٔ طبرك را چنانکه تاریخ ظهیرالدین مرعشی ذکر نموده منوچهر زیاری درآغاز قرن پنجم ساخت. یاقوت گوید طغرل دوم آخرین پادشاه سلجوقی عراق درسال ۵۸۸ هجری آنرا خراب کرد وازمحاصرهٔ آن قلعهٔ بلند و معروف شرحی طولانی نقل نموده گوید کوه طبرك در دست راست مسافری که از ری بجانب خراسان عزیمت کند واقع است و کوه ری (که احتمال دارد قلعه‌ای که مهدی خلیفهٔ عباسی ساخت درآن کوه بوده است) در سمت چپ او قرار دارد. حمدالله مستوفی بحرم حضرت عبدالعظیم اشاره نموده گوید نزدیک ری است. این مزار اکنون مهمترین زیارتگاه طهران جدید ، و آرامگاه امامزاده حسین پسر حضرت رضا «ع» امام هشتم شیعیان است .

یکی از ولایات مشهور نزدیک ری شهریاراست که حمدالله مستوفی درضمن شرح وقایع از قلعه‌ای بهمین نام که درشمال شهر واقع بوده نام می‌برد. بعدها این قلعه اهمیتی پیدا کرد، زیرا شرف الدین علی یزدی جائیکه جنگهای امیر تیمور را شرح میدهد اسم شهریار یا ری شهر را به ری داده است. ورامین ، چنانکه قبلاً گفتیم، پرجمعیت ترین مراکز آن نواحی بود ولی این شهر در آغاز قرن نهم رو بخرابی رفت و بعدها طهران که در قرن هفتم فقط دهکدهٔ بزرگی از دهکده های ری بود جای ورامین راگرفت. خانه‌های طهران قدیم (که تهران‌هم نوشته وتلفظ میشود) بقول قزوینی، مانند سوراخ موش درزیرزمین کنده شده بود وشهر دوازده محله داشت واهالی هرمحله مدام باساکنین محلات دیگر درجنگ وستیز بودند. حمدالله مستوفی یک قرن بعد دربارهٔ این‌شهر گوید «قصبه‌ای معتبر است وآب وهوایش خوشتر از ری است ودرحاصل مانند آن ودرماقبل اهل آنجا کثرتی عظیم داشته‌اند». دراواخر قرن دوازدهم آغامحمدخان قاجار مؤسس سلسلهٔ قاجاریه آن‌شهررا پایتخت‌ایران قرارداد.[۱]

---

۱ ـ قزوینی: جلد دوم ۲۲۸، ۲۵۰، مستوفی ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۰۵، یاقوت: جلد سوم ۵۰۷، ۵۶۴، شرف‌الدین‌علی‌یزدی: جلداول۵۸۳، ۵۸۶، ۵۹۷. ظهیرالدین گوید(چاپ Dorn Muhammddanische Quellen جلد اول ، صفحهٔ ۱۵ ازمتن فارسی) طبرك بمعنی کوه کوچك باشد زیرا طبر درزمان طبرستانی بمعنی کوه است. ازطبرك اصفهان نیزدر فصل چهاردهم نام برده‌ایم.

رودخانه هائی که جلگهٔ ری وورامین وطهران را مشروب میسازند ازجلگهٔ مزبور بطرف کویر جاری شده درآن فرومی‌روند . یکی از مهمترین رودخانه های مزبور ، نهر موسی بود که ذکرآن گذشت ودهات بسیاری درکنارآن واقع بودند . حمدالله مستوفی از رودخانهٔ کرج نیز نام‌برده که پلی دارای یک طاق داشته وآن‌را پل خاتون میگفته‌اند و چنانکه گفته‌اند بیاد بود زبیده زن هارون الرشید باین اسم نامیده شده است، وهنوز بقایای‌آن‌پل نزدیک طهران دیده میشود. قزوینی‌ازرودخانهٔ سورین نام برده گوید شیعیان ساکن ری رودخانهٔ مزبوررا شوم میدانند زیرا نعش امامزادهٔ شهید یحیی نوادهٔ حضرت امام زین العابدین در آن رودخانه غسل داده شده بود وباینجهت ازآن اجتناب می کنند. حمدالله مستوفی گوید رودخانهٔ جاجرود «ازکوه دماوند برمیخیزد وبولایت ری میریزد. . . وقریب چهل جوی ازآن‌بردارند و اکثر ولایت ری را آب از آن است و در بهار هرزه آبش در مفازه (کویر) منتهی میشود».

درمرز باختری این جلگه ولایت ساوجبلاغ واقع است. این‌اسم در زبان ترکی بمعنی چشمه های سرد میباشدوبقول حمدالله مستوفی «ولایتی است که دراوان سلاجقه مال‌بری میداده ودرعهد مغول سوا شده هوائی بغایت خوب دارد اکثرآبش از قنواتست میوه وغله بسیار میباشد ونانش درغایت نیکو وحقوق دیوانی اودوازده هزار دینار مقرر است وازاعظم قرای آنجا سنقرآباد است ... و الحال خرابست». سنقرآباد هنوز باقی و یکی از منزلگاههای مهمی است که حمدالله مستوفی در شرح راهها آنرا نام برده است. ولایت ساوجبلاغ ازرودخانهٔ گرمرود که ازجبال‌خاوری قزوین برمیخیزدآب‌میگرفته‌واین رودخانه‌ولایت ری وشهریاررا نیزآب میداده‌است. پیش‌ازآنکه این‌رودخانه به‌کویر برسد وبقیهٔ آب‌آن درآنجا فرورود ، رودخانه های دیگری که ازکوههای شمالی برمیخیزند بآن ملحق می‌شوند[۱].

قزوین درصد میلی شمال باختری طهران وپائین سلسله جبال بزرگ واقع

---

۱ ـ قزوینی : جلد اول ۱۸۱ ، مستوفی ۱۴۴ ، ۱۴۸، ۱۹۶، ۲۱۶، نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا Add.23.543 ورق ۱۷۹ B ، جهان نما ۲۹۲، ۴۰۴.

است و از زمانهای قدیم نقطهٔ مهمی بوده و معبر های کوهستانی را که از راه ایالت طبرستان به سواحل دریای خزر می رود حراست میکرده است . ناحیهٔ کوهستانی شمال باختری در زمانهای قدیم قسمتی از ولایت دیلمان را (که درفصل دوازدهم بذکر آن پرداختیم) تشکیل‌می‌داد که مدت زمانی‌استقلال داخلی داشت وبحکومت خلفای عباسی تسلیم نشده بود. دراین دوره قزوین مهمترین قلعهٔ مسلمین درمقابل این کفار سرسخت بود و بوسیلهٔ ساخلوی نیرومندی از مسلمانان نگهبانی می شد .
در زمان خلفای اموی حجاج که از طرف آنها حکومت عراق را داشت محمد پسر خود را بسرکردگی سپاهی برای جنگ باکفار کوهستان دیلم روانه ساخت. محمد بقزوین وارد شد و درآنجا مسجدی ساخت که یاقوت در بارهٔ آن گوید: این‌مسجد نزدیک دروازهٔ قصر بنی‌جنید واقع است و مسجد الثور ، یعنی مسجد گاو ، نام دارد وتا زمان هارون الرشید مهمترین مساجد قزوین بوده است. ابن‌حوقل درقرن‌چهارم گوید قزوین شهریست دارای بارو و داخل قزوین شهر چه‌ایست که آنهم دارای بارو میباشد وشهرچه‌ای که داخل‌قزوین است دو مسجد دارد ، زمین آن حاصلخیز است و مساحت شهر بمقدار یک میل مربع است ، اهالی آن دلیر وجنگجویند وخلفاء عباسی از این‌شهر سپاهیان خود را برای تنبیه اهالی دیلم وطالقان روانه میساختند. بگفتهٔ یعقوبی قزوین دارای دو رودخانه بوده که یکی را وادی الکبیر (رودخانهٔ بزرگ) و دیگری‌را وادی سیرم میگفتند، و درحوالی آن‌بقایای آتشکده‌هائی وجود داشته است. مقدسی از انگور و تاکستانهای قزوین تمجید کرده است . اسم‌یکی از دو شهر قزوین موسی بود و دیگری را شهر مبارك وهمچنین مبارکیه می نامیدند. شهر اولی بجهت اینکه بامر موسی هادی خلیفهٔ عباسی برادر بزرگ هارون الرشید در زمان خلافت پدرش مهدی ساخته شده بود باین نام موسوم‌شد. هارون الرشید که بعد از برادرش هادی بخلافت رسید وقتیکه درسفرخود به خراسان در قزوین فرود آمد مسجددیگری‌درآن شهر بساخت و بامر او باروئی نیزبدور شهر کشیده‌شد. مبارك ترك، که یکی ازغلامان آزاد شدهٔ مأمون یامعتصم بود، در مبارك آباد قلعهٔ مبارکیه را ساخت و بدین جهت آنجا را شهرمبارك نامیدند.

در قرون وسطی قزوین همچنان آباد مانده بود ولی مغولها در آغاز قرن هفتم آنجا را خراب کردند و پس از صد سال حمدالله مستوفی که خود اهل قزوین است شرح مفصلی در بارهٔ آن شهر نگاشته که پاره ای از آنرا از قول اهالی آنجا نقل نموده گوید آنرا «شاپوربن اردشیر بابکان ساخته است وشاد شاپور نام نهاده و همانا آن شهری بوده که در میان رودخانهای خررود و ابهر رود میساخته‌اند». همچنین گوید «هارون‌الرشید باروئی که محیط مداین ثلاثه و دیگر محلات بود بنیاد فرمود وجهت وفات اوباتمام نرسیدتادرعهد معتزخلیفه موسی بن بوقا در سنهٔ اربع وخمسین و مأتین هجری عمارت آن باروباتمام رسانید وبمردم مسکون گردانید و شهری عظیم شد ... در سنهٔ اثنی و سبعین و خمسمائه وزیر صدر الدین محمد مراغی وزیر سلطان آلب ارسلان سلجوقی بتجدید عمارت باروش کرد و اکثر روی بارو بآجر بر آورد و شرف های آن از آجر ساخت». سپس گوید «ولایتش کما بیش سیصد پاره دیه و مزرعه است». وی از جملهٔ دهکده‌های معتبر آن فارسجین و سگزآباد را نام برده است. مستوفی رودخانه های نواحی قزوین را نیز نام برده که عبارتند ازخرود وبهرود و کردان رود، و این دو رودخانه اخیر از کوههای طالقان سرچشمه می گیرند، ونیز ترکان رود که از ولایت خرقان جاری میشود. بگفتهٔ قزوینی، رودخانه هائی که باغستان قزوین رامشروب می‌ساختند عبارتند ازرودخانهٔ درج درسمت خاور و رودخانهٔ اترك در سمت باختر. قزوینی چندین شهر ودهکده را که در جلگهٔ قزوین و نقاط کوهستانی مشرف بر قزوین واقع بوده‌اند نیز نام برده است.[۱]

۱ - ابن‌حوقل ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۷۱، یعقوبی ۲۷۱، ابن خردادبه ۵۷، مقدسی ۳۹۱، یاقوت: جلد چهارم ۸۸، ۸۹، ٤٥٤، ٤٥٥، قزوینی: جلد دوم ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹٤، ۱۹٦، ۲٤٤، ۲۷٤، ۲۷۵، ۲۹۰، مستوفی ۱٤۵، ۱٤٦، ۱۹٦، ۲۱۷.

قزوینی چنانکه اسم او هم دلالت دارد مثل حمدالله مستوفی از اهالی قزوین است. مستوفی در تاریخ خود (تاریخ گزیده) شرح مفصلی دربارهٔ این شهر نوشته وباربیه دمنار Barbier de Meynard آنرا در جلد دوم سال ۱۸۵۷ مجله آسیائی Journal Asiatique صفحهٔ ۲۵۷ بفرانسه ترجمه و چاپ کرده است. قزوینی (جلد دوم، صفحهٔ ۲۹۱) نقشهٔ تقریبی این شهررا چنین ترسیم کرده که: دور شهر حصار هائی با یک مرکز مشترك بگرد یکدیگر وجود دارد، دائرهٔ داخلی «شهرستان» است و خود شهرو باصطلاح قزوینی «المدینة العظمی» محیط بر شهرستان‌است وباغها محیط برخود شهر و کشت زارها محیط بر باغهاست و دو رودخانه از میان آن کشتزارها میگذرد.

دستوا (یا دستبا) در زمان خلفاء اموی مرکز ضرابخانه بوده و این نام بر ولایتی اطلاق میشود که مهمترین قریهٔ آن یزد آباد است. درزمان خلفاء اموی دستوا یک قسمت ازتوابع ری و یک‌قسمت ازتوابع همدان‌محسوب میشد و ، چنانکه ما اطلاع داریم ، راه مستقیمی که از ری به‌ایالت آذربایجان می رفت ازاین شهر می گذشت و ازقزوین عبور نمی کرد . اکنون درنقشه ها اسمی از دستوا نیست ولی محل آن قاعدةً باید در جنوب قزوین بوده باشد . دستوا در زمان خلفاء عباسی از توابع قزوین بشمار میآمد .

در شمال باختری قزوین بر قلل کوههای میان این ولایت و رودبار که در ساحل رود شاهرود در طبرستان واقع است قلاع اسماعیلیه (حشیشیه یا حشاشین) قرار داشت که بقول حمدالله مستوفی بالغ بر پنجاه قلعه ومرکزآنها الموت و مستحکم ترین آن‌ها قلعهٔ میمون دزبوده است. گویند کلمهٔ الموت درزبان طبرستانی بمعنی « آشیانهٔ عقاب » یا « آنچه عقاب یافته است » می باشد و باز گویند نخستین کسی که درآن نواحی‌قلعه ساخت یکی از سلاطین دیلم بود که درآنجا عقاب شکاری او تصادفاً برفراز پرتگاهی نشست وچون پادشاه آنجارا محل مستحکمی یافت‌قلعه‌ای در آنجا بنا کرد . قزوینی که البته از آن مکان بخوبی اطلاع داشته است گوید آن دژ بر فراز قله‌ای است که اطراف آنرا دره‌های عمیق و بزرگ فرا گرفته بطوریکه نمیتوان گرد آن منجنیق نصب کرد و نه آنرا در تیررس قرار داد . الموت درشش فرسخی قزوین است و آخرین دژ آنجا را حسن داعی علوی که « الداعی الی‌الحق » لقب داشت در سال ۲٤٦ ساخت و بقول قزوینی در سال ٤۸۳ یا ٤٤٦ بتصرف حسن صباح ، ملقب به شیخ‌الجبل ، درآمد ومدت صد و هفتاد و یک سال مستحکمترین‌قلاع اسماعیلیه بود . درسال ٦٥٤ هولاکوخان مغول الموت را تسخیر کرد وآلات جنگی آنرا بر گرفت و پس‌از تسخیر الموت مقاومت قلاع دیگراسماعیلیه دیر نپائید ویکی بعد از دیگری تسلیم شد و با خاك یکسان گردید.بسیاری ازجهانگردان محلی‌را که تصور میکنند قلعهٔ الموت بوده بازدید کرده‌اند و بقایای بسیاری از قلاع دیگر ، که

میگویند از آن اسماعیلیه بوده است هنوز در کوههای شمال قزوین موجود است.[۱]

ابهر وزنجان، دوشهری که غالباً نام آنها باهم ذکرمیشود سرراه باختری قزوین واقع و از زمانهای قدیم معروف بوده اند. ابن حوقل در قرن چهارم گوید ابهر کردنشین است و آب و درخت فراوان و گندم بسیار دارد وقلعه ای مستحکم که برصفه ای بنا شده است آنرا حفاظت میکند. قزوینی گوید آسیابهای ابهر و همچنین امرودهای بسیار شیرین آنجا که معروف به‌عباسی و بشکل نارنج است و نظیر آن جای دیگرنیست شهرت دارد. بگفتهٔ یاقوت ایرانیان ابهررا «اوهر»میگفتند. حمدالله مستوفی گوید برقلعهٔ قدیم آن «قلعه ای دیگر بهاء‌الدین حیدر از نسل اتابک نوشتکین‌شیر گیر سلجوقی‌ساخت و به‌حیدریه موسوم کرد. دور باروی‌آن شهر پنجهزار و پانصدگام است هواش سرد است و آبش از رودخانه ای که برآن شهر موسوم است و از حدود سلطانیه برمی‌خیزد ودر ولایت قزوین میریزد».

شهر زنجان تقریباً در پنجاه میلی شمال غربی ابهر و درساحل رودخانهٔ زنجان که بطرف مغرب جریان یافته به‌سفیدرود میریزد واقع‌است. ابن حوقل زنجان را از ابهر بزرگتر شمرده گوید سر راهی که بآذربایجان میروند واقع است. یاقوت میگوید ایرانیان زنجان را زنگان گویند. حمدالله مستوفی گوید آنرا «اردشیر بابکان ساخت و شهین خواند دور باروش ده هزارگام است در فترت مغول خراب شد، هواش سرد است وآبش از آن رودخانه که برآن شهر منسوبست واز حدود سلطانیه

---

۱ ـ قزوینی: جلد دوم ۲۰۰، مستوفی ۱۴۷. حمدالله مستوفی در تاریخ‌گزیده (فصل‌چهارم قسمت نهم، جزء دوم) تاریخ اسماعیلیه را درایران آورده واین قسمت را دفرمری Defrémery درسال ۱۸۴۹ مجلهٔ آسیائی (شمارهٔ یک صفحهٔ ۲۶) بفرانسه ترجمه‌کرده وتعلیقاتی برآن نگاشته واسم‌قلاعی‌را که به‌اسماعیلیه تعلق داشت وهولاکو آنهارا تسخیر وبخراب کردن آنها امرکرد ذکرنموده است (صفحهٔ ۴۸) ولی امروز قسمت عمدهٔ آن قلعه ها نامعلوم است. «گردکوه» و «لنبسر» آخرین قلعه‌های مزبور بوده که تصرف و تسخیر شده. ظاهراً قلعهٔ الموت تماماً خراب نشده یااینکه بعد ها دوباره آنرا ساخته باشند زیرا چنانکه شاردن نقل کرده است (Voyages en Perse, x, 20) شاه سلیمان صفوی الموت را زندان قرار داده بود. یک قرن پیش کلنل مون تیت Monteith خرابه های الموت را دیده و در مجلهٔ J. R. G. S. سال ۱۸۳۳ (صفحهٔ ۱۵) وصف آنرا آورده است.

برمیخیزد وبه‌سفید رود میریزد. حقوق دیوانیش بیست‌هزار دینار وزبانشان پهلوی راست است »، یعنی پهلوی خالص.[۱]

تقریباً نیمه راه میان ابهر وزنجان در وسط جلگهٔ بزرگی که مقسم آبهائی است که درجهت غربی به سفید رود ودرجهت شرقی به‌کویر میروند، خرابه های سلطانیه دیده میشود. این شهر را ارغونخان بنیان گذاشت و الجایتو در سال ۸۰۴ هجری باتمام رسانید وپایتخت دولت ایلخانان قرار داد. ابوالفداء گوید اسم مغولی آن «قنغرلان» است. حمدالله مستوفی گوید «درین تومان نه‌پاره شهر است دور باروش که ارغون بنیاد کرده بود دوازده هزار گام و آنکه الجایتو سلطان میساخت وبسبب وفات او تمام ناکرده ماند سی‌هزار گام ودرو قلعه ایست از سنگ تراشیده که خوابگاه (یعنی خوابگاه ابدی) الجایتو سلطان است ». خرابه های آن مقبره (یا مسجد) که گنبدی برفرازش افراشته بود هنوز دیده میشود ولی از خود شهراثری نیست، اگرچه حمدالله مستوفی میگوید « و اکنون چندین عمارات عالی که درآن شهراست بعد از تبریز درهیچ شهر دیگر نباشد».

سرراه‌ابهر، پنج‌فرسخی‌مشرق‌سلطانیه،قریهٔ قهودواقع‌است که مغولها آنرا، چنانکه مستوفی گوید، صاین قلعه مینامیدند وهنوز این محل بنام صاین وجوددارد و آنرا باتوخان هم میگویند. باتوخان نوادهٔ چنگیز است. قلعهٔ مرتفع « سرجهان » برفراز قلهٔ کوهی در نیمه راه صاین قلعه و سلطانیه واقع و تا سلطانیه پنج فرسخ فاصله داشت و از فراز آن کوه برجلگهٔ بزرگی که از سمت مشرق تا ابهر وقزوین امتداد داشت‌مشرف بود. یاقوت گفته سرجهان جزء ولایت طارم ویکی ازمستحکم‌ترین دژهائی است که او دیده ولی در زمان حمدالله مستوفی آن دژ خراب بوده وآلات جنگی و ساخلو آن به‌صاین قلعه انتقال یافته بود. مستوفی گوید « سرجهان قلعه ای بود برکوهی که محاذی طارمین است برپنج فرسخ سلطانیه بجانب شرقی است وکماییش پنجاه پاره دیه از توابع آن بوده و تمامت درفترت مغول خراب شده ».

---

۱ ـ ابن حوقل ۲۵۸، ۲۷۱، ۲۷۴، مقدسی ۳۷۸، ۳۹۲، قزوینی : جلد دوم ۱۹۱، یاقوت: جلد اول ۱۰۴، جلد دوم ۵۷۳، ۵۷۴، ۹۴۸، جلد چهارم ۱۰۱۷، مستوفی ۱۴۶، ۱۴۸، ۲۱۷ .

درباختر سلطانیه «سهرورد» و «سجاس» دوشهر چهٔ نزدیک بهم تا زمان حمدالله مستوفی یعنی قرن هشتم اندك آبادی داشته‌اند، ولی اکنون هردوخراب‌اند . ابن‌حوقل درقرن چهارم گوید سهروردا غلب ساکنینش کردهستند و باندازهٔ شهرزور است ، شهری است مستحکم سر راه همدان در جنوب زنجان . سجاس یا سیجاس نزدیک سهرورد واقع بوده وحمدالله مستوفی گوید « در اول دو شهر بوده ودر فترت مغول خراب شد اکنون ازهریک بقدر دیهی مانده وچند دهی دیگر ونواحی جرود و انجرود (که امروز ایجرود و انگوران نامیده میشوند) از توابع آن است برجنوبی سلطانیه بریک روزه راه » . سجاس در پنج فرسخی مغرب سلطانیه واقع بود و صدوچند قریه درحوالی آن وجود داشت که درهمهٔ آنها مغولها مسکن گزیده بودند . درکوه مجاور آن شهر قبر ارغون خان قرار داشت که بآئین مغولها آنرا « کروغ » یعنی عبادتگاه پاك ساخته بودند و الجای خاتون دختر او در آنجا خانقاهی برای دراویش بنا کرده بود .

در مرز باختری ایالت جبال نزدیک یکی از سر چشمه های سفید رود خرابه های معروف تخت سلیمان واقع است واستخری درآنجاست که چون چشمه‌ای درته آن استخر موجوداست هرچه آب ازآن بردارند باز استخر پرآب میشود . بعضی این خرابه ها را ازبقایای شهر «شیز» که جغرافی‌نویسان قدیم‌عرب بآن اشاره کرده‌اند شمرده‌اند و حمدالله مستوفی آنرا ستوریق نامیده است . ابن خردادبه در قرن سوم از آتشکدهٔ مهم شیز گفتگو کرده گوید نزد مجوسی ها مقامی بزرگ دارد و به آن « آذرجشنس » گویند ، و هروقت پادشاهی از مجوس بتخت سلطنت جلوس نماید وتاجگزاری کند ازمدائن بزیارت‌آن آتشکده می‌شتابد و درشهرزور که نیمه راه‌است، و در صفحهٔ ۲۰۶ ذکر آن گذشت ، استراحت نموده سپس به «شیز» میرود زیرا

---

۱ - ابن حوقل ۲۵۸ ، ۲٦۳ ، قزوینی : جلددوم ۳٦۱ ، یاقوت : جلد سوم ٤۰ ، ۷۰ ، ۲۰۳ ، ابوالفداء ٤۰۷ ، مستوفی ۱٤٤ ، ۱٤٥ ، ۱٤۸ ، ۱٤۹ ، ۱۹٦. ظاهراً درنقشه های امروز از سجاس وسهرورد ذکری نیست اگرچه رولنسون H. Rawlinson گوید (J. R. G. S.، ۱۷٤، ص ٦٦) درزمان اوسجاس دهکدهٔ کوچکی در بیست و چهار میلی جنوب خاوری زنجان بوده. وی اضافه میکند که سهرورد از بین رفته است .

چنین روایت کرده‌اند که شیز مولد زردشت است. یاقوت گوید اسم فارسی آن «جیس» بود و «گزن» هم نامیده میشد و شیز معرب آنست. یاقوت در این باره داستان مفصلی از ابن مهلهل که درسال ۳۳۱ هجری شرحی دروصف شیز نوشته وبدنبال معدن طلا در کوههای آن شهر میگشته است نقل نموده و از قول وی گوید این شهر دارای باروئی است ودریاچه‌ای در وسط شهر است که عمق آن نامعلوم میباشد ومساحتش بیک جریب میرسد و با اینکه هفت نهر از آن خارج میگردد آب آن کم نمیشود و هرگاه خاکی با آب آن آغشته شود بیدرنگ بسنگی سخت مبدل میشود. ابن مهلهل آتشکدهٔ مهم شیز را نیز شرح داده گوید از این آتشکده است که آتش مقدس را بهمهٔ بلاد مجوس درخاور وباختر جهان میبرند وهفتصد سال است که آتش آن آتشکده افروخته است و هیچگاه خاموش نشده. حمدالله مستوفی گوید شیز مهمترین شهر های ولایت انجرود است که مغولها آنرا ستوریق گویند «برسر پشته است کیخسرو کیانی ساخته ودرآن جا سرای است بزرگ ودرصحن سرای چشمه است بشکل حوض بزرگ بلکه دریاچه، ملاحان بقعرش نمی‌توانند رسید، دوجوی آب هریک بمقدار آسیا گردانی دایم ازآنجا بیرون میآید وچون درمی‌بندند آب حوض زیادت نمیشود وچون گشایند برقرار جاریست ودرهیچ موسم کم وبیش نمی‌باشد واین از نوادر است. اباقای خان مغول آن سرای را باحال عمارت آورد ودرآن حوالی علف زاری خوب است».[۱]

درشمال باختری ایالت جبال، سرراه زنجان به اردبیل، شهر تجارتی مهم خونج واقع بوده است. ابن حوقل در بارهٔ آن گوید اسبان خوب وگاو وگوسفند آن شهر معروف است. یاقوت که آن شهر را دیده است نام آنرا خونا ضبط نموده ولی گوید چون بزبان فارسی خونا (خونین) اسم بدی است اهالی شهر آنرا کاغذکنان مینامند. حمدالله مستوفی در ذکر مسافتها وراهها گوید کاغذکنان در شش فرسخی جنوب سفیدرود وچهارده فرسخی شمال زنجان سرراه اردبیل است «چون درآنجا کاغذخوب

۱ - ابن خردادبه ۱۱۹، ابن فقیه ۲۸۶، قزوینی: جلد دوم ۲۶۷، یاقوت: جلد سوم ۳۵۳، مستوفی ۱۴۸. رولنسون گوید (.J. R. G. S، سال ۱۸۴۰، ص ۶۵) تخت سلیمان که همان «شیز» باشد اکباتان شمالی Ecbatana نویسندگان یونان است.

میکردند کاغذ کنان مشهورشد، اکنون خرابست ومقدار دیه وسط مانده مردم آنجا شافعی مذهب باشند هوایش سرد است وآبش ازچشمه‌هائی که از کوهها برمیخیزد وبسفید رود میریزد... چون مغول نشین است وایشان زراعت میکنند آنرا مغولیه میخوانند». تاکنون محل صحیح خونج معلوم نشده است.

در محاذات دامنه‌های جنوبی کوههائی که ایالت جبال را از بلاد دیلم وطبرستان درسمت شمال جدا میسازند سه ولایت پشکل دره، طالقان وطارم واقع‌شده که غالب اوقات این دونام اخیر، هریک‌را بجای دیگری استعمال کرده‌اند. هریک از این سه ولایت بدو قسمت میشد: بالا وپائین، که قسمت بالا چون درمنطقهٔ جبال واقع بود ازاینجهت تابع‌ایالت دیلم محسوب‌میشد. پشکل دره، بقول حمدالله‌مستوفی، «ولایتی است درشرق قزوین وجنوبی طالقان چهل‌پاره‌دیه باشد هوایش معتدل‌است وآبش ازکوهها برمیخیزد... وآن ولایت‌وقف جامع قزوین بود» واکنون نام آن درنقشه ها دیده نمیشود. طالقان را، که میان جلگهٔ سلطانیه وسلسله کوههای شمالی واقع بود و نام آنهم از نقشه محو گردیده، جغرافی نویسان قدیم عرب مکرر نام برده‌اند. مقدسی گوید: بزرگترین و حاصلخیزترین نقطهٔ ولایت است وتعجب است که چرا سلطان (یعنی والی دیلم) مقر خودرا در این شهر قرار نمیدهد وبنظر من علتش این است که ملازمان وی باینکاررغبت ندارند.قزوینی زیتون وانار طالقان‌را ستوده ویاقوت برخی از دهات آن را نام برده وحمدالله مستوفی سیاههٔ مفصلی ازآن دهات بقلم آورده‌است، ولی امروز تعیین وتشخیص‌اکثر آنها روی‌نقشه‌ممکن‌نیست. بعقیدهٔ او قسمت عمدهٔ طالقان تابع گیلان بوده است.

درشمال‌زنجان‌وبامتداددامنه های کوه،ولایت‌طارم‌واقع‌است که‌جغرافی‌نویسان عرب آنرا طارمین یعنی دوطارم که مقصود طارم بالا وطارم پائین باشد نوشته‌اند. طارم‌بالا بکلی جزء بلاد دیلم بود ورود خانهٔ طارم، که چنانکه گفتیم ازشعب راست سفید روداست، و شاخه‌های متعدد آن این ولایت حاصلخیز را مشروب می‌سازند. یاقوت که‌آنرا بصورت تارم یا ترم ضبط کرده است گوید شهر معروفی دراین ولایت نیست، ولی این بلاد درتاریخ بنام خاندان وهسوذان شهرت یافته است ورکن‌الدولهٔ

دیلمی، آخرین امیر آن ناحیه را که از آن خاندان بود ازمقام خود بر کنار کرد.
حمدالله مستوفی گوید «دراول آنجا شهری فیروزآباد نام بزمین طارم سفلی دارالملک بود اکنون بکلی خرابست وقصبه اندر بطارم علیا شهرستان آنجا شده... اول طارم علیا از توابع قلعهٔ تاج بوده است قرب صدپاره دیه‌است». مستوفی درطارم پائین قلعهٔ مهم شمیران را نام برده که اکنون محل آن معلوم نیست و یاقوت که خرابه های آنرا دیده آنرا «سمیران» ضبط کرده است وحکایت مفصلی‌ازابن مهلهل که درسال ۳۳۱ قلعهٔ مذکور را دیده نقل نموده گوید در آن زمان از مهمترین قلاع سلاطین دیالمه بوده ودوهزار وهشتصد وپنجاه واندی خانهٔ کوچک و بزرگ داشته است.
فخرالدولهٔ دیلمی در سال ۳۷۹ آن قلعه را تسخیر کرد وطفلی را که آخرین امیر آن خانواده بود و فخرالدولهٔ دیلمی مادر او را بعقد نکاح خویش در آورده بود ازامارت و حکومت برکنارساخت. تقریباً در همین تاریخ مقدسی در بارهٔ آن قلعه که نام‌آنرا سمیروم ضبط نموده است گوید: از توابع سلاروندا‌ست وبر دیوارهایش شیر های زرین‌وآفتاب وماه نقش‌است، اگرچه خانه هایش‌ازخشت ساخته‌شده. دراواسط قرن‌بعد جهانگرد ایرانی‌ناصرخسروعلوی که درمسافرت به‌مکه‌درسال ۴۳۸ شمیران‌را دیده چنین گوید «از خندان تا شمیران سه فرسنگ است بیابانکی است همه سنگلاخ وآن قصبه مرکز ولایت طارم است وبکنار شهر قلعه‌ای است بلند بنیادش بر سنگ خاره نهاده است سه دیوار درگرد او کشیده و کاریزی بمیان قلعه فرو بریده تا کنار رودخانه که ازآنجا آب برآورند وبقلعه برند وهزارمرد ازمهتر زادگان ولایت درآن قلعه هستند تا کسی بیراهی وسرکشی نتواند کرد». یاقوت که شمیران‌را در اوایل قرن‌هفتم‌دیده آنرا ویران یافته‌است و گوید بامر رئیس‌ملاحده خراب شده‌وخرابه های آن نشان می‌دهد که آن قلعه از امهات قلاع و محل آن در ساحل رودخانه‌ای بوده که از کوههای طارم بر میخاسته است. ظاهراً تا کنون هیچیک از جهانگردان جدید نتوانسته‌اند محل آنرا پیدا کنند. یاقوت قلعهٔ دیگری‌را دراین ولایت‌اسم برده موسوم به‌قلعهٔ قلاط واقع درکوههای تارم‌ازجبال دیلم میان قزوین وخلخال برفراز قله‌ای که حومهٔ آن در جلگه جای داشته ودارای بازاری بوده است و رودخانه‌ای

که پلی سنگی دارای چندطاق روی‌آن بوده درپائین آن قرار داشته است. یاقوت گوید آن قلعه متعلق به‌شیخ ملاحدهٔ الموت بوده است. این قلعه نیز مانند شمیران تاکنون محلش معین نشده‌است[۱].

دربارهٔ صنایع و تجارت شهرهای ایالت‌جبال مقدسی مطالبی مختصروجامع ذکر نموده گوید از ری انواع منسوجات مخصوصاً نوعی از آن که «منیر» نام دارد صادر میگردد، پنبه در آنجا رشته میشود و با نیل‌رنگ میگردد وقبای خط دار ری معروف است، و در آنجا سوزن و شانه وقدحهای بزرگ برای‌صدور ساخته‌می‌شود. بگفتهٔ قزوینی شانه وقدح را از چوب محکم وخوش‌تراشی که بچوب خلنج(شمشاد) معروف است و از جنگل‌های طبرستان‌میاورندمیسازند. خربزه و هلوی‌ری معروفیت دارد و یک نوع گل درآنجاست که بکار شستن بدن می‌آید و بسیار نرم است.

از قزوین عباهای خوش دوخت و همچنین خورجین‌های چرمی که‌به‌کار مسافرین می‌آید وانواع کمان‌برای تیراندازی و نعناع صادر میگردد. قم بتهیهٔ کرسی و لجام و رکاب و قماش‌های متنوع وزعفران فراوان معروف است. ازکاشان یک نوع خرمای نارس وطرخون صادر میگردد. اصفهان از حیث عبا و گوشت نمک سود وقفل‌هائی که در آنشهر ساخته میشود شهرت دارد. از همدان و نواحی آن پنیر و زعفران فراوان و پوست روباه وسمور صادر میگردد و درحوالی همدان معدن‌قلع وجوددارد وقماش متنوع و همچنین موزه‌های‌خوب‌درآن شهر ساخته میشود وبالاخره از دینور پنیر مشهور آنجا صادر میگردد.[۲]

مهم‌ترین راه ایالت‌جبال همان شاهراه بزرگ و کاروان‌روخراسان‌است که در فصل مقدمهٔ کتاب شرح آن گذشت و ازبغداد شروع می شد و به‌ماوراء النهرو شرق اقصی میرفت. این شاهراه درحلوان وارد ایالت جبال میشد و ازسرتاسرآن عبور میکرد، بدین ترتیب که‌اول ازقرمیسین (کرمانشاه) گذشته به‌همدان میرسید

۱ - ابن‌حوقل ۲۵۳، مقدسی ۳۶۰، یاقوت: جلددوم ۶۳، ۸۱۱، جلد دوم۴۹۹، ۵۰۰، جلدسوم ۱۴۸، ۴۹۲، ۵۳۳، جلد چهارم ۱۵۶، قزوینی: جلد دوم ۲۶۸، مستوفی ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۸، ۲۱۷، جهان نما۲۸۷، ناصرخسرو ۵.

۲ - مقدسی ۳۹۵، ۳۹۶، قزوینی: جلد دوم ۲۵۰.

و از آنجا به‌ساوه میرفت سپس بسمت شمال معطوف گردیده به‌ری میرسید . آنگاه از ایالت جبال بسمت مشرق میرفت و به قومس واز آنجا بخراسان میرسید. کامل‌ترین شرح قدیمی که از شاهراه خراسان در دست ماست شرحی است که ابن رسته در آخر قرن سوم نوشته و شاهراه مزبور را منزل بمنزل با ذکر رودها و پلهائی که ازروی آنها می‌گذرد و ارتفاعات و سراشیبی‌ها و پیچ های جاده و قریه‌ها و دهکده های سر راه وصف کرده است . چهار شرح قدیمی دیگرهم از این جادهٔ بزرگ دردست است که آخرین آنها شرحی است که مقدسی نوشته ومسافت‌هارا برحسب تعدادمنزل‌های هرراه ذکر کرده‌است.

پس از هجوم مغول و استقرار سلسلهٔ ایلخانان در ایران سلطانیه پایتخت ایران شدوازینرو مرکز شبکهٔ راهها نیز گردید و باینجهت است که‌حمدالله‌مستوفی در شرح راه ها بجای اینکه از بغداد شروع کرده بطرف مشرق برود ، برعکس از سلطانیه شروع کرده بطرف مغرب رفته است. اگرچه از حلوان تاهمدان(که‌بنسبت راه قدیم معکوس‌است) همهٔ مراحل ومنازل درهر دوصورت یکی است. امااز همدان بجای اینکه از طریق ساوه به ری برود شاهراهی که مغول‌ها ساختند مستقیماً بطرف شمال از راه درگزین و خرقان به‌سلطانیه میرفت وبنابراین از هیچیک‌ازشهر های‌بزرگ نمی‌گذشت ومنزلگاههائی که حمدالله مستوفی درین جاده نام برده فقط دهکده‌هائی هستندکه همهٔ آنها کاملاً نزد ما نامعلوم اند.[۱]

از حوالی کرمانشاه از دامنهٔ کوه سن سمیره (رجوع شود بصفحهٔ ۲۰۳) راهی که به‌مراغه در آذربایجان و بسمت شمال میرود از شاهراه خراسان منشعب میشود و اول از دینور گذشته ازآنجا به سی‌سر(که شاید باصحنهٔ کنونی تطبیق کند، رجوع به فصل سیزدهم) و از آنجا به حدود ایالت جبال میرود. این راه که هم اکنون دنبالهٔ آنرا که به‌آذربایجان می‌رود شرح‌میدهیم قدامه وابن‌خردادبه وصف کرده‌اند و قسمتهای اولیهٔ آن در کتاب ابن‌حوقل نیز ذکر شده است. از کرمانشاه

---

۱ ـ ابن رسته ۱٦٥ ـ ۱٦۹ ، ابن خرداد به ۱۹ ـ ۲۲ ، قدامه ۱۹۸ ـ ۲۰۰ ، ابن‌حوقل ۲٥٦ـ۲٥۸ مقدسی ٤۰۰ ـ ٤۰۲، مستوفی ۱۹۲ .

(قرمیسین) و از کنگوار واز همدان راههائی ازسمت راست آن جداشده بجنوب خاوری امتداد یافته به‌نهاوند واز آنجا، ونیزاز همدان،ازطریق بروجرد به کرج ابودلف میرفت و به‌اصفهان منتهی می‌شد. حمدالله‌مستوفی منزلگاههای راه کنگوار به‌نهاوند را که از آنجا به‌اصفهان میرود ذکر نموده درحالی که‌مقدسی میگوید راه مزبوراز کرج‌مستقیماً به ری میرود و از آوه و ورامین میگذرد.[۱]

راه کاروانی فعلی اصفهان‌به‌طهران (که از ری عبورمیکند) از کاشان وقم می گذرد، اما دراوایل قرون وسطی راه کاروان رو بطرف‌مشرق متمایل تروبکنارهٔ کویر نزدیکتر بود و از سمت چپ آن راه راههای دیگری بطرف باختر منشعب میشد که به کاشان وقم میرفت، ولی مقدسی درآخرقرن چهارم گوید این‌راه مستقیماً به کاشان و قم میرود یعنی همان طور که امروزهست. حمدالله مستوفی گوید این‌راه پس از آنکه از کاشان و قم عبور کرد بچپ منحرف گردیده به آوه وساوه میرسد واز آنجا به سلطانیه میرود و در منزلگاه سومغان به راهی که از پایتخت جدید (یعنی سلطانیه) به ری میرود می‌پیوندد، چنانکه‌درفقرهٔ بعدی‌بوصف‌آن خواهیم‌پرداخت. ابن‌حوقل و دیگران [۲] شمارهٔ منزلگاههای بین شهرهای غربی ری را در راهی که به آذربایجان میرفت و همچنین شمارهٔ منزلگاههای از زنجان بشمال تا اردبیل را ذکر کرده‌اند. منازل این راه در کتاب‌حمدالله مستوفی (نزهة القلوب) بتفصیل‌ذکر شده است. میان سلطانیه و ری راهی ازابهر به فارسجین میرفت و قزوین را درشمال خود میگذاشت و از آنجا بمنزلگاهی میرسید موسوم به سومغان (قرائت این کلمه درست معلوم نیست) و در آنجا دو شعبه میشد: شاهراه خراسان مستقیماً از مدفن حضرت عبدالعظیم به‌ری و از آنجا به‌ورامین می رفت، درحالیکه شعبهٔ دیگرازسمت راست بجنوب‌امتداد می‌یافت وازسگزآباد (یاسکزی‌آباد) و ساوه میگذشت و به‌اصفهان می رفت، چنانکه ذکر آن گذشت.[۳]

---

۱ ـ ابن خردادبه ۱۱۹، ۱۲۰، قدامه ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۲، ابن حوقل ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، مقدسی ۴۰۱، ۴۰۲، مستوفی ۱۹۵ ۲ ـ ابن رسته ۱۹۰، ۱۹۱، ابن خرداد به ۵۸، ۵۹، ابن‌حوقل ۲۸۹، ۲۹۰، مقدسی ۴۹۱، مستوفی ۱۹۹ ۳ ـ ابن حوقل ۲۵۲، ۲۵۸، مقدسی ۳۸۳، مستوفی ۱۹۶، ۱۹۸

ازراههای آذربایجان درزمان قدیم یعنی دورهٔ خلفا بطوریکه گفتیم یکی راه بزرگ شمالی بود که از شاهراه خراسان درهمدان منشعب میشد وبه سیسر میرفت و از آنجا به برزه در آذربایجان، شصت میلی جنوب دریاچهٔ ارمیه، میرسید و آنجا دوشعبه میشد: از سمت راست راه اصلی از مراغه درخاور دریاچه به تبریز می‌رفت و آنجا بطرف خاورپیچیده از راه سر او به‌اردبیل‌میرسید[1] وشعبهٔ سمت چپ، که در برزه منشعب شده بود در مغرب دریاچه امتدادیافته به‌شهر ارمیه و سپس به‌خوی میرسید و ازآنجا به نخجوان (نشوی) و ازآنجا به دبیل کرسی‌ارمنیه میرفت. همچنین از تبریز راهی بود که از مرند به خوی و از آنجا به ارجیش و از آنجا به خلاط در کنارهٔ باختری دریاچهٔ وان میرفت. این راه اخیر را فقط اصطخری و مقدسی ذکر کرده‌اند[2].

از اردبیل بسمت شمال راهی بود که از ولایت موغان گذشته به ورثان میرسید و در آنجا ازرود ارس عبور میکرد واز بیلقان گذشته به برذعه میرفت. ازاین شهر یک راه در جهت شمال غربی به شمکور میرفت و در همان جهت امتداد یافته به رود کر و شهر تفلیس واقع درگرجستان میرسید.

اما ازسمت راست راهی بود که از برزنج درمعبر رود کر گذشته به‌شماخی کرسی‌ایالت شیروان میرسید وازآنجا به باب الابواب، یعنی‌دربند، منتهی‌میگردید. همچنین مقدسی و دیگران راهی‌را که ازدبیل کرسی ارمنیه به برذعه می‌رفت ذکر کرده‌اند ولی تطبیق و تعیین مراحل ومنازل این راه میسر نیست.[3]

درزمان مغول‌ها ترتیب راههائی که از ایالت آذربایجان میگذشت و به مرزهای شمال باختری می‌رسید مطابق وصف حمدالله مستوفی باین قرار بودکه از سلطانیه پایتخت جدید شروع می‌شد ودرزنجان دوشعبه می‌گشت: شعبهٔ سمت‌راست که شمالی بود از خونج یعنی کاغذ کنان میگذشت و به‌سفید رودمیرسید و از آنجا

۱ - به نقشهٔ شمارهٔ ۳ نگاه کنید. ۲ - ابن خرداد به ۱۱۹ - ۱۲۱، قدامه ۲۱۲، ۲۱۳، اصطخری ۱۹۴، ابن‌حوقل ۲۵۲، ۲۵۴، مقدسی ۳۸۲، ۳۸۳. ۳ - ابن‌خرداد به ۱۲۱، ۱۲۲، قدامه ۲۱۳، اصطخری ۱۹۲، ۱۹۳، ابن حوقل ۱۵۱، مقدسی ۳۱۸.

به خلخال واز خلخال به اردبیل و از آنجا به باجروان، کرسی ولایت موغان، میرفت و شعبهٔ دیگر که از زنجان شروع شده بود از رودخانهٔ سفید رود بر روی پل سنگی موسوم به پل‌سفید رود میگذشت. قسمتی ازاین راه و نیزراهی راکه ازمیانه میگذشت اصطخری و ابن حوقل ذکر نموده اند. حمدالله مستوفی راه مذکور را اینطور ثبت کرده که از باجروان یک راه فرعی درجهت مشرق به محمود آباد می رود ، وی سپس منزلگاههای جادهٔ اصلی را که از باجروان ، از طریق برذعه و شمکور ، به تفلیس می رود ذکر نموده است.

برگردیم براهی که درزنجان منشعب میشد. شعبهٔ سمت چپ چنانکه مستوفی میگوید به میانه در آذربایجان و از آنجا به اوجان وتبریز میرفت، یعنی همان‌خطی‌را که جغرافی نویسان قدیم عرب‌ذکر کرده‌اند(درجهت معکوس) می‌پیمود .حمدالله - مستوفی همچنین راهی‌را ذکرنموده‌که درفاصلهٔ میان تبریز تا ارجیش، از راه‌سمت‌چپ، که درامتداد ساحل دریاچه به‌خلاط می‌رفت، دور می‌شد ودرجهت شمال‌غربی‌در کنار دریُاچهٔ وان امتداد یافته به ملاسجرد و از آنجا به ارزن الروم (ارضروم) می‌رسید و از ارزنجان گذشته به سیواس پایتخت سلاجقهٔ روم منتهی می‌شد. وی فواصل این راه را از ارجیش ببعد ذکر نموده است.

بالاخره مستوفی راهی راکه از تبریز بسمت شمال شرقی امتداد می یافت و از اهر می گذشت و دو معبر از معبرهای کوه را طی کرده به باجروان منتهی میشد ذکر نموده واشاره کرده که خواجه تاج الدین علیشاه گیلانی وزیرغازان خان چندین رباط در طول این راه ساخته است.[۱]

۱ - مستوفی ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، اصطخری ۱۹٤ ، ابن حوقل ۲۵۲ .

فصل شانزدهم

خوزستان

دجیل یارودکارون - خوزستان و اهواز - تستر یاشوشتر - شادروان بزرگ - نهر مسرقان - عسکر مکرم - جندیشاپور - دزفول - شوش ورودخانهٔ کرخه - بصنا ومتوث - قرقوب ودورالراسبی - حویزه ونهر تیرا - دورق وولایت‌سرق - حصن‌مهدی - دهانه ومصب دجیل - رامهرمز وولایت زط - سرزمین لربزرگ - ایذج یامال امیر - سوسن - لردگان - تجارت ومحصولات خوزستان - راههای‌عمده

ایالت خوزستان از تمام زمینهای رسوبی که رود کارون و شعب متعدد آن ایجاد کرده اند تشکیل میشود. اعراب رود کارون را دجیل اهواز مینامیدند[1]، (دجیل بمعنی دجلهٔ کوچک است) و چون از اهواز میگذشت آنرا دجیل‌الاهواز میگفتند تا با نهر دجیل که از رود دجله جدا شده و از شمال بغداد میگذرد اشتباه نشود. کلمهٔ‌خوزستان بمعنی«کشورخوزها» است وخوزرابصورتهای «هوز»و«حوز» نیز مینوشتند وجمع هوز در زبان عربی اهواز است که نام کرسی ایالت خوزستان است ودرآغاز امر نام آن «سوق‌الاهواز» بوده و «الاهواز» مختصر آن است. اکنون لفظ خوزستان هم بکاربرده نمیشود واین ایالت که ازاستانهای کشورایران است عربستان نامیده میشود.[2] همچنین اسم دجیل نیز تغییر کرده واکنون آنرا کارون، که‌چنانکه گفته میشود ازکلمهٔ کوهرنگ مأخوذ است، می‌نامند. کوهرنگ‌نام کوههائی است

---

۱ - برای خوزستان بنقشهٔ شمارهٔ ۲ رجوع کنید.

۲ - اززمان رضا شاه مجدداً لفظ خوزستان معمول شده است (ت.ع).

که رود کارون از آنجا سرچشمه میگیرد وچنین بنظر میرسد که جغرافی نویسان عرب وایرانی در قرون وسطی از این اسم اطلاعی نداشته‌اند. قسمت علیای رود دجیل، یعنی کارون، از کوههای لربزرگ میگذرد ولی شعب آن رود از بلاد لر کوچک وجبال کردستان فرود میآید. سرچشمهٔ دجیل در زرد کوه است (رجوع بصفحهٔ ۲۲۳) همانکوهی که ازجانب دیگر آن زاینده رود برمیخیزد وبه طرف اصفهان جاری‌میشود. رود کارون پس از آنکه از یک مجرای طویل وپر پیچ وخم کوهستانی می گذرد وشعبه های کوچک متعددی از دوجانب بآن ملحق میگردد به شوشتر، که حمدالله‌ـ مستوفی درقرن هشتم آنرا کرسی خوزستان دانسته و باین مناسبت کارون را دجیل شوشترنامیده است، میرسد. درشوشتر دوشعبه میشود ولی مجدداً درعسکرمکرم یکی گردیده بسمت اهواز میرود و در اهواز به‌رودخانهٔ جندیشاپور یا رودخانهٔ دزفول ملحق میگردد. رودخانهٔ دزفول از بروجرد که در لر کوچک واقع است (رجوع به فصل چهاردهم) آغاز میشود وقسمت علیای آن بنام قرعه (یا قوعه) معروف است. این رود پس از پیوستن به نهر کزکی به شهر دزفول میرسد و چنانکه گفتیم به رود دجیل ملحق میگردد.

دجیل یک شعبهٔ بزرگ دیگر دارد که درطرف مغرب جاریست وآن‌رود شوش است که‌آنرا رود کرخه هم مینامند. این رود از کوههای لر کوچک سرچشمه میگیرد وپس ازآن که رود کولکو ورود خرم‌آباد بآن ملحق میشوند مسافت طویلی جریان می‌یابد وازشهرشوش گذشته به حویزه در باختراهوازمیرسد وبالاخره به‌دجیل ملحق میشود. بفاصلهٔ کمی پائین تر از ملتقای این رود ها دجیل مصب عظیمی را تشکیل میدهد که تمام نهر های‌خوزستان درآن جمع شده درخاورمصب دجله جریان می‌یابد وبالاخره درخلیج فارس میریزد[۱].

اهواز، کرسی استان‌خوزستان، دراصل هرمزشهر نام داشته (ودرنسخه‌های خطی بصورتهای هرمز اوشیر وهرمز اردشیرآمده که نام فارسی آن است). مقدسی

۱ ـ ابن سرابیون ۳۲، ابن‌رسته ۹۰، ۹۱، یاقوت: جلد دوم ۴۹۶، ۵۵۵، مستوفی ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، جهان نما ۲۸۶

گوید در فتنهٔ زنج که درقرن سوم وقوع پیدا کرد و سرکردهٔ آن شورشیان چندی اهواز را مقرخود قرارداد باین شهر آسیب بسیار وارد شد. یک قرن بعد عضدالدولهٔ دیلمی یک قسمت ازاهواز را تجدید عمارت کرد. مقدسی گوید مال‌التجاره‌ها و کالاها ازهرطرف به‌اهوازفرستاده میشود و پیش‌ازحمل به‌بصره در آنجا جمع‌میگردد وبنابراین اهواز انبار بصره است.

درآن زمان اهواز دومحله داشت: محلهٔ خاوری درساحل رودخانه که محلهٔ عمدهٔشهر بودوبازارهای بزرگ ومسجد جامع درآن محله قرارداشت. این محله بوسیلهٔ یک پل به جزیره‌ای که درمیان رودخانهٔ دجیل قرارداشت ومحلهٔ باختری شهر درآن واقع بود متصل میگردید. این پل‌آجری را پل هندوان مینامیدند و عضدالدوله آنرا خراب کرد وازنوساخت. برروی این پل‌مسجدی‌قرارداشت که مشرف بررودخانه بود، ونزدیک شهر درکناررودخانه دولابهای بسیاروجودداشت. رود اصلی دجیل‌ازجانب باختری جزیره میگذشت. اندکی پائین‌تر از اهواز سد (شادروان) بزرگی بر روی صخره‌ها ساخته بود و آب کارون پشت این شادروان انباشته میشد وبراثر آن سطح رودخانه بالا میآمد وآب از طریق سه نهر به زمین‌های سمت چپ رودخانه، بالای شادروان، جاری میشد و مزارع و کشتزارها را مشروب میساخت. شادروان درهائی داشت که درموسم زیاد شدن آب آنها را بازمیکردند والا اهوازرا آب فرامیگرفت. هوای اهواز چنانکه مقدسی گوید عفونت داشت. باد گرم درتمام روز میوزید وشب از زیادی پشه‌ها و کک هائی که مثل گرگ آدم را میگزیدند خواب بچشم انسان نمی‌آمد وغرش آب که از بالای شادروان بپائین‌میریخت در بیشتر ایام سال خواب وآسایش را از همه سلب میکرد. در شهر عقرب ومار وآب گرم و گندیده و خاک شوره زار فراوان بود وخوراک مردم نانی بود که ازآرد برنج تهیه میشد وهضم آن دشواربود. اما کرسی دوم خوزستان که اعراب آنرا تستر وایرانیان شوستر یا شوشتر میگفتند برخلاف اهوازشهری خوش‌نام بود. این‌شهر، بخط‌مستقیم، درشصت میلی شمال

۱ـ اصطخری ۸۸، ابن حوقل ۱۷۱، مقدسی ۴۰۶، ۴۱۰، یاقوت: جلد اول ۴۱۰ ـ ۴۱۳، جلد چهارم ۹۶۹، مستوفی ۱۶۹.

اهواز واقع است ، ولی چون مجرای رود کارون پیچ وخم زیاد دارد از راه رودخانه این فاصله دوچندان میشود. مقدسی گوید باغهای اترج وانگور وخرماشهرشوشتررا از هرطرف در آغوش گرفته‌اند ودرآن استان شهری‌مهم‌تر، مستحکم‌تر ونیکوتر ازآن نیست ، گرمای آن سخت است و بازارهایش معمور واهالی آن دربافتن پارچه‌های ابریشمی ونخی استادند ودیبای شوشتر همه جا معروف است ، مسجد جامع در بازار بزازان قرار دارد و سر پلی که پائین شهر است مکان دلپذیری است که جای رخت شویان است.

درسال ۲٦۰ میلادی والرین قیصرروم اسیرشاپور اول دومین پادشاه سلسلهٔ ساسانی گردید ودرمدت هفت سال که اسیر بود ،چنانکه تاریخ نویسان ایران میگویند، بساختن‌سد عظیم شادروان که زیر شوشتر واقع است اشتغال داشت. اعراب شادروان را ازعجائب ابنیهٔ جهان میشمردند وهنوزآثارآن بکلی ازبین نرفته است. بسترِرودرا درسمت باختر شوشتر سنگفرش کرده بودند وبالنتیجه آب درپشت شادروان انباشته میشد و قسمتی از آب رودخانه در بالای شوشتر بنهری که حفر کرده بودند وارد می‌گردید وبطرف مشرق جریان یافته پس ازآبیاری آن نواحی چندین‌میل پائین‌تر دوباره به‌رودخانه ملحق می‌شد. کتابهای‌قدیم طول شاد روان را نزدیک بیک میل نوشته‌اند وبگفتهٔ مقدسی جسری (یعنی پلی تعبیه شده ازقایقها) برروی آن‌بسته‌بودند که جادهٔ غربی شوشتر به عراق ازروی آن می‌گذشت. درزمان حاضرروی رودخانه پل کهنه‌ای دارای چندین طاق کوچک قراردارد که طول آن متجاوز ازیک چهارم میل است وراه ازبالای شادروان از روی آن پل میگذرد ، ولی بنظر نمی رسد که این پل درقرون وسطی موجود بوده‌است.

حمدالله مستوفی درقرن هشتم راجع به‌شوشتر گوید « دورآن شهر پانصد گام است وچهار دروازه دارد ». معاصراوابن بطوطه رودخانهٔ‌دجیل(یعنی کارون) را «نهرالازرق» یعنی رود نیلگون نامیده ودروصف جسر آن گفته مانند جسر بغداد وحله است و در مغرب شهر نزدیک دروازهٔ دزفول بر روی رودخانه کشیده شده است.

وی تقریباً بتفصیل مزارات مختلف شهر را شرح داده ، وآن شهر در زمان او بغایت آباد بوده است.[1]

شادروان عظیم شوشتر را ، چنانکه گفتیم ، برای بالاآوردن آب رودخانه ساخته بودند تا آب از کارون وارد نهری که حفر کرده بودند شود وناحیهٔ خاوری آن شهررا مشروب سازد. این نهراکنون به آب گر گرموسوم است ودرقرون وسطی به مسرقان یا مشرقان موسوم بوده وبقول ابن مهلهل ، یکی از سیاحان قرن چهارم که یاقوت از او نقل قول کرده ، آب مسرقان سفید وآب خود کارون قرمز رنگ بوده‌است. آب مسرقان (که امروزآنچه ازآن درپائین شوشتر است «شطیط» یعنی‌شط کوچک نامیده میشود) در بیست وپنج میلی جنوب شوشتر در محلی نزدیک به خرابه های بندقیر دوباره به کارون‌اصلی‌ملحق‌میگردید. دراین محل‌آثارشهری‌است که عسکر مکرم نام داشت و درقرون و سطی مهمترین شهر های کنار مسرقان بود ونهر مسرقان از آن شهر میگذشت واراضی آنرا مشروب میساخت. نیشکر در آنجا فراوان بود و، چنانکه نقل کرده‌اند ، بهترین نیشکر خوزستان در آنجا بعمل‌میآمد.

در نیمهٔ اول قرن نهم حافظ ابرو وعلی یزدی ، که هر دو بعد از زمان امیر تیمور کتاب خود را نوشته‌اند ، اسامی این نهرها را بدین گونه ذکر کرده‌اند: قسمتی ازآب دجیل اصلی که از بالای شوشتر بسمت مشرق جاریست (یعنی مسرقان یاآب گر گر) دودانگه ، یعنی‌دوششم، نامیده میشود، درحالی که قسمت‌عمدهٔ‌آب دجیل که ازبالای شادروان درطرف مغرب شهرجاری است به چهاردانگه ، یعنی‌چهارششم، موسوم است. درزمان حاضر نهری موسوم به «مینو» از رودخانهٔ اصلی کارون به‌طرف جنوب شرقی جدا شده از تونلی واقع در زیرصخره هائی که قلعهٔ شوشتر بر آنها بنا گردیده است می گذرد وزمین های مرتفع جنوب شهر را مشروب میسازد. این نهر

---

۱ ـ اصطخری ۸۹، ۹۲، ابن‌حوقل۱۷۲ ، ۱۷٤ ، ۱۷۵ ، مقدسی ٤۰۵ ، ٤۰۹ ، یاقوت: جلداول ۸٤۷ ، مستوفی ۱٦۸ ، ابن بطوطه: جلد دوم ۲٤.

طبری (جلد اول ، ۸۲۷) داستان والرین وساختن‌شاپور اول شاد روان را نقل واسم‌قیصر روم را بصورت « الریانوس » ضبط‌کرده . مسعودی اشتباهاً این وقایع را درزمان پادشاهی شاپور دوم ذکر کرده است (جلد دوم ، ۱۸٤).

همان است که حمدالله مستوفی آنرا بنام نهر دشت‌آباد ذکر کرده است. حافظ ابرو نیز باین نهر اشاره کرده گوید: چهار دانگه نزدیک شهر بدو قسمت میشود و فقط یک قسمت آن دوباره در پائین شهر به‌دودانگه (یا مسرقان) ملحق میگردد. چنانکه میگویند مسرقان را در اصل اردشیر بابکان مؤسس سلسلهٔ ساسانی حفر کرده است. حمدالله مستوفی گوید «اردشیر بابکان بر آن جوی برید وبر آن جوی آن ولایت نهاده شهری وسط است» ودر جنوب آن، چنانکه گفته شد، درنیمه راه بین شوشتر واهواز نزدیک شهر عسکرمکرم نهرمسرقان دوباره به دجیل می‌ریزد.

ولایت مسرقان بداشتن یک نوع خرمای بسیار خوب و همچنین نیشکر، که قبلاً بآن اشاره کردیم، شهرت داشت. وجه تسمیهٔ عسکر مکرم این است که حجاج عامل معروف بنی‌امیه در عراق یکی از سرکردگان عرب را بنام مکرم برای خاموش کردن فتنه‌ای به‌خوزستان گسیل داشت وسردارمزبور نزدیک خرابه‌های شهری که بفارسی رستم گوادنام داشت واعراب آنرا «رستا قباذ» نامیدند مستقرشد واین مکان بعد ها به عسکر مکرم، یعنی اردوگاه مکرم، معروف گردید. اکنون نام عسکرمکرم درنقشه‌ها دیده نمیشود ولی جای آن خرابه‌های بند قیراست که در آنجا آب گرگر (مسرقان) به کارون میریزد. در قرن چهارم عسکر مکرم شهری بود بر دوجانب نهر مسرقان و جانب غربی آن بزرگتر بود و بوسیلهٔ دو جسر بزرگ که ازقایق های بهم بسته تعبیه شده بود بجانب دیگر اتصال داشت. شهر دارای بازاری‌باشکوه‌بود که بامسجدجامع هر دودرجانب‌غربی‌واقع بودند. ازجملهٔ‌عیوب‌عسکر-مکرم‌وجود عقربهای سمی درآن‌شهر بود که هیچکس از گزندآنان بی‌نصیب نیماند. حمدالله مستوفی گوید «شاپورذوالاکتاف تجدید عمارتش کرد وبرج شاپور خوانند بردوجانب آب دودانگهٔ تسترنهاده است ودراول بلفظ لشکر خواندند و لشکربن -طهمورث دیو بند ساخته شهری بزرگ است از همهٔ ولایت خوزستان هوای آن خوشتر است».

نهر مسرقان‌درقرن چهارم، چنانکه ابن سرابیون ومؤلفان قدیم دیگر ذکر کرده‌اند، به دجیل برنمی‌گشته که در عسکر مکرم بآن ملحق شود بلکه جداگانه

بموازات رود جیل‌جاری بوده و سرانجام دردهانه و مصب کارون‌می ریخته است. ابن حوقل درقرن چهارم مسافرت خودرا برروی نهرمسرقان درهنگام کمی آب آن شرح داده گوید شش فرسخ برروی آب درحرکت بودیم، سپس ازقایق بیرون‌آمده چهار فرسخ باقیماندهٔ راه را در بستر خشک وبی آب همان نهر طی کردیم. امروز نمی‌توان آثارقسمت پائین مجرای قدیم مسرقان را پیدا کرد، زیرا هزارسال براین‌زمین رسوبی گذشته و وضع آن را بکلی دگرگون ساخته است.

پائین‌اهواز درقرن سوم قسمت عریض‌دجیل که به رودخانهٔ سدره موسوم بود آغاز میگردید وپس ازآنکه چندین نهر دیگر بآن ملحق میشد در محل حصن مهدی ، نزدیک رأس مصب کارون ، جریان آن بآخرمیرسید.[۱]

درهشت فرسخی شمال‌باختری شوشتر سرراه دزفول خرابه‌هائی که امروز شاه‌آباد مینامند دیده میشود ، و اینجا موضع شهر « جندی سابور » یا جندی شاپور است . جندیشاپور در زمان ساسانیان کرسی خوزستان بود و تا زمان منصور خلیفهٔ عباسی مدرسهٔ پزشکی‌بزرگ آن‌که بختیشوع پزشک نصرانی آنرا تأسیس کرده بود شهرت داشت و بعد از فوت آن پزشک اولاد و احفاد وی در دستگاه چندین تن از خلفای عباسی قرب و منزلت بسیار داشته اند . در حول و حوش آن شهر زراعت نیشکر فراوان بود و به‌خراسان و شرق اقصی صادر میگردید ، ولی مقدسی درقرن چهارم گوید جندیشاپور خراب شده و طوائف کرد برآن دست یافته‌اند ، پارچه‌های قلاب دوزی (طراز) همچنین کشت‌زارهای برنج فراوان دارد. قبر یعقوب‌لیث صفاری در آنجاست و او که این شهر را مرکز دولت خود قرار داد بسال ۲۶۵ هم درآنجا مرد . حمدالله مستوفی درقرن هشتم گوید « شهر وسط گرمسیر است هوای بد دارد و درآنجا نیشکر بسیار دارد » ولی امروز از آبادی آن اثری نیست.

دزفول ، یعنی‌دزپل یا قلعهٔ پل، برکنار رودخانهٔ دز درجنوب جندیشاپور

---

۱ - ابن سرابیون ۳۲، اصطخری ۹۰،۹۲، ابن حوقل ۱۷۲،۱۷۳، ۱۷۵، مقدسی ۴۰۹، ۴۱۱ ، علی یزدی ۵۸۸ ، ۵۹۱ ، ۵۹۹ ، حافظابرو۱۸۲A، مستوفی ۱۶۹، ۱۸۰، یاقوت: جلداول ۴۱۱، ۴۱۲، جلددوم ۶۷۶، حمزهٔ اصفهانی ۴۷.

واقع است و چون پل مشهوری که میگویندبفرمان شاپور دوم ساخته شده درآنجاست آن شهر بدین اسم موسوم گردیده‌است. این پل را اصطخری «پل اندامش» نامیده و بقایای آن هنوز وجود دارد. در قرن چهارم شهر دزفول به قصر روناش نیز معروف بوده است ولی مقدسی گاهی آنرا فقط بنام شهر قنطره، یعنی شهر پل، نامیده است. اسامی دیگر هم بر این شهر و پل مشهور آن نهاده اند، چنانکه ابن سرابیون آنرا پل روم نامیده و اسم دز را برودخانهٔ جندیشاپور داده است و ابن رسته آنرا «پل رود» وابن خردادبه «پل زاب» نامیده‌اند، زیرا بعقیدهٔ ابن خردادبه زاب نام رودخانهٔ دزاست. حمدالله مستوفی در قرن هشتم گوید «دزفول آنرا اندیمشگ گفته اند... بر دوجانب آب جندیشاپور نهاده است و پلی بر آن آب بسته اند بچهل و دو چشمه و درازی آن پل پانصد و بیست گام و عرضش پانزده گام و آنرا پل اندیمشگ خوانند وآن شهر را بدان پل بازخوانند. برجانب شرقی بالای شهر جوئی درسنگ بریده‌اند درزیر شهر برود رسانیده اند و دولابی بزرگ بر آن جوی ساخته چنانکه پنجاه گزآب بالا اندازد و مدار شهر بدان‌آب است و شهری وسط است مواضع بسیار از توابع اوست وبحدود قری شافجرد و مطران مرغزاریست نیم‌فرسنگ درنیم فرسنگ و تمامت‌نرگس‌خودرو است». شرف الدین علی یزدی این رود را زال نامیده و در بارهٔ پل دزفول (که آنرا بصورت فارسی‌دز پل نوشته) گوید بیست و هشت چشمهٔ بزرگ دارد وبیست و هفت چشمهٔ کوچک‌در میان چشمه های بزرگ است که تمام‌آن‌ها پنجاه و پنج چشمه میشود. اگر نقشهٔ جدید را بنگریم می‌بینیم رود دزپل درجلو بند قیر (عسکرمکرم) به کارون‌ملحق‌میشود ولی سابقاً اندکی پائین تر ازآن به‌دجیل، یعنی کارون، میر یخته است و شاید قسمت بالای بستر رود از آنچه‌امروز است به‌جندیشاپور نزدیکتر بوده. در ملتقای این رود به دجیل در قرون وسطی، شاید در شمال اهواز، دو ولایت‌خرم و سرسبز با شهر های بزرگ وجود داشته که یکی از آن دو ولایت را مناذر بزرگ و دیگری را مناذرکوچک میگفتند. ابن حوقل در قرن چهارم گوید این دو ولایت دارای با نخیلات و کشت زارهای معمور وآباد است.[۱]

---

۱ - ابن رسته ۹۰، ابن خردادبه ۱۷۶، ابن سرابیون ۳۲، اصطخری ۹۳، ۹۵، ۱۹۷،

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

زمینی که در شمال و خاور دزفول و شوشتر واقع است در اوائل قرون وسطی به‌صحرای لر معروف بوده واهالی آن‌همه لر بوده‌اند و ازآنجا، پس‌از قرون وسطی، بدو ولایت کوهستانی‌لرکوچک و لر بزرگ که چنانکه درفصل چهاردهم ذکر شد، جزء ایالت جبال است مهاجرت کرده‌اند. در قرن چهارم، که ابن‌حوقل بنوشتن کتاب خود پرداخته، مهاجرت طوائف لر آغاز گردیده بوده واین‌مصنف گوید کردها برآن نواحی استیلا یافته‌اند، ونیز گوید هرچند بلاد لر کوهستانی‌است ولی حاصلخیزاست.[۱]

در جنوب باختری دزفول خرابه‌های شوش، یعنی سوسای قدیم، نزدیک رود کرخه قرار دارد. شوش در قرون وسطی شهری‌آباد و مرکز ولایتی بوده که چندین شهر از توابع آن بوده است و بداشتن ابریشم خام و نارنج و نیشکر فراوان شهرت داشته است، درآن‌شهر قلعه ای مستحکم وقدیمی‌وبازارهائی‌باشکوه ومسجدی که بر ستونهای مدور استوار بوده است وجود داشته. گویند قبر دانیال پیغمبر در بستر رود کرخه که شهر شوش نزدیک بکنارهٔ آنست واقع گردیده و کناررود کرخه در نزدیکترین نقطه به قبرمزبور مسجد زیبائی واقع است که موضع آن قبر را معین می کند.

حمدالله مستوفی در قرن هشتم در بارهٔ شوش گوید «گور دانیال پیغمبر برجانب غربی آن شهر است درمیان‌آب ودرآنجا ماهیان انسی‌اند وازمردم‌نگریزند وکسی ایشانرا نرنجاند». شهر کرخا (یا کرخه) نزدیک شوش، که اکنون نام آن شهر بر روی رود کرخه که از دامنهٔ تپه‌های شوش میگذرد باقی‌مانده، بمسافت اندکی بالای آن تپه‌ها درجانب راست، یعنی جانب باختری، رود کرخه واقع

ابن حوقل ۱۷٦ ، ۱۷۷ ، ۲۵۹ ، مقدسی ۳۸٤ ، ٤۰۵ ، ٤۰۸ ، یعقوبی ۳٦۱ ، یاقوت : جلددوم ۱۳۰ ، جلد چهارم ۱۱۱ ، مستوفی ۱٦۹ ، شرف الدین علی یزدی : جلد اول ۵۸۸ ، ۵۹۱ .

پزشکان معروف به‌بختیشوع که نصرانی‌بودند اززمان منصورخلیفهٔ عباسی‌تازمان‌هارون‌الرشید پزشکان دارالخلافه بودند و ملازمت خلفا را داشتند (رجوع کنید به ابن ابی‌اصیبعة : جلد اول ۱۲۵-۱٤۳ و ۲۰۲ چاپ Müller) .

۱ ـ اصطخری ۸۸ ، ۹٤ ، ابن حوقل ۱۷۱ ، ۱۷٦ ، مقدسی ٤۰۹.

است. مقدسی گوید شهریست کوچک و آباد و نیکو، بازارش روزهای یکشنبه‌است و دارای قلعه و بوستانهاست.[۱]

جغرافی‌نویسان قدیم چندین موضع را در ساحل رود کرخه یا نزدیک بآن نام برده‌اند. ازجمله در باختر رود کرخه و زیر شهرشوش چندین شهرمهم درقرون وسطی وجود داشته که در نقشه‌های جدید از آنها اثری نیست، ولی در کتابهای جغرافیائی بمحل تقریبی آنها اشاره‌هائی شده‌است. یکی از آن شهر ها «بصنا» است به‌فاصلهٔ کمتر از یک منزل راه درجنوب شوش کنار رودخانه‌ای که آنرا «دجیل بصنا» میگفتند (شاید این رودخانه یکی از شعب‌رود کرخه باشد). بصنا مرکزبزرگی برای امور تجارتی بود و درآنجا پرده‌هائی که روی آنها نوشته شده بود «کار بصنا» وباکناف جهان فرستاده میشد و نیز فرش‌های نمد بعمل می آوردند و پشم ریسی آنجا شهرت داشت. دو قلعهٔ مستحکم شهر را حراست مینمودند و مسجد نیکوی آن جلو دروازهٔ شهرواقع بودوتارودخانه یک تیررس‌مسافت‌داشت. بقول‌مقدسی دررودخانهٔ دجیل که رودخانهٔ شهر بود هفت آسیاب درکشتی تعبیه گردیده بود. نزدیک بصنا شهر بیروت یا بیروذ واقع بود که ازشوش یک روز راه فاصله داشت و شاید محل آن در باختر رود کرخه بوده است. یاقوت در قرن هفتم آنرا دیده و مقدسی گفته است شهریست بزرگ دارای نخلستان های وسیع و چون داد و ستد درآنجا بسیار است به بصرهٔ کوچک موسوم است.

متوت یا متوث که قلعه‌ای مستحکم داشته نیز ازشهرهای آن ناحیه و در نه فرسخی‌جنوب شوش‌میان اهوازو قرقوب واقع بوده است. وقرقوب، که‌پارچه‌های قلاب دوزی آن به قلابدوزی سوسنگرد معروف بود، شهر نسبةً مهمی در نیمه راه شوش وطیب، ازشهرهای عراق، بوده و تا شوش یک منزل و تا بصنا دو منزل فاصله داشته‌است. دراین ولایت شهری دیگرموسوم به «دورراسبی» که محلش‌معلوم نیست، وشایددرشمال‌قرقوب بوده، قرارداشته‌است. یاقوت گوید میان‌طیب وجندیشاپور

---

۱ - اصطخری ۸۸، ۹۲، ۹۳، ابن‌حوقل ۱۷۴، مقدسی ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸، مستوفی ۱۹۰، ابوالفداء ۳۱۱، یاقوت: جلد چهارم ۲۵۲، (درياقوت اسم «کرخا» اشتباهاً بصورت «کرجا» چاپ شده‌است).

است و زادگاه راسبی است که درسال ۳۰۱ وفات یافته و سالهای بسیاردرزمان مقتدر خلیفهٔ عباسی والی منطقهٔ میان واسط تا شهر زوربوده است. راسبی به دارائی سرشار شهرت داشته و از وی مال هنگفتی باقی مانده که یاقوت فهرستی شگفت‌آمیز از آن نقل کرده است.[۱]

تقریباً درعرض جغرافیائی اهواز، نهرهائی که ازحویزه (بفتح «حاء»)، یاحویزه مصغرحوز یا هوز که چنانکه گذشت‌نام‌ساکنین‌آن‌ایالت‌است) جاری میگردید به رود کرخه ملحق میشد . حمدالله مستوفی در قرن هشتم در بارهٔ حویزه گوید « شهری وسط است و گرمسیر و هوای او بهتر از دیگرشهرهای خوزستان حاصلش غله وپنبه و نیشکر بسیاراست ودرو قوم صابیان بسیارند ».شهر«نهرتیرا» یا«نهرتیرین» درکنار رودخانه یا نهریست بهمین اسم که ظاهراً یکی‌ازشعبه‌های ساحل راست کرخهٔ سفلی میباشد ودر ولایت حویزه جاریست. این شهر بفاصلهٔ یک منزل در مغرب اهوازسر راه واسط واقع بوده وبجهت بافتن‌پارچه‌های مخصوص شبیه پارچه‌های بغداد شهرت داشته است.

رود کرخه از طرف باختر جاری شده زیر اهواز به دجیل میریزد ، ظاهراً درآن‌قسمت عریض این رودخانه که قبلاً بآن اشاره شد وبه‌نهرالسدرةمعروف‌میباشد، و درسمت خاور پائین‌تر از این نقطه رودخانهٔ دورق بآن ملحق میشود که درساحل آن‌شهری بهمین نام واقع است و کرسی‌ولایت سرق است. این شهررا دورق‌الفرس، یعنی دورق ایران ، میگویند دارای روستائی وسیع وبازاری‌بزرگ است که کالاهای‌فراوان درآنجا انبارمیشود وکسانیکه بقصد حج از فارس وکرمان میآیند از آنجا میگذرند. دورق به ساختن پرده نیز شهرت دارد ، مسجد آن درکنار بازار واقع است و در ساحل رودخانهٔ آن دهات بسیار قرار دارد ودرحوالی چشمه‌های آب گرم وگوگردی آن گوگرد زرد یافت میشود . دراین چشمه ها بیماران شستشو می‌کنند و بهبودی می‌یابند. آب این چشمه‌ها ازکوهی بیرون میآید ودردو استخر جمع میشود. درقرن

۱ ـ اصطخری ۱۷۱ ، ۱۷۵ ، ابن‌حوقل ۹۳ ، مقدسی ٤۰۵ ، ٤۰۸ ، یاقوت : جلد اول ٦٥٦ ، ۷۸٦ ، جلد دوم ٦۱٦ ، جلد چهارم ٦٥ ، ٤۱۲ ، حافظ ابرو B ۸۲ ، ابوالفداء ۳۱۳.

چهارم ، بقول ابن مهلهل ، هنوز در دورق ابنیهٔ شگفت‌آمیزی ازعهد ساسانیان و نیز آتشکده‌ای از آن زمان باقی بوده است. دراین ولایت‌نزدیک دورق دو شهر وجود داشته یکی موسوم به میراقیان ودیگری میراثیان که مقدسی گوید اولی‌در کنارنهری است که جزرومد بدان می‌رسد و در روستای‌آن دهات بسیارواراضی حاصلخیزوجود داشته و دومی مشتمل بردو محله بوده و در هر محله مسجد جامع و بازار معموری قرار داشته است. درقرن چهارم بیشترآبهای اراضی باتلاقی جنوب خوزستان بوسیلهٔ نهرهائی ازدورق‌بسمت جنوب جریان یافته درنقطهٔ باسیان به خلیج فارس میریخت. نزدیک باسیان‌جزیرهٔ دورقستان‌واقع‌بود که ، بقول یاقوت وقزوینی، کشتی‌هائی که از هندوستان میآمدند درآنجا لنگرمیانداختند ودرمیان آن‌جزیره قلعه‌ای بود که درزمان خلفاء زندانیان سیاسی‌ازبغداد بآنجا تبعید میشدند. تا قرن‌هفتم هنوز قایقها میتوانستند از اینجا بسمت شمال بالا رفته از راه نهرها و ترعه هائی که در مشرق دجیل قرار دارند به عسکرمکرم بروند.[۱]

رودخانهٔ دجیل درزیر اهواز بقدری پهن میگردد که جزرو مد بآن میرسد و اینجاهمان قسمت پائین رودخانهٔ سدره است. دراین مصب سوق بحر، شهری که درآنجا تا زمان مقتدر خلیفهٔ عباسی دراواسط قرن چهارم باج‌های گزاف گرفته میشد، واقع بود. شهرسوق الاربعاء (چهارشنبه بازار) درمجاورت سوق بحر درمشرق‌دجیل ودرساحل رودخانه‌ای که شهررا بدو محله قسمت میکرد وآن دومحله راپلی چوبی بهم متصل میساخت جای داشت. محلهٔ شرقی سوق‌الاربعاء آبادتر بود ومسجد جامع درآنجاقرارداشت وشهرجبا، که نیشکرفراوان ودهکده‌های بسیارداشت، نزدیک‌آن واقع بود. در رأس مصب پهن دجیل‌قلعه‌ای بود موسوم به حصن مهدی که مهدی خلیفهٔ عباسی، پدرهارون‌الرشید، آنرا ساخته بود. این‌قلعه درچند میلی بالای نقطه‌ای

---

۱ ـ اصطخری ۹۳ ، ابن‌حوقل ۱۷۶ ، مقدسی ۴۰۷ ، ۴۱۲ ، یاقوت : جلد اول ۴۱۱ ، جلد دوم ۳۷۱ ، ۶۱۸ ، ۶۲۰ ، مستوفی ۱۶۹ ، قزوینی: جلد دوم ۱۳۰ ، ۲۴۶. ظاهراً دوشهر «نهر تیرا» و«مناذر» در دورهٔ بنی امیه مواضع مهمی محسوب میشده‌اند زیرا هر دوشهر مزبور در فاصلهٔ سالهای ۹۰ و ۹۷ هجری (۷۰۹ ـ ۷۱۶ میلادی) مراکز ضرب سکه بوده‌اند.

که نهر عضدی بطرف باختر منشعب میشود و مصب دجیل‌را، در محل موسوم به بیان، به دجلهٔ کورمی پیوندد واقع بود .

اطراف این نهر شوره زارهای باتلاقی (سبخه) قرار داشت. (رجوع کنید بفصل سوم) رود دجیل درمحل سلیمانان بخلیج فارس می ریزد و این نقطه محل خطرناکی برای کشتی رانی بود و،برای رسیدن به اهواز، اگر کشتی‌ها از نهرهای مختلف عبور کرده از باسیان گذشته واز آنجا وارد رودخانهٔ سدره میشدند سالم تر وبی‌خطر تربود. حصن مهدی که محل صحیح آن درست معلوم نیست بطوریکه گفته شده درملتقای چندین راه واقع و برقسمت علیای دجیل جائیکه پهنای آن بیک فرسخ میرسیده مسلط بوده است ، یعنی درمصب رودهای متعددی که از حویزه از شمال باختری می‌آیند و مصب نهر دورق که ازخاور می‌آید.

ازبالای این‌محل ، رودخانهٔ سدره که تااهواز میرودآغازمیگردیدوحصن‌-مهدی تا اهواز بیست فرسخ فاصله داشت.[۱]

سه روز راه درمشرق اهواز شهر«رامهرمز» منسوب به‌هرمز نوادهٔ اردشیر بابکان واقع است‌که تاکنون بهمین نام معروف میباشد.

درقرن‌چهارم رامهرمزاز حیث کرم‌ابریشم که درآنجابعمل‌میآمدوابریشمی که از آنجا صادر میگردید شهرت داشت‌ودرآن شهرمسجدی با شکوه و بازارهائی معمور از بناهای عضدالدولهٔ دیلمی واقع بود . مقدسی‌گوید بازارهای آن شهر کـه شامل دکانهای بزازی و عطرفروشی و حصیربافی بود درهائی داشت‌که هر شب بسته می شد ، وهم او گوید آن شهر کتابخانهٔ معروفی داشت‌که در آنجا تدریس میشد وآنرا نیز ، مانند کتابخانهٔ‌بصره ، ابن‌سوار تأسیس کرده بود . رامهرمزازنهری آب میگرفت‌که ازرودخانهٔ طاب منشعب می‌گردید اما نهر مزبور غالباً درتابستان خشک می‌شد و بقول مقدسی مردم شهر شب‌ها ازکثرت پشه محتاج پشه‌بندبودند. بقول حمدالله مستوفی، اسم رامهرمز « بمرور رامز شد » و تا زمان او و هنوز رامهرمز شهری آبادبود ، غله و پنبهٔ فراوان داشت و درآن ولایت نیشکر هم میرویید.

---

۱ ـ ابن‌سرابیون ۳۰ ، قدامه ۱۹٤ ، اصطخری۹۳ ، ۹۵ ، ابن‌حوقل ۱۷۲ ، ۱۷٦، مقدسی٤۱۲ ، ٤۱۹ ، یاقوت : جلد اول ۱۸۵ ، جلد دوم ۱۲ ، جلد سوم ۱۹۳

شش فرسخي جنوب خاوری رامهرمز سر راه ارجان ونزدیک رودخانهٔ طاب که مرز ایالت فارس است حومه یا ولایت «زط» واقع بود که آنرا جات نیزمینامند. طوائف زط از هند آمده بودند (و میگویند از اقوام کولی هستند). این ولایت از رودخانهٔ طاب مشروب میگردید و درآنجا دو قریهٔ آباد یکی زط و دیگری خابران وجود داشته است. آنطرف این دو شهر، دو منزل قبل از ارجان در مرز فارس بین ارجان و دورق، شهر کوچک آسک واقع بود که درآنجا بگفتهٔ اصطخری آتش فشان کوچکی وجود داشت. آسک دارای نخیلات بود و در آنجا دوشاب، یعنی شیرهٔ انگور، بعمل میآمد و بخارج صادر میگردید. نزدیک آسک آثاری ازدورهٔ ساسانیان دیده میشد که عبارت بود از ایوانی به ارتفاع صد ذراع که آنرا قباد پادشاه ساسانی برفراز چشمه‌ای بنا کرده بود. درمشرق آسک چند میلی ارجان، در مغرب پلهائی که روی رودخانهٔ طاب بسته شده بود شهر تجارتی سنبل در وسط ولایتی بهمین نام قرار داشت و در مرز ایالت فارس واقع بود.[۱]

ولایت لر درمشرق و شمال شوشتر در امتداد رودخانهٔ کارون علیا وشعب متعدد آن واقع است. ولایتی که درخاور وجنوب کارون علیا (که درانیجاپیچ بزرگی خورده و به عقب برمیگردد، در محلی واقع درمیان سرچشمهٔ آن در کوههای باختر اصفهان و نقطه‌ای در شمال شوشتر که از آنجا بالاخره بسمت جنوب متوجه گردیده بخلیج فارس میریزد) قراردارد را حمدالله مستوفی لر بزرگ نامیده ومجاور شولستان درمرز فارس است. کرسی لر بزرگ شهر ایذج بوده که «مال امیر» هم بآن گفته‌اند. مقدسی درقرن چهارم آنرا یکی از بهترین شهرهای خوزستان شمرده است. این شهر در پای کوه‌ها واقع بوده و در آنجا در مکانی موسوم به اسد آباد قصر حاکم قرار داشته است. درینجا در زمستان برف بسیار می‌بارید و این برفها را انبار کرده در فصل تابستان برای فروش به اهوازمیاوردند. مزارع آن ازآب باران سیراب میگردید

---

۱ ـ اصطخری ۹۲، ۹۳، ۹۴، ابن‌حوقل ۱۷۵، ۱۷۶، مقدسی ۴۰۷، ۴۱۳، یاقوت: جلد اول ۶۱، مستوفی ۱۶۹

شگفت آور است که یاقوت (جلد دوم، ۷۹۱) زط را اشتباهاً «رط» نوشته در حالی که از زط بخوبی اطلاع داشته و در تعریف «زط» (جلد دوم، ۹۳۰) گوید رودیست بنام این طائفه.

و درآنجا بهترین نوع پسته بعمل می‌آمد. ابن‌بطوطه که درآغاز قرن هشتم ایذج را دیده گوید این شهر به مال امیر معروف است، و امروز هم آن را مال امیر گویند نه ایذج.

ایذج به پل سنگی بزرگی که در آن شهر روی کارون بسته بودند نیز معروف بود. پل مزبور را یاقوت یکی از عجائب جهان شمرده است. این پل که خرابه های آن هنوز دیده میشود بنام مادر اردشیر بابکان «خره زاد» نامیده میشد ودارای یک طاق بارتفاع صد وپنجاه ذراع از سطح آب بود.

دوفرسخ زیرشهر ایذج گردابی بزرگ وسهمگین معروف به فم‌البواب (دهان دروازه‌بان) وجود داشت. این پل بزرگ را در قرن چهارم وزیر رکن‌الدولهٔ دیلمی مرمت کرد و کارآن دوسال طول کشید وسنگهای پل باملاط سرب وطنابهای آهنین بهم پیوسته می‌شد و گویند یکصد وپنجاه‌هزار دینار (هفتاد وپنج هزار پوند) خرج مرمت آن شد. یاقوت گوید درحول وحوش ایذج زمین لرزه بسیار حادث میشود ونیز معادن فراوان در آنجا وجود دارد و همچنین نوعی قلیا که عصاره‌اش برای درمان نقرس سودمند است. همچنین یاقوت گوید آتشکده ای در آنجا وجود داشته که تا زمان هارون‌الرشید آتش آن روشن بوده است.

در دو جانب رودخانه، چهار فرسخی شمال باختری ایذج، شهر کوچکی است موسوم به سوسن که عروج (یا عروح) هم نامیده میشود و اطراف آن شهر باغستانی‌است پرازانگور ونارنج واترج ولیمو. حمدالله مستوفی گوید «آبش گوارنده است زیرا تا کوه پربرف چهار فرسنگ است».

عروج یا سوسن بنام جابلق هم معروف بود و بگفتهٔ بعضی ازمورخان این محل همان قصرشوش مذکور در سفر دانیال تورات است.[1] پنجاه میلی‌خاورمال امیر در مرز فارس و نزدیک خاوری ترین شعبهٔ رودخانهٔ کارون شهر لرجان واقع است (لردگان یا لرکان که همه آنها از کلمهٔ لر ترکیب یافته) که اصطخری آنرا کرسی

۱ ـ درسفر دانیال چنین آمده «بخواب دیدم که خواب میبینم در شوشن قصری که در عیلام است میباشم».

ولایت سردان (یا سردن) شمرده وشهریست‌وسیع،واقع‌در میان‌باغات وبقول حمدالله مستوفی « انگور بسیار دارد » و چون در مرز فارس است غالباً آن را جزء فارس شمرده اند.[۱]

محصول عمدهٔ خوزستان شکر بود، زیرا نیشکر تقریباً در تمام خوزستان بعمل میآمد. مقدسی درقرن چهارم گوید شکر تمام ایران وبین‌النهرین ویمن‌محصول خوزستان است. هم او گوید دراهواز، کرسی خوزستان، یک نوع پارچهٔ ابریشمی درست میکنند که زنان آنرا بمصرف لباس‌میرسانند. درشوشتر زری معروفی،موسوم به دیبا که درتمام دنیا شهرت داشت وهمچنین زیلو وپارچه‌های لطیف تهیه میشد. ازشوشتر میوهٔ بسیار صادر میگردید و بخصوص‌دستنبوی آن شهرت داشت. ولایت شوش مخصوصاً سرزمین‌نیشکر بود و شکر بمقدار زیاد ازآنجا بخارج فرستاده میشد. همچنین پارچه‌های ابریشمی‌و نخی‌درآنجا تهیه میگردید. درعسکر مکرم از ابریشم خام مقنعه ودستمال وپارچه میساختند وبالاخره بصنا از حیث پرده‌های خوب وقرقوب از جهت فرش‌های نمد، و نهر تیرا به تهیهٔ نقاب صورت معروف بود.[۲]

درخوزستان تمام رودها و نهرها قابل قایق‌رانی بود و حمل ونقل میان بیشتر شهرهای این ایالت از طریق رودها ونهرهای مزبور صورت میگرفت. اهواز مرکز راهها بود ومسافری که از بصره به‌اهواز میآمد یا از راه نهرعضدی سفرمیکرد و یا از خشکی از راه زمینهای باتلاقی (سبخه) ازعسکر ابوجعفر روبروی ابله‌به‌حصن مهدی و از آنجا به سوق‌الاربعاء و بالاخره به اهواز می رفت.[۳]

مسافت‌های بین شهرهای خوزستان را اصطخری و مقدسی بتفصیل ذکر کرده اند. ازاهواز راهی‌بود که درجهت مغرب به نهرتیرا وازآنجا به واسط درعراق میرفت. راه شمالی، از کرسی ایالت خوزستان، از عسکر مکرم عبور میکرد و به

۱ - اصطخری ۱۰۳ ، ۱۲۶ ، ابن حوقل ۱۸۲ ، ۱۹۷ ، مقدسی ٤١٤ ، قزوینی : جلد دوم ۲۰۱ ، یاقوت : جلد اول ٤١٦ ، جلد چهارم ۱۸۹ ، مستوفی ۱۵۱ ، ابن‌بطوطه : جلد دوم ۲۹
برای«شوشن» رجوع کنید به مقالات سرهنری لایارد ، Sir H. Layard و سرهنری‌رولنسون Sir H.C. Rawlinson در J. R. G. S. سال ۱۸۳۹ صفحهٔ ۸۳ و سال ۱۸٤۲ صفحهٔ ۱۰۳

۲ - مقدسی ٤١٦ ۳ - قدامه ۱۹٤ ، مقدسی ۱۳۵

شوشتر میرسید و از آنجا از جندیشاپور و شوش بسمت باختر متوجه گردیده به طیب میرفت ، و از آنجا راه دیگری بود که به واسط می‌پیوست.

ازجندیشاپور ، بقول‌مقدسی، راهی‌بود که از کوههای لر گذشته‌به گلپایگان در ایالت جبال و شمال باختری اصفهان میرسید ، از عسکر مکرم راه دیگری بود (و این راه را قدامه و دیگران ذکر کرده‌اند) که درجهت خاور به ایذج میرفت، سپس از ایالت جبال عبور نموده باصفهان‌منتهی می‌شد.[۱]

در رامهرمز دوراه بهم میرسیدند : یکی از عسکرمکرم‌ودیگری از اهواز. این دو راه از رامهرمز بطرف خاور رفته درحوالی رودخانهٔ طاب پشت ارجان به مرز فارس منتهی‌می‌شدند. قدامه‌و نویسندگان‌دیگر این دوراه را ذکر نموده گفته‌اند که این دو راه قسمتی از شاهراه بصره به شیراز است. اصطخری راه دیگری ذکر کرده که بیشتر آن ازطریق آب است و ازحصن مهدی آغاز شده از ماسیان درساحل گذشته به‌دورق می‌رفت واز آنجا به‌آسک و بالاخره به ارجان منتهی می‌شد. مقدسی منزلگاهها راازشمال رامهرمز تا ایذج ذکر کرده ، وی‌همچنین راهی که از رامهرمز شروع شده ازکوههای لر گذشته و به اصفهان میرسید و راه دیگری که ازصحرای لر (شمال دزفول) گذشته به شاپور خواست و کرج ابودلف می‌رسید را وصف کرده و فواصل این راهها را برحسب منزلگاهها ذکر کرده‌است ، ولی‌امروز پیدا کردن محل آن منزلگاهها اگرمحال نباشد لااقل بسیار دشوار است. مقدسی راه شمالی‌سومی هم‌ذکر کرده که ازمیان کوهها گذشته هفت روزه از ارجان به‌سمیرم(درفارس) در جنوب اصفهان میرسید و در امتداد مرز خوزستان و فارس سیرمیکرد[۲].

---

۱ ـ اصطخری ۹۶ ، ابن‌حوقل۱۷۸ ، مقدسی۴۱۸ ـ ۴۲۰ ، ابن رسته ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، قدامه ۱۹۷

۲ ـ قدامه ۱۹۴ ، ابن رسته ۱۸۸ ، اصطخری ۹۵ ، ابن حوقل ۱۷۷ ، مقدسی ۴۰۱ ، ۴۲۰ ، ۴۵۳ ، ۴۵۹ .

فصل هفدهم

فارس

تقسیم ایالت فارس به‌پنج کوره یا ولایت ـ ولایت اردشیرخره ـ شیراز ـ دریاچهٔ ماهلویه ـ رودسکان ـ جویم ـ دریاچهٔ دشت ارژن ـ کوار ـ خبر وسمکان ـ کارزین وولایت قباد خره ـ جهرم ـ جویم ابواحمد ـ ماندستان ـ ایراهستان ـ جور یا فیروزآباد ـ ولایات ساحلی فارس ـ جزیرهٔ قیس ـ سیراف ـنجیرم ـ توج ـ غندیجان ـ خارك ودیگر جزائر خلیج فارس

ایالت فارس موطن پادشاهان هخامنشی ومرکز دولت آنهاست. یونانیان این ایالت را بنام پرسیس[1] می‌شناختند واین کلمه راکه فقط اسم آن ایالت‌بودداشتباهاً بر تمام ایران اطلاق میکردند و این اشتباه یونانیان تاکنون در تمام اروپا باقی وشایع‌است‌وما اروپائیان‌تمام مملکت‌ایران رابنام Persia که مشتق ازهمان Persis است میخوانیم ، در صورتیکه خود ایرانیان مملکت خودرا ایران مینامند و فارس که همان پرسیس قدیم باشد فقط یکی از ایالتهای جنوبی ایران است.

اعراب تقسیم ایالت فارس را به پنج ولایت بزرگ ، که هرکدام یک کوره نامیده میشد ، از پادشاهان ساسانی بارث بردند و این تقسیم که مناسب است دربیان اوضاع آن ایالت مأخذبحث‌ما نیز واقع‌شودتازمان‌هجوم‌مغول باقی وبرقراربود. پنج کوره‌ای که گفتیم از این قرار است: اول کورهٔ اردشیر خره که شیراز کرسی آن کوره و هم مرکز ایالت بود ، دوم کورهٔ شاپور خره که کرسی آن شهر شاپور

1 - Persis

بود ، سوم ارجان که شهری بهمین نام کرسی آن بود ، چهارم اصطخر که شهر قدیمی پرس‌پلیس [۱] پایتخت فارس در عهد ساسانیان کرسی آن بود وبالاخرهٔ کورهٔ دارابجرد که شهری بهمین نام کرسی آن بود.

این نکته را نیز باید درنظر داشت که در دورهٔ خلفاء شهر یزد وولایت‌آن وهمچنین ولایت روذان (بین «انار» جدید و بهرام آباد) قسمتی از کورهٔ اصطخر وجزء ایالت فارس محسوب میشد ، ولی بعد ازهجوم مغول یزد جزء استان جبال گردید و امروز جزء ایالت کرمان است، وهمچنین است وضع ولایت سابق روذان. درزبان فارسی قدیم کلمهٔ «خره» بمعنی «روشنی» است ، وبنابراین، ایالات اردشیرخره وشاپورخره بیادبود وبه‌افتخار اردشیر مؤسس سلسلهٔ ساسانی‌وپسرش‌شاپور، که‌یونانیان اوراساپورمینامیدند ، نامگذاری شده‌بود .جغرافی نویسان‌عرب‌فارس را بدومنطقه‌قسمت میکردند: منطقهٔ گرم که آنرا «جروم» و منطقهٔ سرد که آنرا «صرود» میخواندند واین دومنطقه را خطی فرضی که ازخاورباختر امتداد داشت ازیکدیگر جدامیساخت و امروزهم مشاهده میشود که هنوزاین تقسیم میان زمین‌های پست نزدیک بسواحل و ارتفاعات آنسوی معابر ، یعنی کتل ها ، برقرار است و مناطق مزبور را بترتیب گرمسیر وسردسیر می‌نامند. حمدالله مستوفی هم این دواصطلاح را بکار برده است. شهرشیراز کرسی فارس را اعراب بنیان گذاردند. مسلمانان درزمان خلافت عمربن‌-خطاب هنگام محاصرهٔ اصطخر محل شیراز را اردوگاه خویش قرار داده بودند. ظاهراً شیراز از این جهت حائز اهمیت گردید ، که بقول مقدسی ، در وسط بلاد جای داشت و گفته می‌شد که فاصلهٔ آن تا مرزهای ایالت درامتداد هریک ازجهات چهارگانهٔ اصلی شصت فرسخ و در امتداد هر یک از زوایای چهار گانه هشتاد فرسخ بود.[۲]

تاریخ نویسان نقل کرده‌اند که شیراز را محمد ، برادر یاپسرعم حجاج والی معروف عراق در زمان خلفای اموی، درسال ٦٤ هجری بنیان نهاد و بتدریج

۱ - Persepolis ۲ ـ تنها مقدسی (ص ٤۲۱) است که فارس‌را بجای پنج کوره به شش‌کوره تقسیم کرده باین‌ترتیب که ناحیهٔ اطراف شیراز را یک‌کورهٔ جداگانه ومستقل شمرده است.

اصطخری ۹۷،۱۳۵، بلاذری ۳۸٦، مقدسی ٤٤٧.

بروسعت آن افزوده شد تا درنیمهٔ دوم قرن سوم که‌صفاریان آنرا مرکز دولت‌نیم - مستقل خود قراردادند بصورت شهر بزرگی درآمد. درقرن چهارم شیراز قریب یک فرسخ‌وسعت داشت وداری بازارهائی‌تنگ ولی پرجمعیت بودو هشت دروازه داشت باین شرح : دروازهٔ اصطخر ، دروازهٔ شوشتر ، دروازهٔ بند آستانه ، دروازهٔ غسان ، دروازهٔ سلم ، دروازهٔ کوار ، دروازهٔ مندرودروازهٔ مهندر. قناتی که ازجوین، دهکده‌ای در پنج فرسخی شمال باختری شیراز ، جاری میشد شهر را مشروب میساخت . عضدالدولهٔ دیلمی درآن شهر قصری بنا کرده بود وبقول فارسنامهٔ ابن بلخی درزمان وی « بیمارستان عضدی هست اما بخلل شده است ودارالکتب نیکوهست وانقدرکی آبادان ماندست » .

در نیم فرسخی جنوب شیراز عضدالدولهٔ‌دیلمی ملقب به «فناخسرو» قصر دیگری برای خویش‌ساخت وبگردآن شهری بنا کرد که بنام او به« کردفنا خسرو» موسوم گردید ودرگرد قصر خویش باغستانی، که اموال بسیار برای آن‌صرف شد ووسعت آن بیک فرسخ‌میرسید غرس، کرد. درخانه های « کرد فنا خسرو» پشم‌بافان وخزدوزان ودیگر پیشه ورانی که سلاطین آل بویه‌آنها را از اکناف بلاد به فارس آورده بودند مسکن داشتند. هرسال درآن شهر جشنی برپا می‌شد. واین، شهریعنی کرد فنا خسرو، چندی هم مرکز ضرابخانه بود ، اما عزت و سر بلندی آن دولت مستعجل بود وپس ازمرگ عضدالدوله، بانی‌آن، قبل ازپایان‌قرن چهارم‌روی‌بخرابی گذارد وحومهٔ آن به سوق‌الامیر (بازار امیر) معروف شد. اجاره بهای دکانهای کردفنا خسرو سالی به بیست هزاردینار (ده هزار پوند) میرسید.

نخستین کسی که باروی شیرازرا ساخت وآنرا مستحکم کرد صمصام‌الدوله پسر عضدالدوله یاسلطان‌الدوله پسرزادهٔ عضدالدوله بود. طول‌این‌بارو دوازده هزار ذراع بود ویازده دروازه یا بیشتر داشت. درنیمهٔ قرن هشتم که آن باروخراب شد محمود شاه انجو رقیب سلاطین آل مظفر آن را مرمت‌کرد و برجهای آجری بر آن افزود. شیراز ، زمانیکه حمدالله مستوفی آن رادیده است ، هفده محله و نه دروازه داشت. واین دروازه‌ها عبارت بودند ازدروازهٔ دارك (یادراك‌موسی)منسوب‌به کوهی

دردوفرسخی شیراز که‌درآنجا برف را درچاهها انبار کرده درفصل تابستان به‌شیراز میآوردند ، دروازهٔ بیضاء، دروازهٔ کازرون ، دروازهٔ سلم ، دروازهٔ قبا(که در بعضی از نسخه‌ها بصورت«فنا» و«قنا» نوشته شده)دروازهٔ نو،دروازهٔ دولت‌وبالاخرهٔ دروازهٔ سعادت. حمدالله مستوفی پس‌از شمردن این دروازه‌ها گوید « شهر درغایت خوش است اما کوچه‌هایش جهت آنکه اکنون در مبرز ساختن مقصرند پرچرکین میباشد ومردم متمیز را در آن کوچه ها تردد متعذر است و هوایش معتدل است وپیوسته همه کاری دروتوان کرد و اکثر اوقات روی بازارش از ریاحین خالی نبود آبش از قنواتست و بهترین آن کاریز رکناباد است که رکن‌الدوله حسن بن بویه دیلمی اخراج کرده وبزرگترقنات قنات بندر که به‌کت سعدی‌مشهوراست وهرگز بعمارت محتاج نمیشود ودربهار سیلاب از کوه دراك میآید وبر ظاهر شهر میگذرد وببجیرهٔ ماهلویه میرود».

شیراز سه مسجد داشت: اول‌جامع عتیق که آنرا عمروبن‌لیث صفاردرنیمهٔ دوم قرن سوم ساخته بود وحمدالله مستوفی دربارهٔ آن گوید «آن مقام هرگز از ولی خالی نبوده وبین‌المحراب والمنبردعا را اجابت بود». دوم مسجد نو که آنرا اتابك سعدبن زنگی سلغری در نیمهٔ دوم قرن ششم بنا کرد ، سوم مسجد سنقر که بقول حمدالله مستوفی واقع بود « درخرگاه سر تراشان به اتابك سنقربن مودود سلغری منسوبست » که اولین اتابك سلغریان باشد. در زمان این مورخ بیمارستان عضد هنوز دائربود ومزار امامزاده‌احمد وامامزاده سید میرمحمد دوپسرحضرت‌امام‌موسی کاظم ،ع ، سرآمد مزارات متبرك بوده‌اند. ابن بطوطه ،همزمان حمدالله مستوفی، دربارهٔ جامع عتیق‌آن گوید : در شمال‌آن دروازه‌ایست موسوم به‌دروازهٔ حسن. وی ازمزار امامزاده احمد که درآنجا مدرسه‌ای بوده است نیز سخن رانده واز پنج نهری که درشهر میگذرد تمجید کرده ،که یکی از آنها نهررکناباد است که از چشمه‌ای در پای کوهی موسوم به قلعهٔ کوچك بر می‌خاسته و حوالی آن بوستانی دلکش بوده است و قبر سعدی شیرازی متوفی ، بسال ۶۹۱ یعنی نیم قرن پیش از ورود ابن بطوطه به شیراز ، در آغوش آن بوستان جای داشته است . سعدی در دربار

ابوبکر بن اتابک‌سعد، بانی‌مسجد نو، مقامی بزرگ داشته‌است. در بوستانی که قبر سعدی درآن جای داشت ومردم بسیاربزیارت آن می‌شتافتند حوضهای مرمری زیبائی برای رختشوئی واقع بود که آنها را سعدی در کنار جوی رکن‌آباد ساخته بود.

درپایان قرن هشتم شیراز خوشبختانه از محاصرهٔ امیر تیمور که در جنگ پاتیله درجلگهٔ بیرون شهر آل مظفر را شکست داد نجات یافت وبگفتهٔ شرف‌الدین علی یزدی به‌آنشهر صدمهٔ مهمی وارد نشد زیرا امیر تیمور درباغ تخت‌قراچه بیرون دروازهٔ سلم ودروازهٔ سعادت که بطرف یزد باز می‌شدند اردو زد. همان‌مورخ نقل میکند که درآنزمان هشت دروازهٔ دیگر شیراز بسته بود، وی همچنین ازکوه قلعهٔ سرخ که محل آن معلوم نیست نام میبرد. ازجملهٔ قلعه‌های مشهور نزدیک شیراز، حمدالله مستوفی قلعهٔ تیز را نام برده که «بر سه فرسنگی شیراز است بطرف جنوب مایل بمشرق بر کوهی است که با هیچ کوه پیوسته نیست وبر آنجا چشمهٔ مختصری است ودرپای آن قلعه چشمهٔ دیگر هست و در حوالی آن قلعه یک روزه راه آبادانی وعلف چهارپای نیست وبدین سبب آنرا محصورنمیتوان کرد»[1]

شیراز درکنار رود بزرگی قرار ندارد وچنانکه گفته شد نهرهای آن بسمت خاور جریان یافته وبه دریاچه‌ای که درصحرای چندفرسخی شیراز است فرومیروند. اصطخری این دریاچه را «جنکان» نامیده وابوالفداء وابن بطوطه آنرا «جمکان» نوشته‌اند. درفارسنامهٔ ابن بلخی وجغرافیای حمدالله مستوفی ماهلویه نوشته شده واکنون آنرا دریاچهٔ «ماهلو» گویند. وآب آن شور است وازکنارهایش نمک برمیدارند وبه شیراز میبرند. ماهی در آن دریاچه بسیار صید میشود و طول آن دوازده فرسخ است. درسواحل جنوبی آن دهات کهرجان ودرجنوب شرقی آن شهر «خورستان» که آن را

۱ ـ قرائت اسم «تیز» درست معلوم نیست ودرنسخ خطی مختلف (نزهةالقلوب) حمدالله مستوفی بصورتهای گوناگون: تیر، تبر، ببر، بیر، تسیر، تشیر نوشته شده‌است. اصطخری ۱۲٤، مقدسی ٤۲۹، ٤۳۰، ٤٥٦، فارسنامهٔ ابن‌بلخی A۷۱ ، B، یاقوت: جلدسوم ۳٤۹، جلد چهارم ۲۵۸، مستوفی ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۹، ۲۰۳، ابن‌بطوطه: جلد دوم ۵۳، ۷۷، ۸۷، شرف الدین علی یزدی: جلد اول ٤۳۷، ۵۹٤، ٦۰۹، ٦۱۳. باغ تخت قراچه منسوب به اتابک قراچه است که پس از مردن اتابک چاولی در سال ۵۱۰ (۱۱۱٦میلادی) حاکم فارس گردید واین باغ همانست که امروز به‌تخت قجر معروفست.

سروستان هم می‌نامند واقع است. سروستان هم نخیلات دارد هم گندم، جائی است حاصلخیز که محصول بلاد گرمسیر وسردسیر هردو را داراست. کوبنجان، چنانکه درفارسنامهٔ ابن بلخی وکتاب حمدالله مستوفی ذکر گردیده است، شهرچه‌ای بوده نزدیک سروستان.[۱]

طویل‌ترین رودخانه‌های فارس نهرسکان است که ازسی‌میلی شمال‌غربی شیرازبرمیخیزد ودرجهت منحرفی بسمت جنوب شرقی بیش‌از صدوپنجاه میل میپیماید سپس پیچ بزرگی خورده بسمت مغرب جاری میشودوباپیچ وخم‌زیادی یکصدوپنجاه میل دیگر نیز طی‌طریق می‌کند و بالاخره پس ازآنکه آبهای رودخانهٔ فیروز آباد ازشمال بآن ملحق میگردد بمسافت کمی درجنوب نجیرم بدریا میریزد[۲]. اصطخری گوید اسم‌سکان ازقریهٔ سک مأخوذ شده که درمغرب پیچ بزرگ رودسکان ونزدیک آن واقع است، ولی مؤلفان دیگر آنرا بصورتهای «ستجان» و«تکان» و«سیکان» نوشته‌اند وحمدالله مستوفی آنرا «زکان» یا «ژکان» ضبط کرده است. مؤلف‌فارسنامه بعد ازاو گفته‌است که سرچشمهٔ آن روددرولایت ماصرم‌است واصطخری گویدازرستاق رویحان، یعنی صحرای جنوب جویم وخلار، برمیخیزد.

جویم[۳] وخلار دوقریهٔ‌مهم‌اند که‌اولی درپنج‌فرسخی ودومی درنه فرسخی شیرازسرراه نوبنجان درشمال دشت‌ارژن‌واقعست. ازحوالی جویم، چنانکه‌هم اکنون گفتیم، یکی ازرودخانه های شیراز سرچشمه میگرفت. بگفتهٔ حمدالله مستوفی در بارهٔ خلار «سنگ آسیا ازاکثر ولایات فارس ازآنجا برند و ایشانرا غیر از آن

---

۱ - ابن خردادبه ۵۲، اصطخری ۱۲۲، ۱۳۱، مقدسی ۴۲۲، ۴۵۵، فارسنامه ۷۳ A، ۸۰ B، مستوفی ۱۷۲، ۲۲۶، ابوالفداء ۴۳، ابن‌بطوطه: جلد دوم ۶۱، یاقوت: جلد دوم ۱۹۳. در معجم‌البلدان یاقوت بجای «جنکان» براثر اشتباه نساخ «جیکان» نوشته شده است.

۲ - قسمت بالای این رود موسوم است به «قره آغاج» که درترکی بمعنی سیاه درخت‌است وقسمت پائین‌آن را رود «مند» میگویند. شاید رودسکان همان زود Sitakus باشد که نیرخس Nearehus آنرا ذکرنموده. رجوع کنید بمقالهٔ کلنل Ross در J. R. G. S. سال ۱۸۸۳ صفحهٔ ۷۱۲.

۳ - جویم‌را بصورت جوین‌هم‌نوشته‌اند که همان قریهٔ گوین کنونی‌است. اصطخری ۱۲۰، ۱۲۲، ابن خردادبه ۴۴، فارسنامه ۷۷ B، ۷۹ B، ۸۰ B، ۸۱ A، یاقوت: جلد دوم ۴۵۷، مستوفی ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۱۴، ۳۲۶

حاصلی نیست عجب آنکه ایشان از کم آبی آسیا ندارند و بجهت آرد کردن بدیگر مواضع روند » . عسل خلار نیز بمقدار فراوان صادر میگردید . دشت ارژن (بمعنی دشت بادام تلخ) از جهت مرغزار های خوب شهرت داشت و دریاچهٔ دشت ارژن که در موسم بهار ده فرسنگ وسعت می یافت آبش شیرین بود و گاهی در تابستان خشک میشد . بگفتهٔ اصطخری از این دریاچه ماهی فراوان بدست میآمد و حمدالله مستوفی گوید « و درآن حدود بیشه‌ای است و درو شیران شرزه باشند » .

رود سکان در ده فرسخی جنوب شیراز از شهر گوار یا کوار که در ساحل چپ آن واقع است می گذرد و بگفتهٔ مستوفی « بهمن بن اسفندیار بر آن آب رودبندی بسته تا آب بالا آمد و دیه‌های آن مزروع گشت و درو (یعنی کوار) غله و میوه بسیار باشد و اکثر حوائج نیز از آنجا آورند و از میوه‌هایش انار و بادام نیکو بود و در آن حدود نخجیر فراوان بود » . آن سوی کوار ، باز درساحل چپ رود سکان ، شهر «خبر» واقع است که قبر سعید برادرحسن بصری فقیه مشهور در آن شهر قرار دارد . حمدالله مستوفی گوید « خبر شهری وسط است بزرگتر از کوار ... قلعه ای محکم دارد و آنرا تیرخدای خوانند » وجای‌دیگر گوید « قلعهٔ تیرخدای‌بخبر است‌بر کوهی درغایت بلندی وبدین‌سبب آنرا بدین نام خوانند » . زیر « خبر » رود سکان بسمت جنوب می‌پیچد و با مجرای پرپیچ و خمی از ناحیهٔ سیمکان میگذرد . شهر سیمکان نزدیک ساحل رود سکان درملتقای شعبهٔ بزرگی که ازدارا بجرد درمشرق فرود میآید واقع است.[۱] بگفتهٔ حمدالله مستوفی « سیمکان شهری خوش بوده است و ازعجائب دنیا زیرا که درمیان او رودی میگذرد وبرآن رود پلی ساخته‌اند طرف بالای پل سردسیر است ودرختان جوز (بادام) وچنار و امثال آن وطرف زیر پل گرمسیر است ودرختان نارنج وترنج ومانند آن و شراب انگوری آنجا چنانست که تا دو سه چندان آب برآن ننهند نتوان خورد ومردم آنجا مسکین وزارع باشند » .

---

۱ ـ اصطخری۱۰۵ ، ۱۲۰ ، فارسنامه B ۷۱ ، A ۷۲ ، A ۸۱ ، A ۸۳ ، A ۸٦ ، یاقوت : جلد دوم۳۹۹، مستوفی ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۹. این ناحیه‌را امروز سیماگون می‌نامند ودربیشتر نقشه‌ها اشتباهاً بصورت« اکون » نوشته‌اند. رجوع کنیدبه کتاب«ششماه درایران» ازا.استاك E. Stack جلد دومصفحهٔ۲۳۲.

به اندك مسافتی ازسیمکان دهکدهٔ بزرگ هیرك از توابع آن واقع است. نزدیک ساحل راست رود سکان و در جنوب ولایت سیمکان سه شهر کارزین وقیرو«ابرز» که ولایت آنها بنام قباد خره بیادگار قباد پادشاه ساسانی خوانده میشد واقع بود. اصطخری کارزین را باندازهٔ یک سوم اصطخر شمرده گوید قلعهٔ بلندی دارد که ازرود سکان آب به آن قلعه می برند و بلندی آن چنانست که قلعه های چند دیگررا که از آن مسافت بسیار دارند میتوان دید[1]. شهر جهرم یاجهرم (بفتح یاضم «ر») که گاهی جزء ولایت دارابجرد شمرده میشود درجنوب سیمکان و مشرق کارزین واقع است و زمین حول وحوش آن خرم و حاصلخیز و قلعهٔ عظیم آن که تا شهر پنج فرسخ فاصله دارد وآنرا قلعهٔ خورشه گویند معروف میباشد. این قلعه را خواجه نظام‌الملك وزیر مشهور سلجوقیان تجدید و تعمیر کرد و بانی اصلی آن خورشه عامل جهرم درزمان خلفای اموی بود[2]. درجنوب خاوری جهرم شهرجویم ابواحمد است (وازاین جهت نام ابواحمد را به آن اضافه میکنند تا با آن جویم که در قسمت علیای رود سکان است اشتباه نشود، رجوع کنید به صفحهٔ ۲۷۲) مقدسی گوید این شهر در کنار رود خانهٔ کوچکی است، اطراف آن نخلستان است ومیان مسجد وبازار کوچه‌ای دراز واقعست. ولایتی که درجنوب باختری آن قراردارد دایراهستان نامیده میشود ونزدیک شهر قلعهٔ بلندی است موسوم به قلعهٔ سمیران یاشمیران که حمدالله مستوفی در بارهٔ آن گوید «اهل آنجا سلاح ورزباشند پیاده رو ودزد وراهزن». حول وحوش آنجا مرغزارها و چراگاههای معروفی وجود داشته وبهترین آنها دراراضی بین جویم و کنارهٔ رود سکان واقع بوده است، در این ناحیه استخرهای آب راکدبسیاربوده ودر بیشه های آن شیرزندگی می کرده. شهر کاریان، با قلعهٔ مستحکمی مشرف بر آن، دریک منزلی

---

۱ ـ اصطخری۱۲۵، مقدسی۴۲۲، فارسنامه A ۷۲، A ۷۳، B ۸۲، A ۸۳، مستوفی ۱۲۷. ۱۷۹ از فارسنامه (ورقهٔ A ۷۸) و نزهة القلوب (صفحهٔ ۱۱۷) چنین برمیآید که کورهٔ دیگری جز این کوره موجود بوده بنام کورهٔ قبادخره که درکنار رودخانهٔ طاب بالای ارجان قرار داشته است.

۲ ـ اصطخری ۱۰۷، فارسنامه A ٦۹، B ۸۲، مستوفی ۱۷۵، ۱۷۹. نام این قلعه در نسخ مختلف به شکلهای خروشه، خورشه، خرشه، خرشد و خرشر آمده ولی جغرافی نویسان قدیم‌عرب از آن اسم نبرده اند.

باختری جویم واقع بود و آتشکده‌ای داشت که آتش مقدس از دیر زمان در آنجا نگاه داشته میشد، و آنرا روحانیون زردشتی بآتشکده های دیگر جهان میبردند. قلعهٔ آن بر فراز کوهی جای داشت و قابل تسخیر نبود. در باختر کاریان نزدیک خمیدگی رود سکان بطرف مغرب شهر لاغر قرار داشت که حمدالله مستوفی درقرن هشتم آنرا شهری بالنسبه مهم دانسته ومنزلگاهی در راه کاروانی شیراز به‌جزیرهٔ قیس بوده است. نام لاغر ضمن بحث از کمرجان (یامکرجان) نیز آمده ولی اکنون درنقشه‌ها اسمی از این موضع اخیر نیست. بین لاغر و ساحل دریا و در امتداد ساحل راست وشمال رود سکان صحرای ماندستان نیمه راه نجیرم و بوشکانات واقع است و بگفتهٔ حمدالله مستوفی «ماندستان بیابانی است سی‌فرسنگ برساحل دریا ودرآنجا دیرهاست وهیچ آب روان و کاریز ندارد وحاصلش جز غله وپنبهٔ دیمی نبود اما اگر آذرماه و دیماه که آخر خریف و اول شتا بود باران باشد یک من تخم کما بیش هزار من ریع دهد واگراین دوماه بارندگی نبود چندین ریع نتواند داد بلکه بزیان رود».[۱]

کلمهٔ ماندستان که درقرون وسطی نام این صحرا بوده‌است بدون تردید در کلمهٔ «مند» که‌اسم‌قسمت سفلای رودسکان است، بجا مانده. درنیمه‌راه میان‌لاغر ودریانهر بزرگی موسوم به‌رودخانه فیروزآباد ازسمت‌شمال به این رود خانه ملحق میگردد. شهر فیروزآباد را درزمان قدیم جور مینامیدند ودر زمان ساسانیان (بجای شیراز کنونی) شهر عمدهٔ کورهٔ اردشیر خره بوده است. اصطخری گوید درجای این شهر آبی راکد بود مانند دریاچه، اردشیر بابکان فرمان داد آب آنرا باحفرنهرهائی خشکاندند ودر آن مکان شهر جور را ساختند. در وسط شهر تا قرن چهارم وبعداز آن عمارتی وجود داشت موسوم به طربال که در زبان فارسی بمعنی ایوان است واین ایوان برفراز تلی ساخته شده بود. شهر گور در آنزمان باندازهٔ شهر اصطخر وسعت داشته و گرد آن خندقی وباروئی بوده با چهار دروازه که دروازهٔ شمالی را دروازهٔ هرمز و جنوبی را دروازهٔ اردشیر و شرقی را دروازهٔ مهر و غربی را دروازهٔ بهرام

---

۱ - اصطخری ۱۱۷، مقدسی ۴۲۷، ۴۲۸، فارسنامه ۶۹ B، ۷۳ B، ۸۲ B، ۸۶ B، مستوفی ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰، جهان نما ۲۶۸، قزوینی: جلد دوم ۱۶۲.

می‌نامیدند وچون عضدالدوله می‌خواست به آن شهر رود کراهت داشت که گفته شود عضدالدوله به گور می‌رود، از اینجهت نام آنرا تغییر داد و فیروزآباد نامید که هنوزهم باین نام خوانده میشود. مقدسی که این حکایت را آورده از میدان بزرگ شهر واز باغهای گل سرخ فیروزآباد یاد نموده گوید شهری بسیار نیکوست و انسان از هر دروازهٔ شهر که بیرون رود تا یک فرسخ در باغ وعمارت راه می‌پیماید، آب شهر از کوهی نزدیک می‌آید واز ظرفی مسین که سوراخ تنگ دارد آبی بسیار تند خارج می‌شود. در چهار فرسخی شهر بقول جغرافی نویسان ایرانی قلعهٔ مستحکمی وجود داشته موسوم به‌قلعهٔ سهاده یا شهاره. اصطخری رودخانهٔ فیروزآبادرا نهر تیرزه نامیده ولی فارسنامهٔ ابن بلخی و حمدالله مستوفی آنرا رود خانهٔ برازه (یا براره) نامیده‌اند که از ولایت خنیفغان برمیخیزد و گویند زمانی که اسکندر مقدونی شهر گوررا محاصره کرد مجرای آن رودخانه را تغییر داد وهرچه آبادی دراطراف شهر بود غرق شد ودریاچه‌ای تشکیل یافت که بعدها در زمان اردشیر بابکان به تدبیر برازهٔ حکیم آب‌آن را خشکانیدند وچون‌حکیم مزبور بوسیلهٔ‌نهری‌آب رودخانه را بشهر آورد از این جهت آن نهر بنام وی موسوم گردید. قزوینی گوید درفیروزآباد آتشکده ای معروف وجود دارد، وی همچنین از چاه عجیبی که جلو دروازهٔ شهر واقع بوده وآب بسیارتندی خود بخود ازآن بیرون می‌آمده یادکرده واز گل سرخ گوری هم که بهترین گل سرخ ها بوده و در همه جا شهرت داشته نام برده است. درشمال فیروزآباد چنانکه گفتیم ولایت خنیفغان یا خنیفقان که ایرانیان آنرا خنفگان میگفتند واقع بود در میان کوهها قریهٔ بزرگی بهمین اسم قرارداشت که راهی سنگلاخ و دشوار از آنجا به فیروزآباد میرفت.[۱]

قسمتهای ساحلی کورهٔ اردشیره خره راسیف، یعنی کناره، میگفتند وایالت مزبور درساحل خلیج فارس سه سیف داشت که همهٔ آنها درمنطقهٔ گرمسیر واقع بود. یکی سیف عماره در خاور جزیرهٔ قیس ودیگر سیف زهیر درساحل جنوبی‌ایراهستان

۱ ـ اصطخری ۱۰۵، ۱۲۱، ۱۲۳، مقدسی ۴۳۲، فارسنامه A ۷۰، B ۷۲، B۷۹، ۸۲ A، مستوفی ۱۷۲، ۱۷۹، ۲۱۹، قزوینی : جلد دوم ۱۲۱.

وحوالی سیراف وبالاخره سیف مظفر درشمال نجیرم. عماره وزهیر ومظفر سه عشیرهٔ عرب بودند که ازآنطرف خلیج فارس به‌سواحل‌شمالی آن کوچ کرده ودراین قسمت فارس مسکن گزیده بودند. سیف عماره در قرن چهارم قلعه‌ای داشت مشرف بر دریا که هیچکس نمیتوانست بر آن بالا رود و آنرا قلعهٔ دیکدان یا دیکپایه میگفتند وبه‌حصن‌ابن‌عماره نیزمعروف بود ودر کنار آن بیست کشتی میتوانست پهلو بگیرد. ورود به این قلعه فقط بوسیلهٔ چنگک‌هائی که‌بدیوارآن نصب میکردند امکان‌داشت. به مسافت اندکی درمغرب آن جزیرهٔ قیس که بفارسی کیش گفته میشود واقع‌است. این بندر در قرن ششم پس از خراب شدن سیراف، که عنقریب بذکر آن خواهیم پرداخت، بندرتجارتی‌خلیج فارس گردید. در جزیرهٔ کیش شهری ساخته شده‌بود که باروئی مستحکم‌داشت وآب آن ازبرکه‌های متعدد حاصل‌می‌شد ودرنزدیکی ساحل محلی برای صید مروارید بود. این جزیره لنگرگاه کشتیهای بلاد هند و عرب بود ونخلستانی بزرگ داشت. قزوینی در بارهٔ گرمای آنجا گوید در تابستان مانند حمامی است بسیارگرم و مرطوب، ولی با این وصف قیس شهری پرجمعیت و آباد بود. فاصلهٔ جزیره از ساحل چهار فرسخ است و در ساحل مقابل لنگرگاه «هزو» واقع بود و در قرن هفتم جادهٔ کاروانی شیراز به لاغر تا آنجا امتدادداشت. هزو در زمانیکه یاقوت آنرا دیده خراب بوده است ولی در قرن چهارم قلعهٔ مستحکمی بود متعلق به آل بویه که زندانیان سیاسی را بآنجا میفرستادند. نزدیک شهر دهکدهٔ ساویه واقع بوده است (که آنرا در نسخه‌های مختلف بصورتهای «تابه» «تانه» هم نوشته اند و تلفظ صحیح آن معلوم نیست)[1]. در باختر سیف عماره و در امتداد

---

۱ - اصطخری ۱۱۶ ، ۱٤۰ ، ابن‌حوقل ۱۸۸ ، یاقوت : جلد دوم ۷۱۱ : جلد چهارم ۳۳۳ ، ۹۷٤ ، فارسنامه B۷٤، مستوفی ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۱۸۰ قزوینی : جلد دوم ۱٦۱ . مستوفی منزلگاههائی را که میان لاغر وهزوبوده اسم برده ولی‌چون هیچیک ازجهانگردان معاصر ازاین راه مسافرت نکرده‌اند اسمهائی‌که مستوفی ذکر نموده درنقشه وارد نشده ومحل قسمت عمدهٔ آنها امروز نامعلوم است. مستوفی فاصلهٔ منزلگاههارا با فرسخ معین کرده گوید : ازو تا لاغر پنج فرسنگ ازو تا ناحیت فاریاب شش فرسنگ ازو تا شهر خنج شش‌فرسنگ ازو تا آب انبارکنار پنج فرسنگ ازوتا هرمز پنج فرسنگ ازو

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۲۷۸)

ساحل دریا سیف زهیربود که کران شهر عمده وسیراف و نابند دولنگرگاه معروف آن ناحیه بوده‌اند . این ناحیه تا نجیرم ، واقع در آنطرف دهانهٔ رود سکان ، امتداد داشت وآنطرف این‌ناحیه ، بطرف داخل، ناحیهٔ ایراهستان واقع‌بود . بگفتهٔ اصطخری درکران گلی بود خوردنی برنگ سبز و بطعم چغندر . حمدالله مستوفی کران را از توابع ایراهستان شمرده گوید « از میوه‌جز خرما ندارد » و درجنوب آن، شهر و ولایت میمند در نزدیکی لنگرگاه نابند واقع است . نابند در رأس خور معروف به‌خور یا خلیج نابند واقع‌بود . میمند بگفتهٔ حمدالله مستوفی « غله و خرما وانگور و همه میوه دارد و انگور بیشتر وگرمسیر تر است و مردم آنجا بیشتر پیشه ور باشند[1] » . درساحل بالای نابند وشمال باختری آن بندر سیراف‌واقع است‌که درقرن چهارم قبل از ترقی جزیرهٔ کیش مرکزتجارتی خلیج بوده و اصطخری گوید سیراف ازحیث بزرگی وجلال با شیراز همسری‌میکند. ساختمانهای آنجا ازچوب ساج است که از زنگبار میآورند و عمارتهای چند طبقه دارد که مشرف بر دریا ساخته شده. همچنین گوید مردم سیراف درمخارج عمارت اسراف میکنند چنانکه یکی ازبازرگانان برای خانهٔ خویش بیش از سی هزار دینار (پانزده هزار پوند) خرج می‌کند . سپس گوید اهالی آنجا از تمام اهل فارس توانگرترند وکسانی هستند که ثروت آنان ازشصت‌هزارهزار درهم (دومیلیون پوند) بیشتراست وهمهٔ آنرا از راه تجارت دریا بدست آورده اند . اطراف شهر باغستان و درخت وجود ندارد و میوجات و بهترین آب شهر از کوهی است مشرف بر آن موسوم به کوه جم و در آن کوه

تادیه داروك شش فرسنگ، درین راه‌گریوه بسیار است وسخت ، ازو تا ماهان شش فرسنگ ازو تا هزو بساحل بحر شش فرسنگ » . ناحیه‌ای که مستوفی آنرا فاریاب نوشته ظاهراً همان باراب ، واقع درنیمه راه کاریان وکران ،است چنانکه مقدسی (صفحهٔ ٤٥٤) ذکر کرده است . اما وضع شهر خنج (صحیح حج ، ضح ، صح و صورتهای دیگر) روشن نیست زیرا درین ناحیه شهری باین اسم نیست ولی شاید بتوان آنرا «جم» خواند (اصطخری ۱۰۸) متأسفانه نویسندهٔ جهان نما و جغرافی‌نویسان عرب این راه را اسم نبرده‌اند وبا ملاحظهٔ گفتهٔ اصطخری (صفحهٔ ۱٤۱) ویاقوت جلد سوم ، ۲۱۷ میتوان‌گفت که سیف بنی صفار همان سیف عماره است

۱ ـ اصطخری ۱۰٤، ۱٤۱، ۱۵۲، یاقوت : جلد اول ٤۱۹ ، جلد دوم ٤۸۹ ، جلدسوم ۲۱۲، ۲۱۷ مستوفی ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ابوالفداء ۳۲۲

قلعه ای عظیم‌است موسوم به سمیران . مقدسی در خصوص‌سیراف گوید‌تجارت آن از بصره بیشتر است وخانه‌های آنجا بهترین خانه‌هائی است که من دیده‌ام ودرسال ۳٦٦ یا ۳٦۸ زمین لرزه‌ای درآنجا وقوع یافت وهفت روززمین را تکان میداد چنانکه اهل شهر بسوی دریا گریختند واکثرخانه‌ها ویران وبا خاك یکسان گردید.

با زوال دولت آل بویه سیراف روی بویرانی نهاد و فارسنامهٔ ابن ابلخی چنین گوید «مالی بسیارازآنجا برخاستی تاآخرعهد دیلم‌هم برین جملت بودبعد ازآن پدران امیر کیش مستولی شدند وجزیرهٔ قیس ودیگرجزائر بدست گرفتند وآن‌دخل که سیراف را میبود بریده گشت وبدست ایشان افتاد ورکن الدوله خمارتگین قوت رأی وتدبیرآن نداشت که تلافی‌این حال کند وبا این همه یک دوبار به‌سیراف رفت تاکشتیهای جنگی سازد وجزیرهٔ قیس و دیگر جزائر را بگیرد وهر بار امیر کیش اورا تحفها فرستادی وکسان اورا رشوتها دادی تا اورا بازگردانیدندی وبه عاقبت چنان شد که یکی بود از جملهٔ خانان نام او ابوالقاسم وسیراف نیز بدست گرفت». اما در آغاز قرن هفتم هنگامی که یاقوت آنجا را دیده ، تنها مسجد آن با ستونهائی از چوب ساج برپا بوده وبقایای عمارتی درسمت ساحل وجودداشته ولی محلی‌برای لنگرانداختن کشتیها نداشته‌وسفاین‌ناچار به‌نابند میرفته‌اند. یاقوت همچنین گوید درزمان او اهل‌آنجا سیراف را شیلاو میگفتند .

نجیرم ، بندری کم اهمیت و در باختر سیراف آنطرف دهانهٔ رود سکان ، دراول سیف مظفر واقع بود ، واین‌سیف تاجنابه واقع درارجان امتداد داشت.نجیرم در زمان مقدسی دارای دومسجد وبازارهای خوب بود وبرکه‌هائی داشت که‌ازآب باران پر می‌شد. ناحیهٔ دستقان نیرازتوابع سیف مظفربشمارمی آمد ومهمترین شهرآن ولایت درقرن چهارم صفاره بود. ظاهراً این ولایت درنزدیکی جنابه بوده ولی‌محل صحیح شهر صفاره معلوم نیست[1].

---

۱ ـ دور نیست ولایت دستقان با سیف بنی صفار که سابقاً اسم آنرا بردیم مطابق باشد.
اصطخری ۳٤ ، ۱۰٦، ۱٦٦ ، ۱۲۷، ۱٤۱، ۱٥٤، مقدسی ٤۲۲ ، ٤۲٦ ، ٤۲٦ ، فارسنامه B ۷۳، A ۷٤، یاقوت: جلد سوم ۲۱۱ ، ۲۱۷، مستوفی ۱۷۲ .خرابه‌های سیراف راکاپیتن استیف Stiffe در J. R. G. S• صفحهٔ ۱٦٦سال ۱۸۹٥ وصف نموده است .

نزدیک مرز ولایت ارجان رودخانهٔ شاپور بدریا میریخت وباندك فاصله از دهانهٔ آن رود شاید بالای ملتقای رودجره به‌رودخانهٔ شاپور، که بعدهادربارهٔ آن گفتگوخواهیم کرد ، شهر توج یا توزمر کزمهم تجارتی قرار داشت. توج درقرن چهارم چنانکه اصطخری گوید ازحیث بزرگی باندازهٔ ارجان بود ، گرمائی سخت‌داشت ودردره ای واقع بود ونخیلات بسیارداشت. توج شهری تجارتی بود پارچه های کتانی آنجا که برنگهای مختلف تهیه میگردید و گلابتون دوزی میشد معروف‌بود . رودخانهٔ شاپور که از نزدیک شهر میگذشت غالباً رودخانهٔ توج نامیده می شد و عضدالدولهٔ دیلمی طایفه‌ای از اعراب را ازشام کوچانیده در آنجا مقام داده بود. توج در آغاز قرن‌ششم ویران گردید و تاکنون محل آن معین‌وپیدا نشده ولی گویند آن شهر در ساحل رودخانهٔ شاپور یا نزدیک آن در زمینی پست بفاصلهٔ دوازده فرسخی جنابه و در ساحل دریا و چهار فرسخی معبری که از دریزآغاز میگردید واقع بوده است. توج از نقاط مشهور دورهٔ فتوحات اسلام است وتاریخ بنای مسجد آن بهمان دوره میرسیده ولی درزمان حمدالله مستوفی باخاك یکسان بوده است .

شهرمهم غندجان دردشت بارین ونزدیک توج واقع‌بود . فارسنامهٔ‌ابن‌بلخی محل آنرا ذکر کرده ولی امروزاثری از آن ظاهر نیست. محل مزبور بقرار وصف فارسنامه درچهار فرسخی جره ودوازده فرسخی‌توج بوده‌است. همین کتاب در وصف رودخانهٔ جره گوید « جره ونواحی آنرا آب دهد و بعضی از روستای غند جان‌پس بانهر بساپور آمیخته شود ودردریا افتد» .

این شهر درقرن‌چهارم، چنانکه گفته‌اند ، باندازهٔ اصطخر وجنابه بوده وازآنجا زیلو و پرده صادر میشده و جزء منطقهٔ‌جروم، یعنی گرمسیر، بشمار می آمده است. مقدسی گوید درکوهستان غندجان رودخانه‌ایست میان دو کوه از آن دودی برمیخیزد چنانکه به آن نزدیک نمیتوان شد وهرگاه مرغی برفرازآن بپرد درآن فرو می‌افتد ومی‌سوزد و نیز در آن کوهستان چشمه های آب معدنی است که شستشوی با آن بیماران را شفا می‌بخشد. اهل غندجان بگفتهٔ حمدالله مستوفی «بیشتر کفشگروجولا باشند وآن شهررا دشت بارین گویند وقلعهٔ رم زوان بحدود غندیجان جائی‌محکم است وهوایش گرمسیر است وآبش ازمصانع » .

ولایت بوشکانات درنیمه راه غندجان و صحرای ماندستان (رجوع کنید به صفحهٔ۲۷۵) تاشمال نجیرم امتداد داشت. این صحرا، چنانکه حمدالله مستوفی گوید «هیچ آب روان و کاریز ندارد وحاصلش جزغله وپنبهٔ دیمی نبود» زیرابوشکانات از نواحی گرمسیر خلیج است[۱].

جزیرهٔ خارك که از دهانهٔ رودخانهٔشاپور دوراست ازتوابع‌ولایت‌اردشیر-خره ولنگر گاه کشتی‌هائی بود که از بصره بطرف جزیرهٔ قیس وهندوستان می‌رفتند. یاقوت که خارك را دیده است گوید از ارتفاعات آن جنابه ومهروبان را که هردو درساحل ولایت‌ارجان‌واقع‌اندمیتوان دید، خاك‌آن بسیارحاصلخیزاست ومیوهٔ فراوان ونخلهای نیکودارد ودریای مجاورآن ازبهترین صیدگاههای مروارید است. بسیاری ازجزائر دیگر خلیج فارس نیز درمراجع ومآخذ ما ذکر گردیده که آنها را از توابع ولایت اردشیرخره بحساب‌آورده‌اند ولی مهمترین همهٔ آنها ازحیث تجارت‌وبازرگانی جزیرهٔ خارك وجزیرهٔ قیس بوده، وبرخی دیگر ازجزائرمذکور را نمیتوان درست معین ومشخص کرد.

اوال درساحل‌عربی مهمترین جزیرهٔ مجمع‌الجزایربحرین است که ذکرآن درفتوحات اولیهٔ‌اسلامی‌آمده است. اولین کسی که از بوشهر (بوشر) نام برده یاقوت است‌وروبروی‌آن بگفتهٔ بلاذری‌درقسمت داخل، ریشهر یاراشهرتوج بوده‌است. جزیرهٔ لاوان (الان،ولان یالار) باستناد مسافتهائی که جغرافی‌نویسان ذکر کرده‌اند باجزیرهٔ

---

۱ - مقدسی و یاقوت و جغرافی نویسان قدیم دیگر نوشته اند که دشت بارین اسم شهراست و غندجان اسم ولایت، در حالی که خود کلمهٔ دشت دلالت داردکه دشت بارین قاعدةً نباید اسم شهر بوده باشد. در خاور زمین بسیار معمول است که بر مهمترین شهرهای یك ولایت یا یك ایالت اسم‌آن ولایت یا آن ایالت را گذارده اند و از این لحاظ دور نیست پس از آن که اسم غندجان از استعمال افتاده دشت بارین جای آن اسم را گرفته و هم بر شهر و هم بر ولایت آن اطلاق‌شده باشد. مستوفی گوید «غندجان در تلفظ دشت بارین‌گویند شهری کوچك است».

اصطخری ۱۰۶ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، مقدسی ۴۲۲ ، ۴۲۳ ، ۴۳۵ ، ۴۴۶ ، ۴۴۸، فارسنامه A ۷۳ ، A ۷۶، B ۷۹ ، B ۸۲، A ۸۶، مستوفی ۱۷۱، ۱۷۷ ، ۱۷۹ ، ۲۱۸ ، یاقوت: جلد اول ۱۹۹ ، ۸۹۰، جلد دوم ۵۷۶ جلد سوم ۸۲۰،۵. جغرافی نویسان قدیم توج را در اکثر اوقات جزء کورهٔ «شاپور خره» بحساب می‌آوردند.

شیخ شعیب واقع درغرب جزیرهٔ قیس مطابقت میکند وجزیرهٔ ابرون بی‌شک همان هندرابی کنونی است که با «چین» (یا خین) نزدیک جزیرهٔ قیس یعنی کیش واقع است.

جزیرهٔ بزرگی که درقسمت تنگ خلیج‌فارس واقع‌است وامروز کشم نامیده میشود و آنرا جزیرهٔ طویله هم می گفتند ظاهراً باید همان جزیره‌ای باشد که در کتب مرجع ما در قرون وسطی به اسامی مختلف : جزیرهٔ بنی (یا ابن) کوان ، جزیرهٔ ابر کافان وجزیرهٔ ابر کمان ذکرشده‌است ، وشاید این اختلاف تسمیه ناشی‌ازاختلاف نسخ باشد ، و یاقوت گوید که جزیرهٔ مزبور بنام « لافت » نیز معروف بوده است. جزیرهٔ خاسک یا جاسک از جزایر همجوارقشم بوده وشاید هم فقط اسم دیگری‌برای همان‌جزیرهٔ کشم (جزیرهٔ دراز) بوده است. ساکنین آن درشجاعت وجنگهای‌دریائی ید طولائی داشتند وبگفتهٔ قزوینی براهزنی دریائی وغارت کشتی‌ها می پرداختند. نزدیک هریک از این جزایر غوصگاههای صید مروارید وجود داشت ولی بیشتر جزایر مزبور ، جزدرفصل صید ، غیرمسکون بود. درمشرق جزیرهٔ قشم جزیرهٔ‌هرمز واقع است ، که چون جزء ایالت کرمان محسوب میشود در فصل مربوط به ایالت مزبور ازآن گفتگو خواهیم کرد.[1]

---

۱ ـ اصطخری ۳۲ ، ابن‌خرداد به ۶۱ ، بلاذری ۳۸۶ ، ۳۸۷ ، یاقوت : جلد اول ۳۹۵ ، ۵۰۳ ، جلد دوم ۳۸۷ ، ۵۳۷ ، جلد چهارم ۳۴۱ ، ۳۴۲ ، مستوفی ۱۸۱ ، ۲۲۲ ، قزوینی : جلد دوم ۱۱۷

فصل هجدهم

فارس (بقیه)

کورهٔ شاپورخره ـ شهر شاپور وغارآن ـ رودخانهٔ رتین ـ نوبنجان ـ قلعهٔ سفید و شعب بوان ـ زموم کرد ها ـ کازرون و دریاچهٔ آن ـ رود آهنین ورود جرشیق ـ جره وپل سبوك ـ کورهٔ ارجان و شهر ارجان ـ رود خانهٔ طاب ـ بهبهان ـ رودخانهٔ شیرین ـ گنبد ملقان ـ مهروبان ـ سینیز وجنابه ـ نهر شاذکان

کوره (یعنی‌ولایت) شاپورخره، که معرب آن سابورخره است، کوچکترین کوره‌های ایالت فارس بود وحدود آن از حوضهٔ رود شاپور علیا و شعب آن رود تجاوز نمی‌کرد. کرسی این ولایت در زمان قدیم شهر شاپور بود واصل این اسم بشاپور است[1] که غالباً «شهرستان» یعنی‌محل شهر یا کرسی و پایتخت نامیده میشد. ابن حوقل گوید: شاپور شهریست بزرگ باندازهٔ شهر اصطخر ولی از آن آباد تر وپرجمعیت‌تراست ومردمانش توانگرترند. ولی مقدسی‌درنیمهٔ دوم قرن چهارم گوید اکنون درحال ویرانی‌است واهالی‌آن ازآنجا کوچ می‌کنند و به کازرون میروند. با این حال باز در آن زمان شاپور شهری پرنعمت بود، نیشکر و زیتون و انگور درآن‌فراوان بعمل می‌آمد وانواع میوه‌ها وگل‌ها از قبیل انجیر ویاسمن وخرنوب

1 ـ در نسخه های مختلف این اسم عموماً (و شاید اشتباهاً) بصورت «نشابور» (بفتح نون وکسر آن) آمده است. بشاپور در اصل به شاپور و به شاپور در اصل «وه شاپور» است (بمعنی‌شاپور نیك یا «عظمت شاپور») اسامی مکان مصدر به «به» متعدد است. به «به اردشیر» یا گواشیر در آغاز فصل بیست و یکم رجوع کنید.

آن فراوان بود. قلعهٔ آن «دنبلا» نامیده میشد وبارویش چهار دروازه داشت که عبارت بودند از دروازهٔ هرمز، دروازهٔ مهر، دروازهٔ بهرام ودروازهٔ شهر. مسجد جامع آن دربیرون شهربود ومسجد دیگری هم داشت موسوم به مسجد خضر، یا مسجدالیاس.

فارسنامهٔ ابن بلخی درآغاز قرن ششم گوید «ودراین سالها خراب شده بود» درزمان حمدالله مستوفی یعنی دوقرن بعد ازفارسنامهٔ ابن بلخی اسم شاپوریا بشاپور به ولایت کازرون که مجاورشاپور بودداده شد.

شاید حمدالله مستوفی رود خانهٔ شاپور را بنام شهریار رود خوانده باشد وگوید شاپوررا «طهمورث دیوبند ساخت ودین‌دار خواند اسکندر رومی بوقت فتح فارس آنرا بکلی خراب گردانید شاپوربن اردشیر بابکان از نو عمارت کرد وبشابور خواند به نام خود اصل آن بنارا شاپور است وبمرورایام از ادغام حروف بشاورشد هوایش گرمسیر و متعفن است و آبش از رود بزرگ که بدین شهر باز خوانند وحاصلش غله وبرنج وخرما وترنج و نارنج ولیمو وانواع میوه‌های خوب گرمسیری بود وآنجا قیمتش زیادت ندارد وآینده ورونده از خوردن آنهم بازندارند ومشمومات چون نیلوفروبنفشه ویاسمین ونرگس بسیاربود وابریشم نیزخیزد ومردم آنجا شافعی مذهب‌اند وبرظاهر بشاورشکل مردی سیاه است بهیکل بزرگتر از مردی بعضی گویند طلسمی است و برخی گویند که مردی بوده که خدای تعالی آنرا سنگ گردانیده، شاهان آن ولایت او را معزز و مکرم دارند وبه زیارتش روند وروغن مالند».

مقدسی قبل از حمدالله مستوفی درقرن چهارم باین غار اشاره کرده گوید در یک فرسخی نوبندگان است و هیکل عظیم شاپور در دهانهٔ غار است وتاجی برسردارد. پشت سراوآبی است راکد ومنفذی ندارد و باد سختی در آنجا میوزد. طول آن هیکل یازده ذراع است وساق پایش سیزده وجب وسه برگ سبزجلوی پای اوحجاری شده است[1]

۱ ـ ابن‌حوقل ۱۹٤، مقدسی ٤۳۲، ٤٤٤، فارسنامه B ۷٤، A ۷٥، ودر اینجا این نام به صورت بیشاور و بشاپور آمده است. مستوفی ۱۷٥، ۱۷٦ رجوع بکتاب Travels in Luristan اثر Do Bode، چاپ لندن ۱۸٤٥، جلد اول، صفحهٔ ۲۱٤

جغرافی نویسان عرب قسمت بالای رودخانهٔ شاپوررا نهر رتین نامیده‌اند و سرچشمهٔ این رود ناحیهٔ خمایجان یا خمایگان علیاست که بزرگترین دهکدهٔ آن بگفتهٔ حمدالله مستوفی دهکدهٔ علی بوده است. خمایجان پائین ازتوابع ولایت اصطخر (که درفصل آینده ازآن گفتگوخواهیم کرد) بشمار میآمد. خمایجان درحوالی بیضاء درساحل یکی از شعب رودخانهٔ کر واقع است. در خمایجان بالا و خمایجان پائین میوه‌جات سردسیری مثل بادام وانار بعمل میآمد ومقدار زیادی از عسل خوب آن بخارج صادر میشد واکثر اهالی آنجا چاروادار بودند واسب و استر بمسافرین کرایه میدادند. درغرب خمایجان ولایت انبوران است که شهر عمدهٔ آن نوبندجان، نوبندگان یانوبنجان بود. این شهر در زمان اصطخری از کازرون بزرگتر بود و هوائی گرم و نخیلاتی فراوان داشت. مقدسی از بازار های خوب و معمور و باغستان شاداب وپرآب ومسجدآن سخن گفته‌است. نوبندگان درزمان سلجوقیان خراب شدولی اتابک چاولی[1] درقرن پنجم به مرمت آن همت گماشت. ازدوفرسخی نوبندگان درهٔ معروفی که مسلمانان آنرا یکی از جنات اربعهٔ دنیا میشمردند، یعنی شعب بوان، آغاز میشود که آبهای آن به‌رود کر واقع درولایت اصطخرمیریزد. طول این دره سه‌فرسخ ونیم وعرض آن یک فرسخ ونیم است. درخرمی وشادابی آن را نظیری نبود بسبب آن که بگفتهٔ حمدالله مستوفی «درمیان دره رودی بزرگ روانست و برهردو طرف برآن کوهها اکثر اوقات از برف خالی نبود ودرین عرصهٔ مذکور قطعاً ازکثرت درختان آفتاب برزمین نتابد وچشمه سارهای بسیار وآبهایش زلال است».

دردو فرسخی شمال شرقی نوبندگان قلعهٔ کوهستانی معروف به قلعهٔ سفید یا اسفیددز یا قلعهٔ اسفندیار در نقطهٔ مسطحی از کوهستانی که محیط آن چند میل واطراف آن سخت سراشیب است واقع گردیده و شاید همینجا باشد که مقدسی ازآن بنام قصر ابوطالب یاد کرده گوید آنرا «عیان» مینامند. حمدالله مستوفی آنرا

۱ - نام چاولی (که غالباً بصورت «جاولی» نوشته میشود) در فارسنامه و نزهة القلوب به‌مناسبت این‌که بتعمیر و مرمت دژها و شهرها و ساختن بندها و سدها همت‌گماشته است مکرر ذکر شده. وی ازجانب سلطان محمد سلجوقی بوالیگری فارس آمد. اتابک چاولی سقاوه (یعنی «باز») به‌فخرالدوله ملقب گردید و مدت بیست سال والی نیمه مستقل فارس وکرمان بود و در سال ۵۱۰ وفات یافت.

قلعهٔ اسفید دز نامیده گوید « در فارسنامه (ابن بلخی) آمده که آن قلعه در قدیم آبادان بوده است وازقدمت بانی آن معلوم نشد وسالهای درازخراب مانده ودراوایل عهد سلاجقه ابونصر تیرمردانی آنرا با حال عمارت آورده وآن قلعه بر کوهی است که دورش بیست فرسنگ است و با هیچ کوه پیوسته نیست و جز یک راه ندارد وبرسر کوه زمینی نرم وهمواروچشمه های آب خوش وباغات میوه واندکی زراعت دارد ودرآن زمین چاه بسیار فروبرود وآب خوش دهد وهوائی معتدل دارد ودرزیر قلعه دزکی است آنرا نشناك (اشناك ـ استاك ـ نشکنان) خوانند وحصارهای محکم دارد و پیرامن آن کوه میدان فراخ ونخجیرگاهی نیکوست». در اواخر قرن هشتم که امیرتیمورآن قلعه را محاصره کرد نام آن قلعه درتاریخ شهرت یافت. امیرتیمور درضمن حرکت از بهبهان به شیراز ، سرراه خود این قلعه را بعد ازدوشبانروز جنگ دربهار سال ۷۵۹ تسخیر کرد[1].

دریک منزلی شهر نوبندگان سرراه شیرازشهر کوچک تیرمردان در میان شش دهکده که بزرگترین آنها کرجن (یا جرکن) بود قرار داشت و فاصلهٔ آن تانوبندگان پنج فرسخ بود. این ناحیه بسیار شاداب وحاصلخیز بود و عسل فراوان ازآنجا صادر میگردید. درغرب نوبندگان سرراه ارجان شهر انبوران درهمین ناحیه واقع بود ونیزدرمجاورت آن ناحیهٔ باشت قوطا که شهرباشت مرکز آن‌هنوز موجود است قرار داشت ودو رودخانهٔ «درخید و خوبذان ازین ناحیه می‌گذشت. درکنار رودخانهٔ خوراوذان که خوبذان هم نامیده میشد شهری بهمین نام واقع بود که تانوبندگان چهارفرسخ فاصله داشت. خوبذان درقرن چهارم محلی‌پرجمعیت بود ومسجدجامع وبازارهای خوب داشت. چهاریاشش‌فرسخ درسمت مغرب این رودخانه ودومنزلی‌نوبندگان شهر کوچک درخید درساحل رودخانه‌ای بهمین نام جای داشت این‌رودخانه ازدریاچهٔ کوچکی‌خارج‌می‌شدوبعضی‌هم گفته‌اندبه‌آن دریاچه‌می‌ریخت.

---

۱ ـ اصطخری ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۲۰ ، ۱۲۷ ، مقدسی ۴۳۴ ، ۴۳۷ ، ۴۴۷ ، فارسنامه B ۷۶ ، A ۷۸ ، B ۸۱ ، مستوفی ۱.۷۷ ، ۱۷۸ ، ۲۱۹ ، شرف الدین علی یزدی : جلد اول ۶۰۰ در نسخه های خطی نام این قلعه را بصورتهای مختلف « دزك نشکمان » و « استاك » نوشته اند . مکدونالد کینر Macdonald kinneir درکتاب Persian Empire صفحهٔ ۷۳ از قلعهٔ سفید وصف کاملی نموده‌است .

همچنین ذکر کرده اند که رودخانهٔ درخید رودخانهٔ بزرگ و غیر قابل‌عبوری بود. رودخانهٔ خوبذان شعبه‌ای ازرود شیرین بود ودرجائی که از ولایت ارجان گفتگو خواهیم کرد از رود شیرین هم ذکری خواهیم نمود. بهر حال رودخانهٔ خوبذان یا رودخانهٔ درخید پلی داشته که ابوطالب نوبندگانی بانی آن بوده و این همان کسی‌است که قصرعیان را، که درفقرهٔ قبل‌نامی ازآن بردیم، ساخته بود. اصطخری ومقدسی‌اختلاف دارند که آن پل روی کدام یک ازآن رودخانه ها بوده‌است‌ومؤلفین جدید با اسامی مختلفی که براین رودخانه نهاده‌اند براین ابهام افزوده‌اند بطوریکه غیرممکن است بتوان دریافت کدام ازاین رودخانه ها که در نقشه نشان داده میشود رودخانهٔ منظور ما میباشد.

مقدسی دربارهٔ آن پل گوید: پل ابوطالب در این زمان ساخته شده ومانند آن درشام وعراق نیست. پس باید آن‌پل درنیمهٔ دوم قرن چهارم ساخته‌شده باشد. یاقوت در قرن هفتم گویدآن پل‌هنوز باقی است. شرف‌الدین علی‌یزدی هم درضمن بیان خط سیر امیرتیمور از بهبهان به‌شیراز بسیاری ازاین نقاط را اسم برده است.[1]

درناحیهٔ کوهستانی‌فارس که بعدها به‌کوه گیلویه معروف گردید پنج‌قبیلهٔ کرد سکنی‌اختیار کرده‌بودند که‌بآنها زم کردهامی گفتند ودراین ناحیه‌درقرن چهارم چراگاه‌ها ومساکن آنها قرارداشت. مقدسی از قلعه‌ای متعلق به‌کردها گفتگومیکند که در کوهی نزدیک مسکن آنها واقع بوده و گوید روستائی ورودخانه‌ای دارد ودرمیان کوهستانی[2] دارای باغستان ونخلستان واقع است ومیوه بسیار دارد. شهر

---

۱ - درتلفظ این نامها اختلاف بسیاراست «خوراوذان» بصورت خوبذان مختصرشده ونیز به صورتهای خوابذان، خباذان و خاودان و بالاخره درکتاب شرف‌الدین علی یزدی بصورت«خاوران» نوشته شده است. «درخید» را نیز «درخوید» نوشته‌اند ولی دخوند (که‌درکتاب مقدسی‌آمده) احتمالا اشتباه کاتب است.

اصطخری ۱۱۰، ۱۲۰، مقدسی ۴۳۵، ۴۴۰، فارسنامه ۸۶، A، B، A ۷۹، B ۸۰، مستوفی ۱۷۶، ۲۱۸ یاقوت: جلد اول ۹۰۵: جلد دوم ۴۸۷، جلدسوم ۸۳۸ - ابن اثیر: جلد هشتم ۱۲۲، ۲۰۲ شرف الدین علی یزدی: جلد اول ۶۰۰

۲ - اصطخری ۹۸، ۱۱۳، مقدسی ۴۳۵، یاقوت: جلد دوم ۸۲۱ مستوفی ۱۷۶، ۲۰۶. «زم» در زبان‌کردی بمعنی قبیله است (وکتابت صحیح آن زومه است) و اشتباها اغلب آنرا زم نوشته‌اند. به ترجمهٔ پرفسور دگویه Prof. De Goeje از ابن خردادبه حاشیهٔ صفحهٔ ۳۳ رجوع کنید.

کازرون ازنیمهٔ قرن چهارم که شاپور روبویرانی رفت مهمترین شهر ولایت‌شاپور گردید. ابن حوقل در بارهٔ کازرون گوید درین زمان از نوبندگان کوچکتر است، ابنیهٔ خوب دارد وخانه‌های آن از گچ وسنگ است. اندکی بعد از وی مقدسی آن شهر را دمیاط ایران شمرده است. شهر مزبور تجارتی مهم داشت، کتان درآنجا بعمل میآمد وعضدالدولهٔ دیلمی برای تجارسرائی بزرگ ساخته بود که سالی ده‌هزار درهم (چهار صد پوند) از آن سرای درآمد داشت. مقدسی از خانه های کازرون سخن رانده گوید هرخانه ای چون کاخی است و دارای بوستانی و مسجد جامع بر فرازتپه‌ای است. حمدالله مستوفی گوید «و چون دراصل سه دیه بوده اکنون نیز عمارت متفرق بود ودرو کوشک‌های محکم ومعتبر که هریک همسر قلعه باشد». آن سه دهکده نورد ودر بست وراهشان است که هر یک درکنار قناتی بهمین نام واقع شده وآب شهر ازآنهاست وآنها ازمحلات‌شهرند. خرمای کازرون بسیارخوب است مخصوصاً آنچه بنام‌خرمای گیلانی معروف است وپارچهٔ نخی موسوم به کرباس ازآنجا صادر میگردد. مرغزار معروف‌آن به‌مرغزار نرگس موسوم میباشد. ابن‌بطوطه که درسال ۷۳۰ کازرون را دیده است گوید اطراف کازرون را بلاد شول گویند، وامروز به شولستان معروف‌است. درجلگهٔ شرقی‌شهر به مسافت کمی‌دریاچهٔ کازرون واقع است که در قرن چهارم دریاچهٔ «موز» یاموزك (چون تلفظ صحیح آن معلوم نیست) نامیده می‌شد. طول دریاچه ده فرسخ است آبش شور وماهی در آن فراوان است. حمدالله مستوفی دومعبر یا کتل واقع دربالای دریاچه سرراه کازرون به شیراز، را که اکنون به کتل پیرزن و کتل دختر معروف‌اند بترتیب هوشنگ و مالان نامیده که اولی در سه فرسخی کازرون است و دومی بالای اولی است و هر دو شیب تندی دارند.[۱]

راههائی که از کازرون به ساحل دریا میروند از دریز به کمارج میگذرند

۱ ـ اصطخری ۱۲۲، ابن‌حوقل ۱۹۷، مقدسی ۴۳۳، مستوفی ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۰۰، ۲۶۶، اسامی محلات سه‌گانهٔ کازرون در نسخ خطی مختلف‌کتاب مستوفی بصورتهای نورد، دریست ورحبان یا رحیان آمده است. ابن بطوطه: جلد دوم ۸۹، در فارسنامهٔ ابن بلخی ورقهٔ B ۸۰ نام آن دریاچه بطوروا ضح بصورت «مور» نوشته شده وگاهی هم بآن دریاچهٔ شور میگویند.

واز آنجا به‌خشت واقع در کنار رودخانهٔ شاپور وتوج میروند که ذکر آن دراواخر فصل سابق گذشت . در یز شهر کوچکی بود که در قرن چهارم بافندگان کتان درآنجا بسیار بودند . خشت که بعد از آن واقع است دارای قلعه‌ای مستحکم بود و بگفتهٔ مقدسی، روستائی بزرگ داشت .نام خشت و کمارج درفارسنامهٔ‌ابن‌بلخی‌باهم ذکرشده وحمدالله مستوفی گوید«مردم آنجا سلاح‌ورز باشند ودزدی‌وراهزنی کنند» .

اندکی پائین‌ترازخشت رودخانهٔ جره ازساحل چپ رودخانهٔ شاپور به‌این رودخانه ملحق‌میگردد . رودخانهٔ جره نزد جغرافی‌نویسان عرب به رودخانهٔ جرشیق موسوم بوده و چند میل قبل ازالحاق به رودخانهٔ شاپور ازسمت چپ نهر کوچکی به آن می‌پیوندد موسوم به رود اخشین که ازکوهستان داذین سرچشمه میگیرد . بگفتهٔ اصطخری آب رودخانهٔ اخشین گواراست واراضی حول وحوش خودراسیراب میسازد و هر گاه جامه‌ای به آب آن شسته شود سبزرنگ میگردد . رودخانهٔ جرشیق ازکوهستان جنوبی جره ، درروستای‌ناصرم سرچشمه‌میگیرد (وبقول حمدالله‌مستوفی روستای ماصرم از این رودخانه بطرف شمال تاقسمت علیای رود سکان امتداد دارد) وقبل ازاینکه رودخانهٔ جرشیق بشهرجره برسد از زیر پل‌سنگی کهنه‌ای که به‌پل سبوك معروف است میگذرد وقسمتی از روستای داذین را آب میدهد وپس از آنکه رود اخشین بآن می‌ریزد درفاصلهٔ کمی بالای توج برودخانهٔ شاپور ملحق میگردد . فارسنامهٔ ابن‌بلخی و حمدالله مستوفی گویند بلادی که درکنار رودجرهٔ علیا نزدیك شهرجره واقع‌است پاره‌ای از روستای غندجان است واین مطلب ما را بمحل دشت بارین راهنمائی میکند که چنانکه دریکی ازصفحات قبل گفتیم ازتوابع ولایت‌اردشیر خره است .شهرجره،چنانکه مقدسی گوید، برقلهٔ کوهی واقع‌ودارای نخیلات‌بسیاربوده، یاقوت گوید مردم عموماً در زمان او آنرا گره میگفتند وحمدالله مستوفی وابن‌بلخی‌نیز قول یاقوت را تأیید نموده علاوه‌کرده اند که آنجا گندم ونخلستان دارد ودارای روستائی است[۱] .

---

۱ - اصطخری ۱۲۰ ، ۱۲۷ ، ۱۵۲ ، مقدسی ۴۳۳ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، فارسنامه B ۷۵ ، A ۷۶ ، B ۷۹ ، مستوفی ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹ ، یاقوت : جلد دوم ۳۶ ، ۵۷

ولایت ارجان غربی‌ترین ولایات پنج گانهٔ فارس است وشهر ارجان کرسی آن ولایت غربی‌ترین مرزآن ولایت ودر کنار رودطاب واقع است ودرینجارودخانهٔ مزبور مرز میان ایالت فارس و خوزستان را تشکیل میدهد. خرابه های شهر ارجان درچند میلی شمال شهر بهبهان کنونی است که اهالی ارجان به آن شهر کوچ کردند ودرنتیجه ازاواخرقرن ششم مهمترین شهراین ولایت گردید.

ارجان درقرن چهارم شهری بزرگ بود، نخیلات فراوان ودرختان زیتون بسیار وشش دروازه داشت که هرشب بسته میشد. نام آن دروازه‌ها عبارت بود از دروازهٔ اهواز، دروازهٔ ریشهر، دروازهٔشیراز، دروازهٔرصافه، دروازهٔ میدان ودروازهٔ کیالین (کیل کنندگان). مسجدی خوب و بازارهای معمور داشت و درشهرصابون زیاد تهیه‌میشد. نزدیک شهردوپل سنگی معروف‌برروی رودخانهٔ طاب ساخته‌شده بود که از روی آن پلها به‌خوزستان میرفتند و هنوز آثار آن‌ها باقی‌است. بنای یکی ازآن دوپل‌را منسوب به دیلمی‌پزشک حجاج حاکم عراق درزمان امویان‌دانسته‌اند. اصطخری در بارهٔ آن پل گوید: یک طاق دارد که عرض‌آن هشتاد گام وبلندی آن چنانست که مردی شترسوار با بیرقی دردست میتواند آزادانه از زیرآن عبور کند. این‌پل که پل‌تکان نامیده میشد بفاصلهٔ‌یک تیر پرتاب از شهرارجان درسرراه سنبل واقع بود. پل دوم بیش ازسه هزارذراع طول داشت وازبناهای زمان ساسانیان بود وپل خسروی (قنطرةالکسروية) نامیده می‌شد وسر راه قریهٔ دهلزان قرار داشت. در کوهی نزدیک ارجان غاری بود که قزوینی گوید مومیای خوب از آن ترشح میکند که دارای خاصیت طبی است. درجود ارجان نیزچاهی بود عمقش بی پایان موسوم به چاه صاهک که آبش تمام شدنی نبود وحتی درخشک‌ترین مواقع تابستان قریه را مشروب می‌ساخت.

درآغاز قرن هشتم حمدالله مستوفی گوید «ارجان‌درتلفظ ارغان میخوانند». شرف‌الدین علی یزدی‌دراواخراین قرن رودخانهٔ طاب را آب ارغون نامیده وچنانکه حمدالله مستوفی گوید «ارجان در اول شهری بزرگ بوده است بروزگار استیلای ملاحده لعنهم‌الله خرابی تمام بحال آن راه یافت» وديگرآبادی سابق خود را بدست

نیاورد. ازقلاع اسماعیلیه درکوههای آنجا یکی قلعهٔ طیغور ودیگری دزکلات بود واسماعیلیان مقیم این قلعه‌ها مکرر شهر و ولایت مجاور خود را غارت میکردند. درنیمهٔ دوم قرن هشتم ارجان دیگراثری ازآبادی نداشت وطولی نکشید که بهبهان، چند میل پائین‌تر از ارجان درکنار رود خانهٔ طاب، جای آن را گرفت. ارجان را هیچیک از جغرافی نویسان عرب نام نبرده اند ونخستین بار شرف الدین علی یزدی درذکرمسیر تیمور ازاهواز به‌شیراز دربهار سال ۷۹۵ نام بهبهان را میبرد وازاین تاریخ به بعد بهبهان شهر عمدهٔ ناحیه‌ای گردید که سابقاً آن ناحیه را ولایت ارجان می گفتند.[۱]

رودخانه‌ای که نزد جغرافی نویسان عرب به «طاب» موسوم‌است اکنون «جراحیه» یا «جراحی» یارودخانهٔ کردستان‌نام دارد واسم‌طاب اشتباهاً امروز برنهرهای خیرآباد که‌شعب رودهندیان یارودزهره‌است، که‌درهندیان بخلیج‌فارس‌میریزد، اطلاق میشود واین‌غیرازرود طاب است. رودخانهٔ طاب درقرون وسطی، اگرقول اصطخری ومقدسی را قبول کنیم، ازکوهستان جنوب غربی‌اصفهان نزدیک «برج» مقابل‌سمیرم که درولایت اصطخراست سرچشمه میگرفت وازآنجا به ولایت سردن در خوزستان سرازیر میگردید واز جانب چپ رودخانهٔ طاب رودخانهٔ مسین بآن ملحق می‌شد. قریهٔ مسین نزدیک ملتقای این دورود جای داشت واین دو رودخانه پس‌از ملحق شدن بهم از ارجان عبور می کردند. زیراین شهر رودخانهٔ طاب روستای ریشهر را سیراب‌نموده سپس به سمت جنوب میرفت ودرغرب‌مهروبان بدریا می‌ریخت. رودخانهٔ مسین نیز از کوهستان حوالی سمیرم برخاسته وبقول ابن بلخی و حمدالله مستوفی

۱ ـ اصطخری ۱۲۸ ، ۱۳٤ ، ۱۵۲ ، ابن رسته ۱۸۹ ، ابن خرداد به۴۳ ، مقدسی ٤۲۵ قزوینی: جلد دوم ۹٤ ؛ ۱٦۰ ، مستوفی ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، علی یزدی : جلد اول ٦۰۰

اعتماد السلطنه درکتاب مرآة البلدان (چاپ سنگی ۱۲۹٤ قمری جلد اول صفحهٔ ۳۰٦) گوید اولین قبیله‌ای که بفرمان امیر تیمور به‌بهبهان کوچ کردند عشائرکوه‌گیلوازکوفه بودند. دربارهٔ خرابه‌های ارجان و پل بیگم وپل دختر به‌کتاب لرستان تألیف دوبد De Bode ، جلد اول صفحهٔ ۲۹۵ ، ۲۹۷ رجوع کنید. غالباً در نسخه‌های خطی‌پل بیگم را پل رکان و پل تکان نوشته‌اند ، علاوه براین ابن‌حوقل (صفحهٔ ۱۷۰) گوید پلی چوبی بر روی رودخانهٔ طاب بسته شده که تا آب ده ذراع فاصله دارد و میان آسمان و آب معلق است.

پیش ازملحق شدن به رودخانهٔ طاب ازمحلی که آنرا سیسحت گویند عبور میکند. گویند این رود چهل فرسخ طول دارد وعرض آن بقدری است که عبور ازآن بسیار مشکل است. حوالی قسمت علیای طاب ناحیهٔ بلادشاپور یا بلاسابور که شهر مهم آن جومه نامیده میشد ودرمرز فارس وخوزستان قرار داشت، واقع وناحیه‌ای بسیار حاصلخیز بود. اما درزمان حمدالله مستوفی اراضی آن از قابلیت کشت وزرع افتاده بود. درامتداد رودخانهٔ طاب، بقول‌صاحب فارسنامهٔ ابن بلخی، ولایت‌قبادخره واقع بود ولی تمام جغرافی‌نویسان قدیم، چنانکه درفصل گذشته ذکرنمودیم، این‌نام را برولایتی که دراطراف کارزین واقع بود اطلاق کرده‌اند.[۱]

زیرارجان، رودخانهٔ طاب چنانکه گفتیم بدور روستای ریشهر میچرخد (این ریشهر غیر از روستای ریشهراست که نزدیک بوشهر میباشد و ذکر آن در آخرفصل هفدهم گذشت). غیراز ریشهر در نیمه راه ارجان‌ومهرویان شهردیگری بوده‌موسوم به دریان (دیرجان‌یادرجان) که درقرن چهارم‌بازارهائی قشنگ وولایتی حاصلخیز داشته است. اهمیت ریشهر تازمان سلجوقیان پایدارماند وفارسنامهٔ ابن‌بلخی از قلعهٔ آن ذکری بمیان آورده گوید آنجا کشتی میسازند. بگفتهٔ حمدالله مستوفی ایرانیان آنرا «بریبان»می‌گفتند واسم اصلی ریشهر بوده‌است. وداد وستدمردم آن‌شهر با بنادر خلیج فارس بسیاربوده «وهوائی بسیارگرم ومتعفن دارد حاصلش غله خرما وکتان ریشهری بود و بتابستان بیشتر مردم آنجا بقلعه ها برونداز بهرخوشی و هوا و از آنجا بدزکلات یک فرسنگ است» وبطوریکه گفتیم از قلاع اسماعیلیه بوده‌است. نزدیک‌ریشهر، هندیجان‌شهر وولایتی درساحل‌سفلای‌رودخانهٔ ارجان‌است. مقدسی گوید هندیجان یا هندوان بازاری بزرگ برای فروش ماهی است ومسجدی

---

۱ - اصطخری ۱۱۹، مقدسی ۲٤، ٤۲۵، فارسنامه ۷۷ B، ۷۸ A، ۷۹ A، مستوفی ۱۷٦، ۱۷۷، ۲۱۸. گویا جغرافی‌نویسان عرب قسمت علیای رودخانهٔ ارجان (طاب) و شعبهٔ آن (مسین) را با رودخانه‌هائی که شعبه‌های علیای رودکارون هستند اشتباه‌کرده‌اند. نکتهٔ دیگر اینکه قسمت سفلای‌رودخانهٔ ارجان نزدیک خلیج فارس از قرن چهارم هجری مجرای خود را تغییر داده است. مقدسی‌گوید این‌رود درحوالی‌سینیز بدریا میریزد. شاید هم‌کاتب‌اشتباهاً بجای «حوالی رود تستر» یعنی مصب کارون «حوالی سینیز» نوشته باشد.

زیبا دارد. درولایت هندیجان بقایای آتشکده وآسیابهای کهنه وجود داشت و گفته میشد که در آنجا مثل مصر گنجهائی در زمین مدفون است. قزوینی گوید در آنجا چاهی است که از آن بخاری سمی بیرون می‌آید و هر گاه پرنده‌ای از بالای آن چاه پرواز کنددرآن فرومیافتدومیمیرد. بالاخره «حبس»شهری‌بوده دراین‌ولایت‌برسرراه شیراز که در زمان سلجوقیان راهدارخانه‌ای درآنجا وجود داشته است[۱]. جلادگان یاجلادجان[۱] ولایتی نزدیک بآن وبین‌قسمتهای سفلای رود خانهٔ طاب وشیرین بود. رود خانهٔ شیرین از کوهی‌موسوم به کوه دینار درولایت بازرنج بابا زرنگ سرچشمه می گیرد و ازناحیهٔ فرزک درچهارفرسخی جنوب شرقی ارجان میگذرد. شرف‌الدین علی یزدی گوید امیر تیمور در خط سیر خوداز‌بهبهان به‌شیرازیک روز پس ازبیرون آمدن از بهبهان از رود خانهٔ شیرین عبور کرد وبعد ازچهار روز دیگر برودخانهٔ خاودان (که قبلاً آنرابنام خوبذان ذکر کردیم)رسید واز آنجا به نوبندگان‌رفت. سابقاً گفتیم که خوبذان ازشعب رودخانهٔ شیرین است ورودخانهٔ شیرین گویا همان رودخانه‌ای‌است که امروزقسمت علیای‌آن‌به‌خیرآباد معروف است (باضافهٔ‌شعب‌متعدد آن) وقسمت سفلی آن نهرزهره نامیده می‌شود وهمانست که درنقشه‌های جدید بنام رودخانهٔ طاب یا هندیان ذکر شده. درساحل یکی از شعب رودخانهٔ شیرین گنبد ملغان که محل مهمی سرراه نوبندگان‌به‌ارجان است قراردارد وامروزآن‌را دوگنبدان گویند وخرابه های پهناوری‌درآنجادیدهمیشود. درمجاورت‌آن، چنانکه گفتیم، کوه وولایت بازرنگ وهمچنین صرام که زمستان آن بغایت سرد بوده و حتی در فصل تابستان سر کوه آنجا برف داشته واقع بوده است ولی شهر گنبد ملغان ازبلاد گرمسیر بوده ونخلستان آن شهرت داشته و آنرا گنبد ملجان و ملقان هم مینامیده‌اند. مقدسی درقرن چهارم ازقریهٔ ویرانی درآنجا گفتگو کرده است.صاحب فارسنامه درآغازقرن ششم گوید «شهرکی است کوچک و ناحیتی با آن میرود و هوای آن گرمسیر است

---

۱ - اصطخری ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۹ ، ۱۲۱ ، مقدسی ۴۲۲ ، ۴۲۶ ، ۴۵۳ ، فارسنامه A B۷۸ مستوفی ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، یاقوت : جلدچهارم ۹۶۳ ، ۹۹۳ ، قزوینی : جلددوم ۸۶ گویاهندیجان وهندوان و هندیان هرسه یکی باشد. همچنین «حبس» و «خبس» و «جیس» و «جنس» همه اسم یک منزلگاه چاپار است که در نسخه‌های خطی کتب مسالک باشکال مختلف نوشته شده است.

وآب روان دارد. قلعه‌ای درآن شهر است که آذوقهٔ سه چهارسال محافظین قلعه را درآن نگاه می‌دارند. درقلل جبال مجاورآن ناحیه قلعه‌های دیگری نظیر آن موجود است از جمله قلعهٔ خنک. حمدالله مستوفی در بارهٔ قلعهٔ گنبد ملغان گوید «آنرا ازمحکمی بیک مرد نگاه توان داشت». ناحیهٔ مجاور آن ولایت پل بولو(یاپل‌لولو) نام دارد و «هوایش گرمست وآب روان حاصلش غله و میوه و مشمومات بود و در آنجا قلعه‌ای حصین است»[۱] بفاصلهٔ کمی از رود خانهٔ شیرین یعنی رود خانهٔ زهره که بتازگی برودخانهٔ طاب موسوم‌شده چنانکه گفتیم بندرمهروبان در مرزغربی فارس واقع است. این لنگرگاه اولین بندری بوده که کشتیها وقتی از بصره ومصب دجله بعزم هند بیرون میآمدند به آن میرسیدند واین بندر یعنی مهروبان بندر ارجان بشمار میآمد و در قرن چهارم شهری معمور بود ومسجدی خوب و بازارهائی آباد داشت. حمدالله مستوفی گوید «پارس ماهی روبان خوانند شهریست در کنار دریا چنانکه موج دریا بکنارش میزند و موضعی‌چند دیگر از توابع‌آن است... بذرکتان آنجا بسیار است وبدیگر ولایات نیز میبرند وجز خرما میوهٔ دیگرنبود حاصلش‌اکثر از کشتیها باشد». در سال ٤٤۳ هجری ناصرخسرو مهروبان را دیده ودر بارهٔ آن گوید «شهری بزرگ است برلب دریا نهاده برجانب شرقی و بازاری بزرگ‌دارد وجامعی نیکو اما آب ایشان ازباران بود وغیر ازآب باران چاه وکاریز نبود که آب شیرین دهد ایشانرا حوض ها و آبگیر ها باشدکه هرگز تنگی آب نبود و در آنجا سه کاروان‌سرای بزرگ ساخته‌اند هر یک از آن چون حصاریست محکم و عالی و در مسجد آدینهٔ آنجا بر منبر نام یعقوب لیث دیدم نوشته پرسیدم از یکی که حال چگونه بوده است گفت که یعقوب لیث تا این شهر گرفته بود ولیکن دیگر هیچ امیر خراسان را آن قوت نبوده است ودر این تاریخ که من آنجا رسیدم این شهر بدست

---

۱ - اصطخری ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، مقدسی ٤۳۵، فارسنامه B ۷٦، A ۷۷، B ۷۸، A ۷۹، B ۸۳، B ۸۵، مستوفی ۱۷٦، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۱۸، یاقوت: جلد سوم ۵ جلد چهارم ٦۳۰، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول٦۰۰، حافظ ابرو - B ۳۱، لرستان تألیف De Bode جلد اول ۲۵۸. اکنون در شمال دوگنبدان قلعهٔ «ارو» واقع شده و دور نیست همان باشدکه‌درفارسنامه بنام «خنگ» آمده است.

پسران اباکالنجاربود که ملک پارس بود وخواربار این شهراز شهرها و ولایت‌ها برند که آنجا بجز ماهی چیزی نباشد ». بعد از مهروبان ودرمشرق آن‌در کنارخلیج سنیز یا شنیز واقع است که بقایای آن‌درمحل در بندر دیلم کنونی است.

اصطخری‌درقرن‌چهارم گویداین‌شهر ازمهروبان‌بزرگتر است‌ودر کنارخوری واقع گردیده وتادریا نیم‌فرسخ‌فاصله دارد، گرمایش سخت است ونخلستان ومیوه‌های گرمسیری دارد. مقدسی گوید مسجد و دارالاماره و بازارهای بسیار معمور دارد. یاقوت گوید قرمطی‌ها درسال **۳۲۱** سینیز را تصرف نموده اهالی آنرا کشتند وشهررا چنان ویران‌ساختند که جزاندکی‌از آن باقی‌نماند، ولی فارسنامه درقرن ششم وحمدالله‌-مستوفی‌درقرن‌هشتم گویند شهری معموراست‌و کتان‌در آنجاهم کاشته وهم‌بافته‌میشود وآن بندر درپناه قلعه‌ای است وروغن چراغ ازروستای آن بهمه جا صادر میگردد[1].

جنابه یا جنابا درجنوب سینیز واقع بود و هنوز خرابه های آن نزدیک دهانهٔ رودخانه ای که جغرافی نویسان عرب آنرا شاذکان نامیده اند دیده میشود. جنابه، بقول اصطخری، گرمای سخت داشته وخورجنابه‌محل خطرناکی بوده که هنگام طوفان هیچ کشتی از آن بسلامت نمی‌رسته است. جنابه از مهروبان بزرگتر بوده وبازارهائی معمور داشته ودرآنجا ابوطاهرقرمطی متولد گردیده است. ایرانیان آنراگنفه یا آب‌گنده می‌نامند زیرا آب آنجا چرکین است و از توابع آن چهار قریه است که همه درسیف دریا، نزدیک آن واقعند. رودخانهٔ شاذکان ازولایت بازرنگ برمیخیزد و جلگهٔ دستقان را سیراب ساخته بدریا میریزد ومعلوم نیست که باکدام رود خانه از نقشه‌های جدید مطابقت می کند، ولی مسلم است که یکی از همان دو رود خانهٔ کوچکی‌است که نزدیک جنابه به خلیج فارس میریزد. شایسته است گفته شود که درین ناحیه رودخانهٔ‌بزرگی وجود ندارد، اگرچه حمدالله مستوفی‌درتعریف رود خانهٔ شاذکان گفته است « آبی بزرگ است گذراسب به آن ندهد طولش نه فرسنگ باشد »[1].

---

۱ ـ اصطخری ۳۴ ، ۱۲۸ ، مقدسی ٤۲٦ ، ناصرخسرو ۹۰ ، یاقوت : جلد اول ۵۰۲ ، جلد سوم ۲۲۱ ، فارسنامه B ۷۸ ، A ۷۹ ، مستوفی ۱۷۸

۲ ـ اصطخری ۳۲، ۳٤، ۱۱۹ ، ۱۲۸ ، مقدسی ٤۲٦ ، فارسنامه B ۷۸ ، مستوفی ۱۷۸ ، ۲۱۸

فصل نوزدهم

فارس (بقیه)

ولایت اصطخر وشهر اصطخر یعنی پرسپولیس ـ رودخانهٔ کرو رودخانهٔ پلوار ـ دریاچهٔ بختگان وشهرهای اطراف آن ـ جلگهٔ مرودشت ـ بیضاء ومایین ـ کوشک زرد ـ سرمق ویزد خواست ـ سه راه ازشیرازبهاصفهان ـ ابرقوه ـ ولایت یزد و شهر یزد وشهرهای دیگر آن ولایت ـ ولایت روذان و شهرهای آن ـ شهر بابک و هرات

کوره یعنی ولایت اصطخر تمام قسمت فارس شمالی را شامل میگردد وچنانکه قبلاً گفته شد این ولایت درقرون وسطی یزد وشهرهای حول وحوش آن و اراضی وقرائی را که درامتداد حاشیهٔ کویرلوت است نیز شامل بود. شهراصطخر کرسی این ولایت محسوب میگردید. اسم اصطخر را اعراب برشهری نهادند که در زمان ساسانیان یونانیان آنرا «پرسپولیس» مینامیدند . این شهر در کنار رود پلوار بفاصلهٔ چند میل بالای ملتقای آن برودخانهٔ کرو بمسافت اندکی در باختر خرابه‌های کاخ بزرگ ومعرف هخامنشیان وصفهٔ پهناور آن واقع بود .

هنگامیکه مسلمین شهراصطخر را ازطریق صلح ومعاهده متصرف گردیدند شهر مزبوراگرچه مهمترین شهرهای فارس نبود ازجملهٔ مهمترین آنها بشمار میآمد. ابن حوقل در قرن چهارم هجری در بارهٔ آن گوید : وسعت شهر اصطخر بیک میل میرسد وباروی سابق آن اکنون خرابست، جلو دروازهٔ شهر پل خراسان (که وجه تسمیهٔ آن بیان نشده) برروی رودخانه قراردارد و در عقب این پل زیبا و باشکوه

خانه‌ها وعمارتها درآغوش باغهای انار و کشتزار برنج واقع است. جغرافی‌نویسان دیگرعرب زبان براین گفته چیزی نیفزوده ونویسندگان مسلمان ازقبور وابنیهٔ معروف هخامنشی که عموماً آنها را به جمشید وسلیمان پیغمبر نسبت میدهند مطلب سودمندی ذکر نکرده‌اند. حمدالله مستوفی گوید «چون اهل اصطخر خلاف عهد کردند وغدر اندیشیدند مسلمانان درآنجا قتل وخرابی عظیم کردند ودرعهد صمصام‌الدولهٔ دیلمی امیر قتلمش لشکر کشید آنرا بکلی خراب گردانید وبقدر دیهی مختصر مانده در میان خرابی‌های عمارت جمشیدی توتیای هندی یابند که چشم را مفید بود و کس نداند که آن توتیا ازکجاست و چون در آنجا افتاده و اکنون مردم ستونهائی که در آن مانده چهل منار خوانند». فارسنامهٔ ابن بلخی که آغاز قرن ششم نوشته شده گوید «اکنون اصطخر دیهکی است کی در آنجا صد مرد باشند». برفراز کوههای شمال باختری اصطخر سه قلعه بود، یکی قلعهٔ اصطخریار، دیگر قلعهٔ شکسته، و سوم قلعهٔ شنکوان. این سه قلعه را رویهم سه گنبدان میگفتند. آب قلعهٔ اولی از دره‌ای عمیق که جلوآنرا سدی بسته بودند می‌آمد ودرین قلعه عضدالدولهٔ دیلمی آب‌انبارهای بزرگ ساخته بود که سقف آن برفرازبیست ستون قرار داشت وهنگامی که دشمن قلعه را محاصره میکرد آب آن‌آب انبارها برای مصرف‌هزارمرد که درون قلعه بودند بمدت یکسال کفایت مینمود. نزدیک آن قلاع، برفراز کوه میدانی بود برای عملیات تمرین سپاهیان که آنرا هم عضدالدولهٔ دیلمی ساخته بود.[۱] رودخانهٔ پلوار که جغرافی نویسان‌عرب‌آنرا «فرواب» وایرانیان«پورواب» گویند ازشمال اوجان یاازجان در قریهٔ فرواب جوبارقان سرچشمه میگیرد و نخست بسمت مشرق جاری گردیده سپس دربالای پازارگاد، که محل قبر کورش است، بجنوب غربی متوجه میشود. مسلمانان این قبررا مشهد مادر سلیمان مینامند. ازاینجا رودخانهٔ پلواربدرهٔ اصطخر وارد شده از آنجا بشهر اصطخر میرسد و به جلگهٔ مرودشت میافتد و بالاخره اندك

---

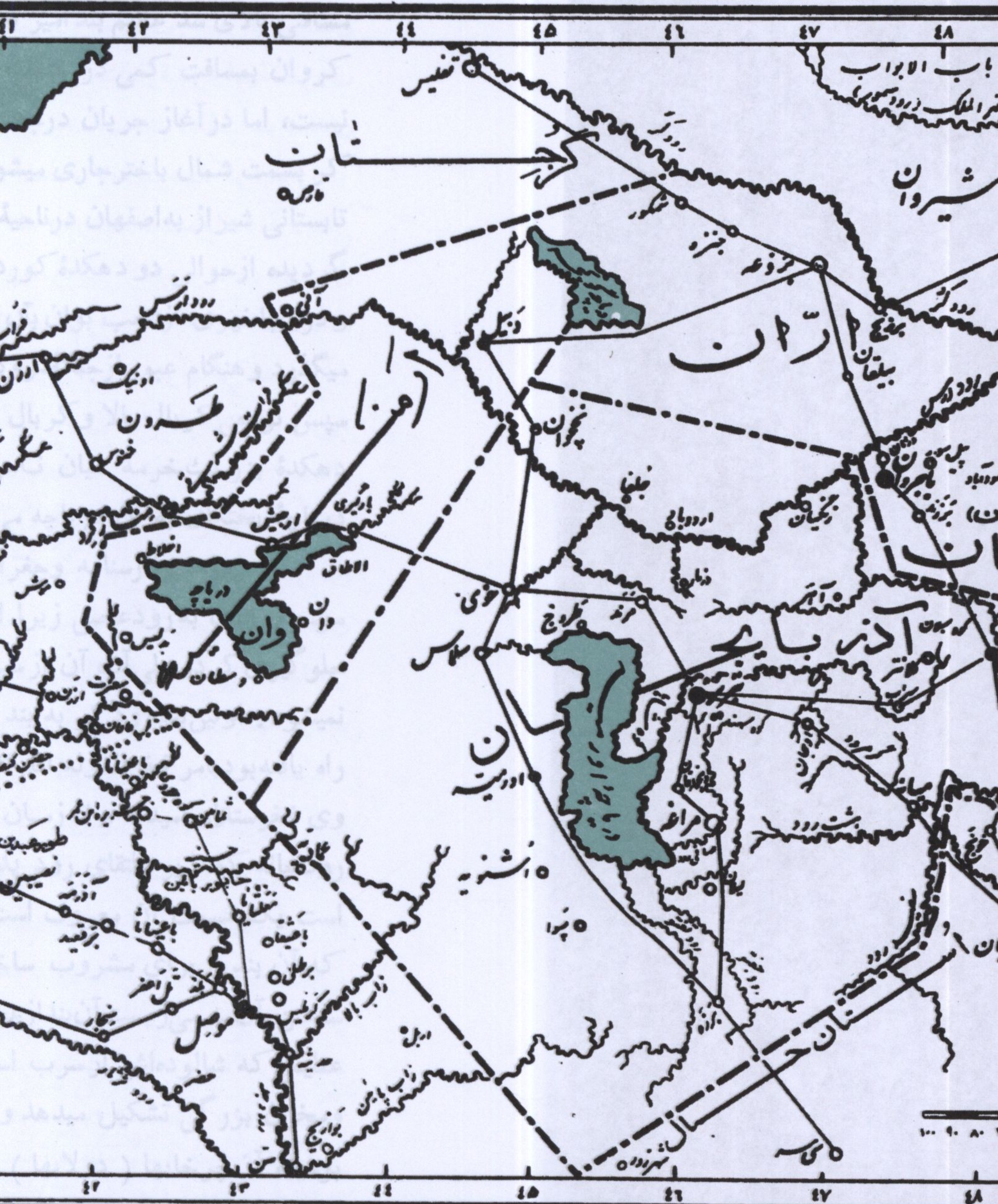
۱ - بلاذری ۳۸۸، ابن‌حوقل ۱۹۴، مقدسی ٤۳۵، فارسنامه B ٦۷ ، B ۸۱ ، A ۸۳ مستوفی ۱۷۳ ، ۱۷٤ ، ۱۷۸، ۱۷۹، حافظ ابرو B ۸۵ ، هنوز خرابه‌های‌آن سه قلعه دیده میشود. G. Morier یکی‌از آنها را دیده است. رجوع به SecondJourney through Persia (لندن ۱۸۱۸) صفحهٔ ۸۳ ، ۸٦ ، De Bode در کتاب لرستان : جلد اول صفحهٔ ۱۷۷ .

مسافتی بالای سد عظیم بند امیر به رودخانهٔ کر میریزد. سرچشمهٔ رود کر درناحیهٔ کروان بمسافت کمی در جنوب اوجان است و از سرچشمهٔ رود پلوارچندان دور نیست، اما درآغاز جریان درجهت مقابل جریان رود پلوار روان میشود. رودخانهٔ کر بسمت شمال باخترجاری میشود ودور بزرگی زده از زیر پل شهریار، که سرراه تابستانی شیراز به‌اصفهان درناحیهٔ ارد است، عبورمیکند سپس بسمت جنوب متوجه گردیده ازحوالی دو دهکدهٔ کورد و کلار میگذرد آنگاه بسمت جنوب خاوری‌میرود و درینجا نهری ازشعب بوان بآن می‌پیوندد وبترتیب ازدوناحیهٔ‌را مجرد و کامفیروز میگذرد وهنگام عبور ازجلگهٔ‌مرودشت‌ازسمت‌چپ، رود خانهٔ پلوار بآن ملحق میشود سپس نواحی کربال بالا و کربال پائین را سیراب نموده پس از گذشتن از حوالی دهکدهٔ بزرگ خرمه میان ناحیهٔ جفوز در جنوب وناحیهٔ کاسکان در ساحل چپ دریاچهٔ بختگان به آن دریاچه می‌ریزد.

صاحب فارسنامه وجغرافی نویسان دیگرایرانی گویندرود کر درقسمت علیا موسوم است به‌رودعاصی زیرا اگرچه بندی که جلوی آن بسته‌شده از آزادی او جلوگیری کرده ولی‌آب آن ازسیراب ساختن اراضی‌عاصی است و سودی از آن عاید نمیشود. اولین‌بند رود کر به بند مجرد موسوم و سدی قدیمی بود وچون‌خرابی بآن راه یافته‌بودبامر فخرالدوله اتابک چاولی در آغازقرن ششم مرمت گردید وآنرا بنام وی فخرستان نامیدند و تا زمان حافظ ابرو هم بهمین نام خوانده میشد. بند مهم رودخانه که زیر ملتقای رود پلوار به رود کر و مشهور به بند امیریابند عضدی است یک قسمت آن معروف است به بند «فنا خسروخره» بنام عضدالدولهٔ دیلمی که آن بند را برای مشروب ساختن کربال علیا ساخت و بقول مقدسی که در زمان ساختن آن‌سد می‌زیست‌آن‌بندازعجائب فارس بوده‌است. وی گوید عضدالدوله دیوار عظیمی که شالوده‌اش ازسرب است جلو آب ساخته که آب جلو این دیوار بالا میآید ومخزن بزرگی تشکیل میدهد و چون درامتداد آن سد ده چرخاب عظیم ساخته‌اند بوسیلهٔ آن چرخابها (دولابها) آب بالاترمیآید و باین وسیله سیصد دهکده سیراب میشود. در هرچرخابی یک آسیاب برای‌آرد کردن گندم نیز ساخته‌شده بود. طولی



جزیره و آذربایجان



استانهای شمال غربی و جزیره و آذربایجان

نکشید که نزدیک آن بند شهر بزرگی بوجود آمد . پائین ترین بندها بند قصار است که کربال سفلی را مشروب میسازد. دریاچهٔ بختگان، که رود کربدان می ریزد ، اگر چه امروز اطراف آن بیابانهائی است ، در قرون وسطی محاط به دهکده ها و شهر های آباد بوده است . این دریاچه خود مرکب از دو دریاچهٔ متصل است که در قرون وسطی دریاچهٔ جنوبی را « بختگان » و شمالی را « باسفویه » یا « چوپانان » مینامیدند. آب این دریاچه شور و ماهی آن فراوان است و در حوالی آن بیشه ها و نیزار هاست. ناحیهٔ جفوز در ساحل غربی دریاچه وشهر خرمه نیز در آن ناحیه بوده است (که اکنون نیز دهکدهٔ مهمی است) ودرچهارده فرسخی شیراز سر راه کرمان ، درامتداد ساحل جنوبی بختگان ، قرار دارد. مقدسی در قرن چهارم گوید خرمه روستائی پهناور دارد و قلعهٔ آن بر فراز کوهی است که بگفتهٔ مستوفی قلعه ای مستحکم بودهو چنانکه فارسنامه گوید حوضهای آب داشته است.

کرانهٔ جنوب باختری دریاچهٔ بختگان در ولایت دارابگرد واقع بود و شهر های خیره ونیریز در ساحل آن قرار داشت و درفصل آینده از این دو گفتگو خواهیم کرد.

نزدیک ساحل خاوری دریاچه،جائیکه اکنون بیابانست ، درقرن چهارم دو شهر مهم بود: یکی صاهک بزرگ ودیگری صاهک کوچک، که بزبان فارسی چاهک گفته میشود. درچاهک بزرگ دوراه بهم می پیوست: یکی درامتداد ساحل شمالی دریاچهٔ بختگان از اصطخر وراه دیگر درامتداد ساحل جنوبی ازشیراز می آمد وازصاهک فقط یک راه بطرف کرمان میرفت. مقدسی چاهک بزرگ را شهرچه‌ای شمرده گوید خوش نویسان آنجا معروفندوقرآن هائی بخط خوش نوشته اند. بگفتهٔ حمدالله مستوفی «آهن آنجا پولادی نیکو دهد». فارسنامهٔ ابن بلخی گوید ازآنجا «آهن وپولاد خیزد وتیغ ها کنند وشمشیر صاهکی خوانند». سر راه چاهک بزرگ به اصطخر درساحل شمالی قسمتی از دریاچهٔ بختگان که دریاچهٔ باسفویه یا چوپانان نام داشت دو شهر بود که در قرون وسطی اهمیت بسیارداشتند ولی امروز اثری ازآنها درنقشه ها نیست . یکی ازین دودرشش فرسخی یا هشت فرسخی چاهک بزرگ بود و بدنجان نام داشت و قریهٔ آس

نیز خوانده‌میشد وحمدالله مستوفی آنرا بفارسی دیه مورد ضبط کرده ودرروستای آن گندم و مورد فراوان بعمل میآمد. در سمت مغرب دیه مورد بفاصلهٔ شش یا هفت فرسخ بالای آن سر راه اصطخر قریهٔ عبدالرحمن که به آن آباده نیزمیگفتند واقع بود. این شهر درولایت برم واقع بودوخانه ها و کاخهای خوب داشت. قزوینی گوید آب چاههای آن شهر کاسته نمی‌شد و گاهی باندازه‌ای بالامیآمد که ازسرچاه بیرون می‌ریخت وسپس پائین میرفت. درزمان سلجوقیان آباده قلعه ای مستحکم داشت که با آلات حرب وآب انبارهای بزرگ مجهز بود[1].

رودخانهٔ سفلای کر پس ازالحاق به رودخانهٔ پلوار ازجلگهٔ پهناور مرودشت میگذرد. براین جلگه ازطرف شمال شهر اصطخر وقلعه‌های سه‌گانهٔ آن مسلط است این جلگه بچند ناحیه قسمت میشود. حوالی ساحل غربی دریاچهٔ بختگان ناحیهٔ کربال سفلی و کربال علیاست. بالاتر در کنار رود کر ناحیهٔ قالی وحفرك است ودر کنار رود پلوار مرغزارهای ناحیهٔ قالی میباشد. درناحیهٔ حفرك (که درنسخه های قدیم تربصورت حبرك نوشته‌شده) قلعهٔ بزرگ خوار حوالی قریه‌ای بهمین نام وجود داشت. اصطخری باین محل اشاره نموده و فارسنامه مکرر آنرا نام برده گوید در نیمه راه بند عضدی (که بررود کر بسته شده) وآباده که در کناردریاچهٔ بختگان است واقع گردیده وباهر کدام ده فرسخ فاصله دارد. یاقوت دوبارقلعهٔ خوار را نام‌برده ولی محل آنرا تعیین نکرده است. آب آن ازچاه‌بود وقلعه‌ای مستحکم داشت. جلگهٔ مرودشت به فراوانی گندم شهرت داشت و از بند های رود کر سیراب میگردید. فارسنامهٔ ابن بلخی گوید نام مرودشت از مرو که یکی ازمحلات شهر اصطخر بوده و بعدها جای آن محله را بوستان جمشید واقع در زیر خرابه‌های تخت جمشید گرفته مأخوذ شده‌است[2].

بالای مرودشت ناحیهٔ کامفیروز است که قسمت عمدهٔ آن در ساحل راست رود کر قرار گرفته ومرکز آن شهر بیضاء بوده که هنوزهم مرکز آن ناحیه است. این اسم عربی ازآن اسامی نادریست که ایرانیان آنرا تاکنون هم استعمال میکنند. اعراب

۱ ـ ابن خردادبه ٤٨ ، ٥٣ ، قدامه ٩٥، اصطخری ١٠١، ١٣١ مقدسی ٤٣٧، فارسنامه ٦٦، ٦٨ B A، ٨٣ A، مستوفی ١٧٥ ، ١٧٩، قزوینی : جلد دوم ١٦٠

۲ ـ اصطخری ١٠٤ ، فارسنامه ٦٦ B، ٦٧ B، ٨٣ A، ٨٤ B، ٨٦ A . B مستوفی ١٧٤ ، ١٧٥، ١٧٩ ، ١٨٠ ، یاقوت : جلد اول ١٩٩ جلد دوم ٤٨٠ .

باینجهت آنرا بیضاء گفتند که قلعهٔ سفید رنگ آن از مسافت دور میدرخشید. ابن حوقل گوید: اسم فارسی آن نساتک است و چنانکه یاقوت گوید معنی آن خانهٔ سفید و یا کاخ ابیض است.

این شهر هنگام فتح اصطخر بدست مسلمانان اردوگاه آنان قرار گرفت. درقرن چهارم بیضاء باندازهٔ اصطخر بود. مقدسی گوید بیضاء شهری نیک و پاکیزه است دارای مسجدی نیکو و زیارتگاهی پرآمد ورفت و حوالی آن مرغزارهای معروف، خود شهر درآغوش کشت زارهای سبز گندم جای گرفته و با رنگ سفید خود نمایان و درخشانست. درناحیهٔ کامفیروز چندین دهکده وجود داشته که اصطخری آنها را برشمرده و در زمان وی درجنگلهای بلوط حوالی آن شیرانی درنده میزیسته وبرای گوسفندان و گاوان آن ناحیه سخت خطرناك بوده‌اند. درشمال خاور کامفیروز ناحیهٔ رامجرد است که مرکز آن شهر مایین بوده و درنیمه راه مایین وشیراز شهری بوده است موسوم به «هزار» یا «ازارشاپور» که نیشابور هم بآن‌می گفتند واین نام در کتابهای قرن چهارم مکرر آمده است. مقدسی گوید خود آن شهر کوچك است ولی روستائی بزرگ دارد، آبش از قنات است و اولین منزلگاه چاپار از شیراز به‌مایین از راه تابستانی، یعنی راه کوهستانی شیراز به اصفهان است. مقدسی مایین را شهری آباد و پرمیوه شمرده وحمدالله مستوفی حقوق دیوانی آن را در زمان خودش یعنی درزمان سلاطین مغول پنجاه ودو هزاروپانصد دینارنوشته (که باهفده‌هزار وپانصد پوند برابر است). درآن شهرمزارشیخ گلندام وهمچنین درجلو کتل، سرراه‌شمالی، مزار امامزاده اسمعیل پسر حضرت امام‌موسی کاظم، ع، بوده‌است. درناحیهٔ رامجرد از برکت وجود نهرهائی که از بالای بند مجرد جاری بود غله و محصول فراوان بعمل میآمد. درین ناحیه قلعه‌ای بودموسوم به سعیدآباد که برفراز تپهٔ تندشیبی ساخته شده بود. این قلعه درازمنهٔ قدیم «اسفید بذ» نام داشت و در زمان خلفای اموی مکرر مورد استفادهٔ شورشیان و مخالفین واقع شده بود. بالاخره یعقوب لیث صفاری درپایان قرن سوم هجری آنرا تسخیر کرد و پس از مستحکم کردن وساختن مواقع لازم زندان محکومین سیاسی قرارداد. اسم اسفیدبذ ممکن است بطورصحیح خوانده نشده باشد زیرا گاهی هم بصورت اسفندیار نوشته شده و ظاهراً با اسفیدان مذکور درفارسنامهٔ ابن بلخی و کتاب حمدالله

مستوفی که نزدیک دهکدهٔ قمستان وغاری در کوه مجاور آن بوده تطبیق میکند[1].

نزدیک ساحل چپ رودخانهٔ کر و به فاصلهٔ کوتاهی ازمایین ، شهر«ابرج» که آنرا بصورت «ایرج»هم نوشته‌اند واقع بود و اصطخری آنرا از توابع این ولایت شمرده وهنوز محل آن در نقشه‌ها دیده میشود. فارسنامهٔ ابن بلخی وحمدالله مستوفی ابرج را دهکده‌ای بزرگ شمرده‌اند در پای کوهی که پاره ای خانه ها آنجا ساخته شده بود . قلعهٔ آن دز ابرج نام داشت که قسمتی بدست انسان و قسمت دیگر براثر سراشیبی های دامنهٔ کوه غیرقابل تسخیر شده بود. آن قلعه باغستانی نیز داشت ودارای مخازن عظیم آب بود. شهر اوجان یا ازجان دریک منزلی شمال مایین را حمدالله مستوفی نیز ذکر نموده ، بدون اینکه تفصیلی در بارهٔ آن داده باشد. دور نیست این شهر بامحلی که آنرا قدامه«حوسگان» یا «حوسجان» نامیده واشتباهاً «خومکان» بچاپ رسیده و در کتاب مقدسی هم باز باشتباه بصورت « حرسکان » چاپ شده یکی باشد[2]. مستقیم‌ترین راههای شیراز به اصفهان راهی بود که از شیراز به مایین وازآنجا به کوشک زرد واز آنجا به‌ده گردو ویزد خواست وازآنجا به قمشه، سرحد فارس، میرفت. ازمایین راه درامتداد کتل بطرف شمال بالارفته از رود کر ، بوسیلهٔ پل شهریار نزدیک به‌رباط صلاح‌الدین درجلگهٔ دشت رون یا دشت روم، میگذشت. پس از آن بطرف شمال ، بقول حمدالله مستوفی ، کتل مادر و دختر (گریوهٔ مادر و دختر) وسپس کوشک زرد واقع بود که دورنیست همان «قصراعین» اصطخری و مقدسی باشد. جلگه های کوچک و بزرگ دشت رون بداشتن چراگاههای خوب مشهور بودند چون از رودخانهٔ کر وشعب آن سیراب میشدند سالی چهاربار ازآنها محصول برمیداشتند. اولین جائیکه نام کوشک زرد برده شده فارسنامهٔ ابن بلخی است که آنرا به‌صورت کوشک زر ذکر کرده‌است. درشمال آن بین کوشک زرد و ده گردو

---

۱ ـ قدامه ۱۹۶ ، اصطخری ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۲ ، ابن حوقل ۱۹۷ ، مقدسی ۴۳۲، ۴۲۷، ۴۵۸ فارسنامه ٦٦ A ۸۱ B مستوفی ۱۷٤ ، ۱۷۵ ، ۱۸۰ یاقوت: جلد دوم ۵٦۱ ، جلد سوم ۹۳ ، ۸۳۸ .

۲ ـ قدامه ۱۹٦ ، اصطخری ۱۰۲ ، ۱۳٦ ، مقدسی ٤۵۷ ، ٤۵۸ ، فارسنامه ٦٦ B ، ۸۳ A مستوفی ۱۷٤، ۱۷۹ .

مرغزاریعنی چراگاه‌خرم‌وسرسبز«آورد»یا«ارد» واقع است که‌بگفتهٔ اصطخری شهرهای عمدهٔ آن بجه وتیمرستان که درفارسنامهٔ ابن بلخی طیمرجان نوشته شده، بوده است. ده گردو را حمدالله‌مستوفی نام برده‌ودرفارسنامهٔ ابن‌بلخی بصورت‌ده گوزیعنی جوز که هردو بیک‌معنی‌است‌ذکرشده است. جغرافی نویسان قدیم عرب این‌اسم فارسی‌را ذکر نکرده‌اند ولی با توجه به‌محل آن باید با «اصطخران» قدامه واصطخری تطبیق کند. درمرزخاوری جلگهٔ دشت اورد اقلید وسرمق وآباده وپس‌از آنها شهرستان ودهکدهٔ سروستان درنیمه راه‌ده‌گردو ویزد خواست واقع است. اقلید بقول فارسنامهٔ ابن بلخی قلعه‌ای خوب داشته ومثل سرمق بداشتن اراضی غله خیز معروف بوده‌است. مقدسی سرمق را بنام جرمق نوشته‌گوید شهری است خوش ساخت در میان انبوه درختان میوه دار که آلوی آنجا بخوبی شهرت دارد و آنرا خشک میکنند و بمقدار فراوان بخارج میفرستند. دهکدهٔ آباده، منزلگاه مسافری‌امروز راه شیرازبه اصفهان، اول در فارسنامهٔ ابن بلخی وسپس در کتاب حمدالله مستوفی ذکر گردیده و همانست که به آن شورستان میگویند ودرساحل رودخانهٔ شوری که در جهت شرق به‌طرف بیابان جاری بوده واقع است. دهکدهٔ سروستان که مقدسی آنرا نام برده درقرن چهارم مسجدی داشته و اراضی آن بخوبی از کوههای مجاور سیراب میشده است. اسم یزد خواست، شهری که درشمال سروستان‌است، اول درفارسنامهٔ ابن‌بلخی ذکر شده وبی‌شک همانست که مقدسی بعضی از حروف آنرا حذف کرده وبعضی را تغییرداده وبصورت «ازکاس»ضبط نموده‌است. حمدالله‌مستوفی‌نام یزدخواست را باده گرد وذکر کرده‌ولی وصفی‌ازآن نیاورده‌است. این اسم غالباً بصورت «یزد خاس»نوشته‌میشود.[۱]

قومشه که مقدسی آنرا قومسه نوشته، چنانکه گفته شد، درمرزشمالی فارس است و غالباً از توابع اصفهان محسوب میشود. حمدالله مستوفی گوید «قولنجان قلعهٔ گلین است وچند موضع توابع دارد و از اعمال قومشه‌است هوایش نزدیک است

۱ ـ ابن خردابه ۵۸، قدامه ۱۹۶، اصطخری ۱۰۳، ۱۳۲، مقدسی ۴۵۸،۵۳۷ فارسنامه ۶۵ B ۶۶ A ۸۰ A ۸۱ A ۸۳ A - B ۸۴ A - B مستوفی ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۰۰، یاقوت: جلداول ۱۹۷، ابن بطوطه جلد دوم ۵۲.

بهوای اصفهان و آبش از قنوات و حاصلش غله و میوه و انگور بود». در مغرب یزد خواست شهر سمیرم حوالی سرچشمهٔ رودخانهٔ طاب است که از آنجا راه غربی شیراز به‌اصفهان میگذرد. مقدسی گوید سمیرم مسجدی نیکوو نوسازدارد که دور از بازاراست، گردو ومیوه‌های دیگرسردسیری درآنجا فراوانست وقلعه‌ای دارد که‌چشمهٔ آبی درآن است.

یاقوت این‌قلعه را بنام «وهانزاد» خوانده است. راه غربی شیراز به‌اصفهان از شهر بیضا واقع درجلگهٔ سرودشت میگذرد و ازآنجا به‌مهرجاناواذ (یامهرجاناباذ) می‌رود. مقدسی دربارهٔ این‌محل گوید روستائی بزرگ‌دارد که ازنهرهای‌متعددسیراب میگردد. چنین بنظرمیرسد که این محل در ساحل رودکر یا درساحل یکی ازشعب غربی آن رود بوده است. میان این شهر وسمیرم هیچ‌شهرقابل ذکری جز«کورد» و«کلار» که گفتیم در کنار رودکر بوده‌اندنبوده. این دوشهرچنانکه مقدسی ومستوفی میگویند مجاور یکدیگر بوده به فراوانی گندم و داشتن میوه های سردسیری شهرت داشتند و اصطخری از خانه های نیکو بنیاد آنها سخن میگوید. چنین بنظر میرسد که اکنون اثری از این دوشهر باقی نیست.[۱]

کوتاه‌ترین راهی که از شیراز به اصفهان میرفت، چنانکه گفتیم جادهٔ مابین ودشت رون بود که درفارسنامه بعنوان جادهٔ زمستانی ذکر گردیده‌است. جادهٔ تابستانی طولانی‌ترین وخاوری‌ترین دوجادهٔ دیگربود که از اصطخربه کمین وازآنجا به پازارگاد، یعنی مشهد مادرسلیمان، واز آنجا به ده بید میرفت و از ده بید بسمت راست‌راهی ازاین جاده منشعب میشد که به‌یزد میرسید و امتداد راه اصفهان بسمت باختر بود تاسرمق و دهکدهٔ آباده واز آنجا به یزد خواست و قمشه. کمین ازساحل خاوری رودخانهٔ پلوار دورنبود و بگفتهٔ حمدالله مستوفی «توابع بسیاردارد وهوای معتدل وآب روان و غله و میوه بسیار بود». بالاتر از آن سرپیچ رود خانهٔ پلوار

---

۱ ـ اصطخری۱۲۶، فارسنامه ٦٦ A، ۸٤ A – B، مقدسی۳۸۹، ٤۳۷، ٤٥۷، ٤٥۸، مستوفی ۱۷٥، یاقوت: جلد سوم ۱٥۱ جلد چهارم ۹٤۲.

بی مناسبت نیست‌ذکر کنیم که‌مقدسی (صفحهٔ ۳٥۸) کورد وکلاررا دوقریهٔ متصل بیکدیگر ذکر می‌کند ولی فارسنامه‌گوید‌کلار در پنج فرسخی شمال‌کورد است (۸٤ B).

پازارگاد ومقبرهٔ کورش واقع‌است که مسلمین آنرا مشهد مادر سلیمان میدانند. این آرامگاه سلطنتی که ازسنگ ساخته شده و دارای چهار پهلو است هنوز درآنجا دیده میشود و بقول فارسنامهٔ ابن‌بلخی « و گور مادر سلیمان ازسنگ کرده‌اند خانهٔ چهارسو هیچکس درآن‌خانه‌نتواندنگریدن کی گویند کی‌طلسمی‌ساخته اند کی‌هر کی‌درآن‌خانه نگرد کورشود اما کس‌را ندیده‌ام کی این آزمایش کند». چمنزارحول‌وحوش‌آنجا را مرغزار کالان‌مینامیدند. ده‌بیدیک منزل‌بعداز پازارگاد ودرشمال آنست ودر آنجاراه منشعب‌میگردد و همین جاست که مقدسی و جغرافی‌نویسان‌دیگر عرب آنرا قریهٔ‌بید نامیده اند و در شمال آن نیمه راه اصطخر و یزد شهر ابرقوه واقع است. ابن حوقل دربارهٔ ابرقوه یا ابرقویه که برای اختصار برقوه نیز بآن گفته‌اند[۱] گوید:

شهریست مستحکم باندازهٔ یک سوم شهر اصطخر و بازار هائی معمور دارد. مقدسی گوید دارای مسجدی نیکوست. حمدالله مستوفی گوید « اول در پایان کوهی ساخته بودند و بر کوه می گفتندی و بعد از آن برصحرایی که اکنون است این شهر کردند شهری کوچک است وهوای معتدل دارد و آبش‌هم ازکاریز است وهم از رود. غله وپنبه نیکو میآید. مردمش اکثرپیشه ور باشند وبطاعت وعبادت مشغول وازمزار اکابردرآنجا طاوس الحرمین است و آن تربت را خاصیتی‌هست که اگر مسقف میگردانند خراب میشود تا بمرتبه‌ای که سایبان کرباس نیز نمی‌پذیرد وگویند که در ابرقوه جهودی چهل روز اگر بماند نماند وبدین سبب جهود درآنجا نیست و اگر از جای دیگر بمهمی بدان موضع روند بعد از چهل روز معاودت کنند و مواضع بسیار از توابع ابرقوه است و از جمله دیه مراغه و در آنجا سرویست که در جهان شهرتی عظیم دارد چنانکه درعهد کیانیان سرو کشمیروبلخ شهرتی داشته و اکنون این از آن بلند تر و بزرگترست و درخت سرو در ایران زمین مثل آن نیست ».[۱]

---

۱ ـ اصطخری ۱۲۹ ، ابن حوقل ۱۹۶ ، مقدسی ۴۳۷ ، ۴۵۷ ، فارسنامه B ۸۱ ، B ۸٤ ، مستوفی ۱۷٤ ، ۱۷۵ ، ۱۸۰ ، ۲۰۰ ، جهان نما ۲٦٦ . موضوع بی‌سقف بودن قبررا ابن بطوطه نیزدربارهٔ قبر ابن حنبل در بغداد ذکر کرده است . پرفسور Goldziher راجع باین مطلب خرافت آمیز مطالب قابل توجهی درکتاب خود Muhammedanische Studien جلد اول ، صفحهٔ ۲۵۷ آورده است .

مستوفی که نزدیک دهکدهٔ قمستان وغاری در کوه مجاور آن بوده تطبیق میکند[1].

نزدیک ساحل چپ رودخانهٔ کر و به فاصلهٔ کوتاهی ازمایین، شهر «ابرج» که آنرا بصورت «ایرج» هم نوشته‌اند واقع بود و اصطخری آنرا از توابع این ولایت شمرده وهنوز محل آن در نقشه‌ها دیده میشود. فارسنامهٔ ابن بلخی وحمدالله مستوفی ابرج را دهکده‌ای بزرگ شمرده‌اند در پای کوهی که پاره ای خانه ها آنجا ساخته شده بود. قلعهٔ آن دز ابرج نام داشت که قسمتی بدست انسان و قسمت دیگر براثر سراشیبی های دامنهٔ کوه غیر قابل تسخیر شده بود. آن قلعه باغستانی نیز داشت ودارای مخازن عظیم آب بود. شهر اوجان یا ازجان دریک منزلی شمال مایین را حمدالله مستوفی نیز ذکر نموده، بدون اینکه تفصیلی در بارهٔ آن داده باشد. دور نیست این شهر بامحلی که آنرا قدامه «حوسگان» یا «حوسجان» نامیده واشتباهاً «خومکان» بچاپ رسیده و در کتاب مقدسی هم باز باشتباه بصورت «حرسکان» چاپ شده یکی باشد[2]. مستقیم‌ترین راههای شیراز به اصفهان راهی بود که از شیراز به مایین وازآنجا به کوشک زرد واز آنجا به‌ده‌گردو ویزد خواست وازآنجا به قمشه، سرحد فارس، میرفت. ازمایین راه درامتداد کتل بطرف شمال بالارفته از رود کر، بوسیلهٔ پل شهریار نزدیک به‌رباط صلاح‌الدین درجلگهٔ دشت‌رون یا دشت روم، میگذشت. پس از آن بطرف شمال، بقول حمدالله مستوفی، کتل مادر و دختر (گریوهٔ مادر و دختر) وسپس کوشک زرد واقع بود که دورنیست همان «قصراعین» اصطخری و مقدسی باشد. جلگه‌های کوچک و بزرگ دشت رون بداشتن چراگاههای خوب مشهور بودند چون از رودخانهٔ کر وشعب آن سیراب میشدند سالی‌چهاربار ازآنها محصول برمیداشتند. اولین جائیکه نام کوشک زرد برده شده فارسنامهٔ ابن بلخی است که آنرابه‌صورت کوشک زر ذکر کرده‌است. درشمال آن‌بین کوشک زرد و ده گردو

---

۱ ـ قدامه ۱۹٦، اصطخری ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲٦، ۱۳۲، ابن حوقل ۱۹۷، مقدسی ۴۳۲، ۴۲۷، ۴۵۸ فارسنامه ٦٦ A ۸۱ B مستوفی ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۰ یاقوت: جلد دوم ۵٦۱، جلد سوم ۹۳، ۸۳۸.

۲ ـ قدامه ۱۹٦، اصطخری ۱۰۲، ۱۳٦، مقدسی ۴۵۷، ۴۵۸، فارسنامه ٦٦ B، ۸۳ A مستوفی ۱۷۴، ۱۷۹.

مرغزاریعنی چراگاه‌خرم‌وسرسبز«آورد»یا«ارد» واقع‌است که‌بگفتهٔ اصطخری شهرهای عمدهٔ آن بجه وتیمرستان که درفارسنامهٔ ابن بلخی طیمرجان نوشته شده،بوده است. ده‌گردورا حمدالله‌مستوفی نام برده‌ودرفارسنامهٔ ابن‌بلخی بصورت‌ده‌گوزیعنی جوزکه هردو بیک‌معنی‌است‌ذکرشده است. جغرافی نویسان قدیم عرب این‌اسم فارسی‌را ذکر نکرده‌اند ولی با توجه به‌محل آن باید با «اصطخران» قدامه واصطخری تطبیق کند. درمرزخاوری جلگهٔ دشت اورد اقلید وسرمق وآباده وپس‌از آنها شهرستان ودهکدهٔ سروستان درنیمه راه‌ده‌گردو ویزد خواست واقع است. اقلید بقول فارسنامهٔ ابن بلخی قلعه‌ای خوب داشته ومثل سرمق بداشتن اراضی غله خیز معروف بوده‌است. مقدسی سرمق را بنام جرمق نوشته‌گوید شهری است خوش ساخت در میان انبوه درختان میوه‌دار که آلوی آنجا بخوبی شهرت دارد و آنرا خشک میکنند و بمقدار فراوان بخارج میفرستند . دهکدهٔ آباده ، منزلگاه مسافری‌امروز راه شیرازبه اصفهان ، اول در فارسنامهٔ ابن بلخی وسپس در کتاب حمدالله مستوفی ذکر گردیده و همانست که به آن شورستان میگویند ودرساحل رودخانهٔ شوری‌که در جهت شرق به‌طرف بیابان جاری بوده واقع است. دهکدهٔ سروستان که مقدسی آنرا نام برده درقرن چهارم مسجدی داشته و اراضی آن بخوبی از کوههای مجاور سیراب میشده است. اسم یزدخواست، شهری‌که درشمال سروستان‌است، اول درفارسنامهٔ ابن‌بلخی ذکر شده وبی‌شک همانست‌که مقدسی بعضی از حروف آنرا حذف‌کرده وبعضی را تغییرداده وبصورت «ازکاس»ضبط‌نموده‌است. حمدالله‌مستوفی‌نام‌یزدخواست را باده‌گردوذکر کرده‌ولی وصفی‌ازآن نیاورده‌است. این اسم غالباًبصورت «یزد خاس»نوشته‌میشود.[۱]

قومشه‌که مقدسی آنرا قومسه نوشته، چنانکه گفته شد، درمرزشمالی فارس است و غالباً از توابع اصفهان محسوب میشود . حمدالله مستوفی گوید « قولنجان قلعهٔ‌گلین ابست وچند موضع توابع دارد و از اعمال قومشه‌است هوایش نزدیک است

---

۱ ـ ابن‌خردابه ۵۸، قدامه ۱۹۶، اصطخری ۱۰۳، ۱۳۲، مقدسی ۴۵۸،۵۳۷ فارسنامه ۶۵ B ۶۶ A ۸۰ A ۸۱ A ۸۳ A - B ۸٤ A - B مستوفی ۱۷٤، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۰۰ ، یاقوت: جلداول ۱۹۷ ، ابن بطوطه جلد دوم ۵۲ .

بهوای اصفهان و آبش از قنوات و حاصلش غله و میوه و انگور بود». در مغرب یزد خواست شهر سمیرم حوالی سرچشمهٔ رودخانهٔ طاب است که از آنجا راه غربی شیراز به‌اصفهان میگذرد. مقدسی گوید سمیرم مسجدی نیکوو نوسازدارد که دور از بازاراست، گردو ومیوه‌های دیگرسر دسیری درآنجا فراوانست وقلعه‌ای دارد که‌چشمهٔ آبی درآن است.

یاقوت این‌قلعه را بنام «وهانزاد» خوانده است. راه غربی شیراز به‌اصفهان از شهر بیضا واقع درجلگهٔ مرودشت میگذرد و ازآنجا به‌مهرجاناواذ (یامهرجاناباذ) می‌رود. مقدسی دربارهٔ این‌محل گوید روستائی بزرگ‌دارد که ازنهرهای‌متعددسیراب میگردد. چنین بنظرمیرسد که این محل در ساحل رودکر یا درساحل یکی ازشعب غربی آن رود بوده است. میان این شهر وسمیرم هیچ‌شهرقابل ذکری جز«کورد» و«کلار» که گفتیم در کنار رود کر بوده‌اندنبوده. این دوشهرچنانکه مقدسی ومستوفی میگویند مجاور یکدیگر بوده به فراوانی گندم و داشتن میوه های سردسیری شهرت داشتند و اصطخری از خانه های نیکو بنیاد آنها سخن میگوید. چنین بنظر میرسد که اکنون اثری از این دوشهر باقی نیست.[۱]

کوتاه‌ترین راهی که از شیراز به اصفهان میرفت، چنانکه گفتیم جادهٔ مابین ودشت رون بود که درفارسنامه بعنوان جادهٔ زمستانی ذکر گردیده‌است. جادهٔ تابستانی طولانی‌ترین وخاوری‌ترین دوجادهٔ دیگربود که از اصطخربه‌کمین وازآنجا به پازارگاد، یعنی مشهد مادرسلیمان، واز آنجا به ده بید میرفت و از ده بید بسمت راست‌راهی ازاین جاده منشعب میشد که به‌یزد میرسید و امتداد راه اصفهان بسمت باختر بود تاسرمق و دهکدهٔ آباده واز آنجا به یزد خواست و قمشه. کمین ازساحل خاوری رودخانهٔ پلوار دورنبود و بگفتهٔ حمدالله مستوفی «توابع بسیاردارد وهوای معتدل وآب روان و غله و میوه بسیار بود». بالاتر از آن سرپیچ رود خانهٔ پلوار

۱ ـ اصطخری۱۲۶، فارسنامه ۶۶ A، ۸۴ A ـ B، مقدسی۳۸۹، ۴۳۷، ۴۵۷، ۴۵۸، مستوفی ۱۷۵، یاقوت: جلد سوم ۱۵۱ جلد چهارم ۹۴۲.

بی مناسبت نیست‌ذکر کنیم که‌مقدسی (صفحهٔ ۳۵۸) کورد وکلاررا دوقریهٔ متصل بیکدیگر ذکر می‌کند ولی فارسنامه‌گویدکلار در پنج فرسخی شمال‌کورد است (۸۴ B).

پازارگاد ومقبرهٔ کورش واقع‌است که مسلمین آنرا مشهد مادر سلیمان میدانند. این آرامگاه سلطنتی که ازسنگ ساخته شده و دارای چهار پهلو است هنوز درآنجا دیده میشود و بقول فارسنامهٔ ابن‌بلخی «وگور مادر سلیمان ازسنگ کرده‌اند خانهٔ چهارسو هیچکس درآن‌خانه‌نتواندنگریدن کی گویند کی‌طلسمی‌ساخته اند کی‌هر کی‌درآن‌خانه نگرد کورشود اما کس‌را ندیده‌ام کی این آزمایش کند». چمنزارحول‌وحوش‌آنجا را مرغزار کالان‌مینامیدند. ده‌بیدیک منزل‌بعداز پازارگاد ودرشمال آنست ودر آنجاراه منشعب‌میگردد و همین‌جاست که مقدسی و جغرافی‌نویسان‌دیگر عرب آنرا قریهٔ‌بید نامیده اند و در شمال آن نیمه راه اصطخر و یزد شهر ابرقوه واقع است. ابن حوقل دربارهٔ ابرقوه یا ابرقویه که برای اختصار برقوه نیز بآن گفته‌اند[1] گوید:

شهریست مستحکم باندازهٔ یک سوم شهر اصطخر و بازار هائی معمور دارد. مقدسی گوید دارای مسجدی نیکوست. حمدالله مستوفی گوید «اول در پایان کوهی ساخته بودند و بر کوه می گفتندی و بعد از آن برصحرایی که اکنون است این شهر کردند شهری کوچک است وهوای معتدل دارد و آبش‌هم ازکاریز است وهم از رود. غله وپنبه نیکو میآید. مردمش اکثرپیشه‌ور باشند وبطاعت وعبادت مشغول وازمزار اکابردرآنجا طاوس الحرمین است و آن تربت را خاصیتی‌هست که اگر مسقف میگردانند خراب میشود تا بمرتبه‌ای که سایبان کرباس نیز نمی‌پذیرد وگویند که در ابرقوه جهودی چهل روز اگر بماند نماند وبدین سبب جهود درآنجا نیست و اگر از جای دیگر بمهمی بدان موضع روند بعد از چهل روز معاودت کنند و مواضع بسیار از توابع ابرقوه است و از جمله دیه مراغه و در آنجا سرویست که در جهان شهرتی عظیم دارد چنانکه درعهد کیانیان سرو کشمیروبلخ شهرتی داشته و اکنون این از آن بلند تر و بزرگترست و درخت سرو در ایران زمین مثل آن نیست».[1]

---

۱ ـ اصطخری ۱۲۹ ، ابن حوقل ۱۹٦ ، مقدسی ۴۳۷ ، ٤٥۷ ، فارسنامه B ۸۱ ، B ۸٤ ، مستوفی ۱۷٤ ، ۱۷۵ ، ۱۸۰ ، ۲۰۰ ، جهان نما ۲٦٦ . موضوع بی‌سقف بودن قبررا ابن بطوطه نیزدربارهٔ قبر ابن حنبل در بغداد ذکر کرده است . پرفسور Goldziher راجع باین مطلب خرافت آمیز مطالب قابل توجهی درکتاب خود Muhammedanische Studien جلد اول ، صفحهٔ ۲۵۷ آورده است .

یزد در زمان قدیم «کثه» نام داشت و چون نام یزد بشهر گذارده شد نام کثه را برولایت یزد اطلاق کردند وبآن حومه یاجومهٔ یزد گفتند. ابن حوقل درقرن چهارم در بارهٔ یزد گوید مکانی خوش‌ساخت ومستحکم‌است، دو دروازهٔ آهنین دارد یکی را دروازهٔ مسجد گویند چون به مسجد نزدیک است واین‌مسجد در ربض پهناور قراردارد. دریزد نهری بود که از کوه حوالی‌شهر که قلعه‌ای برفرازآن‌بود سرچشمه میگرفت. روستای آن با اینکه به کویر نزدیک بود نهایت حاصلخیزی را داشت ومیوجات فراوان آن به اصفهان صادرمیگردید و درحوالی آن شهرمعدن سرب وجود داشت . قزوینی در بارهٔ حریر یزد گوید حریربافان یزد سندس را درکمال خوبی ومحکمی بعمل میاورند وبسایر بلادصادرمیشود. حمدالله مستوفی گوید «اکثرعمارات ظاهری آن از خشت خام بود جهت آنکه درو بارندگی کم باشد وگلش بقوت است وشهری نیک است وپاك ومضبوط حاصلش پنبه وغله ومیوه وابریشم بود اما چندان نباشد که اهل آنجارا کافی شود آبش از کاریزها وقنوات بسیار در میان شهر گذرد و مردم بران سردابهاو حوض‌ها ساخته‌اند».

نخستین منزل شمال یزد، انجیره ومنزل بعد ازآن خزانه است (که اشتباهاً در بعضی نسخه‌ها «خرانه» چاپ شده) خزانه دهکدهٔ بزرگی بود دارای کشتزارها و باغستان و قلعهٔ آن بر کوه مجاور جای داشت. سومین منزل درحاشیهٔ کویرساغند است که‌بقول ابن‌حوقل: دهکده‌ای‌است دارای چهارصدنفر جمعیت ویک قلعه واراضی آن از آب کاریز مشروب میشود.

سه شهر «میبد» و «عقداه» و «نائین» در شمال باختری یزد بترتیب یکی بعد از دیگری در حاشیهٔ کویر جای داشتند و معمولاً از توابع یزد شمرده میشدند اگرچه برخی ازنویسندگان نائین را ازتوابع‌اصفهان شمرده‌اند. نائین قلعه‌ای داشت وبقول حمدالله مستوفی «دور قلعه‌اش چهار هزار قدم» بود. کتبی که محل رجوع ماست محل این شهرها را معین‌نکرده و بذکر اسامی آنها اکتفا نموده‌اند[1].

---

۱ ـ اصطخری ۱۰۰، ابن‌حوقل ۱۹۶، ۲۹۴، ۲۹۵، مقدسی ۴۲۴، ۴۳۷، ۴۹۳، قزوینی: جلد دوم ۱۸۷، مستوفی ۱۵۳ یاقوت : جلد چهارم ۷۱۱، ۷۳۴ .

درهفتاد و پنج‌میلی یزد، نیمه‌راه یزد وشهر بابک، شهر «انار» است که درجهت جنوب‌خاوری شصت‌میل تابهرام‌آباد فاصله دارد. اکنون انار وبهرام‌آباد هردوازتوابع ایالت کرمان اند ولی این ولایت درقرون وسطی از توابع فارس بوده است و آن را ولایت روذان میگفتند. سه شهرمهم این ولایت ابان (که انارامروز است) واذکان واناس (حوالی بهرام آباد) میباشند.[1]

اناس کرسی ولایت و بقول اصطخری باندازهٔ ابرقوه بوده است. مقدسی از مسجد آن گفتگو کرده گوید مسجدی خوب و پاکیزه دارد که باید از پلکانی بالا رفت وبآن داخل شد، حمامها و باغهای نیکو دارد اما حومه ندارد و در میان ریگستانست. باروی بلند اناس هشت دروازه داشت که مقدسی نام آنهارا ذکر کرده گوید آن شهر جایگاه بافندگان و گازرانست و حومه‌ای ندارد. ولایت روذان گویند مساحتش شصت و اند فرسخ مربع بوده وهمیشه ازتوابع کرمان محسوب میشد ولی در قرن چهارم ضمیمه فارس گردید، اگرچه بقول فارسنامه در زمان الب ارسلان سلجوقی در نیمهٔ قرن پنجم که قدرت وی در این دیار نهایت یافت روذان دوباره از توابع کرمان شد[2]. میان روذان وشهر بابک، ده اشتران که آنرا بعربی «قریةالجمال» مینامند واقع بود. مقدسی گوید مسجدی داردکه در آن مناره ای بلند است، نهر آبی اززیرشهرمیگذرد و پیرامون شهر باغستانست. شهر بابک به بابک پدر اردشیر

۱ ـ کتابهائی که مرجع ما قرارگرفته‌اند محل ابان را دربیست و پنج فرسخی فهرج ذکر نموده‌اند (فهرج درپنج فرسخی جنوب خاوری یزداست) وشهر روذان‌را درهجده فرسخی ابان. فاصلهٔ اناس وروذان اندك بوده و دو قاصد (برید) بیشتر مسافت نداشته است.

بیمند درچهارفرسخی باختر سیرجان و ازروذان تاشهربابك سه‌روز راه بوده ومنزلگاه‌اول ده شتران نام داشته است. با توجه باین فاصله‌ها میتوانیم بگوئیم‌که انار وبهرام‌آباد کنونی همان ابان واناس قرون وسطی میباشند. شهرروذان ممکنست محلی باشدکه اذکان‌گفته میشود وبین انار وبهرام‌آباد نزدیك دیه‌گناباد قراردارد. اصطخری ۱۳۵، ۱۶۸، ابن خردادبه ٤۸، مقدسی ٤۵۷، ٤۷۳. یاقوت براشکال مطلب افزوده گوید شهر انار با اناس یکی است در صورتیکه با ملاحظهٔ فاصله‌های بین آن نقاط‌که ذکر شده این‌گفته نمیتواند مطابق واقع باشد. دورنیست انار راکاتب اشتباها بجای اناس نوشته باشد.

۲ ـ اصطخری ۱۰۰، ۱۳٦، مقدسی ٤۳۷، ٥۳۸، ٤٦۲، فارسنامه ٦٤، یاقوت: جلد دوم ۸۳۰. امروز هم انار نعمتهای بسیار دارد. حاصل‌گندم آن از مصرفش زیاد تر است وبخارج صادر میگردد.

مؤسس سلسلهٔ سلاطین ساسانی منسوب است و از توابع کرمان شمرده شده و هنوز باقی است. اصطخری و مقدسی و دیگران آنرا نام برده ولی تفصیلی دربارهٔ آن ندادهاند.

حمدالله مستوفی آنرا از توابع کرمان دانسته گوید « حاصلش غله و پنبه وخرما باشد ». دردومنزلی مغرب شهر بابک سرراه اصطخر شهرچهٔ هرات است که در فارسنامهٔ ابن بلخی باصاهک (که درصفحهٔ ۲۹۹ ذکر آن گذشت) یکجا ذکرشده واصطخری درقرن چهارم آنرا ازابرقوه بزرگتر شمرده است. ازاین شهر میوهٔ بسیار صادر میشد. بقول اصطخری درمیان میوجات آنجا سیب وزیتون مقام اول را داشت بازارهای آن بسیارعالی و کوچههای اطراف مسجد شهر قابل توجه بود وباغستان آن از رودخانهای سیراب میگردید. هرات یک دروازه بیشتر نداشت. مقدسی گوید شهرچهٔ «فرعا» نزدیک هرات است. قزوینی درقرن هفتم گویددرهرات درخت سنجد بسیار است وهنگام شکوفه آوردن آن درخت زنان آنجا بهوسرانی تحریک میشوند. درجنوب خاوری چاهک (صاهک) درمرز ولایت دارا بجرد شهرقطره است که هنوز اهمیتی دارد و بقول فارسنامهٔ ابن بلخی وحمدالله مستوفی (که نام آنرا «گدرو» نوشته) در آنجا « معدن آهن است»[1].

---

۱ ـ سایکس درحوالی شهر بابک آثار آتشکدهای را پیداکرده است. رجوع کنید به کتاب Ten Thousand Miles in Persia. اصطخری ۱۰۲، ابن‌حوقل ۱۸۲، مقدسی ۵۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۵۵، فارسنامه ۶۶، ۶۸، یاقوت: جلداول ۷۵، ۷۸، مستوفی ۱۷۵، ۱۸۲ قزوینی: جلددوم ۱۸۶. اسم این قریهٔ هرات همانگونه تلفظ میشودکه هرات معروف خراسان.

فصل بیستم

فارس (بقیه)

کورهٔ دارابجرد یاولایت شبانکاره - شهر دارابجرد - درکان وایگ - نیریز
و اصطهبانات - فسا ورونیز وخسو - لار و فرگ - طارم - سورو - تجارت
فارس وصنایع آن - شاهراههای فارس

ولایت دارابجرد خاوری ترین ولایت از پنج ولایت فارس است و تقریباً همان ایالت شبانکاره میباشد که در زمان مغولها از فارس جدا شده بود و حکومتی جداگانه داشت. شبانکاره بگفتهٔ فارسنامهٔ ابن بلخی (که بهرحال اسم شبانکاره را بر ولایت دارابجرد اطلاق نمی کند) طایفه‌ای ازخاندان‌فضلویهٔ دیلمان بودند ومذهب شیعهٔ اسماعیلی داشتند. درزمان سلجوقیان قبیلهٔ شبانکاره و کردها درجنگی که بااتابک چاولی کردند بروی غالب شدند وپس از اضمحلال سلجوقیان طایفهٔ مزبور بر ناحیهٔ خاوری ایالت فارس استیلا یافتند و آن ناحیه بنام ایشان خوانده شد . مارکوپولو ولایت شبانکاره را بنام «سنکاره» [1] درسیاحتنامهٔ خود ذکر کرده ، طبق تقسیمی که خود او نموده. گوید هفتمین ایالت ازممالک هشت‌گانهٔ ایران است بهرحال اسم شبانکاره امروز دیگراستعمال نمیشود واین‌ایالت امروز به دارابجرد معروف است[2].

---

۱ - Soncara ۲ - رجوع بکتاب The Book of Ser Marco Polo باهتمام H. Yule چاپ‌دوم لندن ۱۸۷٤ : جلداول صفحهٔ ۸٤، ابن اثیر (جلد دهم، صفحهٔ ۳٦۲) شبانکاره‌را بصورت شوانکاره نوشته است. رؤسای این طایفه‌که درآغاز قرن ششم بمقابلهٔ اتابک چاولی برخاستند فضلوه وبرادرش خسرو بودند . کتابت این اسم همانگونه که فارسنامه نوشته بصورت حسویه (بجای حسنویه) صحیح تر بنظر میرسد .

کرسی این ولایت در دورهٔ خلفا شهر دارابجرد یا دارابگرد بود و اصطخری دربارهٔ آن گوید خندق و باروئی دارد باچهار دروازه و در وسط آن تپه‌ای سنگلاخی وجود دارد. مقدسی گوید وسعت آن شهر یک فرسخ است، دارای باغستان و نخلستان و بازارهائی نیکو و چاه‌ها و قناتها. درحوالی دارابجرد گنبد معروف مومیا واقع بود. این گنبد دری آهنین داشت که سالی یک بار آنرا بازمیکردند و عامل سلطان بدرون گنبد رفته آنچه مومیاء که درظرف یکسال جمع شده بود را درصندوقی می گذاشت و آنرا مهر می نمود و برای استعمال سلاطین میفرستاد. درآغازقرن ششم قسمت عمدهٔ شهر دارابگرد، بقول فارسنامهٔ ابن بلخی خراب شد اما قلعهٔ مستحکمی که در وسط شهر بود باقی ماند. پیرامون شهر چمنزارهائی بود معروف به مرغزاردارابگرد، و درنزدیکی آن کوهی بود از نمک به هفت رنگ که ازآنجا نمک میاوردند. حمدالله مستوفی گوید «درآن حدود تنگی است سخت محکم آنرا تنگ زینه خوانند و درو قلعه‌ای استوار است و هوای خوش دارد[۱]».

در زمان حکومت طایفهٔ شبانکاره کرسی دارابگرد به دارکان (یا زرکان) که در جنوب قلعهٔ ایگ یا اویگ واقع است منتقل شد. جغرافی نویسان عرب درقرن چهارم این دومحل را بنام الدارکان یا «الداراکان» و «ایج» اسم برده‌اند. اصطخری گوید در زمان او هریک ازاین دومحل دارای مسجدی بوده است. حمدالله مستوفی که عموماً این اسم رابصورت زرکان نوشته گوید «قلعهٔ ایگ بروزگارماقبل دیهی بوده است حسنویه درعهد سلاجقه آنرا شهری گردانید وبروی کوهی افتاده است و قلعه صفت است و بروآب روانست بهنگام محاصره اگر خصم منبع آن آب بداند وممرش از قلعه بگرداند زود مستخلص شود و زرکان قصبه‌ای است درزیر آن قلعه هوایش باعتدال نزدیک بود اما آبش ناگوارنده است و درو غله و پنبه ومیوه وخرما بسیار نیکو باشد». یاقوت گوید میوهٔ آنجا به جزیرهٔ کیش صادرمیشود.

---

۱ ـ اصطخری ۱۲۳، ۱۵۵، مقدسی ۴۲۸، فارسنامه B ۶۸، A ۸۱، B ۸۶، مستوفی ۱۸۱.
ابن فقیه (صفحهٔ ۱۹۹) گوید قبهٔ مومیاء یاقبه‌ای شبیه به آن درنزدیکی ارجان دیده میشود. به فصل هجدهم رجوع کنید.

در شمال خاوری ایک شهر و ولایت نیریز (بفتح و کسر «ن») درساحل خاوری دریاچهٔ بختگان ، که زمانی دریاچهٔ نیزیزهم‌بآن میگفتند ، واقع است. مقدسی از مسجد بزرگ نیریز که در بازار بوده گفتگو می کند و هنوز بقایای آن مسجد که تاریخ سال ۳٤۰ هجری را دارد دیده میشود . در ساحل آن دریاچه شهر خیر که خیار و خیره نیز نامیده شده واقع‌است. این شهر از قرن چهارم ببعد بعنوان منزلگاهی سرراه شیراز به کرمان در امتداد ساحل جنوبی دریاچهٔ بختگان ذکر شده است . حمدالله مستوفی و فارسنامهٔ ابن بلخی ولایت خیره را بنام میشکانات خوانده اند وکشمش آن ولایت معروف بوده است . نیریز و خیره هر دو دارای قلعه های مستحکم بوده‌اند.[۱]

درنیمه راه میان خیره وایک شهر اصطهبانات واقع است که جغرافی‌نویسان عرب آنرا اصطهبانان وگاهی اصبهانات نوشته‌اند وفارسی زبانان آنرا برای اختصار اصطهبان نامیده‌اند. حمدالله مستوفی گوید « شهرکی پر درخت‌است‌هوائی معتدل‌دارد و درو از همه نوع میوه بود وآب روان بسیاردارد ودرآن حدود قلعه‌ای محکم است بوقت نزاع باشبانکاریان اتابک چاولی آنرا خراب کرد وبعد از آن معمور کردند». این قلعه در قرن هشتم بتصرف طایفهٔ حسنویه درآمد. شهر فسا که ایرانیان آنرا پسا می گویند درقرن‌چهارم‌دومین شهرمهم‌ولایت دارابگرد وازحیث بزرگی باشیراز برابر بود .ساختمانهای‌نیکوداشت وچوبهائی که درآن‌ساختمان‌ها بکارمیبردند از درخت سروبود. هوائی سالم وبازارهائی معموربا قلعه وخندق وحومه‌ای وسیع که تابیرون دروازه‌های شهر کشیده میشد داشت ورطب وبادام واترج ومیوه‌های دیگرآن فراوان بود. مقدسی گوید مسجد آنجا ازآجرساخته شده ومانند مسجد مدینه دارای دو صحن است. درفارسنامهٔ ابن بلخی‌ذکرشده که « فسا چند برابراصفهان باشد اما مختل است وبیشترین ویران و اعمال ونواحی بسیار دارد. . . قلعه ای دارد محکم و شبانکاره

---

۱ ـ اصطخری ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۲، ۱۳٦، ۲۰۰، مقدسی ٤۲۳، ٤۲۹، ٤٤٦، ٤۵۵، فارسنامه ٦۸ B ، ٦۹ A ، B ، مستوفی ۱۸۱ ، یاقوت: جلد اول ٤۱۵، جلد دوم ۵٦۰ . رجوع کنید بمقالهٔ کاپیتان لوت Lovett در J. R. G. S. سال ۱۸۷۲ ، صفحهٔ ۲۰۳ .

خراب کرده بود باز اتابک چاولی آبادان کرد». حمدالله مستوفی گوید «گشتاسب ـ ابن لهراسب کیانی تجدید عمارتش کرد ونبیره‌اش بهرام بن اسفندیار باتمام رسانید ساسان نام کرد و در اول مثلث بود بعهد حجاج بن یوسف ثقفی عاملش آزاد مرد بفرمان او آنرا از آن شکل بگردانید و تجدید عمارتش کرد». فارسنامهٔ ابن بلخی گوید «آبهای آن جمله از کاریزهاست وهیچ چشمه وآبی دیگر نیست». شق‌رودبال (رودبار) وشق میسکاهان از اعمال پسا محسوب میشد ودرحوالی آن قلعه‌ای بلند بود موسوم‌به خواذان که آب انباری عظیم داشت.[1] شهر کرم چنانکه کتب مسالک نوشته‌اند درچندمیلی فسا سرراه سروستان قرارداشت. حومهٔ این‌شهر وهمچنین حومهٔ رونیز چنانکه مؤلف فارسنامه نوشته از توابع فسا بود. ولایت رونیز جزئی از ناحیهٔ خسو بوده که مقدسی گوید دریک منزلی جنوب غربی دارابگرد سرراه‌جویم ابواحمد واقع است. جغرافی نویسان قدیم رونیزرا بصورت رونیج (یا روینج) نوشته اند و دور نیست که همان خسو یا کسوی امروز باشد. حمدالله مستوفی گوید کرم ورونیز دوشهرند که هوای گرم و آب فراوان دارند. بگفتهٔ مقدسی ولایت خسو (یاخشو) از طرف مشرق وسعت و امتداد زیادی داشته است، زیرا علاوه بر رونیج شهرهای رستاق الرستاق وفرگ و طارم نیز جزوآن بوده اند. حمدالله مستوفی خسو را از توابع دارابجرد شمرده است.[2]

در جنوب رونیز شهرچهٔ یزدخواست، که مقدسی و یاقوت آنرا از توابع دارابگرد شمرده اند، و باز در جنوب آن شهر لار واقع است. از لار هیچ یک

۱ـ اصطخری ۱۰۸، ۱۲۷، ۱۳۶، مقدسی ۴۲۳، ۴۳۱، ۴۴۸، فارسنامه ۶۹ A، ۷۰ A، ۸۲ B، ۸۲ A، مستوفی ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱، جهان نما ۲۷۲.

۲ ـ ابن خردادبه ۵۲، اصطخری ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۲۲، مقدسی ۴۲۲، ۳۲۳، ۴۵۴، ۴۴۵، فارسنامه ۶۹ B، مستوفی ۱۸۱. تلفظ «روبنج» که ناشر کتاب مقدسی آنرا اختیار کرده ظاهراً ازیاقوت (جلد دوم، صفحهٔ ۸۲۸) گرفته شده زیرا یاقوت تهجی این‌کلمه را حرف بحرف ضبط کرده است. در نسخه‌های فارسنامه وحمدالله مستوفی «رونیز» نوشته شده (بجای «رونیج» که صورت قدیمتری‌است) واکنون رونیز اسم ناحیه‌ای درهمان حول وحوش است، بنابراین ظاهراً صورت روبنج که در نسخ چاپی اصطخری و مقدسی آمده نتیجهٔ اشتباه ناسخ است وبا اندك تغییری در نقطه گذاری حروف این کلمه میتوان آنرا بجای روبنج و روبنز، رونیج و رونیز خواند.

از جغرافی نویسان قدیم عرب و نیز مؤلف فارسنامه که کتاب خود را در آغاز قرن ششم نوشته اسم نبرده اند و حمدالله مستوفی ، در آغاز قرن هشتم ، اولین مورخ و جغرافی نویس است که از لار اسم برده گوید « لار ولایتی است نزدیک کنار دریا مردم آنجا بیشتر تاجر باشند وسفر بحر وبر کنند و حاصلش غله وپنبه واندکی خرما باشد واعتماد کلی بباران دارند ومردم اومسلمان باشند » . همزمان او ابن بطوطه که در سال ۷۳۰ لار را دیده است گوید محلی بزرگ است دارای باغهای بسیار و بازارهای نیکو . در زمان شاه شجاع ، از سلاطین آل مظفر ، در اواخر قرن هشتم وسپس در دورهٔ فرمانروائی اعقاب امیر تیمور، لارمرکز ضرابخانه گردید و این مطلب ثابت می کند که شهر مزبور درآن اوقات شهر بالنسبه بزرگ وبا اهمیتی بوده است.

فرگ، درسه منزلی جنوب خاوری دارابگرد، هنوز شهر مهمی است. مقدسی که آنرا بصورت فرج نوشته گوید مجاور آن شهر برك است و چنین بنظر میاید که این هر دو اسم فقط صورتهای مختلفی از اسم اصلی فارسی محل مزبور است . شهر برك برروی پشته ای بشکل کوهان شتر دو فرسخی کوهستان واقع بود و مسجدی پاکیزه و نیکو در بازار داشت.اما شهر مجاور آن، فرگ، قلعه‌ای بود برفراز تپه‌ای و در قرن چهارم شهر بزرگی محسوب نمیشد ولی مسجدی و حمامی داشت و آب در هردو شهر فراوان بود. طبیعی است دراسم این دوشهر ممکن است اشتباه حاصل شود و گاهی اسم یکی را بر دیگری اطلاق کنند . فارسنامهٔ ابن بلخی آنرا بصورت پرك نوشته گوید « قلعه‌ای دارد محکم از تخته سنگهای بسیار بزرگ ساخته شده و غیر قابل تسخیر است » . حمدالله مستوفی که آنرا بصورت برك نوشته گوید« گندم وخرما دارد» در بارهٔ رستاق الرستاق ، مقدسی گوید شهرچه ایست که بازار بزرگی هم ندارد ولی روستای آن چهار فرسخ در چهار فرسخ است و در یک منزلی شمال باختری فرگ سرراه دارابگرد قراردارد.[1]

۱ ـ مقدسی ۴۲۸، ۴۵۴، حاشیهٔ N ، فارسنامه ۶۹ A ، ۸۳ A ، مستوفی ۱۸۱ ، یاقوت: جلد دوم ۵۶۰ ، ابن بطوطه : جلددوم ۲۴۰ . دور نیست شهر برک همان قلعهٔ کهنهٔ بهمن که سه بارو وخندق داشته‌است باشد . این قلعه تقریباً دریک میلی جنوب شهر کنونی فرگ قراردارد . رجوع کنید به کتاب Persia از Stack . جلد اول ، صفحهٔ ۷۵۶ .

شهر تارم یاطارم، که اسم ولایتی درایالت جبال نیز میباشد، در دومنزلی خاور فرگ سر راهی که بساحل دریا میرود واقع است. مقدسی گوید مسجد تارم از بازار دور است و آب آشامیدنی مردم از نهری است که بآن وارد میگردد، وباغستان ونخلستان ونخل فراوان دارد. فارسنامهٔ ابن‌بلخی گوید وسعت تارم باندازهٔ فرگ است و قلعه‌ای محکم با آب انبارهای بسیاردارد. راه کاروانی از طارم بسمت جنوب بساحل دریا میرفت و به بندر سور و یا شهرومقابل جزیرهٔ هرموز میرسید. حمدالله مستوفی این بندر را توسر نامیده، ولی قرائت این اسم مورد اعتماد نیست. جغرافی‌نویسان عرب که دربارهٔ سور و گفتگو کرده‌اند گویند دهکده ایست که‌صیادان درآنجا زندگی میکنند ومسجدی ندارد وآب مشروب اهالی شهرازچاههائی‌است که در کوه مجاور آن کنده اند. مقدسی گوید از طریق خلیج با عمان داد و ستد دارد وشهری است کوچک درست در مرز کرمان.[1]

در موضوع تجارت وصنایع‌استان فارس، اصطخری ومقدسی بتفصیل گفتگو کرده‌اند. درزمان آنهاچنانکه قبلاً گفتیم بزرگترین بندرایران‌درخلیج‌فارس‌شهرسیراف بود وتمام کالاهائی که از طریق دریا وارد می‌شد ازآن بندرتوزیع می گردید. امتعهٔ نفیس وکمیاب هندی که در زبان عربی‌آنها را مجموعاً «بربهار» میگفتند بآنجا وارد میشد. اصطخری واردات سیراف را چنین ذکر میکند که عود و عنبر و کافور وجواهر وخیزران وعاج وآبنوس وفلفل وصندل وانواع عطرها و داروها و ادویه از هندوستان به آن بندر وارد میگردد و در خود سیراف سفره های بسیار خوب و پارچه‌های کتانی ساخته میشود وبازار مهمی برای خرید و فروش مرواریداست. ایالت فارس در هر زمان به تهیهٔ اقسام عطرها مخصوصاً عطری که از گل سرخ در ولایت‌گور یا فیروزآباد بعمل میآمد مشهور بوده‌است. ابن حوقل گوید گلاب فارس‌را به‌اکناف واطراف‌جهان ازجمله‌به‌هندوستان وچین‌وخراسان وهمچنین‌به‌مغرب یعنی شمال افریقا و شام و مصر میبرند. از گور علاوه بر گلاب، عرق طلعانه

۱ ـ اصطخری ۱۶۷، ابن حوقل ۲۲۴، فارسنامه ۶۹ A، مقدسی ۴۲۷، ۴۲۹، مستوفی ۱۸۱، ۲۰۱.

وعرق قیصوم وعرق زعفران و عرق سوسن و عرق بید صادر میگردید. در شاپور چنانکه مقدسی گوید ده نوع عطر روغنی بعمل میآمد: عطر بنفشه، عطر نیلوفر، عطر نرگس، عطر کارده، عطر سوسن، عطر زنبق، عطر مورد، عطر مرزنجوش، عطر بادرنگ وعطر بهار نارنج، و به کشورهای مشرق زمین فرستاده میشد.

گلیم بافی وقلابدوزی فارس همه وقت معروف بود ودر مشرق زمین، که لباس مشخص مقام ومنزلت افراد بود، پارچه‌های زربفت خاصی برای مصرف شخص سلطان در هریک از شهرهای فارس ساخته میشد و روی آن پارچه‌ها نام و طغرای سلطان قلابدوزی‌میگردید. بهترین این نوع پارچه‌ها از«توج»صادرمیگردید. همچنین درفسا انواع زریهائی که نام پادشاه برنگ آبی وسبزمانند پرطاوس درآن بافته میشد تهیه می گردید. دیگرمحصولات فارس را برحسب شهرهای محل تهیهٔ آنهادسته‌بندی و ذکر می کنیم: دستگاههای بافندگی شیراز پارچه های لطیف و متنوعی میساخت که بکار تهیهٔ قبا میخورد، همچنین پارچه هائی که بآن امروز گارسی میگویند و نیز زری وپارچه‌های ساخته شده از ابریشم خام (خز). درجهرم گلیم وجاجیم که برای پرده مصرف میشد وجانمازی که درمساجد ازآن استفاده میکردند بافته میشد بعلاوهٔ عطرهای روغنی که قبلاً ذکری ازآنها نمودیم. درشاپور داروهای مختلف، همچنین نیشکر واترج وبادام وزیتون وانواع میوه‌جات ونوعی بید که ازشاخه‌های آن سبد میسازند، و در کازرون ودریز جامه‌های کتانی و گارسی‌های لطیف وپارچه‌های شبیه زری مصری که بآن دیبق میگفتند ونیز دستمالهای خوب تهیه میشد. درغندجان، کرسی دشت بارین، گلیم و پرده و انواع مخده و طرازهای قلابدوزی شده باطغرای پادشاه برای مصرف سلطان درست میشد. درارجان دوشابی که آنرا «دبس» می گفتند و نیز صابون و دستمال و پارچهٔ سفره بعمل میآمد و اشیاء گرانبهای هندی که بآن «بربهار» میگفتندهم به‌ارجان وارد میگردید. ازبندرمهروبان ماهی وخرما وظرفهائی که برای خنک کردن آب از چرم مخصوصی میساختند، و از سینیز پارچه هائی شبیه قصب همچنین کتان صادر میگردید، و جنابه نیز به صدوراین محصول معروف بود. ازاصطخر پارچه‌های چادری وازرودان، کرسی ولایت رودان، پارچه‌های‌خوب

و یک نوع کفشی که بآن شمشک میگفتند و مشک‌های آب وانواع چاشنی‌های طعام و از یزد وابرقوه پارچه های نخی صادر میشد.

در دارابگرد انواع پارچه های نخی عالی و متوسط و پست و همچنین قلابدوزیها و فرشهای خوب و حصیر ساخته میشد و عطرهائی از جمله عطر رازقی ودانه های خوشبوازآنشهرصادرمیگردید . مومیاء نیزچنانکه درسابق گفتیم از ارجان ودارابگرد بخارج فرستاده میشد. اصطخری گوید درخندقی که‌دورشهردارابگرد داشت یکنوع ماهی بی‌استخوان وبی‌تیغ موجوداست که ازآن لذیذتردر دنیانیست. در فرگ پارچهٔ لباس و گلیم وپرده و دوشاب عالی و دانه های خوشبو و کتان ، و در تارم دوشاب و انواع ظرفهای چرمی برای خنک نگاهداشتن آب و دلوهای آبکشی تهیه میگردید. فسا به‌ساختن پارچه هائی که‌ازموی‌بزساخته میشد و پارچه‌های بافته‌شده از ابریشم خام و تهیه قالی و گلیم و سفره و دستمال وپرده‌های قلابدوزی مخصوصاً برنگهای پر طاوسی‌آبی رنگ وسبز که در میان گلابتون بافته میشد، شهرت داشت. موادی که برای رنگ کردن پارچه‌ها استعمال میشد وفرشهای نمد وخیمه وخرگاه نیز از فسا صادر میگردید.

بگفتهٔ ابن‌حوقل ، نقره درنائین وآهن‌وزئبق درکوههای اصطخر و سرب و مس و گوگرد و نفت در نواحی دیگر فارس وجود داشت ، اما معدن طلا درآن ایالت نبود . رنگهای مختلف نیز در فارس بدست میآمد که رنگرزان از آنها استفاده میکردند واز اینروکار رنگرزی در فارس بسیار رونق داشت .

در خصوص راههای فارس کتابهای عربی و فارسی تفصیل زیاد داده اند ومسافتها را عموماً با فرسخ تعیین کرده‌اند ولی متأسفانه شرح یعقوبی که ازمهمترین مراجع ما دربارهٔ مسالك است در ذکر راههای فارس بسیار ناچیز است وابن رسته هم در این موضوع بقدر کفایت مطلبی ننوشته و کسانیکه در این خصوص تحقیق کرده اند عبارتند از ابن خرداد به و قدامه در قرن سوم ، و پس از آنها اصطخری ومقدسی[1] درقرن‌چهارم هجری. درآغاز قرن ششم صاحب فارسنامه با توجه و دقت

۱ ـ اصطخری ۱۵۲،۱۵۵، ابن حوقل ۲۱۳،۲۱۵، مقدسی ۴۴۲،۴۴۳ .

شایانی عموم راههای فارس را ذکر کرده و از این جهت کتاب وی از حیث بیان جغرافیای این ایالت در آن دوره بسیار گرانبهاست، ولی متأسفانه برای دیگر نقاط ایران چنین کتابی از آن دوره دردست نیست. درقرن هشتم مستوفی که او هم کتاب خودرا بفارسی نوشته تغییراتی را که در نتیجهٔ حملهٔ مغول پیدا شده بود ضبط کرده و در آخر این قرن علی یزدی لشکرکشی امیر تیمور را از اهواز به شیراز که درمهمترین راههای فارس وقوع یافته شرح داده است.

راههای ایالت فارس همه ازشیراز منشعب میگردید ومناسب خواهدبود که بذکر راههائی که ازشیراز بساحل دریامیرفت آغاز کنیم زیراسیراف وجزیرهٔ کیش وهرموز که متوالیاً درطی ازمنه مهمترین بنادرخلیج فارس گردیدند مقصد ومنتهی الیه تمام راهها بودند، چنانکه امروز راههای کاروانی وپستی به بوشهر که مقام هرموز قدیم راگرفته است منتهی میشود. شرقی ترین راههائی که بساحل دریا میرفت راهی بودکه به بندر مقابل جزیرهٔ هرموز می رفت و از آنجا در امتداد ساحل بشهر هرموز منتهی می‌شد. درفصل بیست ودوم دربارهٔ این دونقطه بتفصیل گفتگوخواهیم کرد. این راه پس ازآنکه ازشیرازخارج میشد اول به سروستان وفسا میرسید وازآنجا به دارابگرد وفرگ وطارم میرفت واز آنجا درجهت جنوب درقدیم الایام بشهر سورو یا شهرو ، وبقول حمدالله مستوفی توسر ، میرسید که در زمان صفویان در نزدیکی آن شهر بندرعباس ساخته شدکه هنوز باقی و برقراراست، چنانکه در بارهٔ آن سخن خواهیم گفت. تفصیل این راه درپنج کتاب ازمراجع ماآمده است.[۱]

راه دوم راهی بودازشیراز بطرف جنوب که درزمان قدیم به سیراف منتهی میشد. پس ازخراب شدن سیراف کاروان ها راهی دیگر که درنیمه‌راه ازین جاده منشعب میگردید وبسمت جنوب خاوری میرفت اختیار کردند . این راه تازه به بندر مقابل جزیرهٔ کیش منتهی میشد وهمانست که حمدالله مستوفی بتفصیل آن را شرح داده است. مقدسی ازیک راه فرعی مهمی گفتگو کرده که ازدارابگرد درجادهٔ بندرهرموز

۱ ـ ابن‌خردادبه ۵۲، ۵۳، اصطخری ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۷۰، مقدسی ۴۵۴، ۴۵۵، فارسنامه ۸۵ A ، مستوفی ۲۰۰ .

بسمت جنوب باختری میرفت و به‌سیراف میرسید و راهی را که از شیراز به جزیرهٔ کیش میرفت، وحمدالله مستوفی مدت زمانی بعد آنرا وصف کرد، قطع مینمود. تمام این راهها که ازشیرازشروع میشداز کوار گذشته به«گور» یا«فیروزآباد»میرسیدودرآنجا راه قدیم ازسمت راست منشعب شده به سیراف میرفت. راهی که درفارسنامهٔ ابن‌بلخی ذکرشده از فیروزآباد بسمت چپ‌می‌پیچید وبه کارزین ولاغرمیرسید وازآنجابه کران رفته به‌سیراف منتهی میشد. راهی که حمدالله مستوفی ذکر نموده از فیروزآباد تاچند فرسخ بطرف‌خاورامتداد پیدامیکرد، سپس‌مثل راهی که درفارسنامه ذکرشده به‌لاغر میرسید ودرآنجا بطرف جنوب خاوری وبسمت چپ منشعب شده به‌فاریاب و ازآنجا از طریق بیابان به‌هزو که بندری مقابل جزیرهٔ کیش بود میرفت ومتأسفانه این راه از لاغر به‌هزو جز در کتاب حمدالله مستوفی هیچ‌جا ذکرنشده وقرائت صحیح اسامی اماکن ومنزلگاههای این راه درست معلوم نیست. ظاهراً هیچیک ازسیاحان جدید نیزازاین راه سفر نکرده‌اند تانام صحیح آن نقاط را بدقت ضبط کنند وباین جهت است که نقشه های ماأسامی آن نقـاط را ندارد . از دارابگرد ، چنانکه مقدسی گوید، راه به‌جویم ابو احمد و از آنجا به‌فاریاب یـا باراب ، یکی از منزلگاههای راه حمدالله مستوفی ، میرسید و از آنجا به‌کران سر راهی که فـارسنامه‌ذکر نموده‌است میرفت وبه‌سیراف منتهی میشد.[۱]

راه باختری که بازبساحل میرفت‌درقسمت‌بالا راه کنونی شیراز به‌بوشهررا طی میکرد،بدینقرار که که‌از کازرون‌ودریز گذشته به‌توج‌میرسید که شهرمهم تجارتی قرن چهارم بود و از آنجا به‌بندر جنابه می‌رفت. در فارسنامهٔ ابن‌بلخی‌راه‌مهم‌دیگری غیراز این راه ذکر گردیده که ازاراضی‌ماصرم گذشته‌به‌جره و از آنجا پس‌از عبور از غندجان به‌توج می‌رفت. در غندجان راهی‌ازین‌جاده جدا گردیده درجهت جنوب به‌نجیرم که بمساحت اندکی درمغرب سیراف‌بود میرسید.بجزحمدالله مستوفی‌دیگری راهی را که ازشیراز درجهت باختری به‌کازرون میرفت ذکر نکرده است.درزمان

۱ ـ اصطخری ۱۲۸، ۱۲۹، مقدسی ۴۵۴، ۴۵۵، فارسنامه A ۸۵ ، B ، مستوفی ۲۰۰ . رجوع کنید به فصل هفدهم همین کتاب .

خمدالله مستوفی توج خراب بود و در آن زمان جزیرهٔ کیش مهمترین بندر خلیج فارس محسوب میشد.[۱]

راهی که از شیراز بسمت شمال باختری به‌ارجان وخوزستان میرفت بیش از همهٔ راههای دیگر در کتابهای جغرافیائی شرح داده شده ودربارهٔ آن حداقل هشت وصف جداگانه بما رسیده، هرچند که درذکر پاره‌ای از منزلگاههای آن راه بین کتابهای مراجع اختلاف است. آخرین وصفی ازین راه که قابل استفاده است کتاب ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی یزدی‌است که مسیر امیرتیمور را در سال ۷۵۹ ازاهواز به شیراز از راه بهبهان نقل میکند ودرضمن همین مسیر امیرتیمور قلعهٔ سفید را نیز تسخیر نمود. این‌راه، بطوریکه‌در کتب‌مسالک‌ذکر گردیده، پس‌ازخروج ازشیرازاول بسمت شمال باختری متوجه شده ازجویم میگذشت‌وبه‌نوبنجان‌میرسید واز آنجاازگنبد ملغان میگذشت و به‌ارجان میرسید و پس‌ازپل بزرگی‌که روی رودخانهٔ طاب بود گذشته در سرحد فارس به بستانک میرسید . جغرافی نویسان قدیم فواصل بین ارجان تا بندر مهروبان را ذکر کرده‌اند. راه مزبور از اینجا بسمت جنوب خاوری متوجه‌گردیده در امتداد ساحل‌به‌بندر سینیز و پس‌از آنجابه‌جنابه میرسید[۲] در قرون وسطی از شیراز به‌اصفهان سه‌راه بود ، ازیکدیگر جدا ، که‌غربی‌ترین آنها درجویم از طریق ارجان بطرف راست منشعب میشد وبه‌بیضا واقع درجلگهٔ مرودشت‌میرفت و از آنجا به‌کورد و کلار وسپس به‌سمیرم‌واصفهان میرسید . این راه را ابن‌خردابه و مقدسی وصف‌کرده‌اند. راه میانی که راه تابستانی و کوهستانی بود از شیراز به مایین و از آنحا به‌کوشک زرد و ده‌گردو میرفت وازیزدخواست گذشته به‌اصفهان میرسید. این راه را با اندك اختلاف دراسم منزلگاهها جغرافی‌نویسان قدیم عرب وهمچنین مؤلفان اخیرفارسی زبان شرح‌داده‌اند. شرقی‌ترین راههای سه‌گانهٔ‌مذکور راه زمستانی یا راه‌کاروانی بود که از دشتها وجلگه‌ها می‌گذشت. این راه ازشیراز بسمت شمال خاوری‌متوجه شده به اصطخرمیرفت وازآنجا به«ده‌بید» میرسیدودرینجا از دست راست آن راهی جدا میشد که به ابرقو ویزد میرفت، اما راه اصلی بطرف

۱ ـ اصطخری ۱۳۰ ، مقدسی ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶، فارسنامه ۸۶ A ، مستوفی ۲۰۰ .

۲ ـ ابن خردابه ۴۳ ، ۴۴، قدامه ۱۹۵، ابن رسته ۱۸۹، ۱۹۰ ، اصطخری ۱۳۳، ۱۳۴ ، مقدسی ۴۵۳، ۴۵۵، فارسنامه ۸۵ B ، مستوفی ۲۰۱ ، علی یزدی : جلد اول ۶۰۰ .

چپ پیچیده ازسرمق و قریهٔ آباده می گذشت وسپس در یزد خواست به راه‌تابستانی می‌پیوست و ازآنجا از قومشه گذشته به‌اصفهان میرسید. این راه زمستانی را که راه فعلی چاپاری شیراز به‌اصفهان‌است مقدسی وصاحب فارسنامه ذکر کرده‌اند. تقریباً تمام این مراجع اسامی منزلگاهها را تایزد ذکرنموده‌اند[۱].

راه های شیراز به شهر بابک و از آنجا به سیرجان، یکی از دو کرسی کرمان، دومسیررا می‌پیمود: اولی‌درشمال دریاچهٔ بختگان ودومی درامتداد ساحل جنوبی آن دریاچه. راه شمالی از شیراز به‌اصطخر میرفت وازآنجا بشهربابک دوراه داشت: یکی از دهکدهٔ هرات عبور میکرد ودیگری از شهر آباده به صاهک میرفت و درآنجا با راهی که در امتداد ساحلی جنوبی دریاچه می گذشت ملتقی میشد. راه جنوبی از شیراز بطرف خاورپیچیده درامتداد ساحل شمال دریاچهٔ باهلویه به خرمه می‌رفت وازآنجا ازجنوب دریاچهٔ بختگان‌به خیره میرسید. فارسنامهٔ ابن بلخی‌فاصله های راه فرعی خیره به نیریز وقطره را ذکر کرده است.

اما راه‌اصلی ازخیره به صاهک بزرگ میرفت ودرآنجا چنانکه گفتیم‌براهی که درامتداد ساحل شمالی دریا ازاصطخر می‌آمد میرسید. از صاهک بزرگ یک راه صحرائی بسمت شمال خاوری میرفت و بشهر بابک میرسید. چه راه شمالی وچه راهی که در امتداد ساحل‌جنوبی دریاچهٔ بختگان می گذشت هردو بتفصیل مورد شرح و وصف جغرافی نویسان عرب وایرانی واقع گردیده‌اند ولی اسامی بعضی از منزلگاههای‌بین‌راه درست‌معلوم‌نیست، یعنی‌اسامی‌بعضی‌دهاتی که‌سرراه‌مزبوربوده اند وامروز از آنها اثری نیست، زیرا تمامی‌این سرزمین حالت‌آبادی و کشت‌وکاردورهٔ سابق را از دست داده و ازاواخر قرن وسطی تقریباً خالی ازسکنه گردیده است[۲].

۱ ـ دربارهٔ راه باختری رجوع‌کنید به: ابن‌خردادبه ۵۸، مقدسی ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۸. ودربارهٔ راه تابستانی یعنی‌کوهستانی رجوع‌کنید به: قدامه ۱۹۶، ۱۹۷، اصطخری ۱۳۲، ۱۳۳، مقدسی ۴۵۸، فارسنامه ۸۳ B، مستوفی ۲۰۰ و در بارهٔ راه زمستانی: مقدسی ۴۵۸، فارسنامه ۸۴ B، و در بارهٔ راه یزد: ابن خردادبه ۵۱، اصطخری ۱۲۹، مقدسی ۴۵۷، فارسنامه ۸۶ B، مستوفی ۲۰۱.

۲ ـ دربارهٔ راهی‌که از هرات میگذشت: مقدسی ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۶، دربارهٔ راهی‌که ازآباده وشمال دریاچه میگذشت: ابن خردادبه ۵۳، قدامه ۱۹۵، اصطخری ۱۳۰، ۱۳۱، فارسنامه ۸۴ B، دربارهٔ راهی‌که ازخیره وجنوب دریاچه میگذشت: ابن خردادبه ۴۸، فارسنامه ۸۵، مستوفی ۲۰۱ وبرای راههائی که از فارس می‌آمد ودر سیرجان بهم می‌پیوست رجوع‌کنید به فصل بعد وفصل بیست ودوم همین‌کتاب.

فصل بیست و یکم

کرمان

پنج کورهٔ کرمان ـ دو کرسی آن ایالت ـ کرسی اول : سیرجان ، محل وتاریخ آن ـ کرسی دوم: بردسیر که شهر کنونی کرمان‌است ـ ماهان وولی‌آن خبیص ـ زرند و کوه بنان که همان Cobinan مارکوپولو است

ایالت کرمان ، چنانکه اصطخری گوید، قسمت عمده اش ازبلاد « جروم » یعنی گرمسیر است ودرحدود یکچهارم آن کوهستانی است ومحصول بلاد « صرود » یعنی سردسیر درآنجا بعمل می‌آید، زیرا قسمت اعظم خاك این ایالت در کویر واقع شده و بین شهرهای آن بیابانهای برزگ افتاده و آبادیهای آن مثل آبادیهای‌فارس بیکدیگر متصل نیست.

یاقوت گوید کرمان در دورهٔ سلاجقه ازبهترین و آبادترین بلاد محسوب میشد ولی در قرن هفتم که وی جغرافیای خود را مینوشت شهرهای آن ایالت خراب بود و کشت زارها بی‌حاصل و اهالی سرگردان و بیچاره بودند و بالاخره درپایان قرن هشتم جنگهای امیرتیمور ویرانی وخرابی کرمان‌را تکمیل کرد وآن ناحیه را سراسر بورطهٔ خرابی و بدبختی فرو برد. مقدسی در قرن چهارم کرمان را به پنج کوره ، یعنی پنج ولایت ، تقسیم کرده که هر ولایتی باسم کرسی آن ولایت موسوم بوده است ، ازاین قرار :

اول بردسیر با ناحیهٔ خبیص در شمال آن ، دوم سیرجان در مرز فارس ،

سوم بم ، چهارم نرماسیر واقع در سمت خاور وحاشیهٔ کویر و پنجم جیرفت مجاور سواحل بحر هرمز. کرمان از شمال و خاور به کویر و از جنوب غربی بدریا محدود بود و از طرف مغرب، بقول اصطخری، مرز کرمان در نزدیکی سیرجان مانند آستینی درخاك فارس پیشرفتگی داشت. شهر بابك نیز چنانکه بعضی‌ازنویسندگان قدیم ذکر کرده اند ازتوابع ایالت کرمان بشمار میآمد.[1] کرسی فعلی ایالت کرمان‌شهر کرمان است وچنانکه معمول اغلب ممالك مشرق زمین است کرسی آن ایالت و خود آن ایالت هردو یك اسم دارد. درقرون وسطی‌ایالت کرمان دو کرسی‌داشت : سیرجان وبردسیر. بردسیر همین شهر امروزی کرمان‌است و در ناحیه‌ای واقع شده که هنوز به‌ناحیهٔ بردسیر معروف میباشد.

سیرجان کرسی اسلامی قدیم کرمان ، درزمان ساسانیان نیز شهر عمدهٔ آن ایالت بود وجغرافی نویسان عرب آنرا السیرجان و الشیرجان (با « أل »تعریف) نوشته اند و اگرچه امروز شهری بـاین نام وجود ندارد اما منطقهٔ سیرجان هنوز قسمت باختری ایالت کرمان‌را تشکیل میدهد و کرسی‌آن سعیدآباداست.

خرابه‌هائی که اخیراً در قلعه سنگ[2] بالای تپه‌ای در پنج میلی خـاور سعیدآباد سرراه‌بافت کشف گردیده همان محل‌سیرجان، کرسی قدیم‌است، زیرا ازوسعت خرابه‌های مزبور با توجه به مسافتهائی که درکتب جغرافیائی قرون وسطی ذکر گردیده معلوم میشود که آن‌خرابه‌ها درهمان محل‌شهر سیرجان‌واقع‌است و اگرچه ناحیهٔ کنونی سیرجان فقط جزئی از ولایت قدیم آنست همچنان نام قدیم خود را حفظ کرده است. سیرجان پس‌از آمدن‌اعراب کماکان مرکز اسلامی ایالت کرمان باقی‌ماند و تا اواسط قرن چهارم که جنوب ایران تحت استیلای آل بویه درآمد

---

۱ ـ اصطخری ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۵ ، مقدسی ۴۶۰، ۴۶۱ ، یاقوت : جلد چهارم ۲۶۳ .

۲ ـ قلعهٔ سنگ که قلعهٔ بیضا نیز بآن‌گفته میشود روی تپه‌ای از سنگهای آهنکی قرار دارد که ارتفاع آن ازجلگه‌سیصد پااست‌وبشکل بیضی است ودرازای آن چهارصد یارد است . خرابه‌های آن قلعه هنوز با دیوارکوتاهی از خشت که روی شالودهٔ کهنه‌ای ساخته شده است محصور است و سایکس درسال۱۹۰۰ میلادی آنرا کشف کرده درکتاب خود بنام ده هزارمیل درایران Ten Thousand Miles in Persia که بسال ۱۹۰۲ در لندن بچاپ رسیده درصفحهٔ ۴۳۱ مفصلاً دربارهٔ آن سخن‌گفته است .

برین حال بود . حاکمی که از طرف آل بویه برای کرمان تعیین گردید ، و ابن الیاس نام داشت، بعلت نامعلومی کرسی ایالت کرمان را از به‌سیرجان به بردسیر (شهر فعلی کرمان) منتقل ساخت و دستگاه و دیوان دولتی را به کرمان کنونی آورد .

از آن‌پس سیرجان از اهمیت افتاد . با این‌حال باز سیرجان در زمان اصطخری بزرگترین شهر کرمان بود. سقف خانه‌های آن شهر را بعلت کم بودن چوب طاق زده بودند. مقدسی گوید سیرجان در زمان آل‌بویه از شیراز بزرگتر وباشکوه‌تر بود و دو بازار داشت: کهنه و نو ، با سرمایه‌های هنگفت و پارچه‌های قماشی که‌سیرجان از جهت آنها معروفیت خاص داشت ، همچنین کوچه‌های وسیع و عمارتهای خوب و باغستان و هشت دروازه (که مقدسی نام آنرا دروازه‌ها ذکر کرده ولی‌خواندن بعضی ازآن نامها درنسخه‌های خطی درست مورد اطمینان نیست) .عضدالدولهٔ دیلمی نزدیک دروازهٔ حکیم خانه‌ای‌عالی ساخت ومسجدجامع شهر بین‌بازار کهنه ونو قرار داشت ومنارهٔ آن بفرمان عضدالدوله‌ساخته شده بود. آب شهر از دوقنات‌تأمین‌میشد که در قرن سوم یکی را عمرو دیگری‌را طاهر پسر های لیث‌صفار احداث کرده‌بودند.

یاقوت در قرن هفتم گوید سیرجان دومین شهر کرمان‌است و چهل وپنج مسجد کوچک وبزرگ دارد ودراین‌زمان قصرین نامیده میشود. ولی وی وجه‌این تسمیه را ذکرنمیکند. درتاریخ ابن اثیرومیرخواند، ضمن بحث از آل بویه وسلجوقیان اسم سیرجان مکرر ذکرشده است. حمدالله مستوفی بعدازهجوم مغول دربارهٔ‌آن‌شهر گوید «حاصلش غله وپنبه وخرما بود ودرو قلعه‌ای محکم است». ازآن‌پس سیرجان بدست سلاطین آل مظفر که مقر سلطنت خود را شیراز قرار داده بودند افتاد و آنان چون درآغاز قرن هشتم دولت‌قراختائیان را برانداختند تمامی کرمان‌را هم ضمیمهٔ حکومت خویش ساختند . درسال ۷۸۹ که امیرتیمور برای تسخیر فارس عزیمت کرد و لشکریان او به‌حوالی شیراز رسیدند خاندان آل مظفر از دراطاعت درآمدند و امیرتیمور شیراز را بآنان واگذار نموده عازم تسخیر عراق شد ولی آل مظفر که امیرتیمور را از مقر حکمرانی خود دور دیدند مغرور شدند و از اطاعت وی سرباز زدند و امیرتیمور بناچار در سال ۷۹۵ به‌فارس برگشت وپس ازجنگی خونین آل-

مظفر را از میان برداشت و پسر خود امیرزاده عمر شیخ را بفرمانروائی فارس وکرمان منصوب کرد. ولی بسیاری از نواحی مخصوصاً نواحی کرمان فرمان امیر تیمور را گردن ننهادند و گودرز والی سیرجان بنام آل مظفر در آنجا همچنان حکومت میکرد. امیرزاده عمر شیخ ناچار لشکری برای محاصرهٔ قلعهٔ مهم سیرجان روانه ساخت. قلعهٔ سیرجان، که درهمان اوقات تعمیر و مرمت یافته بود، چنانکه شرف‌الدین علی یزدی گوید، قلعه‌ای بسیار مستحکم بود که هر کس بتسخیر آن همت میگماشت تیر مرادش بهدف نمیرسید، ازاینرو محاصرهٔ آن قلعه یکسال بطول انجامید وامیرزاده عمر شیخ ناچار خود آمادهٔ عزیمت به سیرجان شد. اما در همین موقع پدرش که درمقابل آمد دربین‌النهرین علیااردو زده بود او را بنزد خویش احضار کرد «شاهزاده با لشکری آراسته از راه سویستان روان شد و از کردستان عبور نموده میرفت درراه بقلعه ای مختصر رسید که آنرا خرماتو گویند و اندك مردی در آنجا ساکن بودند شاهزاده بنظارهٔ آن قلعه ببالای تلی برآمد و نادانی از قلعه تیری انداخت و از قضا بشاهرگ او رسید و درجهٔ شهادت یافت»، این واقعه در سال ۷۶۹ بوقوع پیوست. سیرجان دو سال مقاومت کرد ولی چون آذوقهٔ قلعه گیان تمام شد، نه بعلت غلبهٔ محاصره کنندگان، بناچار تسلیم شد ولی امیر تیمور که گودرز را امان داده بود برای عبرت فارسیان او و معدودی از کسانش را که با او بودند بهلاکت رسانید و سیرجان را با خاك یکسان کرد. حافظ ابرو با اینکه پس از حملهٔ امیر تیمور بآنجا سفر کرده گوید سیرجان دومین شهر کرمان‌است (بعد از بردسیر) و قلعه‌ای محکم دارد برفراز صخره ای بلند. از آن پس ذکر سیرجان از تاریخ محو ومحل صحیح آن نامعلوم شد تا اخیراً که چنانکه گفتیم در خرابه های قلعهٔ سنگ آثار آن یافت گردید. [۱]

---

۱ ـ اصطخری ۱٦٦، مقدسی ٤٦٤،٤٧۰، یاقوت : جلد چهارم ۱۰٦ ، ۲٦۵ ، مستوفی ۱۸۲ ، حافظ ابرو ۱٤۰ A ، علی یزدی : جلد اول ٦۱۸ ، ٦٦۷ ، ۷۸٤ ، میرخواند : قسمت چهارم ۱۷۰ ، قسمت ششم ٤۸،٦۹ .

جغرافی نویسان عرب محل سیرجان را با ذکر شمارهٔ منزلگاههای فاصل از نقاط مختلف

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد)

هم اکنون گفتیم که کرسی فعلی استان کرمان شهر کرمان است و این شهر گرچه کرسی اول اسلامی نیست ولی اززمان ساسانیان شهری مهم بوده واصل آنرا، بقول حمزهٔ اصفهانی مورخ قرن چهاردهم هجری ، اردشیر مؤسس سلطنت ساسانیان ساخت و آنرا «به‌اردشیر» نامید (جای نیک اردشیر) واعراب آنرا بهرسیر (یابهد- سیر) وبردسیر (یا بردشیر) تلفظ کردند و ایرانیان ، بقول مقدسی ، آنرا گواشیر نامیدند که مأخوذ بود از «ویه‌ارتخشیر» (صورت قدیم تری ازبیه اردشیر) . یاقوت گوید بردسیر را درزمان او «جواسیر» یا «جواشیر» ونیز «گواشیر» میگفتند. همهٔ این اسامی با اسم عربی بردسیر مطابق است وبجای آن استعمال میشود .[1]

شهر بردسیر که درزمان سلطنت آل بویه کرسی جدید ایالت کرمان شد بدون شک و تردید همان شهرجدید کرمان است زیرا آنچه در کتابهای جغرافیا درباب محل بردسیر نوشته شده و تعریفی که اکثر جغرافی نویسان عرب از ابنیهٔ بردسیر

ومتعدد معین کرده وفواصل آن منزلگاهها را نیزبرحسب فرسخ تعیین نموده‌اند، اما متأسفانه آنچه در کتب مسالک راجع به‌ایالت کرمان آمده وصف شهرهائی را که راههای کرمان ازآنها میگذرد وذکرمنزلگاههای آنها را فاقد است (برخلاف کتب راجع به‌ایالت جبال وایالت فارس). با این‌حال ما خلاصهٔ مسافتهائی را که کتب مسالک ذکرنموده‌اند وهمهٔ آنها مطابقت محل کنونی قلعه سنگ باسیرجان‌را تأیید میکند دراینجا میآوریم : زیرا از شهر بابک از شمال باختری که محل اتصال راههائی است که از شیراز می‌آیند تا سیرجان با ملاحظهٔ راههای مختلف ۲۴ تا ۳۲ فرسخ است وسیرجان در۳۸ یا ۴۶ فرسخی یعنی‌سه منزلی صاهک بزرگ واقع بوده وازرستاق‌الرستاق (بفاصلهٔ یک روز راه درشمال باختری فرگ) تا سیرجان چهار منزل و از نیریز تا آن‌شهر پنج منزل و نیم بوده است . راهی که در جهت خاور و جنوب خاوری‌ازسیرجان به جیرفت میرفت شش منزل (یعنی ۴۵ فرسخ) داشت وتا رایین پنج منزل وتاسروستان (در جنوب خاوری رایین) ۴۵ تا ۴۷ فرسخ بود . از سیرجان تا ماهان سه منزل و تا بردسیر (شهر کرمان) دو منزل بود . مراجع ما در ذکراین مسافات عبـارتند از : ابن خردادبه ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۳ ،قدامه ۱۹۵، ۱۹۶، ابن فقیه ۲۰۶، ۲۰۸، اصطخری ۱۳۱ ، ۱۳۵، ۱۶۸، ۱۶۹ ، مقدسی ۴۴۵، ۴۶۴، ۴۷۳ .

۱ ـ حمزهٔ اصفهانی ۴۶، مقدسی ۴۶۰، ۴۶۱ ، یاقوت : جلد اول ۵۵۵، جلد دوم ۹۲۷ ، جلد چهارم ۴۶۵. دربعضی از نسخه‌ها این اسم بصورت « یزدشیر» نوشته شده وبیشک از اشتباهات کاتبان است وناشی از اشتباه درنقطه‌گذاری کلمات است . اکنون بردسیر برناحیهٔ کوچکی در جنوب باختری شهرکنونی کرمان اطلاق میشود وکرسی آن ماشیزاست و امروز شهری بنام بردسیر وجود ندارد . اگر مثال دیگری برای اضافه شدن « به » یا « وه» بر سراسمهای فارسی بخواهید به فصل هجدهم همین کتاب رجوع کنید .

واوضاع طبیعی آن کرده اند و تمام آن هنوز موجود است همه برشهر فعلی کرمان تطبیق میشود. وقایع نگاران عرب و ایرانی چنانکه ذکر خواهیم کرد متفق‌اند که پس از قرن چهارم بردسیر ، که گواشیر نامیده میشد ، کرسی کرمان گردید ومردم بجای تمام آن اسامی اسم «شهر کرمان» را بکار بردند ورفته رفته «شهر کرمان»را مختصراً «کرمان» گفتند و ، چنانکه تاکنون هم‌معمول است ، اسم ایالت بر کرسی آن اطلاق گردید. مقدسی که بتفصیل دربارهٔ بردسیر سخن گفته است آنرا هنگامی که درعهد آل بویه کرسی ایالت کرمان بود چنین وصف می کند : اگرچه‌شهر بزرگی نیست ولی شهری‌بسیار مستحکم‌است ، بیرون شهر قلعهٔ بزرگی است واقع بر فراز تپه‌ای دارای باغستان وچاهی‌عمیق که بدستورابن الیاس حاکم آنجا ،که قبلاً نامی از وی بردیم ،کنده شده و ابن‌الیاس معمولاً هرشب سوار میشد و از آن تپه بالا میرفت ودرآن‌قلعه میخوابید. دردروازهٔ شهرقلعهٔ دیگری وجود داشت که اطراف آن خندقی‌حفرشده بود وبوسیلهٔ چند پل ازآن خندق میگذشتند. در وسط شهرنیز قلعه‌ای دیگر بود که مسجد جامع بزرگ وباشکوه شهر درکنارآن قرار داشت. شهر دارای چهار دروازه بود که سه تای آن هر کدام بنام‌شهری که ازآن دروازه بسوی آن‌شهر میرفتند موسوم بود باینقرار : دروازهٔ ماهان، دروازهٔ خبیص ودروازهٔ زرند. دروازهٔ چهارم دروازهٔ مبارك نام داشت که ظاهراً منسوب به شخصی مبارك نام بوده است. مقدسی گوید در شهر باغهای بسیار است که از آب قناتها سیراب میشوند و آب خوردنی شهر ازچاه است[۱].

ازوقتی که ابن‌الیاس درزمان سلطنت عضدالدوله کرسی ایالت را به‌بردسیر منتقل کرد ، چنانکه گفتیم ، این شهر باین مقام یعنی کرسی بودن کرمان باقی ماند وسرنوشت آن تابع‌سرنوشت‌ایالت کرمان شد که بقاعدهٔ زمان هر کس حکمران‌فارس بود حکومت کرمان را نیز داشت. در اوایل قرن پنجم دولت آل بویه در مقابل سلجوقیان که از سال ٤۳۳ تاسال ٥۸۳ فرمانروایان ایالت کرمان بودند سقوط کرد. درزمان فرمانروائی اینان اگرچه سیرجان یکی از شهرهای عمدهٔ منطقهٔ فرمانروائی

---

۱ ـ مقدسی ٤٦١ .

آنان بود اما بردسیر همچنان بصورت دارالملک باقی ماند. درتاریخ سلجوقیان تألیف ابن ابراهیم پایتخت دولت گاهی باسم بردسیر و گاهی بنام گواشیر ذکر شده درحالی که میرخواند مؤلف روضةالصفا در فصول مربوط به‌آن زمان دارالملک سلجوقیان‌را بنام «شهر کرمان» ویامختصرآباسم «کرمان» ذکرمیکند ونام‌بردسیر درروضةالصفا هیچ جا ذکر نشده است. بنابراین‌این هردواسم، یعنی‌بردسیر و کرمان، بدون تفاوت بریک‌محل اطلاق میشده چنانکه ابن اثیر دراخبار سال ۴۹۴ گوید ایرانشاه‌سلجوقی‌را از بردسیر که شهر کرمانست بیرون کردند.

درسال ۵۸۳ طوائف ترکمانان غز ایالت کرمان را متصرف شدند وقسمت عمدهٔ آنرا خراب کرده شهر زرند را بطورموقت مرکز آن ایالت قرار دادند وچون درآنموقع سلجوقیان بحال ضعف واضمحلال افتاده بودند در سال ۶۱۹ کرمان یکسره به قراختائیان که زمان کوتاهی دولتی‌تشکیل دادند تسلیم گردید. میرخواند گوید اولین پادشاه‌این‌سلسله قتلق‌خان برشهر کرمان‌استیلا یافت و گویند درمدرسه‌ای مدفون است که خود اوآن را درمحلهٔ ترك‌آباد بیرون شهر کرمان‌ساخته است. ازطرف دیگر حمدالله مستوفی درتاریخ گزیده وابن ابراهیم درتاریخ سلجوقیان میگویند قتلق خان درسال ۶۱۹ برشهر بردسیر (یا بقول تاریخ گزیده شهر گواشیر) استیلا یافت واز آن پس پادشاه تمام کرمان گردید. یاقوت همزمان قتلق‌خان نیز در زمان خود بردسیر را اسم کرسی کرمان شمرده است[۱].

حملهٔ مغول به‌ایران در کرمان تأثیر زیادی نکرد ودر اوائل قرن هشتم دختر آخرین پادشاه سلسلهٔ قراختائیان با پادشاه فارس ازخاندان آل مظفر که بعدها ازطرف مغول حاکم کرمان نیز گردید ازدواج نمود.

حمدالله مستوفی در بارهٔ گواشیر یا بردسیر گوید « درعهد عمر عبدالعزیز بردست صفوان‌فتح شد وبفرمان‌عمرعبدالعزیزدرومسجدجامع‌عتیق ساختند و امیرعلی الیاس دروباغ شیرجانی ساخت که‌اکنون‌آن‌نیزعمارتست‌وقلعهٔ کوه‌هم‌اوساخت وجامع

۱ ـ تاریخ گزیده فصل چهارم زمان سلطنت براق حاجب ، تاریخ سلجوقیان تألیف ابن ابراهیم: جلد چهارم ۵۴ ، ۲۰۰ ، ۲۱۰ ، میرخواند : قسمت چهارم ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۸، ۱۲۹، یاقوت: جلد چهارم ۲۶۵ .

تبریزی تورانشاه سلجوقی ساخت و در گواشیر ازمزارا کابر اولیا شاه شجاع کرمانی است».
اندکی بعد از حمدالله مستوفی حافظ ابرو گوید ترخان خاتون دختر قتلق خان قراختائی درسال ۶۶۶ هجری در کرمان جامعی بسیار باشکوه ساخت بعلاوهٔ مسجدها ومدارس دیگر که قریباً دربارهٔ یکی ازآنها گفتگوخواهیم کرد. همین مؤلف که در سال ۸۲۰ کتاب خودرا مینوشت اسم بردسیر (یا گواشیر) و کرمان هردورا بدون تفاوت بریک شهر اطلاق کرده است[1].

این اوصاف که دربارهٔ بردسیر ازمأخذهای مختلف ذکر کردیم، ازمقدسی درقرن چهارم تا حافظ ابرو در اوائل قرن نهم، همه بر ابنیه‌ای که هنوز در شهر کرمان کنونی موجود است وبرخی ازآنها خراب شده تطبیق میکند. مقدسی، چنانکه گفتیم، سه قلعه‌ای را که شهر بردسیر بداشتن آنها معروف بود ذکر نموده، ابن ابراهیم نیز مکرراً درتاریخ سلجوقیان نام قلعهٔ کوه وقلعهٔ کهنه وقلعهٔ نورا آورده که باسه محل مذکور در کتاب مقدسی تطبیق میکند، وامروز در کرمان کنونی اولاً قلعه کهنه‌ای را می‌بینیم که بالای کوهی نزدیک شهر واقع است وآن را قلعهٔ دختر میگویند وعامه تصورمی کنند ازبناهای اردشیر ساسانی است، ثانیاً درجنوب خاوری شهر تپه‌ایست که درزمان قدیم با برج ها وباروها محکم بوده واکنون ویران وبه‌قلعهٔ اردشیر معروف است ودور نیست همان باشد که بیرون شهر بوده، وبالاخره قلعهٔ کهنهٔ وسط شهر بدون شک همانست که امروز مقر حکومت است[2].

مسجد تورانشاه که حمدالله مستوفی آنرا ذکرنموده هنوز باقی است وبه‌مسجد ملک معروفست. در کرمان ساختمان دیگریست که‌شهر کرمان‌را بزمانی که‌بردسیر نامیده میشد مربوط می کند وآن گنبدیست عظیم معروف به قبهٔ سبز (یا کبود) که تا زمانهای اخیر بر بالای قبر ترخان خاتون دختر قتلق‌خان قراختائی که قبلاً ذکری ازاو نمودیم برقراربود. این دخترچندی پس از مردن پدرش برادرش را

---

۱ - مستوفی ۱۸۲ ، حافظ ابرو ۱۶۹ B ، ۱٤۰ A .

۲ - سایکس (صفحهٔ۱۸۸) ، نقشه‌ای از شهر کرمان ونیز شرح کوتاهی ازاین دو قلعهٔ کهنه‌را درکتاب Ten Thousand Miles in Persia صفحهٔ ۱۹۰ آورده است .

از سلطنت عزل کرد و خود مدت بیست و پنج سال فرمانروای حقیقی کرمان بود وبنام شوهرش پسرعم قتلق‌خان ودوپسرخودش ، که آنها را یکی پس از دیگری اسماً بر تخت نشاند ، سلطنت میکرد. میرخواند فوت این زن را درسال ٦٨١ شمرده گوید زیر گنبد مدرسهٔ شهر بخاك سپرده شد. در قبهٔ سبزی که بالای قبر اوست کتیبه‌ایست مشتمل بر اسامی معمارانی که آن بنارا ساخته‌اند وتاریخ آن‌سال ٦٤٠ است یعنی سال تمام شدن آن ساختمان درزمان سلطنت اسمی پسرقتلق خان که خواهرش ترخان خاتون اورا ازسلطنت معزول کرد[1].

جغرافی نویسان عرب در ناحیهٔ بردسیر از شهرهای دیگر باختصار اسم برده‌اند . اجتماع چند دهکده (بلوك) چنانکه در فارس دیده میشد در کرمان وجود نداشت و میان شهرهای کرمان بیابانها فاصله بود. در بیست میلی جنوب باختری کرمان‌شهر باغین وپس ازآن بهمین فاصله شهرماشیز سر راه کرمان به‌سیرجان قرار داشت واکنون هم غیر از این دوشهر شهر دیگری درآن حدود نیست. ابن‌ابراهیم درتاریخ سلجوقیان ضمن حوادث نیمهٔ دوم قرن چهارم نام آن دوشهر را مکررآورده وآنچه باعث تعجب است اینست که از باغین وماشیزنه جغرافی نویسان قدیم عرب ذکری نموده‌اند ونه‌حمدالله مستوفی و حتی ، ظاهراً ، نه کتابهای فارسی که به‌شرح جنگهای امیر تیمور پرداخته‌اند.

در دو منزلی جنوب خاوری شهر کرمان شهر ماهان است که چون مزار شاه نعمت‌الله ولی ، نسترادامس[2] ایران ، که هنوز پیشگوئی‌های او در آن قسمت ازکشورهای اسلامی معروف می‌باشد، در آن شهر واقع است شهرت بسیار دارد.

---

۱ ـ در زلزلهٔ سال ۱۸۹٦ میلادی این‌گنبد یکسره منهدم شد . سایکس که پیش از زلزله آنرا دیده تصویری از آنرا درکتاب Persia (ص ۲٦٥)گذارده ونیز وصف کاملی ازین گنبد (ص ١٩٤) و همچنین از مسجد تورانشاه آورده است. تورانشاه از ٤٧٧ تا ٤٩٠ هجری درکرمان فرمانروا بود . ابن ابراهیم ۲۸، ۳٤، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹٤ ، میرخواند : قسمت چهارم ۱۹۲، ۱۳۰ ، همچنین رجوع کنید به Persia تألیف Stack : جلد اول ۲۰۲، ۲۰٤ و Reise in Persia تألیف Schindler در Zeitschrift der Gesellschaft für Erdkunde. (برلن ۱۸۸۱) ص ۳۲۹، ۳۳۰ .

۲ ـ منجم وپیشگوی مشهور فرانسوی (۱۵۰۳، ۱۵٦٦) . [م]

این صوفی درسال ۸۳٤ درحالی که بیش ازصدسال عمر داشت وفات یافت ومیگویند از اصحاب خواجه حافظ شیرازی بوده است. درقرن چهارم مقدسی دربارهٔ ماهان گوید اکثر اهالی آن عرب هستند، مسجد دروسط شهر است ، نزدیک قلعه‌ای که یک دروازه دارد و خندقی آنرا در میان گرفته، وتا یک منزلی اطراف ماهان را درخت وآب روان احاطه کرده است وآب خوردنی شهر ازنهر میباشد.

غبیرا و کوغون که یکفرسخ با هم‌فاصله داشته اند و امروز ظاهراً اثری از آنها بجای نیست در جنوب ماهان یک منزلی باختر رائین (که هنوز باقی است) واقع بوده‌اند. مقدسی درقرن چهارم در بارهٔ غبیرا گوید: جای کوچکی است دارای چند قریه ودروسط شهر قلعه‌ای است وابن الیاس عامل آل‌بویه درآن شهر بازاری ساخته است. غبیرا و کوغون هر کدام مسجدی نیکوداشتندوازآب نهروقنات‌مشروب میشدند. درپنچاه میلی خاور کرمان درحاشیهٔ کویر بزرگ شهر خبیص واقع است که تا ماهان سه منزل دارد . ارتفاع کویر در محل خبیص بسیار کم است زیرا دراین نقطه ارتفاع کویر ازفلات مرکزی ایران که شهر کرمان درآن واقعشده بسیار پائین تراست وخبیص چنانکه اصطخری گویدازنواحی کرمان‌است ونخلستان های‌بزرگ دارد . مقدسی گوید جائی است آباد ، قلعه‌ای دارد دارای چهار دروازه و در آن ابریشم وتوت فراوان است وخرمای آن نیکوست وآب شهر ازنهری است.[۱]

در دو منزلی شمال باختری کرمان شهر زرند واقع است. درنیمه راه بین کرمان وزرند درقرون وسطی شهری بود بنام جنزرود که ظاهراً امروز اثری ازآن باقی نیست. مقدسی در بارهٔ جنزرود گوید مسجد آن در بازار است ، میوهٔ فراوان دارد ودرکنار نهری ، موسوم به نهرجنز، واقع است.

---

۱ ــ ابن ابراهیم ٦٦، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۱، اصطخری۲۳٤ ،مقدسی ٤٦۲، ٤٦۳ ، کلنل C. E. Yate درکتاب Khurasan and Sistan صفحهٔ۱۱، سایکس(Persia صفحهٔ ٤۱) درخبیص قبری‌یافته‌که تاریخ ۱۷۲ هجری را داشته ، همچنین خرابه های عمارتی را مشاهده کرده که ظاهراً کلیسای نصرانی یا معبد دیگری ازآن غیر مسلمانان بوده‌است . مقدسی (صفحهٔ ٦٤۰) اسم چهار شهررا در ناحیهٔ خبیص ذکر کرده‌که عبارتند از : نشک ،کشید ،کوک ، کثروا (بفتح کاف وراء واو و سکون ثاء) ولی محل آنها را ذکر نکرده است . ظاهراً امروز ازاین چهار شهر اثری موجود نیست .

زرند امروز هم موجود است ومقدسی ازقلعه‌ای که ابن الیاس حاکم‌شهر در حوالی آن ساخته گفتگو میکند . زرند در قرن چهارم شهری بالنسبه بزرگ بود وشش دروازه‌داشت،ومسجدآن‌درمیدان‌عمومی‌نزدیک بازاربود. درآن‌شهر پارچه هائی برای آستر لباس می‌بافتند که آنرا بطانه می گفتند. این بطانهٔ زرندی در قرن چهارم بمقدار زیاد به‌فارس وعراق صادرمیگردید ودرآن نواحی شهرت فراوانی داشت.

در پنجاه میلی زرند شهر راور در حاشیهٔ کویر بزرگ و در باختر راور کوبنان، که مارکوپولوآنرا دیده است، واقع بود. دربارهٔ این دو شهرمقدسی گفتگو کرده گوید راور ازکوبنان بزرگتر استوقلعه‌ای دارد درنزدیک مرز. وی‌دروصف کوبنان یاکوه بنان گوید شهرچه‌است دارای دودروازه وحومه‌ای مشتمل بر حمامها و کاروانسراها، ومسجدشهر جلو دروازه است و باغستانی وسیع که تا دامنهٔ کوه مجاور شهر امتداد دارد شهر را دربر گرفته است. حوالی آنجا شهربهاباد که مقدسی آنرابهاواذ ضبط کرده است واقع شده. مقدسی این شهررا با «قواق» دهکدهٔ پرجمعیتی در سه فرسخی آنجا با هم ذکر نموده‌گوید این دو محل از نقاط سردسیرند وباغهای بسیار دارند. بهاباد هنوز هم باقیست ، اما ازقواق در نقشه‌ها اثری نیست. یاقوت درقرن‌هفتم گوید توتیای کوه بنان وبهاباد معروفست وبتمام ممالک صادر میگردد. حمدالله مستوفی در قرن بعد ازکوه بنان اسم برده و همزمان او مارکوپولو آنرا شهر کبی نان[۱] خوانده است. این جهانگرد ونیزی بدقت از توتیائی که در آن شهر ساخته میشد سخن رانده گوید چیزی است که برای چشم سودمند است. درقرن چهارم این داروازصادرات قابل توجه استان کرمان بود ، ومقدسی گویدآنرا «توتیای ناودانی» گویند زیرا قالبهائی‌بزرگ بشکل‌انگشتان دست ازسفال میسازند و توتیا را بر آن‌قالبها می‌ریزند تا بدان می‌چسبد و بهمان‌شکل باقی‌میماند.توتیارا از کوه فراهم میاورند و آنرا مانند آهن در کوره های عجیب تصفیه‌می کنند[۲].

۱ - Cobinan   ۲ - اصطخری ۲۲۳ ، ابن‌حوقل ۲۲۴،۳۹۲ ، مقدسی ۴۶۲ ، ۴۷۰،۴۹۳ ، یاقوت: جلد اول ۷۶۷، جلد چهارم ۶۱۳ ، مستوفی۱۸۷. برای چگونگی تهیهٔ توتیا رجوع کنید به

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد)

تقریباً درپنجاه میلی باختر کوه بنان ودرحاشیهٔ کویر بزرگ نیمه راه این شهر تا یزد امروز دهکدهٔ بافق واقع است. در ایالت کرمان دو محل است که نام آنها باهم‌شباهت کامل دارد: بافق وبافت یابافد. بافت درهشتاد میلی جنوب شهر کرمان و دویست میلی بافق شمالی است ، وچون امروز غالباً بافق (شمالی) بصورت بافد تلفظ میشود براین اشتباه و ابهام افزوده میگردد . در صورتیکه بافد آنست که درجنوب ماشیز واقع شده و چون در زبان فارسی‌حرف تاء بحرف‌دال وبرعکس حرف دال بحرف تاء تبدیل میشود بافت را بافد هم میگویند.

یاقوت شهری را بنام بافد ذکرنموده گوید در کرمان سر راه شیراز واقع و از بلاد گرمسیر است. ابن ابراهیم درتاریخ سلجوقیان بافد وبافق هردو را بعنوان دوشهرجداگانه اسم برده ولی نه ابن‌ابراهیم ونه یاقوت شرحی که بتوان محل این دوشهر را معین کرد ذکرنکرده‌اند[۲].

Yule The Book of Ser Marco Polo جلد اول،صفحات ۱۲۷ ، ۱۳۰. سایکس (Persia صفحهٔ ۳۷۲) درکوه بنان عمل آوردن توتیا را همانگونه که اکنون شرح دادیم دیده است .

غالباً اسم راور را اشتباهاً بصورت زاور نوشته‌اند ، همچنین‌کوه بنان را در اثر اشتباه در نقطه‌گذاری بصورتهای‌کوهیان وکوه بیان نوشته‌اند . بنان‌کلمهٔ فارسی است بمعنی پستهٔ کوهی وکوه بنان یعنی‌کوه پسته .

۲ ـ یاقوت : جلد اول ٤٧٤، ابوالفداء ۳۳٦ ، ابن ابراهیم ۳۱،٤۳،٦۷،۹۰،۱۵۸،۱۵۹،۱٦٤، ۱۷۲، Persia اثر Stak : جلد دوم ، صفحهٔ ۱۳ .

فصل بیست و دوم

کرمان (بقیه)

ولایت سیرجان ـ ولایت بم و ولایت نرماشیر ـ ریگان ـ جیرفت و قمادین همان کمادی Camadi مارکوپولو ـ دلفرید ـ کوههای بارز وقفص ـ راذکان و منوجان ـ هرموز کهنه وهرموز نو و گمبرون ـ بازرگانی ایالت کرمان ـ راههای عمدهٔ آن

ولایت سیرجان ، که شهرسیرجان بزرگترین شهر آن ولایت و کرسی قدیم ایالت کرمان بود ، چنانکه در فصل سابق از آن سخن راندیم ، در باختر ولایت بردسیر ودر مرز فارس واقع است . مقدسی شهرهائی را در این ولایت ذکر نموده که متأسفانه امروز نامی از آنها درنقشه ها مشهود نیست با اینکه محل و موقعیت آنها نسبت به سیرجان معلوم است.

در چهار فرسخی باختر سیرجان نزدیک حدود فارس شهر بیمند واقع بود که میگویند در قرن چهارم قلعه ای بسیار مهم با دروازه های آهنین داشته و چون در نقطهٔ تلاقی سه جاده واقع بوده ازاین جهت نیزاهمیت داشته است. این سه‌جاده یکی از شهر بابک میآمد (درشمال) ودیگری ازرودان (درشمال خاوری) وسومی از صاهک (درباختر) واز آنجا به‌سیرجان میرفت و درآنجا این سه‌راه بهم‌میرسیدند. مقدسی در بارهٔ بیمند گوید مسجد آن در وسط بازار است وآب شهر از قنات‌ها تأمین میگردد . در فاصلهٔ یک روز راه از خاور سیرجان سر راه رایین محلی است موسوم

به شامات که باغستان ها وتاکستان های مهم دارد ومیوهٔ آنرا بنواحی دیگر صادر میکنند و مسجد آن در وسط شهر واقع است . این شهر را کوهستان نیز میگویند. دریک منزلی خاور شامات « بهار » ویک منزل بعداز آن «خناب» واقع است ودراین دومحل نخیلات بسیار میباشد . بعد از خناب غبیرا است که در گفتگوی از ولایت بردسیر ذکر آن گذشت. درفاصلهٔ دوروز راه از جنوب خاوری سیرجان سر راه جیرفت شهر یست بنام واجب یا ناجت که آنرابصورتهای دیگر هم نوشته‌اند ومقدسی‌دروصف آن گوید محلی آباد است وباغهای بسیاردارد وآب آنجا ازقنات‌ها برمیخیزد ومسجد آن‌دربازار واقع است.[۱]

ولایت بم (که جغرافی‌نویسان عرب آنرا بتشدید میم نوشته‌اند) درحوالی شهر یست بهمین نام که درجنوب شرقی ماهان ومرز خاوری کرمان درحاشیهٔ کویر بزرگ قراردارد. ابن‌حوقل درقرن چهارم دربارهٔ شهر بم گوید ازجیرفت بزرگتر و هوایش هم ازآن سالمتراست. نخیلات بسیار داردودرآن قلعه‌ای است‌مهم ومعروف. در شهر بم سه مسجد است : یکی مسجد خوارج و دیگری مسجد بزازان و سوم مسجد قلعه . در بم پارچه های زیبا و فاخر از پنبه میبافند که به نقاط دور دست صادر میشود، عمامه ودستمال وطیلسان نیزدرآنجا تهیه میکنند. مقدسی گوید باروی بم چهاردروازه دارد : دروازهٔ نرماشیر، دروازهٔ کوسکان ، دروازهٔ آسبیکان ودروازهٔ کورجین . بیشتر بازار ها در خارج شهر و چند تا هم در داخل شهر قرار دارد . در وسط شهر نهری جاریست که از کنار شهر گذشته بقلعه داخل میشود . ازجملهٔ بازارهای آن بازارپل گرگان است وازجملهٔ حمامها حمام کوچهٔ بید. دریک فرسخی بم کوهی است موسوم به کوه کود و درحوالی آن دهکده ای بزرگ واقع است که قسمت عمدهٔ پارچه ها در آنجا بافته میشود . حمدالله مستوفی در قرن هشتم

---

۱ ـ ابن خردادبه ٤۹، ٥٤، اصطخری ۱٦۸، ۱٦۹ ، مقدسی ٤٦٤، ٤٦٥ ، اسم ناجت در کتاب ابن حوقل بصورت‌ناجته و درابن‌خردادبه بصورتهای باخته، فاخته وقاخته نوشته‌شده وتمام آنها بی‌شک تحریف « بافت » است که درفصل‌گذشته (صفحهٔ ۳۳۲) بآن اشاره کردیم و هنوز تقریباً درهمان محل موصوف موجود است .

گوید «قلعه‌ای حصین دارد و هوایش از جیرفت خوشتراست و بگرمی مایل».[۱]
راین در جنوب ماهان و هفتاد میلی شمال باختری بم واقع است. مقدسی گوید جای کوچکی‌است، مسجدآن دروسط بازار است وباغستانی بزرگ دارد. دریک سوم راه ازراین به بم، اوارك ومهر گرد یا (مهرجرد) واقع است که بهم‌متصل‌اند. اوارك هنوز موجود است و امروز آنرا ابارك میگویند ومیان این دو محل درقرن چهارم قلعه ای بود از بناهای ابن الیاس عامل آل بویه. آب این دو شهر از نهر تأمین میشد وابنیهٔ آنها ازگل ساخته شده بود. میان ابارك و بم شهر دهرزین است که مقدسی آنرا بصورت دارزین ودیگران بعنوان دارچین ودیروزین ضبط کرده‌اند. مسجدی خوب و همچنین باغستان و کشتزار داشته و آب شهر از نهر بوده است.[۲]
ولایت نرماسیر که آنرا بفارسی نرماشیر گویند درجنوب خاوری بم و حاشیهٔ کویر واقع است وشهر نرماشیر که کرسی آن ولایت است در نیمه راه بم وفهرج واقع‌شده وفهرج هنوز باقی است. در قرن چهارم نرماشیر شهری مهم بشمار آمده و مقدسی از قصرهای زیبا و کثرت جمعیت آن سخن رانده است. بازرگانانی از اهل خراسان در آنشهر مقیم بوده و باعمان داد و ستد داشته‌اند. نرماشیر در راه حاجیان سیستان قرار داشت وازینرو بازاری برای کالا ها و امتعهٔ قیمتی هند بود. نرماشیر در قرن چهارم از سیرجان کوچکتر بود وچهار دروازه داشت: دروازهٔ بم، دروازهٔ صورقان دروازهٔ مصلی ودروازهٔ کوشک. مسجد شهر در وسط بازار واقع بود وبوسیلهٔ ده پلهٔ آجری بر آن بالا میرفتند و منارهٔ آن مسجد در تمام کرمان نظیر نداشت. در آنجا قلعه‌ای بود معروف به قلعهٔ کوشوران (که‌تفسیر آن‌معلوم‌نیست). جلودروازهٔ بم سه قلعهٔ معروف به خواهران واقع بود وخود شهر در آغوش نخلستان وباغستان جای داشت. امروز ازشهرنرماشیر اثری درنقشه‌ها نیست ولی دور نیست خرابه‌هائی که

---

۱ ـ سایکس درکتاب Persia (ص ۲۱۸،۶۱٦) قلعهٔ کهنهٔ بم راکه هنوز پا برجاست وصف کرده است. خرابه‌های شهری که درقرون وسطی وجود داشته‌اکنون درکنار رود نزدیک گزاران یک میلی قلعه دیده میشود.

۲ ـ ابن حوقل ۲۲۳، ۲۲٤، مقدسی ٤٦٥، ٤٦٦، ٤٧۰، مستوفی ۱۸۲، یاقوت: جلد چهارم ۷۰۰. سایکس درکتاب Persia (ص ۲۱٤) بوصف ابارك ودارزین پرداخته است.

امروزباسم چغوك آباد ، یعنی گنجشک آباد ، درساحل راست رودخانهٔ کندرویی که درجلگهٔ نرماشیر دور میزند واقع است بقایای همان شهر بزرگ قرون وسطیباشد. این محل که امروز در میان بیابـان واقع است بقول حمدالله مستوفی در قرن هشتم شهری معمور بوده است.

در بیست میلی جنوب فهرج شهرریکان (که بصورت ریقان وریغان هم نوشتهشده) واقع است .مقدسی گوید دارای قلعهایاست ومسجدجامع در جلو دروازه میباشد ونخلستان وباغستان دارد. حمدالله مستوفی گوید « هوایش گرم است حاصلش غله و خرما باشد ». بین ریقان و بم شهر کرك واقـع است که مقدسی آنرا با شهر «باهر» همسایهٔ کرك تواماًذکر نمودهاست. (باهررا نباید با بهارکه درسیرجان است ودرصفحهٔ ۳۳٤همین کتاب ذکرشد اشتباه کرد) . این دوشهر درقرن چهارم شهرهائی آبادودارای باغستان ونخلستان بودهاند . شهر نشا نیزجزء ولایت نرماشیر بود اما محلآنمعلوم نیست ، اگرچه گفتهاند درجلگهای واقع و دارای باغهابوده و مسجدی در بازار داشته است وآبش از رودخانه بوده است.[1]

تمام نصف جنوبی ایالت کرمان تاساحل دریاداخل درولایت جیرفت(بفتح و کسر «ج» و ضم «ر») بوده است. جیرفت درقرون وسطی شهری بسیار مهم بود ورودخانهایازمیانآن میگذشت که جغرافی نویسان جزآن رودخانهٔ دیگریرادرین اقلیمنام نبردهاند. اکنونخرابههای جیرفت (که نامآن فقط برولایت جیرفت اطلاق میشود و نه بر شهری) به شهر دقیانوس (شهر امپراطورDecius) معروف است. این دقیانوس درمشرق زمین ضرب المثل استبداد و ستمکاری است ودر زمان پـادشاهی او بودکه هفت نفر اصحاب کهف داخلآن غار شدند (قرآن کریمسورهٔ ۱۸ ، آیهٔ ۸ و نیز رجوع کنید به فصل دهم همین کتاب) وداستان آنهامعروف است. ازحوالی آن خرابهها رودخانهای میگذرد که آنرا خلیل رود یا حلیل رود می گویند و همانست

---

۱ ـ ابن خردادبه ٤٩ ، مقدسی ٤٦٣، ٤٦٤ . در چاپ سنگی نزهةالقلوب (ص ۱۸۲)بجای « ماشیز » باید « نرماشیر » خواند باستناد بهرین نسخههای خطی وتأیید جهان نمای ترکی (ص ۱۵۷). راجع به چغوك آباد بهکتاب Persia تألیف سایکس صفحهٔ ۲۲۰ رجوع کنید .

که جغرافی نویسان عرب و ایران آن را دیورود گویند چون جریانی بسیار تنددارد. این رودخانه یکی از رشته‌های رود بم پوراست و به‌خاور هامون یعنی‌باتلاق میریزد.

درقرن‌چهارم ابن‌حوقل جیرفت‌را شهری بزرگ به‌طول‌دومیل وصف کرده وبنا برتعریف اوآنشهر تجارتخانهٔ خراسان و سیستان بوده ودرسرزمین آن محصولات گرمسیری وسردسیری هردو بعمل میآمده ومهمترین صادراتش نیل و هل و شکر ودوشاب بوده است. درحوالی جیرفت ولایتی بود موسوم به میزان (که مقدسی‌آنرا میجان ضبط کرده است). این ولایت باغستانها و دهکده‌ها داشته با رطب و بادام واترج فراوان، واز کوههای مجاور آن برف به آنجا میاوردهاند. آبش از رود خانهٔ دیورود بوده که باغرشی‌سخت روی تخته سنگها میغلطیده است وچنان قدرتی‌داشته که میتوانسته پنجاه آسیاب را بگرداند. آذوقهٔ آنجا را ازدرهٔ مجاور آن موسوم به درهٔ فاربد می‌آوردند ودرین دره بقول مقدسی خربزهٔ شیرین و گلهای نرگس که ازآنها عطر می‌گرفتند وشهرت بسیار داشت بعمل می‌آمد. شهردارای باروئی‌محکم بود باچهار دروازه: دروازهٔ شاپور، دروازهٔ بم، دروازهٔ سیرجان و دروازهٔ مصلی. مسجد جامع شهر که از آجر ساخته شده بود نزدیک دروازهٔ بم وحوالی بازار قرار داشت. مقدسی‌گوید جیرفت در زمان وی از اصطخر بزرگتر بوده و خانه‌های آن از خشت با پایه های سنگی بوده است. یاقوت میگوید ولایت حاصلخیز جیرفت «جردوس» نام‌داشت وحمدالله‌مستوفی گوید «بوقت‌آنکه عبدالله عمرعبدالعزیزرضی‌الله عنه فتح کرمان میکرد آن موضع (جیرفت) بیشه بود و در او سباع ضاری بود لشکراسلام آنرا پاك کردند ودیه‌ها ساختنه وهریک بنام بانیش موسوم گردانیدند، درونخلستان بسیاربوده وخرما ارزان». ابن‌ابراهیم درتاریخ سلجوقیان درقرن ششم از موضعی بنام قمادین مکرر اسم برده‌گوید مکانی است نزدیک دروازهٔ‌جیرفت‌که بازرگانان رومی (یونانی) وهندی‌درآنجاانبارهاداشتند ومسافرین، چه‌آنها که ازدریا میآمدند وچه آنها که از خشکی، میتوانستند امتعهٔ خود را در آنجا بگذارند. هم او درجای دیگر گوید کالاهای پرقیمت ازچین وماوراءالنهروختا وهندوستان و خراسان و زنگبار و حبشه و مصر و یونان و ارمنیه و عراق و آذربایجان همه برای فروش

در انبار های قمادین موجود بود . قمادین فارسی همانست که مارکوپولو آنرا کمادی Camadi ، یا شهر کمادی نامیده وبقول او سابقا محلی بزرگ و مهم بوده ولی زمانیکه مارکوپولو آنرا دیده دراثر لشکر کشی متوالی تاتارها وضع محقری داشته است. این نکته روشن میسازد چرا نام جیرفت وقمادین بعدازقرن هفتم ازصفحهٔ تاریخ محو گردید واسمی ازآنها درنقشه باقی نماند. حوالی جیرفت ولایت رودباراست که جغرافی نویسان عرب نام آنرا ذکر کرده و مارکوپولو آنرا ریوبارلس Reobarles نام داده است.[۱]

در یک منزلی شمال خاوری جیرفت در نیمه راه دارچین شهری بنام هرمز شاه (از اینجهت کلمهٔ شاه را بر هرمز افزوده اند تا با بندر هرموز اشتباه نشود) واقع بود که آنرا ده بادام نیز میگفتند و بقول ادریسی ، که معلوم نیست از کجا این روایت را بدست آورده ، شهری قدیمی است که هرمز پادشاه ساسانی درقرن سوم میلادی آنرا ساخت وآن شهر کرسی ایالت کرمان بود تا آنکه خراب شد و دستگاه دولتی را ازآنجا به سیرجان آوردند. این شهر (سیرجان) دردورهٔ اخیر ساسانیان کرسی کرمان بود. مقدسی وجغرافی نویسان قدیم دیگر ازمحل هرمز-شاه (هرمزالملک) اسم برده‌اند ولی تفصیلی دربارهٔ آنشهر نداده‌اند. ادریسی گوید این هرمز در زمان او (احتمال زیاد میرود مقصود زمان مؤلفی باشد که ادریسی از او روایت کرده است) شهری کوچک ولی زیبا و نیکو بوده واهالی آن از اقوام مختلف بوده‌اند آب فراوان وبازارهای معمور خوب داشته وبگفتهٔ اوتا بم یک منزل فاصله داشته است.[۲] بفاصلهٔ یکروزراه در شمال خرابه های جیرفت دلفرید واقع است

---

۱ ـ دربارهٔ خرابه‌های شهردقیانوس که درساحل راست خلیل رود بمسافت اندکی در باختر سرجزنو واقع است رجوع کنید به : Keight Abbott در J. R. G. S. سال ۱۸۵۵، صفحهٔ ٤۷ و : سایکس Persia صفحهٔ ۲۶۷ . اصطخری ۱۶۶ ، ابن حوقل ۲۲۲ ، مقدسی ٤۶۶ ، ٤۷۰ یاقوت : جلد دوم ۵۷ ، مستوفی ۱۸۲ ، ابن ابراهیم ٤۸ ، ٤۹ ، ۸۳ ، شندلر J. R. A. S. سال ۱۸۹۸ ، صفحهٔ ٤۳ و Yule; The Book Of Ser Marco Polo ، جلد اول ، صفحهٔ ۹۸ .

۲ ـ اصطخری ۱۶۱، ۱۶۹، ابن حوقل ۲۱۹ ، ۲۲۵ ، مقدسی ٤۷۳، ادریسی (چاپ جوبرت) جلداول ٤۲۳، نسخه‌های خطی پاریس: شمارهٔ ۲۲۲۱عربی‌ها، ورقهٔ ۱۵۷ B وشمارهٔ ۲۲۲۲، ورقهٔ ۱۰٤ A ، یاقوت جلد دوم ۱۵۱ . سایکس (صفحهٔ ٤٤٤، Persia) بین هرمزشاه(که امروزباین نام وجود ندارد) و Garmana omnium mater امیانس مارسلینوس مطابقت کرده است .

که مقدسی آنرا درفانی و ابن حوقل درفارد نامیده است و آن درمیان دره‌ای سرسبز وخرم که دارای هردونوع میومجات سردسیری و گرمسیریست واقع شده وچنانکه گفتیم خواربار جیرفت ازآنجا بوده است. باز دریک منزلی شمال غربی دلفرید کوه معادن که معدن نقره درآنجا یافت میشود واقع است واین معدن مخصوصاً دردره‌ای واقع درکوه نقره بیشتر یافت میگردد.[۱]

درشرق جیرفت جبل بارز واقع است که درقرن چهارم ازجنگلهای انبوه پوشیده بود ودر زمان فتوحات اسلامی مجوسیان آنجارا پناهگاه خود قرارداده بودند تا ازآسیب لشکریانی که خلفاء اموی بسرکوبی آنهامیفرستادند محفوظ بمانند وفقط پادشاهان صفاری توانستند آن ناحیه را مسخرساخته تابع اسلام سازند. همین‌جاست که بعدها بداشتن معدن آهن شهرت پیدا کرد. نزدیک تر بساحل دریا ودرجنوب شرقی جیرفت ناحیه‌ای است کوهستانی موسوم به جبل‌القفص که درقرن چهارم‌قبائلی کوهستانی درآنجا سکنی داشتند ودرمشرق آن کوه طوائف بلوچ (بلوص) بطرف حاشیه های سفلای کویر قشلاق وییلاق میکردند.

دربارهٔ قبائل‌راهزن قفص درجائی که راجع به کویر بزرگ گفتگو خواهیم کردسخن خواهیم گفت.قسمتی ازاین سرزمین معروف بود به «خواش» یعنی‌جائیکه قبائل‌اخواش (الاخواش) مسکن دارند.این‌قبائل ساربان بودند و دردره‌ای زندگانی میکردند که بعلت گرمای زیاد نیشکردرآنجا فراوان میروئید ومحصول‌آن به سیستان و خراسان صادرمیشد . این منطقهٔ کوهستانی میان کرانهٔ جنوبی کویر و مکران واقع است و در ارتفاعات آن هفت کوه مجزی از یکدیگراست که میگویند هر کدام در تحت حکمرانی رئیس قبیله ای مخصوص بهمان محل بود و عضدالدولهٔ دیلمی در قرن چهارم برای فتح آن‌نواحی بآنجاحمله کرد.این‌طوائف اسب‌نداشتند ویک‌تیره ازاکرادبودند و مانندسایر بادیه نشینهادرچادرهائی که ازمو بافته شده بود میزیستند

۱ ـ اصطخری ۱۶۵ . وی این اسم را بصورت «دربای» نوشته وظاهراً این از اشتباهات نساخ است ، ابن حوقل ۲۲۱،۲۲۲ ، مقدسی ۴۶۷ ، ۴۷۱ ، ابوالفداء ۳۳۵ .

وشهرنشین نبودند ودرنقاط پست مساکن آنها نخل بفراوانی میروئید[1] . درپنجاه میلی جنوب باختری جیرفت شهر گلاشکرد واقع بود که مقدسی آنرا « ولاشکرد » ضبط کرده گوید این شهردژی دارد و قهندزی که آنرا « کوشه » می‌نامند ، آب شهر از قناتست و باغستان دارد . مغون نیز شهریست دارای باغهای بسیار و نارنج و نیل فراوان ودریک منزلی‌شمال ولاشکرد بسمت جیرفت واقع‌است و دورنیست‌خرابه‌های آن‌شهر همان‌باشد که امروز فریاب یا پریاب می‌نامند[2] . درپنجاه میلی‌جنوب ولاشکرد شهر مهم منوقان است که‌امروز بآن منوجان گویند. مقدسی دربارهٔ منوقان گوید بصرهٔ کرمان است ، و مقصود او از این وصف بیان اهمیت تجارتی آن شهراست. این‌شهر در دوجانب درهٔ خشکی موسوم به « کلان » واقع شده که یک‌جانب آن را گونین وجانب دیگر را زامان می گویند وقلعه ای (که هنوز موجود است) بین‌این دوقسمت وجود دارد با مسجدی موسوم به مسجد سیان. در یک منزلی این‌محل درریگزاری نزدیک به دریا شهر درهقان واقع بوده که ظاهراً امروز اثری از آن پدیدار نیست. مسجدآن دروسط شهربوده ودرباغستان‌آنجا نیل‌میروئیده وآب‌مشروب شهرازقنات‌ها بوده است. میان ولاشکرد و منوجان رودخانه‌ایست دارای چندین شاخه که اکنون آنرا « رودخانهٔ دزدی» گویند. اصطخری آنرا رود «زنکان» ویاقوت رود «راغان» نامیده است. مقدسی ازشهر روذکان اسم برده و آنرا شهری آباد و دارای باغستان ونخلستان و نارنج فراوان شمرده وشاید شهر مزبور درکنارهمین رود بوده است. درشمال خاوری منوجان درراه‌ریگان ، که درسه منزلی بندر هرموز است ، دوشهر باس وجکین درهمسایگی‌یکدیگرواقع بود وهر کدام مسجد وبازاری‌جداگانه داشت. جوی سلیمان که نهرسلیمان‌هم بآن می گفتند شهری بود آباد باجمعیت بسیار دریک

۱ ـ خواش امروز مرکز ناحیهٔ کوهستانی سرحد واقع در مشرق نرماشیر است که سایکس درصفحات ۱۳۰ و۳۵۳ کتاب خود ، Persia ، آنرا وصف کرده است . اصطخری ۱۶۳، ۱۶۸ ، ابن حوقل ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۴ ، مقدسی ۴۷۱ ، یاقوت : جلد چهارم ۱۴۸ ، و درینجا باید بجای « قارن » « بارز » خواند .

۲ ـ سایکس (Persia ، صفحهٔ ۲۶۹) نقل‌کرده است که فریاب زمانی شهری بزرگ بوده و چنانکه در افسانه‌های محلی آمده براثر طوفان ویران شده است .

منزلی باختر ریگان ومقدسی آنرا جزء کورهٔ جیرفت ذکر کرده است. نهری ازمیان آن شهر میگذشت ومسجد و قهندز در وسط شهرجای داشتند. بالاخره مقدسی درقسمت شمالی «جبل القفص» از شهر قوهستان نام برده که آنرا برای اینکه با قوهستان دیگر اشتباه نشود قوهستان ابوغانم میگفتند وشهری بوده است بسیار گرم در میان نخلستان و در وسط آن قلعه ای در کنار مسجد وجود داشته است[1]. هرموز کهنه یعنی هرموزی که در داخل خشکی واقع بود تا ساحل دریا دو قاصد یعنی نصف روز راه فاصله داشت وبقول اصطخری در کنار باریکه‌ای ازخلیج فارس که کشتی ها ازدریا بدانجا رفت وآمد میکردند و ابجیر نامیده میشد واقع بود. خرابه‌های این شهر هنوز در محلی که آنرا مناب و معمولاً مناو گویند دیده میشود. هرموز کهنه در قرن چهارم هم بندر کرمان وهم بندر سیستان بود و بعدها که هرموزنو در جزیره احداث گردید هرمز کهنه جای قیس را گرفت، همانگونه که قیس‌جای سیراف را گرفته بود، و مهمترین بنادر تجارتی خلیج فارس شد. اصطخری در بارهٔ هرموز (کهنه) گوید مسجد جامعی‌دارد، منازل بازرگانان در روستاهائی‌است که دوفرسخ تا شهرمسافت دارند، شهر نخیلات بسیاردارد و کشت کاری‌آنها غالباً ذرت ونیل و زیره ونیشکر است. مقدسی بازارهرموز را ستوده گوید بازاری نیکو دارد و شهرازقنوات مشروب میشود وخانه‌های آن از خشت‌ساخته شده‌است. عرصه(یعنی اردوگاه) درکنار دریا وتا هرموز بقدر نصف روز فاصله‌دارد. احتمال می‌رود این‌محل درمدخل‌خلیج هرموز بوده است. ابن‌خردادبه دراواسط قرن نهم ازجزیره‌ای نزدیک به هرموز موسوم به «ارموز» نام‌برده که حمدالله مستوفی آنرا «ارموص» نوشته و بدون شک همانست که بجزیرهٔ «جرون» معروف شده است، زیرا در آغاز قرن هشتم، ومطابق یکی از مراجع ما درسال ۷۱۵، سلطان هرموز شهری را که درکنار دریا بود برای اینکه دزدان آنرا پیوسته مورد تاخت وتاز قرارمیدادند ترك کرد وهرموزنو را درجزیره‌ای که از آن اسم بردیم وبجزیرهٔ جرون یا (زرون) معروف است و تا کنارهٔ دریا یک فرسخ مسافت دارد بنا نمود. درهمین زمان ابن بطوطه هرموزنورا دیده وهمزمان‌او

---

۱ ـ اصطخری ۱۶۹، مقدسی ۴۶۶، ۴۶۷، یاقوت : جلد چهارم ۴۳۰ .

حمدالله مستوفی از نخیلات فراوان ونیشکر آن تمجید کرده است. ابن بطوطه گوید هرموز کهنه را در زمان او «موغ استان» می‌نامیدند وشهر نو را بنام جزیرهٔ جرون، جرون‌می گفتند و آن شهری نیکو بود وبازارهای آباد ومسجد جامعی‌داشت و بازار کالاهای هند وسند بود.

در پایان قرن هشتم سپاهیان امیر تیمور بشهرهای ساحلی نزدیک هرموز کهنه یورش آوردند و هفت قلعه‌را درآنجا تسخیر کرده همه را سوزانیدند ومحافظین آن قلاع بجزیرهٔ جرون گریختند. اسم این هفت قلعه را شرف الدین علی یزدی بدین قرار ذکر نموده است: قلعه میناء درهرموز کهنه، قلعهٔ تنگ‌زندان، قلعهٔ کشکک، حصار شامل، قلعهٔ منوجان (که ذکر شهر آن گذشت)، قلعهٔ ترزک وقلعهٔ تازیان. درسال ۹۲۰ مطابق ۱۵۱٤ میلادی پرتغالی هاتحت‌فرماندهی آلبوکرك، Albuquerque، جزیرهٔ هرموز را که به «ارمز» معروف بود متصرف گردیدندوبندری که پرتغالی ها بآن وارد شدند به گمبرون Gambroon موسوم گردید و همانجاست که یکقرن بعد شاه‌عباس آنرا بندرعباس نام گذارد و اکنون بندر کرمانست و دور نیست درمحل «سورو» یا «شهرو» که‌درفصل راجع به‌فارس‌دربارهٔ آن گفتگو کرده ایم واقع‌باشد. میگویند کلمهٔ گمرك (از کلمهٔ یونانیKamerki) ازگمبرون مأخوذ گردیده وازآنجا در سراسر ممالك مشرق زمین رایج شده است.

جهان‌نمای ترکی گوید گمروبندر هرموزاست وازآنجا تاشهرلار(درفارس) چهارتا پنج روزراه است[1] تجارت کرمان ازفارس بمراتب کمتراست وجغرافی‌نویسان عرب اطلاعات کافی از اوضاع تجاری این ایالت در کتب خود ذکر نکرده اند.

---

۱ ـ ابن خرداد به ۶۲، اصطخری ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ابن حوقل ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، مقدسی ٤٤۶، ٤۷۳، مستوفی ۱۸۲، ۲۲۲، ابن بطوطه: جلددوم ۲۳۰، ابوالفداء ۳۳۹، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۷۸۹، ۸۰۹، ۸۱۰، جهان نما ۲۵۸، ۲۶۰:

اینکه کدام سلطان کرسی هرمز را به جزیره منتقل کرد مورد اختلاف مورخان است. بعضی گویند شمس‌الدین و قطب‌الدین و بعضی گویند فخرالدین. انگلیسها در سال ۱۶۲۲ بجزیرهٔ هرموز دست یافتند. درباره وضع کنونی هرمز رجوع کنید به Stiffe در مجلهٔ جغرافیائی Geographical Magazine سال ۱۸۷٤: ۱، ۱۲ و J. R. G. S. سال ۱۷۹٤ صفحهٔ ۱۶۰. هرموز را بصورت هرمز وهورموزهم نوشته‌اند.

مقدسی گوید در کرمان خوراك عمدهٔ اهالی خرما و ذرت است و از آنجا خرما به‌خراسان ونیل به‌فارس صادر میکنند . از منطقهٔ ولاشگرد به هرموز غلات صادر میشود و از آنجا بوسیلهٔ کشتی بممالک مختلف ارسال میگردد.[۱]

آنچه‌جغرافی‌نویسان قرن‌سوم وچهارم دربارهٔ راههای کرمان ثبت کرده‌اند بمراتب ازشرحی که راجع به فارس داده اند کمتر است و فواصل راههای کرمان را فقط برحسب منزلگاهها ثبت کرده اند که مقیاس دقیق ومنجزی نیست. برای‌بیشتر راهها ثبت منزلگاهها به تنهائی کافی نیست ولازم بود فواصل برحسب شمارهٔفراسخ ذکر شود.

راههائی که از فارس به‌کرمان میآمد دربیمند، چهارفرسخی باخترسیرجان، بهم‌میرسید. بدینگونه که از شمال خاوری راهی بود که از اناس و ناحیهٔ روذان به بیمند می‌آمد (واصطخری ومقدسی آنرا ذکر کرده‌اند). ازصاهک بزرگ تابیمند (و سیرجان) دوراه بود که مسافت آنها با فرسخ معین شده است ، یکی ازشهربابک میگذشت (واین راه را غیراز ابن‌خردادبه دیگری ذکرنکرده) و دیگری ازکویر گذشته یکسره به‌بیمند میرسید و آنهم از دوراه‌که اولی (ابن‌خرداد به‌این‌راه‌را اسم برده) از ده نمک میگذشت و دومی ازکاروانسرای پشت‌خم (قدامه واصطخری‌این راه‌را اسم برده‌اند). علاوه براین مقدسی‌راه نیریز به‌بیمند و سیرجان‌را (با تعیین منزلگاهها) ثبت کرده است ، و او واصطخری راه جنوب باختری را که مستقیماً از رستاق‌الرستاق به‌سیرجان میرفت‌وچهار روز واندی‌طول‌میکشید نیزوصف کرده‌اند[۲].

ازسیرجان تابردسیر (شهرکرمان) دو روزراه بود وحمدالله مستوفی‌طول آنرا بیست فرسخ شمرده است . از اسم منزلگاههای بین این راه اطلاعی در دست نیست‌گواینکه درحوالی این‌راه ماشیز وباغین چنانکه درپیش گفتیم واقع بود وابن‌-ابراهیم در قرن یازدهم مکرر از آنها اسم برده گوید در قرن چهارم آن دو شهر موجود بوده‌اند. از بردسیر(کرمان) تا زرند دو منزل بود وجنز رود بین این دو

۱ - مقدسی ۴۷۰

۲ - ابن خرداد به ۴۸، ۵۳، قدامه ۱۹۵، اصطخری۱۳۱، ۱۶۸، مقدسی۴۵۵، ۴۷۳، مستوفی ۲۰۱ .

منزل قرار داشت. از سیرجان تا ماهان سه روز راه وازماهان تا خبیص هم سه روز فاصله بود ولی از منزلگاههای بین راه اطلاعی در دست نیست.[1]

راه بزرگ کاروانی ازسیرجان بسمت خاورتا مکران ازشهرهائی میگذشت که امروز از آنها اثری باقی نیست. این راه از رائین می گذشت وازراه درزین وبم ونرماشیر به‌فهرج ، درحاشیهٔ کویر ،می‌رفت. ابن‌خردادبه وقدامه فواصل‌منزلگاههای این راه را با ذکرشمارهٔ فرسخ های آنها ثبت کرده‌اند. بعلاوه دونفردیگر ازجغرافی نویسان مرجع ما فواصل منزلگاهها را با روز (مرحله) ذکر نموده‌اند.[2]

راه سیرجان بسمت خاور تا جیرفت ، با وجود اینکه ابن خردادبه آنرا با فرسخ واصطخری با ذکر مراحل ثبت‌کرده‌اند ، نمیتوان نقاطی را که سر این‌راه بوده و در شرح‌آن اسم برده شده است بجز « درفارد » تعیین‌کرد و شاید هیچکدام از آن نقاط را بجز بافت جنوبی در نقشه هم نتوان یافت وتلفظ مختلف آن نقاط هم درنسخه‌های خطی چنان است که بهیچکدام ازآنها نمیتوان اعتماد داشت. ازجیرفت راه بجنوب می‌پیچید و از ولاشگرد ومنوقان گذشته به‌هرموز (کهنه) درکنار دریا منتهی میشد وچنانکه اصطخری گوید ازاین راه در ولاشگرد راهی منشعب میگردید که بطرف باختر متوجه شده بمرز ایالت فارس می‌رسید و ازشهرها و روستاهائی میگذشت که امروز همهٔ آنها ناپیدا هستند و متأسفانه حتی نمیتوان انتهای این راه در مرز ایالت فارس را هم معین کرد.[3]

راه هرموزکهنه به‌ریگان ونرماشیررا مقدسی با ذکر مرحله‌ها ثبت‌کرده است. این راه از شهرهای باس و جکین عبور میکرد. همچنین راهی که از رایین بطرف جنوب ، به جیرفت میرفت ، اصطخری فواصل آن قسمت‌را که بین دارجین وهرمز ـ ملک بود ، برحسب تعداد منزلگاهها ثبت‌کرده است.[4]

---

۱ ـ اصطخری ۱۶۹، مقدسی ۴۷۳، مستوفی ۲۰۱ .

۲ ـ ابن خرداد به ۴۹، قدامه ۱۹۶ ، اصطخری، مقدسی ۴۷۳ .

۳ ـ ابن خرداد به ۵۴ ، اصطخری ۱۶۹.

۴ ـ اصطخری ۱۶۹،مقدسی ۴۷۳ .

فصل بیست و سوم

کویر لوت و مکران

وسعت کویر لوت ومختصات آن ـ سه واحهٔ جرمق ونابند وسنیج ـ راههای عمدهٔ کویر ـ ایالت مکران ـ فنزبور وبندر تیز ـ شهرهای دیگر ـ سند وهند ـ بندر دیبل ـ منصوره وملتان ـ رود مهران ـ ولایت توران وقصدار ـ ولایت بدهه و قندابیل

کویر لوت درفلات مرتفع ایران ازشمال باختری بجنوب خاوری امتداد یافته ایالات حاصلخیز آن سر زمین را دو قسمت میکند ، زیرا این کویر از دامنهٔ جنوبی کوههای البرز که شمال شان بدریای خزرمشرف است شروع شده تا کوههای خشک مکران در حاشیهٔ خلیج فارس کشیده میشود . طول این بیابان هشتصد میل است ولی عرض آن درنقاط مختلف یکسان نیست. شکل این سرزمین پهناور به ساعت ریگی شبیه است که گردنی باریک دارد واین گردن که درازای آن ازصدمیل بیشتر نیست بین کرمان وسیستان فاصله شده است ، اما پهنای آن درشمال وجنوب بقدری است که در بعضی از نقاط از دویست میل هم تجاوز میکند.[1]

---

۱ ـ حدود کویر لوت را بطورکلی در نقشهٔ شمارهٔ ۱ و قسمت شمالی آنرا بطور تفصیل درنقشهٔ شمارهٔ ۵ وقسمت پائین آنرا درنقشهٔ شمارهٔ ۶ ونقشه شمارهٔ ۷ و نقشهٔ شمارهٔ ۸ نشان دادهایم .

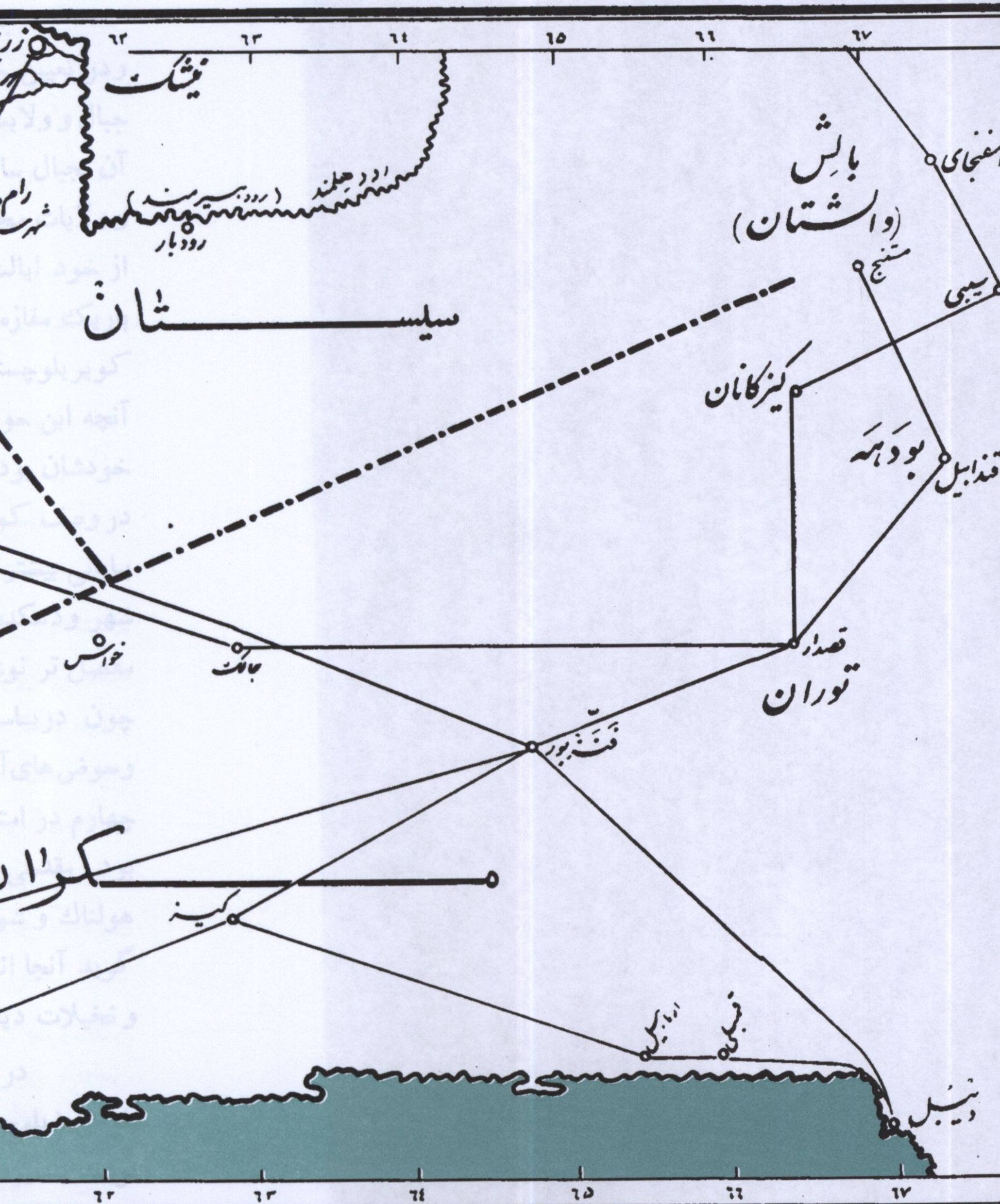
تمام این بیابان معروف به دشت لوط و قسمتی ازآن که باتلاقی و شورهزار است موسوم به دشت کویر است وگاه نیز اسم کویر بر تمامی دشت اطلاق میشود. وجه اشتقاق کلمهٔ لوط (که همان لوط توراة است) و همچنین کلمهٔ « کویر » معلوم نیست . رجوع کنید به کتاب Persia اثر سایکس صفحهٔ ۳۲ .

جغرافی‌نویسان عرب درقرون وسطی این‌صحرارا «مفازه» بمعنی بیابان نامیده ودر تعیین حدود آن دقت بسیار کرده اند. حد باختری و جنوب باختری آن ایالت جبال و ولایت یزد (که دراصل ازتوابع فارس بشمارمیرفت) و کرمان بود وجنوب آن بجبال ساحل مکران منتهی میگردید . در خاور و شمال خاوری آن خراسان و ولایات مجاور خراسان بود ودرشمال مفازه قومس واقع میشد وبعد از آن گوشه‌ای از خود ایالت خراسان و از آن پس قهستان و پائین تر از آن سیستان که در قسمت باریک مفازه ومقابل کرمان بود قرارداشت. سیستان مجاورمنطقه‌ای است که امروز کویر بلوچستان خوانده میشودولی درقرون‌وسطی قسمتی‌ازمکران محسوب میگردید. آنچه ابن حوقل و مقدسی در بارهٔ کویر نوشته‌اند همه از روی بصیرت و مشاهدات خودشان بوده است این دونفر هر کدام چند بارازاین بیابان عبور کرده‌اند. ابن‌حوقل در وصف کویر لوت گوید این بیابان درجیز هیچ اقلیمی نیست ، راهزنان آن ازهر بیابانی بیشترند و ازهرجا راهزنی رانده شود باینجا پناه میاورد وجای میگیرد وهیچ شهر ودهکده‌ای دراین خاك نیست مگردرسه جا. مقدسی دروصف کویر ازابن‌حوقل مفصل تر نوشته و اینک ما مختصری از آنرا نقل مینمائیم. وی گوید : این بیابان چون دریاست از هر سوی آن میتوانی طی طریق کنی بشرط آنکه راه را بشناسی وحوض های‌آب و گنبدك های‌آن حوضها را از نظر دورنداری. این‌حوضها را درقرن چهارم در امتداد راه های کویر ساخته بودند ومیان هردو حوض یکروز راه فاصله بود. مقدسی طی هفتاد روز ازاین سوی کویر بآنسوی آنرا پیموده و ازگردنه های هولناك و شوره زارهای خطرناك و نقاط گرمسیری و سردسیری آنجا سخن رانده گوید آنجا اندك ریگی است و در بعضی از دره های کوچك آن زمینهای مزروع و نخیلات دیده میشود.

در آن زمان کویر محلی بس خطرناك بود ، زیرا دستجات مختلفی ازقوم بلوص (بلوچ) در جبال قفص نزدیك مرزهای کرمان جای داشتند و آنها مردمی بودند بدسیرت و بیرحم و سنگدل باچهره های هول انگیز و شجاعت و چالاکی ، بهر کس دست می‌یافتند همانگونه که مار را سرمی کوبند سراورا باسنگ میکوبیدند

زرنج
رام شهرستان
استان کرمان
بم
نرماشیر
فهرج
ریقان
جوی سلیمان
سنیج
خواش
جبل قفص
خواش
فهرج
بمپور
قصرقند
تیز
مقیاس میل انگلیسی
۱۰۰ ۹۰ ۸۰ ۷۰ ۶۰ ۵۰ ۴۰ ۳۰ ۲۰ ۱۰ ۰
۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲
۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵
ستان سیستان

قشهٔ ۷



اُستان مکران و قسمتی از استان سیست

باین گونه که سر اورا بر تخت سنگی گذارده با سنگ دیگر بسر او میکوبیدند تا جان دهد و در جواب مقدسی که سبب این گونه کشتن را پرسیده پاسخ داده‌اند میخواهیم شمشیر ما بی‌جهت کند نشود . در زمان مقدسی عضد الدولهٔ دیلمی بر این طایفه استیلا یافت و گروهی از آنها را گرفته به فارس آورد و در آنجا بگرو نگاهداشت واز آن پس راه امن شد ، زیرا از جانب سلطان نگهبانانی با کاروان‌ها همراه بودند. این طایفه ، چنانکه مقدسی گوید ، غالباً پیاده روند ولی بعضی‌هم جمازه سوارند. این قوم اگر چه اسماً مسلمانند ولی بیش از مسیحیان روم وبت پرستان ترك برمسلمانان ستم روا می‌دارند و هرمسلمانی را که اسیر کنند بیست فرسخ او را پیشاپیش خود تشنه و گرسنه با پای برهنه می‌رانند . خوراك خود آنها چیزی است که از میوهٔ درخت سدر تهیه میشود و در تحمل تشنگی و گرسنگی شکیبا ترین خلق خدایند.

نیم قرن بعدازمقدسی، یعنی درسال ٤٤٤ هجری، ناصرخسرو که درباز گشت از مکه ازقسمت شمالی کویر عبور نموده اسم خاصی برای کویر ذکر نکرده وآنرا بیابان نامیده گوید « و در این راه بیابان بهر دو فرسنگ گنبدك ها ساخته‌اند و مصانع که آب باران درآن جا جمع شود بموضعی که شورستان نباشد ساخته‌اند واین گنبدك ها بسبب آنست تا مردم راه گم نکنند ونیز بگرما وسرما لحظه‌ای درآنجا آسایشی کنند ودر راه ریگ روان دیدیم عظیم که هر که از نشان بگردد ازمیان آن ریگ بیرون نتواند آمدن وهلاك شود وازآن بگذشتیم زمینی شوره پدید آمد برجوشیده که شش فرسنگ چنین بود که اگر از راه کسی یکسوشدی فرو رفتی واز آنجا راه رباط زبیده که آنرا رباط مرا می گویند برفتیم وآن رباط را پنج چاه آبست که اگر رباط و آب نبودی کس از آن بیابان گذر نکردی و از آنجا بچارده طبس آمدیم بدیهی که آنرا رستاباد میگفتند ». ابن حوقل و مقدسی گفتهٔ ناصرخسرو را دربارهٔ راه های کاروانی این بیابان پهناور ووجود حوضها وانبارهای آب در هرمنزل تأیید نموده‌اند.[1]

سه واحه ، یعنی سه آبادی ، بفواصل بسیاربعید از یکدیگر ، در امتداد راه

---

۱ ـ ابن حوقل ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، مقدسی ۴۸۸ ، ۴۸۹ ، ناصرخسرو۹۳ـ۹۴ ، یاقوت : جلد چهارم ۱۴۷ .

مرکزی این بیابان پهناور وجود داشت و طبعاً همهٔ راههای کویر که از باختر بخاور آن می گذشتند بسمت این واحه‌ها متوجه بودند. درقرون وسطی این واحه‌ها موسوم بودند به جرمق ونابند (که هنوز بهمین نام خوانده میشود) وسنیج. سنیج بقول مقدسی، تنها شهر کویر بود. درقسمت علیای کویر بین اصفهان وطبس‌قهستان واحه‌ای است که امروز آنرا جندك یا بیابانک میگویند ولی در قرون وسطی اعراب آنرا جرمق و فارسی زبانان «گرمه» مینامیدند و مشتمل برسه دهکده است: جرمق (یا گرمه) و بیادق (بفارسی «پیاده») و ارابه.

ابن‌حوقل مجموع این سه دهکده را «سده» نامیده وناصرخسرو، درقرن‌پنجم گوید ده دوازده قریه درآنجا وجود دارد. پیاده نیزقلعهٔ کوچکی دارد که امیر گیلکی «نایبی از آن خود بنشانده وآن ولایت را ضبط میکند وراهها ایمن میدارد». دراین واحه نخیلات و کشتزارها ومواشی‌بسیار وجود داشته است. ابن حوقل گوید: این سه آبادی نزدیک بیکدیگر واقع شده‌اند بطوریکه هردهکده ازدهکدهٔ دیگر پیداست و جمعیت آنها مجموعاً از هزار نفر بیشتر است. نویسندگان بعد هم بر این گفته ها چیزی نیفزوده‌اند وآنچه تا زمان حمدالله مستوفی نوشته‌اند همانست که ابن حوقل نوشته واز نوشته‌های او اقتباس شده است.

نابند، آبادی دوم، هنوز بنام سابق خوانده میشود و در انتهای شمالی قسمت باریک کویر بین راور کرمان وخورقهستان واقع است. ابن‌حوقل گوید نابند رباطی دارد با تقریباً بیست خانه و اطراف رباط آبی جاری است که میتواند آسیای کوچکی را بگرداند. نخلستان و کشتزاری دارد ودو فرسخ پیش ازرسیدن به‌نابند چشمه‌ای است با نخیلات و گنبدکها، اما کسی در آنجا سکنی نگزیده و پناهگاه راهزنان است.

آبادی سوم که آن هم درسمت جنوب میباشد در باریک ترین نقطهٔ کویر بین نرماشیر کرمان وزرنج، کرسی سیستان، واقعست. درینجا دره‌ای کوچک با دوسه چشمهٔ آب وجود دارد وامروز ایرانیان آنرا نصرت آباد می گویند ولی بلوچها هنوزآنرا «اسپی» و«اسفی» مینامند. این‌اسم مطابق با قرائت «اسبیذ» درکتاب مقدسی‌است که

آنرا سنیج یا سنیک هم نامیده و از شهرهای سیستان شمرده ، ولی ابن حوقل آنرا جزو شهرهای کرمان محسوب داشته است . چنانکه گفتیم جغرافی نویسان عرب غیراز این شهر در کویر ازشهردیگری اسم نبرده‌اند ومقدسی دربارهٔ این شهر گوید آباد است و پر جمعیت و کشتزارها و قناتهای بسیار دارد ولی در حاشیهٔ کویر واقع است.[۱]

جغرافی نویسان قرن چهارم دروصف راههای کویر بتفصیل پرداخته‌اند. ازسمت باختری کویر دوراه یکی ازاصفهان ودیگری ازنائین آغاز میشدکه هردوی آنها در جرمق بهم میرسید . راه اصفهان (که مقدسی بشرح آن پرداخته) هفت منزلگاه و راه نائین تا جرمق پنج منزلگاه داشت و درین راه چند فرسخ بچند فرسخ حوض‌های آب و گنبدك ها بود .

در وصف راه جرمق که بسمت شمال رفته ومستقیماً در قومس به‌دامغان میرسید مقدسی مرجع ماست . این راه نود فرسخ است باین ترتیب که از جرمق تا ونده پنجاه فرسخ واز ونده تا دامغان چهل فرسخ . این راه از جرمق بسمت خاور متوجه شده پس از چهار روز بمحلی موسوم به نوخانی یا نوجای می‌رسید ودرین راه درهرسه فرسخ یا چهار فرسخ حوض‌های آب وجود داشت.

در نوجای راه دو شاخه میشد : یکی در جهت شمال خاوری به ترشیز ودیگری درسمت جنوب خاوری به طبس میرفت که هردودرایالت قهستان‌واقع‌اند. بین نوجای و ترشیز چهار منزل فاصله است و آنجمله منزلگاه بن افریدون است (امروز این محل را ده نابندگویند و البته نباید آنرا باواحهٔ نابند که هم اکنون بذکر آن پرداختیم اشتباه کرد). مقدسی راه سرتاسری دیگری که ازجرمق تابن-افریدون امتداد داشته وهفت روزه آنرا می‌پیموده‌اند و در هر منزلی از آن حوض

۱ ـ ابن حوقل ۲۸۹،۲۹۳ ، مقدسی ۴۸۸،۴۹۴،۴۹۵، ناصرخسرو ۹۳،۹۴، مستوفی ۱۸۳، یاقوت : جلد سوم ۱۷۰ . واحهٔ بیا بانک را (که بآن جندك یا خور هم می‌گویند) تاورنیه در قرن هفدهم میلادی ذکرکرده است (Voyages : جلد اول صفحهٔ ۷۶۹ چاپ‌لاهه ۱۷۱۷) . کلنل Macgregor نیز در سال ۱۸۷۵ بیابانک را دیده است . رجوع به Khorasan جلد اول ، صفحهٔ ۹۱ . سایکس هم نابند واسفی یعنی نصرت‌آباد را دیده است رجوع‌کنید به Persia صفحهٔ ۳۶ و ۴۱۶ .

آب وجود داشته است ذکر نموده . از نوجای راه بسمت جنوب خاوری رفته بعد از سه روز منزل به‌طبس میرسید . ابن خردادبه فاصلهٔ طبس تا ترشیز را از راه بن با فرسخ معین نموده ولی در غیر ازاین راه مطابق معمول فقط بذکر شمارهٔ منزلها اکتفا نموده است .[۱]

راه یزد به طبس از انجیره وخزانه گذشته به ساغند درحاشیهٔ کویرمیرسید و ذکر این مواضع درجائی که از استان فارس سخن راندیم گذشت (به صفحهٔ ۳۰۶ رجوع کنید). ابن خردادبه شش مرحله از ساغند تا طبس را با شمارهٔ فرسخ ها ذکر نموده و ابن حوقل و مقدسی هم قول ابن خردادبه را درینمورد نقل کرده‌اند ولی فاصلهٔ این دو نقطه را برحسب روز آورده‌اند ودرپاره‌ای جهات با ابن خردادبه اختلاف دارند. دردو منزلی ساغند قلعه‌ای بود موسوم به‌رباط آب شتران ودرآنجا آب از قناتی می‌آمد وببرکه‌ای میریخت. مقدسی دربارهٔ این قلعه گوید : از آن قلعه بهتر ندیدم از سنگ و گچ ساخته شده و دروازه‌هائی آهنین دارد و پادگانی درآنجا مستقراست. این قلعه را ناصرالدوله پسر سیمجور ازسران مشهوردولت آل بویه که دراواسط قرن چهارم حکمرانی‌آن حدود را داشت بنا کرده بود. سه منزل بعد ازاین قلعه کویر به آخر می‌رسد و در آنجا بقول ابن حوقل (که قول اصطخری را تکرار کرده) این راه، طبس‌را دریکطرف خود گذارده مستقیماً از منزلگاهی که درجنوب این شهر است بمنزلگاهی که در شمال آن شهر است در راهی که به بن میرود سیر خودرا ادامه میدهد.[۲]

راه دیگر سر تاسری کویر از دهکدهٔ بیره واقع در ناحیهٔ موسوم به شور آغاز میگردید، و این ناحیه نزدیک کوه بنان کرمان‌است. از این جا تا کری هفت یا هشت منزل فاصله بود و در هر منزلگاهی حوض آبی وجود داشت . کری دهکده‌ای بود درقهستان درآخر کویر و چند میلی جنوب خاوری طبس. اصطخری بشرح این راه که به راه شور معروف بود پرداخته گوید : در دو فرسخی شمال آن

۱ ـ اصطخری ۲۳۱ ، ابن حوقل ۲۹۱ ، ابن خرداد به ۵۲ ، مقدسی ۴۹۱ .

۲ ـ ابن خرداد به ۵۱۱ ، اصطخری ۲۳۶ ، ابن حوقل ۲۳۵ ، مقدسی ۴۹۱ ، ۴۹۳ .

سنگهائی است عجیب (که بیشک از فسیل‌ها بوده) بشکل بادام وسیب و اشکالی شبیه به شکل انسان و درخت. مقدسی گوید جز این راه طریق دیگری نیز مستقیماً از کوه بنان به کری میرود که طول آن شصت فرسخ است و درهر دو منزلی آن یک حوض آب وجود دارد.

راور، که در فصل بیست و یکم ذکری ازآن نمودیم، درچند فرسخی خاور کوه بنان درمرز کرمان واقع است. از این محل راهی بود تانابند، واحه‌ای که دربارهٔ آن سخن گفتیم که مشتمل بر پنج منزلگاه بود وازآنجا سه منزلگاه بود تاخود قهستان و درین راه نیز بین هر سه چهار فرسخ حوضهای آب وجود داشت. شهر خبیص واقع درسه منزلی ماهان در مرز کرمان را باید تقریباً داخل در حدود کویر دانست (رجوع کنید به صفحهٔ ۳۳۰) و ازاین شهر راهی بطرف خوست (خوسف) امروز قهستان منتهی میگردید که ده منزلگاه داشت. از دو منزل قبل از رسیدن به خوست نزدیک قریهٔ «کوکو» که درآخر کویر است مرز قهستان آغاز میشد در این راه در محلی که بآن قبر خارجی میگفتند سنگریزه هائی دیده میشد پاره‌ای برنگ سفید مانند کافور وبرخی برنگ سبزمانند شیشه وباز درمحلی دیگرچهارفرسخ دور ازجاده سنگهائی کوچک و سیاهرنگ جلب توجه می کرد. [۱]

راه دیگر ازنرماشیر کرمان به زرنج کرسی سیستان از قسمت باریک کویر میگذشت و به واحهٔ سنیج یا اسپی که ذکر آن گذشت میرسید. منزل اول این راه به فهرج در مرز کویر میرفت و بعد از چهار منزل دیگر به سنیج میرسید. فاصلهٔ منزلگاههای این راه را ابن‌خردادبه با فرسخ واصطخری برحسب روز معین نموده‌اند. اصطخری ازراه دیگری که به سنیج‌میرفت یاد می کند موسوم به راه نو که طول‌آن بیش از اولی بود. از سنیج تا زرنج هفت هشت روز راه بود و ازگاونیشک درمرز سیستان میگذشت. گاونیشک ازکندر که هنوزدرنقشه دیده میشود چندان دورنبود. بین گاونیشک و کندر، سه چهار منزلی جنوب زرنج رباطی بود ازبناهای عمرو بن- لیث صفاری درقرن سوم که بقول اصطخری معروف بود به«پل کرمان»بدون‌اینکه

۱ ــ اصطخری ۲۳۲،۲۳۳،۲۳۴، ابن حوقل ۲۹۲،۲۹۳،۲۹۴،مقدسی ۴۹۱،۴۹۲ .

آنجا پلی وجود داشته باشد. این محل دارای اهمیت خاصی است زیرا دریاچهٔ زره در قرون وسطی تا این محل امتداد داشت ، چنان که در فصل آینده بشرح آن خواهیم پرداخت.[۱]

ایالت مکران

کوههای خشک و بایر سواحل مکران از لحاظ جغرافیای طبیعی دنبالهٔ کویر است که تا آنجا امتداد یافته و هر چند ، ظاهراً ، بلاد مکران درقرون‌وسطی از آنچه در زمان ما دیده میشود حاصلخیزتر و پرجمعیت‌تر بوده اما هیچگاه ازحیث ثروت حائز اهمیت نبوده است.

مهمترین درآمد مکران ازنیشکر ویکنوع شکرسفید بود موسوم به«پانید» که معرب آن «فانیذ» است ، و ازآنجا ببلاد مجاور صادر میگردید.[۲]

جغرافی‌نویسان قدیم اسامی بسیاری ازشهرهای مکران‌رادرکتابهای خود ثبت نموده‌اند ولی هیچکدام تفصیلی از آن شهرها ذکر نکرده‌اند. مهمترین مرکز بازرگانی آن ایالت‌بندر«تیز» درکنار خلیج‌فارس‌بود و کرسی‌آن استان شهر«فنزبور» یا «بنجبور» درداخلهٔ ایالت بود که امروز معروف است به«پنج گور». پنج گوردرقرن چهارم، بقول مقدسی، باروئی‌داشت که ازگل‌ساخته شده بود گردآن بارو خندقی بود در میان نخیلات دارای دودروازه : دروازهٔ تیز درجنوب باختری که ازآنجا بساحل خلیج میرفتند ، و دروازهٔ طوران در شمال خاوری که ازآنجا بناحیهٔ طوران میرفتند. شهرمرکزی‌طوران موسوم بود به‌قصدار(یاقزادار) که آب‌آن‌ازنهر بود ، مسجدجامعی

---

۱ ـ ابن خردادبه ۴۹، ۵۰، اصطخری ۲۳۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ابن‌حوقل ۲۹۶، ۳۰۶، ۳۰۷، مقدسی ۴۹۲ ، گلد سمید Sir. F. Goldsmid درکتاب Eastern Persia : جلد اول، صفحهٔ ۲۵۶

۲ ـ ابن حوقل ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۳، مقدسی ۴۷۵، ۴۷۶، یاقوت : جلد چهارم ۶۱۴ . دربارهٔ محل‌شهرهای مختلف مکران درقرون‌وسطی هولدچ Sir T. H. Holdich درمجلهٔ Geographical Journal سال ۱۸۹۶ صفحهٔ ۲۷۳ بحث‌کافی نموده واطلاعاتی‌که ما توانسته‌ایم دراین‌خصوص بدست‌آوریم ازآنچه او بدست داده بهتر نیست .

در میان بازار داشت و بگفتهٔ مقدسی: اهل آنجا بلوچ وحشی‌اند واز مسلمانی اسمی بیش ندارند وزبانشان بلوچی است.[1]

خرابه‌های بندر بزرگ تیز در رأس بندری که در قرون وسطی کشتیهای کوچک بآن داخل میشدند واقع بود. مقدسی در بارهٔ تیز گوید نخیلات بسیار و کاروانسراهای خوب ومسجد جامع زیبائی دارد، اهل آنجا ازملتهای مختلف هستند و بندریست مشهور. در قرن ششم هجری این بندر برتجارت هرمز که روبخرابی میرفت تفوق و استیلا پیدا کرد.[2]

در خصوص شهرهای دیگرمکران جغرافی‌نویسان عرب، چنانکه گفته شد، فقط بثبت نام آنها اکتفا کرده‌اند بدون اینکه شرحی دربارهٔ آنها بنویسند. اسم دو شهرمعروف بمپور وفهرج، که مجاورآنست، در کتاب‌مقدسی بصورت بربور (بجای «بنبور») و «فهل فهره» آمده و یاقوت اسم دومی‌را بصورت«بهره» ثبت کرده است.[3] شهر قصر قند در شمال تیز هنوز نسبةً اهمیتی دارد و «کج» با اندك مسافتی درخاور قصر قند بنام «کیج» یا «کیز» واردشده.اسم جالك ودزك نیزثبت گردیده است. خواش یا خواص که شاید «گواشت» امروز باشد درخاور خواش درولایت سرهد واقع بود (رجوع شود بصفحهٔ۳۳۹).

شهر راسك در قرون وسطی بسبب حاصلخیزی حومه و روستای آن که

۱ ـ «قنزبور» و «قنجبور» که در پاره‌ای ازکتب چاپ شده فقط ناشی از اشتباه‌کاتب درنقطه‌گذاری حروف این‌کلمه است. اصطخری ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۷، ابن حوقل ۲۲۶، ۲۳۲، مقدسی ۴۷۸. اسم پنج‌گور ازین جهت برین شهر اطلاق شده که پنج نفر از جنگجویان عرب در دورهٔ فتوحات اول اسلامی دراینجا که یک منزلی باختر قلعهٔ ناغه است کشته شدند. ولایتی‌که محیط باین شهر است نیز پنج‌گور نام دارد. رجوع شود بکتاب Persia تألیف سایکس صفحهٔ ۲۳۴.

۲ ـ مقدسی ۴۷۸، یاقوت جلداول ۹۰۷. برای اطلاع ازخرابه‌های تیز رجوع‌کنید بکتاب Persia تألیف سایکس صفحهٔ ۱۰۱ و۱۱۰ و مقالات شیندلر در J. R. A. S. سال۱۸۹۸ صفحهٔ ۴۵ وتاریخ افضل‌کرمانی چاپ Houtsma در Z. D. M. G. ۱۸۸۱، صفحهٔ ۴۹۴، ۴۰۲

۳ ـ فهرج در چند میلی خاور بمپور در مکران است ونباید آنرا با شهر فهرج که درچند میلی خاور نرماشیر کرمان‌است اشتباه‌کرد. یک فهرج دیگر هم نزدیک یزد است.

«الخروج» نام داشت دارای اهمیتی بود، ولی از کتابهای مسالک معلوم ومحقق نمیشود که‌این محل همان باشد که امروز باین نام موسوم است.

ارمابیل وقنبلی دو شهرمهم بودند درساحل ، یا نزدیک بساحل ، در نیمه راه تیز و دیبل در دهانهٔ رود مهران (اندس). اصطخری آنها را شهرهائی نسبةً بزرگ که با هم دو روز راه فاصله داشته اند شمرده و ارمابیل نیم فرسخ از دریا دوربوده است. اهالی آن شهر سوداگرانی توانگر بودند و داد و ستدشان بیشتر با هندوستان بود.[1] مانمیخواهیم دراین کتاب آنچه‌را مربوط به‌جغرافیای حدود هندوستان است ذکر نمائیم وجغرافی نویسان عرب هم درحقیقت یادداشتهای کامل ومرتبی دراین باره باقی نگذارده‌اند. زیرا آنان ازبنادر هند در خاور خلیج فارس فقط بندر دیبل را می‌شناختند که در آن زمان بندری معمور بود و در کنار بزرگترین دهانه‌های رود اندس قرار داشت. دیبل دراقلیم سند واقع و کرسی آن شهرمنصوره بود که هندیان آنرا برهمن آباد میگفتند وشهری بود بزرگ درکنار یکی از شاخه‌های رود اندس سفلی. اعراب رود اندس را رود مهران مینامیدند وبسیاری ازشهرهای ساحلی آن‌را ذکر کرده‌اند ، از جمله شهر بزرگ مولتان واقع در بالاترین شعبهٔ رود سند که سندرود نام‌داشت. شهرمولتان دارای‌بتخانه‌ای‌بسیارمعروف‌بود. اصطخری که رود مهران را از حیث عظمت وسودمندی به نیل همانندکرده است گوید : رود مهران

۱ ـ اصطخری ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۷۸، ابن حوقل ۲۲۶، ۲۳۲، مقدسی ۴۷۵، ۴۷۶، یاقوت: جلد اول ۷۶۹، جلد چهارم ۳۳۲ . در بسیاری از نسخه‌ها بجای ارمابیل اشتباهاً «ارمائیل» نوشته شده است . دورنیست خرابه‌های ارمابیل درلس‌بلاLus Bela وخرابه‌های قنبلی در خیروکوت Khayrokot باشد . رجوع به J. G. G. S. سال ۱۸۹۶ ، صفحهٔ ۱۰۰ مقالهٔ Holdich . آنچه لازم است گفته شود این است که جغرافی نویسان قدیم از مکران بسیارکم اطلاع داشته‌اند وجغرافی‌نویسان بعدازآنها هم اطلاعی که شایستهٔ ذکر باشد در این خصوص باقی نگذارده‌اند . یاقوت در این باره فقط آنچه را که جغرافی‌نویسان قبل از او در قرن چهارم نوشته‌اند نقل کرده و قزوینی (جلد دوم، صفحهٔ ۱۸۲) تمام مطلبی که ذکرنموده راجع به‌پل‌مکران‌است.وی گوید «درسرزمین مکران رودخانه‌ایست که برآن‌پلی‌ازیک پارچه سنگ بسته‌اند هر کس از روی آن پل عبور کند دچار استفراغ میشود چنانکه هرچه خورده باشد استفراغ می‌کند و در معده‌اش چیزی نمیماند و هر که بخواهد استفراغ کند از روی آن پل عبور می‌کند» .

نهنگ هائی دارد چون نهنگهای رود نیل و از پشت کوهی سرچشمه میگیرد که قسمتی از رود جیحون از شمال آن کوه برمی‌خیزد . اعراب اهل سندرا «زط» که بفارسی «جت» گویند ، می‌نامیدند و گفته میشود آنها اجداد کولی‌های امروزه‌اند.[1]

جغرافی نویسان عرب دو ولایت واقع در حدود شمال خاوری مکران متصل بمرزهند را وصف کرده اند : یکی طوران ، کرسی آن قصدار ودیگری بدهه درسمت شمال که کرسی آن قندابیل بود . قصدار بصورت قزدارهم ثبت گردیده و بهمین نام (قزدار) در اخبار جنگهای سلطان محمود غزنوی وارد شده است . ابن حوقل در بارهٔ آن گوید در کنار رودخانه ای واقع است و قلعه‌ای در وسط دارد اراضی اطراف شهر حاصلخیزودارای میوه‌های سردسیری و انارنیکوست. مقدسی گویداین شهر مشتمل بر دو محله است ، که در دوطرف رودخانه‌ای خشک وبدون پل قراردارد . دریک محله کاخ پادشاهی وقلعه واقع است و در محلهٔ دیگر که «بودین» نام دارد سوداگران منزل دارند و اهالی خراسان به‌دکان‌های آنها آمد ورفت بسیار دارند. خانه های شهراز گل ساخته شده وآب شهر از قناتهائی کم‌آب وبد آب تأمین میشود . طوران ، ولایت قصدار ، غالباً سرزمینی راکه در شمال آن واقع بوده و ولایت بدهه نامیده میشد نیز شامل میگردید . کرسی ولایت بدهه قندابیل بود که بطور مسلم همان قندوه کنونی درجنوب سیبی و خاور کلات است. ابن حوقل قندابیل‌را شهری بزرگ شمرده که تنها درجلگه‌ای قرار گرفته نخیلات نداشته وازتوابع‌آن کیزکانان یاکیکان بوده است که از شرح کتابهای مسالک استنباط میشود همان کلات جدید است. این هردو شهر غالباً از توابع طوران شمرده شده است. غیر ازاین دو شهر اسم شهرهای دیگر نیز ثبت گردیده که چون خصوصیات آنها به ابهام ذکر شده

---

۱ ـ اصطخری ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۰ ، ابن حوقل ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰ ، ۲۳٤، ۲۳۵ مقدسی۴۷۶، ٤۷۹، ٤۸۳ . خرابه‌های بندردیبل در بیست میلی جنوب باختری تته Thatta و چهل و پنج میلی شرق جنوب خاوری‌کراچی دیده میشود . منصوره درکنار شاخهٔ قدیمی از شاخه‌های دلتای اندس چهل میلی شمال خاوری حیدر آباد است . کلمهٔ «سند» صورت فارسی قدیم ازکلمهٔ هند است اعراب سند را بطورکلی برایالت بزرگی اطلاق می‌کردندکه در خاور مکران واقع شده وامروز قسمتی ازآنرا بلوچستان‌گویند و قسمت دیگر جزء سندکنونی‌است و «سند رود» همان رود سند است .

و درکتابت اسامی آنها بین نسخ مختلف تفاوت زیاد وجود دارد نمی‌توان آنها را معین و مشخص کرد.[۱]

در شمال این دو ولایت بالیس یا والشتان ودو شهرسیبی و مستنج واقع بود که جغرافی نویسان قدیم آنهارا ازتوابع سیستان محسوب داشته‌اند وما بدینجهت درفصل آینده بذکر آنها خواهیم پرداخت.

راههای‌مکران دنبالهٔ راههای کویراست که ذکرآنها گذشت و به هندوستان منتهی‌میشود.متأسفانه دربارهٔ این‌راههاباجمال‌سخن گفته شده وبرحسب‌معمول‌تفصیلی درکتابهای مراجع ما وجود ندارد . فاصلهٔ راهها فقط با شمارهٔ روزها تعیین گردیده وبنابراین‌تعیین مسافت‌ها مورداعتمادنیست. فقط ابن‌خردادبه‌یکی‌ازراههارا بتفصیل ثبت‌کرده و فاصله‌ها را با فرسخ و شمارهٔ منزلگاه‌هاتعیین‌نموده‌است ، گواینکه امروز ممکن نیست خط سیرواقعی این راه‌را درکویر تحقیق کرد. این راه ازفهرج وحاشیهٔ کویر واقع در خاور بم و نرماشیر کرمان شروع میگردید ، و ابن خردادبه چهارده منزلگاه‌آنرا تافنزبور کرسی‌مکران ثبت کرده‌است.راه‌مزبورازفنزبوربسمت‌خاورمیرفت تا به قصدار میرسید وسه منزلگاه داشت. مقدسی راهی دیگر را که تقریباً موازی آن راه بود ودرجهت عکس آن سیرمی‌کرد ثبت‌نموده است. این راه از قصدار‌به«جی» یانهر سلیمان دربیست فرسخی خاور بم می‌رفت واز شمال فنزبور میگذشت وازجالك وخواص عبور میکرد.[۲]

از بندر «تیز» تا «کیز»پنج‌منزل‌واز آنجا تافنزبور دومنزل‌بود. راه دیگری که ازقصر قند میآمد نیز به این شهرمنتهی میگردید ، اما راه مستقیمی نبود وچنانکه بما رسیده ازکیزو وقصرقند تا ارمابیل شش منزل وازآنجا تا قنبلی دومنزل وازآنجا تا دیبل ، واقع در دهانهٔ رودانِدس ، چهارمنزل بود.

---

۱ ـ ابن خرداد به ۵۶، اصطخری ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۸ ، ابن حوقل ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۳ ، مقدسی ۴۷۶، ۴۸۸ .

۲ ـ ابن خرداد به ۵۵، مقدسی ۴۸۶ .

فاصلهٔ بین فنزبور و دیبل را چهارده منزل نوشته اند . فاصلهٔ بین قصدار تا قندابیل واز آنجا تا کیز کانان (کلات) وهچنین ازاین دو موضع تا سیبی ومستنج دروالشتان با ارقام تقریبی ذکر شده است[1]. کتابهای مسالک صورتی مختصر ازشمارهٔ روزهائی که مسافرت ازقصدار وقندابیل وازمرزهای والشتان، آنطرف سیبی، تامولتان و منصوره درکنار نهر مهران طول می کشید درج نموده اند.[2]

۱ ـ اصطخری ۱۷۸، ابن حوقل ۲۳۳، مقدسی ۴۸۵ .
۲ ـ اصطخری ۱۷۹، ابن حوقل ۲۳۳، ۲۳۴، مقدسی ۴۸۶ .

فصل بیست و چهارم

سیستان

سیستان یانیمروز و زابلستان ـ زرنج کرسی سیستان ـ دریاچهٔ زره ـ رودهیرمند ونهرهائی که از آن جدا کرده‌اند ـ پایتخت قدیم سیستان موسوم بهرام شهرستان ـ نه ـ فره ورود فره ـ رود خاش و روستای نیشک ـ قرنین و شهرهای دیگر ـ رودبار و بست ـ روستاهای زمین داور ـ رخج وپالیس یاوالشتان ـ قندهار ـ غزنه و کابل ـ معدن نقره ـ راههای سیستان

سیستان که مراجع قدیم عرب آنرا سجستان نامیده اند و از کلمهٔ فارسی «سگستان» مأخوذ گردیده نام جلگه ایست دراطراف دریاچهٔ زره وخاورآن دریاچه که شامل دلتای رود هیرمند و رودخانه های دیگر که به دریاچهٔ زره میریزند میشود. ارتفاعات ولایت قندهار که در امتداد هیرمند علیا واقع اند معروف بود به زابلستان. سیستان بفارسی نیمروز هم نامیده میشد که بمعنی سرزمین جنوبی است وچون درجنوب خراسان واقع است به این اسم نامیده شده. اصطخری گوید سیستان سرزمینی خرم است پر از خوردنی‌ها و انگور و خرما وانقوزه بمقدار زیاد از آنجا بدست آید و اهالی آنجا آنرا در خوراکهای خود داخل می کنند و بمقدار فراوان نیز از آنجا صادر میگردد.[۱]

چنین بنظر میرسد که دریاچهٔ زره در قرون وسطی از امروز بزرگتر بوده وعلاوه بررودهیرمند، که رود بزرگی است وشاخه های متعدد دارد، سه رود بزرگ

۱ ـ اصطخری ۲۴۰، ابن حوقل ۳۰۱

دیگر نیز به‌آن‌ دریاچه میریخته‌اند که عبارتند از رود خواص ، رود فره‌ورودی که ازناحیهٔ اسفزار (سبزوارهرات) میآمد وامروزآنرا « هارود » می گویند. درداستانهای قدیم ایرانی سیستان و زابلستان از این جهت شهرت و اهمیت دارد که موطن زال پدر رستم، پهلوان نامور باستانی‌ایران، است. درآغازخلافت عباسیان سیستان از این جهت نیز شهرت پیدا کرد که پادشاهان صفاری از آنجا برخاستند و در نیمهٔ دوم قرن سوم برقسمت عمدهٔ جنوب وخاور ایران استیلا یافته رایت استقلال برافراشتند. کرسی ومرکز این ناحیه درقرون وسطی شهربزرگ «زرنج» بود که بدست‌امیر تیمور ویران شد وهنوز خرابه های آن در سرزمین پهناوری دیده میشود ، ولی اسم زرنج دیگر بکلی از بین رفته است . این اسم از اواخر قرون وسطی از استعمال افتاد وجغرافی‌نویسان عرب درقرون بعد آنرا فقط به‌عنوان « مدينة سجستان » که از کلمهٔ فارسی سیستان مأخوذ است شناختند و این شهر زمانیکه بدست امیر تیمور با خاك یکسان شد همین اسم (شهرسیستان) را داشت.[۱] زرنج در زمان پادشاهان ساسانی شهری عظیم بشمار میآمد واز آن در ضمن اخبار فتوحات اولیهٔ مسلمین در سال ۲۰ هجری مکرر یاد شده است . این شهر در حوالی سنا رود، ازنهرهای بزرگی که ازهیرمند جدا میگردید وبسمت غرب‌میرفت، واقع بود. آب این رود درهنگام‌طغیان بدریاچهٔ زره نیز میرسید.

۱ ـ خرابه‌های زرنج درحوالی زاهدان وشهرستان، کنار نهر بزرگی‌که ازهیرمندجداکرده بودند و در قرون وسطی‌خشک شد، دیده میشود . برای اطلاع از خرابه‌های نامبرده و خرابه‌های دیگر رجوع کنید بهسرهنری رالنسن Sir H. Rawlinson در J. R. G. S. سال ۱۸۷۳ صفحهٔ ۲۸۰ ، ۲۸۳ و ۲۸٤ و گولدسمید Sir F. Goldsmid در کتاب Eastern Persia (جلد اول ، صفحهٔ ۳۰۱) و سایکس در Persia (صفحهٔ ۳۷۵، ۳۸۲، ۳۸۳.ساوج لندر A. H. Savage Landor درکتاب Across Coverted Lands نقشه‌ای برای خرابه‌های مهم آنجا ترسیم کرده‌است . (جلد دوم، صفحهٔ ۲۲۸). هنوز نزدیک زاهدان بقایای برجی دیده میشود بارتفاع هشتاد پا که میل زاهدان بآن میگویند و پلکانی مارپیچ دارد و دو کتیبهٔ‌کوفی روی آنست که میشود چیزی از آنها را خواند . معروف است که این برج را امیرتیمور خراب‌کرد . رجوع به G. P. Tate در J. R. A. S. سال ۱۹۰٤ صفحهٔ ۱۷۱ . نصرت‌آباد‌کرسی‌امروز سیستان درچند میلی‌جنوب این خرابه‌ها واقع است. این‌شهراول بنام ناصرآبادمعروف بود ولی‌این اسم امروز از استعمال افتاده است و بگفتهٔ ساوج‌لاندر امروز نصریه بآن میگویند .

یعقوبی در قرن سوم گوید محیط شهر زرنج چهار فرسخ است. ابن حوقل در یک قرن بعد تفصیلی دربارهٔ آن شهر ذکر نموده گوید: شهر دارای قلعه و پنج دروازه است و حومه ای پهناور دارد و این حومه نیز دارای قلعه و باروئی است و پیرامون حومه خندقی است که آب آن از داخل خود خندق برمی‌خیزد. بعلاوه فاضل آب نهر های دیگر هم بخندق وارد میشود.

حومهٔ شهرسیزده دروازه دارد. پنج دروازهٔ شهر داخلی همه آهنین است. ازین پنج دروازه دو دروازه مجاور یکدیگر است که هر دو بسمت جنوب خاوری باز میشوند و چون راه فارس ازآنجا آغاز میشودموسوم اند به «دو دروازهٔ فارس»، یکی را دروازهٔ نو و دیگری را دروازهٔ کهنه مینامند. یک دروازهٔ دیگر بطرف شمال باز میشود و از آن بسمت‌خراسان میروند وبمناسبت شهر کرکویه که‌نزدیک آنست‌دروازهٔ کرکویه نامیده میشود. دروازهٔ نیشک سر راه خاوری است که ازآن بطرف‌بست میروند. پر آمد ورفت ترین دروازه‌ها دروازهٔ‌پنجم است‌موسوم به‌دروازهٔ طعام که براه جنوبی باز میشود واز میان بازار ها وباغستانهائی که بیرون زرنج است میگذرد.

مسجد جامع شهر درحومه نزدیک دودروازهٔ جنوب باختری سر راه فارس واقع است. زندان نزدیک مسجد ومقر حاکم نیز درهمان حوالی است. بین دروازهٔ نیشک ودروازهٔ کرکویه در شمال خاوری شهرساختمان بزرگی‌است که بآن ارگ، یعنی قلعه، می گویند و خزانه در آنجاست و ازابنیهٔ عمرولیث دومین پادشاه سلسلهٔ صفاریان‌است. یعقوب برادرعمرو ومؤسس سلسلهٔ صفاریان‌دریک‌قسمت ازشهرداخلی بین‌دو دروازهٔ جنوب‌باختری ودروازهٔ خواربار (باب الطعام) قصری ساخته که‌مقر جدید حاکم شهر گردیده و حوالی قصر عمرو لیث است. این ساختمانها نیز مثل ساختمانهای دیگر آن شهر همه از خشت ساخته شده و طاقدار است زیرا تیر و چوب در آن شهر از کثرت‌رطوبت میپوسد وموریانه‌در آن رخنه‌میکند. ساختمانهای دولتی درحومه وبازارشهرحوالی‌مسجدجامع‌است. بازارهای‌حومه‌نیزمعمور است واز جملهٔ آنها بازاریست‌موسوم به‌بازار عمرو که‌بامر عمرولیث‌ساخته‌شده واجاره‌بهای آن‌روزی هزار درهم‌است (معادل چهل پوند) ووقف مسجد و بیمارستان شهر و مسجدمکه است.

بازارهای حومه تا نیم فرسخ بهم‌اتصال دارد و از دروازهٔ فارس درباروی داخلی‌شهرتا دروازهٔ فارس درحومهٔ شهر کشیده شده وهمه جاآب فراوان‌درجویهای کوچک وبزرگی که از سنارود جدا میگردد روانست وازسه جا بشهرداخل میشود: ازدروازهٔ کهنه ، از دروازهٔ نو و از دروازهٔ خواربار. این‌آبها مجموعاً بقدریست که یک آسیاب را می‌گرداند. جلو مسجد جامع دو حوض بزرگ ساخته شده که آب بآنها وارد میگردد و از آنها خارج شده بخانه های شهر میرود. خانه‌های حومهٔ شهر نیز از جویهای متعدد آب میگیرند و بجهت شدت گرما مردم را ازین‌آبهاچاره وگزیری نیست ، هرخانه‌ای سردابی داردکه اهل خانه در فصل شدت گرما بآن پناه میبرند. زمین شهر ریگستان وشوره زار ودارای‌نخلستانست ، مدام بادهای سخت میوزد و توده‌های شن‌را از این سو بدان سو میبرد و گاهی ساختمانها وکشتزارهارا ازطوفان شن نابود میسازد زیرا آن سرزمین شنزار است، وچون بادهمیشه دروزش است آسیابهای بادی تعبیه کرده‌اندکه گندم‌را آرد میکند و این نوع آسیا مخصوص آن‌بلاد است. شن‌ها و ریگهای روان پیوسته اهالی را درمعرض خطرقرار میدهد. ابن حوقل گزارشی طولانی در سال ۳۶۰ هجری ازگردبادی‌که یکسال قبل از آن در آن شهر حادث گردیده و مسجد جامع را زیر شن فرو برده در کتاب خود آورده است.

این بود حال زرنج در قرن چهارم. مقدسی نیز این تفصیل را درکتاب خود تکرار نموده ، بعلاوه‌گوید اهالی آنجا توانگر و اهل علم و دانش‌اند. وی به قلعهٔ مستحکم ودو منارهٔ مشهور مسجد جامع آنجا که یکی ازآنها بامریعقوب لیث ساخته شده بود نیز اشاره کرده است. شهر زرنج‌مدت چندقرن درکمال رونق وآبادی زیست و ظاهراً در فتنهٔ‌مغول درسال ۶۱۹هم‌که چنگیزخان اردوئی‌را بفتح‌سیستان مأمور کرد ازصدمات‌آن قوم محفوظ ماند وچندی یکی ازسرکردگان مغول‌حکومت آن‌شهر را بعهده داشت. درنیمهٔ‌اول قرن‌هشتم حمدالله‌مستوفی‌ازآن‌شهر (که ایرانیان آنرا زرنگ مینامند) یاد کرده گوید « گرشاسف ساخت و زرنگ نام‌کرد وعرب زرنج‌خواندند و بر راه ریگ روان نزدیک بحیرهٔ زره بندی‌عظیم‌بست تاشهر ازآسیب

ریگ روان ایمن شد بعد از آن بهمن تجدید عمارتش کرد و سگان خواند عوام سگستان گفتند و عرب معرب کردند سجستان خواندند بمرور سیستان شد هوایش بگرمی مایل است آبش از سیاهرود ، شق رود هیرمند است و درو باغستان بسیار ومیوه‌های خوب وفراوان باشد». دراواخر این‌قرن یعنی درسال ۷۸۵ تیموربالشکریان خود جلو حصار این شهر ، که چنانکه گفتیم در آن زمان سیستان نام داشت ، ظاهر شد و طولی نکشید این شهر بسرنوشت شومی دچار گردید. امیر تیمور قلعهٔ آنجارا که به حصار زره معروف بود بتصرف درآورده با خاك یکسان کرد. ظاهراً قلعهٔ مزبور درشمال زرنج نزدیک ساحل دریاچه واقع بوده است. اما خود سیستان یعنی مرکز آن ایالت دروازه ها را بروی لشکریان امیر تیمور بست و در مقابل مهاجمین پایداری نمود و امیر تیمور پس از محاصرهٔ کوتاهی آن شهر را تصرف واهالی را قتل عام کرد و بارو وابنیهٔ آنجا را باخاك یکسان نمود . از آن پس نام زرنج از صفحهٔ روزگار محو شد و از آن خرابه هائی بیش بر جای نماند.[۱] دریاچهٔ زره (بفتح «ز» و «ر» یا بکسر «ز» وفتح «ر» مشدد) چنانکه گفتیم در قرون وسطی از آنچه امروز است بسیار پهناور تر بود ولی باید دانست که وسعت این دریاچه همیشه براثر کم و زیاد شدن آب رودخانه‌ها درتغییر بوده است.[۲]

ابن حوقل درقرن چهارم دربارهٔ آن گوید طول آن سی فرسخ است ازناحیهٔ کوین (یا کرین) سرراه قهستان تاپل کرمان سرراه فارس در مرز سیستان درسومین منزلگاه سرراه زرنج به نرماشیر (رجوع کنید بصفحهٔ ۳۵۱) وعرض آن دریاچه یک

۱ ــ بلاذری۳۹۲، ۳۹٤، یعقوبی۲۸۱، اصطخری ۲۳۹-۲٤۲، ابن‌حوقل ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۱، مقدسی ۳۰۵ ، مستوفی ۱۸۳ ، شرف‌الدین علی یزدی : جلد اول ، صفحهٔ ۳٦۲ .

۲ ــ سایکس درکتاب Persia چند نقشهٔ ساده ترسیم کرده‌که وضع‌کنونی هیرمند ودریاچه‌را نشان‌میدهد. انتهای جنوبی حوضهٔ بزرگ این‌دریاچه به مجرای بزرگی متصل میشودکه طول آن پنجاه میل و حد وسط عرض آن سیصد و پنجاه یارد است با صخره هائی بارتفاع پنجاه پا که آنرا « شلا » میگویند . این رودخانه بطرف جنوب خاوری جریان یافته به « گودزره » میریزد . گودزره دومین بستر دریاچه‌است واقع درجنوب خمیدگی هیرمند سفلی درموسم طغیان رود زیادی‌آب دریاچه به‌گودزره وارد میشود مساحت‌گودزره از خاور بباختر صد میل و عرضش سی میل است . رجوع‌کنید به Persia اثر سایکس، صفحهٔ ۳٦۵ .

مرحله است (یعنی یک‌روز راه که تقریباً معادل سی میل است) آبش گواراست ونی فراوان درآن می روید و ماهی بسیار دارد وحول وحوش‌آن تماماً دهستانست،جز طرفی که در سمت کویر است، ودر این دهستانها ماهی را خشک نموده بخارج میفرستند .

بزرگترین رودخانه‌ای که آب‌آن به دریاچهٔ زره میریزد رودخانهٔ بزرگ هیلمند است که یاقوت در بارهٔ آن شرحی مفصل نوشته‌گوید آب هزار نهر باین رودخانه وارد میشود. یاقوت اسم این‌رودخانه را «هندمند» ضبط‌کرد ، اماهیدمند البته از اشتباهات کاتبان است و همچنین هیرمند (یا هیرمید) . حمدالله مستوفی نام رود خانه را باین صورت اخیر نوشته و آنرا آب زره نیز نامیده است . هیلمند تلفظ جدید آنست که ازهمه شایع تر می باشد . سرچشمهٔ این رودخانهٔ بزرگ در کوهستان بین‌غزنه و بامیان‌است که امروز درخاك افغانستان واقع‌شده ودرقرون وسطی به ناحیه (یا مملکت) غور معروف بود . هیلمند بسمت جنوب باختری سیر نموده بدرهٔ پهناوری معروف به «زمین داور» سرازیر میگردد تا بشهر بست میرسد و درآنجا رودخانهٔ قندهارکه بلاد رخج را سیراب میسازد از سمت چپ بآن ملحق میگردد . بست اولین شهرسیستان است که از این رودخانه مشروب میشود. پیچ بزرگ هیرمندکه بقدر یک نیم دائره میشود از این شهر آغاز میگردد بطوری که مسیر رودخانه ابتدا بجنوب وسپس بمغرب و بعد بشمال تغییر پیدا میکند تابه زرنج میرسد و از آنجا دوباره بسمت باختر می‌پیچد و بدریاچهٔ زره میریزد. در رودخانهٔ هیرمند بفاصلهٔ یک منزل، یعنی سی میل از زرنج، چندین سد برای جداکردن آب از رودخانه و آبیاری کشت زارها ساخته شده است. در این محل قسمت عمدهٔ آب رودخانه به پنج نهر بزرگ وارد گردیده بسمت زرنج و دریاچه جاری میشود ونهرهای مزبور عبارتند از :

اول نهر طعام یا نهر خواربار که جنوبی ترین آن پنج نهر میباشد. این نهر روستا های بیرون دروازهٔ خواربار را ، که از دروازه های زرنج بود و ذکر آن گذشت ، مشروب میساخت. از جملهٔ این روستا ها روستائی بود که بحد نیشک

میرسید . دوم نهر باشت رود و سوم نهر سنا رود است که در یک فرسخی زرنج از هیرمند جدا میشد و آب مرکز ایالت از این نهربود باین جهت است که ابن‌حوقل گوید در موسم طغیان آب کشتی‌ها بین بست و زرنج آمد و رفت میکردند.

نهر چهارم سی دهکده را آب میداد و آنرا نهر شعبه میگفتند . نهر پنجم موسوم بود به نهر میله . بقیهٔ هیرمند از این پس در نهر دیگری موسوم به کزك جاری میشد و درآنجا بندی بسته بودند که از رفتن‌آب بدریاچهٔ زره‌جلوگیری میکرد تا فصل طغیان رودخانه که زیادی آب بسمت دریاچه جاری میگردید.[۱]

از گفته های جغرافی نویسان قدیم عرب چنین بر میاید که زرنج در زمان سلاطین قدیم ایران کرسی سیستان نبوده بلکه مرکز آن «رام شهرستان» که بآن « ابرشهریار » نیز میگفتند بوده است.

این شهر در قرن چهارم زیر شنهای کویر دفن گردید ولی هنوز تاآنزمان پاره‌ای ابنیه و خانه های آن پا برجا بوده است. میگویند محل این پایتخت قدیم سه منزلی زرنج دردست چپ مسافری که‌از زرنج به کرمان می‌رود ، نزدیک دارك‌مقابل شهر راسک ، که محل آنها هم نامعلوم است واقع بوده . همچنین نقل میکنند که شعبهٔ بزرگ هیلمند درزمانهای بسیار قدیم از آن شهر میگذشت و روستاهای آنجارا سیراب مینمود و چون ناگهان بند آنجا شکسته شد و آب از آن نهر بنهر دیگری افتاد روستا های آنرا به بیابانی مبدل ساخت و ناچار اهالی از آنجا مهاجرت نموده نموده زرنج را ساختند و در آنجا توطن گزیدند.

بفاصلهٔ کمی در باختر دریاچهٔ زره در مرز قهستان و لب کویر بزرگ شهر «نه» یا «نیه» واقع است که جغرافی نویسان قدیم عرب آنرا از شهر های سیستان شمرده‌اند. مقدسی گوید «نه» قلعه‌ای دارد و ساختمانهای آنجا از گل و آب خوردنی آنها بیشتر از قناتست و از کوهستان بدانشهر فرود میآید . یاقوت و حمدالله

---

۱ ـ اصطخری ۲٤۲،۲٤٤، ابن حوقل ۳۰۰،۳۰۱،مقدسی۳۲۹،یاقوت: جلد اول ٥١٤، جلد چهارم ۲۷۲، ۹۹۲،۹۹۳، مستوفی ۲۱٦،۲۲٦. مقدسی این دریاچه را دریاچهٔ «صنط» نوشته که ظاهراً ناشی از اشتباه کاتب است .

مستوفی نیز اسم « نه » را برده‌اند و تنها بذکر این‌جمله اکتفا کرده که « از بناهای اردشیر بابکان است ». آنچه امروز از خرابه هـای قلعه و ابنیهٔ دیگر آنجا استنباط میشود این است که شهرمزبور در قرون وسطی مکانی پر اهمیت بوده است.[۱]

از رودخانه هائی که از سمت شمال بدریاچهٔ زره میریخته و از اسفزار (سبزوارهرات) جاری بودند، وامروز موسوم‌اند به هارود،ظاهرآجغرافی نویسان‌عرب نام نبرده‌اند ، فقط رود فره را که از کوهستان غور برمیخیزد باسم «وادی فره» ذکر کرده اند. این رودخانه پس ازعبور از آن کوهستان به ایالت سیستان وارد گردیده بشهر فره میرسد. ابن حوقل دربارهٔ شهر فره گوید : درجلگه ای واقع ومحلی پهناور است ، خانه هایش از گل ساخته شده وشصت دهکدهٔ جداگانه وکشتزارهای بسیار دارد که از آنها میوهٔ فراوان مخصوصاً خرما بدست می‌آید . مقدسی گوید شهر فره دو محله دارد یکی مخصوص سنی‌هاست ودیگری مخصوص خوارج. دریک منزلی جنوب فره پل فره روی رودخانهٔ فره بسته شده و راه زرنج از جانب راست بجانب چپ از روی این پل می گذرد . این پل که شهری نزدیک آن است بمسافت چهار روز راه بالای جوین واقع است. تقریباً درنیمه راه بین دوشهر (چنانکه ابن‌رسته ذکر نموده) محلی است موسوم به کهن. نزدیک کهن ، دریک فرسخی مغرب آن ، تل ریگی بزرگی است که خاصیت عجیبی دارد باین معنی که هرگاه روی ریگهای آن تپه آبی ریخته شود و یا چیز کوچکی روی آنها بیفتد صدای هولناك و طنین عجیبی از آن حادث میگردد. بیرونی هم در قرن پنجم از این تل ریگی اسم برده است . این خاصیت شنهای متحرك امروزهم در تلهای کویر بین سیستان و قهستان ملاحظه شده است . شهر جدید لاش - جوین را که امروز موضع مهمی است

۱ - اصطخری ۲۴۲، ابن حوقل ۳۰۰ ، مقدسی ۳۰٦، یاقوت : جلد چهارم ۸۸۱ ، مستوفی ۱۸۳. محل رام شهرستان بدقت معین نگردیده است. رولنسن (J . R . G. S.) سال ۱۸۷۳ صفحهٔ ۲۷٤ محل آنرا در رامرود نزدیک سرچشمهٔ شلا که خرابه های پهناوری وجود دارد دانسته و بوصف آن خرابه‌ها که امروز«شهر رستم»مینامندپرداخته وساوج‌لاندرSavage Landorدر کتاب Across coverted Lands جلد دوم، صفحهٔ ۲۷۰ نقشه‌ای از آن خرابه ها رسم کرده است . سایکس در کتاب Persia صفحهٔ ۵۱۳ خرابه‌های «نه» را وصف وشرح کرده است .

مقدسی باسم کوبن (بجای گوین) ذکر نموده گوید دارای قلعهٔ مستحکمی است وچون اهل آنجا خوارج هستند مسجد جامعی ندارد. از جغرافی‌نویسان قرون وسطی غیر از مقدسی دیگری از آن محل اسم نبرده جز اینکه گویند یکی از منازل بین راه است و اسم « لاش » را ذکر نکرده‌اند. در نیمه راه بین جوین و زرنج پلی بود که روی بزرگترین شاخه های هیلمند کشیده شده و در چند فرسخی جنوب آن پل شهرمهم کرکویه دریک منزلی شمال زرنج قرارداشت وچنانکه سابقاً گفتیم دروازهٔ شمالی زرنج نیز بنام این شهر خوانده میشد. اهل کرکویه بگفتهٔ یاقوت خوارج بودند و در آنجا آتشکده ای وجود داشت که زردشتی‌ها آنرا بسیار محترم میشمردند. قزوینی که در پایان قرن هفتم میزیسته شرح مفصلی در بارهٔ ساختمان آن آتشکده نوشته گوید دو گنبد بزرگ دارد که حدس میزنند از زمان رستم باقی مانده است. سر هر گنبد شاخ گاوی نصب شده هرشاخی بشاخ دیگر متمایل همچنانکه دو شاخ گاو متمایل بیکدیگراست. زیر دو گنبد آتشکدهٔ مجوسیان‌است که آتش آن هیچگاه خاموش نمیشود وخدام آنجا هر کدام بنوبت آتش را حراست میکنند و هر کس که نوبت حراست او فرا رسد بیست ذراع دور از آتش می‌نشیند و دهان و بینی خود را میپوشاند و با انبری ازسیم خام چوبهای گز را که باندازهٔ یک وجب بریده شده است گاه بگاه بدرون آتشگاه می افکند. مقدسی اضافه می کند که این آتشکده یکی از محترم‌ترین آتشکده های مجوس است.

بمسافت کمی از کرکویه سه فرسخی زرنج شهر کرنک واقع بود که یاقوت گوید معمولاً آنرا کرون مینامند، وتاکنون باین اسم اخیرالذکر باقی مانده است. یاقوت در بارهٔ آن گوید: شهرچه‌ای پاکیزه و بسیار نیکوست، اهل آن خوارج و بافندگان اند.[1]

---

۱ ـ ابن‌رسته ۱۷٤ دربارهٔ این‌گونه تپه‌های شنی رجوع کنید به‌کتاب آثارالباقیهٔ بیرونی صفحهٔ ۲٤۶ (متن عربی) وکتاب Eastern Persia جلد اول، صفحهٔ ۳۲۷ تألیف گلدسمید. وی درحوالی مزار زید بن علی پنج میلی باختر « قلعه‌کلاه » تپه‌ای را که اینگونه اصوات از آن شنیده میشد دیده است. اصطخری ۲٤٤، ابن‌حوقل ۳۰۳،۲۰٤،مقدسی ۳۰۶،۳۲۹، مستوفی ۲۱۵،قزوینی: جلد دوم ۱۶۳،یاقوت:

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

رودخانهٔ خاش یا خواص یا خواش[۱] بین دو رودخانهٔ فره و هیرمند بدریاچهٔ زره میریزد. ابن حوقل آنرا رودخانهٔ نیشک خوانده است. نیشک اسم ولایت پرجمعیتی است درمشرق زرنج و چنانکه گفتیم دروازهٔ شرقی کرسی زرنج نیز بهمین نام موسوم بود. این رودخانه هم ازکوهستان غور سرچشمه می گیرد وشهر خواش درکنار آن رود، یک منزلی زرنج واقع است. ابن‌حوقل گوید شهر خواش بزرگترین شهرهای آن ولایت و دارای نخیلات و اشجار دیگر است. زمانی که یاقوت بتألیف کتاب خود مشغول بود شهر مزبور مثل امروز بصورت «خاش» تلفظ میشد. مهم‌ترین شهرهای آن ناحیه، ولی کوچکتر از خواش، شهر کرنین یا القرنین زادگاه یعقوب و عمرولیث بود.

قرنین درحاشیهٔ کویر درشمال باختری خواش ویک منزلی آن سر راه فره قرارداشت ودر آنجا، بقول ابن خردادبه، آثاری از آخوررخش اسب مشهور رستم دیده میشد. مقدسی دربارهٔ قرنین گوید شهر یست کوچک ولی مستحکم ونهری ازمیان شهر میگذرد و دارای مسجد جامع و حومه است. حمدالله مستوفی گوید «حاصلش غله واندك میوه باشد». نیمه راه بین‌قرنین وفره شهرچهٔ «جیزه»است که تقریباً باندازهٔ فره میباشد. ابن حوقل دربارهٔ آن گوید دهکده ها و کشتزارهای فراوان دارد زیرا درمیان ولایتی حاصلخیز قرار گرفته و آبش از قنات‌های متعدد است. ساختمانهای شهر ازخشت بود ویاقوت گوید درزمان وی مردم آنرا «گیزه» مینامیدند. تمام ولایتی که در امتداد رودخانهٔ خواش قرار داشت ونیشک خوانده میشد چنانکه سابقاً اشاره کردیم درقرن چهارم بسیار پرجمعیت‌بود. حروری، دهکدهٔ پرجمعیتی بود که بسلطان تعلق داشت وهنوز باقی ودرکنار رودخانه زیر خواش واقع است ودر آنجا راهی

جلد سوم ۸۸۸،۴۲، جلد چهارم ۳۶۹،۲۶۳. محل کرکویه را ممکن است در خرابه های پهناور جنوب پیشاوران پیدا کرد که در آنجا پلی‌کهنه دارای دو طاق موسوم به تخت پل دیده میشود. رجوع کنید به‌گلدسمید Eastern Persia جلداول، صفحهٔ ۳۱۵ وبه Yate درکتاب «خراسان و سیستان» صفحهٔ ۱۱۸. این آتشکده را زردشتیان «مینو کرکو» مینامند.

۱ ـ دراین ناحیه لااقل سه مکان باین نام یا قریب بآن وجود داشت: اول رودخانه‌وشهر خواش کنونی، دوم شهری بهمین نام در جبل قفص (رجوع کنید به صفحهٔ ۳۳۹) سوم خواص مکران (رجوع کنید به صفحهٔ ۳۵۳).

که از بست میآمد از روی پلی که ازآجر روی رود خواش ساخته شده بود میگذشت. دهکدهٔ «سروزان» دومین منزلگاه سر راه زرنج بودومیان این دو دهکدهٔ «زنبوق» جای داشت که مقدسی آنرا باندازهٔجوین شمرده وقلعه‌ای مستحکم داشته‌است. بفاصلهٔ یکروز راه درشمال زرنج شهر مهم و پرجمعیت طاق که محل دقیق آن در کتب مسالک ذکر نشده ، واقع بود ومقدسی گوید : انگور آنجا فراوان وروستای‌آن پهناور است. ابوالفداء در قرن هشتم از قول ابن سعید نقل کرده که آنجا را حصن الطاق (قلعهٔ طاق) گویند و بالای کوهی بلند سرپیچ رودخانهٔ هیلمند واقع است. در این نقطه باقیماندهٔ رودخانهٔ هیلمند، پس از آن که نهرهای بسیار از آن جدا شده، بدریاچهٔ زره میریزد. اسم این قلعه با قلعهٔ زره (یا حصار زره) از جملهٔ شهرهائی که امیرتیمور اندکی قبل از یورش آوردن به زرنج آنها را تسخیر کرد ذکر شده است. دراخبار فتوحات اولیهٔ مسلمین ازقلعهٔ دیگری که دراین نواحی بوده موسوم به «زالق» نیز اسم برده شده است که پنج فرسخ ازکرکویه وپنج فرسخ از زرنج فاصله داشته اما تفصیلی دربارهٔ آن داده نشده و بعدها نیز اسم آن ذکر نشده است.[۱]

بست با زرنج تقریباً در یک عرض جغرافیائی است وراه از زرنج به آنجا مستقیماً بسمت‌مشرق رفته چنانکه گفتیم ازحروری می گذرد وازکویرعبورمیکند. اما ازطریق رودخانهٔ هیلمند این‌مسافت دوبرابر میشود زیرا این رودخانه میان‌دوشهر مذکور خمیدگی نیم دایره‌ای بسمت جنوب پیدا می‌کند. درنیمه راه این خمیدگی شهر رودبار واقع است . این محل ظاهراً در ایام فتوحات اولیهٔ مسلمین بوسیلهٔ بلاذری ذکر شده است، زیرا وی ازشهری گفتگو می کند که آنرا رودبار سیستان میگفتند وسرراه قندهار واقع‌بوده و نزدیک این رودبارشهر «کش» یا «کس» بوده‌است و بنظر می‌رسد که این کش همان محلی که امروز موسوم است به‌کاخ یاکهیج. جغرافی‌نویسان عرب رودباررا فقط درضمن بیان مطالب ، نه مستقلاً ، ذکر کرده‌اند

---

۱ ـ بلاذری ۳۹۳،۳۹۵ ، ابن حوقل ۳۰۱،۳۰۲،۳۰۳،۳۰۴، ابن خردادبه ۵۰، مقدسی ۳۰۶، یاقوت : جلد دوم ۷۲،۴۸۶، جلد چهارم ۲۷۲ ، مستوفی ۱۸۵ ، ابوالفداء ۳۴۳، شرف‌الدین علی‌یزدی: جلد اول ۳۷۰ .

و شاید هم این شهر با رودباری که اصطخری از آن گفتگو میکند و گوید از توابع فیروزکند نزدیک بست است مطابق باشد. اصطخری در وصف این رودبار گوید: صادرات عمده‌اش نمک میباشد و غله و آب روان نیز دارد. در این نواحی محل دیگری نیز بوده موسوم به «زالقان» که آنرا بصورت مالقان و جالقان هم نوشته‌اند و ابن حوقل در وصف آن گوید در یک منزلی بست واقع است ولی معین نمی‌کند درکدام سمت آن است. این اسم درکتب مسالک هم وارد نگردیده وشهری‌بوده که اکثریت اهالی آنرا جولاهان تشکیل میداده‌اند ومیوه وغله وخرما وآب روان داشته و در قرن چهارم وسعت آن باندازهٔ قرنین بوده است.

بست (بضم و فتح «ب») درساحل هیرمند درمحل التقای آن با رودی که ازقندهارجریان‌دارد واقع وپیوسته جای مهمی بوده‌است. اصطخری گوید جلودروازهٔ بست‌پلی‌است تعبیه شده از زورقها مانند پلهای‌عراق وراهی که از زرنج‌میآید ازاین پل میگذرد. بست در قرن چهارم دومین شهر مهم سیستان بود، اهالی آن مانند عراقیان لباس می‌پوشیدند و بیشترآنها باهند داد و ستد داشتند. در این شهر خرما و انگور بعمل می‌آمد واراضی آن بسیار سرسبز و خرم بود. بست بزرگترین شهر کوهستانی‌مشرق که شامل زمین داور و رخج بود بشمار میآمد.

مقدسی گوید حوالی بست و قلعهٔ آن حومه‌های پهناوری در یک فرسخی بالای‌ملتقای رودخـانهٔ خردروی (ارگنداب امروز) به‌هیرمند وجود دارد و دارای مسجدی نیکو وبازارهائی معموراست. بفاصلهٔ نیم فرسخ درراه غزنه شهرچهٔ عسکر واقع بود که سلطان درآنجا مسکن میگرفت. یاقوت در قرن هفتم گوید رویهمرفته بست خرابست و از جملهٔ بلاد گرمسیر است وآب فراوان و باغستان بسیار دارد. درپایان قرن هشتم هنگام لشکرکشی امیر تیمور از بست به زرنج این شهر وحول وحوش آن ویران گردید ودرضمن همین لشکرکشی‌بندعظیم‌هیرمند نیز که بند رستم نام داشت خراب شد. این بند تمام روستاهای باختر سیستان را مشروب میکرد[1].

---

۱ - بلاذری ۳۹٤، ٤۳٤، اصطخری ۲٤٤، ۲٤٥، ۲٤۸، ابن حوقل ۳۰۲، ۳۰٤، مقدسی ۲۹۷، یاقوت: جلد دوم ۱۰، ٦۱۲، جلد چهارم ۱۸٤، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۳۷۰.

هنوز درهٔ پهناوری که وقتی رود هیرمند از جبال هندوکش بطرف بست فرود می آید در آن جاری میگردد زمین داور خوانده میشود. جغرافی نویسان عرب این اسم را بتمام این ولایت دادند و معرب آن ارض داور یابلدداوراست. معنای این هردو صورت (تلفظ فارسی وعربی) یکی است و مراد ازآن «معبرهای کوهستان» است. این بلاد در قرن وسطی بسیار حاصلخیز و آباد و پرجمعیت بود وچهار شهر بزرگ داشت: درتل، درغش، بغنین و شیروان و شهرهای مزبور دارای روستاها و قریه های بسیار بود. مهمترین شهراین ناحیه «درتل» یاچنانکه اصطخری نقل نموده «تل» بود و ظاهراً با شهرداور که مقدسی ذکر کرده است تطبیق می کند. این شهر بنا بر وصف مقدسی: شهری بزرگ است وقلعه‌ای دارد که یک پادگان سوار ازآن محافظت می کند، زیرا قلعهٔ مزبور در قرن چهارم بمنزلهٔ یکی ازاستحکامات مرزی بود که جلو کوهستان غور و درساحل رود هیرمند سه منزل بالای بست قرار داشت. در اخبار فتوحات اولیهٔ مسلمین چنین ذکرشده که حوالی آن قلعه کوهی استموسوم به جبل الزور بمناسبت آنکه درآن کوه بتی بزرگ بنام «زور» یا«زون» وجود داشته که به غنیمت بدست اعراب افتاده است. این بت تمام ازطلای خالص وچشمانش ازیاقوت بوده. در کنار هیرمند و در همان ساحلی که در تل واقع بود بفاصلهٔ یک منزل بالاتر ازآن شهر «درغش» قرارداشت، ولی بغنین دریک منزلی باختر درتل دربلادی که قبایل ترك معروف به بشلنگ مسکن داشتند واقع بود. درمیان این قبایل قبیلهٔ خلج نیز ساکن بودند ولی خلجها از آن پس بسمت باختر مهاجرت نمودند. ابن- حوقل در قرن چهارم گوید خلجها از سرزمین داور هستند وسر ووضع و خلق وخوی آنها مثل ترکها است. در سرزمین داور شهر پنجمی نیز بود موسوم به خواش (که اسم آن با نام محلی که در ساحل رودخانهٔ خواش است و شرح آن داده شد یکی است).

اصطخری دربارهٔ خواش گویدشهری بدون باروستولی درآن‌قلعه‌ای است. متأسفانه درکتب جغرافیا محل آنرا ذکر نکرده‌اند ولی بعضی آنرا از توابع کابل شمرده‌اند. بین درتل وبست دریک منزلی جنوبی درتل شهرسروان یاشروان واقع بود

ولی‌درساحل رودهیرمند جای نداشت. ابن‌حوقل دربارهٔ‌آن گوید: شهرچه‌ای باندازهٔ قرنین ولی از آن آبادتر و پرجمعیت‌تر است ، میوهٔ فراوان و خرما و انگور بسیار دارد که از روستا های آن و نیز از فیروزقند (فیروز کند) واقع در جنوب ولایت شروان ویک منزلی مشرق بست بخارج صادرمیگردد[1]. ولایت رخج ازبلاداطراف قندهار ، یعنی آنچه در خاور بست درامتداد کناره‌های دو رودخانهٔ معروف ترنک و ارگنداب واقع است ، تشکیل میشود. کرسی رخج درقرون وسطی «پنج‌وای» بود که معرب آن بنج وای (بمعنی پنج رودخانه) است و هنوز این اسم بر ناحیهٔ باختری قندهار نزدیک ملتقای دورودخانهٔ ترنک و ارگنداب باقی‌مانده است. بلاد رخج در قرون وسطی غایت آبادی و حاصلخیزی را داشت و مردم آنجا پشم باف بودند و از دسترنج آنها مال وافر بخزانهٔ دولت وارد میگردید. امروزمشکل است محل صحیح پنج‌وای را معین کرد ، فقط میدانیم سرراه بست و چهار منزلی آن واقع بود و در آنجا راه دو شاخه میشد : راهی بطرف شمال میرفت و پس ازطی دوازده منزل به غزنه می‌رسید و راهی دیگر بطرف مشرق متوجه میشد و پس ازگذشتن از شش منزل به سیبی میرسید. ظاهراً پنج وای با شهر قندهار مسافت زیاد نداشته است ، اما درکتابهائی که مرجع ما است فاصلهٔ این دو شهر را تعیین نکرده‌اند . در یک منزلی‌باختر پنج وای‌قلعهٔ کوهک واقع بود که گرد آن شهری قرارداشت.

خود پنج وای شهری بسیار مستحکم بود ومسجدی نیکو داشت واهالی آن از رودخانه‌آب بر میداشتند .یک منزلی این محل سرراه سیبی شهر «بکراواذ» (بجای بکرآباد که اصطخری و ابن حوقل آنرا بصورت تکین آباد ضبط نموده‌اند و ظاهراً ناشی ازاشتباه کاتب است) قرارداشت. شهری بزرگ بود، دارای مسجدی دربازار ، درکنار رودخانه‌ای که برود قندهارملحق میشد. شهرقندهار(یاالقندهار) مکرر دراخبارفتوحات‌اولیهٔ مسلمین‌درجملهٔ اماکن‌نزدیک‌بحدود هند یادشده است.

---

۱ - بلاذری ۳۹٤،٤۳٤، اصطخری ۲٤٤،۲٤٥،۲٤۸، ابن حوقل ۳۰۲،۳۰٤، مقدسی ۲۹۷، ۳۰٤، یاقوت : جلد دوم ۱۰،٦۱۲،جلد چهارم ۱۸٤، شرف‌الدین علی یزدی : جلد اول ۳۷۰ . اکنون هیچیک ازشهرهای زمین داور باقی نیستند ولی ظاهراً در تل،مرکز بلاد مزبور،در محل‌گیرشک‌کنونی قرار داشته است .

بلاذری گوید مسلمین از سیستان پس از گذشتن از کویر به قندهار رسیدند و سوار برقایقها از راه رودخانه بآنجا حمله کردند وآنرا تسخیر نموده بت بزرگ آنرا ، که بدون شک تمثال بودا بوده است، خرد کردند.

پس ازین دوره دیگر اسم قندهار بمیان نیآمده مگر بطور اتفاقی در کتب مقدسی و ابن رسته و یعقوبی که گفته اند در هند یا در حدود هند واقع است. متأسفانه هیچکدام از نویسندگان کتب مسالک مارا به قندهار نمی‌برند ودرضمن کلام اصطخری و ابن حوقل از این سرزمین نامی از قندهار برده نشده است. ممکن است پنجوای در اوایل قرون وسطی جای قندهار را گرفته باشد زیرا یاقوت از آن شهر وصفی نکرده‌است، ولی مجدداً نام‌این شهر در دو مورد در تاریخ‌ظاهرمیشود. نخست هنگامی که بدست مغول ویران شد درنیمهٔ اول قرن‌هفتم وسپس موقعی که بحکم تیمور خراب گشت در پایان قرن هشتم.[۱]

ناحیهٔ سیبی نزد جغرافی‌نویسان عرب بنام بالس وبالش و والشتان معروف بود وچنانکه اصطخری گوید کرسی‌آن سیبی‌بود که‌آنرا «سیوی» و«سیوه»نیزنوشته‌اند و فرمانروای آن ناحیه عادةً در قصر (یعنی قلعه) اقامت داشت. قصر شهرچه‌ای بود در یکفرسخی اسفنجای یا سنفجوی که دومین شهر آن ناحیه بشمار میامد ، اما محل صحیح آن معلوم نیست و فقط میدانیم دردو منزلی شمال‌سیبی سر راه پنجوای به رخج بوده است.

شهر مستنگ یا مستنج را اصطخری ومقدسی هردو اسم برده‌اند ومقدسی دربارهٔ آن گوید دوهزار ودویست دهکده دارد ، ولی هیچگونه تفصیلی ازآن دومحل بدست ما نرسیده است.[۲]

غزنه یا غزنین در اواخر قرن چهارم درتاریخ شهرت پیدا کرد ، یعنی از زمانیکه پایتخت سلطان محمود غزنوی که در یک زمان در مشرق برهندوستان

---

۱ ـ بلاذری ۴۳۴،۴۴۵ ، اصطخری ۲۴۴،۲۵۰، ابن حوقل ۳۰۱،۳۰۲، ۳۰۵، مقدسی ۳۰۵، یاقوت : جلد چهارم ۳۲۱،شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۳۷۶ ، دکتربلو H. W. Bellew درکتاب From the Indus to the Tigris صفحهٔ ۱۶۰ .

۲ ـ اصطخری ۲۴۴،۱۷۹، ابن حوقل ۳۰۱، مقدسی ۲۹۷ .

ودرمغرب بربغداد حکومت میکرد واقع گردید. متأسفانه از زمانیکه سلطان محمود غزنه را دوباره بنا کرد وبا غنیمت‌هائی که از جنگهای هندوستان بدست آورد آنرا بیاراست وصف کاملی از آن شهر بدست ما نرسیده است. اصطخری یک نسل پیش‌از سلطان محمود از آن شهر ذکری نموده گوید: مانند بامیان است، نهری دارد اما باغستان ندارد واز همهٔ شهر های حول وحوش بلخ پر کالاتر وتجارت آن بارونق‌تر است زیرا بندر هند است. مقدسی نام بسیاری از روستا ها و دهکده ها و شهر های غزنه را ذکر نموده که محل هیچکدام از آنها امروز معلوم نیست. این نویسنده نام غزنه را بصورت‌غزنین، بصیغهٔ تثنیه، آورده وهرچند در زمانهای بعد غزنین بیش‌ازغزنه استعمال گردیده ولی مقدسی ذکر نکرده است که مراد او از «دوغزنه» چیست. وی همچنین توضیح میدهد که تمام منطقهٔ میان غزنین و کابل معروف است به کابلستان.

سلطان محمود درحدود سال ٤١٥ هنگام بازگشت از سفر هند و آوردن غنیمتهای بسیار از آن سرزمین بتجدید بنای غزنه همت گماشت و این شهر درزمان وی باوج عزت وشکوه و جلال رسید و این حال بیش ازیک قرن دوام یافت. اما سلطان علاءالدین غوری بانتقام مرگ برادرش که بدست بهرام شاه غزنوی کشته شده بود به‌غزنه تاختن آورده پس از تسخیر آن درسال ٥٤٤ بفرمان او آن شهر سراسر بباد غارت رفت و سپس آنرا سوزانیدند و بهمین مناسبت سلطان علاءالدین به‌جهانسوز شهرت یافت. از آن پس دیگر غزنه رونقی نیافت. ظاهراً دراین حادثه قبر سلطان محمود غزنوی که درمسجد جامع جای داشت ازاین ویرانی مصون ماند ویا اینکه مجدداً تعمیر وساخته شد، زیرا وقتی که ابن بطوطه درقرن هشتم هجری غزنه را دیده است قبر محمود را مشاهده کرده گوید شهریست ویران و با اینکه در سابق شهری بزرگ و معمور بوده جز اندکی ازآن باقی نمانده است. همزمان او حمدالله مستوفی گوید با بغداد دریک عرض جغرافیائی است «شهر کوچک است و هوایش سرد است و اگر تغییر هوا بسبب عرض بودی بایستی این هردو موضع یک هوا داشتی. وچون تغییر هوا جهت فراز و نشیب زمین است هرجا بلند است

سرد است وهرجا پست است گرم » ولی این تاریخ نویس هم وصف مهمی از غزنین نیاورده است.[۱] جغرافی نویسان عرب چنانکه گفتیم اقلیم کوهستانی رود هیرمند علیا ورود قندهار را زابلستان میگفتند. استعمال این اسم بسیار مبهم است وغالباً بر نواحی حول وحوش غزنه اطلاق میشود. ازطرف دیگر کابلستان به اقلیم کابل گفته میشود که در مرز با میان و شمال غزنه است. این است تقسیم موجود در اخبار فتوحات امیر تیمور. یعقوبی درقرن سوم دربارهٔ شهر کابل گوید تجار به این شهر بسیار می‌روند واز آنجا هلیله های[۲] بزرگ کابلی صادر میکنند. همچنین گوید شهر بزرگ کابل را «جروس» گویند، اما اصطخری درقرن بعد گوید اسم آن طابان است ولی ظاهراً اسم معمولی آن که رواج دارد همان کابل است ولی بیشتر برولایت آن اطلاق میشود.

در کابل قهندزی، یعنی قلعه ای، مشهور بود و شهر باروئی بلند داشت که برای واردشدن به آن جز یک راه نبود. کابل مرکز مبادلات و تجارت با هندوستان بود و بهای مقدار نیلی که برای صدور بآنجا وارد میشد بسالی هزار هزار دینار طلا بلکه بیشتر میرسید (معادل پانصد هزار پوند) علاوه بر این مقادیری از پارچه های گرانبهای هندوستان وچین درآنجا انبار میشد. از اوایل قرن چهارم مسلمین و کلیمیان وبت پرستان هر کدام در کابل محله ای مخصوص بخود داشتند و بازارهای معمور و پرمایه در آن شهر وجود داشت . مقدسی گوید در قلعهٔ کابل چاهی است

۱ ـ اصطخری ۲۸۰، ابن‌حوقل ۳۲۸، مقدسی ۲۹۶، ۲۹۷، ابن بطوطه: جلدسوم ۸۸، مستوفی ۱۸۴. متأسفانه عتبی درکتاب خود شرح کافی دربارهٔ پایتخت نیاورده‌است.

رجوع شود به «غزنه» در دائرةالمعارف بریتانی (چاپ نهم) جلد دهم مقالهٔ یول H. Yule. صفحهٔ ۵۶۰ که نقشهٔ غزنه نیز در آنجا ترسیم شده است.

۲ ـ هلیله در قرون وسطی بر دانه‌ای خشک و قابض اطلاق میشد که محصول هند و دارای انواع بسیاربود ودر دوا سازی مورد استعمال بسیار داشت. این کلمه دراصل یونانی است و بهترین نوع آنرا کابلی می گفتند زیرا در کابل بدست می‌آمد. اعراب آنرا اهلیلج و هلیلج میگفتند. ابن بیطار درکتاب «الجامع لمفردات الادویة والاغذیة» (که دکتر T. Sontheimer آنرا ترجمه کرد، رجوع کنید به جلد اول صفحهٔ ۱۶۳، جلد دوم صفحهٔ ۵۷۲) دو مبحث در این باره آورده است. رجوع کنید به دوزی در کتاب « تکلمهٔ معجمات عربی » کلمهٔ اهلیلج و Glossary of Anglo-Indian Terms تألیف یول Yule و بورنل Burnell کلمهٔ Myrobalan .

شگفت انگیز و بقول او : کابل سرزمین هلیله است . او کابل را آخرین نقطهٔ ایالت سیستان بحساب میاورد. قزوینی درقرن هفتم گوید کابل به پرورش شتر بختی که بهترین نوع شتر در سراسر آسیای مرکزی است مشهور است. ابن بطوطه که کابل را یکقرن بعد از قزوینی دیده است گوید کابل درزمان گذشته شهری بزرگ بوده و اکنون فقط بصورت دهکده ایست که یک قبیلهٔ ایرانی معروف به افغان درآنجا زندگی میکنند. رودخانهٔ کابل شعبه ای ازنهراندس (نهرمهران) است وازالحاق دونهر که از کوههای هندوکش در شمال کابل سرازیر میگردند[۱] تشکیل میشود. درمنبع شرقی این رودخانه معدن معروف نقره است که اعراب آن محل را پنج هیر (بزبان اهل محل پنج هیر یعنی پنج کوه) می‌نامیدند . از آن معدن مقدار زیادی نقره بدست میامد و ازاین جهت پنج هیر در زمان صفاریان یعنی در قرن سوم هجری مرکز ضرابخانه گردید و البته درهم های آنجا بنام خلیفهٔ عباسی ضرب میشد .شهر پنج هیر را ابن حوقل وصف کرده گوید : بالای تپه ای است و ده هزار نفر معدنچی در آنجا زندگانی میکنند و مردمی بی‌نظم و فاسدند. شهر جاربایه مجاور پنج هیر ودر کنار رود پنج هیر یعنی رود کابل واقع بود. رود کابل از آنجا بطرف جلگه های هندوستان جاری میشد واز فروان ، شهر بزرگی که مسجد جامعی هم داشت ، میگذشت. بعلاوه مقدسی ازشهر « شیان » که در ولایت اسکی مشت واقع بود نیز اسم می‌برد. دراین شهر چشمه ای شگفت آمیز و مسجدی که آنرا قتیبه سردار معروف عرب در دورهٔ فتوحات اولیهٔ مسلمین ساخته بود وجود داشت .

یاقوت تفصیلی درخصوص این معدن نقره وجماعت معدنچی هرزه وفتنه‌جوی آنجا ذکر نموده گوید زمین آنجا را برای یافتن رگهٔ خاك نقره مانند غربال سوراخ سوراخ کرده‌اند.درزیرزمین معدنچیان باچراغهای مخصوص بکار اشتغال داشتند و کار مردم درپیدا کردن رشته های این معدن بیک نوع قمار شباهت داشت. بسا اشخاص شامگاه تهی دست بودند و صبحگاه توانگر و بسیاری بامداد توانگر بودند و شام مستمند، زیرا اتفاق می‌افتاد که یکی ازآنان برای پیدا کردن رگه‌ای ازنقره سیصدهزار

۱ ـ ابن بطوطه (جلد سوم ، صفحهٔ ۱۸۴) نخستین کسی است که اسم «هندوکش» را ذکر کرده و پیش ازاو جغرافی‌نویسان عرب این اسم‌را ذکر نکرده‌اند . وی گوید چون بسیاری‌ازبردگانی که آنها را ازهندوستان بایران واردمیکردند در این کوهها هلاك میشدند این کوه‌را «هندوکش» نامیدند.

درهم (دوازده‌هزار پوند) خرج می کرد. این محل بدست چنگیز خراب شدو هنگامیکه‌ابن بطوطه آنجا را دیده، و ازآبهای نیلگون رودخانهٔ حوالی‌آن محل‌سخن بمیان‌آورده، معدن نقره‌ای وجود نداشت‌وفقط دالانهای زیرزمینی که‌معدنچیان کنده بودندباقی‌بود.

صادرات سیستان زیاد نبود و آنچه مقدسی ذکر نموده عبارت است از زنبیل وطنابهائی که از الیاف نخل وحصیر میساختند.[۱]

راههای سیستان همه درزرنج مرکزیت پیدا میکرد. راه‌کویر از نرماشیر که از سنیج عبور میکرد ودرفصل سابق تفصیل آن ذکر شد به زرنج منتهی میگردید. از زرنج بشمال راهی که به‌هرات منتهی میشد، از کرکویه میگذشت واز آنجا ازروی پل هیرمند عبور نموده به‌جوین درکنار رود فره میرسید. از جوین راهی درامتداد ساحل رودخانه بالا رفته از پلی‌که روی رودخانهٔ فره بسته شده بود (و ذکرآن درصفحهٔ۳٦٦ گذشت) عبور میکرد و بشهر فره میرسید. سه منزل شمال فره، شهر سفزار (سبزوار هرات) اولین شهر خراسان واقع بود. متأسفانه فواصل منزلگاههای این راه بفرسخ ذکر نشده و فقط مسافات برحسب روزها آمده است. اصطخری و ابن حوقل موثق‌ترین مراجع ما درین موضوع‌اند[۲]. بعلاوه درقرائت وتلفظ اسامی بسیاری ازمنزلگاهها اشکال وابهام وجود دارد. اززرنج بسمت مشرق راهی به‌حروری درکنار رودخانهٔ خواش میرفت و از آنجا بخط مستقیم از کویر گذشته طی پنج روز به شهر بست میرسید. دربست راه دوشاخه‌میشد: یکی به‌ایالت زمین داور درهیرمند علیا وديگری به پنج‌وای رخج دراطراف قندهار منتهی میگردید. درپنج‌وای باز راه دوشعبه میشد: یکی به سمت شمال خاوری به‌غزنه می‌رفت وديگری به سیبی منتهی میگردید واز شهری موسوم به اسفنجای عبورمیکرد. درتمام این راهها فاصله‌ها فقط برحسب‌روزذکر شده وقرائت‌اسم‌بسیاری ازمنزلگاهها مشکوك‌ومورد تردیداست.[۳]

---

۱ ـ یعقوبی ۲۹۰،۲۹۱، اصطخری ۲۷۸، ابن حوقل ۳۲۷، مقدسی ۲۲۷، ۳۰۳، ۳۰٤، ۳۲٤، یاقوت: جلد اول ۷٤۳، جلد دوم ۹۰٤، جلد سوم ٤٥٤، قزوینی: جلد دوم ۱٦۲، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ٥٥۸، ابن‌بطوطه: جلد سوم ۸٥،۸۹، مستوفی ۱۸۸.

۲ ـ ابن رسته ۱۷٤، اصطخری ۲٤۸،۲٤۹، ابن حوقل ۳۰٤،۳۰٥، مقدسی ۳٥۰.

۳ ـ اصطخری ۲٤۹ـ۲٥۲، ابن حوقل ۳۰٥ـ۳۰۷، مقدسی ۳٤۹، ۳٥۰.

فصل بیست و پنجم

قهستان

ایالت قهستان که مارکوپولو آنرا « تونوکاین » نامیده ـ قاین وتون ـ ترشیز و ولایت پشت ـ سرو بزرگ زردشت ـ زاوه ـ بوزجان و ایالت زم ـ ولایت باخرز و مالن ـ خواف ـ زیرکوه ـ دشت بیاض ـ گناباد و بجستان ـ طبس خرما ـ خوست یا خوسف ـ بیرجند و مؤمن‌آباد ـ طبس مسینان و دره

جغرافی‌نویسان عرب ایالت قهستان را مثل سیستان از توابع خراسان شمرده اند. قهستان بمعنی کوهستان است وبمناسبت وضع طبیعی آن باین نام موسوم گردیده، زیرا برعکس سیستان که درخاور قهستان کنار دلتای هیرمند دریک سرزمین پست قراردارد سرزمین قهستان مرتفع و کوهستانی است. ابن‌حوقل گوید اکثرشهرهای قهستان سردسیر است ونخل در آنجا نمیروید مگر در طبس گیلکی در حاشیهٔ کویر. ساکنین قهستان درقرن چهارم کردها وشترداران و گوسفندچرانان بودند و بی‌شک این ایالت همانست که مارکوپولو آنرا « تونوکاین » نامیده[1] و این اسم از اسم دوشهر بزرگ آن ایالت که « تون » و « قاین » باشد ترکیب شده ومقصود تمامی آن بلاد است.[2]

بزرگترین شهرهای قهستان قاین بود. ابن حوقل دربارهٔ آن گوید: دارای قهندز وخندق ومسجد جامع است و مقرحاکم درقهندز می‌باشد. آب آنجا ازقناتها

---

۱ - Tunocain ۲ ـ اصطخری ۲۷۳، ۲۷۴، ابن‌حوقل ۳۲۴، ۳۲۵، مقدسی ۳۰۱، مارکوپولو (چاپ Yule) جلد اول ۸۷، ۱۳۱. نویسندگان عرب کوهستان را معرب کرده آنرا قوهستان، وباختصار « قهستان » نامیدند.

است ، باغستان اندك دارد ودهکده‌های آنجا پراکنده است ویکی ازنواحی‌سردسیر بشمار می‌آید. قاین سه دروازه داشت وباراندازخراسان محسوب میگردید. ابن‌حوقل گوید دو منزل از قاین گذشته سر راه نیشابور یک نوع گل خوردنی وجود دارد موسوم به «طینْ نجاحی» که آنرا بتمام نواحی مجاورمیبرند وبمقدار فراوان میخورند. ناصرخسرو درسال ٤٤٤ قاین را دیده گوید « شهری بزرگ و حصین است و گرد شهرستان خندقی دارد ومسجدآدینه بشهرستان اندرست وآنجاکه مقصوره است‌طاقی عظیم بزرگ است چنانکه بزرگتر ازآن درخراسان ندیدم و آن طاق نه در خور آن مسجد است و عمارت شهر همه بگنبد است » . حمدالله مستوفی در قرن هشتم گوید «از قاین بهرشهرولایت قهستان غیراز ترشیز وطبس گیلکی‌بیست فرسنگ راست‌باشد وهوای معتدل دارد وحاصلش غله ومیوه وزعفران بسیار باشد واکثرمردم آن شهر سپاهی باشند وهمه کس را آلات حرب مهیا باشد ودرهروقتی که چهل روزازتابستان میگذرد زراعت میکنند ودر اول قوس میدروند و حاصل بسیار دارد وآنرا جوترش خوانند وبر چهار پایان بغایت سازگار باشد ونیک فربه شوند...شهربزرگ است وحصاری محکم دارد وچند کاریز آب در اندرون شهر دارد در زیر زمینی چنانکه دربیشترآنها سردابها ساخته باشند».

شهرتون درپنجاه میلی غربی بالای‌قاین واندکی‌بسمت شمال‌آن واقع‌است. مقدسی آنجا را محلی پر جمعیت ذکر نموده گوید از قاین کوچکتر است و قلعه‌ای ومسجدی نیکودارد وبیشتراهل آن بافندگانند. ناصرخسرو علوی درتعریف‌آن‌گوید «گفتند در این شهر چهار صد کارگاه بوده که زیلو بافتندی و درشهر درخت پسته بسیاربود درسرای‌ها ومردم بلخ وتخارستان پندارند که پسته جزبر کوه نروید ونباشد تون شهربزرگ بوده است اما درآن وقت که من دیدم اغلب خراب بود وبرصحرائی نهاده است وآب روان وکاریز دارد وبر جانب شرقی باغهای بسیار بود و حصاری محکم داشت». حمدالله مستوفی گوید « دراول شهر بزرگ بوده واین زمان شهر وسط است ووضع آن شهر چنین نهاده‌اند که اول حصاری بغایت بزرگ نهاده وخندقی عمیق بی‌آب دارد وبازار درگرد حصاردرآورده وشهر وخانه‌ها درگرد بازار وباغات

خراسان وقسمتی از سیستان

٦٣ ٦٤ ٦٥

خراسان

تخارستان

بلخ

شبورقان

فارياب

انبار

ميمنه

مروالرود

بادغيس

هرات

رود هرات

غرجستان

غور

ياغورستان

باميان

اسفزار

فراه

زابلستان

سيستان

٦٣ ٦٤ ٦٥ ٦٦ ٦٧

استان قهستان وخراسان وقسمتی ا

وتودستانها درگرد خانه‌ها وغله‌زار درگرد باغات ودرگرد غله زارها بندها بسته که آب باران میگیرند وآب بدان غله میبرند ودر آن بندها خربزه بی‌آب زراعت میکنند بغایت شیرین میباشد وآبش ازکاریز هاست وهوایش معتدل وحاصلش غله ومیوه وابریشم باشد[۱]».

در زاویهٔ شمال باختری قهستان ولایت بوشت ، پوشت یا بشت العرب واقع است که شهرهای عمده‌اش ترشیز وکندر میباشد[۲]. جغرافی نویسان عرب اسم قدیم آنرا بصورت طرثیث و بعدها ترشیش وترشیس ضبط کرده‌اند وزمانی بنام حومهٔ نیشابور معروف بوده است . ابن حوقل گوید ترشیز پر جمعیت و حاصلخیز است. درولایت بشت هفت شهر دیگر وجودداشته که هرکدام دارای مسجد جامع بوده‌اند. مقدسی مسجد جامع ترشیز را چنین وصف نموده: جز مسجد دمشق مسجدی از آن بهتر نباشد وجلودرآن حوضی مدور قراردارد. ترشیز بازارهائی معمورداشت و انبار خراسان محسوب میشد وکالاهای تجارتی‌ازآنجا به‌فارس‌واصفهان وازفارس واصفهان به‌آنجا حمل میشد.

شهر کندر نزدیک ترشیز تقریباً از حیث مال و خواسته مثل ترشیز بود ، ودرولایت‌آن دویست وبیست وشش دهکدهٔ بزرگ وجود داشت.

ابن اثیر گوید در سال ۵۲۰ وزیر سلطان سنجر سلجوقی ترشیزرا محاصره وغارت کرد واز آن پس این شهر یکی ازبلاد اسماعیلیه گردید وشیخ الجبل، یعنی رئیس اسماعیلیه، برنقاط مهمی درحول وحوش ترشیز استیلایافت و درآن‌جا چندین قلعه برای تسلط بر نواحی مختلف قهستان بنا کرد. یاقوت آمدن فرقهٔ اسماعیلیه را

---

۱ ـ ابن‌حوقل ۳۲٤، ۳۲۵، مقدسی۳۲۱، ناصرخسرو۹۵، مستوفی ۱۸٤. درمسجد قاین کتیبه‌ایست که تاریخ آن سال ۷۹٦ است . رجوع کنید به Eastern Persia تألیف سر گلدسمید : جلد اول ، صفحهٔ۳٤۱. ۲ ـ امروز ولایتی‌بنام ترشیز وجود دارد ولی شهری باین اسم نیست نام شهر کوچک کندر هنوز در نقشه‌هادیده میشود و باستنادگفتهٔ اصطخری‌که شهر ترشیز را دریک منزلی باخترکندر دانسته باید محل ترشیز در همان خرابه‌های فیروزآباد نزدیک دهکدهٔ کنونی عبدالآباد باشد .

بهر حال شهر ترشیز قرون وسطی با سلطان‌آباد امروزکه‌کرسی ولایت ترشیز است مطابق نیست زیرا سلطان‌آباد در خاورکندر است .

باین نقاط درسال ۵۳۰ هجری میداندوروایت می کند که رئیس این ناحیه برای جلوگیری از اسماعیلیه ازترکها کومک خواست ولی قبائل ترک بجای مقابله با اسماعیلیه خود بغارت آن نواحی دست زدند و ترشیز را بخرابی انداختند . در اواسط قرن هفتم هلاگوخان بدفع اسماعیلیه برخاست وچنانکه گویند سپاهیان اوهفتاد دژ اسماعیلیه را در ایالت قهستان فتح کردند. از آن پس ترشیز دو باره روی بآبادی نهاد و کمتر از یک قرن بعد حمدالله مستوفی آن شهر را از شهرهای عمدهٔ قهستان بحساب آورده اگر چه در آنوقت هنوز قسمتی از آن درحال ویرانی باقی بوده است. مستوفی گوید « درولایت ترشیزچند قلعهٔ‌محکم است اول قلعه بردارود، دویم قلعهٔ میکال سیم قلعهٔ مجاهدآباد چهارم قلعهٔ آتشگاه واز این ولایت غله و میوه به نیشابور وسبزوار برند وسایر ولایات نیز برند». مسلم است این قلعه‌ها از جملهٔ قلاع اسمعیلیه بوده است. درپایان قرن هشتم ترشیز بسبب داشتن باروی بلند قلعه‌ای غیرقابل تسخیر حساب میشد ، اما چون امیر تیمور در مقابل آن بار وظاهر گردید بوسیلهٔ نقب آنرا خراب کرد وشهررا متصرف شده بباد غارت داد و جزخرابه‌ای ازآن شهرباقی نماند. این واقعه درسال ۷۸۳ بوقوع پیوست واز آن پس اسم ترشیز ازنقشه محو گردید[۱].

حمدالله مستوفی گوید دردهستان کشمیر نزدیک ترشیز « درقدیم درختی سروبوده است چنانچه درعالم هیچ درختی ازآن بلندتر نبود چنین گویند که جاماسب حکیم نشانده بود ودرشاهنامه ذکردرخت کشمر بسیار آمده چنانکه گفته است

یکی شاخ سرو آورید از بهشت   به پیش در کشمر اندر بکشت

ودر دیه کشمر هرگززلزله نیامده و درحدود آن درمواضع دیگرزلزله بسیار

۱ ـ ابن حوقل ۲۹۵، ۲۹۶، مقدسی ۳۱۷، ۳۱۸، یاقوت : جلد اول ٦٢٨ ، جلد سوم ٥٣٤، جلد چهارم ۳۰۹، مستوفی ۱۸۳ ، شرف‌الدین علی یزدی : جلد اول ٣٤٤، ابن اثیر : جلد اول ٤٤٥ .

امروز رئیس طایفهٔ اسماعیلیه (چنانکه دادگاههای انگلیس رأی داده‌اند) آقاخان رئیس طایفهٔ خوجه در بمبئی است و عجیب است که هنوز جماعتی از اسماعیلیه در قهستان هستند و ده یک عایدات خودرا به‌آقاخان میدهند همانگونه‌که اسلاف آنها به شیخ‌الموت میدادند. سایکس(Persia ،صفحهٔ ۴۰۹) در دهکدهٔ سده واقع در جنوب قاین هزار خانوار از طایفهٔ اسماعیلیه را دیده که هر سال مبلغ مهمی نزد پیشوای مذهبی خود به‌هندوستان میفرستاده‌اند .

مارکوپولو ، چاپ Yule ، جلد اول ، صفحهٔ ١٤٥ .

باشد». بگفتهٔ قزوینی درسال ۲۴۷ بفرمان متوکل خلیفهٔ عباسی سرومعروف کشمر را انداختند و آنرا قطعه قطعه کرده باربرشتران نموده برای بکاربردن درساختمان قصرجدید خلیفه درسامره ازایران عبور دادند واعتراض وخواهش وتضرع مجوسیان درجلوگیری از این عمل فایدتی نبخشید اما وقتی سرو بکنار دجله رسید که متوکل خلیفهٔ عباسی بدست پسرش کشته شده بود[1].

درخاور ولایت ترشیز ولایت زاوه واقع است . این ولایت یاقسمتی از آن معروف بود به «رخ» و کرسی آن موسوم بود به «بیشک» یا شهرزاوه. رخ راچنانکه یاقوت گویدعادةً «ریخ» میگفتند. در قرن هفتم این شهر بمناسبت آنکه مقام ومسکن شیخ حیدر، یکی ازاولیاء بزرگ، بود معروفیت پیدا کرد. شیخ حیدر نمدمیپوشیدوتابستان درآتش وزمستان درمیان برف می‌رفت و صدمه‌ای نمی‌دید . فرقهٔ حیدریهٔ دراویش باو منسوبند. شیخ حیدرتا آمدن مغولها درسال ۶۱۷ درقید حیات بود وبعدها به شیخ قطب‌الدین معروف شد. ابن بطوطه که در قرن هشتم مریدان شیخ حیدر را در زاوه دیده گوید در گوش ودست و گردن حلقهٔ آهنین دارند ودربعضی‌از اعضای دیگرخود نیزحلقه میکنند واین نشانهٔ زهد وتقوای آنان است. حمدالله مستوفی دربارهٔ زاوه گوید «درآنجا قلعهٔ گلین محکم باشد وقریب پنجاه پاره دیه ازتوابع آن است وبعضی‌را آب ازرود است وبعضی‌را آب ازقنات حاصلش ابریشم وغله وپنبه وانگور و میوه فراوان است ومزارشیخ قطب‌الدین‌حیدر که مقدم حیدریانست درآنجا است». امروز زاوه اسم ولایتی است وشهر زاوه معروف است به تربت حیدری وآن تربت هنوز زیارتگاه است[2].

---

۱ ـ مستوفی ۱۸۳، شاهنامه: چاپ ترنرمکان، جلدچهارم‌صفحهٔ۱۰۶۷ هشت سطرپائین، قزوینی: جلد دوم۲۹۹، که درآن اشتباهاً این اسم بصورت«کشم»چاپ شده . آنچه قزوینی آورده فقط همانست که بین مردم معروف است . ظاهراً طبری و تاریخ نویسان قدیم دیگر عرب از سرو کشمر ذکری نکرده‌اند. کتاب دبستان‌المذاهب که در قرن شانزدهم میلادی تألیف شده شرحی مفصل دراین باره‌نوشته است (این کتاب را Troyer و Shea به انگلیسی ترجمه کرده‌اند) سرو زردشت باید درحدود ۱۴۵۰ عمرکرده باشد وشاید همانست که مارکوپولو به‌عبارت Arbre Sol یاد کرده ومسیحیان Arbre sec مینامند مارکوپولو : چاپ yule ، جلد اول صفحهٔ ۱۳۱ .

۲ ـ مقدسی ۳۱۹، یاقوت : جلد دوم ۷۷۰، ۹۱۰، قزوینی : جلد دوم ۲۵۶، ابن بطوطه: جلد سوم ۷۹، مستوفی ۱۱۸، سرگلد سمید در Eastern Parsia جلد اول صفحهٔ ۳۵۳ .

درخاوروﻻیت زاوه وشمال خاوری قهستان نزدیک رودخانهٔ هرات وﻻیت زام یا جام است که کرسی آن درقرن چهارم شهر بوزجان بود. بوزجان شهری بزرگ ودارای صد و هشتاد دهکده بود. ایرانیان آنرا بوزگان میگفتند ودر زمانهای اخیر آنرا پوچکان مینویسند. در بارهٔ جام حمدالله مستوفی در قرن هشتم گوید « قریب دویست پاره دیه ازتوابع آنجاست، باغستان بسیار ومیوهٔ بیشمار دارد وآب شهر و وﻻیت مجموع ازقنواتست وازمزار اکابر تربت زنده پیل احمدجام آنجاست ودرآنجا عمارتی و گنبدی عالی خواجه علاءالدین محمدساحته ودیگرمزارات متبرک بسیاراست» ابن بطوطه گوید معروفترین اولیاء آن شهر والی زاهد شهاب الدین احمد جامی است که اولاد واحفاد وی درحول وحوش آنجا دارای ضیاع و عقار هستند. احمد جامی آنچنان شهرت داشت که درپایان قرن هشتم امیر تیمورقبر وی را زیارت نمود.

امروز آن شهر که هنوز آبادی ورونق خود را از کف نداده معروف است به شیخ جام[1].

ناحیهٔ باخرزیا گواخرزدرجنوب جام ودرخاور رودخانهٔ هرات است ودرآنجا مجرای آن رودخانه بسمت شمال می‌پیچد. کرسی باخرزشهرمالین بود وازمسافتهائی که درکتابهای مسالك ثبت گردیده چنین برمیآید که شهر کنونی «ناو» درمحل همان شهرمالین است. مالین درقرن چهارم شهری آباد بود وازآنجا غله وموز وپارچه‌های فراوان صادر میگردید. یاقوت در وجه تسمیهٔ باخرز گوید اصل آن به پهلوی بادهرزه است زیرا آنجا باد فراوان میوزد. صد وشصت وهشت دهکده دارد که یکی ازآنها جوذقان است. حمدالله مستوفی کرسی باخرزرا بنام مالان ضبط کرده ودروصف نیکوئی‌های آن سخن بسیار گفته ومخصوصاً ازخربزهٔ درازآن که دراکناف خراسان شهرت داشته تمجید کرده است[2].

---

۱ ـ ابن خرداد به۴۴، ابن رسته ۱۷۱، یعقوبی۲۷۸، ابن حوقل۳۱۳، مقدسی ۳۱۹، ۳۲۱، یاقوت : جلد دوم ۹۰۹، جلد سوم ۸۹۰، مستوفی ۱۸۸، ۱۹۷، ابن بطوطه : جلد سوم ۷۵، شرف‌الدین علی یزدی : جلد دوم ۲۱۱ ، ۲۲۹ . رجوع کنید به کتاب « خراسان و سیستان » اثر C. E. Yate صفحهٔ ۳۷ . ۲ ـ مقدسی ۳۱۹ ، یاقوت : جلد اول ۴۵۸ ، جلد دوم ۱۴۵ ، جلد چهارم ۳۹۸ ، مستوفی ۱۸۷ .

درجنوب باختری با خرز ناحیهٔ خواف («خواب» قدیم) است که کرسی آن بهمین نام میباشد. خواف درقرن چهارم بفراوانی مویز وانارشهرت داشت وشهر سلومک که بعدها آنرا «سلام» نوشتند درزمانهای قدیم بزرگترین شهرهای آن ناحیه بوده است. از شهر های مهم آن یکی سنجاق (یا سنگان) ودیگری خرجرد است که ابن‌حوقل آنرا بصورت خرگرد ضبط کرده، همچنین شهر فرگرد در یک منزل خاورخرگرد که یاقوت آنرا فرجرد وفلجرد ضبط نموده است. کوسوی یا کوسویه نزدیک تر به رودخانهٔ هرات ودرشمال خرگرد واقع وبزرگترین این هرسه شهر بود ویکسوم شهر بوشنج، که مجاور آن و درخراسان بود، وسعت داشت وشرح آن بعداً داده خواهد شد. این سه شهر را بسیاری از نویسندگان جزء ایالت خراسان شمرده‌اند. ساختمانهای کوسویه از خشت بود وآن دوشهر دیگر نیزباوجود کوچکی باغستانهای خوب و آب فراوان داشتند. یاقوت اسم شهرسراوند ولاز را نیز برده گوید این دوشهر در زمان وی از شهرهای مهم ناحیهٔ خواف هستند اما از محل آنها ذکری نکرده است. حمدالله مستوفی گوید «سلامه و سنجان وزوزن از توابع خواف است وملک زوزنی درآنجا عمارت عالی ساخت از میوه‌هایش انگور وخربزه وانار و انجیر نیکوست درآنجا ابریشم وروناس بسیار باشد».

زوزن بگفتهٔ مقدسی در زمان اومعموربود وپشم بافانش شهرت داشتندوچون با قاین وسلام (سلومک) وفرجرد ارتباط داشت از حیث موقعیت حائز اهمیت بود. یاقوت زوزن را بسبب کثرت داد وستد و رونق تجارت بصرهٔ کوچک نام نهاده وبه آتشکده‌ای درآنجا اشاره نموده است. درحول وحوش این شهر صدو بیست وچهار دهکده وجودداشت[1].

حمدالله مستوفی درقرن هشتم در ناحیهٔ مرکزی قهستان چندین محل را اسم برده که هنوز اسامی آنها درنقشه‌ها موجود است ولی جغرافی نویسان عرب از آنها نامی نبرده‌اند. ازجمله ازولایت زیرکوه، که هنوز کوهستانهای جنوب زوزن وخاورقاین

---

۱ ـ اصطخری ۲۶۸، ابن حوقل ۳۱۳،۳۱۹، ابن رسته ۱۸۱، یعقوبی ۳۷۸، مقدسی ۲۹۸، ۳۰۸،۳۱۹،۳۲۱، یاقوت: جلد دوم ۴۸۶،۶۵۸، جلدسوم ۹۱۰، جلد چهارم ۳۴۱، مستوفی ۱۸۸. برای اطلاع از وضع کنونی این نقاط رجوع کنید به کتاب «خراسان وسیستان» اثر C. E. Yate

باین نام معروف است ، وگوید « سه قصبه است یکی را اسندی و دیگری را اثیر ویکی را شارخس‌گویند ودراین ولایت غله وپنبه وابریشم وانگور باشد وآب همهٔ دیه ها ازکاریز باشد ».

درشمال باختری قاین ناحیه‌ای است که آنرا بنام دشت بیاض (دشت سفید) ضبط کرده‌اندواکنون‌ایرانیان‌آنرا دشت‌پیاز گویند . کرسی این‌ناحیه‌شهر«فارس» بود و حمدالله مستوفی در بارهٔ آن گوید ییلاق اهل تون و گناباد است و گردو وبادام بسیار دارد.

گناباد شهر بزرگی است در شمال خاوری تون که ابن حوقل آنرا « ینابذ » و مقلسی « جناود » نامیده اند و باشکال دیگر هم‌خوانده شده. ساختمانهای این شهر درقرن چهارم ازگل بود، هفتاد دهکده داشت وآبش از کاریز حاصل میشد. یاقوت گوید آنرا گنابذگویند ، بجای جنابذ . حمدالله مستوفی گوید « جنابذ در تلفظ گنابد گویند شهری کوچک است بهتر از خور چند موضع توابع دارد و او را قلعه ایست که پسر گودرز ساخته است و حصارهای محکم دارد چنانکه از بالای آن تل‌ریگ تا غایت دیه‌ها و ولایتها مجموع درنظر باشد اما هرگز آن ریگ درباغات نمی‌آید و آبش از کاریز است وچهار فرسنگ درازی کاریز است وچاه آن تخمیناً هفت‌صد گزباشد و بیشتر کاریزها همچنین عمیق باشد وکاریزها ازطرف جنوب بشمال میرود وقلعه‌ای بردوطرف‌آنست‌یکی را قلعهٔ خواشیر گویندودیگری را قلعهٔ‌درجان. حاصلش غله ومیوه وابریشم نیکو وفراوان باشد ». درسی میلی شمال گناباد و سی میلی شمال تون شهرچهٔ بجستان است که گویا یاقوت نخستین نویسنده‌ای است که آنرا اسم برده وگوید دهکده‌ایست. حمدالله مستوفی دربارهٔ آن فقط گوید به تون شباهت دارد[1]

دو شهر دیگر در ایالت قهستان وجود داشت ، که هنوز باقی است ، وهردوی آنها را طبس مینامند وباینجهت جغرافی نویسان عرب‌آنها را بصیغهٔ تثنیه

---

۱ ـ ابن حوقل ۳۲۵،مقدسی ۳۱۹ ، ۳۲۰،۳۲۲ ، مستوفی ۱۸۳، ۱۸٤،یاقوت : جلد ٤۹۷، جلد دوم ۱۲۰، جلد چهارم ۲۰٦ .

شهر فارس اکنون بنام قلعهٔ کهنه معروف است . رجوع به کتاب Indus to Tigiris اثر Bellew صفحهٔ ۳۲۹ .

ضبط کرده «طبسین» گفته‌اند. گاهی نیز اشتباهاً اسم «طبسین» بر هر یک از این دوشهر اطلاق میشود درحالی که جغرافی‌نویسان عرب ممیزی برای هر کدام از آن دوطبس گذارده یکی را طبس عناب ودیگری را طبس خرما میگفتند.

طبس خرما در کنار کویر بزرگ واقع بود و بیشتر راههائی که از کویر عبور میکرد به‌طبس خرما منتهی میگردید واز این جهت بلاذری آنرا دروازهٔ خراسان نامیده است. این شهر درقرن چهارم، چنانکه ابن حوقل گوید، ازقاین کوچکتر بود و یک قلعه و نخلستان های بسیار داشت و چون لب کویر واقع بود از مناطق گرمسیر محسوب میشد. آب آن از کاریز و فراوان بود. مقدسی از مسجد زیبای آن و حوض‌های بزرگی که برای ذخیرهٔ آب آشامیدنی وجود داشت سخن رانده و حمامهای پاکیزه ای در آنجا دیده گوید تنها محلی در قهستان که جوی آب روان ودرخت فراوان‌دارد طبس‌است، چنانکه تا مسافات یکروز راه من دردهستانها و نخلستانهائی که آب روان داشتند و بهم پیوسته بودند سفر میکردم.

ناصرخسرو علوی که درسال ٤٤٤ طبس را دیده است گوید «خرماستانها باشد و بساتین و در آن وقت امیر آن شهر گیلکی بن محمد بود و بشمشیر گرفته بود وعظیم ایمن و آسوده بودند مردم آنجا چنانکه بشب درسرای‌ها نبستندی وستور درکوی‌ها باشد با آنکه شهر را دیوار نباشد و هیچ زن را زهره نباشد که با مرد بیگانه سخن گوید و اگر گفتی هردو را بکشتندی وهمچنین دزد وخونی نبود ازپاس و عدل او». این شهر در نیمهٔ دوم قرن پنجم بدست فرقهٔ اسماعیلیه افتاد ودرسال ٤٩٤ لشکری که سلطان سنجر سلجوقی بجنگ اسماعیلیه فرستاده بود این شهررا محاصره کرده قسمتی از ابنیهٔ آن را خراب کردند.

یاقوت و حمدالله مستوفی طبس خرما را طبس گیلکی نامیده اند و مستوفی در دوجا آنرا اسم برده‌است‌یکی‌جائیکه ازکویر بزرگ سخن رانده ودیگر در وصف قهستان. از طبس غیر از خرما، لیمو ونارنج نیز بیشتر ازدیگر شهرستانهای خراسان حاصل میشد. آب چشمهٔ آن بقدری بود که گردش دو آسیاب را کفایت میکرد. قلعه ای مستحکم و دهکده هائی فراوان داشت.[1] کنار کویر درشمال طبس و نیمه

۱ ـ بلاذری ٤٠٣، ابن حوقل ٣٢٤، ٣٢٥، مقدسی ٣٢١، ٣٢٢، ناصرخسرو ٩٤، یاقوت: جلد سوم ٥١٣، ٥١٤، جلد چهارم ٣٣٣، مستوفی ١٨٣، ١٨٤، ابن اثیر: جلد اول ٢٢١.

راه ترشیز دهکدهٔ « بن » واقع بود که بگفتهٔ ابن حوقل محلی معمور بود و درآنجا پانصد نفر مرد جای داشتند . ظاهراً این دهکده همان منزلگاه افریدون باشد که ابن خردادبه ذکر کرده است . ابن حوقل در کتاب خود از دهکده ای دیگر بنام بن (اخری) نیز اسم برده واز مسافتهائی که ذکرنموده چنین برمیاید که اگر این هردو منزلگاه یکی نبوده اند لااقل دو قریهٔ مجاور بوده اند .

امروز نابند درمحل « بن » سابق واقع است (اما نباید این‌نابند را باآنکه در کویر واقع است ودرفصل بیست وسوم ذکر آن گذشت اشتباه کرد) .بن ازاین جهت محل مهمی بود که یکی از راههای کویر که از جرمق می‌آمد در آنجا به ایالت قهستان وارد میگردید.[۱] سه فرسخی جنوب خاوری طبس ، لب کویر جائی که راه شور، که‌از کوه بنان میامد ، وارد کویر میشد« کری» یا « کرین» که‌بلاذری‌آنرا یکی‌از دو قلعهٔ طبس میداند واقع بود واین امر تسمیهٔ طبس خرما را به « طبسین» تجویز میکند . ابن‌حوقل دربارهٔ کری گوید درآنجا راه‌های‌متعدد بهم‌میرسند ودهکده‌ایست که هزارنفر درآن زندگانی میکنند وروستائی بزرگ دارد. مقدسی‌آنرا بنام« کرین» ضبط کرده گوید از طبس کوچکتر است ودهکدهٔ « رقه » دردوازده فرسخی‌طبس وبیست فرسخی تون از توابع آنست . ناصرخسرو که در سال ٤٤٤ رقه را دیده است گوید « آبهای روان داشت وزرع وباغ ودرخت و بارو ومسجد آدینه و دیه ها ومزارع تمام دارد» . در سه منزلی جنوب خاوری طبس دو شهر خور و خوست واقع بود و دوراهی که از راور و خبیص کرمان از کویر می گذشت باین دو منزلگاه منتهی میشد(رجوع کنید به‌فصل بیست وسوم) .خور، چنانکه‌ابن‌حوقل گوید،ازطبس کوچکتر ودارای مسجد جامعی بود وآب اندك وباغستان کوچك‌داشت وبقول مقدسی گردآن باروئی نبود. خوست اگرچه درقرن چهارم مسجدی نداشت ولی مکانی مهم ومستحکم و دارای قلعه ای بود . ساختمانهایش از گل و باغهایش کم و آبش از کاریز و اندك بود. مقدسی گوید وسعت آن از تون بیشتر وجمعیت آن کمتر است ، درختانش زیاد نیست و پشت‌سر آن کوههای خشك وبائر قهستان است. یاقوت اشتباهاً آنرا

---

۱ ـ ابن خردادبه ٥٢، اصطخری ۲۳٦،۱۳۱، ابن حوقل ۲۹٥ .

بنام «جوسف» ضبط کرده که مسلم است اشتباه کاتب میباشد که نام جدید آن خوسب یاخوسف را بصورت جوسف نوشته است. اولین کسی که از این محل اسم برده حمدالله مستوفی است. یاقوت با اعتراف باینکه نتوانسته است بطور صحیح این اسم را ضبط کند گوید در بعضی از کتب آنرا بهمین صورت و در بعضی دیگر بصورت «جوزف» نوشته اند، ولی جای دیگر ضمن نقل قول مقدسی اسم صحیح آنرا که «خوست» باشد ضبط کرده است. هم اکنون گفتیم اول کسی که این اسم را بشکل جدید ضبط نموده حمدالله مستوفی است که گوید «خوسف شهری کوچك است وچند موضع توابع آن است و آب آن ازرودخانه باشد ودیه هارا آب از کاریز باشد ودرآنجا همه ارتفاعی حاصل باشد»[۱].

تقریباً در بیست میلی خاور خوسف شهر بیرجند واقع است که امروز بجای قاین کرسی و مرکز قهستان شده است. ظاهراً هیچکدام از جغرافی نویسان عرب قبل از یاقوت از بیرجند نام نبرده اند. یاقوت درقرن هفتم دربارهٔ بیرجند گوید یکی از بهترین دیه های ایالت قهستان است. حمدالله مستوفی یکقرن بعد آنرا شهر عمدهٔ آن ایالت شمرده گوید درآن «زعفران بسیار باشد و اندکی غله حاصل شود و چند موضع توابع دارد و در دیه های آن انگور و میوه ها باشد». بفاصلهٔ یك روز راه در خاور بیرجند روستای کوهستانی مؤمناباد است که هنوز بهمین اسم باقی است وحمدالله مستوفی دربارهٔ آن گوید «چند پاره دیه توابع آن و قلعه ای محکم در آن ولایت است که ملاحده ساخته اند و درغایت استحکام است». در این ناحیه دهکده های خوب وجود داشته که حمدالله مستوفی به یکی از آنها موسوم به «شاخن» اشاره نموده گوید درکنار فشارود است. این دهستان هنوز باقی ودر سه روز راه جنوب خاوری قاین قرار دارد.[۲] درپنجاه میلی خاوری بیرجند دومین طبس که جغرافی نویسان عرب آنرا طبس عناب وایرانیان طبس مسینان گویند واقع است. این شهر را ابن حوقل درقرن چهارم ازینابذ (گناباد) بزرگتر شمرده گوید خانه هایش از خشت است، قهندز آن

۱ - بلاذری ۴۰۳، اصطخری ۲۳۲، ۲۷۴، ابن حوقل ۲۹۱، ۳۲۵، مقدسی ۳۲۱، ۳۲۲، یاقوت: جلد دوم ۱۵۲، جلد چهارم ۲۳، ۲۷۰، مستوفی ۱۸٤، ناصرخسرو ۹٤.

۲ - یاقوت: جلد اول ۷۸۳، مستوفی ۱۸٤، سایکس در Persia ۳۰۵، ۳۰٦. سایکس که این نام را «شاهکن» نوشته از قلعهٔ کهنه‌ای نزدیك آن نام برده که دور نیست ازقلاع اسماعیلیه باشد که سابقاً ازآنها یادی کردیم.

ویران است وقلعه ای ندارد. مقدسی از عناب فراوان آنجا سخن رانده است. قزوینی در قرن هفتم گوید برقلهٔ کوه مجاورآن دهکده ایست «ایراوه» نام که قلعه ای بسیار خوب و باغستانی پردرخت دارد و نهرهای آب از نزدیکی آن میگذرند.

حمدالله مستوفی دربارهٔ طبس مسینان گوید « شهری کوچک است و گرمسیر و درو نخیلات فراوان بود و آبش از کاریز است. غلات این قصبه درهفتاد روز آب خورد و غلات مواضع که درحوالی آن است در هفت روز آب خورد و در آن ولایت چاهی بود که خاك آن مقدار دانهٔ جاورس هر که بخوردی درحال بمردی، اما در این نزدیکی آن چاه را انباشته اند وهم درآن ولایت چاهی است که درزمستان آب بسیار درآن‌چاه میرود ودر تابستان بیرون میآید وبدان زراعت میکنند وچاهی دیگر هست که هروقت که در آن چاه نگاه‌میکنند شکل ماهی مینماید» . این شهر هنوز بنام طبس مسینان باقی است ومکانی نسبةً مهم‌است وآنرا بمناسبت اینکه تقریباً تمام اهالی آن سنی‌های افغانی هستند «سنی‌خانه» نیز مینامند.

درشصت میلی جنوب طبس‌عناب دهستان « دره » که درنزدیکی‌آن برفراز کوهی قلعه‌ای کهنه وجود دارد واقع است. ظاهراً جغرافی‌نویسان عرب ازدره نامی نبرده‌اند و اولین کسی که این اسم را ذکر نموده حمدالله مستوفی است که گوید « قلعهٔ دره حصاری محکم است و بروچشمهٔ آب جاری بر بالای آن قلعه‌یی هست حاصلش غله باشد و عناب بسیاردارد ومیوه وانگور کمترباشد ».

صادرات قهستان‌اندك بود. مقدسی‌باختصار گویددرقهستان‌قالی‌وجانمازهای خوب و پارچه‌های سفیدی همانند پارچه‌های نیشابور می‌بافند.

در بارهٔ راههای قهستان بهتراست دریکی ازفصول‌آینده گفتگو کنیم زیرا راههای این ایالت با شاهراههای خراسان مربوط و متصل است.

مقدسی و جغرافی‌نویسان دیگر مسافتهای بین شهرهای قهستان‌را با ذکر تعداد منزلگاه‌ها تعیین کرده‌اند ولی فواصل میان منزلگاهها را برحسب فرسخ‌معین ننموده‌اند. ظاهراً راههای مستقیم در این ایالت کوهستانی اندك بوده است.

---

۱ ـ ابن حوقل ۳۲۵ ، مقدسی ۳۲۱ ، ۳۲٤ ، یاقوت: جلد سوم۵۱۳ ، ۵۱٤، قزوینی : جلد دوم ۲۰۲، مستوفی ۱۸٤ ، سایکس در Persia ۳۹٦ ، ۳۹۷ .

فصل بیست و ششم

قومس و طبرستان و گرگان

ایالت قومس ـ دامغان ـ بسطام ـ بیار ـ سمنان و خوار ـ شاهراه بزرگ خراسان که از قومس میگذشت ـ ایالت طبرستان یا مازندران ـ آمل ـ ساری ـ کوه دماوند و روستاهای فادوسبان و قارن و روبنج ـ فیروزکوه و قلعه‌های دیگر ـ ناتل وچالوس و ناحیهٔ رویان ـ دژطاق وناحیهٔ رستمدار ـ ممطیر وطمیسه ـ کبود جامه و خلیج نیم‌مردان ـ ایالت گرگان یا جرجان ـ رودگرگان و رود اترك ـ شهر گرگان واستراباد ـ بندرآبسکون ـ ناحیهٔ دهستان وآخر ـ راههای طبرستان و گرگان

ایالت کوچك قومس در دامنهٔ جبال البرز که در بارهٔ آن گفتگو خواهیم کرد واقع است و ارتفاعات البرز حد شمالی آنست. این ایالت از سرزمین کم‌پهناور و باریکی که‌میان کوههای البرز درشمال و کویر لوت درجنوب محصور است‌تشکیل می گردد. شاهراه بزرگ خراسان که از ری ، در اقلیم جبال، میآمد و به نیشابور ، در خراسان ، منتهی میگردید از سراسر ایالت قومس میگذشت وهمهٔ شهرهای‌مهم قومس سراین‌راه واقع‌بود. امروز دیگرنام قومس استعمال نمیشود زیرا قسمت‌عمدهٔ این ایالت جزء خراسان جدید شده وقسمت باختری آن نیز یکی‌از نواحی ری یعنی طهران کنونی گردیده است.[۱]

کرسی ایالت‌قومس دامغان بود که اعراب آنرا «الدامغان» مینوشتندوبعادت

---

۱ ـ رجوع کنید به نقشهٔ شمارهٔ ۵ . مقدسی ۳۵۳ ، یاقوت : جلد چهارم ۲۰۳ ، مستوفی۱۹۱ . اعراب این نام را « قومس » و ایرانیان «کومس » تلفظ میکنند و مستوفی آنرا « دیارقومس » مینامد .

خودشان که اسم هر ایالت را بر کرسی آن اطلاق می کردند ، دامغان را قومس نیز میگفتند. در دامغان ، چنانکه ابن حوقل گوید ، آب وآبادانی کم است و در آنجا پارچه هائی تهیه میگردد که شهرت بسیار دارد و بهمهٔ بلاد صادرمیشود. مقدسی گوید بیشتر آن در قرن چهارم ویران شد ولی : دژی داشته دارای سه دروازه دروازهٔ ری و دروازهٔ خراسان ، اما نام دروازهٔ سوم را ذکر نمیکند. همچنین گوید دوبازار دارد: بازار بالا وبازار پائین. مسجد جامع شهر درمیان کوچه ها قراردارد و زیبا و تمیزاست و حوضهائی مانند حوضهای شهر مرو دارد. تمام نویسندگان اخیر ازکثرت بادهای آن سخن گفته‌اند. یاقوت و دیگران گویند باد آنجا ازدره‌ای که مجاور شهر است می‌وزد و از آن باد درختهای دامغان همیشه در حال اهتزاز و لرزش است. بنای مهمی از دورهٔ ساسانیان‌در آن شهر وجود دارد که آب شهر را میان یکصدوبیست نهر تقسیم میسازد. حمدالله مستوفی گوید « دوباروش هشت‌هزار گام است وهوایش بگرمی مایل‌است وآبش از رود وازمیوه‌هاش امرودنیکوست» . یاقوت گوید بفاصلهٔ یک روز راه تا دامغان (و بقول مستوفی‌سه‌فرسخ) قلعهٔ گردکوه درمیان کوهها واقع‌است و کسی که‌در دامغان ایستاده باشدآنرا می‌بیند وآن‌ازقلعه های معروف اسماعیلیه است. حمدالله مستوفی گوید «گردکوه را دزگنبدان گفته‌اند سه فرسنگ است بدامغان پیرامون‌او منصورآباد ». همچنین گوید معدن طلا در زرکوه دامغان است ، امامحل معدن را معین نمیکند[1] .

دومین شهر ایالت قومس از حیث وسعت شهر بسطام یا بسطام (بفتح یا کسر « ب ») است که امروز آنرا بسطام (بضم « ب ») میگویند. ابن حوقل گوید روستای آن خرم‌ترین روستاهای قومس است و در باغهای آن میوهٔ فراوان حاصل‌میشود. مقدسی دروصف مسجدآن گویدمسجدی پاکیزه است و مانندقلعه‌ایست و در میان بازار قراردارد. ناصر خسرو علوی بسطام را در سال ۴۳۸ دیده و آنرا مرکز آن ایالت شمرده وشهرقومس نامیده است. وی به قبر صوفی بزرگ بایزید

---

۱ - ابن خرداد به ۲۳ ، قدامه ۲۰۱ ، ابن حوقل ۲۷۱ ، مقدسی ۳۵۵ ، ۳۵۶ ، یاقوت : جلد دوم ۵۳۹ ، قزوینی : جلد دوم ۲۴۵ ، مستوفی ۱۹۱ ، ۲۰۴

بسطامی که در سال ۲۶۰ هجری وفات یافته ودر آن شهر بخاك سپرده شده نیز اشاره کرده است. قبر این صوفی تا کنون همچنان مورد تکریم وتعظیم مردمان است.

یاقوت ازسیب بسطام تمجید بسیار کرده گوید برفراز تپه‌ای در نزدیکی آن شهر کاخی بزرگ قراردارد که گرداگرد آن باروئی کشیده شده و گویند از بناهای شاپور ذوالاکتاف است. یاقوت از بازارهای بسطام و فراوانی ارزاق آنجا نیز گفتگو کرده است. ابن بطوطه نیز که در قرن هشتم آن شهر را دیده گفتهٔ یاقوت را تأیید نموده وبه گنبدی که بالای قبر بایزید بسطامی افراشته بوده اشاره نموده است.[۱]

درچهارفرسخی بسطام سر راه استراباد شهر خرقان واقع است که درقرون هفتم و هشتم محلی با اهمیت بوده. حمدالله مستوفی گوید «خرقان دیهی است از توابع بسطام هوای خوش و آب فراوان دارد وازمزاراکابر تربت شیخ ابوالحسن خرقانی در آن موضع است». درپنجاه میلی جنوب خاوری بسطام، کنار کویر بزرگ، شهرچهٔ بیار واقع است که امروز آنرا بیارجمند گویند. مقدسی در قرن چهارم دروصف آن گوید شهرچه‌ای است، مسجد جامع ندارد ولی دارای قلعه وبازارهای معمور و کشتزارهای سرسبز و باغستانهای پراز انگور و انواع میوه است، شتر وروغن و گوسفند بسیار دارد ودرقلعهٔ داخل شهر مسجد کوچکی است وخودشهر باروئی دارد دارای سه دروازهٔ آهنین و یک در از آن بطرف قلعهٔ داخل شهر باز میشود. حمدالله مستوفی گوید «شهری وسط است وهوای معتدل دارد وحاصلش غله واندکی میوه باشد». درمسافت کمتر از نصف راه بین دامغان و ری سر راه خراسان شهر سمنان (بفتح و کسر «س») واقع است. مقدسی گوید مسجدی نیکو، در بازار، و حوض‌های بزرگ آب دارد. حمدالله‌مستوفی گوید «ازمیوه‌هاش انار وفستق وانجیر بغایت نیکوباشد». مستوفی از آهوان نیز اسم برده گوید شهرچه‌ایست میان سمنان و دامغان و قبور

---

۱ - ابن حوقل ۲۷۱، مقدسی ۳۵٦، ناصر خسرو ۳، یاقوت: جلد اول ٦۲۳، ابن‌بطوطه: جلد سوم ۸۳. شاهرود راکه دردومیلی جنوب بسطام است واکنون مرکزبازرگانی آن‌نواحی‌میباشد هیچیک از جغرافی‌نویسان عرب و ایرانی اسم نبرده‌اند. محمد حسنخان صنیع الدوله درکتاب مرآة البلدان ناصری (جلد اول، صفحهٔ اول ۲۰۱) اعتراف کرده است که نتوانسته از تاریخ بنای آن اطلاعی بدست آورد.

بسیاری از صالحین در آنجاست و گندم و میوه در آن فراوان حاصل میشود [۱].

اعراب شهر «خوار» غربی‌ترین شهرهای قومس سرراه خراسان ومهمترین شهرهای خاوری ری را بصورت « الخوار » ضبط کرده‌اند. ابن‌حوقل در قرن‌چهارم گوید خوار شهری نیکو و کوچک است، قریب یکچهارم میل وسعت دارد، محلی است آباد وآب آن ازناحیهٔ دنباوند (کوه دماوند) جاریست وسردترین‌نواحی قومس و مشتمل برچند قریه و روستاست. قزوینی گوید در آنجا پنبه فراوان‌حاصل میشود و بسایر بلاد صادر میگردد. حمدالله مستوفی گوید « غله و پنبه درو نیک باشد ». وگندم و شلتوك آن معروف است. این شهر را خواررى مینامند تا باخوار فارس اشتباه نشود (رجوع کنید به فصل نوزدهم). خواررى درشرح جنگهای‌امیر تیمور نیز ذکر شده است. حمدالله مستوفی گوید این‌خوار را بفارسی محله باغ نیزمینامند. مقدسی در بارهٔ صادرات قومس گوید دستمالهای سفید نخی کوچك و بزرگ، ساده و حاشیه‌دار، در آنجا تهیه می‌کنند چنان خوب و گرانبها که قیمت بعضی از آنها بدوهزار درهم (هشتاد پوند) بالغ میشود. پارچه‌های‌پشمی وانواع طیلسان که‌روی سر میاندازند نیز در آنجا تهیه و صادر میشود[۲].

شاهراه بزرگ خراسان ازسراسر ایالت قومس میگذشت ودر این‌موضوع عموم کتب مسالك از ابن خردادبه تا حمدالله مستوفی اتفاق دارند. این شاهراه پس ازخروج از ری وطی سه منزل‌به خوارمیرسید. بعداز خوار منزلگاه اول قصر یا قریة الملح بود که آنرا بفارسی، بقول مستوفی، ده نمك میگفتند وامروزهم بهمین اسم موسوم است. منزلگاه بعد چنانکه درتمام کتب مسالك نوشته شده رأس‌الکلب نام داشت که امروزاسمی ازآن‌درنقشه‌ها نیست ودرمحل آن قلعهٔ‌عجیب‌لاسگرداست و این اسم را هیچیك از جغرافی‌نویسان قرون وسطی ذکر نکرده‌اند. امروزاین

---

۱ ـ مقدسی ۳۵۶، ۳۵۷، قزوینی: جلد دوم ۲۴۳ ، یاقوت : جلد دوم ٤٢٤ ، مستوفی ۱۸۶، ۱۹۱. قزوینی این خرقان را بضم «خاء» وسکون «راء» ضبط کرده و آن خرقان‌که درایالت جبال‌است بفتح «خاء» وتشدید وفتح «راء» است .

۲ ـ ابن حوقل ۲۷۰،مقدسی ۳۶۷ ، قزوینی : جلد دوم ۲۴۳ ،مستوفی ۱۹۱، ۱۹۶، علی‌یزدی : جلد دوم ۲۱۲ . اکنون درجای خوارشهر اردون واقع است ولی آن ولایت همچنان بنام خوار موسوم میباشد.

قلعه بالای یک پرتگاه کوهستانی که بر کویر مشرف است قرار دارد . شاهراه خراسان پس ازمنزلگاه رأس الکلب و بفاصلهٔ یک منزل طولانی به سمنان می‌رسید و باز در خاور سمنان بفاصلهٔ یک مرحلهٔ طولانی دیگر دامغان واقع بود (که کتب‌قدیم مسالک آنرا قومس میگفتند) .منزل‌بعد از دامغان حداده نام داشت که حمدالله مستوفی آنرا مهمان دوست نامیده واز آنجا بفاصلهٔ یک روز راه شهر بسطام بود. اما اگر از راه پائین میخواستند عبور کنند نخستین منزلگاه چاپارخانه‌ای بود دردو فرسخی شهر بسطام که« بذش»نامیده میشدوتا کنون بهمین‌نام باقی‌است وازآنجا به‌ایالت‌خراسان واردمیشدندوازراه چاپاری به‌نیشابورمیرفتند. مقدسی گوید از بسطام تا بیار سه روز راه است واز بیار بطرف مغرب برگشته پس ازطی بیست وپنج‌فرسخ وعبور ازکویر به دامغان می‌رسند.[۱]

طبرستان یامازندران

منطقهٔ کوههای مرتفع، که قسمت عمدهٔ آن‌ازسلسله جبال[۲]البرزواقع درامتداد ساحل‌جنوبی‌دریای‌خزرتشکیل‌میشوددرخاور وشمال‌قومس، نزدجغرافی‌نویسان قدیم

۱ ـ ابن خرداد به۲۲ ، ۲۳ ، قدامه ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ابن رسته ۱۶۹ ، ۱۷۰ (ابن‌رسته بتفصیل راههای این ایالت را وصف‌کرده است) اصطخری ۲۱۵ ، ۲۱٦ ، ابن حوقل ۲۷٤ ، ۲۷۵ ، مقدسی۳۷۱، ۳۷۲ ، مستوفی ۱۹٦ . برای اطلاع از لاسگردنو رجوع‌کنید به H. W. Bellew درکتاب From the Indus to the Tigris صفحهٔ ٤۰٤ . یاقوت دریکجا بذش‌را بطورصحیح نوشته وجای دیگرآنرا بصورت مغلوط نذش (بانون) ذکرکرده‌است . یاقوت : جلد اول ۵۳۰ ، جلد چهارم ۷۷۳ .

۲ ـ البرز (بفتح همزه وضم باء) برسلسلهٔ کوههای مرتفعی‌که بین نجد ایران واراضی پست ساحل دریای خزر فاصله‌گردیده اطلاق میشود ، ولی این‌اسم را جغرافی نویسان قدیم عرب که هیچ نامی باین سلسلهٔ جبال نداده اند درکتابهای خود ذکرکرده اند. البرز کلمه ای فارسی است و چنانکه در فرهنگ فارسی ـ لاتینی Vullers آمده از دو کلمهٔ زندی مأخوذ گردیده و بمعنی « کوه بلند » است . حمدالله مستوفی‌که شاید نخستین مورخی باشد که این اسم را درکتاب خود یادکرده حدود روشن و دقیقی برای آن بیان ننموده و در فصل « جبال ایران و دیگر جبال مشهور» گوید « کوه البرزکوه عظیم‌است‌متصل باب‌الابواب است و کوههای فراوان پیوسته چنانکه از ترکستان تا حجاز کمابیش هزار فرسنگ طول دارد وبدین سبب بعضی آنرا ازکوه قاف شمارند طرف غربش‌که بجبال‌گرجستان پیوسته است‌کوه‌لنگری خوانند » راجع بقلهٔ البرز در قفقاز رجوع‌کنید به صفحهٔ ۱۹۵

عرب بنام طبرستان معروف بود. کلمهٔ «طبر» درزبان بومی بمعنی کوه وبنابر این طبرستان بمعنی ناحیهٔ کوهستانی است.

ظاهراً ازقرن هفتم، تقریباً مصادف بازمان فتنهٔ مغول، اسم طبرستان از استعمال افتاد و کلمهٔ مازندران جای آنرا گرفت وتاکنون هم نام «مازندران» بر این ایالت اطلاق میگردد. بسیاری اوقات اسم مازندران عمومیتی پیدا کرده بر ایالت مجاور یعنی گرگان نیز اطلاق شده است. یاقوت اولین مورخی که اسم مازندران را ذکر کرده گوید نمیداند اسم مازندران ازچه وقت استعمال شده و با اینکه او در کتابهای قدیم اثری از این اسم نیافته استعمال آن در آن زمان همه جا معمول بوده‌است. در حقیقت این دو اسم، یعنی طبرستان و مازندران، مترادف و بیک معنی بوده اند اما درهمان حال که اسم طبرستان برتمام نواحی کوهستانی واراضی پست ساحلی اطلاق میشد کلمهٔ مازندران برمنطقهٔ اراضی پست ساحلی که از دلتای سفید رود تا جنوب خاوری بحرخزر امتداد دارد اطلاق می گردید سپس این کلمه، یعنی مازندران، برتمام نواحی کوهستانی وساحلی اطلاق گردید وامروزدیگر اسم طبرستان استعمال نمیشود.

در اوایل دورهٔ خلفا این ناحیه از لحاظ سیاسی چندان اهمیت نداشت، زیرا آخرین قسمتی از کشور ایران بود که بکیش مسلمانی درآمد و حکمرانان آنجا معروف به اصفهبذان یا اصپهبذان طبرستان بیش از یک قرن پس از فتوحات عرب درکوهستانهای خود مستقل باقی ماندند وتا نیمهٔ دوم قرن دوم هجری هنوز روی سکه هائی که درآن منطقه ضرب میشد خط پهلوی نقش بود و مردم جنگلها وبیشه‌های پهناور آن ناحیه بردین زردشت بودند. محصول آن نواحی درقرن چهارم بقول مقدسی سیر و برنج و کتان و پرندگان دریائی و ماهی بود زیرا در آن ناحیه برخلاف نواحی دیگر ایران باران فراوان وآب بسیار بود. بعد ازقرن چهارم، بگفتهٔ قزوینی، اهالی آن منطقه به تربیت کرم ابریشم میپرداختند و بهمین جهت ابریشم بسیار از آنجا حاصل وبدیگر بلاد صادر میشد. پارچه های پشمی و فرش و انواع پوشاك ودستار نیز در آنجا میبافتند. تهیهٔ ظروف چوبی از قبیل انواع کاسه و اشیاء دیگر که آنها را ازچوب شمشاد میساختند رواج داشت وبقول ابن حوقل خانه‌های

آن ایالت نیز بیشتر ازچوب و نی ساخته میشد زیرا در آن خطه زمستان و تابستان بارانهای سخت میبارد و ناچارند بامهای خانه ها را گنبدی شکل بسازند[۱].

دراواخر دوران‌خلفای عباسی کرسی طبرستان آمل بود، هرچند که درقرن سوم طاهریان درساری اقامت داشتند. آمل ، چنانکه مقدسی گوید ، ازقزوین بزرگتر بود ودرآن حول وحوش جائی از آن آباد تر نبود . مقدسی در بارهٔ آمل گوید یک بیمارستان ودومسجد جامع دارد. مسجد نو نزدیک باروی شهرومسجد کهنه در کنار بازار وبین درختان واقع است وهریک ازآن دو رواقی بزرگ دارد. داد وستدآمل بسیار وبرنج آن فراوان است ونهر بزرگی ازمیان شهر میگذرد و کشتزارهای آنرا آب میدهد . یاقوت فقط همین مطالب را تکرارکرده وچیزی بر آن نیفزوده است. حمدالله مستوفی گوید «هوایش بگرمی مایل ومجموع میوه‌های سردسیری و گرمسیری از لوز وجوز (بادام و گردو) وانگور وخرما ونارنج وترنج ولیمو ومرکب وغیره فراوان باشد ومشمومات بغایت خوب وفراوان چنانچه اگر شهر بند شود هیچ چیز از بیرون احتیاج نباشد ». بندرگاه آمل در مصب رودخانهٔ آمل بدریای خزر قرار داشت ودرآنجا شهرچه‌ای بود موسوم به«عین‌الهم» که یاقوت آنرا بصورت «اهلم» ضبط کرده گوید محل بزرگی نیست . آمل در پایان قرن هشتم بدست امیر تیمور خراب شد وبفرمان وی‌سه قلعهٔ آن موسوم به«ماهانه سر» که نزدیک به ساحل دریا وچهار فرسخی آمل بود با خاك یکسان گردید.

دومین کرسی قدیم طبرستان شهرساریه بود که امروز آنرا ساری می‌نامند ودر خاور آمل واقع است.مقدسی گوید ساریه محلی است آباد دارای چندین بازار ویک‌بارو که گرد آن خندقی حفرشده .درآن‌شهر پارچه های فاخر بافته میشودومسجدی دارد که درخت نارنجی درآن روئیده ودرخت بزرگ انجیری نیزروی پل شهراست وپلهای آن که از بستن قایقها بیکدیگر تعبیه گردیده بسیار است. در دوره‌های اخیر از این شهراطلاعات مهمی دردست نداریم. درقرن هفتم هنگام فتنهٔ مغول صدمات

۱ ـ ابن حوقل۲۷۰ ، ۲۷۱ ، مقدسی ۳۵۴ ، قزوینی: جلد دوم ۲۷۰، یاقوت : جلدسوم۵۰۲.
برای‌کلمهٔ « طبر » رجوع کنید به صفحهٔ ۲۳۴

بسیار بآن وارد گردید. حمدالله مستوفی گوید « دورش تقریباً هشت هزار گام است و ولایتی بسیار از توابع اوست ومیوه وپنبه وغله فراوان دارد ».[۱]

کوه دماوند بر فراز تمام سرزمین طبرستان گردن افراشته و قلهٔ بلند آن که همیشه از برف پوشیده است از فاصلهٔ صد میلی جنوب تهران دیده میشود. حمدالله مستوفی گوید از مسافت صد فرسخ بنظر آید « قلـه اش هرگز از برف خالی نبود ». کوه دنباوند ، چنانکه جغرافی‌نویسان آنرا نام داده‌اند ، درداستانهای باستان ایران آشیانهٔ سیمرغ آموزندهٔ زال پدر رستم وحامی آن پدروپسر بوده است. حمدالله مستوفی بسیاری از افسانه‌هائی راکه در بارهٔ رستم گفته شده نقل نموده وابن حوقل گوید این کوه بزرگ ازحوالی‌ساوه دیده میشود وچون گنبدی درمیان دیگر کوهها افراشته شده و نشنیده‌ام کسی توانسته باشد برقلهٔ آن بالا رود و پیوسته از آن دود برمیخیزد. در افسانه‌های ایرانی آمده است که آن کوه پناهگاه جادوگران سراسر جهان است وضحاك درآن کوه زیست می‌کند. شهرچه‌ای کـه در دامنهٔ جنوبی آن قله واقع است نیز بنام دماوند موسوم میباشد. حمدالله مستوفی گوید « آنرا پشیان خوانند... هوای سرد دارد وازمیوه هاش عباسی نیکوست چنانکه از عباسی دوشاب گیرند». درقرن‌چهارم‌دراین ناحیه‌دوشهر همسایه «ویمه»و«شلنبه»واقع‌بود. ابن‌حوقل در بارهٔ آن دوشهر گوید کشتزار وآب وباغستان وانگور فراوان دارند. یاقوت که ویمه یا ویمه (بفتح یا کسر« واو ») را دیده است گوید خرابست وقلعهٔ فیروزکوه ازآنجا دیده میشود. یاقوت قلعهٔ فیروزکوه را نیزدیده است. حمدالله مستوفی دربارهٔ این قلعه گوید « قلعه ایست که کوه دماوند بر او مشرف است هوایش سرد درخت نمیباشد وغلات بسیار زراعت میکنند وحاصل نیکو دارد وآب خوار از درقلعه ودیه میگذرد ». فیروزکوه ازدژهای مازندران وازجملهٔ دژهائی بودکه امیر تیمورآنها را محاصره وتسخیر کرد. در دامنهٔ کوه دماوند هم دژ دیگری وجود داشت که ازدژ فیروزکوه اهمیتش کمترنبود وآنرا دژ« استوناوند » یا « استناباد » میگفتند. قزوینی

---

۱ ـ ابن حوقل ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۲۷۵ ، مقدسی ۳۵٤ ، ۳۵۹، یاقوت: جلد اول ۳٥٤ ، ٤۰۹، مستوفی۱۰۹ ، علی‌یزدی : جلد اول ۳۹۱ ، ٥۷۱ ، ابوالفداء ٤۳۷.

گوید سه هزار سال از عمر این دژ میگذرد و هیچکس نتوانسته درین مدت آنرا بقهر وغلبه تصرف کند ، تا آنکه مغولها در سال ۶۱۳ بایورش آنرا تصرف نمودند. یاقوت گوید این قلعه را « جرهد » نیز گویند و دوازده فرسخ تا ری فاصله دارد وپناهگاه اسپهبد پادشاه قدیم زردشتی مذهب این بلاد بوده است. این قلعه را یحیی برمکی پس از محاصره تسخیر کرد و دختران اسپهبد را اسیر نموده ببغداد برد . یکی از این دختران که بحریه نام داشت همخوابهٔ منصور خلیفهٔ عباسی شد واز او مهدی پدرهارون‌الرشید متولد گردید. فخرالدولهٔ دیلمی درسال ۳۵۰ هجری بتعمیر آن دژ همت گماشت وسپس بتصرف اسماعیلیه درآمد.[۱]

جغرافی نویسان قرون وسطی بسیاری از دژها وشهرهای طبرستان را اسم برده‌اند که اکنون از آنها در نقشه ها اثری دیده نمیشود . این قلعه ها و شهرها یا درضمن هجوم مغول به ایران یا درلشکرکشی‌های امیر تیمور که در اواخر قرن هشتم مکرربه‌مازندران تاخت وتازکردازمیان رفتند. بعلاوه اسامی‌غالب این شهرها و دژهای از میان رفته درکتابهای مسالک ذکر نگردیده و فعلاً ممکن نیست که محل آنها راحتی بطورتقریب درنقشه هاتعیین کرد .ابن‌حوقل درقرن‌چهارم ازسه ولایت کوهستانی که دارای جنگلهای خوب واراضی حاصلخیزبودند اسم برده که درجنوب ساری وتقریباً بفاصلهٔ یکروز راه از آن شهرواقع وبطرف مغرب تا مرزدیلم درایالت گیلان امتداد داشتند . اول کوه فادوسبان که‌ایرانیان‌آنرا بادوسبان میگفتند . این کلمه نام خاندان حکمرانان آنجا بود که تقریباً هشتصد سال یعنی از زمان هجوم اعراب تا فتنهٔ مغول پادشاهان نیمه مستقل آن حدود بودند. در سراسر این ناحیهٔ کوهستانی دهکده‌هائی که مهمترین آنها دهکدهٔ منصور خوانده میشد پراکنده بود. دهکدهٔ دیگر که ازحیث‌اهمیت‌پس‌ازقریهٔ منصوربود«ارم‌خاست»یا «ارم خواسته» نام داشت و شامل دو قریهٔ بالا و پائین بود و درحدود یک روز راه تا ساری فاصله داشت ولی در تمام این دامنهٔ کوهستان بزرگی که مسجد جامعی داشته

---

۱ ـ اصطخری۲۰۲ ، ابن حوقل۲۶۵ ، ۲۷۰ ،مقدسی۳۹۲ ؛قزوینی : جلد دوم ۱۹۵ ، یاقوت : جلد اول ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، جلد سوم ۹۳۰ ، جلد چهارم ۹۴۴ ، مستوفی ۱۹۱ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ . شرف‌الدین علی یزدی: جلد دوم ۵۷۷. فیروزکوه هنوز باقی و پابرجاست ولی محل‌استوناوند معلوم ومشخص‌نیست.

باشد نبود. نزدیک فادوسبان ناحیهٔ کوهستانی قارن قرار داشت که مرکز حکومت دودمان قارن بود. گفته میشود نسبت این خاندان بپارتها میرسید. بهرحال نام سرداران قارن در تاریخ ساسانیان ذکر شده و در عهد مسلمین نیز فرمانروایان آن ناحیه بوده اند. استوارترین دژ دودمان قارن که از دورهٔ ساسانیان در تصرف آنان بود فرم (فریم) نام داشت وآباد ترین شهر آنها شهر سهار یا شهار بود و مسجد جامع منحصر بفرد آن ناحیه درین شهرجای داشت. محل فریم متأسفانه درهیچیک از کتب مسالک بطور دقیق تعیین نشده. یاقوت ازآن نام برده ودرقرن هشتم حمدالله مستوفی گوید « بعضی ازقومس گرفته‌اند وبعضی ازتوابع مازندران واکثراوقات داخل ساری میباشد وبوالی او تعلق دارد».

سومین ولایت کوهستانی ناحیهٔ روبنج در شمال ری واقع واز دو ولایت دیگر بمرزهای دیلم نزدیک تربود. اسم هیچ شهر ودهکده‌ای دراین ناحیه بدست ما نرسیده ولی چنانکه نقل کرده‌اند در غایت شادابی وحاصلخیزی بوده ودامنه های آن با انبوه درختان جنگلی پوشیده بوده است.[۱]

بفاصلهٔ یکروز راه، یعنی پنج فرسخ، در باختر آمل در جلگه‌ای نزدیک بساحل شهرناتل یا ناتله وبهمین فاصله در سمت باخترناتل شهر سالوس یاشالوس واقع بود. مقدسی گوید درآنجا قلعه‌ای است که ازسنگ ساخته شده ومسجدی در یک سمت آن است. نام این شهر بصورت سالوش هم ضبط گردیده. درحول وحوش آن

---

۱ - اصطخری ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ابن حوقل ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، یاقوت : جلد اول ۲۱۲، جلد سوم ۳۲٤ ، ۸۹۰، مستوفی ۱۹۱ . فادوسبان که درکتاب اصطخری وبعضی ازکتب جغرافی‌نویسان دیگربشکل قادوسیان آمده ناشی از اشتباه چاپخانه است و باینجهت بسیاری ازنویسندگان گمان کرده اند این طوایف باقیماندهٔ طایفهٔ قدیم Cadusii که در تاریخ استرابون ذکر شده اند میباشد . (رجوع کنیدبه Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden اثر نلدکه ، صفحهٔ ۱۵۱ ، حاشیهٔ ۲ . وی توضیح داده است که در زمان ساسانیان بادوسبان حکمرانان این ناحیه و اسپهبدان فرماندهان لشکری این منطقهٔ مرزی بوده اند، نیزرجوع کنید به Justi: Iranisches Namenbuch صفحهٔ ۱۵۵ ، مادهٔ Karen (قارن) وصفحهٔ ۲٤٥ مادهٔ Patkospan (فادوسبان) برای اطلاع از اسامی رؤساء بادوسبان درعصر اسلامی رجوع کنید به Das Südlische Ufer des Kaspischen Meeres اثر G. Melgunof صفحهٔ ۵۰ وبالاخره برای اطلاع از اسامی رؤساء قارن بهمین کتاب صفحهٔ ۵۲ رجوع کنید .

دو شهر دیگر است که یکی را کبیره و دیگر را کچه گویند. اسم شالوس درضمن جنگهای امیر تیمور بنام چالوس آمده است. ظاهراً امیر تیمور درضمن لشکرکشی‌هائی که دراین بلاد کرد تمام آن بلاد و همچنین بلاد کوهستانی جنوب آن یعنی رویان و رستمدار را بکلی خراب کرد. شهر کلار، که یاقوت آنرا همان شهر کچهٔ فوق الذکر دانسته، در یک منزلی شالوس، در کوهستان قرار داشت و از کلار تا حدود دیلم یک منزل راه بود. در این نامها اختلاط واشتباه هم روی داده است. دور نیست کلارو کچه ورویان شهرهائی متصل بیکدیگر بوده وحتی احتمال می‌رود که هرسهٔ اینها اسم یک شهر باشند. رویان، علاوه براین، نام روستای بزرگی بود درکوهستانهای مرز باختری طبرستان. ابوالفداء گوید شهررویان که آنرا شارستان نیز گویند برقلهٔ کوهی جای دارد و مشرف برمعبری کوهستانی بفاصلهٔ شانزده فرسخی قزوین است. یاقوت گوید رویان کرسی منطقهٔ کوهستانی طبرستان و آمل کرسی منطقهٔ جلگه‌ای و اراضی پست ساحلی است. دررویان ساختمانهای خوب و باغستانهای پرمیوه وجود دارد ونزدیک رویان (یا کلار) شهرچهٔ سعید آباد واقع است.

دژعظیم طاق درمرز دیلم، که هنگام هجوم سپاهیان منصور خلیفهٔ عباسی بآن حدود آخرین پناهگاه سپهبد طبرستان قرار گرفت، باید درهمین ناحیهٔ رویان واقع باشد. یاقوت و قزوینی در شرح این موضع بنقل از مورخین سابق بتفصیل پرداخته‌اند. طاق دژی بود استوار که در زمان باستان خزانهٔ پادشاهان ایران بود و آن نقبی بود دربلندی کوهی صعب‌العبور. این نقب مانند دریچه‌ای بود که چون آدمی بآن داخل میشد باندازهٔ یک میل در تاریکی بسختی راه می پیمود آنگاه بمحلی میرسید مانند شهری که از هرسو کوهها آنرا دربر گرفته بودند. دراین درهٔ وسیع غارهای بسیار وجود داشت ودرمیان آن چشمهٔ آب بزرگی بود که از سنگی بیرون می‌آمد وپس‌از اندک فاصله‌ای درشکاف سنگی دیگر فرومی‌رفت. یاقوت‌ازعجائب آن محل شرح مبسوطی نقل کرده است. در سر چشمهٔ شاهرود بزرگ، که شعبهٔ خاوری سفید رود (رجوع کنید به صفحهٔ ۱۸۲) است، ولایت رستمدار واقع است که حمدالله مستوفی گوید « قریب سیصد پاره دیه از توابع آن است وهوایش بگرمی

مایل است وبیشتر ولایت را آبش از شاهرود ». این ولایت که از نهرهای متعدد مشروب میشد میان قزوین و آمل در سمت خاور و لایت رویان قرارداشت. در کنار شاهرود ، بطوریکه در فصل پانزدهم صفحهٔ ۲۳۸ گفتیم ، مهمترین دژهای فرقهٔ اسماعیلیه جای داشت وشاید قلعهٔ «کلام » درهمین ناحیهٔ رستمدار بوده است. این قلعه که یاقوت آنرا دژ باستانی طبرستان شمرده بدست فرقهٔ اسماعیلیه افتاده بود وسلطان محمد پسر ملکشاه سلجوقی لشکری بدانجا گسیل داشت که آنرا تصرف نموده با خاك یکسان کردند.[۱]

دو فرسخی خاور آمل در راه کناره شهر میله واقع بود وسه فرسخ بعد از آن شهر برجی دریک منزلی ساری قرارداشت. شهرممطیر یا ماماطیر هم دریک منزلی آمل و ساری و شش فرسخی دریا بود که بارفروش امروز بجای آن است. یاقوت در وصف آن گوید : مسجد جامع و روستاها و آبادیهای بسیار دارد . نزدیك ساری و شاید در خاور آن ، شهرنامیه (یا نامشه) واقع بود که روستائی نیکو داشت ودر بیست فرسخی ساری بود و شهر مهروان ده فرسخی ساری دارای مسجد وپادگانی مشتمل برهزار نفر بود. متأسفانه محل دقیق این دو شهر معلوم نیست. در انتهای مرزخاوری طبرستان سه منزلی ساری سرراه استراباد ویك منزلی استراباد شهرطمیس یا طمیسه درکنار معبر بزرگی که از کوه تا میان باتلاقهای کنار دریا امتداد داشت واقع بود . یاقوت گوید انوشیروان پادشاه ساسانی این معبر را بنیاد گذارد تا راه کسانی باشد که از طبرستان به خارج می‌روند.[۲]

درجنوب خاوری دریای خزرخلیج آشوراده قرار دارد وجلوآن برزخی است ریگی وطولانی که بسمت خاور تا نزدیك ساحل گرگان امتداد پیدا میکند. حمدالله

---

۱ ـ ابن حوقل ۲۷۵ ، یاقوت : جلد دوم ۸۷۳ ، جلد سوم ۹۳ ، ۴۹۰ ، ۵۰۴ ، جلد چهارم ۲۴۰ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷ ، قزوینی : جلد دوم ۲۳۸ ، ابوالفداء ۴۳۵ ، مستوفی ۱۹۰

۲ ـ ابن حوقل ۲۷۵ ، یاقوت : جلد سوم ۵۰۳ ، ۵۰۴ ، ۵۴۷ ، جلد چهارم ۳۹۸ ، ۶۴۲، ۶۹۹ ، ۷۳۳ . قدیمترین مؤلفی که بارفروش را باسم «بارفروش ده» ذکر کرده است احمد رازی درکتاب « هفت اقلیم » است . این مؤلف درقرن دهم هجری می‌زیست . رجوع کنید به Muhammedanische Quellen جزء چهارم ، صفحهٔ ۶۹ متن فارسی ، از Dorn

مستوفی این خلیج و جزیره یا شبه جزیرهٔ آنرا بنام «نیم مردان» ضبط کرده گوید «جزیره ایست مردم بسیار درآنجا سا کنند کشتیها که ازاروس و گیلان ومازندران میایندآنجابیرون‌میایندو از آنجاسه‌فرسنگ‌است‌تا استراباد و محصول بسیاراز کشتیهادارد» شهر کی که درعقب آن است وداد وستد فراوان دارد شهر آباد نامیده میشود. ولایت مجاوراین ناحیه که ابریشم بسیاراز آن بدست میآمد وزمینهای غله خیزوتا کستانهای بزرگ داشت موسوم به کبود جامه و سرزمینی بغایت حاصلخیز بود. ولی در نتیجهٔ لشکر کشیهای امیر تیمور درپایان قرن هشتم ویران گردید. ظاهراً شهر «روعد» یا «روغد» که در ضمن جنگهای امیر تیمور از آن نام برده شده وهنگام لشکر کشی درمازندران سرراه او بوده جزء ولایت کبود جامه بوده است. حمدالله مستوفی دروصف این‌شهر گوید شهری متوسط است دورآن چهارهزار گام بوده و در میان زمینهای حاصلخیز قرار دارد و غله وپنبه و میوه جات مختلف در آنجا بسیار است.

در بارهٔ محصولات و تجارت طبرستان علاوه بر آنچه در صفحهٔ ۳۹۴ ذکر نمودیم، مقدسی گوید پارچه های نیکو که‌از آن قبامیدوزند و پارچه هائی که‌از آن طیلسان تهیه می کنند وانواع پارچه‌های نازك دیگر در آنجا بافته و صادر میشود. محصول طبیعی آن چوب خلنج (چوب شمشاد) است که آنرا بصورت قطعاتی بریده بخارج میفرستند و صنعتگران ری از آن کاسه و ظروف دیگر میسازند. خلنج چوبی است خوشبو برنگهای گوناگون که گاهی دانه های تسبیح نیز از آن میسازند و بهترین نوع آن در کوههای طبرستان یافت میشود.[1]

گرگان

ایالت جرجان، یا بقول ایرانیان گرگان، درجنوب خاوری دریای خزر واقع شده ومشتمل است برجلگه های پهناور ودره‌هائی که ازدو رود گرگان واترك سیراب میگردند. در زمان قدیم این ایالت هر چند از توابع خراسان شمرده میشد

۱ - مقدسی ۳۶۷، مستوفی ۱۹۰، ۱۹۱، جهان‌نما ۳۳۹، ۳۴۱، علی یزدی: جلداول ۳۴۹.
از قرن چهاردهم میلادی یعنی زمان حمدالله مستوفی تاکنون درشکل‌خلیج‌آشوراده وشبه جزیرهٔ آن تغییرات بسیار پیدا شده و محل صحیح آن شهر وبندر آن مشخص ومعلوم نیست.

ولی در حقیقت ایالتی مستقل بود. تغییراتی که در اثر فتنهٔ مغول حادث گردید ایالت گرگان را از توابع مازندران قرار داد. این ایالت، مانند دیگر ایالات جنوبی دریای خزرِ زیر سم ستور مغولها در قرن هفتم خراب گردید و پس از آن بر اثر لشکرکشی‌های امیر تیمور درپایان قرن هشتم یکسره ویران شد.

بگفتهٔ مقدسی، گرگان دارای آب فراوان است و در کوه‌ها و دشت‌های آن نخل میروید ونارنج و انگور بسیار دارد ومهمترین رودخانهٔ آن بنام خود ایالت یعنی گرگان، موسوم است. این رودخانه همانست که مقدسی در قرن چهارم گوید به‌رود «طیفوری» معروفست. این نویسنده از رودخانهٔ اترك اسم نبرده است. درقرن هشتم حمدالله مستوفی آنرا بنام آب جرجان ذکرنموده گوید «ازجبال اسند مازندران ازدرهٔ شهرك نو برمیخیزد وبرمیدان سلطان درین گذشته بجرجان میرسد وببحرخزر میریزد وازاین آب اندکی درزمین مملو بزراعت نشیند باقی عاطل است وآبش عمیق است... وهیچ روز نگذرد که کسی دروغرق نشود طول این رود پنجاه فرسنگ باشد».

رودخانهٔ اترك از رودخانهٔ گرگان درازترست وازجلگه‌های خراسان بین نسا وخبوشان نزدیك سرچشمهٔ رودخانهٔ مشهد برمیخیزد. رودخانهٔ مشهد بسمت جنوب خاوری در مسیر معکوس رود اترك جاری میگردد و بقول حمدالله مستوفی «ازکوههای نسا وباورد برمیخیزد ودر خبوشان وبحدود دهستان گذشته ببحرخزر میریزد طولش صد وبیست فرسنگ باشد واین آب سخت عمیق است و قطعاً مجال گذر ندهد و کنارش اکثر اوقات از حرامی خالی نبود». میگویند نام رودخانهٔ اترك مخفف اتراك (جمع «ترك») است و چون ترکها مدت زمانی در کنار این رود خانه میزیسته اند بنام آنها موسوم گردیده است. اسم این رود خانه درکتابهای جغرافی نویسان قدیم عرب ذکر نشده وحمدالله مستوفی در قرن هشتم نخستین کس است که آنرا بنام رود اترك ضبط نموده و تا کنون بهمین نام خوانده میشود.[۱]

---

۱ ـ مقدسی ۳۵۴، ۳۶۷، مستوفی ۲۱۲، ۲۱۳، جهان نما ۳۴۱، حافظ ابرو۲۳ A . نام اترك را بدون اینکه قبل از«کاف»که حرف آخرآن است الفی اضافه کنند مینویسند درصورتیکه جمع ترك «اتراك» است وبااین‌صورت بنظرمی‌رسدکه عقیدهٔ اشتقاق این اسم ازکلمهٔ «اتراك» اساس درستی‌نداشته باشد.

کرسی گرگان شهرست بهمین اسم که امروز آنرا «من گرگان» گویند. ابن حوقل در قرن چهارم گوید شهری نیکوست. ساختمانهای آن از خشت ساخته شده وخاك آن از خاك آمل خشک‌تر است زیرا باران در گرگان کمتر از طبرستان می‌بارد. چون رود گرگان از میان شهر میگذرد شهر دردو جانب رود واقع گردیده واین دو جانب را پلی بیکدیگرمتصل میسازد. گرگان در جانب خاوری و بکرآباد درجانب باختریست وهردوجانب مجموعاً، بنظر ابن‌حوقل که آنجارا دیده، باندازهٔ ری بوده وباغستانهای آن شهرمیوهٔ فراوان داشته وابریشم درآنجا بعمل میآمده است. مقدسی جانب خاوری گرگان را شهرستان نامیده گوید مساجد و باغهای خوب دارد ودر باغهای آنجا انار وزیتون وخربزه وبادنجان ونارنج ولیمو وانگور بعمل می‌آید واین محصولات هم بسیار خوب‌اند هم ارزان و در آن شهر نهرهائی است و روی آن نهرها طاق‌ها وپل‌ها بسته‌اند. میدانی جلو دارالامارهٔ گرگان وجود دارد وشهر دارای نه دروازه است. گرمای گرگان سخت است وپشهٔ آنجا بسیاروحشراتش‌موذی اند، بویژه کک‌های آن شهرچنان گزنده‌اند که به گرگان (جمع «گرگ»)معروف‌اند. بکرآباد که مقدسی آنرا باین صورت ضبط کرده شهرکی آباد بوده دارای مساجد ساختمانهایش در رودخانه وبمسافت کمی در محاذات ساحل باختری آن بوده‌اند.

در قرن هفتم، یعنی زمانی که قزوینی کتاب خود رامینوشت، گرگان نزد شیعیان شهرت بسیار داشت زیرا مزار معروف به «گورسرخ» قبر یکی‌از فرزندان حضرت علی‌بن ابیطالب، در آنجاست. حمدالله مستوفی تجدید بنای شهر گرگان‌را ازآثار پسرزادهٔ ملکشاه سلجوقی‌دانسته گوید «دورباروش هفت‌هزار گام است هوایش گرم است و متعفن و آبش ازکوه اما چون کوه نزدیکی دارد در هنگام گرم برف ازکوه بیاورند حاصلش غله و پنبه و ابریشم بود و از میوه‌هایش خرما و انگور وعناب و سنجد نیکو و بسیار بود وازنیکوئی نشوونما درخت دوسه ساله ازده‌سالهٔ دیگرولایات قویتر وپرقوت‌ترباشدواهل آنجا شیعه وصاحب مروت باشند ودراوایل عهد اسلام کثرت وغلبهٔ عظیم‌داشته اند ودر زمان آل‌بویه از وبا و جنگ شهر نقصان فاحش در عددشان ظاهرشد و درعهد مغول قتل‌عام رفت واکنون خرابست وآنجامردم

اندکند فیروز ساسانی در آن حدود جهت دفع تنازع با تورانیان دیواری طولش پنجاه فرسنگ بساخت و از مزار اکابر تربت محمدبن جعفرالصادق علیه‌السلام وآن مزار بگور سرخ مشهور است و درآنجا دو سنگ آسیاست هریک را بیست گز قطر و دو گز ضخم » . در سال ۹۷۵ که امیر تیمور مازندران و بلاد مجاور آنرا خراب کرد در گرگان چندی توقف نمود و کنار رودخانهٔ گرگان کاخ بزرگی معروف به شاسمن برای نشیمن وی ساختند و حافظ ابرو از آن کاخ گفتگو کرده است.[۱]

دومین شهر ایالت گرگان استراباد نزدیک مرزهای مازندران است که مقدسی در قرن چهارم آنرا شهری خوش آب و هواتر از گرگان شمرده گوید کرم ابریشم آنجا بسیار است . در زمان او دژ آنجا خراب گردید زیرا آل بویه در ضمن جنگهائی که با آل‌زیار کردند تمام این بلادرا خراب نمودند. مقدسی گوید مسجد جامع آنجا که دردورهٔ اول فتوحات مسلمین ساخته شده‌هنوز دربازار نزدیک دروازهٔ شهر باقی است. یاقوت وحمدالله مستوفی نیزهمین مطالب را ذکر می‌کنند وهوای استراباد و فراوانی خواربار آن را نیز ستوده و مطلبی جزاین نیاورده اند . بندرگاه شهر گرگان و استراباد در دریای خزر جزیرهٔ آبسکون بوده که باهریک از این دو شهر یک روز راه فاصله داشته و ظاهراً در طی قرون هفتم پس‌از فتنهٔ مغول آب آنرا فراگرفته و پوشانیده است. درکتاب اصطخری و ابن‌حوقل درقرن چهارم ذکر شده که آبسکون بازار بزرگی برای داد و ستد ابریشم است و از ثغوریست که در مقابل ترکان و قبائل غز قرار دارد و بندر مهم تجارتی سواحل دریای خزر است که از آنجا به گیلان حمل و نقل تجارتی میشود. دژ محکمی که از آجر ساخته شده شهر را محافظت میکند و مسجد آن در بازار است. مقدسی آنرا

---

۱ - ابن حوقل ۲۷۲ ، ۲۷۳ ، مقدسی ۳۶۷ ، ۳۵۸ ، قزوینی : جلد دوم ۲۳۵ ، مستوفی ۱۹۰ علی یزدی : جلد اول ۵۷۸ ، حافظ ابرو ۳۲ A .

در قرن چهارم گرگان درتصرف زیاریان بود که ازساکنین همان ایالت بودند وفرمانروائی آنها تا حدود طبرستان و نواحی مجاور آن نیز رسیده بود. مشهورترین رجال زیاریان قابوس متوفی بسال ۴۰۳ است که قبر او هنوز نزدیک خرابه‌های شهرگرگان باقی و بنام‌گنبد قابوس موسوم است . رجوع کنید به‌کتاب « خراسان و سیستان » اثر Yate صفحهٔ ۲۳۹ - ۲۴۱.

لنگرگاه بزرگ گرگان و دریای خزر دانسته است . یا قوت گوید دریای خزر را غالباً دریای آبسکون‌مینامند. آبسکون‌آخرین پناهگاه‌سلطان محمد خوارزمشاه‌آخرین پادشاه سلسلهٔ خوارزمشاهیان که از مقابل اردوی مغول فرارکرد و در سال ٦١٧ هجری در آنجا با مذلت جان سپرد واقع گردید[١].

بمسافت شش روز راه (یا پنجاه فرسخ) درشمال آبسکون و چهارمنزلی شهر گرگان محلی موسوم به‌دهستان در ولایتی بهمین نام قرار دارد که درقرن چهارم درسرزمین ترکان بوده است. ابن‌حوقل گوید دهستان نزدیک سواحل دریای‌خزراست و چند دهکده و باغستان دارد که جمعیت در آن پراکنده‌اند. نزدیک آن خلیجی کم عمق است که‌قایقها درآن لنگرمیاندازند ومردمانی که‌درآن حدود ساکنند ازآنجا ماهی بسیارصید میکنند. مهم‌ترین‌آبادی دهستان «آخور» نام داشت که مقدسی آنرا شهرستانی مشتمل بر بیست و چهاردهکده شمرده‌گوید بزرگترین آبادیهای ایالت گرگان است . درآخور مناره یا برجی بود که از دهکده های دوردست دیده‌میشد.

درخاور آخور سرراه‌خوارزم شهری‌وجود داشت بنام رباط. مقدسی گوید سلطان قلعهٔ آنرا خراب کرد و آن‌سه دروازه داشت. شهری معموراست وبازارهای خوب و عمارات خوش منظر و مسجدی نیکو بنام مسجد کهنه دارد که ستونهائی از چوب درآنست . در زمان مقدسی نصف‌مسجد در زیرزمین بوده است. این شهر مسجد دیگری‌هم داشت با مناره‌ای زیبا . یاقوت از این دوقریه وآبادیهای دیگر دهستان یعنی دهکدهٔ «خرتیر» و « فرغول » و « هبراثان » یادکرده ولی تفصیلی دربارهٔ آنها ذکر نکرده است. حمدالله مستوفی که‌راه گرگان به خوارزم راثبت‌نموده گوید این راه از دهستان میگذرد و درجای دیگر گوید «آنرا قبادبن فیروز ساسانی ساخت و آنرا از ثغور نهاده‌اند میان مسلمانان و اتراك هوایش گرم است و آبش

---

١ ـ اصطخری ٢١٣ ، ٢١٤ ، ابن حوقل ٢٧٣ ، ٢٧٤ ، مقدسی ٣٥٨ ، یاقوت : جلد اول ٥٥ ، ٢٤٢ ، مستوفی ١٩٠ ، ٢٢٥. ابن سرابیون (B ٤٦) گوید شهر آبسکون‌کنار مصب نهر گرگان بدریای خزر واقع است. مسعودی : التنبیه ٦٠ ، ١٧٩.

از رود، اندك میوه دارد[1]». در چهارمنزلی دهستان ولب کویر جائی که راه خوارزم شروع میشود شهر «فراوه» واقع بود که اصطخری آنرا ثغر بیابان غز شمرده است. درقرن چهارم این شهر پادگان ورباطی بزرگ داشت که آن منطقه را از تاخت وتاز ترکان حفظ میکرد. باغ و کشتزارنداشت و همهٔ جمعیت آن از هزار خانواربیشتر نبود. مقدسی این شهررا بصورت «افراوه» ضبط کرده است. یاقوت گوید عبدالله طاهری در زمان خلافت مأمون آنرا بنیاد نهاد. بنظرمی‌رسد که فراوه باقزل اروات امروز که ازکلمهٔ قزل رباط مأخوذ شده یکی باشد. یاقوت از آبادیهای دیگر ایالت گرگان که از توابع گرگان یا استراباد هستند فقط بذکر نام آنها اکتفا کرده است ولی محل هیچیک از آنها بخوبی مشخص نیست ودور نیست اسامی آنها نیز درست ضبط نشده باشد[2].

مقدسی از جملهٔ صادرات مشهور گرگان یکنوع نقاب ابریشمی را ذکر نموده که در زمان او به یمن در جنوب عربستان حمل میکرده‌اند. همچنین نوعی دیبا از آنجا صادر میشد. انگور و انجیر و زیتون هم در آنجا فراوان بود

در منطقهٔ گرگان و طبرستان راههای زیاد وجود نداشت زیرا کوههای طبرستان مانع از آن بود که راهی از آنجا بگذرد. اصطخری (که ابن حوقل گفتهٔ او را اقتباس کرده است) وهمچنین مقدسی راهی‌را که از ری بسمت شمال‌می‌رفت واز کوههامی گذشت اسم برده‌اند. این راه ازاسك وبلورمیگذشت و به‌آمل منتهی‌میشد. امروز تعیین بیشترمنزلگاههای این راه دشوار بلکه محال است. راهی که ازآمل بسمت باختر در امتداد ساحل میگذشت ابن‌حوقل و اصطخری منزلگاههای آنرا تا

---

۱ - ویرانه‌های این مواضع درحاشیهٔ صحرای خوارزم درمسریان نزدیک کوههای «کورن داغ» دیده میشود. از قرنها پیش زراعت درین ناحیه از بین رفته و اکنون صحرای بی‌آب وگیاهی است. ابن حوقل ۲۷۷ ، ۲۸٦ ، مقدسی ، ۳۵۸ ، ۳۵۹، یاقوت : جلد اول ۵۹ ، ۵۰۰ ، جلد دوم ٤۱۸، ٦۳۳، جلد سوم ۸۸۰ ، جلد چهارم ۹٤۹ ، مستوفی ۱۹۰، ۱۹۷. ۲ - اصطخری ۲۷۳ ، ابن‌حوقل ۳۲٤ ، مقدسی ۳۳۳ ، یاقوت : جلد سوم ۸٦٦ ، مستوفی ۱۹۷. یاقوت شانزده قریه از اینها رانام برده است. یاقوت: جلد دوم ۱۳۷ ، ٤۸۹ ، ۷۸۲، جلد سوم ۳۲۳ ، ۹۲۳ ، ۹۳۰ ، جلد چهارم ۲۷۷ ، ۳۷٦ ، ۳۹۵ ، ۳۹٦، ۵۵۵ ، ٦۹۹ ، ۷۲۸ ، ۹۲٦ ، ۹۲۷ .

ناتل وچالوس واز آنجاتاسرحد گیلان (دیلم) یاد کرده‌اند. همچنین مقدسی منزلگاههای راهی را که از آمل بسمت خاور به‌استراباد وشهر گرگان میرفت و از آنجا بسمت شمال پیچیده‌به‌دهستان میرسید یاد کرده است. مستوفی نیزمنزلگاه‌های راهی که‌ازبسطام واقع در ایالت قومس بمرکز خوارزم میرفت ذکر کرده است. مقدسی راهی را که از بسطام بشهر گرگان میرفت و از معبر کوهستانی عبور کرده از جهینه میگذشت ثبت کرده و بطوری که ابن‌حوقل ذکر نموده جهینه دهکده‌ای بوده است درکنار رودخانه‌ای زیبا[1].

بالاخره مقدسی راهی را ثبت نموده که از گرگان بسمت خاور رفته به خراسان میرسید و طی پنج روز به اسفرایین درجلگهٔ جوین می‌رفت و از «اجغ» که امروز آنرا «اشک» می‌نامند میگذشت. ما درفصل آینده بذکر این ناحیه خواهیم پرداخت[2].

---

۱ - مقدسی ۳۶۷

۱ - اصطخری ۲۱۴ - ۲۱۷ ، ابن‌حوقل ۲۷۴ - ۲۷۶ ، مقدسی ۳۷۲ ، ۳۷۳ ، مستوفی ۱۹۷

فصل بیست و هفتم

خراسان

چهار ربع خراسان - ربع نیشابور - شهر نیشابور و شادیاخ - کورهٔ نیشابور - طوس ومشهد - بیهق وسبزوار - جوین وجاجرم واسفرایین - استوا وکوچان - رادکان ونسا وابیورد - کلات - خابران و سرخس

خراسان در زبان قدیم فارسی بمعنی خاور زمین است. این اسم در اوائل قرون وسطی بطور کلی بر تمام ایالات اسلامی که درسمت خاور کویر لوت تا کوههای هند واقع بودند اطلاق می گردید وباین ترتیب تمام بلاد ماوراء النهر را در شمال خاوری باستثنای سیستان وقهستان درجنوب شامل میگردید. حدود خارجی خراسان در آسیای وسطی بیابان چین وپامیر و ازسمت هند جبال هندوکش بود ولی بعدها این حدود هم دقیق تر وهم کوچکتر گردید تا آنجا که میتوان گفت خراسان که یکی ازایالات ایران درقرون وسطی بود ازسمت شمال خاوری ازرود جیحون به آنطرف را شامل نمیشد ولی همچنان تمام ارتفاعات ماورای هرات راکه اکنون قسمت شمال باختری افغانستان است دربر داشت. مع الوصف بلادیکه در منطقهٔ علیای رود جیحون یعنی در ناحیهٔ پامیرواقع بودند درنزد اعراب قرون وسطی جزء خراسان یعنی داخل درحدود آن ایالت محسوب میشدند. ایالت خراسان در دورهٔ اعراب یعنی درقرون وسطی به چهارقسمت یعنی چهارربع تقسیم میگردید وهرربعی بنام یکی از چهار شهر بزرگی که در زمانهای مختلف کرسی آن ربع یا کرسی تمام ایالت واقع گردیدند وعبارت بودند از نیشابور و مرو و هرات وبلخ خوانده میشد. پس از فتوحات اول

اسلامی کرسی ایالت خراسان مرو وبلخ بود ولی بعدها امراء سلسلهٔ طاهریان مرکز فرمانروائی خود را بناحیهٔ باختر برده نیشابوررا که شهرمهمی درغربی‌ترین قسمتهای چهارگانه بود مرکز امارت خویش قرار دادند.[۱]

نام این شهر را در زبان کنونی فارسی بصورت نیشابور ودر عربی نیسابور تلفظ می‌کنند و از کلمهٔ فارسی قدیم «نیو شاه پور» که بمعنی «چیز یا کار خوب یاجای خوب شاه» بوده است گرفته شده ومنسوب به شاپور دوم پادشاه ساسانی است که در قرن چهارم میلادی بتجدید بنای آن شهر همت گماشت. بانی اول نیشابور شاپور اول پسر اردشیر بابکان مؤسس سلسلهٔ ساسانی است.

جغرافی‌نویسان عرب درقرن سوم فهرست مفصلی ازشهرهای مهم‌ولایت نیشابور ترتیب داده‌اند که قسمت عمدهٔ ایالت قهستان‌را ، که سابقاً دربارهٔ آن گفتگو کردیم ، نیزشامل میگردید. فایدهٔ مهمی که ازاین فهرست بهرهٔ ما میشود تلفظ قدیمی بعضی اسامی است. ولی بسیاری ازآن اسامی را امروز نمیتوان معین کرد که با کدام محل تطبیق میشود[۲] .

در اوائل دولت اسلام نیشابور به «ابرشهر» نیز معروف بود وبهمین نام درسکه هائی که خلفای اموی وعباسی‌درآن شهرضرب کرده‌اند یاد شده است. مقدسی وبعضی ازمورخان دیگرآنرا « ایران شهر» نیزضبط کرده‌اند. ولی گویا این‌نام فقط عنوان دولتی یاعنوان رسمی و افتخاری آن شهر بوده است. درقرن چهارم نیشابور شهری بزرگ و بسیارآباد ومساحتش یک فرسخ دریک فرسخ بود. دارای شهر وقهندز وحومه (ربض) بود و مسجد جامع بزرگی درحومهٔ آن وجود داشت ازآثار عمرولیث‌صفاری که مقابل‌میدانی‌معروف به‌لشکر گاه واقع بود. دارالاماره نزدیک‌این مسجد بود و بمیدان دیگری معروف به‌میدان حسینین اتصال داشت. زندان نیز تا

---

۱ ـ اصطخری ۲۵۳، ۲۵٤، ابن حوقل ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، مقدسی ۲۹۵ ، مستوفی ۱۸۵ .

۲ ـ اصطخری ۲۵۸، ابن‌حوقل ۳۱۳ ، ابن‌خردادبه ۲٤، یعقوبی ۲۷۸ ، ابن‌رسته ۱۷۱. قسمت اول کلمهٔ نیشابور در فارسی قدیم «نیو» یا «نیک» است که درفارسی کنونی بصورت «نیکو» باقیمانده . رجوع کنید به کتاب Sassaniden اثرنلدکه صفحهٔ ۵۹.

دارالامارهفاصلهٔ زیاد نداشت ومیان هریک ازاین عمارت بادیگری بیش ازیکچهارم فرسخ فاصله نبود.

قهندز دودروازه وشهرچهار دروازه داشت. دروازه‌های شهر موسوم بودند به: اول دروازهٔ پل، دوم دروازهٔ کوچهٔ معقل، سوم دروازهٔ قهندز، چهارم دروازهٔ پل‌تکین. دربیرون شهر وخارج قهندز و گرداگرد آنها حومه واقع بود و بازارهای شهر درحومه قرارداشت. این‌حومه دروازه‌های‌متعدد داشت وازآن جمله بوددروازهٔ قباب(گنبدان) که بسمت غرب بازمیشد ودرمقابل‌آن دروازهٔ جنگ روبروی ولایت بشتفروش واقع بود ودر سمت جنوب دروازهٔ احوص‌آباد قرارداشت. اسم چند دروازهٔ دیگرنیز ضبط گردیده‌است. بزرگترین‌بازارهای شهریکی بازارمربعهٔ بزرگ‌ودیگری بازار مربعهٔ کوچک بود. بازار مربعهٔ بزرگ حوالی مسجد جامع و بازار مربعهٔ کوچک نزدیک بازار اول درحومهٔ غربی حوالی میدان حسینین و دارالاماره واقع بود. این بازارهای طولانی پر بودند از دکان‌ها وازاین مربعه تاآن مربعه امتداد داشتند. نزدیک مربعهٔ بزرگ بازارهائی بطورعمود این بازارهارا قطع میکردواین بازارها از سمت جنوب به گورستان حسینین و ازشمال به سرپل منتهی میگردید.

دراین بازارها تیمها وسراهائی وجودداشت که اصناف سوداگران درآنها میزیستندوهرصنفی درمحلی‌جداازدیگران‌جای‌داشتند. کفاشان‌وبزازهاوخرازی‌فروشها و پیشه‌وران دیگر هریک سرائی مخصوص بخود داشتند وهریک ازخانه‌های‌شهر بوسیلهٔ قناتی که از آن خانه عبور میکرد از نهر وادی سغاور آب برمیداشت. این نهر ازقریهٔ بستن‌قان که مجاور نیشابوراست بسمت نیشابور جاری میگردیدوکسانی بحفظ نهر مجری ونظم وترتیب آب وتقسیم‌آن گماشته بودند. عمق برخی ازقنوات در خانه‌ها بصد پله میرسید وچون این قناتها از شهرمیگذشت و باراضی بیرون‌شهر میرسید آب آن بر زمین مسلط میگردید وکشتزارها و باغستانهای خارج شهر را مشروب میکرد.

در تمام خراسان بنظر ابن‌حوقل شهری خوش‌هواتر و آبادتر ازنیشابور نبود. ثروت بازرگانانش‌بسیاربود وهرروز کاروانی تازه‌بآن شهر میرسیدوانبارهای

آنجا را از کالاهای گوناگون پرمیکرد وپارچه‌های ابریشمی و نخی آنشهر بنواحی دیگر حمل میشد . مقدسی پس از تأیید این گفته ها گوید نیشابور چهل و دو محله دارد که برخی ازمحلات آن هریک بقدر نصف شیراز است. خیابان‌های بزرگ آن که بدروازه‌ها منتهی میگردد ازپنجاه خیابان کمتر نیست. مسجدجامع آن دارای چهارصحن است و چنانکه گفتیم ازآثار عمرولیث صفاری است. سقف آن برستونهائی از آجر متکی است وپیرامون مسجد سه رواق است وعمارت بزرگ مسجددیوارش با کاشی‌های زراندود آراسته است و خود مسجد یازده در دارد دارای ستونهای مرمر و سقفها ودیوارها همه پاکیزه و آراسته است. رودخانهٔ نیشابورچنانکه گفتیم ازقریهٔ بشتن‌قان جاری بود و هفتاد آسیاب‌را درسرراه خود میگرداند. ازاین‌رودخانه قناتهای متعددی آب میگرفت که در زیر خانه‌ها جاری بود. رودخانه یک فرسخ در داخل شهر عبور می‌کرد و باوجود این باز در خانه‌های شهر چاههای آب شیرین وجود داشت.[۱]

یاقوت گوید در زمان او یعنی در قرن هفتم‌این‌شهررا «نشاوور» میگفتند. وی همچنین گوید باوجود ویرانیهائی که از زمین‌لرزهٔ سال ۵۴۰ در نیشابور حادث گردید و پس‌از آن در سال ۵۴۸ تاخت و تاز و غارت عشایر غز بوقوع پیوست باز در تمام خراسان نقطه‌ای از نیشابور آبادتر نیست. میوهٔ باغهای آن ومخصوصاً ریواس آن بسیار مشهوراست. پس‌از تاخت و تاز غزها که به اسارت سلطان‌سنجر و خرابی شهر منجر شد قسمت عمدهٔ مردم آنجا بمحلهٔ نزدیک شهر که آنرا شادیاخ میگفتند کوچ کرده بآبادی آن‌پرداختند. باروی‌شادیاخ را مؤید، عامل سلطان‌سنجر وقتی که سلطان خود در اسارت بود ، کشید . محلهٔ شادیاخ (الشادیاخ) درابتدا باغی بود که دراوایل قرن سوم هجری عبدالله طاهرزمانیکه نیشابوررا مرکز فرمانروائی خویش قرارداد آنرا در تصرف داشت . لشکریان وی در اطراف آن باغ اقامت گزیدند و بتدریج آن محله بزرگترین محلات نیشابور گردید و پس‌ازهجوم غزها مرکز ایالت نیز شد . یاقوت که در سال ۶۱۳ مدت کوتاهی درنیشابورتوقف کرد

۱ ـ اصطخری ۲۵۴ ، ۲۵۵ ، ابن‌حوقل ۳۱۰ ـ ۳۱۲ ، مقدسی ۳۱۴ ـ ۳۱۶ ، ۳۲۹.

در شادیاخ اقامت داشت. اندکی بعد یعنی درسال ۶۱۸ لشکریان‌مغول بفرماندهی چنگیزخان آنرا تسخیر نموده بباد غارت دادند و خبر آن در موصل به یاقوت که در آنجا از خطر دراماان می‌زیست رسید. یاقوت گوید مغولها درآنجا حتی یک‌دیوار هم برجا نگذاردند.

نیشابور پس از فتنهٔ مغول دوباره آباد گردید و ابن بطوطه که در قرن هشتم آنجارا دیده است گوید شهری معموراست ومسجدی زیبا دارد که چهارمدرسه اطراف آن است و آن شهر ازفرط حاصلخیزی و کثرت‌میوه‌ها دمشق کوچک‌خوانده میشود وچهارنهر که ازکوههای مجاورجاری میگردند اراضی‌آنرا مشروب‌میسازند. در نیشابور، بگفتهٔ ابن بطوطه، پارچه‌های ابریشمین از قبیل نخ و کمنی بافته‌میشود و سوداگران از هرسو بآنجا رفت وآمد میکنند. حمدالله مستوفی همزمان وی گوید «دور باروش پانزده هزارگام است و برشیوهٔ رقعهٔ شطرنج هشت قطعه در هشت قطعه نهاده‌اند آبش ازقنوات وینابیع‌وبعضی قنوات ضیاع درمیان شهر گذردودرشیب ساکن و در آنجا عمارات و حوضخانه‌ها ساخته باشند وآب رود ازکوهی میاید که در شمال شرقی نیشابور است و آن کوه بغایت بلند است».

نیشابورکنونی واقع است‌درکنارهٔ‌خاوری جلگهٔ نیم‌دایره‌ای که اطرافش‌را کوه‌هافرا گرفته ومقابل‌آن‌جلگه درطرف‌جنوب کویرواقع‌است.این جلگه‌را جویهائی که ازکوههای‌شرقی وشمال‌آن‌فرودمی‌آیندمشروب‌میسازند.حمدالله‌مستوفی بسیاری از آن جویها را که پس‌ازآبیاری کردن کشتزارهای نیشابور بکویر فرومی‌روندنام برده است. پنج فرسخی شمال شهر درسرچشمه رودخانهٔ نیشابوربقول حمدالله‌مستوفی «چشمه‌ایست که چشمه سبز میگویند وآبی شیرین و سبز بیرون میاید و امیرچوپان برلب‌آن‌چشمه کوشکی ساخته‌است». ودرجای دیگر گوید دریاچهٔ چشمه سبز«دورش یک‌فرسنگ بود ازو دوجوی بزرگ است که به‌نیشابور وطوس‌میرود هریک‌زیادت ازبیست‌آسیا گردان‌بودو هیچ ملاحی‌آن‌بحیره‌را نمیتواند برید وبقعرش‌نمیتواندرسیده.

چهار روستای نیشابور از جهت حاصلخیزی شهرت بسیارداشتند که‌مقدسی در قرن چهارم آنها را نام برده است. روستاهـای چهارگانهٔ مزبور عبارت بودند

از: شامات (خالهای زیبائی) وریوند (که هنوز درسمت باختر نیشابور باقی‌است) و مازول و بشته‌فروش. روستای مازول درشمال جای داشت و دهکدهٔ مهم آن‌بنام بشتقان (بشتن‌قان) در یک فرسخی شهر بود و در آنجا عمرولیث باغ مشهوری احداث کرده بود. ریباس آن روستا شهرت بسیارداشت. روستای بشته‌فروش امروز معروف است به پشت‌فروش و بگفتهٔ مقدسی ازدروازهٔ جنگ نیشابور بسمت مشرق بطول یک‌روز راه امتداد داشت وچنانکه یاقوت گوید مشتمل برصد وبیست وشش دهکده بود و از باغهای آن زردآلوی بسیار به‌دیگرنواحی صادرمیگردید. روستای‌شامات‌را چنانکه مقدسی گوید ، ایرانیان تکاب میگفتند و محلی بسیار حاصلخیز بود . اما ریوند ، شهرکی است در روستائی بهمین نام در یک منزلی باختر نیشابور. ریوند در قرن چهارم مسجدی داشت که‌ازآجرساخته شده بود ونهری از میان آن‌میگذشت انگور فراوان وگلابی نیکوی بی‌نظیر داشت.

یکی ازبزرگترین نهرهای ولایت نیشابوربقول‌حمدالله مستوفی شوره رود بود که « آبهای جبال طرفین نیشابور بدو پیوندد و مجموع ولایات نیشابور بدان زراعت میکنند و آب دزباد از کوه دزباد برمیخیزد و فضل آب‌بهاریش در شوره رود افتد و در صحرای دزباد منتهی میشود ». حمدالله مستوفی نهرهای دیگری را نیز اسم میبرد که خواندن اسامی صحیح آنها مشکل است و درست نمیتوان آنها را شناخت ولی بعضی را هم بآسانی میتوان یافت ، ازین جمله نهر بشتقان است ، که چنانکه گفتیم از سمت چشمه‌سبز جاری میشود ، همچنین نهر بشت‌فروش که هردو در موسم بهار بقول حمدالله مستوفی پرآب میشوند و بشوره‌رود ملحق میگردند. نهر دیگر موسوم است به عطشاباد که « از حدود میدان سلطان برمیخیزد و بوقت بهاربیست آسیاگردان باشد وفضل‌آبش بشوره‌رود افتد اما در موسم گرما خشک‌شود و آنرا بدین سبب عطشاباد خوانند »[1]

۱ ـ ابن رسته ۱۷۱ ، مقدسی ۳۰۰، ۳۱۶، ۳۱۷، یاقوت : جلد اول ۶۳۰، جلد سوم ۲۲۸-۲۳۱ جلد چهارم ۳۹۱، ۸۵۷، ۸۵۸، ابن‌بطوطه : جلد سوم ۸۰، ۸۱، مستوفی ۱۸۵، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۶، جهان‌نما ۳۲۸ . رجوع کنید به Yate درکتاب « خراسان و سیستان » صفحهٔ ۳۵۱ ، ۳۵۳ در بارهٔ دریاچهٔ چشمه سبز و غار بادکه هنوز در خراسان مشهورند.

در جنوب خاوری نیشابور درمنزلگاه دزباد یا دهباد شاهراه بزرگ خراسان دوشاخه میشود. این دزباد را هم اکنون نام بردیم و گفتیم نهر آن در شورهرود میریزد. ازین محل راه مرو بسمت خاور میرود و راه هرات بجنوب خاوری دور میزند. سر راه هرات دردومنزلی دزباد دهکدهٔ فرهادان واقع بود که یاقوت آنرا فرهادجرد نامیده و مقدسی ولایت آنرا که از توابع نیشابور بحساب میآمد «اسفند» نامیده است. ابن رسته این نام را بصورت «اشبند» و یاقوت بصورت «اشفند» ضبط کرده‌اند ویاقوت گوید هشتاد وسه‌قریه دارد. ظاهراً این اسم امروزه بکلی ازمیان رفته باشد ولی دهکده‌ای که آنرا فراجرد (بجای فرهادجرد قدیم) میگویند هنوز در نقشه‌ها و درهمان محل قدیم دیده میشود[1].

شهر مشهد، یعنی مشهد حضرت علی‌بن موسی الرضا ،ع، در سمت خاور نیشابور است وسلسله جبالی که سرچشمهٔ اکثر آبهای نیشابور است مشهدرا ازنیشابور جدا میسازد. شهرمشهد امروز کرسی‌خراسان ایران است ودرچند میلی شمال‌مشهد بقایای شهر قدیم طوس قراردارد. طوس در قرن چهارم دومین شهر ربع نیشابور محسوب میگردید، و از دوشهر «طابران» و «نوقان» که متصل بهم بودند تشکیل میشد. بفاصلهٔ دو منزلگاه چاپاری از طوس باغ بزرگی بود در دهکدهٔ سناباد و درآن دهکده قبر هارون‌الرشید که در سال ۱۹۳ مرد و قبر امام هشتم شیعیان علی‌بن موسی‌الرضا ،ع، که در سال ۲۰۲ در اثر زهری که مأمون پسر هارون‌الرشید به آن حضرت خورانید شهید شد در آن باغ بود. دهکدهٔ سناباد معروف بود به «برذعه» یا «مثقب»، که‌بمعنی سوراخ‌شده است. شاید این کلمه به‌جهت روزنه‌هائی که درحرم وجود داشته برآن قریه‌اطلاق شده باشد وهم ممکن‌است علت دیگری داشته باشد[2].

---

۱ - ابن رسته ۱۷۱، مقدسی ۳۰۰، ۳۱۹، یاقوت: جلد اول ۲۸۰، جلد سوم ۸۸۷، مستوفی ۱۹۶، ۱۹۷. ۲ - نام مثقب برچندین قلعه اطلاق شده‌است یکی‌ازآنها نزدیک مصیصه Mopsuestia است که در فصل نهم از آن یاد شد. اما وجه تسمیهٔ آن به برذعه معلوم نیست. نوقان‌که نوگان تلفظ میشود هنوز نام محلهٔ شمال خاوری و دروازهٔ آن در مشهد جدید است‌که از طریق آن دروازه به نوقان‌طوس میروند. آب سناباد نیزهنوز ناحیهٔ شمال باختری مشهد را مشروب میسازد. ابن رسته ۱۷۲، ابن‌خرداد ۲۴، یاقوت: جلد چهارم ۴۱۴، C. E. Yate درکتاب «خراسان و سیستان» صفحهٔ ۳۶۱، ۳۱۷.

در قرن سوم بقول یعقوبی نوقان از طابران بزرگتر بود ولی یکقرن بعد طابران‌ازنوقان بزرگتر شد و تا زمان یاقوت بر همین وضع باقی‌ماند، تاآنکه لشکریان مغول طوس را ویران کردند. نوقان به تهیه و ساختن ظرفهای سنگی که بنواحی دیگرمیبردندشهرت داشت واز کوههای‌آن طلاونقره وآهن ومس استخراج میگردید.

در حوالی طوس فیروزه و سنگی که بآن «خماهن» میگفتند همچنین سنگ مرمر سبزبدست میآمد که برای‌فروش به نوقان میبردند. اما این منطقهٔ طوس کم‌آب بود. قلعهٔ نزدیک طابران ساختمان عظیم وباشکوهی بود که بقول مقدسی ازمسافت دور دیده میشد و بازارهای این قسمت شهر متاع بسیار داشت و مسجد جامع آن بسیار زیبا و آراسته بود. برفراز دوقبر سناباد در قرن چهارم قلعهٔ بسیار مستحکمی بنا شده بود که بگفتهٔ ابن حوقل گروهی در آنجا معتکف بودند. مقدسی گوید امیر فائق عمیدالدوله گرد قبر حضرت امام رضا مسجدی بساخت که در تمام خراسان عمارتی از آن باشکوه‌تر نبود. قبر هارون‌الرشید نزدیک ضریح حضرت امام رضا بنا شد ودر زمین پهناور آن باغ عمارات بسیار و بازارها احداث گردید.

یاقوت نیز همین مطالب را ذکر نموده اضافه میکند که از قبور مشهور طابران قبر فقیه بزرگ مذهب سنت امام غزالی است که در سال ۵۰۵ وفات یافت و چندین سال در بغداد مدرس مدرسهٔ نظامیه بود. اسم طوس در زمان یاقوت، یعنی در قرن هفتم، غالباً برولایت آن اطلاق میشد و در آن ناحیه بیش از هزار دهکده وجود داشت. تمام این آبادیها همچنین دو شهر طوس و عمارات دو قبر سناباد درسال ۶۱۷ پایمال لشکریان مغول گردید ویکسره غارت وتاراج شد واز آن پس دیگر طوس روی آبادی وعمارت را ندید. اما دوقبری که مجاور طوس بود در اثر توجه ثروتمندان شیعه دوباره آباد شد. حمدالله مستوفی درقرن هشتم ازنخستین کسانی است که سناباد را مشهد نامیده و از آن زمان تاکنون آنجا را همچنان مشهد یعنی جایگاه شهادت حضرت امام رضا، ع، می‌نامند.

هارون‌الرشید و امام رضا، چنانکه قزوینی گوید، هردو زیر یک گنبد مدفون شده اند ولی مأمون حیله ای بکار برده وبدستور او هارون‌الرشید را درقبری

مدفون کرده‌اند که بنام حضرت رضاست و حضرت رضارا درقبری مدفون ساخته‌اند که بنام هارون الرشید است و اهالی قریهٔ سناباد که ازشیعیان اند قبری را که معتقدند متعلق بحضرت رضاست کاملاً آراسته اند . در زمان حمدالله مستوفی مشهد بصورت شهری بزرگ درآمده ودرآن مزارهای بسیار با گنبدهای متعدد وجود داشت ازآن جمله قبر غزالی بوددر سمت خاوری قبهٔ حضرت رضا و قبر فردوسی گویندهٔ شاهنامه . اطراف مشهد جلگه ایست هموار و سرسبز که آنرا مرغزار تکان گویند . طولش دوازده و عرضش پنج فرسخ است وانگور و انجیر فراوان دارد . اهالی ولایت طوس ، بنظر حمدالله مستوفی « نیکوسیرت و پاك اعتقاد و غریب دوست باشند » . ابن بطوطه که مشهد را چند سال بعد دیده است گوید شهری عظیم است دارای بازارهای معمور و اطراف شهررا کوهها فرا گرفته وضریح درزیر گنبدی بزرگ جای دارد ومدرسه‌ای در جوارآن است وهمهٔ دیوارهای این ابنیه با کاشیهای عالی آراسته‌است . روی قبر امام ضریحی است از چوب که برروی آن صفحات نقره کشیده اند و قندیلهای سیمین بالای ضریح آویزانست . درحرم از نقره ساخته شده وپردهٔ ابریشمین زرتاری برآن درکشیده وفرش های متعدد گسترده اند . درکنار ضریح حضرت رضا قبر هارون‌الرشید است که فقط ضریح چوبی دارد و شمعدانهائی روی آن می گذارند . هنگامی که یکنفر زائر شیعه وارد میشود بضریح هارون لگد میزند و بضریح امام رضا درود میفرستد . کلاویخو سفیر اسپانیا که درسال ۸۰۸ هجری مأمور دربار امیر تیمور بوده ودرراه خودازمشهد عبور نموده به‌شکوه وعظمت‌قبر امام نیز اشاره کرده است . نکته‌ای که درسفرنامهٔ او ذکر شده این که در آن زمان مسیحیان در ورود به حرم مجاز بوده اند وایرانیان شیعه تعصبی را که امروز در این خصوص دارند آنروز نداشته‌اند.[۱]

بفاصلهٔ چهارروز راه در باختر نیشابور در ولایت بیهق دوشهر سبزوار

---

۱ - یعقوبی ۲۷۷ ، اصطخری ۲۵۷ ، ابن‌حوقل ۳۱۳ ، مقدسی ۳۱۹، ۳۳۳، ۳۵۲ ، یاقوت : جلدسوم ۱۵٤ ، ٤۸٦ ، ٥٦۰ ، ٥٦۱ ، جلد چهارم ۸۳٤ ، قزوینی : جلد دوم ۲٦۲ ، مستوفی ۱۸٦ ، ابن بطوطه : جلد سوم ۷۷ : ۹۷ . سفیران بتماشا و مشاهدهٔ مسجد رفتند وچون مردم در دیگربلاد دانستندکه آنان بزیارت‌ضریح رفته‌اند لباسهای آنانرا بعنوان تبرك وتیمن می‌بوسیدند Narrative of the Embassy of Ruy Gonzalez de Clavijo (Hakluyt Society) .

و خسرو گرد واقع و بیش از یک فرسخ با هم فاصله نداشتند. سبزوار از خسروگرد بزرگتر بود ودر قرون وسطی آنرا بیهق میگفتند. ولایت بیهق تا آخر حدود ریوند امتداد داشت ووسعت آن به بیست و پنج فرسخ دربیست وپنج فرسخ میرسید و چنانکه یاقوت گوید سیصد و بیست و یک دهکده داشت. یاقوت همچنین گوید اصل کلمهٔ بیهق بفارسی بیهه یا بهاین (بمعنی بسیار بخشنده) است و اسم صحیح تر شهر «سابزوار» است ولی مردم اختصاراً آنرا سبزوار گویند. سابقاً خسروگرد کرسی ولایت بود ولی در زمان یاقوت سبزوار از آن پیش افتاد و شهر عمدهٔ آن ولایت شد. حمدالله مستوفی گوید « بازارهای فراخ و خوب دارد و طاقی از چوب بسته اند که چهارسوی بازار است بغایت محکم و عالی حاصلش غله و اندکی میوه و انگور باشد وقریب چهل پاره دیه است که از توابع دارد و مردم آنجا شیعهٔ اثنی عشری اند ».[1]

بسطام (در ایالت قومس) و نیشابور از دوراه بیکدیگر ارتباط داشتند. راه نزدیک راه چاپاری بود درامتداد حاشیهٔ کویر که ازسبزوارمیگذشت وراه‌دورراه کاروانی بود ، درطرف شمال ، وفلات جوین را که سلسله کوهی آنرا ازکویر جدا میسازد دور می‌زد. این ولایت جوین که مقدسی آنرا گویان نامیده ولایتی پهناور و پرنعمت وشهر آن روستا«آزادوار»یا«آزاذوار» است. ولایت اسفرایین درشمال آن ودر باختر آن یعنی درمرز قومس روستای ارغیان درحوالی جاجرم واقع بود. بقول یاقوت دویست دهکده از توابع آزادوار بود و خود آزادوار آباد و دارای مساجد نیکو بود ودر خارج شهر جلو دروازه سرائی بزرگ مخصوص بازرگانان قرار داشت. بازارهای‌شهر پر بود ازانواع کالاها وباغهای دهکده‌های‌آن تا کناردره‌متصل بیکدیگر بود. آب آن از کاریزی تأمین میشد که از چشمه های کوههای جنوبی مایه میگرفت. در قرن هشتم چنانکه حمدالله مستوفی گوید کرسی ولایت جوین به فریومد که در چند میلی جنوب آزادوار بود منتقل گردید. خداشه دریک منزلی خاور آزادوار

---

۱ - مقدسی ۳۱۷،۳۱۸،یاقوت : جلد اول ۸۰۴ ، جلد دوم ۴۴۱،مستوفی ۱۸۶. برای‌اطلاع از خرابه‌های بیهق رجوع کنید به C.E.Yate درکتاب « خراسان و سیستان » صفحهٔ ۳۹۸.

سر راه کاروانی محلی بسیار با اهمیت بود ودرآنجاچنانکه علی‌یزدی گوید «برلاس» عم امیرتیمور در اواخر قرن هشتم کشته شد.[۱]

شهرجاجرم را «ارغیان» نیزمیگویند و کلمهٔ ارغیان بطور اخص نام روستای آن است. مقدسی دروصف جاجرم گوید باروئی دارد ومسجدی نیکو وهفتاد دهکده از توابع آن است. یاقوت از شهرهای سه گانهٔ سملقان یا سمنقان که بقول او در خاور جاجرم است نیز اسم میبرد وآنها عبارتند از راونیر (یا راونسر) وبان که هردو در روستای ارغیان واقعند، اما مواضع آنهارا ذکر نمی‌کند. وی همچنین از سبنج یا اسفنج که هنوز درجنوب باختری جاجرم سر راه بسطام باقی است نیز اسم برده. این محل را حمدالله مستوفی رباط سونج نامیده است. مستوفی دربارهٔ جاجرم گوید « شهری وسط است و در حوالی آن یک دو روز راه زهرگیاه است و بدین سبب لشکر بیگانه بدانجا نمیتواند رسید و در آن شهر قلعه ایست ودرپای آن دو درخت چنار، گویند هرکه صباح چهارشنبه پوست آنرا بدندان گیرد هرگز او را درددندان نباشد و بدین سبب پوست آن درختان را بدندان برده اند وموضعی چند ازتوابع آن‌است ودر شهرخانه های‌بتکلف باشدمحصول آن‌غله ومیوهٔ فراوان‌باشد ». حمدالله مستوفی رودخانهٔ جاجرم را که بسمت جنوب جاریست و در کویر فرو میرود «جغان رود» نامیده گویداز کوهی که بحدود جاجرم است « از میان دیوار آن کوه سه‌چشمه درپهلوی هم هریک آسیا گردانی آب میدهد وبرصفت ناودان قریب یک تیربیش میریزد و زراعت بعضی از ولایت جاجرم وغیر آن برآن آب است طولش دوازده فرسنگ باشد ».[۲]

دربارهٔ جلگه پهناور اسفرایین مقدسی گوید برنج فراوان و انگور نیکو دارد، کرسی آن نیز بهمین نام موسوم و شهری پرجمعیت و دارای بازارهای

---

۱ ـ مقدسی ۳۱۸، یاقوت : جلد اول ۲۳۰ ، جلد دوم ۱۶۵، مستوفی ۱۸۶ ، ۱۹۶ ، شرف‌الدین علی یزدی : جلد اول ۵۸ . گاهی بین خداشه که در چهار فرسخی خاور آزادوار است با خراشه که در چهار فرسخی شمال آزادوار است اشتباه میشود.

۲ ـ مقدسی ۳۱۸، یاقوت : جلد اول۲۰۹، ۲۴۹، ۴۸۵، جلد دوم ۷۴۲،٤، جلد سوم ۳۵۳، ۱۴۵ مستوفی ۱۸۶، ۲۲۰.

پررونق است . یاقوت گوید شهر اسفراین را در قدیم مهرجان می گفتند و درقرن هفتم که وی کتاب خود را می‌نوشت هنوز یکی از دهکده های مجاور خرابه های آن شهر مهرجان نامیده میشد وپنجاه ویک قریه ازتوابع اسفراین‌بود. نام اسفراین بقول یاقوت در اصل اسپرآیین بود مرکب از اسپر (سپر) وآیین (بمعنی عادت وروش). حمدالله مستوفی نقل میکند که درمسجد اسفراین «کاسه ای بزرگ است دورش دوازده‌گز خیاطی و از آن بزرگتر کاسه پیش از این کس نساخته است».
در شمال آن شهر دژ زر واقع بود و آب شهر از نهری بود که از پای تپه ای که قلعه برفرازآن ساخته شده بودمی گذشت. درروستای‌آن درختان گردو و گندم وانگور فراوان بود و هوائی مرطوب داشت.[۱]

درجلگهٔ باتلاقیی که روداترك ازآنجا برمیخیزد وبسمت باختر جاری شده سپس بطرف شرق برمیگردد ورودمشهد نیزازآنجا سرچشمه می گیرد شهر کوچان واقع است که درقرون وسطی آنرا خبوشان وخوجان میگفتند وجغرافی نویسان عرب روستای‌آنرا «استوا» نامیده‌خرمی وحاصلخیزی آنرا ستوده اند. میگویند استوا بمعنی «سرزمین بلند» است. در خاور استوا ولایت نسا واقع است. یاقوت گوید درزمان او کرسی آن ولایت را خوشان میگفتند و مشتمل بر نود و سه قریه بود.این اسم درجهان نمای ترکی بصورت خوچان ضبط شده است. حمدالله مستوفی گوید دردفاتر دیوان خبوشان‌را «استوانویسند ودرعهد مغول هلاکوخان تجدید عمارت آن کرد ونبیره اش ارغون خان برآن عمارت افزود و آب وهوای خوب دارد حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه فراوان باشد». در نیمه راه خبوشان و طوس‌شهر راذکان واقع است که ابن حوقل آنرا نام برده ویاقوت در بارهٔ آن گوید شهر کی است که میگویند زادگاه خواجه نظام‌الملك طوسی است.[۲]

۱ - مقدسی ۳۱۸،یاقوت : جلد اول ۲۴۶، مستوفی ۱۸۶ . دور نیست شهر کهنهٔ اسفراین(که هنوز جلگه‌ای درآنجا بهمین اسم معروف است) با خرابه‌های شهر بلقیس یکی باشد. رجوع به‌کتاب خراسان و سیستان اثر C.E.Yate صفحهٔ ۳۷۸، ۳۷۹.

۲ - ابن‌حوقل ۳۱۳،مقدسی ۲۱۸،یاقوت : جلد اول ۲۴۳، جلد دوم ۴۰۰، ۴۸۷، ۷۳۰،مستوفی

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۴۲۰)

ولایت مشهور نسا (بفتح یا کسر « ن ») درهٔ پهناوری است که امروز « دره‌گز » خوانده میشود . ابن حوقل گوید نسا باندازهٔ سرخس است وآب آن از کوهستان مجاور می‌آید . مقدسی مسجد نیکو و بازار پررونق آنرا ستوده گوید هرخانه ای هرچند محقر باشد باغ و آب روان دارد و در اطراف شهر دهکده‌هائی بزرگ پراکنده است، ولی یاقوت از آب وهوای بد آن سخن رانده گوید کرم پیوك در آنجا فراوانست ودرفصل تابستان کمتر کسی از آن بلا در امان میماند. قزوینی گوید نسارا «شهر فیروز» نامند بمناسبت اینکه گویند فیروز پادشاه قدیم ایران آنرا ساخته است.[۱]

در خاور نسا آنسوی کوه و در حاشیهٔ بیابان مرو ، ابیورد واقع است که گاهی آنرا « با ورد » هم میگویند. مقدسی گوید من ابیورد را از نسا بهتر وبازارش را پررونق‌تر و خاکش را حاصلخیزتر دیدم و مسجد آن شهر دربازار است. حمدالله مستوفی گوید « شهری کوچك است ودرومیوه فراوان » . نیز گوید رباط کوفن ازتوابع ابیورد دردهکده ای بفاصلهٔ شش فرسخی ابیورد واقع است. این رباط راعبدالله بن طاهر درقرن سوم بنا کرد ، چهار دروازه دارد و در وسط آن مسجد جامعی است. ولایت ابیورد را خابران یا خاوران میگفتند ومرکز آن مهنه یا میهنه بود .یاقوت نقاط مهم دیگر را دراین ولایت نیز اسم برده که ازآنجمله است ازجه ، باذان ، خروا ـ الجبل وشوکان. مهنه درزمان یاقوت ویران‌بوده است.درقرن هشتم حمدالله مستوفی گوید « درو باغستان فراوان و آب بسیار و روان حاصلش غله و میوه باشد درحق بزرگان که از دشت خاوران خاسته اند گفته اند:

برسپهر صیت گردان شد بخاك خاوران تا شبانگاه آمدش چار آفتاب خاوری
خواجه‌ای‌چون‌بوعلی‌شادانی آن‌صاحب‌قران مفتیی چون اسعد مهنه زهر شینی بری

---

۱۸۵ ، جهان‌نما ۳۲۳. شهر بجنورد در شمال اسفرایین شصت میلی باختری‌کوچان دوقرن پیش ساخته‌شده ولی درحوالی آن شهرکهنه‌ای است بنام «بزهان» که هنوزپابرجاست و قلعهٔ خراب آن‌را «قلعه» مینامند. رجوع به C.E.Yate درکتاب «خراسان و سیستان» صفحهٔ ۱۹۵، ۱۹۶ وسایکس درکتاب Persia صفحهٔ ۱۲.

۱ ـ اصطخری ۳۷۳، ابن حوقل ۳۲۴، مقدسی ۳۲۰ ، یاقوت : جلد چهارم ۷۷۶، قزوینی: جلد دوم ۳۱۱، دورنیست شهر نسا با محمدآباد امروزکه بزرگترین آبادی دره‌گز است یکی باشد.

صوفیی صافی چوسلطان طریقت بو سعید   شاعری‌فاخرچو مشهور خراسان‌انوری»
خاوران بصورت خاواران هم ضبط گردیده است.[۱]

در میان کوهستان، تقریباً نیمه راه ابیورد و مهنه ، دژ طبیعی عظیم کلات نادر منسوب به نادرشاه که گویند گنجهای خود را در آنجا پنهان میداشت، واقع است. ظاهراً از این دژمستحکم در کتب مسالک اسمی برده نشده وجغرافی‌نویسان قرن سوم و چهارم عرب اشاره ای بآن نکرده اند. یاقوت هم نام آنرا ضبط ننموده وقدیمترین کتابی که از آن قلعهٔ منیع اسم می‌برد تاریخ سلطان محمود غزنوی نوشتهٔ عتبی است که درضمن کلام گوید یکی از امراء ازنیشابور به کلات رفت. این نام درعربی بصورت «قلعه» نوشته میشود. حمدالله مستوفی باجمال از آن‌چنین گفته است «قلعه‌یی‌است‌در غایت محکمی‌چنانکه‌درو زرع‌و کشت‌توان کرد و آب فراوان دارد و جرم قصبه ای است درپای آن قلعه و چندپاره دیه است که از توابع آن است».

نخستین شهرت کلات در تاریخ از اواخر قرن هشتم است که امیر تیمور دژ آنرا محاصره کرد و پس از تسخیر وخرابی آن باستحکام و تجدید ساختمان آن فرمان داد.[۲]

شهر سرخس‌درکنار کوتاه‌ترین‌راه طوس به مروبزرگ در ساحل راست، یعنی ساحل خاوری، رودخانهٔ مشهد واقع است. این رودخانه‌را امروز تجند گویند. ظاهراً جغرافی‌نویسان قرون وسطی ازاین رودخانه اسم نبرده‌اند وچنانکه سابقاً گفتیم از باتلاقهای حوالی کوچان بر میخیزد و نخست بسمت جنوب خاوری سیر نموده

---

۱ ـ مقدسی ۳۲۱، ۳۳۳، یاقوت: جلد اول ۱۱۱۱، ۴۶۲، ۳۳۲، جلد دوم ۳۸۳، ۳۹۵، ۴۲۸، جلد سوم ۲۳۷، جلدچهارم ۳۲۱، ۷۲۳، مستوفی ۱۸۹، علی یزدی: جلد اول ۳۸۲، جهان‌نما ۳۱۸. کلمهٔ خاوران مأخوذ است از خروران (بفتح «خ» و سکون «ر») بمعنی شهرهای غربی (درمقابل خراسان بمعنی بلاد شرقی) و درقدیم برشهرهای غربی ایران که‌داخل درحدود خراسان نبودند اطلاق میگردید.

۲ ـ تاریخ یمینی چاپ طهران (۱۲۷۲ هجری) ۱۵۱، مستوفی ۱۸۷، شرف‌الدین علی‌یزدی: جلداول ۳۳۴، ۳۳۷، جهان‌نما ۳۲۳. کلمهٔ کلات فارسی و «کلک» ارمنی هردو بمعنی شهروقلعه است. کلات نادررا کلنل Mac Grgor درسال۱۸۷۵ دیده‌ودر کتاب Journey through Khurasan بدقت وصف کرده‌است. (جلد دوم صفحهٔ ۵۱).

از مشهد میگذرد و پس از آنکه قریب صد میل از مشهد دور شد از سمت جنوب شاخهٔ بزرگی بنام رود هرات‌بآن ملحق میگردد، سپس بسمت شمال جاری میشود و به‌سرخس میرود ومقداری که‌بسمت شمال پیش رفت در طول جغرافیائی ابیورد در محلی موسوم به اجمه درکویر فرو میرود و آنجا نیزار وبیشه است.

اصطخری و ابن‌حوقل رود تجندرا فاضل آب‌رود هرات شمرده‌اند. ابن‌رسته نیز همین عقیده را دارد وگوید چون رود هرات (یعنی قسمت پائین تجند) به‌دو فرسخی سرخس می‌رسد رودخانه‌ای ازآن جدا گردیده بآن شهرجاری‌میشود، بعلاوه نهرهای چندی از آن جدا میشود که ولایت سرخس را آب میدهد و مهمترین آن نهرها « خشکرود » نام دارد که پل سنگی عظیمی‌برآن بسته شده‌است ولی اکثر فصول سال در آن نهرها، حتی در نهر بزرگی که به‌سرخس میرود، آب نیست.

سرخس درقرن چهارم شهری بزرگ باندازهٔ نصف مرو بود وآب وهوایی خوش داشت، درچراگاههایش شترو گوسفند بسیار بود و چون آب فراوان‌نداشت کشتزارهایش اندك بود. مقدسی گوید مسجد وبازاری نیکو دارد و در حومه‌اش باغهای بسیار است. قزوینی گوید سرخس شهری بزرگ و پرجمعیت است و اهالی آن در ساختن دستارها و مقنعه‌های زردوزی شده مهارت خاصی دارند ومصنوعات آن‌ها بممالك دیگرصادر میشود. در قرن‌هشتم‌حمدالله‌مستوفی دربارهٔ سرخس گوید « دورباروش پنج هزارگام است‌وقلعه ای‌محکم‌ازخاکریزداردوهوایش گرمسیراست و آبش از رودخانه‌ای که ازهری به‌طوس میآید وعظیم ونیکو وهاضم وازمیوه‌هاش انگور و خربزه نیکوست ».مستوفی از رود تجند اسم نمیبرد[۱].

۱ـابن رسته ۱۷۳، اصطخری ۲۶۲،ابن حوقل ۳۲۳،۴۲۴، مقدسی ۳۱۲، ۳۱۴، قزوینی: جلد دوم ۲۶۱،مستوفی ۱۸۹ . سرخس جدید درکنارهٔ باختری رود تجند واقع شده است.

فصل بیست وهشتم

خراسان (بقیه)

ربع مرو ـ رود مرغاب ـ مرو بزرگ ودهکده های آن ـ آمل وزم درساحل جیحون ـ
مروالرود یا مروکوچک وقصر احنف

دومین ربع خراسان، یعنی ربع مرو، درامتدادمرغاب یا مرو رود واقع‌است. این رود از جبال غور واقع در شمال خاوری هرات سرازیر گردیده به مرو کوچک میرسد وازآنجا بسمت‌شمال منحرف‌میشود وبطرف‌مروبزرگ میرود وآنجابه‌نهرهای بسیار منشعب گردیده بالاخره در ریگستان بیابان غز ناپدید میگردد. این ریگستان با مرداب تجندیا رودخانهٔ هرات دریک عرض جغرافیائی‌است ولی‌هفتاد میل‌درسمت خاوری آن است.

علاوه بر شهرهای متعددی که در ساحل مرغاب واقع اند ربع مرو شامل نقاطی نیز میباشد که درمسیر شاهراه بزرگ خراسان آنسوی مرو، شمال خاوری رود جیحون درآمل یعنی معبر راهی که به بخارا میرود واقع‌اند.

اسم مرغاب یا مرغاب (بضم « میم » یا فتح آن) چنانکه ابن‌حوقل گوید دراصل «مروآب» بوده است ولی اصطخری گوید مرغاب اسم محلی‌است که آن رود ازآنجا سرچشمه میگیرد. مقدسی که مرغاب‌را رود مروین، یعنی دومرو، نامیده‌است گوید این رود تا مرو علیا (یعنی مرو کوچک) جریان یافته سپس به مرو سفلی (یعنی مروبزرگ) میرود. در یک منزلی جنوب مرو بزرگ مجرای رود را باسدی

که ازچوب تدارك شده بود انباشته بودند و آب پشت آن سد میایستاد. این سدرا درقرن چهارم هجری امیری که ده هزارنفر زیرفرمان وی بودند نگهبانی میکرد و آنها مأموریت داشتند که هم آن سد را حفظ کنند وهم برتقسیم آب نظارت داشته باشند. روی سد علامتی نصب کرده بودند که ارتفاع سطح آب‌را نشان میداد. وقتی که ارتفاع آب به شصت جو میرسید مردم بسیار مسرور میگردیدند و وقتی که بشش جو تنزل پیدا میکرد علامت کم آبی وخشکسالی ونتیجهٔ آن قحطی بود.

دریک فرسخی جنوب مروبزرگ سدی ساخته بودند بشکل استخری مدور که چهارنهر ازآن بمحلات وحومهٔ شهر جاری میگردید. این استخر درها ومقسم هائی داشت که میزان آب وارتفاع آنرا در رودخانه معین میکرد. وقتی که این ارتفاع بحداکثر میرسید مردم خوشوقت گردیده سدها را میگشودند وآب بقدرحاجت داخل نهرها میگردید. اسم نهرهای چهارگانه عبارت بود از: اول نهرهرمزفره که بسمت باختر میرفت، دوم نهرماجان که بسمت خاورمیرفت، سوم زرق یا الرزیق وچهارم نهر اسعدی. مهمترین آنها نهر ماجان بود که عمدهٔ آب مرغاب را میکشید وپس ازآب‌دادن بشهروحومهٔ آن اززیر پلهای متعددی که اززورقها تعبیه شده بود میگذشت وبصحرا رسیده درمرداب فرو می‌رفت. یاقوت در قرن هفتم گوید رود مرغاب را، درزمان او، رزیق میگویند (دور نیست مطابق با همان نهر رزیق مذکور باشد) همچنین گوید این اسم را غالباً باشتباه زریق میگویند. این اسم درجهان نمای ترکی بصورت زربق نوشته شده و تمام این اسامی را حمدالله مستوفی نیز ذکر کرده گوید «آب زریق بخراسان آنرا مرغاب نیز خوانند» این رود هنوز بنام مرغاب معروف است.[۱]

مروبزرگ درقرون وسطی معروف بود به «مروشاهجان» تا بامروالرود که مروکوچك است اشتباه نشود. ظاهراً شاهجان معرب شاهگان فارسی وبه‌معنی

۱ ـ اصطخری ۲۶۰، ۲۶۱، ابن‌حوقل ۳۱۵، مقدسی ۳۳۰، ۳۳۱، یاقوت: جلد دوم ۷۷۷، مستوفی ۲۱۴، جهان نما ۳۲۸. حافظ ابرومحلی راکه آنجا رود مرغاب درریگستان فرومیرود «مایاب» نامیده است. رجوع به حافظ ابرو B ۳۲، برای اطلاع ازبلادی که در نواحی مرو بوده‌اند رجوع کنید به نقشهٔ شمارهٔ ۱۰.

شاهانه وشاهوار است. یاقوت وبعضی نویسندگان دیگر معتقدندکه شاهجان بمعنی جان شاه است. مروچنانکه اصطخری وابن‌حوقل ومقدسی ذکر کرده‌اند مشتمل بود برقلعهٔ داخلی یعنی قهندزی که در مکانی مرتفع جای‌داشت و باندازهٔ یک شهر بود. گرداگرد قهندز شهرداخلی قرار داشت ودارای چهار دروازه بود وبیرون این شهر حومهٔ پهناوری که تا کنار نهرهای بزرگ کشیده میشد واقع بود. این چهار دروازه موسوم‌بودند به دروازهٔ شهر (درجنوب باختری) که‌براه سرخس منتهی میشد، دروازهٔ سنجان (در جنوب خاوری) که به حومهٔ بنی‌ماهان و نهر اسعدی میرفت، دروازهٔ درمسکان (درشمال خاوری) که ازآنجابه‌ماوراءالنهر میرفتند وبالاخره دروازهٔ بالین (درشمال باختری). مرو درقرن چهارم سه مسجد جامع داشت که عبارت بودنداز: مسجد قلعه که آنرا مسجد بنی ماهان میگفتند، مسجد کهنه جلو دروازه‌ای که راه سرخس ازآنجا خارج میشد ومسجد نودر حومهٔ ماجان بیرون دروازهٔ ماجان ومنصل به‌بازار بزرگ‌مرو.

نهررزیق از دروازهٔ معروف به‌باب المدینة (دروازهٔ شهر) داخل‌شهر گردیده وارد مسجد کهنه میشد وآب‌آن درچندین حوض داخل می‌گشت واز آن حوضها به‌محله‌های مختلف شهرجاری میگردید. نهرماجان درباختراین‌نهرجاری‌بود و حومهٔ پهناور ماجان را که در اطراف میدان بود مشروب میساخت. در میدان مسجد نو و محل اقامت فرمانفرمای مرو (دارالامارة) وزندان شهر جای داشت. این میدان و اماکن داخل آن بفرمان ابو مسلم خراسانی، بزرگترین حامی عباسیان ومؤثرترین عامل خلافت آنان، ساخته‌شده بود. دردارالارماره گنبدی از آجرافراشته شده بود که بقول اصطخری پنجاه و پنج ذراع قطرداشت و در زیر این گنبد بود که نخستین جامه‌های سیاه رنگ‌آمیزی شد واین رنگ شعارعباسیان واقع گردید.

در باختر نهرماجان چنانکه گفته شد نهر هرمز فره در انتهای حومهٔ مرو جریان داشت ودرکنارهٔ آن نهرخانه‌ها ومحلاتی که بدستورحسین ازامراء طاهریان ساخته شده بود دیده میشد.

بفرمان این شخص مال و خواستهٔ چندین بازار را به آن ناحیه نقل مکان

کرده بودند. یاقوت مدتی بعد از حومهٔ پهناور باختر ماجان گفتگو کرده دو کوچهٔ بزرگ آنجا را یکی موسوم به برارجان (بجای برادرجان) در ماجان بالا ودیگری موسوم به « تخاران به » اسم برده است.

از آنجانهر هرمزفره به شهری میرسید موسوم به شهر هرمزفره که نزدیک باتلاق‌های رود مرغاب واقع‌ودارای مسجد جامع بود. دریک فرسخی شهر هرمزفره شهر باشان واقع بود که آنهم مسجد جامعی داشت. دراین سمت مروشهرهای‌خرق (خره) وسوسنقان واقع و با یکدیگر یک فرسخ فاصله داشتند و هر کدام دارای مسجد جامعی بود.

دریک منزلی‌باختر مروشهر «سنج» واقع‌بود که مقدسی آنرا بصورت«سنگ» ضبط کرده .سنج دارای مسجدی نیکو در ساحل‌رودخانه و باغستانی بزرگ بود. پس ازسنج در دومنزلی باختری مروسر راه سرخس شهرچهٔ محکم «دمدانقان» بود که باروی آن یک دروازه داشت وچند گرمابه در خارج از باروی آن قرار داشت. یاقوت درقرن هفتم خرابه‌های آنرا دیده‌است، زیرا ترکان غزدرسال ۵۵۳ هجری این بلده را خراب کردند. کشتزارهای‌مرودرسمت جنوب باختری تااین شهر امتداد داشت.«کش‌میهن» در یک منزلی مروسرراه بخارا آخرین حد کشتزار های شمال خاوری بود. مویز کش میهن یا کشماهن، چنانکه یعقوبی گوید، معروف بود ومسجد جامع نیکووبازارهای معمور و گرمابه‌ها و کاروانسراهای بسیارداشت ودرباغهای‌آن میوه فراوان بود وازنهر بزرگی مشروب میشد. در بیرون دروازهٔ در مسکان مرو که از آنجا بشهر کش میهن میرفتند کاخی وجود داشت که مأمون خلیفهٔ عباسی در زمان توقف در مرو در آن کاخ میزیست تا آن‌که پس ازکشته شدن برادرش امین خلافت باورسید وازآنجابه‌بغداد رفت. دروازهٔ جنوب خاوری مرودروازهٔ سنجان بودکه از آن دروازه به طرف نهراسعدی میرفتند ودر کنارآن نهرعمارات بنی‌ماهان (یا میرماهان) و کاخ مرزبان مرویعنی نگهبان ایرانی مرزجای داشت. ازاین دروازه بودکه بسمت رود مرغاب از راه قرینین به مروالرود میرفتند . در شش فرسخی شهر در همین جهت جیرنج (وبقول مقدسی گی رنگ) در ساحل رودخانه واقع بود

ویک فرسخ پس از آن قریهٔ زرق جای داشت. در مجاورت این قریه آسیابی بود که یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی در آنجا بدست آسیابانی که بجواهر اوطمع کرد کشته شد. در قریهٔ زرق بگفتهٔ ابن‌حوقل مقسم آب مرغاب تعبیه شده بود و از آن مقسم نهرهائی که باغستانهای اطراف مرو را آبیاری میکرد جدا میشد. خربزهٔ این کشتزارها بسیار معروف بود. درصحرای آنجا خارشتری وجودداشت که به نواحی دیگر خراسان حمل میگردید. از مرو ابریشم وابریشم خام و پارچه‌های مشهور صادر میشد[1].

درنیمهٔ دوم قرن چهارم که مقدسی شهرمرورا دیده است یک سوم حومهٔ آن‌ویران‌بوده وقهندز آن‌هم آبادی نداشته‌است،ولی یک‌قرن‌بعدیعنی درزمان سلجوقیان شهر مرووسعت یافت وبراهمیت‌آن افزوده شد وسلطان سنجرسلجوقی آخرین پادشاه آن سلسلهٔ بزرگ بسال ۵۵۲ درآنجا بخاك سپرده گشت وآثار قبر وی هنوز درآنجا دیده میشود. یاقوت که درسال ۶۱۶ درمرو بوده وقبرسلطان سنجر رادیده‌است گوید آن قبر در زیر گنبدی بلند وآسمانی گون است واز مسافت یک روز راه دیده میشود وپنجره‌هائی بمسجد مجاور داردو شنیدم که پس از مرگ سنجر یکی از خادمانش آن ساختمان را برپا کرد. درقریهٔ «اندرابه» دوفرسخی مرو ملك اختصاصی سلطان سنجربقایای قصراو در قرن هفتم هجری دیده میشد که بقول یاقوت فقط دیواره‌های قصر از دستبرد زمانه مصون مانده بود و همین حال را داشت دهکدهٔ مجاور آن.

۱- یعقوبی ۲۸۰، اصطخری۲۵۸،۲۶۳، ابن‌حوقل ۳۱۴ - ۳۱۶،مقدسی۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۰-۳۱۲، ۳۳۱، یاقوت: جلداول ۵۳۴، ۸۲۷، جلد دوم ۶۱۰، جلدچهارم ۵۰۷

دهکدهٔ زرق وآسیاب زرق در هفت فرسخی مرو واقع بود وحوضی که محل تقسیم‌آب رود مرغاب به‌چهارنهر، ازآنجمله نهر رزیق،بود،دریکفرسخی مروقرار داشت،پس‌نهر رزیق وآسیاب زرق مجاورهم نبوده اند. درکلمات زرق یا رزق وزریق یا رزیق در نسخه های مختلف تصحیف زیاد بعمل آمده. اسم آسیاب یکجازرق (بضم زاء وسکون راء) ویکجا زرق (بضم زاء وتشدید راء وفتح آن) وارد شده است . رود زریق را نیزگاهی بصورت زربق نوشته‌اند ودرکنارهمین رود است‌که یزدگرد کشته شد. رجوع به یاقوت: جلد دوم ۷۷۷ - ۹۲۵، جلدچهارم ۵۰۸ . مقدسی‌گوید در دوفرسخی مرو (بدون اینکه جهت آنرا تعیین‌کند) رباطی‌است ودرآن قبرکوچکی‌است که‌گویند سرحضرت‌امام‌حسین،ع، درآنجا بخاك سپرده شده. این موضوع در بارهٔ چند محل دیگر نیزذکر شده ولی قدرمسلم اینست‌که سر آن حضرت پس‌ازوفات به مرو فرستاده نشده است.

یاقوت گوید در زمان وی مرو دو مسجد جامع بزرگ داشت در درون یک بارو که یکی از آنها به حنفی‌ها و دیگری به شافعی‌ها مخصوص بود. یاقوت سه سال درمرواقامت کرد ودراین مدت به‌جمع‌آوری مواد فرهنگ بزرگ جغرافیائی خود موسوم به «معجم البلدان» اشتغال داشت زیرا پیش ازفتنهٔ مغول کتابخانه های مروبسیار مشهور بود. یاقوت خود به این‌مطلب اشاره کرده گوید اگرحملهٔ مغولان بآن شهر وویرانی آن بلده نبود من تاپایان زندگی خویش درمرو میماندم. یاقوت از جملهٔ کتابخانه های مرو دو کتابخانه را که در مسجد جامع آن شهر بود نام بر ده‌است که عبارتند از کتابخانهٔ عزیزیه با دوازده هزارجلد کتاب و کتابخانهٔ کمالیه. کتابخانهٔ شرف الملک در مدرسهٔ شرف الملک و کتابخانهٔ خواجه نظام‌الملک وزیر معروف سلجوقیان نیز ازکتابخانه های معروف آن شهربود. از جملهٔ کتابخانه های قدیم کتابخانه‌ای بود که سامانیان آنرا تأسیس کرده بودند و کتابخانه های دیگر درمدرسهٔ‌عمیدیه ودیگری درمدرسه خاتونیه و کتابخانهٔ دیگری متعلق به‌مجدالملک ونیز کتابخانهٔ ضمیریه در خانقاه دراویش که دویست جلدکتاب بیش نداشت ولی بگفتهٔ یاقوت هرجلد از دویست سکهٔ طلا یعنی دویست دینار بیشتر میارزید زیرا همهٔ نسخ آن منحصربفرد وغیرقابل تقویم بود.

همینکه مغولها به‌مرو نزدیک شدندیاقوت ازآنجا به‌موصل درخاك جزیره گریخت وتمامی کتابخانه های معروف ومشهور مرو دراثر حریق شهر طعمهٔ آتش گردید و اجساد نه ملیون نفر از مقتولین شهر در زیر ویرانه های آن باقی ماند که نتوانستندآنها را دفن کنند. ابن‌اثیر گوید مقبرهٔ سلطان سنجر را هم مانند مساجد و کتابخانه ها واماکن دیگرسوزاندند.

حافظ ابرو بر این گفته افزوده گوید مغولها بناها و سدها و مقسمهای آب رود مرغاب را که تعدادآنها درزمان سلجوقیان خیلی زیاد شده بود نیزخراب کردند. سلجوقیان به‌رود مرغاب توجه کاملی مبذول می‌داشتند وجلگهٔ پهناوری را که امروز باتلاقی بیحاصل است بر اثر تقسیم آب آباد ساخته بودند، اما زمانی که ابن بطوطه به مرو گذرکرد ، یعنی درقرن هشتم ، ویرانه‌ای ازآن بیش ندید.

حمدالله مستوفی همزمان وی از دوران گذشتهٔ مرو یعنی قرن دوم هجری چنین سخن رانده « ابومسلم صاحب دعوت درآنجا مسجد جامع ساخت ودرجنب آن دارالامارهٔ‌ی سخت عالی و درو قبه‌ای پنجاه و پنج گز درپنجاه وپنج گز وازهرطرف آن قبه ایوانی است سی گز در شصت گز. مأمون خلیفه بوقت آنکه حاکم خراسان بود دارالملک آنجا داشتی بنی‌لیث‌صفار با نیشابوربردندچون‌دولت بسلاجقه رسید چغری بیگ بازبانجاآورد و نبیره‌اش سلطان ملکشاه مرورا بارو کشید دورش دوازده‌هزارو سیصدگام است و در آن ملک غله بس نیکومیآید... از میوه‌هاش امرود و انگور وخربزه‌نیکوست‌و خشک کرده‌به‌بسیار ولایات برند وآبی یک‌یک‌نیک‌افتد مردم‌آنجا بیشتر جنگی بوده‌اند اکنون آن شهرخرابست واز آنجا اکابروعقلاء بسیارخاسته‌اند درعهد اکاسره برزویهٔ طبیب و بزرجمهر بختگان و باربد مطرب و دیه سفندج که ازضیاع مروست مقام ابومسلم صاحب دعوت آنجا بود ». ظاهراً بعدها مرواندکی ازآبادی سابق را بدست آورد زیرا امیر تیمور درضمن جنگهای خود مکرربااین‌شهر آمد و رفت کرده در آنجا توقف مینمود ومعمولاً درمکانی رحل اقامت می‌افکند که شرف‌الدین‌علی‌یزدی آنرا ماخان ضبط نموده‌ودور نیست همان ماجان باشد که‌چنانکه سابقاً گفتیم‌حومه‌ای پهناور درسمت باختر مرو بود ، گو اینکه یاقوت هم ازمحلی بنام ماخان اسم میبرد که‌دهکده‌ای نزدیک بشهر بوده است. مرو در زمان شاهرخ نوادهٔ امیرتیمور که در سال ۸۱۲ بتجدید آبادی آن همت گماشت قسمتی از عظمت وشکوه سابق را بدست‌آورد، بطوریکه در سال ۸۲۱ هجری که‌حافظ ابروتاریخ خودرانوشته گوید مرو دوباره معمور و آباد شده است.

درساحل چپ جیحون ، تقریباً درصدوبیست میلی شمال خاوری مرو، جائی که شاهراه خراسان از رود جیحون گذشته بسمت بخارا و ماوراء النهر میرود شهر آمل ، و تقریباً درصد میلی خاور آمل درساحل علیای رودخانه، شهر زم واقع بود و درآنجا نیز راه از روی جیحون عبور میکرد. آمل در قرون وسطی معروف بود به آمویه و از آن پس معروف شد به چهار جوی و هنوز بهمین اسم خوانده میشود . ابن‌حوقل در وصف آن گوید شهرکی نیکو و بسیار مهم است زیرا همهٔ راههای

خراسان که بطرف ماوراءالنهر می‌روند درین شهر بهم می رسند . در راه مرو که بسمت‌جنوب باختری می‌رود درهر منزلی‌چاه‌های آب وجود داشت ولی تمام جهات دیگر تا ساحل رود جیحون بیابان بود. مقدسی بازارهای نیکوی‌آمل را ستوده گوید مسجدآن بالای تپه‌ایست و تا رود جیحون بیش‌از یکفرسخ فاصله ندارد ، دهکده‌های بسیار از توابع آنست و انگوربسیار نیکو دارد . مقابل آمل درساحل راست رودخانه شهر«فربر»در روستای بخارا واقع‌بود. برای اینکه این آمل باآملی که کرسی‌طبرستان است اشتباه نشود (رجوع کنید به صفحهٔ ۳۹۵) بنا بقول قوت این آمل را آمل زم (منسوب به زم که در قسمت علیای جیحون واقع است) مینوشتند وآنرا آمل‌جیحون و آمل الشط وآمل کویر هم میگفتند. درزمان یاقوت آمل را«امویه» و«امو»میگفتند و بهمین نام درشرح‌حوادث جنگهای مغول وتیمور ذکرشده است ، گاهی قلعهٔامویه هم بآن گفته میشد. در قرن یازدهم ابوالغازی‌جائی که از یورش چنگیزسخن میراند آن مکان را امویه نامیده اما وقتی که از وقایع زمان خود گفتگو مینمایدآنرا چهار-جوی مینامد. شهر زم که گفتیم درکنار جیحون و درسمت خراسان واقع بود همان کرخی امروز است و در قرون وسطی مقابل آن در جانب بخارای جیحون شهر اخسیسک قرار داشت. ابن‌حوقل در بارهٔ زم گوید بزرگی‌آن‌باندازهٔ آمل است ولی از آنجا نمیتوان به‌آمل رفت مگر از جانب‌خراسان ، از راهی که در امتداد جیحون بالا رفته پس ازچهارمنزل به آمل می رسد . راه زم به مرو سرتاسر ازکویرخشک و بی‌آب می گذشت. از زم بسمت خاور راهی به بلخ میرفت وپس‌ازعبور ازجیحون به ترمذ می رسید. مقدسی باجمال دربارهٔ زم‌سخن رانده گویدمسجد آن درمیان بازار است و این نکته دلالت داردکه در قرن چهارم زم‌مختصر اهمیتی داشته است.[۱]

برگردیم به رود مرغاب.درصدوشصت میلی بالای مرو بزرگ، مروبالا که آنرا مرو کوچک میگفتند واقع بود یعنی در همان محلی که رود مرغاب پس‌از فرود آمدن از جبال غور بسمت شمال پیچیده ازمیان بیابان بسمت مروبزرگ جاری

۱ـ اصطخری ۲۸۱ ، ۳۱۴، ابن حوقل ۳۲۹ ، ۳۶۳،مقدسی ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، یاقوت : جلد اول ۲۶۹ ، جلد دوم ۹٤٦ ، علی یزدی : جلد اول ۳۳٤ ، ۵٦۸ ، ابوالغازی ۱۲٤ ، ۳۲۹.

میشود . مرو کوچک یامرو بالارا، چنانکه مقدسی وجغرافی نویسان دیگر گویند، ایرانیان بالامرغاب میگفتند. مرو کوچک از زمان امیر تیمور تا کنون خراب است ولی درقرن چهارم مروالرود ، همان مرو کوچک که باین اسم خوانده میشد ، بزرگترین شهر های آن ناحیهٔ آباد بشمار میآمد، وآن ناحیه چهار شهر دیگر داشت که هر کدام دارای مسجدجامع بود . این شهر باندازهٔ یک تیر پرتاب تا رود مرغاب فاصله داشت و باغستان ها و تاکستان های آن در کنار رود واقع بود. این شهر سه فرسخ با کوههای باختری و دوفرسخ با کوههای خاوری فاصله داشت، مسجدجامع آن در بازاربود وبگفتهٔ مقدسی بر فراز ستونهای چوبی قرار داشت . قدامه گوید یک فرسخ بالای مرو بالا در میان کوهستان و دهانهٔ دره قصر عمرو واقع بود. یاقوت گوید در زمان او عامهٔ مردم مروالرود را مرود میگفتند. ظاهراً این شهر از آن مقدار خرابی و آفتی که از فتنهٔ مغول به مرو بزرگ رسید در امان ماند. درقرن هشتم حمدالله مستوفی دربارهٔ آن گوید آنرا « سلطان ملکشاه ساخت دور با روش پنج هزار گام است و گرمسیر است اما هوای درست دارد و آبی گوارنده و اکثر اوقات آنجا ارزانی بود و از میوه هاش انگور و خربزه سخت نیکوست چند پاره دیه از توابع آنست». [1]

بفاصلهٔ یک روز راه از مروالرود و درهمان ساحل قصر موسوم به قصرـ احنف درناحیهٔ مرو بزرگ واقع بود. این قصر به احنف بن قیس سردار سپاهیان عرب که در زمان خلافت عثمان بسال ۳۱ هجری آن نواحی را فتح کرد منسوب است. ابن حوقل گوید محلی بزرگ است وتاکستان های بسیارو باغستان نیکو وآب وهوای خوب دارد. مقدسی گوید مسجد جامع آن در میان بازاراست. اکنون محل قصر احنف همانجاست که ایرانیان آنرا مروچک یعنی مرو کوچک گویند. درقرون وسطی بالای مروالرود شهر دیزه واقع بود که نهر مرغاب ازمیان آن می گذشت ومیان دوجانب شهر یک پل سنگی قرار داشت. دیزه دارای مسجدی بسیار نیکو بود وبقول یاقوت آن شهر را در اصل «سنوان» میگفتند.

---

۱ ـ قدامه ۲۱۰ ، اصطخری ۲۶۹ ، ابن حوقل ۳۲۰ ، مقدسی ۳۱۴ ، یاقوت : جلد چهارم ۵۰۶ ، مستوفی ۱۹۰. دربارهٔ خرابه‌های بالامرغاب رجوع کنید به کتاب Northern Afghanistan از C. E. Yate صفحهٔ ۲۰۸ .

دهکدهٔ پنج ده زیر مروچک در ساحل مرغاب واقع بود و ناصرخسرو علوی بسال ۴۳۷ هجری در مسافرت به‌مکه آنرا دیده است. یاقوت نیز در سال ۶۱۶ در آنجا بوده و آنرا شهری قشنگ شمرده است. در پایان قرن هشتم شرف الدین علی یزدی درضمن سرگذشت امیر تیمور این‌مکان را بنام «پندی» ضبط نموده‌است (اما قرائت این اسم درست معلوم نیست و در بعضی نسخه ها بصورت یندی آمده).

در اوایل قرون وسطی تمام اراضی میان مرو کوچک تا مرو بزرگ در امتداد رود مرغاب کشت و کارمیشد و قری ودهات فراوان داشت. قرینین، که سابقاً بآن اشاره نمودیم، درچهار منزلی بالای مرو بزرگ و دومنزلی زیر مروالرود واقع بود. در نیمه راه قرینین ومروالرود «لوکر» یا «لوکرا» که مقدسی آنرمحلی معمور باندازهٔ قصر احنف شمرده جای داشت. بالای مروالرود درنواحی بالای‌مرغاب درجبال غرجستان چندین ولایت آباد وجود داشت که از آنها در فصل بعد، ضمن بحث ازغوردر ربع هرات، سخن خواهیم گفت[۱].

۱ - یعقوبی ۲۹۱ : اصطخری ۲۷۰، ابن‌حوقل ۳۲۱، مقدسی ۲۹۹، ۳۱۴، ناصرخسرو۲، یاقوت : جلد اول ۷۴۳، جلد چهارم ۱۰۸، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۳۵۳. در بارهٔ خرابه های مروچک رجوع کنید به C.E.Yate درکتاب «افغانستان» صفحهٔ ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۹۴.

فصل بیست و نهم

خراسان (بقیه)

ربع هرات ـ رود هرات یا هریرود ـ شهر هرات ـ مالن وشهرهای ساحل علیای هریرود ـ بوشنج ـ ولایت اسفزار ـ ولایت بادغیس وشهرهای آن ـ کنج رستاق ـ ولایت غرجستان و غور ـ بامیان

ربع هرات خراسان تماماً در افغانستان کنونی واقع است و قسمت عمدهٔ آن از رود هرات یعنی هریرود مشروب میشود . این رود از کوهستان غور سرچشمه میگیرد و ابتدا مسافتی بطرف باختر سیرمیکند . برای آبیاری کشتزارهای درهٔ هرات چندین نهر از آن جدا کرده‌اند که برخی بالای شهر هرات و بعضی پائین آن شهر واقعند . مقدسی هفت نهر ازاین هارا اسم‌میبرد که ولایت حول وحوش کرسی هرات‌را آب میداده‌اند .

رود هرات ابتدا از خاور بسمت باخترجاری گردیده هفت میل دورتر از دروازهٔ جنوبی شهر هرات ازنزدیکی شهرمالن عبور میکند . سابقاً دراین نقطه پلی روی آن رود بسته شده بود که بقول مقدسی درخوبی و زیبائی دراکناف خراسان همتا نداشت . بانی این پل یکنفر زردشتی بود که نامش‌را برروی‌آن نقش کرده‌بود وچون امیر آن زمان خواست نام خود را بجای نام بانی آن قرار دهد گویند آن زردشتی خودرا در رود انداخت و غرق کرد و برخی دیگر گویند بدین اسلام درآمد .

حمدالله مستوفی از نه نهر که برای آبیاری ولایت حول وحوش هرات از

رود هرات جدا میشدند اسم برده‌است. آن سوی هرات هریرود از شهر فوشنج که حوالی ساحل جنوبی آن بود میگذشت و از آنجا بسمت شمال پیچیده بطرف سرخس می‌رفت و قبل از آن که به سرخس برسد آبهای نهر مشهد بآن ملحق میگردید، چنانکه درفصل سابق ذکر نمودیم، سپس در بیابان شمال سرخس آبهای آن فرو می رفت و ناپدیدمیشد. حافظ ابرو گوید رود هرات بنام«خجاچران» معروف است. (این اسم با تغییر نقطه گذاری حروف آن باشکال متعدد خوانده میشود و صورت صحیح آن معلوم‌نیست). حافظ ابروتصریح می کند که سرچشمهٔ هریرود ازسرچشمهٔ رود هلمند چندان دور نیست.[۱]

درقرن‌چهارم، بطوریکه ابن‌حوقل ومقدسی نوشته‌اند، هرات(که درست‌تر است‌بفتح «ه» خوانده شود) شهری‌بزرگ بود وقلعه وباروئی باچهاردروازه داشت. این دروازه‌ها به‌ترتیب‌موسوم بودند به‌دروازهٔ‌سرای یعنی دروازهٔ کاخ درشمال‌سرراه بلخ، دروازهٔ زیاد در طرف مغرب رو به نیشابور، دروازهٔ فیروز آباد که مقدسی آنرا دروازهٔ فیروزنامیده در طرف جنوب سر راه سیستان و دروازهٔ خشک در سمت خاور رو به کوهستان غور. بگفتهٔ ابن حوقل این چهار دروازه همه چوبین بودند مگر دروازهٔ سرای که آهنین بود. قلعهٔ هرات هم (که قهندز نامیده میشد) چهار دروازه داشت که هریک از آنها روبروی یکی از دروازه‌های شهر بود وبهمان نام خوانده میشد. وسعت‌شهرباندازهٔ نیم‌فرسخ درنیم‌فرسخ بود. دارالاماره درمحلی بود موسوم به خراسان آباد در یک میلی خارج شهر سر راه فوشنج که بطرف غرب می‌رفت. نزدیک هر یک از آن چهار دروازه در داخل شهر یک بازار و بیرون هردروازه حومهٔ پهناوری وجود داشت و مسجد جامع بزرگ در وسط بازارها بود و در زیبائی و کثرت نمازگزاران درتمام خاك خراسان وسیستان بی‌نظیر بود. پشت سمت قبلهٔ مسجد، یعنی پشت دیوار باختری آن، زندان شهرقرار داشت.

در شمال شهر کوهستانی بود که با شهر دو فرسخ فاصله داشت و خاك آن قابل زراعت نبود وجزء بیابان شمرده میشد. از اینجا سنگهای‌آسیاب وسنگهای

۱ ـ اصطخری ۲۶۶، ابن‌حوقل۳۱۸، مقدسی۳۲۹، ۳۳۰، مستوفی ۲۱۶، حافظ ابرو۱۳۲.

مخصوص سنگفرش بدست میآمد. برقلهٔ یکی از ارتفاعات آن آتشکده‌ای کهنه دیده میشد موسوم به «سرشک» که در قرن چهارم زردشتی ها بزیارت آن می‌شتافتند. در نیمه راه میان آتشکدهٔ سرشک و شهرهرات کلیسائی از آن مسیحیان نیز واقع بود. در جنوب هرات سر راه مالن پلی روی هریرود بسته شده بود و اراضی میان پل وشهر بسیار خرم و سرسبز و شامل روستاهای متعدد بود واز چندین نهر آب میگرفت. در راه سیستان تا مسافت یک روز راه دهات و روستاهای این ولایت بهم پیوسته بود.

آبادی و رونق هرات تا زمانی که مغولها بر آن استیلا یافتند باقی بود. یاقوت که درسال ٦١٤ یعنی چهارسال قبل از حملهٔ مغول درآنجا بوده است گوید: درخراسان شهری بزرگتر و مهمتر و نیکوتر و با رونق‌تر و پرجمعیت تر ازهرات ندیده‌ام، باغهای بسیار وآب فراوان دارد. قزوینی همزمان او گفتهٔ یاقوت را تأیید نموده از آسیاهائی که باد آنها را میگرداند همانگونه که آب‌آسیاب را بگرداند اسم برده است، ظاهراً قزوینی پیش از آن آسیای بادی ندیده بوده است. هرات پس از تحمل مصیبت حملهٔ مغول دو باره آبادی خود را از سر گرفت وحمدالله مستوفی یکقرن بعد ازحملهٔ مغول گفتهٔ ابن‌بطوطه‌را که گوید هرات پس ازنیشابور بزرگترین شهرهای خراسان است تأیید نموده گوید «دور باروش نه هزار گام است وهوائی درغایت نیکوئی‌ودرستی دارد وپیوسته درتابستان‌شمال‌وزد... وهجده پاره دیه‌است متصل آن شهروآبش از نهرچهٔ هریرود است وازمیوه‌هایش انگور فخری وخربزه نیکوست و مردم آنجا سلاح ورز وجنگی وعیارپیشه باشند وسنی مذهب‌اند ودرآنجا قلعه ای محکم است آنرا شمیرم خوانند و بر دو فرسنگی هرات بر کوه آتشخانه‌ای بوده است آنرا ارشک گفته اند و این زمان قلعهٔ امکلجه میگویند و مابین آتشخانه و شهر کنیسهٔ نصاری بوده است واز مزار کبار اولیا وعلما تربت شیخ عبدالله انصاری معروف به پیر هری و خواجه محمد ابوالولید و امام فخر رازی است... و درحین حکومت ملکان غور دوازده هزار دکان آبادان بوده و شش‌هزارحمام و کاروانسرا و طاحونه و سیصد و پنجاه و نه مدرسه وخانقاه وآتشخانه و چهارصد وچهل وچهار هزار خانهٔ مردم نشین بوده است».

در اواخر قرن هشتم چون امیر تیمور بر هرات استیلا یافت باروی آنرا خراب کرد و اکثر صنعتگران آن شهر را به شهر سبز که آنرا تازه درماوراءالنهر بنا کرده بود کوچانید. صاحب کتاب جهان نمای ترکی که درسال ۱۰۱۰ هجری میزیسته گوید هرات پنج دروازه دارد. دروازهٔ شمالی موسوم است به دروازهٔ ملک، دروازهٔ غربی دروازهٔ عراق ، دروازهٔ جنوبی دروازهٔ فیروز آباد ، دروازهٔ شرقی دروازهٔ خوش ودروازهٔ شمال شرقی که از همه جدیدتراست دروازهٔ قبچاق نام دارد. درجهانِ نما اسم ده بلوك یعنی ده روستائی که اطراف هرات بوده‌اند نیز ذکر شده ولی محل آنها معین نگردیده است[۱].

در دو فرسخی جنوب هرات یعنی بفاصلهٔ نصف روز راه شهر مالن یامالن (بفتح یا کسر « م ») واقع بود که تصور میشود آنسوی پل بزرگی که روی هریرود بسته بودند قرار داشته وآن پل بنام شهرخوانده میشده است. اطراف شهر روستائی بود بهمان نام و بوسعت یك روز راه . این مالن را«سفلقات» ومالن هرات میگفتند تابامالن ، روستای باخرز درقهستان ، (که در فصل بیست وپنجم صفحهٔ ۳۸۲ ذکرآن رفت) اشتباه نشود. مالن شهرچه‌ای بودکه باغهای فراوان و تاکستانهای بسیارداشت. یاقوت آنرادیده واسم آنرابصورت مالین ضبط کرده ولی گوید مردم آنرا «مالان» می گویند. ولایت آن‌بیست وپنج دهکده داشته که نام‌آن چهار دهکده باسم مرغاب و باشینان و زندان وعبسقان بما رسیده است.

در یك منزلی شمال هرات شهر کروخ یاکاروخ واقع بود که ابن‌حوقل دربارهٔ آن گوید بعدازکرسی هرات بزرگترین شهرهای ولایت‌هرات‌است. ازکروخ

---

۱ - اصطخری۲٦٤ - ۲٦٦ ، ابن‌حوقل ۳۱٦ - ۳۱۸، مقدسی، ۳۰٦ - ۳۰۷ ،یاقوت : جلد چهارم ۹۵۸ قزوینی: جلد دوم ۳۲۲، ابن بطوطه: جلد سوم ٦۳، مستوفی ۱۸۷، جهان نما ۳۱۰ - ۳۱۲، شرف‌الدین علی یزدی ، جلد اول ۳۲۲ . ۳۲۳ ، حاج خلیفه پاره‌ای از مطالب خود را در بارهٔ هرات از مقاله ای‌که معین‌الدین اسفزاری درسال ۸۹۷ نگاشته است اخذ نموده واین مقاله را ازآغاز تا انجام میرخواند درخاتمهٔ روضة الصفا نقل‌کرده است جزء هفتم صفحهٔ ٥٤ - ٥۱. باربیه دمنار آنرا درمجلهٔ آسیائی سال ۱۸٦۰ (جلد دوم صفحهٔ ٤٦۱) و ۱۸٦۱ (جلد اول صفحهٔ ٤۳۸ ، ٤۷۳) بفرانسه ترجمه نموده است .

زرد آلو ومویز صادر میگردید. مسجد آن درمحله‌ای بود معروف به‌محلهٔ سپیدان. خانه‌های شهر از خشت ساخته شده بود. این شهر در دره‌ای واقع بود که بیست فرسخ مساحت داشت و سراسر آن باغها و درختها و استخرها و دهکده های آباد بود. نهرهای آن به هریرود میریخت وظاهراً نهر بزرگ آن همان بود که یاقوت آنرا نهر کراغ نامیده است.

درخاور هرات دردرهٔ پهناور هریرود شهرهای بسیار یکی پس ازدیگری واقع شده بودند که جغرافی نویسان قرن چهارم اسامی آنها را ذکر نموده‌اند باین ترتیب: بشان بفاصلهٔ یکروز راه تاهرات، پس‌ازآن خیار، پس‌ازآن استربیان، پس از آن مارآباد وپس از آن اوفه که فاصلهٔ هریک ازین شهرها بادیگری یکروز راه بود وپس ازاوفه بفاصلهٔ دو روز راه شهر خشت بود که ازتوابع غور شمرده میشد. اوفه باندازهٔ کروخ وسعت داشت و پس ازکروخ مهمترین شهر آن ناحیه بحساب میآمد. چهار شهر دیگر تقریباً مانند یکدیگر بودند و همهٔ آنها آب و باغستان و کشتزارداشتند و ازمالن کوچکتر بودند. استربیان تاکستان نداشت و درکوهستان بود و از مارآباد برنج فراوان بشهرهای دیگر صادر میشد[۱].

بفاصلهٔ یک‌روز راه درمغرب هرات شهر مهم بوشنگ یا فوشنج یا بوشنج واقع‌بود. دورنیست‌این‌شهر همانجابوده است که‌امروز شهرغریان نزدیک ساحل‌چپ هریرود، یعنی درجنوب آن، قرار دارد. ابن حوقل درقرن چهارم دربارهٔ بوشنگ گوید بقدر نصف هراتست و مانند هرات در جلگه ای واقع شده وتا کوه دوفرسخ فاصله دارد ودر میان درختان است، درخت عرعر درآن شهر رشد عجیبی می‌کند و چوبش را بنواحی دیگر میبرند. بوشنگ حصار و خندق و سه دروازه داشت. یکی از دروازه ها موسوم بود به دروازهٔ علی رو به نیشابور، دیگر دروازهٔ هرات رو بمشرق، سوم دروازهٔ قهستان رو بجنوب غربی. یاقوت که این شهر را هنگام عبور از آنجا دیده و در آن زمان آن شهر در میان دره ای پراز درخت جای داشته

۱ ـ اصطخری ۲۶۷، ۲۸۵، ابن حوقل ۳۱۸، ۳۳۴، مقدسی ۵۰، ۲۹۸، ۳۰۷، ۳۴۹؛ یاقوت: جلد اول ۴۷۰، جلد دوم ۹۵۰، جلد سوم ۶۰۵، جلد چهارم ۲۴۷، ۳۹۷، ۴۹۹.

است گوید نام آن شهر بوشنج یا فوشنج است و ایرانیان بوشنگ میگویند. حمدالله مستوفی درقرن هشتم گوید « ولایتی بسیار از توابع آنست و باغستان بسیار وانگور وخربزه ومیوه اش نیکو میباشد چنانکه گفته اند صد و چند نوع انگور دارد وآسیاهای آن همه بباد میگردد و گویند فرعون که درزمان موسی درمصر بوده از آنجا بوده است وهامان که هم‌وزیر اوست‌هم‌از آنجاست ». درسال ۷۸۳ بوشنگ با اینکه باروئی بلند و خندقی عمیق و پراز آب داشت و شرف‌الدین علی یزدی بآن اشاره نموده دربرابر حملهٔ سپاهیان امیرتیمور پایداری نکرد وبتصرف امیرتیمور درآمد ومعلوم نیست چرا از آن پس نام بوشنگ از صفحهٔ تاریخ محو گردید و پس از مدتی شهر غریان که اکنون مکانی آباد وپررونق است برروی خرابه های بوشنگ که بوسیلهٔ امیر تیمور غارت و ویران شده بود ساخته شد. ناگفته نماند که سه شهر فرجرد وخرجردو کوسوی که سابقاً آنها را ازتوابع قهستان شمردیم (به صفحهٔ ۳۸۳ نگاه کنید) غالباً از توابع بوشنگ شمرده شده اند.[۱]

ولایت اسفزار درجنوب هرات سر راه زرنج است و درقرن چهارم علاوه برمرکز آن ولایت که اسفزار نامیده‌میشد چهار شهردیگر در آنجا وجود داشت که عبارت بودند از ادرسکر ،کوران ، کوشک و کواشان. اسفزار که اکنون نیز کرسی آن ولایت است بنام سبزوار معروف است و آنرا سبزوار هرات میگویند تا با سبزواری که درسمت باختر نیشابور است (به صفحهٔ ۴۱۷ رجوع کنید) اشتباه نشود . در زمان قدیم کواشان بزرگترین شهر آن ولایت بود . طول این ولایت از شمال بجنوب بسه روز وعرض آن بیک روز راه می رسید . بگفتهٔ اصطخری درهٔ مشهوری در آنجا بود موسوم به کاشان که در آن دهکده های معمور قرارداشت. سرچشمهٔ رودخانهٔ این‌ولایت‌درحوالی اسفزار بود که امروزمعروف‌است‌به هارودسیستان ودرسمت باختر جوین به دریاچهٔ زره میریزد . تمام شهرهای ولایت اسفزار محاط

---

۱ ـ اصطخری ۲۶۷، ۲۶۸، ابن حوقل ۳۱۶، مقدسی ۲۹۸، یاقوت : جلد اول ۷۵۸، جلد سوم ۹۲۳، مستوفی ۱۸۷ ، علی یزدی: جلد اول ۳۱۲. صنیع‌الدوله درمرآة البلدان ، جلد اول صفحهٔ ۲۹۸ ، گوید هنگام سفر از نیشابور به هرات از نزدیک خرابه های بوشنج عبور کرده و اضافه میکند که این خرابه‌ها نزدیک غریان است ولی داخل آن نیست .

به باغستانها و کشتزارها بود . در کتب مسالک اسفزار را بنام خاشتان (یاجاشان) نیز نامیده اند ولی تلفظ صحیح این اسم معلوم نیست و ممکن است خواشان هم صورت دیگری از همین اسم وبنابراین با اسفزار یکی باشد. شهر ادرسکر یا اردسکر هنوز درسمت خاور اسفزار باقی است ولی بنام ادرسکن خوانده میشود. یاقوت اسفزاررا از توابع سیستان شمرده و حمدالله مستوفی گوید « شهری وسط است وچند پاره دیه توابع دارد وباغستان بسیار ومیوه و انگور فراوان باشد... و اهل آنجا سنی شافعی مذهب‌اند ودردین متعصب». متأسفانه کتب مسالک محل شهرهای‌دیگر این ولایت و فواصل آنها را با یکدیگر ذکر نکرده اند.[1]

شاهراهی که بطرف شمال از هرات به مروالرود میرود از ولایت پهناور بادغیس که تمام سرزمین بین هریرود را از طرف باختر (شمال بوشنگ) وقسمت علیای مرغاب را از طرف خاور فرا گرفته است میگذرد. این قسمت مرغاب ازجبال غرجستان برمیخیزد وخود بادغیس از چندین رشته رودخانه‌های فرعی ساحل چپ مرغاب آبیاری میگردد. قسمت خاوری بادغیس که از سیزده فرسخی هرات شروع میشد معروف بود به کنج‌رستاق وسه‌شهر بزرگ داشت که عبارت بودندازبن و کیف وبغشور که در کتب مسالک محل آنها بطور تقریب معین شده‌است. مقدسی‌ازجملهٔ آبادیهای دیگر بادغیس نه‌شهر بزرگ‌را اسم برده ولی متأسفانه امروز محل هیچیک از آنها را نمیتوان پیدا کرد زیرا در کتب مسالک محل آنها مشخص نگردیده است. امروز سراسر این ناحیه بیابانی خالی ازسکنه است زیرا هجوم مغول تمام این ولایت را ویران کرد . خرابه های بسیار که اکنون در این سرزمین دیده میشود از فراوانی آب و رونق آبادیهای آنجا اندکی حکایت میکند ولی اسامی جدید آنها غیراز آنست که جغرافی‌نویسان قرون وسطی ذکر کرده اند.

خرابه های شهر بغشور که یکی از شهرهای بزرگ کنج‌رستاق بوده گویا همان باشد که امروز به‌قلعهٔ مور معروف است. ابن‌حوقل درقرن چهارم بغشور را

---

۱ ـ اصطخری ۲۴۹، ۲٦٤، ۲٦۷، ابن حوقل ۳۰۵، ۳۱۸، ۳۱۹، مقدسی ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۵۰، یاقوت: جلد اول ۲۴۹، مستوفی ۱۸۷.

از بهترین شهرهای خراسان و غنی‌ترین آن بلاد شمرده گوید بقدر بوشنگ است وسلطان آن ناحیه دربن یا بنه که بزرگترین شهرهای آنجا و از بوشنگ هم بزرگتر است اقامت دارد. شهر «کیف» بقدر نصف بغشور بود وهمهٔ این شهرها باخشت ساخته شده ودر آغوش باغها وکشتزارهای خرم جای داشتند و از نهرها وچاهها سیراب میگردیدند.

یاقوت که آن سرزمین را در سال ۶۱۶ هجری دیده غنای سرشاردوران گذشتهٔ بغشور و شهرهای مجاور آنراتأیید کرده گوید اکنون خرابی به‌آن راه یافته، اگر چه این وضع قبل از هجوم مغول بوده است. یاقوت بنه را دیده و آنرا بون یا بون (بفتح «ب» وسکون «و» یا بفتح «ب» وفتح «و») نامیده وشهر دیگری را نیز دیده که آنرا بامیان یا بامنج میگفته اند و تابنه مسافت زیاد نداشته است. یاقوت گوید ولایت آن بسیار حاصلخیز است و درخت فندق در آنجا فراوان می‌باشد.[1]

آنچه درباب آبادی وخرمی دوران گذشتهٔ کنج‌رستاق گفته اند دربارهٔ ناحیهٔ جنوبی ولایت بادغیس هم ذکر کرده‌اند، اما شهرهای آنجا امروز همه ازنقشه‌ها ناپدید شده وتعیین محل آنها ویا تطبیق آن اسامی با خرابه هائی‌که اکنون دیده میشود مشکل است. همهٔ اخبار براین اتفاق دارند که مرکز آن ناحیه دهستان نام داشته و محل آن جائی است که امروز مرقد خواجه دهستان درشمال خاوری هرات است. مقدسی از هفت شهر دیگر نیز اسم برده که عبارتند از: کوغاناباد، کوفا، بشت، جاذاوا، کابرون، کالوون و کوه نقره ولی نمیتوان‌محل آنهارا تعیین کرد مگر بطور تقریب. دهستان درقرن چهارم دومین شهر بزرگ بادغیس وبقدر نصف بوشنگ بود و بالای کوهی جای داشت. خانه هایش از خشت ساخته شده

---

۱ ــ ابن رسته ۱۷۳، اصطخری ۲۶۹، ابن حوقل ۳۲۰، مقدسی ۲۹۸، ۳۰۸، یاقوت: جلد اول ۴۶۱، ۴۸۷، ۶۹۴، جلد دوم ۷۶۴، جلد چهارم ۳۳۳. برای اطلاع از ولایت کنونی بادغیس وخرابه‌های آن رجوع کنید به C.E. Yate در کتاب «افغانستان» صفحهٔ ۶۷ ؛ ۶۸. در کلران و سگردان و قرا باغ (صفحهٔ ۱۰۱) و همچنین درقلعهٔ مور (صفحهٔ ۹۶، ۱۰۳) و قراتپه خرابه‌های قلعه هائی دیده میشود که بیشک پاره ای از آنها بقایای شهرهائی است که جغرافی‌نویسان عرب اسم آنها را یاد کرده اند.

و سردابه هایی برای فصل گرما داشت . باغهای آن اندك وكشتزارهایش دیمی یعنی بی‌آب بود . امیر آن ناحیه در کوغاناباد که از دهستان کوچکتر بود اقامت داشت . شهر کوه نقره چنانکه از نام آن آشکار است پای کوهی بود که در آن معدن نقره وجودداشت، سرراهی که مستقیماً از هرات به سرخس میرفتند . ظاهراً این شهر در شمال کوغاناباد بوده ودر آن ناحیه هیزم فراوان وجود داشته است . کوفا از شهر کوه نقره بزرگتر بود و باغهای نیکو داشت اما مقدسی از چهار شهر دیگر هیچگونه ذکری نکرده فقط گوید سرراهی که بسمت شمال ازهرات به‌سرخس میرود واقع اند.

یاقوت ، که گوید دهستان روستایی در بادغیس است ، اضافه میکند که اصل این اسم «بادخیز» است چون بادبسیار در آنجا میوزد .حمدالله مستوفی ضمن گفتگو دربارهٔ بادغیس اسامی بسیاری را ذکر میکند که درنسخ خطی باشکال مختلف ضبط گردیده وبنابراین فهمیدن آن‌ها مشکل است.وی میگویددهستان کرسی ومرکز آن ناحیه بوده و از کوه نقره هم نـام برده است . سومین نقطهٔ مهم آن نـاحیه موسوم به کوه غناباد (بجای کوغاناباد) و قرارگـاه امیر آن ناحیه بوده است . شهر چهارم‌آنجا موسوم بوده به « بزرگترین» ولی این تلفظ و کتابت مورد اعتماد نیست . حمدالله مستوفی‌ازشهری‌بنام کاریز یا (کاریزه) نیز اسم برده گویدآنجاست « مقام حکیم برقعی که سازندهٔ ماه نخشب است ».این شخص درقرن هشتم بدعوی پیغمبری قیام کرد و اسباب زحمت مهدی‌خلیفهٔ عباسی گردید و کوشش بسیاربعمل آمد تا آن فتنه خاموش شد .

نقاط دیگری را نیز مقدسی وجغرافی‌نویسان قدیم عرب اسم برده اند (که بیشک درکتابت آنهـا اغلاط و اشتباهات بسیار روی داده است) ولی دربارهٔ آن نقاط تفصیلی ذکر نکرده اند. درقرن هشتم درولایت بادغیس بقول حمدالله مستوفی « بیشه ایست‌پنج‌فرسنگ‌درپنج‌فرسنگ تخمیناً که‌مجموع درخت فندق است وازهرات ودیگر ولایات‌بموسم‌محصول فندق در آنجا روند و هرکس‌ازبرای خود حاصل کند و بولایت برند وبفروشند و بعضی مردم‌باشند که‌معاش ایشان از این‌حاصل شود».

در پایان قرن هشتم براثر لشکرکشی امیرتیمور از هرات به مروالرود بادغیس که سرراه آنها واقع بودبا خاك یکسان شد.[۱]

در خاور بادغیس، جائی که رود مرغاب سرچشمه میگیرد، ناحیه ای کوهستانی است که جغرافی نویسان قدیم عرب آنرا «غرج‌الشار» نامیده‌اند. پادشاه آن ناحیه موسوم بود به «شار» و بقول مقدسی کلمهٔ غرج در زبان اهالی آن ناحیه بمعنی کوهستان وبنا براین غرج الشار بمعنی کوهستان پادشاه است. اما در اواخر قرون وسطی آن ناحیه را غرجستان میگفتند و در شرح جنگهای مغول نیز به همین اسم ذکر گردیده است. یاقوت گوید غرجستان غالباً بصورت غرشستان و غرستان نوشته میشود و اغلب باغورستان که ناحیه‌ای در خاور غرجستان است اشتباه میگردد.

شار، پادشاه غرجستان، نزد اعراب معروف بود به ملك الغرجة. درقرن چهارم غرجستان ولایتی غنی بود و ده مسجد جامع در شهرهای مختلف آن وجود داشت. دو شهر عمدهٔ غرجستان «آبشین» و«شورمین»نام داشت که محل صحیح آنها معلوم نیست. آبشین (افشین، باشین) بفاصلهٔ یك تیررس در ساحل شرقی‌مرغاب علیا و بمسافت چهار منزل بالای مروالرود واقع بود. اطراف آنرا باغهای قشنگ فرا گرفته بود و برنج فراوان از آنجا به‌بلخ صادر میگردید وقلعه ای مستحکم و یك مسجد جامع داشت. شرمین (سرمین) در کوهستانی بفاصلهٔ چهار فرسخ درجنوب آبشین وبهمین فاصله نسبت به کروخ درشمال خاوری هرات قرارداشت. از این شهر مویز بسیار بتمام نقاط مجاور صادر میگردید. امیر آن سرزمین که گفتیم موسوم به «شار» بود درهیچیك ازاین‌نقاط اقامت نداشت بلکه اقامتگاه وی‌دهکده‌ای بزرگ بود در کوهستانی موسوم به بلیکان (یا بلکیان). یاقوت از دو شهر دیگر غرجستان بنام سنجد وبیوار نیز نام برده بنقل‌از یکی‌از اهالی‌آن‌محل گوید این

---

۱ ـ اصطخری ۲۶۸، ۲۶۹، ابن حوقل۳۱۹، ۳۲۰، مقدسی ۲۹۸، ۳۰۸، یاقوت: جلد اول۴۶۱، جلد دوم ۶۳۳، مستوفی ۱۸۷، ۱۸۸، جهان نما ۳۱۴، ۳۱۵، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۳۰۸، C. E. Yate در کتاب «افغانستان» صفحهٔ ۶.

دو شهر در کوهستان واقع‌اند ، ولی‌به محل آن‌ها اشاره‌ای نکرده است .[۱]

ناحیهٔ بزرگ کوهستانی در سمت خاور وجنوب غرجستان معروف بود به غور وغورستان وازهرات تا بامیان وحدود کابل وغزنه امتداد داشت ، که‌عبارت از منطقهٔ جنوب رودخانهٔ هرات باشد . جغرافی نویسان قرون وسطی باین مطلب اشاره کرده‌اند که‌رودهای بزرگ مثل هریرود وهیرمند وخواش‌وفره (که به‌دریاچهٔ زره میریزد)ازاین‌ناحیه‌سرچشمه‌میگیرند وازحدود غرجستان‌نیز رودمرغاب برمیخیزد . ازجغرافیای این منطقهٔ وسیع کوهستانی‌متأسفانه شرحی بما نرسیده است ومحل شهرها و قلعه های آنجا که در تواریخ ذکر گردیده معین نیست . در قرن چهارم بگفتهٔ ابن‌حوقل غوربلاد کفربود گواینکه جماعتی ازمسلمین نیزدرآنجا میزیستند. دره‌های آنجا معموربود وچشمه‌ها ونهرها و باغهای بسیارداشت وبداشتن معادن نقره وطلا معروف بود واکثر این معادن در ناحیهٔ بامیان و پنجهیر(رجوع کنید بصفحهٔ۳۷۵) قرارداشت وغنی‌ترین آنها درمحلی‌موسوم به خرخیز واقع بود. پس اززوال دولت سلطان محمود غزنوی امراء غور که سابقاً ازاعوان ویاران وی بودند استقلال یافتند وقلعهٔ فیروزکوه را مرکز فرمانروائی خود قرار دادند. فیروزکوه قلعهٔ بزرگی بود درکوهستان ولی امروز محل آن‌معلوم نیست.[۲]

امراء غور از نیمهٔ قرن ششم هجری تا سال ٦١٢ که خوارزمشاه بساط حکومت آنها را درهم پیچید استقلال داشتند وچند سال بعد از آن فتنهٔ مغول یکباره

---

۱ ـ راه هرات‌به مروالرود ، چنانکه‌جغرافی نویسان قدیم عرب ثبت کرده اند ، در سراسر کنج رستاق ازشهری‌به شهری می‌گذشت و جنوبی‌ترین منزلگاههای آن « بینه » بفاصلهٔ دو روز راه تا هرات بود .

حمدالله مستوفی (صفحهٔ ۱۹۸) راه دیگری را که شامل هفت منزل بوده باین شرح ثبت کرده است « از هری تا هنکاماباد پنج فرسنگ ازو تا بادغیس پنج فرسنگ ازو تا بون (بفتح باء و واو همان بینه) پنج فرسنگ ازو تا مرغزار دره پنج فرسنگ ازو تا بانعشورهشت فرسنگ ازو تا اسرود (لوسرود)هفت فرسنگ ازو تامرو الرودچهارفرسنگ‌جمله باشد ازهرات‌تامروالرود بیست‌وهفت فرسنگ».

۲ ـ اصطخری ۲۷۱،۲۷۲ ، ابن حوقل ۳۲۳ ، مقدسی ۳۰۹،۳۴۸ ، یاقوت: جلد اول ۸۰۳ ، جلد سوم ۷۲،۱٦۳،۱۸٦،۷۸۵،۷۸٦،۸۲۳ . غرجستان واقع درخراسان بکلی غیرازگرجستان است

دولت آنانرا برانداخت، ولی‌پیش‌ازآن تاریخ، یعنی درسال ۵۸۸ امراء غورتوانستند قسمت عمدهٔ شمال هندوستان را تسخیر نموده سلطنت خود را در سرتاسر بلادی که از دهلی تا هرات امتداد داشت بسط دهند . پس از اینکه مغولها سلطنت غوریان را واژگون کردند بازغلامان وعمال‌آنها مدت مدیدی ، یعنی تا سال۹۶۲ ، بردهلی فرمانروائی داشتند.

غور یا غورستان میان سالهای ۵۴۳ و ۶۱۲ در ایام سلطنت امراء غور (از خاندان سام) باوج شکوه وجلال خود رسید .یاقوت در وصف‌فیروزکوه پایتخت بزرگ آنها سخن رانده ولی تفصیلی دربارهٔ آن ذکر نکرده است. حمدالله مستوفی بطوراجمال از آن دژ گفتگو کرده گوید ازشهرهای مهم آن‌ناحیه یکی «هنگران» است ولی قرائت صحیح این کلمه معلوم نیست. در سال ۶۱۹ سراسر آن منطقه پایمال لشکریان چنگیز شد وفیروزکوه قهراً بتصرف آنها درآمد و با خاك یکسان گردید. دو قلعهٔمعروف وعظیم آن ناحیه یکی«کلیون» ودیگری«فیوار» که ده فرسخ با هم فاصله داشتند ومحل صحیح آنها درست معلوم نیست نیز پس ازمقاومت بسیارتسلیم مغولها گردیدند وبا خاك یکسان شدند. قزوینی درقرن هفتم یکی دیگرازشهرهای مهم‌غوررا بنام«خوست» ذکر کرده ودورنیست که‌آن شهربا «خشت» واقع درحوالی سرچشمهٔ هریرود که دراوایل‌این‌فصل ازآن گفتگو کردیم‌یکی بوده است.درزمان امیرتیمور جز قلعهٔ «خستار» از محل دیگری‌در بلاد غورذکری بمیان نیامده ومحل این قلعه نیز معلوم نیست.[۱]

شهر بامیان کرسی ولایت بزرگی بهمین نام بود که قسمت خاوری غوررا تشکیل میداد وخرابه‌های کهنهٔ آن حکایت میکندکه مدت زمانی قبل ازظهوراسلام یکی از مراکزمهم بوده است. اصطخری درقرن چهارم بامیان را باندازهٔ نصف بلخ شمرده گوید برفراز تپه‌ای جای دارد ولی باروندارد ، ولایت آن درغایت خرمی‌است

۱ ـ اصطخری ۲۷۲ ، ابن حوقل ۳۰۴ ، ۳۲۳ ، یاقوت : جلد سوم ۸۲۳ ، جلدچهارم ۹۳۰، قزوینی : جلد سوم ۲۴۴ ، مستوفی۸۴ ، ۱۸۸ ،علی‌یزدی : جلد اول ۱۵۰. دربارهٔ بلاد غور رجوع‌کنید بمقالهٔ Sir H. Yule در دائرة‌المعارف بریتانیا (چاپ نهم ، جلد دهم ، صفحهٔ ۵۶۹) .

ونهر بزرگی آنرا آبیاری‌میکند. مقدسی‌از«مدینة‌اللحوم»نیزاسم برده که معلوم نیست کتابت صحیح آن چگونه است . وی در بارهٔ آن شهر گوید یکی از بنادر خراسان و از خزاین‌سند است، سرمای سخت وبرف بسیار دارد و از محسناتش آنکه کک وعقرب درآنجا نیست. مسجد جامعی در داخل شهر و بازارهائی در حومهٔ آن واقع است وخود شهرچهار دروازه دارد. درقرن چهارم درولایت بامیان چندین شهربود که محل آنها امروزبرمامعلوم‌نیست و ازجملهٔ بزرگترین شهرهای آن « بسغورفند » و «سکیوند» و«لخراب» بوده است .

درآغاز قرن هفتم یاقوت شرح مفصلی‌دربارهٔ بت‌های بزرگ بامیان ذکر نموده گوید آنجا بتخانه ایست بسیار بلند بر ستونهائی استوار و در آن شکل همهٔ پرندگانی که خداوند آفریده است نقش گردیده وبرسطح کوه دوبت بزرگ ازپائین تا قلهٔ کوه کنده شده است که یکی‌را سرخ بد ودیگری‌را خنگ بد (بودای‌سرخ‌وبودای خاکستری) مینامند وگوید آنها را در تمام جهان همتائی نیست. قزوینی از خانهٔ زرین بامیان ودومجسمهٔ بزرگ بودا سخن رانده گوید معادن زئبق وچشمهٔ گوگردی درآن‌حوالی است. ویرانی بامیان وولایت‌آن تا پنجهیر ، چنانکه ذکرکردیم ، نتیجهٔ خشم چنگیز است که چون نوادهٔ او موتوکن پسرجغتای درمحاصرهٔ بامیان کشته شد لشکریان مغول فرمان یافتند تا باروی شهر و تمام ابنیهٔ آنرا با خاك یکسان نمایند واجازه ندهند هیچ کس درآنجا زیست کند یا بنائی درآنجا ساخته شود. از آن پس نام بامیان به « موبلق » بدل شد که در زبان مغولی بمعنی « شهر لعنت شده » است و از آن زمان بامیان بصورت بیابانی خشک وخالی درآمد.[۱]

---

۱ ـ اصطخری ۲۷۷، ۲۸۰، ابن حوقل ۳۲۷، ۳۲۸ ، مقدسی ۲۶۹، ۳۰۳، ۳۰۴ ، یاقوت : جلد اول ٤٨١، قزوینی : جلد دوم ۱۰۳ ، مستوفی ۱۸۸ ، ابوالغازی ۱۱٤، ۱٤۹. برای تصویر این دومجسمهٔ بزرگ بودائی بامیان رجوع‌کنید به Talbot و Maitland در J. A. R. S. سال ۱۸۸٦ صفحهٔ ۳۲۳.

فصل سی‌ام

خراسان (بقیه)

ربع بلخ درخراسان ـ شهربلخ ونوبهار ـ ولایت جوزجان ـ طالقان وجرزوان ـ میمنه یا یهودیه ـ فاریاب وشبرقان و انبار واندخود ـ ولایت طخارستان ـ خلم وسمنگان واندرابه ـ وروالیز وطایقان ـ صادرات خراسان وغلات آن ـ راههای خراسان و قهستان

بلخ ملقب به « ام‌البلاد » چهارمین ربع خراسان‌است. بلادی در این ربع که از حدود کرسی آن خارج است بدو قسمت میشود : قسمت باختری جوزجان وقسمت خاوری طخارستان است که هر کدام ولایتی پهناورند.

در قرن سوم یعقوبی در بارهٔ بلخ گوید شهر بزرگ خراسانست و در ازمنهٔ سابق سه بارو و سیزده دروازه داشته است. مقدسی گوید در کتابهای ایرانی آنرا « بلخ با شکوه » نامیده‌اند. ربض نوبهار در خارج شهراست و مساحت خود شهر سه میل درسه میل میشود. بلخ بگفتهٔ یعقوبی چهل وچند مسجد داشت. اصطخری گوید شهر بلخ درجلگه‌ای واقع‌است و تا کوه‌های‌موسوم به «جبل کو» چهار فرسخ فاصله دارد. ابنیه وباروی آن شهرازخشت‌است وپیرامون بارورا خندق عمیقی فراگرفته، مسجد جامع در میان شهر و بازارها در حوالی مسجد است. نهری دارد موسوم به «دهاس» که بقول ابن‌حوقل درزبان فارسی به‌معنی « ده آسیا » است. این نهرپس‌از آن که ده آسیاب را میگرداند از دروازهٔ نوبهار میگذرد و از آن پس روستاهای شهرراتا سیاهگرد، سرراه ترمد، مشروب میسازد. پیرامون شهر باغهائی است پراز

نارنج ونیلوفر و نیشکر و انگور که محصول آنها را بخارج بلخ میفرستند. بازارهای بلخ معمور وپراز سوداگران است.

شهر هفت دروازه دارد : دروازهٔ نوبهار ، دروازهٔ میدان ، دروازهٔ آهن ، دروازهٔ هندوان ، دروازهٔ یهود ، دروازهٔ شت بند ودروازهٔ یحیی.

مقدسی حسن موقعیت بلخ و قشنگی و تمول و ارزانی و فراوانی خواربار و وسعت راهها و کثرت نهرهای آن شهررا ستوده ، ازبارو ومسجد جامع وکاخهای آن رانده است. زیبائی وشکوه بلخ تا نیمهٔ قرن ششم هجری بیشتر نپائید ودر سال ۵۵۰ که ترکان غز بر آن سرزمین استیلا یافتند خرابی بسیار برآن وارد آمد ولی پس از رفتن آنها مردم شهر بوطن خویش بازگشته شهر را در محل دیگری‌مجاور محل سابق ساختند وطولی نکشید که جزئی از آن آبادی وجلال سابق بشهر جدید بازگشت چنانکه یاقوت در اوائل قرن هفتم یعنی کمی ازحملهٔ مغول بآنجا ازآبادی مجدد آن ناحیه گفتگو کرده است.

نوبهار، ربض پهناور بلخ درزمان ساسانیان، چنانکه مسعودی ذکر نموده آتشکده‌ای داشت از بزرگ‌ترین آتشکده‌های گبران. یاقوت داستان درازی به نقل از عمربن ازرق کرمانی در بارهٔ آن آتشکده ذکر کرده و قزوینی هم شرحی شبیه داستان یاقوت آورده است . خلاصه آنکه رئیس‌موبدان آنجا را برمک میگفتند ، وبرامکه از نسل او بودند ، واین مقام را اززمانهای باستان بارث داشتند. آتشکدهٔ نوبهار برای رقابت با خانهٔ کعبه ساخته شده بود. دیوارهایش را با جواهر گرانبها آراسته وپرده‌های زربفت بروی آنها کشیده بودند. بیشتر اوقات خاصه درموسم‌بهار گل‌های بسیار برآن مینهادند وبهمین جهت بنام « نوبهار » خوانده میشد ودرهمین موسم بود که از هرسو زائرین بزیارت آنجا میشتافتند. برفرازآتشکده گنبدی بزرگ افراشته بود موسوم به « استن » بارتفاع بیش از صد ذراع و رواقهائی بگرد آن وسیصد وشصت مقصوره بگرد رواقها برای سیصد وشصت تن خدام آتشکده بود که هرکدام یک روز بخدمت آنجا اشتغال داشتند و بقیه سال را آسوده بودند. بالای گنبد پرچم‌هائی ازپارچه‌های ابریشمی افراشته بود که هنگام وزش باد پردهٔ پرچم

بمسافتی که باور کردنی نیست از این سو بآنسو در اهتزاز می‌آمد. چندین بت و از آنجمله بت اعظم درآنجا وجود داشت واز کابل و هندوچین مردم بسیار بزیارت آن شتافته پس‌از آن که دربرابربت سجده میکردند دست برمک ، نگهبان بزرگ، را میبوسیدند. زمینهای اطراف نوبهار بمساحت هفت فرسخ درهفت فرسخ وقف براین آتشکده بود ومخارج هنگفت آتشکده از درآمد آن زمین ها تأمین میشد. در زمان عثمان بن عفان که احنف بن قیس‌خراسان را فتح کرد آتشکدهٔ بزرگ نوبهار خراب گردید واهالی‌آن مرز وبوم بدین اسلام درآمدند.[۱]

در سال ۶۱۷ شهر بلخ پایمال لشکریان مغول گردید. ابن بطوطه گوید به چنگیز خبر دادند که زیر ستونهای‌مسجد بلخ گنجی نهفته‌است. وبامر چنگیز یک سوم مسجد را خراب کردند ولی گنج را نیافتند. هنگامی که ابن بطوطه، در نیمهٔ اول قرن هشتم هجری، بلخ را دیده شهرمزبور ویرانه‌ای بوده‌وازمدارس ومساجد آن بقیتی وجود داشته که‌اهل عبادت وریاضت بآنجا آمد ورفت‌میکرده‌اند. اسم بلخ در شرح جنگهای امیرتیمور مکرر ذکر شده واین نشان میدهد که این شهردرپایان قرن هشتم اندکی از آبادی سابق خود را باز یافته بوده است. بفرمان امیرتیمور قلعهٔ هندوان راکه خارج ازباروی شهربود تعمیر کردند وآنجا را مرکز حکمرانی عامل خود قرار داد، سپس قسمت اعظم شهررا نیز تجدید عمارت کرد.

امروز بلخ ازشهر های بزرگ مهم افغانستان است ومزارشریف که گویند قبر حضرت علی‌بن‌ابیطالب «ع» است درآنجا میباشد. میرخوند گوید «در شهور سنهٔ خمس وثمانین و ثمانمائه که معین السلطنه والخلافه میرزا بایقرا در قبة الاسلام بلخ

---

۱ - یعقوبی ۲۸۷، ۲۸۸، اصطخری ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۰، ابن حوقل ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۹، مقدسی ۳۰۱، ۳۰۲، مسعودی: جلد چهارم ۴۸، یاقوت: جلد اول ۷۱۳، جلد چهارم ۸۱۷، ۸۱۸، قزوینی: جلد چهارم ۲۳۱.

باربیه دمنار تمام این داستانرا درفرهنگ جغرافیائی خود Dictionnaire Geographique de la Perse صفحهٔ ۵۶۹ ترجمه نموده است. راولنسن انگلیسی از وجودبت بزرگ و کوچک و پرچمهای مقدس آنجا چنین استنباط کرده است که نوبهار اصلاً معبد بودائی بوده و اسم نوبهار «نووهاره» یعنی دیر بودا است. رجوع کنید به J. R. G. S. سال ۱۸۷۲ صفحهٔ ۵۱۰.

لوای ایالت مرتفع گردانیده بوذ شمس الدین محمد نام که نسلش به‌بایزید بسطام اتصال می یافت به بلخ شتافت و کتاب تاریخی ظاهر ساخت که زمان سلطان سنجر تصنیف کرده بودند ومکتوب بود که مرقد شاه اولیاء علی‌بن ابیطالب درقریهٔ خواجه خیران درفلان موضع است، میرزا بایقرا سادات و اعیان وقضاة را جمع آورده بقریهٔ مذکوره که تا بلخ سه فرسخ است تشریف بردند درآن موضع گنبدی دید که قبری در میان او موجود بود فرمود تا آنرا حفر نمایند لوحی سنگ سفید پیدا شد بر آن منقوش بود که هذا قبر اسدالله اخ رسول الله علی ولی‌الله لاجرم همگان روی نیاز برآن‌خاك‌پاك بردند. میرزا بایقرا قاصدی‌به‌دارالسلطنهٔ هرات‌فرستادخاقان منصوربدان جانب نهضت فرموده قبه‌ای درکمال‌ارتفاع بنیاد نهاده دراطراف‌آن ایوانها وبیوتات طرح انداخت و قریهٔ خواجه خیران از کثرت عمارت و زراعت صفت‌مصر گرفته باندك زمانی آن مقدار جمعیت‌دست داد که شرح‌آن بگفتن و نوشتن راست‌نیاید».[۱]

جوزجان (بفتح یا ضم « ج ») یا جوزجانان ناحیهٔ باختری بلخ بود و سر راه مروالرود به بلخ قرارداشت. این ناحیه درقرون وسطی‌آبادترین وپرجمعیت‌ترین نواحی بلخ بود و شهرهای بسیار داشت که اکنون جز سه شهر که بنام‌های قدیم خود خوانده میشوند دیگری از آنها باقی نمانده است. محل شهرهای دیگر را جغرافی نویسان عرب ذکر کرده‌اند و با استناد به کتب مسالك میتوان محل آنهارا معین کرد وبا اینکه اسامی قدیم تغییر پیدا کرده باز ازخرابه‌های موجود محل قدیم آنها را میتوان یافت. بهرحال این ناحیه بسیارخرم وحاصلخیزبود وعمدهٔ صادراتش پوست‌های دباغی شده بود که بسایر نواحی خراسان میبردند.[۲]

در سه منزلی مروالرود از سمت بلخ شهر طالقان است که اسمی از آن در نقشه باقی نمانده ولی تپه‌ها وآثارآجرهائی که حوالی چاچکتو دیده میشود محل آن شهررا نشان میدهد. طالقان درقرن سوم هجری شهر بسیار مهمی بود. یعقوبی گوید درآن شهر نمدهای طالقانی میسازند. این شهر میان دو کوه بزرگ واقع بود

۱ ـ ابن بطوطه : جلد سوم ۵۸، ۵۹ ، شرف‌الدین علی یزدی : جلد اول ۱۷۶ ، میرخوند : جزء سوم ۲۳۸ ، Yate درکتاب «افغانستان» ۲۵۶، ۲۸۰ .

۲ ـ اصطخری ۲۷۱ ، ابن حوقل ۳۲۲ ، مقدسی ۲۹۸ ، یاقوت : جلد دوم ۱۴۹ .

و مسجد جامعی داشت . یک قرن بعد اصطخری گوید طالقان شهریست باندازهٔ مروالرود ، ساختمانهایش از خشت است وهوائی بسیار سالم دارد . نزدیک طالقان دهکدهٔ «جندویه» واقع بود که بقول یاقوت در قرن دوم هجری نخستین‌جنگی که میان ابومسلم خراسانی (طرفدار عباسیان) و هواداران بنی امیه بوقوع پیوست ، وشهرت بسیار یافت ، درآن محل صورت گرفت. چنانکه یاقوت ذکر میکند در سال ۶۱۷ چنگیز پس‌ازهفت‌ماه‌محاصره طالقان راتسخیر کردوتمام اهل‌آنرا کشت‌وشهررا باخاك یکسان کرد .

شهر «جرزوان» درمیان کوهستان واقع بود و ازاین جهت به مکه شباهت داشت، وامیر جوزجان فصل تابستان در آنجا بسر می‌برد . جرزوان اسم عربی این شهر است و ایرانیان آنرا «گرزوان» می گویند و بصورتهای جرزبان و گرزبان هم نوشته میشود ومیان طالقان و مروالرود درمرز غور واقع است. یاقوت گوید شهری آباد است و مردم آنجا همه ثروتمندند . امروز در نقشه‌ها اسمی از این شهر نیست ولی به‌احتمال قوی خرابه هـای معروف به قلعهٔ والی محل آن‌شهررا نشان‌میدهد.[۱]

شهر میمنه که سرراه بلخ دردومنزلی طالقان است هنوزشهری معموراست ودرقرون وسطی آنرا یهودان ویهودیه میگفتند وغالباً مرکزجوزجان شمرده‌میشد . ابن حوقل گوید مسجد جامع آن دو مناره دارد. یاقوت ، که آنرا یهودان بزرگ نامیده است ،گوید چون در زمان بخت‌نصر یهودان ازبیت‌المقدس رانده شدند اولین محلی که درآن مسکن گزیدند این شهربود وبعدها چون مسلمانان ازکلمهٔ یهودان خوششان نمی‌آمد اسم‌شهررا به میمنه بدل کردند تا با مبارکی و میمنت‌همراه باشد

---

۱ ـ یعقوبی۲۸۷ ، اصطخری ۲۷۰ ، ابن حوقل ۳۲۱،۳۲۲، یاقوت : جلد دوم ۵۹، ۱۲۹، جلد سوم ۴۹۱، جلد چهارم ۲۵۸، ابوالغـازی ۱۱۴، Yate درکتاب «افغانستان» ۱۵۷، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۱ .

خرابه‌های چاچکتو(طالقان) در چهل ونه میلی بالا مرغاب (مروالرود) است وازاین‌محل تا طالقان سه روز راه دریک منطقهٔ کوهستانی فاصله است . شرف‌الدین علی یزدی ازچاچکتو (که آنرا جی‌جکتو نوشته) دراخبار جنگهای امیرتیموراسم برده (جلد اول ۸۰۶، جلد دوم ۵۹۳) ولی‌ازطالقان اسم نبرده‌است . خرابه‌های قلعهٔ والی (که شاید جرزوان باشد) دربیست‌وهفت میلی بالا مرغاب دیده میشود. درآن‌حوالی خرابه‌های دیگری نیز نزدیک تخت خاتون است‌که ازسابقهٔ آبادی وبزرگی‌آن حکایت‌میکند. دور نیست یکی ازاین دوخرابه‌ها گرزوان باشدکه مرکز ضرابخانهٔ سلاطین خوارزمشاهی بوده است .

و این اسم تاکنون باقی است. ظاهراً مستوفی نیز میمنه را نام برده گوید شهری وسط و گرمسیر است و گندم و میوه و خرما دارد و آب آن ازنهری نزدیک می‌آید. شاید درین مورد اشتباه و اختلاطی بین این میمنهٔ جوزجان و میمنده بجای میوند، زابلستان میان گیرشک و قندهار رری داده و این اشتباه در نوشتهٔ یاقوت نیز ظاهر شده است آنجاکه گوید: میمند غزنه میان غورو بامیان واقع است، وعلی الظاهر منظور او از این میمند همین یهودیه یا میمنه است. در یک منزلی یهودیه یعنی میمنه کندرم واقع شده که آنرا بصورت کنددرم نیز نوشته اند و بطوریکه یعقوبی گوید مقرامیرجوزجان است. اصطخری گوید کنددرم شهری است در کوهستان دارای درختان تاك وبادام بسیار وآب فراوان.[1]

ازجملهٔ شهر های مهم جوزجان درقرون وسطی فاریاب است که امروز از آن اسمی در نقشه وجود ندارد و از اوصاف آن که در کتب مسالک ذکر شده چنین برمی‌آید که خرابه های آن در محلی است که امروز آنرا خیرآباد میگویند و قلعهٔ کهنه‌ای درآنجا دیده میشود که تپه‌های آجری اطراف آن راگرفته است. فاریاب چنانکه ابن‌حوقل گوید درقرن چهارم ازطالقان کوچکتر ولی باغها و آب آن بیشتر و هوایش سالمتر بود. صنعت و تجارت آن رونق داشت و مسجد جامع آن فاقد مناره بود. یاقوت اسم این شهر را بصورت «فیرياب» ضبط کرده ومحل آن را نسبت به طالقان و شبورقان معین نموده و چیزی براین نیفزوده است. در سال ٦١٧ یعنی اندکی پس‌ازدورهٔ اقامت یاقوت دراین شهر مغولها فاریاب‌را یکسره خراب کردند. حمدالله مستوفی فاریاب را مستقلاً نام نبرده است. میان یهودیه و فاریاب بقول ابن حوقل‌شهر «مرسان» واقع‌بود که درقرن‌چهارم‌تقریباً باندازهٔ یهودیه وسعت‌داشت و دور نیست باقریهٔ «نريان» که یاقوت آنرا نام‌برده یکی‌باشد. همچنین دراین‌ناحیهٔ کوهستانی شهر چه‌ای بود موسوم به‌سان که ابن حوقل در بارهٔ آن گوید دارای باغستان‌هاست وانگور و گردوی بسیار و آب فراوان دارد[2].

---

۱ ـ یعقوبی ۲۸۷، اصطخری ۲۷۰ ، ۲۷۱، ابن حوقل ۳۲۱،۳۲۲ ، یاقوت : جلد دوم ۱٦۸، جلد چهارم ۷۱۹، ۱۰٤٥ ، مستوفی ۱۸٥ ، Yate در « افغانستان » ۳۳۹ .

۲ ـ اصطخری ۲۷۰ ، ابن‌حوقل ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ناصرخسرو ۳ ، یاقوت : جلد سوم ۸٤۰ ، ۸۸۸ ، جلد چهارم ۷۷٥ ، مستوفی ۱۸۸ ، افغانستان ۲۳۳ . (بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ٤٥۲)

شبرقان که آنرا « اشبورقان »و « اشبرقان » و« شبورقان » و «شبورغان»و «سبورغان» هم نوشته اند هنوز باقی است و در قرن سوم هجری یک بار مرکز و کرسی ولایت جوزجان واقع گردید و پس از آن مرکز این ولایت به یهودیه یعنی میمنه که در آنزمان باندازهٔ شبرقان بود انتقال یافت. باغها و کشت زارهایش درنهایت حاصلخیزی بود و میوجات فراوان از آنجا بنواحی دیگر صادر میگردید. یاقوت که آنرا بنام های شبرقان وشفرقان وشبورقان ضبط کرده گوید درسال ٦١٧ درزمان فتنه و هجوم مغول شهری بسیار پرجمعیت وبازارهایش بسیار پرمتاع بود. یک قرن بعد حمدالله مستوفی که شبورقان و فاریاب را باهم ذکر کرده گوید « شهری کوچک است و گرمسیر وغله فراوان و نعمت ارزان بود ».

بفاصلهٔ یک روز راه درجنوب شبورقان وبهمین فاصله درخاور یهودیه شهر انبار که آنرا « انبیر » هم نوشته اند و ابن حوقل گوید از مروالرود بزرگتر است واقع بود ودرفصل زمستان حاکم آن ناحیه درآنجا سکنی می گزید. اکنون شهری باین نام موجود نیست ولی دورنیست انبار درمحل «ساری پل» کنونی درقسمت علیای رودخانهٔ شبورقان بوده است. ساری پل هنوز نقطه‌ای بالنسبه مهم است. انبار درمیان تاکستان ها جای داشت، خانه های آن از خشت ساخته شده بود وغالباً شهر عمدهٔ جوزجان محسوب میشد. احتمال دارد انبار همان شهری باشد که ناصرخسرو علوی در مسافرتش به شبورقان ازآنجا عبور نموده و آنرا کرسی جوزجانان شمرده است. وی ازمسجد جامع بزرگ آنجا سخن رانده وبه میخوارگی اهالی آنجا اشاره نموده است[1].

ناصرخسرو فاریاب جرزجان را « ده باب » نامیده وهنگام رفتن ازشابرقان به طالقان ازآنجا عبور نموده است. جهان‌نما آنرا بنام « باراب » ضبط کرده (ص ٣٢٤) ولازم است یادآور شویم بافاراب که آنرا باراب هم گفته اند اشتباه نشود. فاراب همان اتراراست که درکنار رود سیحون واقع گردیده و درفصل سی‌وچهارم دربارهٔ آن گفتگو خواهیم کرد.

١ ـ آنچه در سفر نامهٔ ناصرخسرو علوی آمده نه دربارهٔ میگساری مردم آنجاست بلکه در بارهٔ میگساری خود اوست که چون پس از سالها میگساری خوابی دیده است آن عادت را ترک گفته. خود اوگوید « شبی درخواب دیدم که یکی مرا گفت چند خواهی خوردن از این شراب که خرد از مردم زایل کند اگر بهوش باشی بهتر. من جواب گفتم که حکما جزاین چیزی نتوانستند ساخت که

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ٤٥٣)

درشمال باختری‌شبورقان شهر «اندخوی» دربیابان واقع‌است . این‌اسم را جغرافی‌نویسان‌قدیم بصورتهای مختلف «اندخد» و«ادخد»و«انخد»ذکر کرده‌اند. ابن‌حوقل‌در وصف‌آن گوید شهری کوچک است ، درمیان‌بیابان، هفت‌قریه اطراف آنست که اکراد دامپرور در آنها سکونت دارند . یاقوت نیز تفصیلی جز آنچه گفته شد دربارهٔ آن ذکر نکرده ولی دراخبار جنگهای امیر تیمورنام‌آن مکررذکرشده‌است[1] .

ولایت پهناور طخارستان درخاور بلخ واقع و بمحاذات ساحل جنوبی رود جیحون تاحدود بدخشان امتداد دارد و از طرف جنوب برشته جبال شمال بامیان و پنجهیر محدود میگردد . طخارستان شامل دوقسمت است : یکی طخارستان بالا درخاور بلخ در امتداد رود جیحون ودیگری طخارستان پائین درجنوب خاوری آن درمرز بدخشان. جغرافی نویسان قرون وسطی چندین شهر طخارستان‌را اسم برده‌اند ولی شرحی در بارهٔ آنها ذکر نکرده‌اند و باستثنای شهرهائی که‌ذکرآنها در کتب مسالك آمده و هنوز پابرجا هستند پیدا کردن محل بیشتر شهرهای طخارستان میسر نیست.

بفاصلهٔ‌دو روز راه درخاور بلخ‌شهر «خلم» واقع‌است که‌مقدسی‌آنرا شهرکی شمرده با دهکده و روستاها وکشت‌زارهای بسیار و هوای سالم. باز بفاصلهٔ دوروز راه از خلم شهرهای سمنگان و روب متصل بیکدیگرواقع اند و شاید شهر «هیبك» کنونی درجنوب شهرخلم واقع‌درساحل‌علیای رودخلم‌درمحل آن دوشهر قدیم‌واقع باشد . مقدسی‌گوید سمنگان‌ازخلم بزرگتر است ،مسجدجامع و میوهٔ بسیار دارد .

اندوه دنیاکم‌کند جواب داد که بیخودی وبیهوشی راحتی‌نباشد حکیم نتوان‌گفت کسیراکه مردم‌رابه بیهوشی رهنمون باشد بلکه چیزی باید طلبید که خرد و هوش را بافزایدگفتم که من اینرا از کجا آرم گفت جوینده یابنده باشد و پس‌سوی قبله اشارت‌کرد و دیگری سخن نگفت چون از خواب بیدار شدم آنحال تمام بریادم بود برمن‌کارکرد با خودگفتم از خواب دوشین بیدارشدم بایدکه ازخواب‌چهل‌ساله نیز بیدارگردم اندیشیدم‌که تا همه افعال واعمال خود بدل نکنم فرج‌نیابم نمازکردم‌ویاری خواستم‌ازباری تبارك وتعالی‌بگزاردن آنچه برمن واجب است ودست بازداشتن از منهیات وناشایست » [مترجم] .

۱ ـ یعقوبی ۲۸۷ ، اصطخری ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ابن‌حوقل ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ناصرخسرو ۲ ، یاقوت : جلد اول ۳۶۷ ، ۳۷۲ ، جلد سوم ۲۵۴ ، ۲۵۶ ، ۳۰۵ ، ۸۴۰ ، مستوفی ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، شرف‌الدین علی یزدی : جلد اول ۸۰۵ ، جلددوم ۵۹۳ ، Yate درکتاب «افغانستان» ۳۴۶ .

یاقوت گوید خلم میان دره‌ها واقع است وجمعی از اعراب بنی‌تمیم به‌آنجا مهاجرت کرده اند. حمدالله مستوفی گوید « شهری کوچک است برطرف شرقی سه‌محله‌است بهم‌متصل و طرف غربی سه محله است متفرق و قلعه محکم دارد و آب فراوان وباغستان بسیار دارد و از میوه انکور وانجیر وشفتالو وفستق بغایت فراوان وخوب باشد » . حمدالله مستوفی آنرا سمنجان نوشته ولی شرف‌الدین علی یزدی در ضمن گزارش عزیمت امیر تیمور از خلم بحدود هند آنرا بنام سمنگان ضبط کرده است.

آنطرف سمنگان و در جنوب خاوری آن دوناحیهٔ بغلان بالا وپائین واقع است . بغلان پائین بگفتهٔ مقدسی در قرن چهارم کرسی ناحیه بوده و مسجد جامعی داشته است . ظاهراً بغلان، یا بقول شرف‌الدین علی یزدی بقلان، سر راه اندرابه یعنی اندراب قرارداشته‌است. مقدسی دربارهٔ آن گوید دره‌های پردرخت وبازارهای گرم دارد. این دره‌ها دردامنهٔ شمالی جبال پنجهیر بودند و بگفتهٔ ابن‌حوقل درآنجا معادن نقره وجود داشته است. هم او گوید رودخانهٔ اندراب و کاسان از این ناحیه فرود می‌آیند. یاقوت برآنچه گفته شد چیزی نیفزوده وآنرا بنام اندراب یا اندرابه ضبط کرده است[1].

رود خلم به جیحون نمیریزد و آبهای آن در باتلاق های حوالی شمال خرابه‌های شهر قدیم تمام‌میشود.در نزدیکترین ساحل رود جیحون به‌خلم درقرن چهارم رباطی‌بسیار مستحکم‌بادیوارهای بلندواقع‌بود که‌آنرارباط میله‌میگفتند.درینجا راه بلخ از رود جیحون عبور میکرد و پس از طی سه منزل به ماوراءالنهر و بلاد ختل میرسید. دردومنزلی‌مشرق خلم نهر «وروالیز»یا«وروالیج» واقع‌بود. ابن‌حوقل و جغرافی نویسان دیگر گویند درقرن‌چهارم شهری بزرگ بوده است ، ولی امروز محلی باین اسم وجود ندارد، اما باتوجه به مطالبی‌که درکتب مسالک ذکر شده دورنیست به محل «قندز»بسیارنزدیک بوده‌است.یاقوت که‌اشتباهاًآنرابنام« وزوالین»

---

۱ ـ اصطخری ۲۷۹، ابن حوقل ۳۲۶، مقدسی ۲۹۶ ، ۳۰۳، یاقوت : جلد اول ۳۷۲ ، جلد دوم ۸۲۷، جلد سوم ۱٤٥ ، ۵۱۸، مستوفی ۱۸۸ ، علی یزدی : جلد اول ۱۹ Yate در « افغانستان » ۳۱۷. به نقشهٔ شمارهٔ یک رجوع کنید .

ضبط نموده شرحی دربارهٔ آن ذکرنکرده است، بعلاوه نه او نه‌جغرافی‌نویسان قدیم دیگر از قندز که بی شک مختصر قهندز و در زبان فارسی بمعنی قلعه است اسمی نبرده اند [1].

بمسافت دوروز راه در خاور وروالیز شهرطالقان‌طخارستان است که هنوز پا برجاست (و نباید آنرا باطالقان جوزجان که در صفحهٔ ٤٤٩ از آن گفتگوکردیم اشتباه نمود).

این طالقان در قرن چهارم از شهرهای بسیار آباد آن ناحیه بشمارمیرفت. مقدسی آنرا الطالقان نوشته ولی صورت بهتر آن الطایقان است. این شهر بازاری بزرگ داشت و درجلگه‌ای واقع بود وباندازهٔ یک تیر پرتاب تا کوه فاصله داشت و در قرن چهارم بقدر سوم بلخ بود. کشت زار هایش را یکی از شاخه های رود جیحون که آنرا ختلاب میگفتند (وگاهی خیلاب مینامیدند) و همچنین رودخانهٔ وتراب (تراب) مشروب میساخت. ظاهراً نهر وتراب یکی از شاخه‌های ختلاب بوده و بالای قندز بآن ملحق میگردیده است. این سرزمین نهایت حاصلخیزی وصفا داشت و حمدالله مستوفی گوید «اکثر مردم آنجا جولاه باشند و درو غله و میوه بسیار است و ولایت معمور وآبادان است».

شرف‌الدین علی یزدی درشرح اخبار جنگهای امیر تیمور چندبار طالقان را اسم برده است. بمسافت هفت روز راه از سمت خاور آن بطوریکه جغرافی نویسان قدیم گفته‌اند ولایت بدخشان واقع بود که درفصل آینده ازآن سخن خواهیم گفت[2]. بگفتهٔ ابن حوقل مشهور ترین صادرات خراسان جامه های نخی و ابریشمی بود که در نیشابور و مرو تهیه میشد. در خراسان شتر وگوسفند فراوان و ارزان بود

---

١ ـ اصطخری ٢٧٩ ، ابن حوقل ٣٢٦، ٣٣٢ ، مقدسی ٢٩٦ ، یاقوت : جلد سوم ٥١٨، جلد چهارم ٩٢٦

٢ ـ ابن رسته ٩٣ ، اصطخری ٢٧٥ ، ٢٧٦ ، ٢٧٨ ، ٢٧٩ ، ابن حوقل ٣٢٦ ، مقدسی ٢٩٦، ٣٠٣ ، ابوالفداء ، ٤٧٢ ، یاقوت: جلد سوم ٥٠١ ، جلد پنجم ٢٤ ، مستوفی ١٨٨ ، ١٨٩ ، شرف الدین علی یزدی : جلد اول ٨٢ ، ١٧٩. این کلمه را (هم با الف و لام هم بدون الف ولام) بصورتهای طایقان ، طایکان و طالقان مثل طالقان که درجوزجان است ضبط کرده‌اند.

بهترین برده ها نیز از نواحی ترك نشین بدست می آمدند بطوری که بهای هریك غلام یا کنیز ترك به پنج‌هزار دینار (تقریباً ۲۵۰۰ پوند) بالغ میشد و نیز انواع خواربار در خراسان فراوان بود. مقدسی اقلام دیگرهم از صادرات خراسان ذکر کرده گوید نیشابور مرکز محصولات صنعتی است . پارچه های سفید برای لباس و عمامه‌های شاهجانی و تاخته و راخته وهمچنین مقنعه‌های نازك پشمی وابریشمی و پارچه‌های زربفت و خالص و زربفت مخلوط بانخ و پارچه‌های ساخته شده ازموی بز از صنایع معروف نیشابور است. از این شهر اسباب و افزار آهنین از قبیل سوزن وکارد نیز صادر میگردد و باغهای نیشابور از حیث انجیر و دنبلان (نوعی قارچ) وریوند چینی معروف‌است و درکوههای روستای ریوند معدن فیروزه یافت میشود.

در نسا و ابیورد ابریشم خام و پارچه‌های ابریشمی وهمچنین پارچه‌هائی که زنها دردهات می‌بافتند بسیار بود و نیز از این دو شهر پوست روباه ساخته شده نیز صادرمیگردید. از نسا نوعی باز شکاری وکنجد بسیارهم بخارج فرستاده میشد. از طوس ظرفهای مخصوص پختن غذا همچنین حصیر و غلات صادر میگردید . کمربندهای خوب و عباهای بسیارمرغوب نیزدر آنجا میساختند . در هرات اقسام پارچه‌های زربفت و نوعی حلوا که از دوشاب درست میشد ونیز پسته بعمل‌می‌آمد و درآن شهر افزار های پولادین بخوبی ساخته میشد . ازهرات آهن وازغرج‌شار ، که بلاد کوهستانی است ، نمد وگلیم وغاشیه و مخده و جامه دان صادرمیگردید. اسب و استر بسیار خوب نیز در آنجا پرورش می یافت و طلا هم در آن نواحی یافت میشد.

از مرو ابریشم خام و نخ همچنین مقنعه و انواع پارچه صادر میگردید. از روستا های مرو روغن‌کنجد و عطر های مختلف وترنجبین صادر میشد وظرفهای مسین نیز درآنجا می‌ساختند وبگفتهٔ جغرافی‌نویسان نان مرو در تمام جهان بی‌نظیر بود. از بلخ کنجد و برنج و بادام وگردو و دوشاب صادر میشد وصابون آن بسیار شهرت داشت. در بلخ از انگور وانجیر ودانهٔ انار رب درست می‌کردند و دوشاب و روغن بسیار از آنجا بخارج حمل می‌شد و در حوالی آن معادن سرب و زاج

و ارسنیک موجود بود . عطر بلخ شهرت بسیار داشت و زردچوبه و روغنهای معطر همچنین پوست دباغی شده و چادرهای زنانه از آنجا صادر میگردید. از ترمد در ماوراءالنهر صابون و انقوزه صادر میشد واز «ورواليز»بگفتهٔ مقدسی انواع میوه‌ها وگردو و بادام وپسته وامرود و برنج وکنجد به بدخشان حمل می گشت. همچنین پنیر و روغن وشاخ ومو وپوست ، مخصوصاً پوست روباه، ازآنجا صادر می گردید[1] .

راههائی که از خراسان و قهستان میگذشت یکی شاهراه بزرگ خراسان بود که از آنطرف بسطام داخل خاك خراسان می شد (در کومس ، رجوع کنید بصفحهٔ ۳۹۰) واز آنجا تا نیشابور دوشاخه می گشت : راه شمالی یعنی راه کاروانی از بسطام به جاجرم می رفت و جلگهٔ جوین را طی کرده از « آزادوار » می گذشت و به نیشابور می رسید . تمام این راه را حمدالله مستوفی و قسمتی آنرا اصطخری و ابن‌حوقل وصف کرده‌اند. راه جنوبی که کوتاه‌تر از راه شمالی بود راه چاپاری‌بود که به نیشابور منتهی میشد. این راه از بذش (رجوع کنید بصفحهٔ۳۹۲) دردوفرسخی بسطام آغاز گردیده از دامنهٔ جبال می گذشت وکویر را در سمت راست میگذارد و به اسدآباد میرسید ، سپس از بهمن آباد یامزینان عبورمیکرد و در آنجا شاخه‌ای ازآن منشعب شده به آزادوار میرفت. اما راه اصلی همچنان‌بطرف شرق سیر می کرد و ازسبزوار گذشته به نیشابور میرسید. این راه را ابن خردادبه و جمیع کتب مسالك ذکر کرده‌اند. از اسدآباد بطرف جنوب خاوری ، چنانکه مقدسی گوید، راهی بود که یک گوشه ازکویر بزرگ را طی میکرد وسی فرسخ تا ترشیز قهستان امتداد داشت. ابن خردادبه و مقدسی راهی را که از نیشابور به ترشیز میرفت وصف کرده اند ومقدسی منزلگاههای راه نیشابور راکه ازسمت شمال به نسا میرفت برشمرده‌است[2].

یک منزل بعد از نیشابور در دزباد (قصرالریح) راه خراسان دو شاخه میشد : راه راست یعنی راه جنوب خاوری به هرات میرفت و عنقریب بذکر آن

---

۱ ـ اصطخری ۲۸۱ ، ابن حوقل ۳۳۰ ، مقدسی ۳۲۳ ـ ۳۲۶ .

۲ ـ ابن خردادبه ۲۳ ، ۵۲ ، قدامه ۲۰۱ ، ابن رسته ۱۷۰ ، (وی این راه را بتفصیل ثبت‌کرده است) اصطخری ۲۱٦ ، ۲۸٤ ، ابن حوقل ۲۷۵ ، ۳۳۳ ، مقدسی ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۷۱ ، ۳۷۲ ، ٤۹۱ ، مستوفی ۱۹٦ .

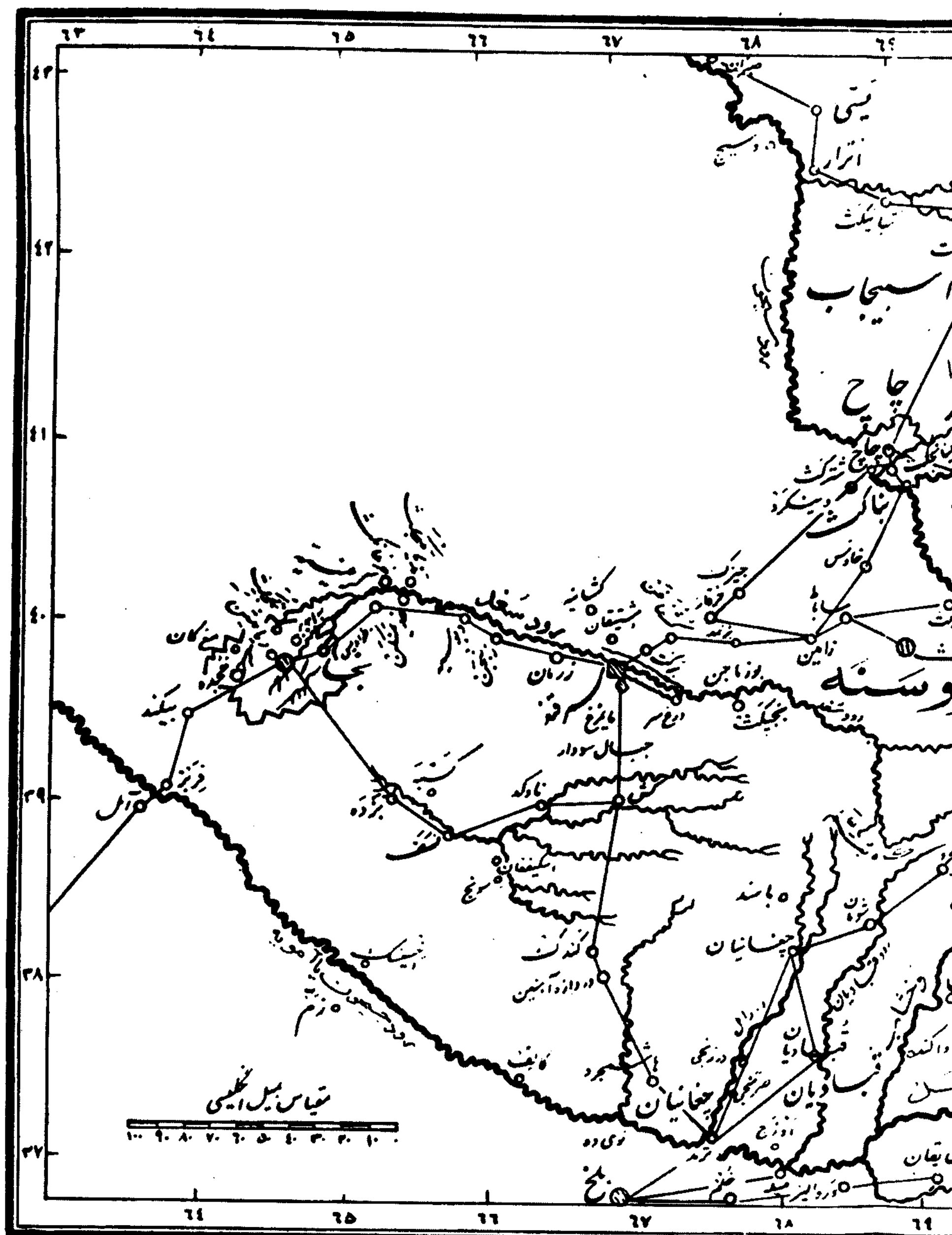
خواهیم پرداخت و راه سمت چپ از دزباد بشمال خاوری پیچیده به مشهد وطوس میرفت ، سپس‌از راه « مزدران » به سرخس درمعبر رود تجند می رسید. ازسرخس شاهراه خراسان کویر را طی کرده به مرو بزرگ و از آنجا پس از عبور مجدد ازکویردرآمل (یعنی‌چهارجوی) بساحل جیحون منتهی میشد وچون راه ازخراسان خارج میشد منتهای‌آن بخارا بود. این قسمت ازشاهراه خراسان از نیشابور به آمل در معبر رود جیحون در جمیع کتب مسالک با اندك اختلافی ذکر گردیده و هنوز بیشترمنزلگاههای آن موجود و بهمان اسامی قدیم معروف است[1].

چنانکه گفتیم دریک منزلی نیشابور از سمت راست شاهراه بزرگ خراسان راهی جدا می شد و به هرات می رفت. همچنین از سمت راست این راه در سرخس و مرو دو راه دیگر جدا میگردید که هردو به مروالرود میرفت. راه دیگری نیز که از هرات بسمت شمال متوجه میشد به این‌شهر منتهی می گشت . از مروالرود شاهراه بزرگ خراسان بشمال خاوری منحرف گردیده به بلخ میرفت و آنجا ازرود جیحون گذشته به ترمد میرسید. راه هرات که از دزباد منشعب میشد پس از طی چهار منزل به بوزجان و باهمین مسافت به بوشنج می‌رسید و از آن جا پس از طی یک منزل به هرات منتهی می گردید. این راه را ابن رسته و جغرافی نویسان قرن چهارم همچنین حمدالله مستوفی ذکر کرده‌اند . از بوزجان و بوشنج دوراه بسمت جنوب باختری و باختر می‌رفتند وهردو در قاین بهم می‌رسیدند. اصطخری و سایر نویسندگان مسافتهای بین شهرهای مختلف قهستان را ذکر کرده‌اند. راههائی که از طبس وخور واقع درمرز بیابان بزرگ می‌آمدند نیز درقائن بهم‌تلاقی میکردند[2].

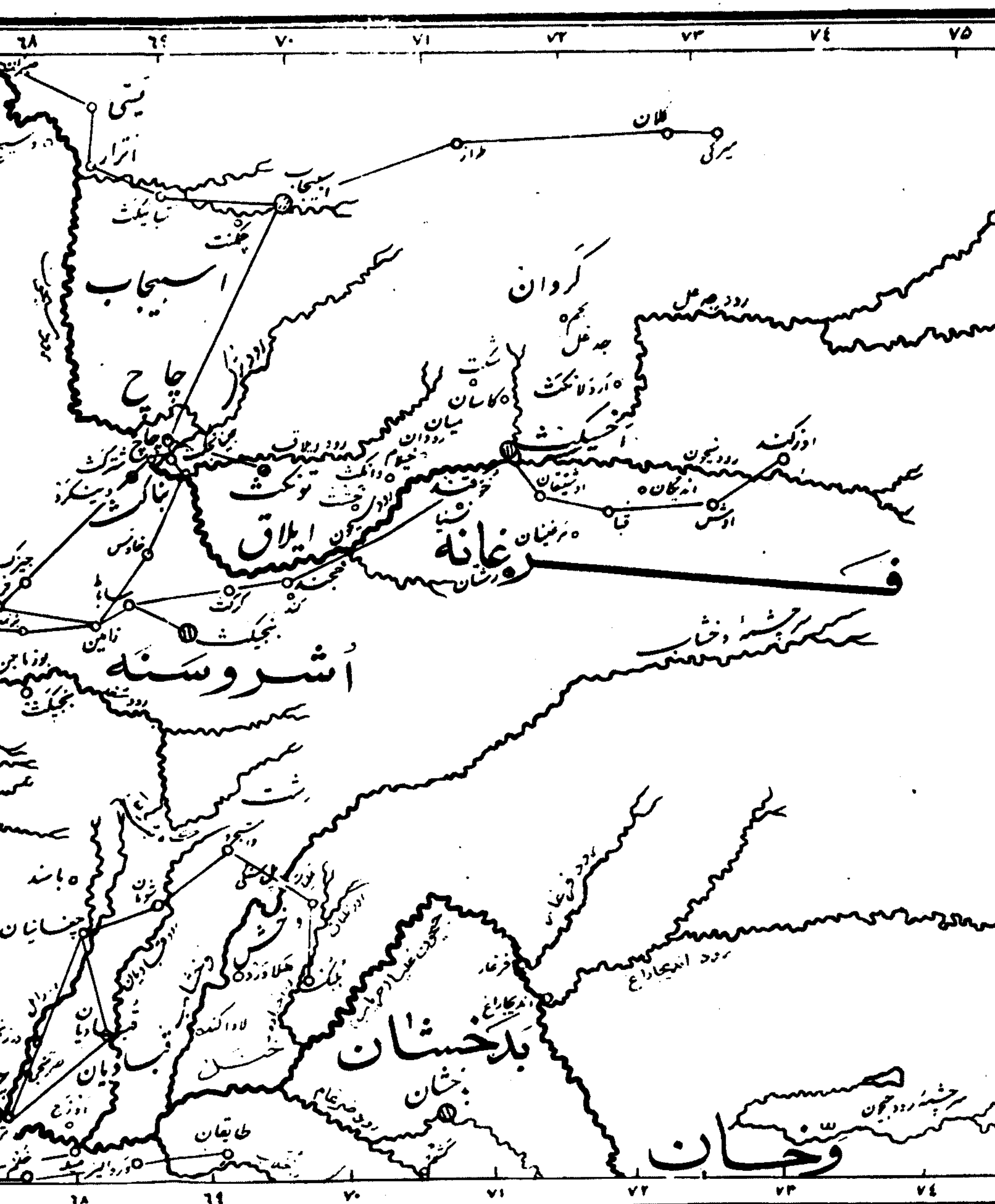
ازهرات راه درجهت جنوب امتداد یافته به زرنج میرسید و از اسفزارعبور نموده از مرز سیستان بین این شهر و فراه (رجوع کنید بصفحهٔ ۳۶۵) میگذشت . این راه را ابن رسته و سه نفر جغرافی‌نویسان قرن چهارم ذکر کرده‌اند. از هرات

۱ ـ ابن‌خردادبه ۲۴ ، ۲۵ ، قدامه ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ابن‌رسته ۱۷۱ ، یعقوبی ۲۷۹ ، مقدسی ۳۴۸ ، ۳۵۱ ، مستوفی ۱۹۶ (وی این راه را تا سرخس ثبت کرده است) .

۲ ـ ابن رسته ۱۷۲ (وی تفصیل این راهها را بدون ثبت فواصل آورده است) اصطخری ۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۲۸۶ ، ابن حوقل ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۳۵ ، مقدسی ۳۵۱ ، ۳۵۲ مستوفی ۱۹۷ .



ون و استان سیحون



استان جیحون و استان سیحون

راه در درهٔ هریرود بالا رفته به مرز غور می رسید . جغرافی نویسان نامبرده اسم تمام شهرهائی را که سر این راه واقع بود و هر شهری تا شهر دیگر یکروز راه فاصله داشت ثبت کرده‌اند. همچنین جغرافی نویسان قرن چهارم فواصل راه هرات وکروخ‌را تا شرمین وابشین غرجستان برحسب روز معین نموده اند. از آن پس راه بطرف رود مرغاب سرازیر گردیده به مروالرود میرسید . راههائی را که به مروالرود یاقصراحنف (مروچک) میرفت وولایت بادغیس‌را طی‌کرده ازبغشور کرسی آن ولایت می‌گذشت اصطخری و ابن حوقل و مقدسی و همچنین حمدالله مستوفی ، درقرن‌هشتم ، ذکر کرده‌اند[1] .

در مروالرود دو راه مهم بهم تلاقی میکردند: یکی‌از سرخس ودیگری از مرو بزرگ. اولی‌کویر واقع بین دو رود بزرگ‌را قطع مینمودودومی درامتداد رود مرغاب سیر نموده از زمین های حاصلخیز و شهرهائی‌که در ساحل آن بودند میگذشت. راهی‌راکه ازکویر میگذشت و ازچند رباط عبور می‌کرد غیراز مقدسی دیگری ذکر نکرده و جهان نما و حمدالله مستوفی از وی نقل قول کرده اند . ابن خردادبه و قدامه راهی را که از مرو بزرگ بطرف رود مرغاب میرفت ذکر نموده‌اند. مقدسی‌هم بذکر راهی میان این دونقطه پرداخته ولی راهی‌که او وصف می‌کند غیر ازاین راه است[2].

از مروالرود تابلخ ، ابن خردادبه وکتابهای قدیم مسالک راهی را که از ولایت جوزجان عبورکرده ازطالقان می‌گذشت و ازآنجا به بلخ‌می‌رفت ودرضمن از فاریاب و شبورقان یا از یهودیه (میمنه) و انبار می‌گذشت یاد کرده اند . این راه را اصطخری و مسعودی با ذکر شمارهٔ منزلگاههای آن شرح داده اند . حمدالله مستوفی راهی را که از مروالرود به بلخ میرفت با اندکی اختلاف ذکر کرده است.

۱ ـ ابن رسته ۱۷۳ ، ۱۷٤ ، اصطخری ۲٤۸ ، ۲٤۹ ، ۲۸۵ ، ابن حوقل ۳۰٤ ، ۳۰۵ ، ۳۳٤ ، مقدسی ۳٤۸ ، ۳٤۹ ، ۳۵۰ ، مستوفی ۱۹۸ .

۲ ـ ابن خردادبه ۳۲ ، قدامه ۲۰۹ ، مقدسی ۳٤۷ ، ۳٤۹ ، مستوفی ۱۹٦ ، جهان نما ۳۲۹.

این راه چنانکه وی شرح میدهد ازمغرب طالقان شش فرسخی دست راست این راه و هم از باختر فاریاب دو فرسخی دست راست آن عبور میکرد و به شبورقان میرسید، سپس از پل جموخیان بلخ عبور میکرد و به‌بلخ منتهی میشد. جهان نما تفصیل این راه را ازمستوفی نقل کرده است. ازبلخ راه پس‌ازطی دومرحله درمحلی مقابل ترمد به‌رود جیحون می‌رسید و از سیاه گرد می‌گذشت. از خاور بلخ راه بطرف مرز بدخشان رفته از خلم و طالقان می‌گذشت و در خلم راهی از آن جدا میشد که بسمت جنوب خاوری متوجه شده به«اندرابه» ومعادن پنجهیر درشمال کابل میرسید. اصطخری ومقدسی بطور اختصار راههائی راکه از بلخ شروع شده ازجبال عبور می‌کرد و به بامیان می‌رفت واز آنجا بسمت جنوب منحرف گردیده پس‌ازعبور از غزنه به قصدار میرسید ذکر نموده اند. یک شاخه از این راه از غزنه بسمت خاور پیچیده بمرز هند منتهی میگردید. منزلگاههای این‌راهها بسبب نامعلوم بودن اسامی آنها مورد شک و تردید است.

---

۱ ـ ابن خردادبه ۳۲ ، قدامه ۲۱۰ ، اصطخری ۲۸۶ ، ابن حوقل ۳۲۲ ، مقدسی ۳٤٦ ، ۳٤٧ ، مستوفی ۱۹۷ ، جهان نما ۳۲۹ .

۲ ـ اصطخری ۲۸٦ ، ابن حوقل ۳۳٤ ، ۳۳٥ ، مقدسی ۳٤٦ ، ۳٤۹ ، ٤٨٦ .

فصل سی و یکم

ماوراءالنهر

(رود جیحون)

ماوراء النهر بطور کلی ـ اسامی جیحون و سیحون ـ شاخه‌های جیحون علیا ـ بدخشان و وخان ـ ختل و وخش ـ قبادیان وچغانیان وشهرهای آنها ـ پل سنگی ـ ترمد ـ دربند آهنین ـ کالف و اخسیسک و فربر ـ دریای آرال یا دریاچهٔ خوارزم ـ یخ بستن رود جیحون در زمستان

رود جیحون قدیم مرز اقوام فارسی زبان و ترک زبان یعنی ایران وتوران بود. بلاد شمالی، یعنی آن سوی رود جیحون، را اعراب ماوراءالنهر (نهرجیحون) میگفتند و این منطقه‌را هیطل نیز مینامیدند واقوام هیطل، یا بقول اعراب هیاطله، درقرن پنجم میلادی سرسخت‌ترین دشمنان دولت ایران محسوب میشدند. «افتالیست» ها که دراصطلاح نویسندگان رومی به «هونهای سفید» نیز معروف بودند همین هیاطله هستند، ولی نویسندگان عرب درقرون وسطی دراستعمال کلمهٔ هیاطله مراعات دقت ننموده آنرا برتمام اقوام و بلاد تورانی چه برهونهای سفید چه بر غیرآنها اطلاق کردند و مقدسی نیز درین مورد از آنها پیروی کرده است.

تمام این بلاد را میتوان به پنج ایالت قسمت کرد. مهمترین آن ایالت پنجگانه سغد یعنی سغدیانای[1] قدیم است که دو مرکز، یعنی دو کرسی، داشت: یکی بخارا و دیگری سمرقند. در باختر سغد ایالت خوارزم واقع بود که امروز

Sogdiana - ۱

موسوم است به خیوه و شامل دلتای رود جیحون میباشد. در جنوب خاوری ایالت چغانیان بود که ختل و ولایات دیگر جیحون علیا را شامل میگردید. بدخشان نیز بااینکه درساحل چپ یعنی ساحل جنوبی جیحون واقع بود چون تقریباً خمیدگی بزرگ جیحون در آنسوی طخارستان آنرا در برگرفته بود جزء این ایالت محسوب میشد. فرغانه درساحل سیحون علیا وچاچ (تاش یاتاشکند امروز) بضمیمهٔ ولایات شمال باختری که تا مصب رود سیحون در باتلاقهای دریای اورال امتداد دارند دو ایالت باقی‌ماندهٔ دیگر هستند.

عربهای قرون وسطی رود اوکسس[1] را نهر جیحون و رودجگزرتس[2] را نهر سیحون نام دادند و معتقد بودند که این دو رود مانند دجله وفرات از رودهای بهشت اند. معلوم نیست اعراب اسم جیحون و سیحون را از کجا گرفته اند ولی دور نیست از یهودیان اقتباس کرده باشند زیرا در کتاب تکوین تورات (۲:۱۱،۱۳) دو کلمه بنام گیحون[3] وپیسون[4] وارد شده است[5].

در اواخر قرن وسطی یعنی مقارن دورهٔ هجوم مغول نام جیحون وسیحون از استعمال افتاد وبجای رود جیحون «آمویه» یا «آمودریا» وبجای رود سیحون کلمهٔ «سیردریا» معمول‌شد، چنانکه درفصل آینده بیان خواهیم کرد. اصل لفظ امویه و امو بهیچ وجه معلوم نیست. بقول حافظ ابرو این کلمه فقط اسم ولایت وشهری بوده درساحل جیحون، درجانب خراسان (چهارجوی امروز. رجوع کنید به صفحهٔ ۴۲۹) ممکن است عکس این مطلب هم صحیح بوده و اسم شهر آمل، واقع درساحل رود جیحون، از اسم رود آمویه یا آمو که نام فارسی رودخانه بوده

---

۱ - Oxus ۲ - Jaxartes ۳ - Gihon ٤ - Pison

۵ ـ اصطخری ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۵، ابن حوقل ۳۳۵، ۳۴۷، ۳۴۸، مقدسی ۲۶۱، ۲۶۸، این دوکلمه را با اندك تحریفی بردو رود پیرامس وسارس‌که درکیلیکیه یعنی مرز روم هستند نیز اطلاق کرده‌اند. (رجوع‌کنید به‌صفحهٔ ۱۴۰) چنانکه هم اکنون اشاره‌کریم این دوکلمه، ظاهراً، از کلمات دخیل زبان عربی است و معنای آنها معلوم نیست. سجع وهمآهنگی این‌دوکلمه در دیگر کلماتی‌که وارد زبان عرب شده نیز مشاهده میشود مانند قابیل وهابیل (برای Cain و Abel) و طالوت و جالوت (برای Saul وGaliath) ویأجوج ومأجوج (برای Gog و Magog) رجوع کنید به مقالهٔ Cptain J. Wood از The Ouxs درکتاب Sri H Yule (۱۸۸۲) صفحهٔ ۲۲ مقدمه.

مأخوذ و بجای جیحون (عربی) در افواه شایع شده باشد . این نکته را نیز باید درنظر داشت که اعراب معمولاً رودهارا باسم شهرهای بزرگی که درساحل آنها واقع بود می‌نامیدند. بهمین جهت رودآمو یا آمودریا یا جیحون را غالباً رود بلخ میخواندند اگرچه این شهر بفاصلهٔ چندین میل درجنوب آن‌رود واقع بود . کلمهٔ « اوکسس » که اسم یونانی این رود بزرگ است در نام « وخشاب » که یکی از شعب علیای رود جیحون میباشد باقی‌مانده ، ولی‌ظاهراً اعراب هیچوقت نام « وخش » را بر رود اصلی جیحون اطلاق‌نکرده‌اند. سرچشمهٔ رود جیحون، چنانکه ابن‌رسته‌وجغرافی‌نویسان قدیم گفته‌اند، دریاچه ای‌است‌درتبت کوچک‌ودرپامیر . اصطخری ، که‌جغرافی‌نویسان بعدهم ازاو نقل کرده اند ، ازجملهٔ شعب متعدد رود جیحون علیا چهار شعبه‌را اسم برده که اگرچه آسان نیست آن اسامی‌را بانامهای امروز تطبیق کردولی دور نیست تعیین و تطبیق آنها بشرح زیر باشد : شاخهٔ اصلی جیحون علیا رود جریاب نام داشته و اکنون معروف است به پنج رود و از سمت خاور به بدخشان میرسد و از ناحیه ای موسوم به وخان آغاز میگردد . جریاب را رود وخاب نیز میگفتند . رود اصلی جیحون از ارتفاعات خاوری پائین میآید و باتلاق عظیمی را بگرد بدخشان تشکیل داده بسمت شمال میرود وپیش از رسیدن بحوالی خلم بسمت باختر وسپس بسمت جنوب می‌پیچد ودر این خمیدگی عظیم که مساوی سه چهارم دایره میشود ازجانب راست چندین رشتهٔ بزرگ بآن می‌پیوندد. این شاخه ها عبارتند از اندیجاراغ که نزدیک ملتقای آن به رود جیحون شهری بهمین اسم ، یعنی اندیجاراغ ، وجود دارد وظاهراً با رودخانهٔ برتنگ امروز تطبیق می‌شود. سپس رودخانهٔ فارغر (که بصورتهای فرغار ، فرغان ، فرغی هم نوشته شده) بآن ملحق میگردد. این رودخانه از بلاد ختل سرچشمه میگیرد و همان رودخانهٔ « ونج » امروز است. پس ازاین رودخانهٔ اخشوا (اخش) که تقریباً باندازهٔ جیحون اصلی است ودرساحل آن‌شهر هلبک کرسی بلادختل واقع‌شده به‌جیحون ملحق‌میگردد. یکی‌از شعبه‌های‌ای رود اخشوا نهر بلبان یا بربان است و مجموع این رودخانه ها را امروز بترکی‌آق‌سو یعنی سفیدرود گویند . اینها بودند چهار رشتهٔ علیای جیحون که اصطخری اسم برده

گوید همهٔ این آبها قبل از معبر جیحون در ارهن به آن رودخانه می‌ریزند.

بالای این معبر ولی درسمت چپ جیحون رود بدخشان که امروز به «کچه» معروف است و ضرغام هم نامیده میشود به جیحون میریزد. زیر معبر ارهن شعبهٔ بزرگ جیحون یعنی وخشاب یا رودخانهٔ وخش از سمت راست جیحون بآن ملحق میگردد. این وخشاب چنانکه گفتیم همانست که یونانیان نام «اکسوس» را از آن گرفته اند. این رودخانه استان ختل ووخش‌را که درسمت مشرق آن واقع اند از استان قبادیان و چغانیان که در مغرب آن قرار دارند جدا میسازد. وخشاب را امروزسرخاب میگویند. درمحلی که رود جیحون پس از آن که ازسه طرف بدخشان را احاطه می کند بسمت غرب می‌پیچد ازسمت چپ، یعنی از ساحل جنوبی، آن دورودخانه یکی طالقان و دیگری قندز که از طخارستان میآیند بآن ملحق میگردند. این دو رودخانه را ابن رستة بترتیب رود ختلاب و وتراب نامیده چنانکه در فصل سابق بآن اشاره کردیم (صفحهٔ ٤٥٧). رودخانهٔ قبادیان و چغانیان (رود چغانیان که از ترمد میگذرد را ابن رسته «زامل» نامیده‌است) ازسمت شمال جیحون یعنی ازساحل راست آن بآن ملحق میشوند. این دو رودخانه ازکوههای بتم سرچشمه میگیرند. این رشته جبال در شمال آبهای جیحون را از آبهای زرفشان جدا میسازد و اینها آخرین‌شعب رود جیحون هستند زیرا درمغرب بلخ رودخانهٔ دیگری به‌رود جیحون ملحق نمیشود و این رود در بیابان جریان یافته بسوی غرب و شمال غربی پیش میرود تا به آبهای جنوبی دریای آرال می‌ریزد.[۱]

بدخشان درشرق طخارستان واقع وچنانکه دیدیم رود جیحون ازسه طرف آنرا احاطه کرده است. اصطخری گوید بدخشان ایالتی پرجمعت وحاصلخیز و خرم است دارای نهرها و موستانها و کرسی آن بهمان نام است جز اینکه اعراب رود بدخشان یعنی کچه را رود ضرغام میگفتند. محل شهر بدخشان در کتابهای مرجع

۱ ـ ابن رسته ۹۲ ، ۹۳ ، ابن خردادبه ۳۳ ، ابن فقیه ۳۲٤ ، اصطخری ۲۷۷ ، ۲۹٦ ، ابن حوقل ۳٤۸ ، مقدسی ۳۰۳ ، ابن سرابیون ۲۵ ، ٤٤ ، یاقوت : جلد دوم ۱۷۱ ، جلد سوم ٤٦۹ . درقزوینی (جلد اول صفحهٔ ۱۷۷) اسم جریاب اشتباهاً جرباب و جریان (جلد دوم صفحهٔ ۳۵۳) نوشته شده که قطعاً ناشی از اشتباه کاتب است .

ما درست معین نشده و اطلاع کافی از آن بما نرسیده است، اما با توجه به استحکام و مناعت غالب این بلاد، احتمال دارد که این شهر، یعنی بدخشان، در محل فیض‌آباد (فیزاباد) مرکز کنونی ایالت قرار داشته است.

بدخشان اززمان قدیم به داشتن جواهر، مخصوصاً یاقوت بدخشانی، مشهور بوده و معدن لاجورد نیز داشته است.[۱] مقدسی در قرن چهارم گوید در بدخشان حوالی معدن جواهر قلعه ای است بنام قلعهٔ زبیده زن هارون‌الرشید که بامر وی ساخته شده، وعلاوه بر یاقوت بدخشانی ولاجورد، سنگ‌بلور و سنگ پازهران نیز در آن ایالت وجود دارد. اسبست[۲] که اعراب‌آنرا حجر الفتیله می‌نامند نیز در آنجا یافت میشود وآن ماده‌ای غیرقابل احتراق است که برای فتیلهٔ چراغ بکارمیرود. مقدسی گوید ازاین‌ماده پارچهٔ سفره نیزمیبافند که هروقت بچربی‌آلوده شود کافی‌است اندك زمانی آنرا در تنورآتش بیندازند تا بکلی پاك شود. همین طور فتیلهٔ چراغ‌را که از آن بسازند چون چرکین گردد ساعتی آنرا در آتش افروخته نهند پاکیزه شود و نیز در آنجا سنگی یافت میشود که چون آنرا در اطاقی تاریک گذارند اشیاء نزدیك خود را روشن کند. دور نیست این سنگ از نوع سنگهای فسفردار بوده است.

قزوینی قسمت عمدهٔ گفته های مقدسی را تکرارکرده گوید در بدخشان غیر از این جواهر، سنگ لعل هم یافت میشود که بیاقوت مانند‌است. همچنین گوید مردم عوام معتقدند حجر الفتیله پر مرغی است که در آتش میرود و نمیسوزد. معدن یاقوت درحوالی‌شهر «یمکان» که نزدیک معدن نقره‌است زیادتربود. ابوالفداء شهری را بنام جرم اسم برده و شرف الدین علی یزدی نام آن را بر رود بدخشان اطلاق کرده است. چون امیر تیموردرنیمهٔ دوم قرن هشتم بدخشان را مورد تاخت‌وتاز قرارداد در آنزمان کرسی بدخشان شهر کشم بود وپادشاه در آنجا مقام داشت واز بلاد بزرگ‌آن یکی‌شهر کلاوقان بود. متأسفانه تفصیلی‌دربارهٔ هیچیک ازاین‌دوشهر بما نرسیده و محل آنها نیز برما نامعلوم است.

درخاور بدخشان درکنار جیحون علیا شهر وخان واقع است که ابن‌حوقل

---

۱ ـ کلمهٔ Azure از «لازورد» فارسی مأخوذ گردیده‌است.

۲ ـ Asbestos

گوید سر راه تبت (تبت کوچک) واقع شده و ازآنجا مشک بدست می‌آید و از بلاد کفار است وبا شهر سقینه و کران (کرام) مجاور است. آنطرف این دوشهر بسمت کشمیر ایالت بلور واقع شده و در آنجا از کثرت برف و باران مدت سه ماه آفتاب دیده نمیشود. معادن نقرهٔ وخان درقرن چهارم معروف بود ودر بستر رودخانه های آنجا طلا یافت میشد. کاروانهای برده فروش که از آسیای مرکزی میآمدند از این بلاد عبور نموده به خراسان و از خراسان بجانب بازارهای بلاد اسلامی مغرب عازم میشدند.[۱]

چنانکه گفته شد بزرگترین شاخهٔ جیحون وخشاب است که از جانب شمال میاید و از سمت راست جیحون بآن میریزد. ناحیهٔ کوهستانی بزرگی که در زاویهٔ بین وخشاب و جیحون واقع است معروف بود به ختل و این اسم بطور کلی بر همهٔ بلاد کفر که درسمت خاور وشمال خراسان واقع بودند اطلاق میشد.

بنابراین ختل شامل قسمت شمالی بلاد وخش که سرچشمهٔ رود وخشاب بود میگردید. این بلاد، بقول اصطخری، بسیار خرم و حاصلخیز بود، اسبان خوب و چارپایان بارکش بسیار داشت ودرکنارهٔ رودخانه‌های متعدد آن شهرها و روستاهای بزرگ و سرزمین های غله خیز جای داشت و میوهٔ بسیار از آنجا حاصل میشد.

درقرن چهارم شهر هلبک کرسی ختل بود و سلطان ختل در آن شهر میزیست (شاید این شهر درحوالی خلاب امروز بوده‌است) ولی دوشهر «منک» و«هلاورد» ازهلبک بزرگتر بودند. شهر های مهم دیگر ختل عبارت‌بودند از اندیجاراغ (انداجاراغ) و فرغان (فارغر) که درکنار رود اندیجاراغ وفرغار جای داشتند همچنین شهر های «تملیات» و«لاوکند». لاوکند درکنار رود وخشاب زیر پل سنگی (نزدیک گرگان تپهٔ کنونی) واقع بود. مقدسی دربارهٔ هلبک گوید کرسی ختل است مسجد در وسط شهر واقع گردیده وآب شهر از رودخانهٔ «اخشود» تأمین میشود.

---

۱ ــ اصطخری ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۷، ابن حوقل ۳۲۷، ۳۴۹، مقدسی ۳۰۳، قزوینی : جلد دوم ۲۰۳، ۲۲۵، ۳۲۸، ابوالفداء ۴۷۲، شرف‌الدین علی یزدی : جلد اول ۱۷۹ .

شهر اندیجاراغ نزدیک ساحل جیحون واقع بود و در آنجا یکی از شاخه های جیحون موسوم به اندیجاراغ به جیحون میریخت و ظاهراً درمحل قلعهٔ « وسر » امروز بوده است.
« منک » بزرگترین شهرهای این ایالت در شمال هلبک و خاور تملیات واقع بود و هلاورد در کنار رود وخشاب قرار داشت . مقدسی دربارهٔ آن گوید از هلبک بزرگتر و شهری مهم است. تملیات بین منک و پل‌رود وخشاب‌واقع و دورنیست در محل بلجوان کنونی قرار داشته است . شرف‌الدین علی یزدی در ضمن اخبار جنگهای امیرتیمور ازین شهر یادکرده است.[1]

پل‌سنگی معروفی که روی رودخانهٔ وخشاب وجود داشته هنوز باقی‌است.
ابن رسته و اصطخری وبسیاری از مؤلفان متأخر نوشته اندکه این پل سرراهی‌که از تملیات بشهر و اشجرد در قبادیان میرفت روی رود وخشاب قرار داشته است .
در شمال این‌پل بقول ابن‌رسته بلاد «کمیذ» واقع است و بعد ازآن بلاد « رشت » در حوالی سرچشمهٔ وخشاب قرار دارد . پل سنگی مزبور ، چنانکه اصطخری یاد کرده ، در محلی بود که بستر رودخانه در میان دره ای تنگ واقع میشد .
وی گوید : درهیچ جای دیگر ندیده‌ام آبی باین کثرت ازمکانی به‌این‌تنگی بگذرد.
قزوینی و مؤلفان دیگر هم نظیر این مطلب را گفته اند . شرف‌الدین علی یزدی این پل‌را به اسم فارسی آن « پل سنگین » نامیده و اسم ترکی آنرا که « تاش کوپرك » باشد نیز ذکرکرده است. جهانگردان اخیر هم مکرر درنوشتجات خود از آن اسم برده اند.[2]

درباختر رود وخش ناحیه ایست که از سمت جنوب برود جیحون محدود

---

۱ ـ اصطخری ۲۷٦ ، ۲۷۷ ، ۲۷۹ ، ۲۹٦ ، ۲۹۷ ، ابن حوقل ۳۲٦ ، ۳۲۷ ، ۳٤۸ ، ۳٤۹ ، مقدسی ۲۹۰ ، ۲۹۱ ، یاقوت : جلد دوم ٤۰۲ ، علی یزدی : جلد اول ۸۳ .

۲ ـ ابن‌رسته ۹۲ ، اصطخری ۲۹۷ ، ابن حوقل ۳٤۸ ، قزوینی : جلد دوم ۳۵۳ ، شرف‌الدین علی یزدی : جلد اول ۸۳ ، ٤۵۲ ، H. Yule در کتاب Wood بنام The Oxus صفحهٔ ۸۲ مقدمه ، Mayef درمجلهٔ جغرافیائی Geographical Magazine سال ۱۸۷۵ صفحهٔ ۳۳۷ و سال ۱۸۷٦ صفحهٔ ۳۲۸ .

در وصف این پل چنانکه امروز موجود است گویند طول آن بیش‌از ده‌قدم نیست و برروی دو صخرهٔ برجسته قرار دارد و رودسرخاب ازین تنگ با خروش هولناکی میگذرد .

است و اعراب آنرا صغانیان و ایرانیان چغانیان میگویند. قسمت خاوری این ناحیه معروف است به قبادیان منسوب به شهری بهمین نام در اول رودی که در باختر وخشاب باجیحون تلاقی‌میکند. ابن‌حوقل که قبادیان را قواذیان نیز نوشته گوید از ترمد بسیار کوچکتر است و « فز » نامیده میشود و از آن روناس بدست می‌آید که به هندوستان صادر میگردد.

رود قبادیان که این شهر در ساحل آن جای دارد رودی بسیار طولانی است . در این ناحیه چنانکه مقدسی گوید چندین شهر مهم است از آنجمله « اوزج » که شاید همان « ایوج » امروز باشد که درساحل جیحون شمالی بالای ترمد وزیر رباط میله درجانب چپ جیحون قراردارد. یاقوت این‌ناحیه‌را به کثرت وفراوانی‌انواع میوه وصف کرده است.

در قسمت علیای رود قبادیان وباختر پل سنگی، شهر واشجرد واقع بود که بگفتهٔ اصطخری باندازهٔ ترمد وسعت داشت وبمسافت اندکی درجنوب آن قلعهٔ بزرگ شومان (الشومان) واقع بود. درولایت اطراف شومان زعفران فراوان حاصل میشد واز آنجا بنقاط دیگرصادرمیگردید. مقدسی دربارهٔ شومان گوید مکانی پرجمعیت وآباد و نیکواست. یاقوت دربارهٔ اهالی شومان گوید اهالی‌آنجا سرکش وبرسلطان خویش متمردند . در زمان وی این نقطه از ثغور مهم اسلامی در مقابل ترکـان بوده است . شرف‌الدین علی یزدی در وصف جنگهای امیرتیمور مکرر از این قلعه بنام حصار شادمان یاد کرده و غالباً آنرا بصورت مختصر حصار یا حصارك نوشته و امروز هم به « حصار » معروف است.[۱]

شهر چغانیان که احتمال دارد همان سرآسیای جدید باشد درقسمت علیای رود چغانیان است که آنرا رود زامل هم میگویند. چغانیان در قرن چهارم هجری چنانکه اصطخری گوید از ترمد بزرگتر بود ولی از حیث جمعیت و ثروت به ترمد

---

۱ ـ اصطخری ۲۹۸ ، ابن حوقل ۳۵۰ ، مقدسی ۲۸٤ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰ ، یاقوت : جلد دوم ۸۸ ، جلد سوم ۳۳۷ ، جلد چهارم ۱۹٦ ، شرف‌الدین علی یزدی : جلد اول ٤۹ ، ٤۵۰،۵۲ ، ٤۵۲ ، ٤٦٤ .

نمی رسید . این شهر قهندزی نیز داشت و در دو طرف رودخـانه بنا شده بود . مقدسی گوید چغانیان مانند رملهٔ فلسطین است ، مسجد آن دربازار جای دارد و در حوالی آن مرغابی وحشی فراوان است، شش هزارد هکده دارد ونان درآنجا بسیار ارزان است . « باسند » شهر کوچکی بود دارای باغستانی پهناور در دومنزلی چغانیان ودر کوهستانهای مشرف بر رودخانه قرارداشت. پائین تر ازاین شهر در کنار رود زامل ودر نیمه راه شهر چغانیان وترمد « دارزنجی » واقع بود که بگفتهٔ ابن حوقل رباط مهمی داشت و اهالی آن عموماً پشم‌باف بودند وپارچه های پشمی عالی میبافتند ومسجد آن میان بازار واقع بود. درجنوب آن نزدیک رود زامل شهری بود معروف به « صرمنجی » که درقرن چهارم آن هم رباط مهمی داشت از ابنیهٔ حسن‌بن حسن ماه (که امیر آنجا بوده) و در آنجا روزانه مقداری نان به ارزش یک دینار (ده شلنگ) صدقه داده‌میشد. مهمترین بلاد ایالت چغانیان شهر ترمد بود درشمال تنگنای رود جیحون که از بلخ میآید نزدیک ملتقای رود زامل به جیحون . ترمد در قرن چهارم قلعه ای داشت که حاکم شهر درآنجـا میزیست. گرد شهر بارویی کشیده بود وگرد ربض نیز با رویی دیگر قرار داشت . مسجد شهر که از خشت خام ساخته شده بود در بازار جای داشت . بازارهای شهر را از آجر ساخته بودند وکوچه های آن نیز آجر فرش بود. ترمد مرکز کالاهائی بود که از بلاد شمالی به خراسان حمل میشد . این شهر سه دروازه داشت و بقول مقدسی شهری بسیار مستحکم بود . در سال ٦١٧ که لشکریان مغول بطرف جنوب سرازیر گردیدند سر راه خود ترمد را غارت کردند ، ولی بزودی شهر جدیدی در فاصلهٔ دو میلی شهر کهنه ساخته شد و بقول ابن بطوطه که یک قرن بعد آنرا دیده است باندازهٔ همان شهر کهنه وسعت داشت و از هرطرف محاط به باغستانها بود و انگور فراوان وگلابی بسیار خوشبو از آن باغها حاصل میشد .

درجانب راست جیحون‌اندکی زیر ترمد شهر «نویده»واقع بود که هر کس میخواست از سمرقند به بلخ رود در آنجا از جیحون عبور می کرد . مسجد نویده میان شهر جای داشت و این آخرین شهری بود از ایالت چغانیان در کنار رود

جیحون. دریک منزلی شمال باختری ترمد سر راه کش و نخشب (درسغد) شهر هاشمجرد واقع بود . این شهر در قرن چهارم مکانی با اهمیت شمرده میشد و در دومنزلی شمال آن راه از دروازهٔ آهنین مشهور عبور میکرد.

این دربند کوهستانی را « هوین تسانگ » جهانگرد چینی وصف کرده است. این جهانگرد بودائی درسال ۶۲۹ میلادی برای زیارت معبد بودا به هند سفر کرده بود.[۱]

جغرافی‌نویسان عرب به شهری که در این محل بوده اشاره نموده اند ویعقوبی آنرا شهر «باب‌الحدید» نامیده گوید بفارسی « در آهنین » خوانده میشود. اصطخری و ابن حوقل و مقدسی در کتابهای خود از باب‌الحدید نام برده اند بدون اینکه تفصیلی از آن ذکر کنند . باب‌الحدید از دورهٔ امیر تیمور بنام دربند آهنین معروف گردید وشرف‌الدین علی یزدی نام ترکی آن « قهلغه » را نیز ذکر کرده ولی وصفی از آن ننموده است . کلاویخو سفیر اسپانیا که در سال ۱۴۰۵ میلادی بدربار امیر تیمورفرستاده شده بود واز آن دربند معروف عبور نموده گوید بنظر نمی‌رسد که این تنگه طبیعی باشد و چنان مینماید که دست آدمی آنرا بوجود آورده است. از دو جانب آن کوهی بلند افراشته شده وتنگه ای هموار درمیان آن دو کوه عمیق وجود یافته ودر وسط تنگه دهکده ایست که پشت آن کوهی سخت بلند قرار دارد و این نقطه را ابواب‌الحدید می‌نامند ودرتمام آن کوهستان گذرگاه دیگری وجود ندارد. این تنگه ناحیهٔ سمرقند را از طرف هندوستان حراست میکند و از آنجا درآمد سرشاری بهرهٔ امیر تیمور میگردد زیرا تمام بازرگانانی که از هند می‌آیند باید از این گذرگاه بگذرند.[۲]

---

۱ ـ برای اطلاع از وصفی که این جهانگرد یعنی Hwen Thsang از دربند مزبور کرده است رجوع کنید به Yule در مقدمهٔ کتاب The Oxus تألیف Wood . جهانگرد نامبرده‌گوید این معبر را با دروازه ای که بوسیلهٔ چفت و بست آهنی قفل میشد می‌بستند و برآن دروازه چند زنگ آهنین آویخته بود. نویسندگانی که بعد از این جهانگرد دربارهٔ این معبر چیزی نوشته اند ازدر ودروازهٔ آن یاد نکرده اند . ظاهراً این دروازه قبل از زمان اصطخری برداشته شده است .

۲ ـ یعقوبی ۲۹۰ ؛ اصطخری ۲۹۸ ، ۳۳۷ ، ابن حوقل ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۴۰۰ ، ۴۰۱ ، مقدسی

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۴۷۱)

زیر ایالت چغانیان مجرای رود جیحون در بیابان میافتد و هیچگونه نهر قابل اهمیتی نه از جانب راست و نه از ساحل چپ بآن نمیرسد تا سرانجام بدلتای خود درکرانهٔ جنوبی دریای آرال واقع در ایالت خوارزم که درفصل آینده بوصف آن میپردازیم فرو می‌ریزد. در امتداد این بیابان دردو کنارهٔ راست وچپ این رود سر راههائی که از خراسان بترکستان میروند شهر هائی وجود دارد که غالباً رودخانه از میان آنها می گذرد وما درفصل گذشته غالب آن شهر هائی‌را که درجانب خراسان آن رود بودند وصف کرده ایم. شهر «کالف» یا «کیلف» در ساحل شمالی (که هنوز وجود دارد) درمقابل ربض خود که درجانب خراسان رود بود قرار داشت و این ربض رباطی داشت موسوم به رباط ذوالکفل.

کالف بقول مقدسی در قرن وسطی مانند بغداد و واسط در دوجانب رود ساخته شده بود ودر جانب شمالی‌آن رباطی وجود داشت موسوم به‌رباط ذوالقرنین که می گفتند اسکندر کبیر آنرا ساخته است.

یاقوت گوید کالف درهجده فرسخی بلخ سرراه نخشب به‌سغدقلعه‌ای نیکو دارد. حمدالله مستوفی گوید «کالف... دور باروش سه هزار گام است آب وهوایش درست است و میوه های خوب و فراوان دارد» زیر این شهر، روبروی زم (که وصف‌آن درفصل بیست وهشتم گذشت) شهراخسیسک واقع‌بود و ازآنجا راهی‌بطرف نخشب می‌رفت. اصطخری دربارهٔ آن گوید شهر کی است و اهالی آن برای نماز از رود سیگذرند وبه مسجد جامع زم که درآن جانب رود است میروند زیرا درخود شهر مسجدی نیست. اطراف شهر را از هرسو بیابان فرا گرفته ولی اراضی آن خرم وحاصلخیز است و گله های گاو و گوسفند درچراگاههای آن بسیارند. زیر این شهر نزدیک ساحل راست جیحون شهر فربر مقابل آمو، یا آمویه، واقع و سر راه بخارا بود وپیرامون آن روستائی خرم ودهکده‌هائی آبادان وپرجمعیت قرارداشت. مقدسی گوید فربر از ساحل شمالی جیحون یک فرسخ فاصله دارد. دارای قهندزی

۲۸۳، ۲۸٤، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳٤۲، ابن بطوطه: جلد سوم ٥٦، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ٤٩، ٥٩، : جلد دوم ٥٩۳، سفرنامهٔ کلاویخو صفحهٔ ۱۲۲، مجلهٔ جغرافیائی سال ۱۸۷٥ صفحهٔ ۳۳٦ ونیز رجوع کنید به مقالهٔ Mayef دربارهٔ این در آهنین درهمین مجله سال ۱۸۷٦ صفحهٔ ۳۲۸.

خوب و کاروانسراهای (رباط ها) نیکوست . مسجد شهر دم دروازه ای است که از آن بطرف بخارا می‌روند و مصلی بیرون دروازه و آنجا در کاروانسرای نصربن احمد دارالضیافه‌ای برای رهگذران وابناءالسبیل قراردارد . انگور فربر بسیار معروف بود و این شهر را قریهٔ علی یا رباط طاهربن علی نیز میگفتند.[۱]

پس از اینکه جیحون از بین فربر و آمویه میگذرد صد و چهل میل راه دربیابان جریان یافته به طاهریه میرسد و از آنجا اراضی زراعتی منطقهٔ دلتا شروع میگردد . ازاین محل رود جیحون بسمت دریای آرال پیش میرود . درقرون وسطی در طول سیصد میل مسیر این رود عظیم نهرهای بسیار از آن جدا گردیده ایالت پهناور خوارزم را مشروب میساخت .

از زمان فتوحات اعراب رود جیحون چندین‌بار بستر خود را در اراضی دلتا تغییر داده است . شکسته شدن سدها و بندهای این رود در زمان فتنهٔ مغول یعنی درقرن هفتم سبب تغییر مجرای سفلای جیحون شد ، چنانکه بعدها بشرح آن خواهیم پرداخت. باتمام این احوال باز ما میتوانیم باستناد یادداشتهای جغرافی‌نویسان قدیم عرب یک نقشهٔ تقریبی برای خوارزم درقرن چهارم ترسیم کنیم. معلوم است که رود جیحون در آنزمان در بستر واحدی که قابل کشتی رانی بود جریان داشت تا بمرداب‌های ساحل جنوبی آرال یعنی دریائی که اعراب آنرا بحیرهٔ خوارزم می گفتند می‌رسید.

دریای آرال کم عمق و نیزار بود بطوریکه ظاهراً قابلیت کشتی‌رانی را نداشت و از شمال خاوری آن آبهای رود سیحون بآن میریخت اما کشتی‌هائی که از جیحون میآمدند نمی‌توانستند به سیحون وارد شوند . اراضی مجاور ساحل خاوری آرال بین دهانه های جیحون و سیحون درقرن چهارم و بعد ها معروف بود به بیابان ترکمانان غز و این اسم غالباً بربیابان مرو واقع درخاور ایران اطلاق میشود. جغرافی‌نویسان قدیم عرب یخ بستن رود جیحون و سیحون را درزمستان

---

۱ ـ اصطخری ۲۹۸ ، ۳۱۴ ، ابن حوقل ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۳۶۳ ، قدامه ۲۰۳، مقدسی ۲۹۱، یاقوت : جلد سوم ۸۶۲ ، جلد چهارم ۲۲۹ ، مستوفی ۱۸۹ .

از جملهٔ عجائب میدانستند زیرا کاروانها با چارپایان بارکشی که بارهای سنگین برپشت داشتند از روی سطح یخ بستهٔ این رودها میگذشتند . این انجماد از دو تا پنج ماه طول می‌کشید و ضخامت طبقهٔ یخ پنج وجب و گاهی ازین‌هم بیشتر میشد. قزوینی گوید اهالی خوارزم درزمستان ناچار در میان یخ با دیلم چاه میکنند تا بآب رود زیر یخ برسند وآب مصرفی خود وچارپایان ومواشی را فراهم نمایند. همچنین ظرف‌های بزرگ‌را ازاین آب پر کرده بخانه‌ها می‌برند.اصطخری ازکوهی نام‌می‌برد موسوم به جبل « جغراغز » درکنار بحیرهٔ خوارزم‌که آب دامنهٔ آن درتمام مدت سال یخ بسته بود .

دریای آرال بویژه قسمت جنوبی آن نزدیک خلیج « خلیجان » که مصب رود جیحون بود از حیث شیلات یعنی محل صید ماهی شهرت داشت اما کنار دریا هیچگونه آبادی حتی یک کلبه دیده نمیشد . قبلاً گفتیم از رود جیحون در قسمت سفلای آن که بدلتا متصل است نهرهای کوچک و بزرگ بسیار از جانب راست و چپ رود برای آبیاری اراضی دلتا جدا کرده بودند که بیشتر آن نهر ها قابل آمد و رفت کشتی بود . اکثر شهر های مهم خوارزم بزرگ در کنار این نهر ها جای داشتند نه درکنار خود رود جیحون زیرا همیشه خطر تغییر بستر جیحون درپیش بود. قسمت سفلای جیحون کاملاً قابلیت کشتی‌رانی‌را داشت. ابن‌بطوطه گوید درتابستان باکشتی‌درجهت جریان رودخانه ده‌روزه به‌ترمد می‌روند وازآنجا گندم و جو میاورند و در بازار خوارزم میفروشند . یخ بستن جیحون در زمستان کشتی‌رانی‌را درآن رودخانه دشوار بلکه غیرممکن میساخت. یاقوت گوید درشوال سال۶۱۶(دسامبر۱۲۱۹) هنگامی که ازمرو به‌جرجانیه میرفت باکشتی برروی جیحون مسافرت میکرد و نزدیک بود او وهمراهانش از سرمای سخت ویخ بستن ناگهانی جیحون بهلاکت رسند و پس از تحمل رنج بسیار توانستند خود را بخشکی رسانند و خشکی را نیز تماماً برف و یخ فراگرفته بود . درین سفر چارپائی که مرکوب یاقوت بود تلف شد و خود وی بزحمت نجات یافت .[۱]

۱ ـ اصطخری ۳۰۳ ، ۳۰۴، ابن‌حوقل ۳۵۳ ، ۳۵۴ ، قزوینی : جلد دوم ۳۵۳ ، ابن بطوطه : جلد سوم ۵ ، یاقوت : جلد اول ۱۹۱ .

فصل سی و دوم

خوارزم

ایالت خوارزم ـ دو کرسی آن : کاث و جرجانیه ـ ارگنج کهنه و نو ـ
خیوه وهزار اسب ـ رودهای خوارزم وشهرهای ساحل راست وچپ جیحون ـ
بستر سفلای جیحون تا دریای خزر ـ صادرات ومحصولات خوارزم

ایالت خوارزم در اوایل قرن وسطی دو کرسی داشت: یکی در جانب باختری یعنی جانب ایرانی رود جیحون موسوم به جرجانیه یا ارگنج و دیگری در جانب خاوری یعنی جانب ترکی آن رود موسوم به کاث و این کرسی اخیر در قرن چهارم هجری از ارگنج آبادتر و مترقی‌تر شد .

شهر کاث هنوز هم موجود است ولی ظاهراً کاث قرون وسطی که شهری عظیم بود در چند میلی جنوب خاوری کاث نو جای داشته است . در اوایل قرن چهارم طغیان رود جیحون قسمتی از کاث را ویران ساخت . پهنای رود در این نقطه بدو فرسخ میرسید وشهر بفاصلهٔ کمی درساحل راست جیحون کنار نهری موسوم به جردور که از میان شهر میگذشت قرارداشت و بازار شهر بطول یک میل دردوطرف این نهر واقع بود . در آن زمان قلعه ای در کاث بود که طغیان رود یکسره آنرا خراب کرد . مسجد جامع و زندان نیز پشت قهندز بود ، همچنین قصر پادشاه آن ایالت ملقب به خوارزمشاه. طغیان جیحون این ابنیه‌را چنان ویران کرد که درزمان ابن حوقل اثری از آنها باقی نبود و مردم شهر جدیدی درخاور شهر کهنه ساختند که تا جیحون مسافت زیاد داشت و از صدمهٔ طغیان رود محفوظ بود .

ایرانیان شهر نورا ، بقول مقدسی ، شهرستان یعنی کرسی ومرکز می‌نامیدند و وسعت آن باندازهٔ نیشابور خراسان بود . مسجد شهر در وسط بازار قرار داشت و ستونهایش باندازهٔ قامت یک مرد از سنگ سیاه و بالای سنگ‌ها ستون‌های چوبی افراشته شده بود . مقر فرمانروا در وسط شهرجای داشت ، ولی قلعه‌ای که طغیان رود آنرا خراب کرده بود دوباره ساخته نشد وهمچنان ویران ماند. نهرهای متعدد از میان شهر میگذشت . بقول مقدسی کاث از اردبیل آذربایجان کثیف‌تر بود زیرا اهالی آن عادت داشتند که درکوچه ها قضاء حاجت کنند ، حتی با پای آلوده بآن کثافات بمسجد میآمدند باوجود اینکه اهالی آن شهر فقیر نبودند و بازارهای پر داد و ستد و پر متاع داشتند. معماران آنجا درکار خود بخوبی ماهر بودند ودرنتیجه کاث بصورت یکی‌ازشهرهای مهم وباشکوه جلوه‌میکرد. این‌شکوه‌وجلال دیرنپائید ودر آخر قرن چهارم کاث دیگر مهمترین شهرهای خوارزم نبود. ظاهراً طغیان‌های مکرر رود جیحون علت نکبت آن شهر گردید زیرا هرطغیانی از آن رود چند محله از شهر را خراب میکرد تا کار بجائی رسید که کاث در ردیف شهرهای بی اهمیت درآمد . چون باغاز قرن هفتم میرسیم می‌بینیم که این شهر از فتنهٔ مغول صدمات فراوان ندید وزمانیکه ابن بطوطه درقرن‌هشتم درسفرخود از ارگنج به‌بخارا به کاث رسیده و آنرا « الکاث » نامیده است گوید شهری کوچک و زیباست استخری دارد که درین زمان (هنگام سفر ابن بطوطه بدانجا) از شدت سرما یخ بسته و اطفال روی آن بازی‌میکنند و سرمیخورند. درپایان قرن هشتم امیرتیمور کم وبیش آنرا خراب کرد ولی بامر او با روی شهر مرمت یافت . شرف‌الدین علی یزدی مکرر از کاث بعنوان شهر بالنسبه مهمی یاد کرده‌است.[۱]

کرسی دوم خوارزم که پس از خراب شدن کاث مهمترین شهر آن ایالت گردید گرگانج است که اعراب آنرا جرجانیه نام دادند و بعدها به ارگنج معروف گردید. تواریخ فتوحات اسلامی نقل میکنند که درسال ۹۳ هجری وقتیکه اعراب

۱ ـ اصطخری ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ابن حوقل ۳۵۱ ، ۳۵۳ ، مقدسی ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ابن بطوطه : جلد سوم ۲۰ ، شرف‌الدین علی یزدی : جلد اول ۲۳۷ ، ۲۶۳ ، ۴۴۹ .

بسرکردگی قتیبه به خوارزم حمله کردند کرسی خوارزم که بتصرف آنان درآمد « الفیل » نام داشت و اعراب همانوقت آن شهر را « منصوره » نام دادند. میگویند این شهر درجانب دورتر رود جیحون درمحلی که مقابل جرجانیهٔ جدید است واقع بوده ، ولی طغیان جیحون منصوره‌را هم از میان برد وجرجانیه جای آنرا گرفت.[۱]

جرجانیه در قرن چهارم هرچند دومین کرسی ایالت خوارزم بود ولی باز کاث بازار ومحل داد و ستد عمدهٔ آن ایالت و مرکز تجمع کاروانانی بود که از بلاد غز میآمدند و از آنجا باکناف خراسان میرفتند. جرجانیه بفاصلهٔ یک تیررس درمغرب نهر بزرگی واقع بود که کشتی‌ها در آن آمد و رفت میکردند. این نهر ازرود جیحون منشعب میشدوتقریباًبموازات‌آن رود جریان داشت وبرای‌حفظ خانه‌ها و اراضی از خطر طغیان آب حائل‌هائی از الوار و تیرها ایجادکرده بودند. مقدسی درقرن چهارم گوید شهر چهار دروازه دارد و پیوسته بروسعت آن افزوده میشود. کنار دروازهٔ حاجیان بامر مأمون خلیفهٔ عباسی قصری ومقابل آن بدستور علی پسر مأمون قصر دیگری ساخته‌اند. قصر مأمون دری دارد که درتمام سرزمین خراسان عجیب‌تر ازآن نیست و روبروی در قصر میدانی است مثل میدان بخارا که درآنجا چارپایان خرید و فروش میشوند. پس ازخرابی کاث جرجانیه مهمترین شهرایالت خوارزم شد و ازآن پس تنها کرسی‌آن ایالت گردید وبطورکلی به«شهر خوارزم» معروف شد.

درسال ٦١٦ کمی قبل ازهجوم چنگیز بدان شهر یاقوت جرجانیه را دیده و آنرا گرگانج نامیده است. وی گوید : شهری ازآن مهم‌تر وپر ثروت‌تر ونیکوتر ندیده‌ام.

این وضع در سال ٦١٧ با هجوم و حملهٔ مغول بآن شهر یکباره دگرگون شد. سدها و بند های رودخانه شکافته شد و آب جیحون از مجرای خود بمجرای جدیدی واردگردید ، که بزودی در بارهٔ آن سخن خواهیم گفت ، وتمام آن شهر

---

۱ ـ محل شهر فیل بدرستی معین نیست . نام آن در سکه های خلفای اموی بعنوان مرکز ضرابخانه ذکر شده و روی یکی از این سکه ها تاریخ سال ۷۹ هجری مشاهده میشود.

زیر آب رفت وچون لشکریان مغول ازآنجا رفتند بگفتهٔ یاقوت اثری ازآبادی درآن باقی نماند وهم او گوید مغولها تمام ساکنین شهر را کشتند.

با اینهمه پس از چند سال در مجاورت آن شهر نقطهٔ دیگری رو بآبادی نهاد و کرسی ایالت خوارزم گردید وبگفتهٔ ابن اثیر ، مورخی که معاصر یاقوت‌است، در سال ۷۲۸ شهری نو درمجاورت خوارزم کهنه ایجاد شد. پیش از حملهٔ مغول، بقول یاقوت و مورخان دیگر ، درسه فرسخی کرسی قدیم خوارزم شهری وجود داشت موسوم به گرگانج کوچک که ایرانیان آنرا گرگانچک می‌نامیدند وظاهراً خوارزم جدید در محل همین گرگانج کوچک ساخته شد .

بهرحال طولی نکشید که خوارزم نو مرکز و کرسی ایالت گردید واین خوارزم است که حمدالله مستوفی و ابن بطوطه درقرن هشتم از آن گفتگو کرده‌اند. قزوینی که درنیمهٔ‌دوم‌قرن‌هفتم کتاب خود را تألیف کرده گوید گرگانج (گرگانج‌نو) ازجهت داشتن آهنگران ونجاران زبردست و کاسه های عاج وآبنوس واسباب‌ولوازم دیگر که بدست هنرمندان ورزیده ساخته میشود شهرت فراوان یافته ونمونهٔ کارهای آنجا فقط در بلدهٔ «طرق» نزدیک اصفهان دیده میشود. زنان آن شهر نیز دوختنیها وقلابدوزی های بسیار دلپسند تهیه میکنند. خربزهٔ خوارزم چنانکه قزوینی‌میگوید درشیرینی وخوشمزگی بی‌نظیر بود واین مطلب را ابن‌بطوطه هم‌تأیید کرده است.

حمدالله مستوفی که آن شهر را بنام معمولی آن ارگنج و خوارزم جدید نامیده گوید آن شهر در ده فرسخی (که شاید این عدد اشتباه بوده و مقصود ده میلی است) ارگنج کهنه است. ابن بطوطه معاصراو گوید خوارزم شهری نیکوست، دارای بارویی محکم و کوچه هایی وسیع وجمعیتی بسیار و بازاری باشکوه مثل یک کاروانسرا که نزدیک آن‌مسجدجامع‌ومدرسه واقع‌است. خوارزم درزمانی که‌ابن‌بطوطه ازآنجا عبور کرد یک بیمارستان عمومی داشت که در آن پزشکی شامی موسوم به صهیونی ، منسوب به صهیون شام ، بمعالجهٔ بیماران میپرداخت . تقریبا درپایان قرن‌هشتم این‌شهر پس ازمحاصره ای که سه ماه طول کشید بدست‌لشکریان‌امیر تیمور خراب شد ولی بعد ها امیرتیمور آنرا تجدید عمارت کرد ودر سال ۷۹۰ ساختمان

جدیدآن پایان‌یافت. ابوالغازی امیرخوارزم، که قریباً گفتهٔ اورا دربارهٔ بسترسفلای جیحون نقل خواهیم کرد، درآغاز قرن یازدهم دربارخویش را دراین شهر تشکیل میداد. وی معمولاً آن شهررا ارگنج مینامد و میگوید محلی نیکوست وباغستانهای وسیع دارد، ولی از آن پس شهر خیوه رفته رفته جای ارگنج را گرفت و کرسی جدید ایالت شد. خرابه‌های ارگنج یعنی شهری که بعد از حملهٔ مغول ساخته شد اکنون معروف است به «کهنه ارگنج»[1]

خیوه، که در زمان سرکردگان ازبک بعد از دورهٔ امیرتیمور رفته رفته ارگنج را تحت‌الشعاع خود قرارداد و کرسی خوارزم شد تدریجاً اسم آن بر تمام ایالت خوارزم اطلاق گردید. جغرافی نویسان غرب در قرن چهارم چند بار آنرا بعنوان شهری کوچک اسم برده‌اند. تلفظ قدیم‌آن «خیوق» بود که تا زمان یاقوت استعمال میشد. مقدسی‌محل‌خیوه‌را درحاشیهٔ کویر کنارنهری که ازسمت چپ جیحون جدامیشد معین کرده‌است. وی گوید خیوه شهری‌وسیع‌است ومسجدی پرجمعیت‌دارد، و بنابر این درقرن چهارم باید این شهر شهری مهم بوده باشد. یاقوت که گوید آنرا خیوق‌هم مینامند از قلعهٔ‌آن اسم میبرد و اضافه می‌کند که درقرن هفتم اهالی آن مذهب شافعی‌داشته‌اند درصورتیکه تمام‌شهرهای‌دیگر برمذهب حنفی‌بوده‌اند. خیوه درآن تاریخ از این جهت شهرت داشت که محل تولد شیخ‌نجم‌الدین کبری بود، که هنگام هجوم مغول در دفاع از ارگنج سهم بزرگی داشت و هم در آن واقعه مقتول گردید (سال ۶۱۸). بطوری‌که ابن بطوطه یک قرن بعد ذکرمیکند تربت او در نزدیکی ارگنج زیارتگاه عموم مردم بود.

---

۱ ـ انتونی جنکنسن Anthony Jenkinson درسال ۹۶۶ هجری یعنی پیش اززمان ابوالغازی شهر ارگنج راکه آنرا Urgence نامیده دیده است وگوید شهری نیکوست دارای باروئی بطول چهار میل. رجوع کنید به Hakluyt : Principal Navigations (گلاسکوسال ۱۹۰۳) جلد دوم ۴۶۳، بلاذری ۴۲۱ اصطخری ۲۹۹، ۳۰۰، ابن حوقل ۳۵۰، ۳۵۱، مقدسی ۲۸۸، یاقوت: جلد دوم ۵۴، جلد سوم، ۹۳۳ جلد چهارم ۲۶۱، ابوالفداء ۴۷۹، ابن‌اثیر: جلد دوازدهم ۲۶۷، ۳۲۳، قزوینی: جلد دوم ۳۴۹، مستوفی ۱۹۷، ۲۳۴، ابن‌بطوطه: جلد سوم ۳ـ۶، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۲۹۸، ۴۴۸، جهان‌نما ۳۴۵، ابوالغازی ۱۱۱. همچنین رجوع کنید به مجلهٔ جغرافیائی سال ۱۸۷۴ صفحهٔ ۷۸.

شرف‌الدین علی یزدی خیوه را در کتاب خود نام برده وحادثه‌ای را که برای امیرتیمور در زمان جوانی او درخیوه پیش آمده ذکر نموده است. امیرتیمور بعدها امر کرد باروی خیوق‌را (که درآن زمان چنین نامیده میشد)مرمت کردند. در قرن یازدهم ابوالغازی مکرر ازین شهر نام‌برده و هنگامی که در ارگنج اقامت نداشته، دراین شهر یا درشهر کاث می‌زیسته است. شهر خیوه ازآن زمان تاکنون همچنان روبآبادی و ترقی رفته و امروز کرسی استان خیوه است.[۱]

هزار اسب با خیوه در یک عرض جغرافیائی است ولی از خیوه بساحل چپ جیحون نزدیکتر و نقطهٔ مهمی است و از زمان فتوحات اسلامی تاکنون اسم خودرا همچنان بدون تغییر حفظ کرده است. مقدسی درقرن چهارم گوید هزار اسب تقریباً باندازهٔ خیوه است و دروازه های چوبی دارد با یک خندق. یاقوت که درسال ۶۱۶ در آن شهر بوده است گوید قلعه ای محکم وشهری نیکو است، دارای بازارهای بسیار ومردم توانگر و پارچه فروشان زیاد، آب پیرامون آنرا مانند جزیره ای گرفته وفقط یک راه بداخل شهر دارد و آن راهی است که از حومهٔ ارگنج درساحل جیحون دشت بزرگی را پیموده بآنجا میرسد.

درنیمه راه میان‌طاهریه، که زمین‌های زراعتی دلتا از آنجا شروع میشود، وهزار اسب رود جیحون از تنگی عبور میکند که آنرا امروزه «دوه بویون» یعنی گردن شتر میگویند. این تنگ در میان صخره ها و پرتگاهها واقع است و در آنجا پهنای رود بقدری کم میشود که بیک سوم پهنای معمولی آن میرسد. اصطخری این نقطه را بوقشه یا ابوقشه نامیده گوید نقطه ایست که بسبب سرعت جریان آب و آبشاری که درآخر تنگ واقع گردیده برای کشتیرانی سخت خطرناك است. حمدالله مستوفی این محل را تنگ دهان شیر نامیده گوید «آن دره در میان دو کوه است که چنان تنگ بهم آمده که مسافت درمیانشان کم از صد گز است و آبی بدین عظیمی از آنجا میگذرد و در زمین و ریگ پنهان میشود دو فرسنگ ظاهر نیست و برآن ریگ مجال و امکان گذر نه».

---

۱ ـ مقدسی ۲۸۹، یاقوت: جلد دوم ۵۱۲، قزوینی: جلد دوم ۳۵۵،ابن بطوطه: جلدسوم ۶،شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۶۲، ۴۴۹،ابوالغازی ۱۱۲، ۲۹۴.

بین طاهریه و هزار اسب سه‌شهر درساحل چپ جیحون قراردارد که درقرون وسطی بالنسبه اهمیتی داشته اند. سرجاده پائین طاهریه به فاصلهٔ یک منزل ، جگربند واقع شده که اطراف آن را درختستانها فرا گرفته و بقول مقدسی مسجدی نیکو درمیان بازار دارد. دریک منزلی شمال آن نزدیک تنگ رود جیحون شهر درغان است که بقول مقدسی باندازهٔ جرجانیه است دارای مسجدی که درآن ولایت نظیر ندارد وبا سنگهای مرمر مزین است . خود شهر تا دو فرسخ در کنار رود امتداد دارد و پیرامون شهر پانصد تاکستان است. درغان اولین شهر مهم خوارزم سرراه مرو بود. یاقوت که درسال ٦١٦ در آنجا بوده گوید شهریست واقع درنقطه ای مرتفع و پشته مانند . بین آن و جیحون کشت‌زارها و باغهای اهالی واقع شده و تا رود جیحون دو میل فاصله دارد و آن سوی شهر که بطرف خشکی است ریگزار است وبالاخره بین درغان و هزار اسب درساحل رود جیحون شهر «سدور» واقع شده که شهری محکم است و مسجدی درمیان شهر و حومهٔ آبادی درخارج آن قراردارد.[۱]

اولین نهر بزرگ خوارزم از ساحل راست جیحون یعنی از سمت مشرق آن در نقطه ای روبروی درغان جدا میگردد و آنرا گاو خواره می گویند . روی این نهر کشتی‌ها آمد و رفت میکنند. عمق آن دوقامت و پهنایش پنج قامت وبسمت شمال جاریست و کشت زارهای بسیار را تا کاث سیراب میکند . پنج فرسخ بعد از محل جدا شدن گاو خواره از رود جیحون نهر کوچکی از آن جدا میشود موسوم به‌نهر کریه که آبادی چند دیه ازآن است . مقدسی ازچهار شهر کوچک دردهات جنوبی کاث اسم میبرد که در همین ساحل شرقی جیحون واقع و فاصلهٔ هرکدام از دیگری یک منزل راه بوده است . دورترین این شهرها ازکاث شهر « نوکفاغ » بود که در میان نهرهای متعدد در حاشیهٔ کویر قرار داشت . نزدیکتر به کاث « اردخیوه » بود که دور نیست با محلی که یاقوت آنرا حصن خیوه نامیده گوید در مغرب رود است و تا خیوه پانزده فرسخ فاصله دارد یکی باشد . اردخیوه

۱ ـ اصطخری ۳۰۴ ، ابن حوقل ۳۵۴ ، مقدسی ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، یاقوت : جلد دوم ۵٦۷ ، جلد چهارم ۹۷۱ ، مستوفی ۱۹۸ ، ۲۱۳ .

در دهانهٔ کویر واقع بود و قلعه ای داشت در پای کوه دارای یک دروازه. وایخان نیز قلعه ای بود دریک منزلی بطرف شمال که اطرافش خندقی داشت و دم دروازه منجنیق ها نصب بود، و پس از آن غردمان در یک منزلی کاث دارای قلعه و دو دروازه و خندقی وسیع وپر از آب به پهنای یک تیر پرتاب.

از ساحل غربی رود جیحون یعنی جانب چپ آن نیز چندین نهر جدا میگردید. اول نهری که از هزار اسب عبور میکرد ودهات آنرا مشروب میساخت واگرچه بیش از نصف نهر گاوخواره نبود ولی باز کشتی روی آن آمد ورفت میکرد.

در دوفرسخی شمال هزار اسب نهر «کردران خواش» از جیحون جدا میشد و از شهری بهمین نام میگذشت. این نهر در نیمه راه بین هزار اسب وخیوه واقع و از نهر هزاراسب بزرگتر بود. شهر «کرد را نخاس» (که مقدسی آنرا باین صورت ضبط کرده است) محاط به یک خندق بود و دروازه های چوبی داشت. در شمال این نهر، نهر خیوه از جیحون منشعب میشد واین نهر بزرگتر از نهر قبلی بود و کشتی ها از رود جیحون وارد این نهر شده تا کردرانخاس می‌رسیدند. نهر چهارم از نقطه ای درشمال نهر خیوه از جیحون جدا میشد وموسوم بود به نهر مدرا. این نهر دوبرابر نهر گاوخواره بود که از ساحل شرقی جیحون جدا میگردید و شهر مدرا و نقاط مجاور آنرا آب میداد.

کاث مرکز و کرسی شرقی خوارزم، چنانکه گفته شد، ازرود جیحون دور ودرساحل نهری واقع بود موسوم به نهرجردور که بفاصلهٔ کمی درجنوب شهر ازجیحون جدا میشد. دردوفرسخی شمال کاث ازسمت چپ جیحون، یعنی، مغرب آن نهروذاك بزرگ (که وداك یا ودان هم نوشته شده است) جدا میگردید و برروی این نهر کشتی ها تاجرجانیه مرکز غربی خوارزم حرکت می کردند. نهر وداك در یک میلی شمال محل جدا شدن نهر مدرا از جیحون منشعب میشد. از سمت چپ جیحون درشمال این نهر، نهر دیگری موسوم به نهر بوه (یا بوه وبویه) جدا میشد وآب آن با آب نهر وداك درشمال غربی بفاصلهٔ یک تیر پرتاب ازدیهی معروف به اندرستان یک منزلی جنوب جرجانیه جمع میگشت. وداك از بوه بزرگتر بود و روی هردوی

آنها کشتی‌ها تا جرجانیه پیش می‌رفتند ولی در آنجا بندی وجود داشت که عبور کشتی‌هارا به‌شمال مانع میشد، ودر کناره‌های آن چنانکه گفتیم حائل هائی بزرگ ساخته شده بود که شهر را از خطر طغیان آب حفظ میکرد .راهی که بسمت شمال ازخیوه به جرجانیه میرفت درقرون وسطی از چندین شهر بزرگ که امروز اثری از آنها نیست میگذشت .در یک منزلی خیوه شهر ارتخشمیثن یا راخشمیثن بود که یاقوت درسال ٦١٦ درآن شهر بوده ودر وصف آن گوید شهری بزرگ است دارای بازارهای معمور و نعمت فراوان ، وسعت آن باندازهٔ نصیبین (از توابع عراق) ولی از آن آبادتر و پرجمعیت است. مغولها هنگام تاخت و تاز به آنجا آنرا ویران ساختند. درشمال این شهر ، روزوند بود که بقول مقدسی : مکانی متوسط است و پیرامونش خندقی است و آب شهر از چشمه ای حاصل میشود ومسجد آن دربازار جای دارد. از قریهٔ اندرستان که بگذریم به شهر نوزوار درملتقای نهر وداك بنهر نوه ، یک منزلی جنوب جرجانیه ، میرسیم. مقدسی گوید نوزوار بلده ای کوچک است بارو و خندق دارد ودو دروازهٔ آهنین و پلی که هرشب آنرا بلند میکنند (تا وسیلهٔ آمد ورفت نباشد) مسجد درمیان بازار است و دم دروازهٔ غربی حمامی است که درتمام خوارزم همتا ندارد. دور نیست این همان شهری باشد که یاقوت آنرا « نوزکاث » نوشته وبقول او معنی آن کاث نویا دیوار نو است. این شهررا هم اندکی بعد از خروج یاقوت از آنجا سپاهیان مغول یکسره نابود ساختند .

زمخشر بین نوزوار وجرجانیه است. درقرن چهارم دم دروازه های این شهر پلهائی بود که قابل بلندکردن بود با قلعه و خندق و زندان و دروازه های آهنین و مسجدی پاکیزه. یاقوت درقرن هفتم گوید دیهی معمور است و مایهٔ شهرت آن این است که زمخشری یکی از بزرگان مفسرین قرآن بسال ٤٦٧ در آنجا متولد شده ودر ٥٣٨ وفات یافته است. ابن بطوطه درقرن هشتم قبر زمخشری را در آنجا زیارت کرده گوید در چهارمیلی ارگنج نواست .درشمال ارگنج نیزچنانکه گفتیم مزار شیخ نجم‌الدین کبری قرار داشت وبعداز این بلده درپنج فرسخی جرجانیه درحاشیهٔ کویر پای صخره‌ای عظیم درمغرب جیحون شهر «جیث» یا « گیث» که جغرافی نویسان

قدیم مکرر از آن نام برده اند واقع بود. گیث شهری بزرگ بود با روستاهای بسیار و نزدیک ساحل چپ رودخانه قرار داشت ودر مقابل آن مذمینیه که چهار فرسخ تا ساحل راست رودخانه فاصله داشت واقع بود. دور نیست گیث با شهر جدیدی که وزیر یا شهر وزیر نام دارد یکی باشد و احتمال دارد بعد از حملهٔ مغول وصدماتی که جنگهای امیر تیمور ببار آورد شهر وزیر بجای گیث ساخته شده باشد. شهر وزیر در کتاب ابوالغازی و جهان نما مکرر ذکر شده است. همچنین میتوان احتمال داد که شهروزیر همان باشد که انتونی‌جنکسن هنگامیکه در قرن دهم هجری درسراسر خوارزم مسافرت کرده آنرا بنام سلیزور[1] یا شیزور[2] نامیده و شرحی دربارهٔ آن نوشته است.[3]

در ساحل راست جیحون بفاصلهٔ چهار فرسخ در شمال کاث اولین نهر ازنهر های چهارگانه از جیحون بسمت شمال جدا میشود وپس از مسافت کمی سه نهر دیگر کوچک دیگربدان ملحق گردیده مجموعاً نهر «کردر» را تشکیل‌میدهند. گویند این نهر که بقدر هر دو نهر و داك و بوه واقع در ساحل غربی جیحون‌است اصلا از شعبه های جیحون بوده و درجهت شمال شرقی جریان داشته بدریای آرال میریخته است.

روستائی که بین مجرای اصلی جیحون و نهر کردراست مزداخگان (یا مزداخقان) نام داشت و بوسیلهٔ چندین نهرکوچک که از سمت راست جیحون جدا میشدند مشروب میگردید. همچنین گویند این روستا دوازده هزار دیه داشته و کردر مرکز آن‌ها بوده است. مقدسی در وصف کردر گوید بلده‌ای بزرگ و بسیار مستحکم است که در میان دهات بسیار و مرغزارها و چراگاههای وسیع جای دارد. بفاصلهٔ دو روز راه از این محل در مرز شمال شرقی خوارزم دهکدهٔ بزرگی بنام براتکین یا فراتکین واقع و در حوالی آن کوهی بود که از آنجا برای

۱ - Sellizure ۲ - Shaysure

۳ - اصطخری ۳۰۱ ، ابن حوقل ۳۵۲ ، مقدسی ۲۸۹ ، یاقوت : جلد اول ۱۹۱ ، جلد دوم ۹۴۰ ، جلد چهارم ۸۲۲ ، ابن بطوطه : جلد سوم ٦ ، ابوالغازی ۱۹۵ ، جهان نما ۳٤٦ ، هکلویت : Principal Navigations جلد دوم صفحهٔ ٤٦١ .

ساختمانهای تمام خوارزم سنگ میبردند. براتکین در قرن چهارم بازارهائی معمور و مسجدی نیکو داشت و شهر مذمینیه در مغرب آن چهار فرسخی ساحل راست جیحون و روبروی گیث واقع بود. از این شهر تا ساحل دریای آرال هیچگونه ساختمان و دهکده و کشت‌زار وجود نداشت وسراسر باتلاقها ونی زار های دهانهٔ بزرگ رود جیحون بود.[1]

در قرن چهارم قبل ازمیلاد، یعنی زمان فتوحات اسکندر کبیر در آسیای غربی،چنانکه نقل کرده‌اند جیحون بدریای خزرمیریخت. بنظر می‌رسد که جغرافی نویسان یونان ازدریای آرال خبری نداشته‌اند. اما چه وقت جیحون ازدریای خزر بدریای آرال تغییر مسیرداد معلوم نیست و بااینکه امروز رود جیحون مثل‌سیحون بدریای آرال میریزد هنوز آثار مسیر قدیم جیحون بدریای خزر موجود است و در نقشه‌های جدید نشان داده میشود و اخیراً مورد بازدید سیاحان و کاشفین‌نیز واقع شده است. مسیر جیحون در آغاز قرون وسطی چنانکه جغرافی نویسان عرب در قرن چهارم ذکر کرده اند بطور کلی همین مسیرامروز بوده است ولی مقدسی بستر قدیم‌آنرا که تا دریای خزر امتداد داشته ذکر نموده گوید در زمان قدیم‌رود اصلی جیحون بشهری آنطرف شهر نسای خراسان که بآن بلخان (یا ابوالخان) میگفتند می‌رسید.

ظاهراًبدلیل نوشته‌های نویسندگان‌ایرانی که‌درآنزمان‌می‌زیسته‌انددوقرن ونیم‌بعدازمقدسی‌دوباره‌رود جیحون‌در بسترسابق‌خودافتاده است‌وحقیقتی که شکی‌بدان راه ندارد این‌است که رود جیحون جزقسمتی‌ازآب‌آن که بوسیلهٔ چندین‌نهرجدامیشد و بسمت دریای آرال میرفت از اوائل قرن هفتم تا اواخر قرن دهم بدریای خزر میریخت و در همان بستر قدیمی زمان اسکندر کبیر جاری بود اما این بستر از پایان قرن دهم هجری بار دیگر متروك ماند و قسمت عمدهٔ آن خشك گردید.

در تاریخ ابن اثیر، چنانکه گفتیم، ذکر شده که سپاهیان مغول در سال ٦١٧ پس از آنکه پنج ماه شهر ارگنج را در محاصره گرفتند برای تصرف شهر

---

۱ ـ اصطخری ۲۹۹،۳۰۳، ابن حوقل ۳۵۰،۳۵۳، مقدسی ۲۸۸، یاقوت: جلدچهارم۲۵۷

حائل های رود جیحون را خراب کردند و در نتیجه آب جیحون وشعب آن بشهر سرازیر گردیدوشهر رادرزیر آب فروبرد. از آن وقت مسیر جیحون بشرق ارگنج درغیر ازمجرای سابق افتاد و تمامی آن سرزمین را آب فرا گرفت و پس از چندی آبها بسمت جنوب غربی سرازیر گردیده وارد بستر قدیم جیحون شد و بالاخره در محل منقشلاغ بدریای خزر ریخت. یاقوت که بااین حوادث همزمانست در بارهٔ این شهر گوید قلعه‌ای مستحکم است در ساحل بحر طبرستان (یعنی دریای خزر) که جیجون درآن دریا میزیزد. این شهادت با قول حمدالله مستوفی درقرن هشتم ، جائی که جریان رود جیحون را بیان میکند، مطابقت دارد .

حمدالله مستوفی گوید «بعضی ازاین بهرها دربحیرهٔ خوارزم (یعنی دریای آرال) منتهی میشود و عمود آب جیحون (یعنی جیحون اصلی) از خوارزم گذشته از عقبهٔ حلم که بترکی گوردلای گویند فرو میریزد و یک فرسنگ بلکه سه‌فرسنگ آوازش میرود و بعد از آن ببحر خزر میافتد سرزمینی که آنرا خلخال گویند و مقام صیادانست و از خوارزم تا دریا شش مرحله است». شهر جدید حلم درنیمه‌راه‌بین ارگنج کهنه (که بدست مغولها یک قرن قبل از حمدالله مستوفی خراب شد) وارگنج نو بنا گردید . حمدالله مستوفی جائی که دربارهٔ دریای خزر و بندری که در جزیرهٔ آبسکون وجود داشته (رجوع کنید بصفحهٔ ۴۰۴) گفتگو میکند گوید « درین دریا کمابیش دویست جزیره است از مشاهیرش آبسکون است که اکنون درآب‌پنهان شده است جهت اینکه جیحون پیش بدریای مشرق میرفت(یعنی دریای آرال) که محاذی دیار یأجوج و مأجوج است بنزدیک خروج مغول راه بگردانید و با این دریا گشت وچون این دریا بدیگر بحار پیوسته نیست ناچار زمین خشک‌را بدریا افزود» ومقصود اززمین خشک جزیرهٔ آبسکون است که گوید«اکنون درآب پنهان شده است».

صحت این موضوع را آنچه حافظ ابرو بسال ۸۲۰ در بارهٔ جیحون نوشته است تأیید میکند. حافظ ابرو از درباریان شاهرخ پسر و جانشین امیر تیمور و بی شک از کسانی‌است که از جغرافیای این‌بلاد بخوبی آگاهی داشته و بعیان مشاهده

کرده است . وی در دو جای کتاب خود گوید جیحون که قبلا بدریاچهٔ خوارزم میریخت مسیر تازه‌ای پیدا کرده و اکنون از کرلاوو که آنرا قرنچه نیز گویند میگذرد وبدریای خزر میریزد. حافظ ابرو اضافه می‌کند که دریاچهٔ آرال نزدیک است خشک شود. کلاویخو سفیر اسپانیا بدربار امیر تیمور که در سال ۸۰۸ هجری یعنی چندسال پیش ازحافظ ابرو این بلاد را دیده‌است گویدرود جیحون بدریای باکو میریزد و مسلم است که دریای باکو همان دریای خزر است ، ولی نکته‌ای که لازم است دراین جا بآن اشاره کنیم این‌است که آنچه‌را کلاویخو دراین‌باره نوشته ازدیگران نقل کرده است.

علت تغییر مسیر مجدد جیحون به دریای آرال معلوم نیست . این تغییر بزرگ قطعاً پیش از پایان قرن دهم هجری حادث گردیده زیرا ابوالغازی که خود اهل ارگنج است باین موضوع اشاره کرده چنانکه گوئی این امر در سال ۹۸٤ سی سال پیش از تولد ابوالغازی حقیقتی مسلم بوده است زیرا آن مورخ گوید در آن زمان‌جیحون بسترجدیدی پیدا کرده پس‌از انعطاف زیرخست مناره سی(یعنی برج خست) مستقیماً بطرف دریای آرال میرود و بر اثر این تغییر مسیر زمین‌های میان ارگنج و دریای خزر به بیابانی بایرمبدل شده است و درجای دیگر راجع به برخی حوادث سال ۹۲۸ تا ۹۳۷ گوید راه ارگنج به ابوالخان در ساحل دریای خزر پر ازکشت‌زار و موستانست زیرا در امتداد مجرای جیحون سفلی قرار دارد ، ولی ظاهراً ابوالغازی حصول تغییر دربستر رود جیحون را در زمانی متأخرمعین‌می‌کند زیرا انتونی جنکنسن که بسال ۹٦٦ در روسیه بسیاحت اشتغال داشته و ازخیوه هم عبور نموده دربارهٔ رود جیحون گوید: اکنون برخلاف زمان قدیم بدریای خزر نمیریزد . هنگامی که‌او رودجیحون را دیده این رود تغییرمجری داده وبدریای آرال و بقول او بدریای کثای،Kithay ، یعنی دریاچهٔ ختا میریخته است.[1]

---

۱ ـ مقدسی ۲۸۵ ،یاقوت : جلد چهارم ٦۷۰، مستوفی ۱۹۷، ۲۱۳، ۲۲۵ ، جهان نما ۳٦۰ ، حافظ ابرو ۲۷ b ، ۳۲ b ، ابوالغازی ۲۰۷، ۲۹۱ ، کلاویخو : سفرنامه صفحهٔ ۱۱۸ ، Hakluyt در Principal Navigation جلد دوم ٤٦۱ ، ٤٦۲ در سفرنامهٔ آنتونی جنکنسن . پرفسور دگویه در کتاب

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ٤۸۷)

صادرات عمدهٔ خوارزم خواربار و غلات و میوه بود . زمینی بسیار حاصلخیز داشت و محصول پنبه و فرآوردهٔ پشم گوسفند آن فراوان بود . گله های بزرگ گاو و گوسفند در چمنزار های حوالی آرال زیست میکرد و انواع لبنیات از آنها بدست میآمد و صادر میگردید . بازار های جرجانیه بداشتن امتعهٔ نفیس ومتنوع پشمین که ازناحیهٔ بلغار و سواحل ولگابآنجامیاوردند شهرت داشت وسیاههٔ مفصل آنهارا مقدسی ودیگران در نوشتجات‌خودنقل کرده‌اند که ازجمله شامل پوست دله و سمور و روباه و دو نوع سگ آبی همچنین پوست سنجاب وقاقم وراسو است و از آنها جامه های کوتاه و بلند میساختند. پوست دباغی شدهٔ روباه وبزو گورخر نیز از آنجا صادر میگردید .

صادرات دیگر طبیعی و مصنوعی خوارزم عبارت بود از موم و پوست درختی که « توز » نامیده میشد وبرای جلد سپربکار میرفت و سریشم ماهی‌ودندان ماهی و عنبر و چوب شمشاد و عسل و فندق و شمشیر و زره وکمان و باز های

Das Alte Bett des Oxus (Leiden 1856) قول جغرافی‌نویسان ایرانی را مردوددانسته معتقد است‌که در تمام قرون وسطی آب جیحون مثل امروز بدریای آرال میریخته است . علائمی‌که نشان دهد لااقل قسمتی از آب جیحون دربستر قدیم جریان یافته و در طول بیش ازسه قرن بدریای خزرمیریخته ظاهراً قابل تردید وتکذیب نیست . ضمناً بایدگفت سرهنری راولنسن‌که درجغرافیا مردی محقق‌ودرنوشتجات مورخان عرب و فارس با خبرت و بصیرت است نیز معتقد است‌که درآن چند قرن جیحون بی شک و شبهه بدریای خزر میریخته است . نیزباید قبول‌کردکه در نامهائی که جغرافی‌نویسان مسلمین بدریای خزر و آرال داده‌اند اشتباهاتی هم روی داده زیرا آنها دریای قزوین را بمناسبت اینکه در کناره‌های دور دست آن اقوام خزر میزیستند مطلقاً بنام بحر خزر موسوم‌کردند ولی همین بحر خزررا بنام‌های بحرطبرستان ، بحر مازندران، بحر آبسکون و بحرجرجان نیز می‌نامیدند بمناسبت بلادیکه درمجاورت آن قسمت از دریا جای داشتند، بعلاوه همین دریـای قزوین را گاهی اشتباهاً دریای قلزم هم نوشته‌اند در حالی که قلزم بحر احمر است. آرال را مطلقاً بحیرهٔ خوارزم و همچنین بحیرهٔ جرجانیه (کرسی خوارزم) می‌نامیدند واین‌کلمهٔ جرجانیه ممکن‌بوداشتباهاً بنام جرجان‌هم در نوشتجاب تاریخی‌وجغرافیائی بکار رود و از این جا بین دریای جرجان که مقصود بحر خزر است و بحیرهٔ جرجانیه که مقصود دریای آرال است اشتباهاتی حادث‌گردد . آرال را جغرافی نویسان ایران بنام دریای شرق یعنی‌دریای شرقی نیز موسوم‌کرده‌اند . با تمام این احوال باز حقایقی‌که حمدالله مستوفی و حافظ ابروو‌ابوالغازی باکمال وضوح ثبت‌کرده‌اند باعتبار و صحت خود باقی است .

شکاری همچنین انگور وعناب و کنجد و نیز گلیم و لحاف و دیبای نخی وابریشمی و جامه‌های زنانه و مقنعه‌های نخی و ابریشمی و پارچه های رنگارنگ و قفل‌هائی که آهنگران میساختند و کشتی هائی که از کندهٔ درخت ساخته میشد و برای کشتی‌رانی در رودخانه های کوچک بکار میرفت. اما مهمترین تجارت خوارزم درقرن چهارم خرید و فروش برده بود که دختران و پسران را از بادیه‌نشین‌های ترك میخریدند یا میدزدیدند و به خوارزم میآوردند و پس از آنکه آنها را تعلیم میدادند و بآداب اسلامی پرورش میدادند بممالك اسلامی دیگر میفرستادند واین بردگان بودند که در دربار های مختلف امراء و سلاطین بمقامات عالی میرسیدند و مشاغل و مناصب بزرگ بدست میآوردند.[۱]

۱ ـ اصطخری ۳۰۴، ۳۰۵، ابن حوقل ۳۵٤، مقدسی ۳۲۵

فصل سی و سوم

سغد

بخارا و پنج شهری که داخل باروی آن بودند ـ بیکند ـ سمرقند ـ کوه بتم و رود زر افشان یعنی رود سغد ـ کرمینیه ـ دبوسیه و ربنجن ـ کش‌ونخشب و شهرهای مجاور آن دو ـ محصولات و صادرات سغد ـ راههای ماوراء جیحون تا سمرقند

ایالت سغد که همان سغدیانای قدیم باشد شامل‌سرزمین خرم وحاصلخیزی است که میان رود جیحون و سیحون واقع گردیده از آبهای رود زرافشان یعنی‌رود سغد که شهر های سمرقند و بخارا در ساحل آن واقع اند و همچنین از رودی که از کنار دوشهر «کش» و«نخشب» میگذرد مشروب میگردد. این‌دو رود به مردابها یا دریاچه‌های کم‌عمقی‌که در بیابان باختری خوارزم واقع‌اند میریزند، با اینهمه بهتراست سغد را بر ولایات سمرقند اطلاق کنیم زیرا بخارا و کش ونخشب هرکدام ولایتی جداگانه بودند .

سغد یکی از جناب اربعهٔ دنیا محسوب میشد . اوج و شکوه و جلال آن درنیمهٔ دوم قرن سوم در زمان فرمانروائی امرای سامانی بود ولی‌آبادی و پرمایگی بی همتای آن تا یک قرن بعد همچنان پایدار ماند.

بزرگترین‌شهر های سغد سمرقند وبخارابود که اولی مرکزسیاسی ودومی

مرکز دینی آن اقلیم بشمارمیآمد ولی هردو از حیث اهمیت برابر بودند و کرسی‌های ایالت محسوب میشدند.[۱]

بخارا را «نومجکث» نیزمیگفتند[۲]. این شهردرقرن چهارم باروئی داشت که طول هر ضلعش یک فرسخ بود و در جلگه‌ای بفاصلهٔ کمی درجنوب رود سغد قرار داشت. در حوالی بخارا کوهی‌وجود نداشت و اطراف آنرا باغها و کاخها و آبادیها فراگرفته بود و دورآنها را باروئی که دوازده فرسخ طول داشت ومحیط آن بیش از صد میل بود کشیده بودند. رود سغد و نهرهائی که از آن جدا میشد اراضی داخل این بارو را سیرآب میکرد.

بیرون باروی شهر بخارا در سمت شمال باختری قهندزی متصل به شهر وجود داشت که خود باندازهٔ شهر کوچکی بود. جای والی شهر و زندان وخزانه در این قهندز بود. بیرون شهر و اطراف‌آن حومه‌ای وسیع جای داشت که تا کنار رودخانهٔ اصلی امتداد پیدا میکرد و ساحل جنوبی آنرا دربر می گرفت.

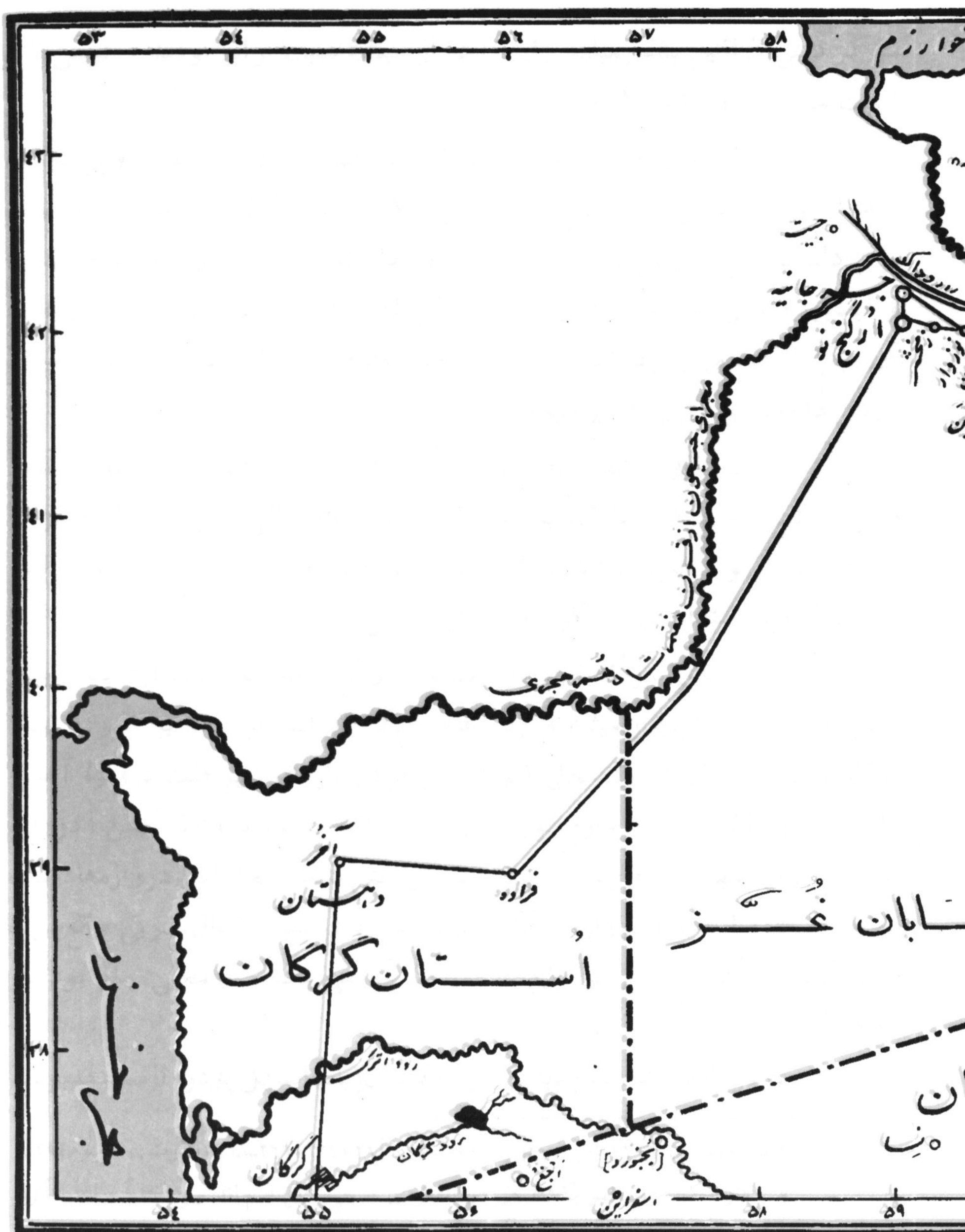
حومه های بزرگ شهر درسمت خاورواقع و عبارت بودند ازدرب نوبهار و درب سمرقند و درب رامیثنه ودرب های دیگر که اسم بردن و بر شمردن آنها آسان‌نیست ونمیتوان امروز محل آنهارامعین کرد. باروی شهر هفت دروازهٔ آهنین داشت: دروازهٔ شهر، دروازهٔ نور (نوز)، دروازهٔ حفره، دروازهٔ آهنین، دروازهٔ قلعه، دروازهٔ مهر، دروازهٔ بنی اسد و دروازهٔ بنی سعد. محل این دروازه‌هادرست معلوم نیست اما ظاهراً دروازهٔ ارگ (باب‌القهندز) در سمت شمال غربی واقع بوده و بریگستان یعنی ریگزار بزرگی که میدان عمومی بخارا و محلی بنام بود باز میشده است.

دودروازهٔارگ موسوم به‌دروازهٔریگستان(باب‌السهل)ودروازهٔ مسجدبودند

---

۱ ـ اصطخری ۳۱۶، ابن حوقل ۳۶۵، مقدسی ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۶ـ۲۶۸، یاقوت: جلدسوم۳۹۴.

۲ ـ «نومجکث» و «نموجکث» هر دو تلفظهای صحیح این اسم اند ولی غالباً و اشتباهاً (بر اثر اشتباه نساخ) بصورت «بومجکث» نوشته میشوند. مقدسی ۲۶۷ حاشیهٔ B، مسافرین چینی اسم بخارا را «نمی» Numi ضبط کرده اندکه از همه صحیح‌تر است.



خوارزم
استان گرگان
دهستان
فراوه
آخر
اسفراین
بجنورد
گرگان
رود گرگان
رود اترک
دهستان

...ستان خوارزم

بحیرهٔ خوارزم

مزداخکان

جرجانیه

ارگنج نو

کاث

هزاراسپ

درغان

طاهریه

آمل

فربر

بیکند

بیابان غز

خراسان

مرو

سوسکان

دندانقان

کشماهن

هرمزفره

نسا

ابیورد

استان

مقیاس بمیل انگلیسی

۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰ ۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰ ۱۰۰

۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴

استان خوارزم

ازدروازهٔ مسجد به‌مسجد جامعی‌می‌رفتند که درریگستان جلودروازهٔ قهندز واقع بود. ده جادهٔ اصلی از میان این حومه‌ها میگذشت و هر جاده‌ای به دروازهٔ مخصوص خودش منتهی میگردید. مقدسی و اصطخری بطور تفصیل هر یک ازآنها راشرح داده‌اند. علاوه بر این خود شهر دروازه‌هائی داشت در میان کوچه‌ها که محلات متعدد شهر را از یکدیگر جدا میساخت و بیشتر آنها آهنین بود. مسجد جامع نزدیک ارگ بود و در خود شهر هم مسجد های کوچک متعدد و بازارها و حمامها ومیدانگاههای بسیار وجود داشت. درپایان قرن چهارم مقر فرمانفرمای‌شهر بیرون شهر درمیدان بزرگی موسوم به ریگستان واقع بود. ابن‌حوقل شرح مفصلی‌دربارهٔ نهرهای بخارا که ازسمت چپ رودسغد جدا میشدند وبخارا و روستاهاوباغستانهای آنرا سیراب کرده بالاخره در بیابان جنوب باختری حوالی بیکند در راه آمل فرو می‌رفتند ذکرنموده‌است. این نهرها هیچکدام به‌جیحون نمیرسیدند ومجرای سفلای جیحون را در این محل سامخاس یاخواش مینامیدند.[۱]

خرابه‌های بخارای کهنه یعنی بخارای پیش از اسلام در چند میلی شمال باختری‌بخارای اسلامی نزدیک ساحل‌رودخانه دیده میشود وبآن «ریامیثن» میگویند. مقدسی در قرن چهارم در خصوص آن خرابه‌ها گوید: آنجا بخارای کهنه و جائی بزرگ وویران‌است. داخل باروی‌بزرگ بخارا که میدان معروف بخارا راهم‌شامل بود پنج شهرآباد جای داشت به این ترتیب: خجده یا خجاده دریک فرسخی‌باختر جاده‌ای که از بخارا به بیکند میرفت بفاصلهٔ سه فرسخی بخارا. مقدسی آنرا شهری بزرگ و زیبا شمرده و قلعه‌ای داشته که مسجد جامع داخل آن بوده است. بعد از خجاده شهر مغکان بود که تا بخارا پنج فرسخ و تا جادهٔ بزرگ سه فرسخ‌فاصله داشت ومتصل به جانب باختری باروی بزرگ بود. مغکان مسجد جامعی داشت، شهری مستحکم بود و حومه‌ای با دهکده‌های بسیار داشت.

تمجکث یاتمشکث (که غالباً آنرا بمجکث وبومجکث‌نوشته‌اند) شهرچه‌ای‌بود در چهارفرسخی شمال باختری بخارا ونیم‌فرسخی جادهٔ بزرگ سمت چپ راهی که به

---

۱ ـ اصطخری ۳۰۵-۳۰۹، ابن حوقل ۳۵۵-۳۵۸، مقدسی ۲۸۰، ۲۸۱، یاقوت: جلد اول ۵۱۷.

طواویس میرفت. طواویس (که غالباً آنرا الطواویس مینویسند) بزرگترین شهرهای داخل بارو و شهری با اهمیت بود. بازاری و انجمنی داشت که هرسال روزمعینی از اطراف و اکناف خراسان مردم بدان مجمع می‌شتافتند. محصول پنبهٔ آن بقدری زیاد بود که مقدار کثیری ازآن به‌عراق صادر میگردید. خود شهر دارای بارو بود و قهندز و مسجد جامعی داشت. آخرین شهرهای پنجگانه زندنه بود که هنوز باقی است و گویند تا شمال بخارا چهار فرسخ فاصله دارد. قلعه‌ای داشت با مسجد جامع و حومهٔ آن آباد بود. یاقوت گوید پارچه‌های «زندنجی» معروف آفاق‌است.

دو فرسخی خارج باروی بزرگ وپنج فرسخی بخارا سرراهی که نزدیک فربر به جیحون میرسد شهر بیکند واقع بود که اکنون هم موجود است. این شهر درقرن چهارم دارای قلعه‌ای بود که فقط یک‌دروازه داشت و در وسط‌شهر مسجدی بود مزین با سنگهای مرمر و محرابی زر اندود. حومهٔ آن بازارداشت اما شامل دهکده‌ای نبود. کاروانسراهای‌بسیار داشت که نقل کرده‌اندشمارهٔ آنها بهزارمیرسید و خارج شهر بیابانی ریگزار بود که تا ساحل جیحون امتداد داشت.

بخارا تااوائل قرون وسطی مقام و منزلت خودرا حفظ کرد ولی درسال ۶۱۶ فتنهٔ مغول‌برسرآن نیز فرودآمد وبباد غارت‌رفت وبا خاک‌یکسان گردید ومدتی بیش‌از یک قرن درحال خرابی ونکبت باقی‌ماند. دراوائل قرن هشتم که ابن‌بطوطه از آن شهر دیدن کرد در حومهٔ شهر که آنرا فتح‌آباد میگفتند منزل داشت ودرآن زمان قسمت عمدهٔ مساجد و مدارس و بازارها بر همان حال خرابی پس از هجوم مغول باقی بود. در پایان قرن هشتم چون امیرتیمور سمرقند را دارالملک خویش ساخت بخارا نیز که همعنان سمرقند بود بهری از آبادی و اهمیت گذشته‌اش را بدست آورد.[۱]

سمرقند درکنارهٔ بالائی رودخانه بفاصلهٔ صد و پنجاه میل در خاور بخارا واقع است و از ساحل جنوبی رود سغد فاصلهٔ زیاد ندارد و در محل مرتفعی بنا

۱ ـ اصطخری ۳۱۳-۳۱۵، ابن‌حوقل ۳۶۲-۳۹۴، مقدسی ۲۸۱، ۲۸۲، یاقوت: جلد اول ۷۳۷، ۷۸۴، جلد دوم ۹۵۲، ابن بطوطه: جلد سوم ۲۷، E. Schyler درکتاب «ترکستان»: جلد دوم ۸۹.

شده است. گرداگرد شهر باروئی و پیرامون بارو خندقی ژرف قرار دارد و قلعهٔ شهر بر زمین مرتفعی استوار است. زیر شهر نزدیک رودخانه روستاهائی پهناور در آغوش بوستانها ودرختان جای دارند. درخود شهر کمترخانه‌ایست که بوستانی نداشته باشد . درهر خانه‌ای آب‌روان است و در شهر درخت سرو فراوان میروید ودارالاماره وزندان داخل قلعه جای دارد، ولی در زمان ابن حوقل عمدهٔ آن دژ را خرابی و نکبت فراگرفته بود.

این قلعه چنانکه یاقوت نوشته دارای دو دروازهٔ آهنین پشت سریکدیگر بود. خود شهر چهار دروازه داشت : دروازهٔ چین در سمت خاور که بوسیلهٔ پلکانی بلند ازآن فرود می‌آمدند ورود سغد پیش‌روی‌آن قرارداشت ، دروازهٔ بخارادرسمت شمال ، دروازهٔ نوبهار در سمت باختر که آنهم در محل مرتفعی بود و بالاخره دروازهٔ بزرگ معروف به دروازهٔ کش در سمت جنوب . مساحت شهربگفتهٔ یاقوت دوهزار و پانصد جریب بود که بازارها و گرمابه‌هارا نیزشامل میشد. شهرعمارات بسیارداشت وآب‌درجوئی که از سرب ساخته شده بود در داخل شهر جریان داشت واز دروازهٔ کش بدرون شهر میآمد .

بازار بزرگ سمرقند را « رأس‌الطاق » میگفتند و بازاری وسیع بود . زیر قلعه مسجد و دارالاماره قرار داشت. عمارتهای شهر همه از چوب و خشت ساخته شده و پر از جمعیت بود .

ربض سمرقند درکناره‌های رود امتداد داشت و پیرامون ربض حصاری بشکل نیمدایره کشیده بودند که طول آن بدو فرسخ میرسید. این حصاراز جانب صحرا ربض را حراست میکرد و رودخانه نیز ازجانب شمال خط دفاعی‌را درمقابل صحرا سراسرتکمیل میکرد. ربض هشت دروازه داشت که جاده‌های مختلف ازآنها خارج‌میشد: اول دروازهٔ شداود ، دوم‌دروازهٔ اشبسک، سوم دروازهٔ سوخشین،چهارم دروازهٔ افشینه، پنجم دروازهٔ کوهک که به تپه‌ای منتهی‌میشد که شهرو ارگ روی‌آن ساخته شده بود ، ششم دروازهٔ ورسنین، هفتم دروازهٔ ریودد وهشتم دروازهٔفرخشید .

چارسوی بازارهای ربض بازار رأس‌الطاق درداخل‌شهربود. تمام کویها

وکوچه ها و بازارهای شهر مگر اندکی سنگفرش بود. مرکز دادوستد بازارهای ربض بود که انواع واقسام کالاهای نقاط مختلف جهان در آن فراوان وجود داشت زیرا سمرقند بندر بزرگ تجارتی بلاد ماوراءالنهر محسوب میشد. کاغذ سمرقندی که در آنجا بعمل میآمد بسایر بلاد خاور زمین صادر میگردید . اهالی سمرقند این صفت را از چینیان آموخته بودند. هوای شهر مرطوب بود و هر خانه‌ای چه درشهر وچه در ربض باغ یا باغچه‌ای داشت چنانکه از بالای قلعه تمام شهر پوشیده از درخت و سبزه بنظرمیآمد. درجنوب شهر کوه کوچکی بود که آنرا کوهک میگفتند ودنبالهٔ آن تا یک روز راه از شهر امتداد داشت .

خرابی سمرقند مانند شهر های دیگر ماوراء النهر از نتایج هجوم مغول بود که در سال ٦١٦ آمدند و قسمت عمدهٔ آن شهر را ویران کردند. ابن بطوطه که یک قرن بعد ازآنجا عبور نموده گوید : نه حصاری دارد نه دروازه‌ای، اکثر عماراتش خراب است و اندکی ازآنها مسکون ، رودخانهٔ آنرا نهر قصارین (یعنی گازران) میگویند (شاید مقصود وی نهری باشد که از سغد جدا کرده بودند) و چرخابهائی کنار آن رودخانه نصب است . با اینهمه طولی نکشید که سمرقند شکوه و جلال ازدست رفته را بازیافت . درپایان قرن هشتم امیر تیمور آنرا دارالملک خویش ساخت و عماراتی عظیم درآن بنیاد نهاد و شهربشکل نوی درآمد ومساجد وکاروانسراهائی ساخته شد . کلاویخو سفیر اسپانیا همهٔ آن عمارات با شکوه را در سال ۸۰۸ هجری دیده و بعضی ازآنها هنوز پایدار است.

شرف‌الدین علی یزدی گوید مسجدی که امیر تیمور پس ازبازگشت ازفتح هند ساخت شکوه و عظمت آن مدیون غنائمی است که دراین سفر بدست امیر تیمور افتاد. کلاویخو درآنزمان بزرگی سمرقند را باندازهٔ اشبیلیه زادگاه خویش شمرده گوید حصاری از خشت بگرد شهر کشیده شده است.[۱]

---

۱ - اصطخری ۳۱٦-۳۱۸، ابن حوقل ۳٦۵-۳٦۸، مقدسی ۲۷۸-۲۷۹، قزوینی: جلد دوم۳۵۹ یاقوت : جلد سوم ۱۳٤، ابن بطوطه : جلد سوم ۵۲ ،شرف‌الدین علی یزدی : جلد دوم ۱۹۵، کلاویخو درکتاب Embassy صفحهٔ ۱٦۹ .

عمدهٔ روستا های سمرقند در سمت خاور و جنوب شهر و پاره ای از آنها درسمت شمالی رود سغد جای داشتند و همه خرم و حاصلخیز بودند. درنه فرسخی جنوب رود سغد شهر بنجیکث واقع بود (که هنوز بنام پنج کند موجود است) درمیان روستائی خرم و پرحاصل دارای درختان گردو و بادام، وکشت زارهای گندم آن تا لب رود امتداد داشت. میان این شهروسمرقند دهکدهٔ بزرگ «ورغسر» واقع بود و نهرهائی که از رود سغد جدا کرده بودندآنرا سیراب میساخت. درناحیهٔ جنوبی پایتخت روستای «مایمرغ» واقع بود با دهکدهٔ «ریودد» در یک فرسخی سمرقند و روستای «سنجرفغن» نزدیک آن جای داشت. روستای مایمرغ از جهت کثرت دهکده ها و درخت‌ها و فراوانی محصول برهمه امتیاز داشت. در جنوب مایمرغ روستای کوهستانی «ساودار» از جهت پاکیزگی هوا از همه بهتر وبرتر بود. در این روستا چنانکه ابن‌حوقل گوید دیری بود متعلق بمسیحیان، شاید از طایفهٔ نسطوریان، معروف به دیر «بوزکرد» که مسیحیان بسیار بزیارت آن شتافته هدایای بسیار بآنجا تقدیم میداشتند. دره های این کوهستان نهایت خرمی را داشت وکنار نهرهای آن دهکده های آباد دیده میشد. روستای «درغم» ازجهت پاکیزگی وفراوانی چراگاهها وفزونی آب برروستاهای دیگر این‌ناحیه مقدم بود وانگور آنرا بروستاهای دیگر میبردند. نزدیک درغم روستای «اوفر» یا «ابغر» واقع بود که دیمزار بود ودهکده بسیار داشت واهالی‌آن ازگله‌داری زندگانی میکردند. وسعت‌آن یک‌فرسخ دریک فرسخ بود وآخرین روستاهای جنوب‌سمرقند ورود سغد شمرده میشد.

درشمال ساحل رود سغد درمرز اشروسنه ولایت «بوزماجن» یا «بوزماجز» واقع بود که شهر آنرا بارکث یا ابارکث میگفتند وبفاصلهٔ چهار فرسخی یعنی یک روز راه بطرف شمال خاوری سمرقند جای داشت. چهار فرسخ بعد از آن بسمت شمال دهکدهٔ مهم کشفغن واقع بود که در زمانهای اخیر به «سرپل» معروف گردیده وپس از آن روستای «برنمذ» یا «فورنمذ» درمرز اشروسنه وپس از آن روستای «یارکث» بالاترین روستاهای شمالی واقع بود و در این دو روستا چراگاههای فراوان وجود داشت.

وکوچه ها و بازارهای‌شهرمگر اندکی‌سنگفرش‌بود. مرکزدادوستدبازارهای ربض‌بود که‌انواع واقسام کالاهای نقاط مختلف جهان درآن فراوان وجود داشت زیرا سمرقند بندر بزرگ تجارتی بلاد ماوراءالنهر محسوب میشد. کاغذ سمرقندی که در آنجا بعمل میآمد بسایر بلاد خاور زمین صادر میگردید . اهالی سمرقند این صفت را از چینیان آموخته بودند. هوای شهر مرطوب بود و هر خانه‌ای چه درشهر وچه در ربض باغ یا باغچه‌ای داشت چنانکه از بالای قلعه تمام شهر پوشیده از درخت و سبزه بنظرمیآمد. درجنوب شهر کوه کوچکی بود که آنرا کوهک میگفتند ودنبالهٔ آن تا یک روز راه از شهر امتداد داشت .

خرابی سمرقند مانند شهر های دیگر ماوراءالنهر از نتایج هجوم مغول بود که در سال ٦١٦ آمدند و قسمت عمدهٔ آن شهر را ویران کردند. ابن بطوطه که یک قرن بعد ازآنجا عبور نموده گوید : نه حصاری دارد نه دروازه‌ای، اکثر عماراتش خراب است و اندکی ازآنها مسکون ، رودخانهٔ آنرا نهر قصارین (یعنی گازران) میگویند (شاید مقصود وی نهری باشد که از سغد جدا کرده بودند) و چرخابهائی کنار آن رودخانه نصب است . با اینهمه طولی نکشید که سمرقند شکوه و جلال ازدست رفته را بازیافت . درپایان قرن هشتم امیر تیمور آنرا دارالملک خویش ساخت و عماراتی عظیم درآن بنیاد نهاد و شهربشکل نوی درآمد ومساجد و کاروانسراهائی ساخته شد . کلاویخو سفیر اسپانیا همهٔ آن عمارات با شکوه را در سال ٨٠٨ هجری دیده و بعضی ازآنها هنوز پایدار است.

شرف‌الدین علی یزدی گوید مسجدی که امیر تیمور پس ازباز گشت ازفتح هند ساخت شکوه و عظمت آن مدیون غنائمی است که دراین سفر بدست امیر تیمور افتاد. کلاویخو درآنزمان بزرگی سمرقند را باندازهٔ اشبیلیه زادگاه خویش شمرده گوید حصاری از خشت بگرد شهر کشیده شده است.[١]

---

١ ـ اصطخری ٣١٦ـ٣١٨، ابن حوقل ٣٦٥ـ٣٦٨، مقدسی ٢٧٨ـ٢٧٩، قزوینی: جلد دوم ٣٥٩ یاقوت : جلد سوم ١٣٤، ابن بطوطه : جلد سوم ٥٢، شرف‌الدین علی یزدی : جلد دوم ١٩٥، کلاویخو درکتاب Embassy صفحهٔ ١٦٩ .

عمدهٔ روستا های سمرقند در سمت خاور و جنوب شهر و پاره ای از آنها درسمت شمالی رود سغد جای داشتند و همه خرم و حاصلخیز بودند. درنه فرسخی جنوب رود سغد شهر بنجیکث واقع بود (که هنوز بنام پنج کند موجود است) درمیان روستائی خرم و پرحاصل دارای درختان گردو و بادام، وکشت زارهای گندم آن تا لب رود امتداد داشت. میان این شهروسمرقند دهکدهٔ بزرگ «ورغسر» واقع بود و نهرهائی که از رود سغد جدا کرده بودندآنرا سیراب میساخت. درناحیهٔ جنوبی پایتخت روستای «مایمرغ» واقع بود با دهکدهٔ «ریودد» در یک فرسخی سمرقند و روستای «سنجرفغن» نزدیک آن جای داشت. روستای مایمرغ از جهت کثرت دهکده ها و درخت‌ها و فراوانی محصول برهمه امتیاز داشت. در جنوب مایمرغ روستای کوهستانی «ساودار» از جهت پاکیزگی هوا از همه بهتر وبرتر بود. در این روستا چنانکه ابن‌حوقل گوید دیری بود متعلق بمسیحیان، شاید از طایفهٔ نسطوریان، معروف به دیر «بوزکرد» که مسیحیان بسیار بزیارت آن شتافته هدایای بسیار بآنجا تقدیم میداشتند. دره های این کوهستان نهایت خرمی را داشت وکنار نهرهای آن دهکده های آباد دیده میشد. روستای «درغم» ازجهت پاکیزگی وفراوانی چراگاهها وفزونی آب برروستاهای دیگر این‌ناحیه مقدم بود وانگور آنرا بروستاهای دیگر میبردند. نزدیک درغم روستای «اوفر» یا «ابغر» واقع بود که دیمزار بود ودهکده بسیار داشت واهالی‌آن ازگله‌داری زندگانی میکردند. وسعت‌آن یک‌فرسخ دریک فرسخ بود وآخرین روستاهای جنوب‌سمرقند ورود سغد شمرده میشد.

درشمال ساحل رود سغد درمرز اشروسنه ولایت «بوزماجن» یا «بوزماجز» واقع بودکه شهر آنرا بارکث یا ابارکث میگفتند وبفاصلهٔ چهار فرسخی یعنی یک روز راه بطرف شمال خاوری سمرقند جای داشت. چهار فرسخ بعد از آن بسمت شمال دهکدهٔ مهم کشفغن واقع بود که در زمانهای اخیر به «سرپل» معروف گردیده وپس از آن روستای «برنمذ» یا «فورنمذ» درمرز اشروسنه وپس از آن روستای «یارکث» بالاترین روستاهای شمالی واقع بود و در این دو روستا چراگاههای فراوان وجود داشت.

در هفت فرسخی شمال سمرقند شهری بود بنام « اشتیخن » دارای ارگ و ربض و چندین نهر که از رود سغد جدا کرده بودند. این شهر به کثرت مزارع معروف بود . اصطخری بمناسبت حاصلخیزی آن آنرا « قلب سغد » نامیده است . بفاصلهٔ هفت فرسخ دیگر بطرف شمال ولایت کشانیه یا کشانی واقع بود و مردم آن توانگر بودند وبازدرشمال آن روستای « کبودنجکث » جای داشت که بگفتهٔ یاقوت دوفرسخ تاسمرقندفاصله داشت ومرکزآنرا «لنجوغکث»میگفتند. پشت این ولایت،ولایت کوهستانی « وذار » بود وشهر آن هم همین نام را داشت. پارچه های نخی وذاری در همین ولایت بعمل میآمد. آخر از همه روستای مرزبان بنام مرزبان‌بن ترکسفی از دهقانان سغد واقع بود و این روستا بروستای « وذار » اتصال داشت.[۱]

سرچشمهٔ رود سغد ، یعنی زرافشان امروز ، درکوهستان بتم است . این کوهستان میان رودهای سغد با رودهای چغانیان ووخشاب واقع است که درفصل سی و دوم از آنها یاد کردیم و گفتیم که از شاخه های سمت راست رود جیحون‌اند. دامنه های کوه بتم بااینکه کوهی مرتفع است و سراشیبی‌های تند دارد با دهکده ها و آبادیها پوشیده شده و دارای معادن سیم وزراست و از آن کوهستان آهن‌و زئبق و مس و سرب و نفت و قیر استخراج میشود وزفت وفیروزه وسنگی که بجای زغال سوخته میشود ونیزنشادر ازآنجا صادرمیگردد. نشادر ازغاری که‌ازآن بخار برمیخیزد بدست میآید . اصطخری گوید درکوه اطاقکی روی شکافی که از آنجا بخار نشادر متصاعد میشود ساخته اند و آن اطاقک دارای در وپنجره است که هروقت بخواهند آنها را می‌بندند. بخار نشادرکه روزها مثل دود دیده میشود شبها مانند شعله ای بنظر میآید ، و چون آن بخار در این اطاقکها متراکم گردد آنرا بصورت نشادر جمع‌آوری میکنند. کارگرانی که باین عمل دست میزنند باید لباسی از نمد پوشیده با چابکی مخصوص داخل شوند و با نهایت عجله نشادر را جمع نموده بیرون آیند وگرنه شدت حرارت آنها را پاك خواهد سوزانید. بخار نشادر همیشه از یک نقطهٔ

۱ ـ اصطخری ۳۲۱ ـ ۳۲۳ ، ابن حوقل ۳۷۱ ـ ۳۷۵ ، مقدسی ۲۷۹ ، یاقوت : جلد اول ۲۷۷ ، جلد دوم ۴۴۷ ، ۸۹۰ ، جلد چهارم ۲۳۴ ، ۲۷۶ ، ۹۴۴ .

معین برنمیآید بلکه گاه بگاه محل آن تغییر می‌کند و کارگران پیوسته حفره های جدید حفر می‌کنند و همیشه آنرا بدست می‌آورند.

ابتدا رود سغد درمحلی تشکیل میشود موسوم به «جن» یا «جی» که مانند دریاچه ایست و حوالی آنرا دهکده هائی فرا گرفته اند. این ولایت موسوم است به «برغر» یا «ورغر». از این دریاچه رود سغد درمیان کوهها جاری میگردد تا میرسد به بنجیکث و از آنجا به «ورغسر» میرسد. این نام در زبان محلی بمعنی سر بند است زیرا در این‌محل ازرود سغد نهر هائی جدا میشود که سمرقند وروستاهائی‌را که در شمال رود سغدند آبیاری مینماید. از نهرهائی که به سمرقند میآیند دونهر قابل کشتی‌رانی اند و ابن حوقل اسم تمام نهرها و روستاها و دهکده هائی را که ازآن نهرها سیراب میشده اند ثبت کرده است.[۱]

روی رود سغد درسمرقند پلی سنگی وجود داشت موسوم به پل «جرد» که گاهی هنگام طغیان رود آنرا تماماً آب فرا میگرفت. زیر سمرقند از رودخانه نهرهای دیگری جدا میشد که روستاهای اطراف دبوسیه و کرمینیه‌را سیراب میساخت و قریباً آنها را یاد میکنیم. سپس رود سغد به‌نزدیک بخارا میرسید و در اینجا رود بخارا نامیده میشد، ودر خارج حصار بزرگ‌بخارا نهرهائی از آن‌جدا میگردید که شهر بخارا و اراضی آنسوی شهررا آب میداد. ابن‌حوقل اسامی این نهرها ودهکده‌هائی را که از این نهرها مشروب میگردیدند نیزثبت کرده است. بعضی از این نهرها شبکه ای را برای آبیاری تشکیل میدادند که آب آنها دوباره به شاخهٔ اصلی رود سغد برمیگشت ولی بعضی دیگر پس از آنکه دهکده هائی را سیراب میکردند آبشان هرزمیشد و از بین میرفت واینها نهرهای جنوب باختری بودند. معروف‌است که همهٔ نهرهای بزرگی که بشهر بخارا میرسیدند قابل کشتیرانی بودند.[۲]

میان بخارا و سمرقند در کنارهٔ جنوبی رود سغد در قرن چهارم سه شهر مهم وجود داشت: اول کرمینیه (که هنوز وجود دارد) دوم دبوسیه وسوم ربنجن.

---

۱ - اصطخری ۳۱۲، ۳۲۷، ابن حوقل ۳۶۲، ۳۸۲.

۲ - اصطخری ۳۱۰ - ۳۱۲، ۳۱۹ - ۳۲۱، ابن حوقل ۳۵۹ - ۳۶۱، ۳۶۸ - ۳۷۱.

کرمینیه بفاصلهٔ یک منزل چاپاری درخاور طواویس درخارج حصار بزرگ واقع و از طواویس آبادتر و بزرگتر و پرجمعیت‌تر بود ودهکده های بسیار و زمین های حاصلخیز داشت و نهرهای متعدد آن از رود سغد جدا میشدند . یاقوت از کثرت اشجار آن یاد کرده است. دریک منزلی چاپاری خاوری کرمینیه شهر دبوسیه واقع بود که آن هم نهری داشت و این نهر از جنوب رود سغد جدا میشد ولی دهکده‌های بزرگ و توابع نداشت.

شهر چهٔ خدیمنکن تا کرمینیه یک فرسخ وتا شمال جاده یک تیررس فاصله داشت. درساحل شمالی رود سغد یک فرسخ بالای خدیمنکن شهر « مذیامشکث » و یک فرسخ زیر آن دهکدهٔ « خرغانکث » در کنارهٔ شمالی رودخانه مقابل کرمینیه واقع بود وفقط یک فرسخ با آن فاصله داشت. بزرگی این سه دهکده درقرن چهارم بقدری‌بود که هر کدام مسجد جامعی داشت. یاقوت گوید خدیمنکن‌زادگاه‌بسیاری از اصحاب حدیث است . اربنجن یا ربنجن بفاصلهٔ یک منزل چاپاری درخاور دبوسیه و بزرگتر از آن بود ودرخاور آن نیمه راه بین ربنجن وسمرقند ، هفت فرسخی این پایتخت ، « زربان » واقع بود. مقدسی اسامی بسیاری از شهرهای کوچک دیگر را که درحوالی بخارا وجود داشتند یادکرده ولی متأسفانه فواصل آنها را نسبت بیکدیگر ثبت ننموده تا بتوان محل آنها را پیدا کرد.[۱]

در ناحیهٔ جنوبی رود سغد رود دیگری بموازات آن میگذشت که آن هم بمردابهائی فرو میریخت ولی ازرود سغد کوتاه تر بود و امروز آنرا « کشکه دریا » می گویند. دوشهر سبز و قرشی در کنار این رود واقع اند . شهر سبزرا در قرون وسطی کش میگفتند . ابن حوقل در بارهٔ آن گوید شهریست دارای قهندز و قلعه و ربض و شهر دیگری که بربض آن پیوسته است ، و شاید همان باشد که امروز به « کتاب » معروف است ودر گذشته آنرا « مصلی » میگفتند. کاروانسراها ودارالاماره درین‌جا قرار داشت و بازار در ربض بود ولی زندان ومسجد در شهر داخلی جای

۱ ـ اصطخری ۳۱۴ ، ۳۱۶ ، ۳۲۳ ، ابن حوقل ۳۶۳ ، ۳۶۵، ۳۷۵ ، مقدسی ۲۸۲ ، یاقوت: جلد دوم ۴۰۶ ، ۹۲۵ ، جلد چهارم ۲۶۸ .

داشتند و مساحت شهر ثلث فرسخ در ثلث فرسخ (یعنی تقریباً برابر یک میل مربع) بود. عمارتش از گل وچوب ساخته شده وشهری بسیار حاصلخیزو گرمسیر بود. میوه‌های آن از شهر های دیگر ماوراء النهر زودتر میرسید و نوبرهای آن را به بخارا میفرستادند. شهر داخلی کش چهاردروازه داشت: دروازهٔ آهن ، دروازهٔ عبیدالله ، دروازهٔ قصابان و دروازهٔ شهر داخلی. شهر خارجی دو دروازه داشت : دروازهٔ برکنان ، برکنان نام دهکده ای بود ، ودروازهٔ شهر خارجی.

رودی که‌امروز به‌رود کشکه معروف است‌درقرن‌چهارم آنرا «رود گازران» میگفتند و از کوه سیام برخاسته از جنوب شهرکش می گذشت. درشمال شهر رود « اسرود » میگذشت ودرطرف راه سمرقند تقریباً بفاصلهٔ یک فرسخ رودخانه ای این جاده را قطع میکرد موسوم به « جایرود » ودرجنوب آن یک فرسخی کش در راه بلخ رود خشک رود می گذشت ودر هشت فرسخی آن «خزاررود» جریان داشت.

این‌رودخانه هاپس‌ازسیراب کردن‌روستای کش‌فاضل آب‌شان‌رودخانه‌ای‌را تشکیل میداد که از شهرنخشب عبورمیکرد. مساحت توابع کش چهارروز درچهار روز راه بود ودرحاصلخیزی وخرمی شهره بودند. در کوهستان مجاور کش معدن نمک وجود داشت ، همچنین ترنجبین و بسیاری از گیاهان داروئی دیگر از آنجا باکناف خراسان صادرمیگردید. کش درزمانهای اخیر از آنجهت که زادگاه امیر تیمور بود معروف گردید. تیمور در اواخر قرن هشتم هجری به آباد کردن آن شهر فرمان داد و کاخی‌بنام آق‌سرای، یعنی کاخ سفید، بامراو در آنجا ساخته شد ووی به اقامت در آن کاخ بسیار رغبت داشت . در زمان وی این شهر بنام شهر سبز نامیده شد وتاکنون باین نام باقی است .[۱]

بفاصلهٔ بیش از یکصد میل پائین دست رود وزیر شهر کش درسمت باختر آن شهریست که امروز بنام قرشی خوانده میشود و اعراب قرون وسطی آنرا نسف و ایرانیان نخشب مینامیدند . نخشب در قرن چهارم قهندزی داشت باربضی آباد

۱ ــ اصطخری ۳۲۴ ، ابن حوقل ۳۷۵ ــ ۳۷۷ ، مقدسی ۲۸۲ ، شرف‌الدین علی یزدی : جلد اول ۳۰۰ ، ۳۰۱ .

در خارج شهر و باروئی دارای چهار دروازه: دروازهٔ نجاریه ، دروازهٔ سمرقند ، دروازهٔ کش و دروازهٔ غوبذین.

نخشب در کنار رودخانه ای واقع بود که گفتیم از فاضل‌آب رودهائی تشکیل میشد که از روستاهای کش می گذشتند. دارالاماره یعنی مقر حکمران شهر کنار این رودخانه درموضع معروف به سر پل واقع بود . زندان هم به دارالاماره متصل بود و مسجد ومصلی درمحلهٔ دروازهٔ نجاریه بودند. مقدسی فراوانی وخوبی انگورنخشب راستوده واز بازارهای نیکوی آنجا سخن رانده است. نخشب کشت‌زارهای خرم و بوستانهای بسیار داشت اما برخلاف کش فاقد دهکده های فراوان و توابع مهم بود .

نخشب درتاریخ باین‌جهت‌مشهوراست که‌زادگاه مقنع، پیغمبرخراسان که در نیمهٔ دوم قرن هجری ظهور کرد ، می‌باشد . این مرد چیزی شبیه ماه ازچاهی در داخل شهر نخشب بیرون میآورد که مانند ماه آسمان تابنده بود و مردم را بشگفت می‌آورد.

ایرانیان این مرد را « ماه سازنده » لقب داده بودند و پیروان او چندین چندین سال با سپاهیان مهدی عباسی خلیفهٔ وقت جنگیدند و بسیار موجب زحمت آنها گشتند.

پس از آمدن مغولها در قرن هفتم کپک‌خان در دو فرسخی شهر کهنهٔ نخشب قصری برای خودساخت وچون‌درزبان مغولی قصررا «قرشی» گویند ربضی‌را که در پیرامون این قصربود نیز «قرشی» گفتند واین مکان جای نخشب کهنه را گرفت. ابن بطوطه که در اوائل قرن هشتم‌به قرشی واردشده در وصف‌آن گوید : شهرکی است در میان باغهـا و بوستانها . در پایان این قرن امیرتیمور که مکرر زمستانها را در قرشی میگذرانید نزدیک آن قلعه‌ای بنا کرد.[۱]

نزدیک نخشب در قرن چهارم و بعد ازآن دو شهر وجود داشت که هر

---

۱ ـ اصطخری ۳۲۵، ابن حوقل ۳۷۷،۳۷۸ ، مقدسی ۲۸۲ ، قزوینی : جلد دوم ۳۱۲ ، ابن‌بطوطه : جلد سوم ۲۸، شرف‌الدین علی یزدی : جلد اول۱۱۱ .

دودارای‌مسجدجامع بودند. شهر کوچکتر را «بزْده» یا «بزدوه» میگفتند وآن قلعه‌ای مستحکم داشت و در شش فرسخی باختر نخشب سر راه بخارا واقع بود . شهر دیگر که بزرگتربود «کسبه» نامیده میشد و در چهار فرسخی نخشب سرراه بخارا جای داشت .

کسبه ، بگفتهٔ یاقوت ، بازارهائی با رونق داشت . بین نخشب و کش در یک منزلی چاپاری باختر کش شهر یا قریهٔ بزرگی بود که آنرا «نوقد قریش» میگفتند و یک منزل بعد از آن در جنوب خاوری نخشب در راهی که به دروازهٔ آهنین منتهی میشد (رجوع کنید بصفحهٔ ٤٧٠) قریهٔ بزرگی بود موسوم به سونج و باز در یک فرسخی آن قریهٔ «اسکیفغن» واقع بود و این هر دو قریه از رودخانهٔ خزار که سابقاً از آن یادکردیم سیراب میشدند.[۱]

محصولات ایالت سغد و صنایع آن بسیار بود . بخارا خربوزه‌های بسیار نیکو داشت که باطراف و اکناف فرستاده میشد . گلیم و سجاده و پارچه‌های نازک و پارچه های ضخیم که بکار فرش کردن اطاق مهمانخانه میخورد از آنجا صادر می گردید . در زندان بخارا تنگ اسب می بافتند و پوست بز دباغی میکردند . پیه و روغن سر نیز از بخارا بنقاط دیگر فرستاده میشد . کاغذ سمرقند شهرت بسیار داشت و زری سرخ رنگ و دیبا (پارچه‌ای از ابریشم خام) از آنجا صادر میگردید. مسگران آنجا دیگهای مسین میساختند و انواع رکاب و تعلیمی وتنگ اسب و زین و برگ و قمقمه و شیشهٔ آن معروف بود و از روستاهای آن فندق و بادام صادرمیشد. از کرمینیه ، بین بخارا وسمرقند ، دستار وازدبوسیه پارچه های مختلف و زری و از ربنجن نمدهای سرخ‌رنگ و سجاده و کاسه های مسین و پوست دباغی شده و طنابهای کنف و گوگرد ، همچنین برنجی که در زمستان محصول‌آن بدست‌می‌آمد صادر میشد.[۲]

۱ ـ ابن حوقل ۳۷٦-۳۷۸ ، مقدسی ۲۸۳ ، یاقوت جلد اول ٦۰٤ ، جلد سوم ۱۹۷ ، جلد چهارم ۳۷۲ ، ۸۲۵

۲ ـ ابن حوقل ۳٦٤ ، مقدسی ۳۲٤،۳۲۵ .

درفصل سی‌ام گفتیم که شاهراه خراسان ازآنطرف آمویه به فربر ازجیحون عبور میکرد و ازآنجا به بیکند میرفت و از دروازهٔ باروی بزرگ بخارا داخل آنشهر میگردید و ازآنجا بموازات ساحل چپ رودسغد بالا میرفت و از شهرهای این منطقهٔ بزرگ گذشته به سمرقند میرسید. این قسمت از این شاهراه را تمام جغرافی نویسان قدیم با اندك اختلافی ثبت کرده‌اند. ابن حوقل و مقدسی فاصلهٔ بین شهرهائی را که در خارج روستاهای بخارا و سمرقند بوده‌اند نیز ثبت نموده‌اند.[1]

راهی که ازخراسان میگذشت و به بلخ میرسید (رجوع کنید به آخر فصل سی‌ام) از جیحون عبور نموده به‌ترمذ میرفت و در آنجا چند شاخه میشد. از سمت شمال راهی بود که ازایالت چغانیان و قبادیان گذشته به واشجرد میرسید واز آنجا ازروی پل سنگی عبور نموده بولایت و خش و ختل منتهی میشد. ازسمت شمال باختری راه دیگری از ترمذ به‌دروازهٔ آهنین میرفت و یک منزل بعد از «کندك» دو شاخه از آن جدا میشد: شاخهٔ دست راست بشمال میرفت و از کش گذشته به سمرقند میرسید وشاخهٔ دیگر بشمال باختری متوجه میشد و به نخشب میرفت و در نخشب شاخه ای از آن بسمت خاور پیچیده به کش بر میگشت. اما راه اصلی از بیابان عبورنموده به‌بخارا منتهی میگردید. قسمت عمدهٔ این‌جاده‌هارا با ذکر فواصل کوتاه اصطخری و اندکی از آنها را مقدسی ثبت کرده‌اند[2]

به دلتای جیحون که درایالت خوارزم بود راهی منتهی میشد که از آمل خراسان بموازات ساحل چپ رودخانه بالا رفته به طاهریه، جائی که کشت زارها آغاز میگردید، میرسید و ازآنجا بسمت هزاراسب میرفت. درهزار اسب راهی بود که بطرف چپ از خیوه گذشته به‌جرجانیه (ارگنج) میرسید وراه دیگر بسمت کاث وشهرهای ساحل راست جیحون متوجه میگردید. این راهها را اصطخری ومقدسی ثبت کرده‌اند. همچنین راهی را که بیابان را بطرف جنوب خاوری در نوردیده مستقیماً ازکاث به بخارا میرفت.

---

۱ - ابن خردادبه ۲۵، ۲۶، قدامه ۲۰۳، اصطخری ۳۳٤، ۳٤۲، ابن حوقل ۳۹۸، ٤۰۲، مقدسی ۳٤۲، ۳٤۳. ۲ - اصطخری ۳۳۷-۳٤۱، ابن حوقل ۳۹۹، ٤۰۳، مقدسی ۳٤۲، ۳٤٤.

حمدالله مستوفی نیز در قرن هشتم دو راه را که از جنوب میآمدند و درارگنج بهم میرسیدند ثبت نموده است . یکی از این راهها از فراوه (که اکنون قزل اروات گفته میشود (به صفحهٔ ٤٠٦ رجوع کنید) بطرف شمال به ارگنج میرفت و از بیابان عبور میکرد. راه دیگر ازمرو آغازمیشد وازبیابان و مواضعی که ریگهای روان دارد میگذشت و به طاهریه در کنار جیحون میرسید . این راه را جهان‌نما نیز ثبت کرده است. از هزار اسب این‌راه با راهی که مطابق‌نوشتهٔ جغرافی نویسان عرب به خوارزم درجرجانیه منتهی میشد یکی است.[1]

۱ ـ اصطخری ۳۳۸، ۳٤۱، ۳٤۲، ابن‌حوقل ٤۰۰، ٤۰۲، مقدسی ۳٤۳، ۳٤٤، مستوفی ۱۹۷، ۱۹۸، جهان‌نما ٤۵۷ .

فصل سی و چهارم

ایالات رود سیحون

ایالت اشروسنه ـ بونجکث مرکز آن ـ زامین وشهرهای دیگر ـ ایالت فرغانه ـ جکسارتس یا سیحون ـ اخسیکث واندیجان ـ اوش و اوزکند و شهرهای دیگر ـ ایالت چاچ یا بنکث ـ بناکث یا شاهرخیه وشهرهای دیگر ـ ولایت ایلاق وشهر تونکث ومعادن نقرهٔ خشت ـ ولایت اسبیجاب ـ شهراسبیجاب یا سیرام ـ چمکند و فاراب یا اترار ـ یسی و صبران ـ جند و ینغیکنت ـ طراز و میرکی ـ شهرهای دوردست ترکان ـ محصولات ایالات سیحون ـ راههای شمال سمرقند

ایالت اشروسنه، که بصورتهای اسروشنه وسروشنه وستروشنه نیز نوشته شده، درخاور سمرقند بین ولایات ساحل راست رود سغد وولایات ساحل چپ سیحون واقع است و این دو رود داخل حدود ایالت اشروسنه نیستند. زمین این ایالت از دشت‌ها و کوه‌ها تشکیل یافته و رود بزرگی از آن نمیگذرد. حد خاوری آن چنانکه جغرافی نویسان عرب ذکر کرده‌اند، پامیر (فامر) است.

کرسی ایالت اشروسنه شهر اشروسنه بود که بآن بونجکث وبنجکث وبنوجکث نیزمیگفتند و محل آن با شهر آراتپهٔ امروز مطابق است [1]. بونجکث درقرن چهارم

---

[1] ـ خوانندگان نباید بونجکث کرسی اشروسنه را با بنجیکث (پنجکنت) که درخاور سمرقند است اشتباه کنند. کتابهای جغرافی محل کرسی اشروشنه را معین کرده‌اند (رجوع کنید به ابن خردادبه ۲۹، قدامه ۲۰۷، اصطخری ۳۴۳) بعلاوه داستانهائی که امروز در محل رواج دارد گفتهٔ جغرافی نویسان نامبرده را تأیید میکند (رجوع کنید به Schuyler در کتاب ترکستان جلد اول صفحهٔ ۳۱۲) اصطخری ۳۲۵ ابن حوقل ۳۷۹، مقدسی ۳۶۵، یاقوت: جلد اول ۲۴۵، ۲۷۸، ۷۴٤.

هجری شهری بود که شمارهٔ مردهای آن به ده هزار نفر تخمین زده میشد. ابنیهٔ آن از گل و چوب بود و شهری دیگر در داخل آن وجود داشت. خود شهر دارای بارو بود و حومهٔ آن بارویی جداگانه داشت و پس از این بارو باز باروی دیگری بود. شهر داخلی دو دروازه داشت که یکی را دروازهٔ بالا و دیگری را دروازهٔ شهر میگفتند. قهندز و زندان و مسجد جامع و بازار در داخل شهر بود واز داخل شهر نهری بزرگ میگذشت که آسیابی را بگردش میاورد. باروی حومه عمارتها و باغهایی را دربر گرفته و طول آن بسه فرسخ میرسید. این بارو چهار دروازه داشت: دروازهٔ زامین، دروازهٔ مرسمنده، دروازهٔ نوجکث و دروازهٔ کهلباد. از این حومه یا شهر خارج شش نهر کوچک عبور میکرد و اراضی آنرا سیراب میساخت. ابن حوقل نام این نهرها را ذکر کرده‌است. تمام این نهرها از یک جا سر چشمه میگرفت و آب آنها باندازه‌ای بود که ده آسیاب را بگردش می‌آورد. فاصلهٔ میان شهر و سرچشمهٔ این نهرها به نیم فرسخ نمیرسید و نزهت گاهها و باغهای شهر زبانزد همه بود.

زامین که تاکنون باقی است در مشرق بونجکث و سر راه خراسان که از بخارا و سمرقند می‌آمد جای داشت. شاهراه خراسان در زامین دو شاخه میشد یکی بطرف شمال به چاچ (تاشکند) و دیگری در جهت شمال خاوری به فرغانه و آنسوی فرغانه میرفت. زامین درقرن چهارم از حیث وسعت باندازهٔ بونجکث و شهری بسیار قدیمی بود که قبلاً به اسامی سوسنده یا سرسنده خوانده میشد. شهر دارای مسجد جامع وبازارهای پر رونق بود و در آغوش باغها وکشتزارها جای داشت ولی فاقد بارو بود. نهری از داخل شهر می گذشت که پلهای کوچک بر آن بسته شده بود. شهر ساباط نیز تاکنون باقی است و بین زامین و بونجکث سرراه فرغانه قرار دارد. مقدسی دربارهٔ آن گوید شهری آباد است، آب روان دارد وباغها وبوستانها آنرا در بر گرفته‌اند.[۱]

شهرهای دیگر اشروسنه هرچند که نام آنهارا در دست داریم ولی تفصیلی

۱ ـ اصطخری ۳۲۶، ۳۲۷، ابن حوقل ۳۷۹، ۳۸۰، مقدسی ۲۷۷.

دربارهٔ آنها نیافته‌ایم و موضع اکثر آنها معلوم نیست. آنچه تاکنون ازآنها باقی‌مانده یا تعیین محل آنها میسرشده ازاین قرار است :

دیزك که آنرا جیزك هم می‌گفتند در شمال غربی‌زامین، و در جنوب آن سرراه سمرقند شهر مهم خرقانه واقع بود. خاوص یا خاوس سرراهی که از شمال زامین به چاچ میرفت و کرکث در مرز فرغانه نیمه راه ساباط وخجنده واقع بودند. محل دو شهر کوچك مینك و مرسمنده بطور صحیح معلوم نیست زیرا درکتابهای مسالك اسمی ازآن‌دو یا یکی ازآن‌دو برده نشده ولی میتوان گفت مرسمنده مجاور مرکزآن ایالت‌بوده‌است بدلیل اینکه‌دربونجکث دروازه‌ای‌بود بنام‌دروازهٔ مرسمنده . مرسمنده درکوهستانی بسیار سرد واقع بود ، آب روان بسیار داشت ولی بعلت ارتفاع زیاد فاقد باغستان وسیع بود.

مقدسی گوید شهری است مهم ، بازارهائی معمور دارد و مسجد جامع‌آن درکنار بازاراست. ظاهراً شهرمینك‌درمجاورت مرسمنده بوده ومعروفست زمانی که مسلمانان بفرماندهی‌قتیبه سردار معروف عرب بفتح ماوراء سیحون پرداختند جنگ بزرگی‌درآنجا روی داد. دژی معروف به‌حصن افشین، سپهسالاربزرگ معتصم‌عباسی، نیز درآنجا بودکه تفریحگاه و نزهتگاه وی بوده است. در ناحیهٔ مینك و مرسمنده کانهای آهن وجود داشت و آلات و افزار آهنین که در آنجا ساخته میشد باکناف خراسان صادر میگردید وبه عراق هم فرستاده میشد، زیرا آهن فرغانه نرمی‌خاصی داشت که ممکن بود در ساختن اشیاء و ابزار مختلف بخوبی‌آنرا بکاربرد.[۱]

رودبزرگ‌جکسارتس‌را(چنانکه‌درآغازفصل‌سی‌ویکم گفتیم)اعراب سیحون می‌نامیدند ولی اسم متداول آن رود چاچ بود (چاچ قدیم همان تاشکند است) زیرا شهر مهمی باین نام در حوالی آن واقع بود . حمدالله مستوفی در قرن هفتم گوید «آب سیحون بماوراءالنهراست و آن ولایت را بدین سبب بدین نام میخوانندکه بر جانب غربیش آب جیحونست ودرطرف شرقی‌آب سیحون وازهر دو سوی‌آن‌ولایت

---

۱ ـ اصطخری ۳۳۶،۳۴۳ ، ابن حوقل ۳۸۱،۳۸۲،۳۸۳، مقدسی ۲۷۸ ، یاقوت : جلد دوم ۳۹۵،۴۲۵،۷۱۰.

ماوراءالنهر است و اهل آن ولایت سیحون را گل زریون خوانند » از آن زمان تا بامروز ترکها آنرا سیردریا یا سیرصو میگویند وابوالغازی نیز آنرا بهمین نام ذکر نموده است.

بگفتهٔ ابن حوقل رودسیحون ازسرزمین ترکان برمیخیزد وپس از ملحق شدن با چندین رودخانه که از کوهستان فرود می‌آیند و در حوالی اوزکند از سمت مشرق وارد درهٔ پهناورفرغانه می‌شوندبصورت رودعظیمی درمی‌آید. ایالت فرغانه به مسافت دویست میل بلکه بیشتر در شمال و جنوب قسمت علیای آن‌رود امتداد دارد[1]. هنگامی که رودسیحون بسمت مشرق میگذرد نهر های متعدد درضمن عبور ازفرغانه‌بآن می‌پیوندد ، از جمله‌رودخانهٔ‌خرشان و رودخانهٔ اورست و رودخانهٔ قبا همچنین رودخانه جدغل که شاید مطابق رودخانهٔ نرین امروز باشد.

رود سیحون پس ازعبور ازکنار باروی اخسیکث ،کرسی ایالت، به‌خجنده میرسد و در اینجاست که از ایالت فرغانه بکلی خارج میشود . سپس بسمت شمال پیچیده از جانب راست آن دو رودخانه که یکی را ایلاق و دیگری‌راترك میگویند بآن ملحق میشود و ازحدود باختری ولایت ایلاق و چاچ می گذرد.

از آن پس سیحون به روستاهای اسبیجاب می‌رسد و بصحرای غز و ترك وارد میشود و پس از عبور ازاین صحراها آب‌آن‌بچندین نهر منشعب شده به‌شمال شرقی دریای آرال میریزد . جغرافی نویسان عرب گویند رود سیحون مانند رود جیحون قابل کشتی‌رانی‌است وطول مدت‌یخبندان سیحون درزمستان بیشتر ازجیحون است و کاروانها در این مدت از روی آن میگذرند و اندازهٔ آن معادل دو سوم جیحون است .[2]

ایالت فرغانه که تا زمانهای اخیر به‌خان نشین خوقند معروف بودا کنون

۱ ـ باین جهت است که «نرین» طویلترین‌منابع‌رود «سیر» است ولی اعراب آنرا رود اصلی نمی‌شمردند .

۲ ـ ابن حوقل ۳۹۲،۳۹۳، مقدسی ۲۲، یاقوت : جلد سوم ۲۱۰، مستوفی ۲۱۵، حافظ ابرو A ۳۳ ، جهان نما ۳۶۰، ابوالغازی ۱۳، ۱۸۱، ۲۹۰ .

بدستور دولت روسیه رسماً بهمان نام سابق که فرغانه باشد خوانده میشود. کرسی این ایالت در اوائل قرون وسطی شهر اخسیکث بود که ابن خردادبه و دیگران آنرا شهر فرغانه نامیده‌اند و درساحل شمالی رودسیحون واقع بود و خرابه‌های آن هنوز معلوم و مشخص است. در قرن دهم هجری که بابر حکومت فرغانه‌راداشت این شهر که دومین شهر آن ایالت بودبنام‌اخسی که مخففاخسیکث‌است‌نامیده‌میشد و در آن موقع کرسی ایالت اندیجان بود.

ابن حوقل دربارهٔ شهر اخسیکث گوید شهری پهناور است، دارای قهندز ومسجد جامع ودارالاساره و زندان و حومه‌ای بزرگ. وسعت شهر داخلی‌یک میل مربع است و درآن نهرهای جاری و استخرهای متعدد وجود دارد. هم‌شهر داخلی و هم حومهٔ آن دارای بازارها هستند وگرد حومهٔ آن باروئی کشیده شده است. خود شهر پنج دروازه دارد: دروازهٔ کاسان، دروازهٔ مسجد جامع، دروازهٔ رهانه، دروازهٔ دیگری که‌اسم‌آن‌درست‌ضبط نشده و ممکن‌است «بختر»خوانده شود ودروازهٔ آخرین‌موسوم‌به‌دروازهٔ مردقشه. شهر را باغستانی در بر گرفته که تا دو فرسخ امتدادداردو چون‌ازجیحون عبور میکردنددرسمت جنوبی‌آن‌مرغزارهاو کشت‌زارهای بسیاروجود داشت.

ظاهراًدرخلال جنگهای سلطان‌محمدخوارزمشاه درآغاز قرن‌هفتم‌اخسیکث نیز مانند بسیاری دیگر از شهرهای فرغانه دستخوش ویرانی گردید و اندکی بعد فتنهٔ مغول این آشفتگی و ویرانی را بحد کمال رسانید و از آن پس مرکز ایالت به اندیجان انتقال یافت. درزمان امیرتیمور شرف‌الدین علی‌یزدی‌آنرا بنام‌اخسیکنت یا اخسیکت ذکر نموده وچنانکه گفتیم در زمان بابر بنام‌اخسی‌معروف بوده است.[۱]

---

۱ ـ ابن خردادبه ۳۰، اصطخری ۳۳۳، ابن حوقل ۳۹۳، ۳۹۴، مقدسی ۲۷۱، قزوینی: جلددوم ۱۵۶، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۴۴۱، جلد دوم ۶۳۳.

نقشهٔ روسی که Schuyler درکتاب‌ترکستان چاپ‌کرده اخسی را یاد نموده: جلداول، صفحهٔ ۳۲۶، و محل آنرا اندکی در جنوب باختری نمنکان جدید معین‌کرده است. کث یاکاث‌که درآخر بعضی ازنامها آمده بهمان معنی قند یاکنت است واین هر دو در آخراسامی‌بعضی از اماکن آسیای مرکزی دیده میشوند و در ترکی بمعنی «شهر» هستند.

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۵۰۹)

اندیگان (اندیجان امروز) را چنانکه حمدالله مستوفی گوید کیدو پسر زادهٔ اوگتای در نیمهٔ دوم قرن هفتم کرسی ایالت فرغانه قرار داد . اسم اندگان یا اندکان جزء شهرهائی که ابن حوقل در قرن چهارم آنها را نام برده است آمده و یاقوت هم آنرا یاد کرده ولی در هیچیك ازکتابهائی که مرجع ماست تفصیلی دربارهٔ این شهر داده نشده است. شرف‌الدین علی یزدی هم در ضمن جنگهای امیر تیمور چند بار ازاین‌شهر اسم برده است. ازکتابهای مسالك چنین برمیآید که شهر قبا که درقرن چهارم ازشهرهای بسیار مهم‌بوده در حوالی اندیجان قرارداشته‌است. قبا بقول اصطخری تقریباً باندازهٔ اخسیکث و باغستانش حتی از باغستان اخسیکث پهناورتر بود. قلعه‌ای محکم داشت که مسجد جامع دروسط میدان‌آن بود و ربضی داشت که مقرحاکم وزندان درآنجا بود. ربض را حصاری‌ازهر سودر برگرفته بود وچندین بازارمعمور داشت .[1]

در نیمه راه میان اخسیکث‌و قباشهر«اشتیقان »واقع بود دارای مسجدجامعی در بازار، و در خاور قبا شهر اوش که در قرن چهارم نقطهٔ بسیار مهمی بود جای داشت. درقلعهٔ اوش برحسب معمول قصر حاکم و زندان واقع و گرد آن‌دیواری کشیده شده بود . ربض هم باروئی داشت که تا دامنهٔ کوه کشیده میشد با سه دروازه که موسوم بودند به باب‌الجبل و باب‌الماء و باب مغکده. مسجد جامع آن‌در میدانی بزرگ ، میان بازار ، قرار داشت . چندین نهر زمین‌های شهر را آبیاری میکرد و درمجاورت شهر کوهی بود که بر قلهٔ آن‌پادگانی استقرار داشت تاشهررا ازهجوم طوائف ترك‌آگاه و حراست‌کنند. آنطرف «اوش» شهر اوزکند شرقی‌ترین شهرهای فرغانه واقع بود که باندازهٔ دو سوم اوش وسعت داشت. اوزکند درمیان ولایتی خرم و حاصلخیز واقع بود و قلعه‌ای با باغستانها و نیز ربضی با بازارهای پر متاع داشت که بازرگانان درآنجا بسوداگری مشغول بودند. رودخانه‌ای جلو

یاقوت هم این مطلب را بخوبی در جلد اول معجم‌البلدان صفحهٔ ۳۰۴ آورده است . مثلا رجوع‌کنید به «نوزکاث» یعنی دیوار نو در خوارزم صفحهٔ ۴۹۷ .

۱ ـ اصطخری ۳۳۳، ابن حوقل ۳۹۴،۳۹۵، مقدسی ۲۸۲،مستوفی ۲۲۸،یاقوت : جلد اول ۳۷۵، جلد چهارم ۲۴، شرف‌الدین علی یزدی: جلد دوم ۶۳۳ .

یکی از دروازه های شهر میگذشت و ربض را دیواری احاطه کرده بود که چهار دروازه داشت و مسجد جامع آن در میان بازار واقع بود.

آن قسمت از فرغانه را که در جنوب رود سیحون بود ولایت نسیا یا نسائیه میگفتند که بر حسب پستی و بلندی زمین آن بدو قسمت میشد: نسائیهٔ بالا و نسائیهٔ پائین. نسائیهٔ بالا در میان کوه‌ها جای داشت. در نسائیهٔ پائین شهر کوچک مرغنیان (مرغیلان جدید) واقع بود که مسجد جامع آن در بازار جای داشت. در سمت باختر مرغنیان شهر رشتان واقع بود که درقرن چهارم ازشهر های بزرگ محسوب میشد و مسجد جامع زیبائی داشت. اما نام خوقند که در زمانهای اخیر مرکز فرغانه شد و خان نشین فرغانه بنام آن موسوم گردید فقط بر حسب اتفاق در جملهٔ شهر های نسائیهٔ بالا باسم خواکند یا خواقند ذکر گردیده است.

خجنده اولین شهر فرغانه درطرف باختر و سر راهی که از سمرقند میآید در ساحل چپ سیحون و یک فرسخ در جنوب آن ربض کند واقع بود. خجنده در کنارهٔ آن رود کشیده شده وبسیار کم عرض بود با یک قلعه و یک زندان. مسجد جامع درداخل شهر و قصرفرماندار در سیدان ربض قرار داشت. ابن حوقل خجنده را شهری بسیارقشنگ شمرده گوید اهالی این شهرقایقها و کشتی‌هائی دارند که بوسیلهٔ آنها روی رود سیحون سفر می کنند.

ربض کند را بقول قزوینی کند بادام نیز می گفتند چون بادام آن فراوان بود و یک نوع بادام بوست نازك داشت که وقتی آنرا در دست می فشردند مغز آن ازپوست جدا میگردید.[1]

از شهر های سرزمین شمالی فرغانه یعنی جانب راست سیحون در ازمنهٔ قدیم اطلاعات زیادی در دست نیست. مقدسی شهری را بنام وانکث ذکر کرده گوید شهریست دارای مسجد جامع و بازارهای نیکو. از کتابهای مسالك چنین معلوم میشود که این شهر درهفت فرسخی باختر اخسیکث و یک فرسخی کنار رود

---

۱ ـ اصطخری ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۴۷، ابن حوقل ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵، مقدسی ۲۶۲، ۲۷۲، ۳۴۵، یاقوت: جلد اول ۴۰٤، ابوالفداء ٤۹۸، قزوینی: جلد دوم ۳۷۲.

سیحون قرار داشته واز مرز ایلاق دور نبوده است. درشمال وانکث دروسط کوهستان شهر خیرلم یا خیلم از ولایت میان رودان واقع بود که مسجد جامع قشنگ وبازارهای نیکو داشت. در شمال آنهم شهر شکت یا سکت بود و بقول مقدسی گردو در آنجا چنان فراوان بود که هزاردانهٔ آن بیک درهم فروخته میشد. مسجد جامع آن نیز دربازار قرار داشت.

شهر قاسان هنوز باقی است و همچنانکه جغرافی‌نویسان قدیم گفته اند درولایتی موسوم بهمین اسم واقع است. یاقوت دربارهٔ این شهر گوید قلعه ای محکم دارد و جلو در قلعه رودخانه ای عبور میکند که نزدیک اخسیکث به رود سیحون ملحق میگردد. درسمت شمال این شهر ولایت جدغل بود که مرکز آن اردلانکث خوانده میشد ودر خاور آن ولایت کردان قرار داشت که مرکز آن شهر نجم بود.

مقدسی چند شهر دیگررا نیر بطور مختصر ذکر نموده که‌متأسفانه درتعیین محل آنها توفیقی حاصل نکرده ایم.[۱]

در باختر فرغانه ولایت چاچ است که چنانکه سابقاً گفتیم درجانب راست یعنی شمال خاوری رود سیحون قرار دارد. خرابه های موسوم به «تاشکند کهنه» امروز محل شهری را که اعراب شاش و ایرانیان چاچ مینامیدند ودر قرون وسطی بزرگترین بلاد ماوراء سیحون بوده نشان میدهد. شهر چاچ‌را بنکث نیز میگفتند[۲] مانند بسیاری دیگراز بلاد ماوراءالنهر که دارای دواسم بود یک اسم‌ایرانی‌و یک اسم تورانی.

چاچ درقرن‌جهارم چندبارو داشت بدین ترتیب که گرد شهر داخلی وارگ (قهندز) متصل به آن یک باروکشیده شده بود و پس از آنها ربض داخلی نیز باروئی داشت وبعد از این بارو ربض دیگری وجود داشت دارای باغها و کشتزارها وگرد این ربض نیز باروئی دیگر کشیده بودند و بالاخره از همه بزرگتر باروئی

۱ ـ اصطخری ۳۳٤ ، ۳٤۷ ، ابن حوقل ۳۹٦ ، مقدسی ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، یاقوت : جلد چهارم ۲۲۷ .

۲ ـ شاید این ناشی از تصحیف اسم بیکث باشد . یاقوت هم این اسم را یاد کرده است : (جلد اول ۷٤٦) .

بود مثل باروی شهر بخارا که تمام ولایت‌را حفظ میکرد وبشکل نیم دایره ای ساحل رود ترك را از سمت خاور و سیحون را از سمت باختر گرداگرد چاچ بهم متصل مینمود. در ارگ که متصل بشهر داخلی بود دارالاماره و زندان قرار داشت واین ارگ دارای دو در بود که یکی بطرف شهر و دیگری بطرف ربض باز میشد. مسجد جامع روی باروی ارگ بود. شهر داخلی یک فرسخ دریک فرسخ مساحت داشت. ودارای چندین بازار وسه دروازه بود: دروازهٔ ابوالعباس، دروازهٔ کش که بطرف جنوب یعنی بسمت جاده ای که از سمرقند میامد باز میشد و دروازهٔ جنید. باروی ربض اولی ده دروازه داشت (که مقدسی فقط هشت‌تای آنها را ذکر نموده) وربض دومی مشتمل بر هفت دروازه بود که ابن‌حوقل آنها را اسم برده است. بازارهای شهر چاچ درربض داخلی واقع بود وچندین نهر وقنات از میان شهر میگذشت وباغها و درختان را سیراب میکرد.

باروی بزرگ در نزدیکترین نقطهٔ خود تا شهر یک فرسخ از دروازهٔ ربض خارجی فاصله داشت. این بارو درسمت خاور ازکوهی موسوم به کوه سابلغ در ساحل رودخانهٔ ترك شروع گردیده جلگهٔ پهناور قلاص را دربر میگرفت. این بارو را عبدالله بن حمید برای حفظ چاچ از تاخت وتاز ترکهای شمال بنا کرده بود. بفاصلهٔ یک فرسخ پشت این بارو خندقی عمیق بود که از کوه مزبور واقع درکنار رودخانهٔ ترك تا کنار سیحون بسمت باختر امتداد پیدا میکرد. جاده ای که ازشمال چاچ به اسبیجاب می‌رفت جلو دروازهٔ آهنین از این بارو عبور میکرد.

در اوائل قرن هفتم ضمن لشکرکشی‌های سلطان محمد خوارزمشاه قسمتی از چاچ خراب شد. سپس فتنهٔ مغول آنچه را که درزمان خوازمشاه از خرابی خلاصی بود دستخوش همان ویرانی و مصیبتی کرد که بروزگار شهرهای دیگر رسید ولی ظاهراً خرابی این شهر دیر نپائید وبسرعت گرد وغبار فلاکت از پیشانی آن زدوده شد و در قرن هشتم که امیرتیمور و لشکریان وی بدان شهر فرود آمدند محلی با اهمیت بود. شرف‌الدین علی یزدی درضمن اخبار جنگهای امیرتیمور این شهر را بنام های چاچ، شاش وتاشکنت مکررذکر کرده است. ظاهراً کلمهٔ تاشکنت را

که در زبان ترکی بمعنی شهر سنگی است ساکنین ترك زبان آن ناحیه از نام « شاش » گرفته و تحریف کرده باشند. این شهر بهمین نام امروز مرکز ترکستان روس است.[۱]

رودخانهٔ ترك که امروز به رودخانهٔ چرچك موسوم است و از جنوب خاوری چاچ میگذرد ، چنانکه ابن حوقل گوید ، از کوههای جدغل درشمال رودخانهٔ نرین و از منطقهٔ ترك‌نشین خرلخ که آنرا بسکام نیز می‌نامند برمیخیزد. درجنوب این رودخانه رودخانهٔ دیگری کم و بیش به موازات آن میگذشت و موسوم بود به رودخانهٔ ایلاق و امروز آنرا رودخانهٔ ایگرن می گویند. بلافاصله زیرملتقای این رود به سیحون شهری بود بنام بناکث ، دومین شهر ناحیهٔ چاچ که آنرا بناکت هم میگفتند ، و ایرانیان آنرا « فناکنت » مینامیدند . این شهر درقرن چهارم فاقد قلعه و بارو بود ومسجد جامع آن در بازار جای داشت ودر جانب راست سیحون جائیکه راه خراسان از سمرقند به چاچ از رود سیحون میگذشت واقع بود . فناکنت تا قرن هفتم که بدست چنگیز خراب شد شهری بسیار مهم بود. پس‌از یك قرن واند یعنی در سال ۸۱۸ شاهرخ نوادهٔ امیرتیمور بتجدید عمارت آن همت گماشت و از این رو به شاهرخیه موسوم شد و بهمین نام شرف‌الدین علی یزدی مکرر آنرا ذکر کرده است .

راهی که از بناکث درجهت شمال به چاچ‌میرفت از شهر جینانجکث عبور میکرد. این شهر درکنارهٔ جنوبی یعنی ساحل چپ رودخانهٔ ترك دو فرسخ بالای ملتقای آن به سیحون واقع بود و اگرچه در قرن چهارم هجری بارو نداشت ولی شهر بزرگی بود و خانه هایش از چوب وخشت ساخته شده بود. درجانب دیگر رود سیحون یعنی در غرب آن یك منزلی چینانجکث سر راه جیزك شهر دینکرد واقع بود. ابن‌حوقل دربارهٔ آن گوید قریه ایست از مسیحیان (نسطوری). درجانب دیگر رودخانهٔ ترك واندکی بسمت باختر در زاویه‌ای زیر ملتقای این رود به‌رود

۱ ـ قدامه ۲۷ ، ابن حوقل ۳۸٤ ، ۳۸٦ ـ ۳۸۷ ، مقدسی ۲۷٦ ، قزوینی : جلد دوم ۳٦۲ ، شرف‌الدین علی یزدی : جلد اول ۹٤ ، ۱۰۱ ، ۱٦٦ .

سیحون شهری بود بنام اشتورکث یا اشترکث (بمعنی شهر شتر) که باروئی مستحکم داشت . این شهر هم قاعدةً باید در حملهٔ مغول از میان رفته باشد زیرا می‌بینیم که در اواخر قرن هشتم در محل آن شهر چیناس که هنوز موجود است وشرف‌الدین علی یزدی مکرر آنرا نام برده بنا شده است. ابن حوقل ومقدسی متجاوز از بیست شهر دیگر را درولایت چاچ نام برده ولی خصوصیات آنها را ذکر نکرده اند و بهمین‌جهت نمیتوان امروز محل آنها را پیدا کرد ، گواینکه در قرن چهارم تمام این ناحیه که ایلاق درجنوب آن و اسبیجاب درشمال آن قرار داشته پراز جمعیت بوده و دهکده های بزرگ و شهر مانند داشته است.[۱]

ولایت ایلاق درجنوب رودخانهٔ ایلاق و شمال پیچ بزرگ رود سیحون زیر خجنده واقع و کرسی‌آن موسوم بود به « تونکث ». این ولایت متصل به چاچ و مشتمل برقریب بیست شهر مهم بود که ابن‌حوقل و بعضی جغرافی‌نویسان دیگر بذکر آنها پرداخته اند . محل این شهرها تاکنون معلوم نشده است و متأسفانه حتی محل تونکث کرسی آن ولایت هم نامعلوم است. تونکث ، چنانکه ابن‌حوقل گوید ، درکنار رودخانهٔ ایلاق تقریباً هشت فرسخی چاچ واقع وباندازهٔ نصف چاچ بود[۲]. این‌شهر یک قهندز ویک شهر داخلی داشت که گرد آن ربض وباروئی بود. درداخل ارگ دارالاماره وجلو در ارگ زندان ومسجد جامع قرار داشت. بازارها هم درداخل شهروهم در ربض یافت میشد و آب روان درهردوجا بسیاربود وآبادیها وشهرها از چاچ تا ایلاق بهم پیوسته بود . ابن حوقل نام آن‌شهرها را ذکر نموده ولی متأسفانه محل آنها را امروز نمیتوان یافت. یکی‌ازآنها شهر پرجمعیت «خاشت» است (که آنرا خاش وخاس یا خاص هم نوشته اند). این شهر مجاور معدن های نقره درکوهستان ایلاق درسرز فرغانه بود. درقرن چهارم چنانکه ابن‌حوقل ذکر

۱ ـ اصطخری ۳۲۸ ـ ۳۳۰ ، ۳۳٦ ، ۳٤٥ ، ابن حوقل ۳۸٤ ، ۳۸٥ ، ۳۸۸ ، ٤۰٥ ، مقدسی ۲٦٤ ، ۲۷٦ ، ۲۷۷ ، شرف‌الدین علی یزدی : جلد اول ۱۰۱ ، جلد دوم ٦۳٦ .

۲ ـ در پاره ای از نسخه ها تونکث را اشتباهاً بصورت « توکث » نوشته اند . رجوع کنید به اصطخری ۳۳۱ حاشیهٔ C. برای اطلاع از مسافت چاچ تا تونکث رجوع‌کنید به: اصطخری ۳٤٤ ابن حوقل ٤۰٤ .

نموده ضرابخانه‌ای داشت که در آنجا سیم وزر سکه میزدند وشهر درمیان دهکده‌های بسیار جای داشت.[۱]

در شمال چاچ وجانب راست رود سیحون بسمت خاورناحیه یا اقلیم پهناور اسبیجاب قرارگرفته و کرسی آن هم بهمین نام موسوم بود. مقدسی در قرن چهارم درحدود پنجاه شهر معروف را در این استان نام برده است که امروز فقط محل چندتای از آنها را ممکن است پیدا کرد.[۲]

محل شهر اسبیجاب با شهر سیرام کنونی تطبیق میشود که درهشت میلی خاوری چمکنت درکنار رودخانهٔ اریس (بدم رود) از شعبه های جانب راست سیحون واقع بود. این شهربگفتهٔ ابن‌حوقل باندازهٔ یک سوم چاچ وشامل یک ارگ ویک شهر داخلی ویک ربض بود که هر کدام بارویی داشتند و محیط باروی ربض بیک فرسخ میرسید. اسبیجاب درمیان جلگه ای قرارداشت وفاصلهٔ آن تا نزدیکترین کوه بسه فرسنگ بالغ میشد وباغستانی شاداب وخرم شهررا درآغوش گرفته بود. شهر اسبیجاب چهار دروازه داشت و جلو هر دروازه رباطی ساخته بودند. در شهر وربض بازارهای جداگانه‌وجود داشت. مقر حکمران وعمارت زندان ومسجد جامع در شهر بود. مقدسی از بازار کرباس‌فروشان (سوق‌الکرابیس) معروف آنجا که اجاره بهای دکانهای آن بمصرف امور خیریه میرسید و ماهی هفت‌هزار درهم (تقریباً ۳۰۰ پوند) میشد اسم برده است. چنین بنظر میرسد که اسم شهر اسبیجاب پس ازحملهٔ مغول به« سیرام » تغییر یافت و شرف‌الدین علی یزدی درذکرجنگهای امیرتیمور آنرا باین اسم جدید ذکر نموده است.

چمکنت یا چمنکت که شرف‌الدین علی یزدی مکرر از آن اسم برده است

---

۱ ـ اصطخری ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۴۵ ، ابن حوقل ۳۸۶ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹ ، ۴۰۴ ، مقدسی ۲۶۵ ، ۲۷۷ ، ۲۷۸ .

۲ ـ مقدسی ۲۶۲ ـ ۲۶۴ ، Schuyler درکتاب ترکستان (جلد اول صفحهٔ ۷۵) معتقد است که شهر اسبیجاب همان چمکنت است ولی این درست نیست زیرا در تاریخ رشیدی آمده است که سیرام همانست که کتب قدیم آنرا اسبیجاب نوشته اند. متن فارسی تاریخ رشیدی ، ورقهٔ ۱۰۵ نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا شمارهٔ Add24090

نیز ظاهراً باشهری که مقدسی آنرا جموکت نوشته یکی است. مقدسی گوید جموکت شهری بزرگ وبسیار مستحکم است بایک مسجد جامع وربضی که بازارهای پررونق داود.[۱]

در ساحل خاوری سیحون بلافاصله زیر ملتقای رودخانهٔ چمکنت به رود سیحون شهری درمعبر سیحون وجود داشت که اول موسوم بود به باراب یا فاراب وبعدها به اترار موسوم گردید. امیر تیموردرسال ۸۰۷ هنگامیکه تدارك فتح وتسخیر چین را میدید درین شهر جان سپرد.

فاراب یا باراب هم برشهر و هم بر ولایت آن اطلاق می شد وگاهی کرسی ولایت اسبیجاب نیزمحسوب‌می گردید. ربض آن درقرن چهارم بنام«کدر» نیز موسوم بود. مقدسی گوید باراب شهری بزرگ است و هفت هزار تن جمعیت دارد بامسجد جامع وبازارهائی بزرگ وبا روی مستحکم و ارگ، ودر انبارهایش کالای فراوان انباشته است. کدر نیز مسجد جامعی داشت وشهری نوبنیاد بود. بگفتهٔ قزوینی شهر فاراب در اراضی باتلاقی و نمکزار جای داشت. ابونصر فارابی که بسال ۳۳۹ وفات یافت و بزرگترین فیلسوفان جهان اسلام قبل از ابن‌سیناست درین شهر بدنیا آمد، ولی بگفتهٔ ابن‌حوقل زادگاه ابونصرفارابی شهر کوچک «وسیج» در دوفرسخی فاراب است که مسجد جامعی دربازار دارد. یك قرن بعد فاراب‌اترار نامیده شد ودر اوایل قرن هفتم بباد غارت لشکریان مغول رفت ولی پس‌از اندکی دوباره آباد شد ودر سرای اترار بودکه امیرتیمور مرد.[۲]

نیمه راه بین سیرام و اترار شهر ارسبانیکث یا سبانیکث واقع بود. مقدسی دربارهٔ آن گویدشهری نیکوست دارای باروئی مستحکم، مسجد جامع درشهر داخلی

---

۱ ـ اصطخری ۳۳۴، ابن حوقل ۳۸۹، مقدسی ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۷۵، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۱۱۶، جلد دوم ۶۳۳، ۶۳۶.

۲ ـ ابن حوقل ۳۹۰، ۳۹۱، مقدسی ۲۷۲، ۲۷۳، قزوینی: جلد دوم ۴۰۵، ابوالفداء ۴۹۳، ابن بطوطه: جلد سوم ۲۳، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۱۶۶، ۲۷۵، جلد دوم ۶۴۶، ابن‌خلکان شمارهٔ ۷۱۶ صفحهٔ ۶۳. میان فاراب یا باراب (اترار) که درکنار رود سیحوناست وفاریاب جوزجان که بآن باراب هم میگویند (رجوع کنید به صفحهٔ ۴۵۱) اشتباه واختلاط بسیار واقع میشود.

قرار دارد و خانه ها در ربض . ولایت پیراسون سبانیکث موسوم بود به کنجیده . بفاصلهٔ یک روز راه در شمال اترار درساحل‌راست سیحون شهری بود بنام«شاوغر» که مقدسی آنرا محلی بزرگ با روستائی پهناور با روئی مستحکم و مسجد جامعی در بازار شمرده است. جغرافی‌نویسان اخیر از شاوغر اسم نبرده‌اند ولی با ملاحظهٔ موضع آن با«یسی» که شرف‌الدین علی‌یزدی مکرراز آن اسم برده است تطبیق میشود. این شهر هنوز بنام « حضرت ترکستان » که یکی از اولیاءالله طوائف قرغیز است ودر آنجا بخاك سپرده شده باقی است. این شخص بقول شرف‌الدین علی یزدی شیخ احمد یسی‌نام داشته واز احفاد محمدبن‌حنفیه فرزند حضرت علی‌بن‌ابیطالب،ع، بوده‌است. این شیخ در اوائل قرن ششم هجری درآن شهر وفات یافت ودر آخر قرن هشتم بفرمان امیر تیمور برسر تربت او بارگاهی باشکوه ساختند که هنوز باقی است وزیارتگاه مردم آن سامان است .

بفاصلهٔ یک روز راه در شمال یسی ، یعنی شاوغر ، شهری بود بنام سوران یا صبران که هنوز باقی‌است ودرقرن چهارم یکی‌از ثغور، یعنی دژهای مرزی ، برای جلوگیری از طوائف غز بود . در دوران صلح بازرگانان غز باین محل آمده به تجارت با مسلمانان میپرداختند. مقدسی گوید سوران شهری بزرگ است دارای هفت قلعه وبارو یکی پشت دیگری. مسجد جامع درشهر داخلی وربض آن داخل بارو هاست . شرف‌الدین علی یزدی ، جائیکه از لشکرکشی های امیر تیمور سخن میراند ، مکرر از صبران اسم میبرد. یاقوت ارگ آن شهر را که در محل مرتفعی ساخته شده ومشرف براطراف شهر بود وصف کرده است .[۱]

از جملهٔ آبادیهای کنار رود سیحون که شرف‌الدین علی یزدی چند بار ازآن اسم برده ولی‌جغرافی نویسان قدیم عرب ازآن ذکری نکرده‌اند یکی«سغناق» است که این مورخ آنرا کرسی قبچاق شمرده و در بیست و چهار فرسخی شمال

---

۱ ـ ابن حوقل ۳۹۰ ، ۳۰۱ ، مقدسی ۲۶۲ ، ۲۷۳ ، ۲۷۴ ، یاقوت : جلد سوم ۳۶۶ ، شرف‌الدین علی یزدی : جلد اول ٤٦٦ ، ۵۵۷ ، جلد دوم ۹ ، ٦۳٦ ، ٦٤۲ ، Schuyler درکتاب « ترکستان » : جلد اول ۷۰. کلمه‌ای‌که باید سوران یاصبران نوشته شود اشتباهاً درظفرنامهٔ شرف‌الدین علی‌یزدی بصورت « صیران » چاپ شده است .

اترار واقع بوده‌است. درشمال سغناق شهر «جند» قرارداشت که جغرافی نویسان قدیم و یاقوت آنرا یکی ازشهرهای بزرگ مسلمان نشین ترکستان و ماوراء سیحون بشمار آورده‌اند. این شهررا در آغاز قرن هفتم لشکریان مغول بکلی ویران ساختند. دریاچهٔ آرال نیز غالباً بنام دریای جند خوانده میشد. در این ناحیه، دو منزلی مصب رود سیحون کرسی منطقهٔ غز نشین واقع بود که اعراب آنرا قریةالجدیدة نامیده‌اند و بعدها بزبان ترکی آنرا ینگی شهر یعنی تازه شهر که بمعنی همان قریةالجدیدة است گفتند.[1]

درهشتادمیلی شمال خاوری سیرام یعنی اسبیجاب خرابه‌های طرازنزدیک شهر کنونی «اولیه‌اتا» واقع است. طراز یا الطرازدراوائل قرن چهارم نقطه‌ای بسیار مهم بود و ابن حوقل آنرا مرکز تجارت سوداگران مسلمان ترك زبان خرلخیه شمرده است. مقدسی گوید طرازباروئی مستحکم وخندقی عمیق باغهای بسیاردارد. رودخانهٔ طراز جلویکی ازدروازه‌های جلویکی ازدروازه‌های چهارگانهٔ شهرمیگذشت و مسجد جامع آن در بازار بود. قزوینی گوید طراز از لحاظ خوب‌صورتی مردمان آن چه زن و چه مرد زبانزد است و آب و هوائی خوش و زمینی حاصلخیز و خرم دارد.

ازجملهٔ بلاد ترك درصد میلی خاورطرازبرکی یا میرکی (مرکهٔ جدید) بود. مقدسی دربارهٔ آن گوید شهری متوسط و مستحکم است دارای ارگ و مسجد جامعی که درزمان قدیم کلیسای مسیحیان نسطوری بوده وعمیدالدوله فائق یکی از امرای آل بویه درقرن چهارم پشت دیوار شهر رباطی ساخته است. مقدسی ازکولان دریك منزلی غرب میرکی مقابل طرازنیز اسم برده. این محل دهکده‌ای بزرگ بود، بارو و مسجد جامع داشت و محلی با اهمیت محسوب میشد.[2]

---

۱ ــ ابن حوقل ۳۹۳، ابوالفداء ۴۸۹، یاقوت: جلد دوم ۱۲۷، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۲۷۵، ۲۷۹. دربارهٔ خرابه‌های جند رجوع کنید به کتاب ترکستان تألیف Schyler: جلد اول صفحهٔ ۶۲.

۲ ــ ابن حوقل ۳۹۰، ۳۹۱، مقدسی ۲۶۳، ۲۷۴، ۲۷۵، قزوینی: جلد دوم ۳۶۵، ابوالفداء ۴۹۷، Schuyler درکتاب ترکستان: جلد دوم ۱۲۰.

درپایان این فصل مناسب است یادآور شویم که ابوالفداء چندین شهررا بعنوان مراکز ترکان نام برده که امروزنمی‌توان محل صحیح آنها را بدست‌آورد. یکی ازآنها«بلاساغون» است که‌درقرن چهارم وپنجم کرسی خان‌نشین های‌ترکستان بود و ابن اثیر هم در تاریخ خود بتفصیل ازآن سخن رانده است ولی اکنون‌محل صحیح آن معلوم نیست. ابوالفداء بطور اجمال گفته است نزدیک کاشغر در ماوراء سیحون جای دارد. خرابه‌های شهر«مالغ»که در زمان سلطنت جغتای پسر چنگیز پایتخت وی بود حوالی کولجهٔ قدیم درکنار رودخانهٔ ایله پیدا شده‌است.

شرف‌الدین علی‌یزدی به موضع این‌شهر اشاره‌ای کرده وازرودخانه های ارتش و تلاس نیز نام برده است. متأسفانه خصوصیات این شهرها ذکر نشده و از تمام این شهرها از قبیل کاشغر و ختن و بارکند و نقاط دیگر که درمرزچین واقع بوده‌اند درمراجع ما جز بطور اتفاقی و ضمن مطالب دیگر ذکری بمیان نیامده وآنچه‌هم دربارهٔآنها ذکر شده خالی ازهرگونه فایدهٔجغرافیائی قابل استفاده است.[۱]

درکشورها و ایالتهای سواحل رود سیحون صنایع متنوع ومهمی وجود نداشت و عمدهٔ صادرات آنجا غلام وکنیز بود. مقدسی گوید از دیزك «جیسك» درایالت اشروسنه نمد وکلجه‌های خوب صادرمیکنند. صادرات طبیعی‌ایالت فرغانه زر وسیم و فیروزه و زئبق وآهن ومس همچنین نشادر ونفت و قیربود که‌ازمعادن آنجا استخراج میگردید. سنگهای‌آسیاب که ازفرغانه بخارج میفرستاده میشدهمچنین زغال سنگ که معمولا بمصرف سوخت میرسید نیز معروف بود و از باغستان آن شهرستان انگور وگلابی و فندق صادر میگردید بعلاوهٔ عطرهائی که ازگل سرخ و بنفشه می گرفتند. از چاچ پارچه های نازك سفید و شمشیر و سلاحهای دیگر و افزارهای آهنین و برنجین مثل سوزن و مقراض و دیگ صادر میشد. زین‌هائی که ازپوست کیمخت، یعنی‌پوست گورخر، میساختند همچنین کمان‌وترکش‌وپوست دباغی شده و سجاده‌های خوب و عباهای رنگارنگ نیز صادر میگردید. از ولایت

۱ ـ ابوالفداء ۵۰۵، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۴۸۵، ۴۹۴، جلد دوم ۲۱۸، ۲۱۹

چاچ برنج و کتان و پنبه صادرمیشد وازطراز درسرزمین ترکان پوست بزمیاوردند. اسب و اشتر ترکستان نیز همواره شهرت خاص داشته‌اند.[۱]

دربارهٔ راههای‌این‌ایالات‌گوئیم : دنبالهٔ‌شاهراه بزرگ خراسان ازسمرقند بطرف شمال از رود سغد عبور می‌کرد ودر اشروسنه به‌زامین میرسید ودرآنجا دو شاخه میشد، راه دست چپ به چاچ و سیحون سفلی وراه دست راست به‌سیحون علیا وفرغانه میرفت. اززامین راهی بود که مستقیماً به چاچ میرفت ودربناکث‌ازسیحون عبور می‌کرد . راه دیگری از سمرقند خارج شده از دیزك عبور میکرد و از صحرا گذشته به وینکرد میرسید ، ازآن پس‌ازسیحون گذشته به شترکث میرفت ودر اینجا با راهی که از بناکث به‌چاچ می‌آمد تلاقی می‌کرد. از چاچ راهی بود بسمت شرق تا تونکث کرسی ایالت ایلاق وراه دیگری بسمت شمال تا اسبیجاب و در آنجا دو شاخه میشد: یك‌راه در جهت غربی به فاراب (اترار) میرفت برای عبورازسیحون و آنجا نیز بسمت شمال در طول ساحل راست سیحون بالا میرفت تا به صبران میرسید . راه دست راست بطرف خاور از اسبیجاب به طراز و از آنجا به برکی یا میرکی آخرین شهر ترکستان مسلمان نشین درقرن چهارم منتهی میشد. از این جا ابن خردادبه و قدامه منزلگاههای آنرا که در بیابان بود تا نوشنجان علیا در مرز چین که شاید همان ختن باشد ذکر نموده‌اند.[۲]

راهی که به‌فرغانه میرفت ودر زامین ازشاهراه خراسان جدا میشدچنانکه

---

۱ ـ ابن حوقل ۳۹۷، ۳۹۸، مقدسی ۳۲۵ قزوینی: جلد دوم ۴۰۵ .

۲ ـ ابن خرداد به ۲۶، ۲۹، قدامه ۲۰۳-۲۰۶، اصطخری ۳۳۵-۳۳۷، ۳۴۳-۳۴۶، ابن‌حوقل ۳۹۸، ۳۹۹ ، ۴۰۳ - ۴۰۵ ، مقدسی ۳۴۱ - ۳۴۳ . متأسفانه حمدالله مستوفی راههای ماوراء جیحون را ثبت نکرده است .

برای راه ختن و چین رجوع کنید به مادهٔ « سدیأجوج و مأجوج » ازپرفسور دگویه در Mededeeling der Koninklijke Academie Amsterdam در سال ۱۷۸۸ صفحهٔ ۱۰۳ و برای راهی که عبدالرزاق سفیرشاهرخ به چین بین سالهای ۸۲۲ و۸۲۵ رفته و برگشته به متن سفرنامهٔ اوبفارسی وترجمهٔ آن بقلم دکترمر درNotices et Extraits مجلد چهاردهم جزءاول صفحهٔ ۳۸۷ همچنین به تعلیقات Yule درکتاب Cathay and the Way thither صفحهٔ ۱۹۹، ۲۰۹ رجوع کنید .

گفتیم ازساباط عبورمیکرد. درساباط راه بسمت بونجکث ، کرسی استان اشروسنه ، می‌پیچید واز آنجا به خجنده‌در کنار رود سیحون رسیده بموازات ساحل جنوبی سیحون بالا میرفت تا به اخسیکث کرسی ایالت فرغانه ، آنجا که باید ازرود سیحون عبور کنند ، میرسید. اصطخری و ابن‌حوقل فواصل راههارا ازاخسیکث‌بشهر های مختلفی که در شمال سیحون علیا بود و ابن خردادبه و قدامه هم فواصل راههائی که ازفرغانه بسمت خاور اوش میگذشت و به اوزکند میرسید ذکر کرده‌اند ، بعلاوه مقدسی یادداشت هائی از راه اوزکند در داخل خاك ترکستان تا مرز های چین برداشته که مشکل است درصدد تحقیق ازآنها برآمد ولی اوهم مثل ابن خرداد به و قدامه آخرین منزلگاه را نوشنجان علیا با برخان دانسته که دور نیست همان ختن باشد.[1]

---

۱ ـ ابن خرداد به ۲۹، ۳۰،۳۰، قدامه ۲۰۷ـ۲۰۹ ، صطخری ۳۳۵،۳۴۳ـ۳۴۷، ابن حوقل۳۹۸ ، ۳۹۹،۴۰۳ـ۴۰۶، مقدسی ۳۴۱،۳۴۲

ضمائم

۱ - **ابیاتی از شاهنامه** مربوط به برخی اعلام جغرافیائی مذکور در این کتاب

۲ - **استخراجی از حدودالعالم** مربوط به اعلام جغرافیائی ایران

۳ - **تعلیقات**

۴ - **فهرست اعلام جغرافیائی**

۵ - **فهرست نامهای اشخاص و اقوام**

۶ - **فهرست موضوعی مواد کتاب**

۷ - **فهرست کتب**

۱

ابیاتی از شاهنامه

آب زره :

چو آمد بنزدیک آب زره گشادند گردان میان از زره
(ج ۳ ـ گذشتن کیخسرو از آب زره)

آذرآبادگان (آذربایجان) :

همه گرد کن خواسته هرچه هست پرستنده و جایهای نشست
همی تاز تا آذر آبادگان بجای بزرگان و آزادگان

آل (محلی است در خراسان) :

چوآل وچومخزوم وچون دشت گل بخوبی نمود آنچه بودش بدل
(ج ٤ ـ نامهٔ یزدگرد بمرزبانان طوس)

آمل :

ز آمل بباید به گرگان کشید همه درد و رنج بزرگان کشید

***

به آمل همه بندگان تو اند به ساری پرستندگان تو اند

آموی :

ز کشتی همه آب شد نا پدید بپایان آموی لشکر کشید
بیامد پس لشکر افراسیاب بر اندیشهٔ رزم بگذشت از آب
(ج ۲)

ابیورد (باورد) :

میان سرخس است باورد طوس ز باورد بر خاست آوای کوس

اردبیل :

سپاهی بد از بردع و اردبیل همی رفت با نامور خیل خیل
از ارمینیه نیز چندی سپاه همی تاخت چون باد با پور شاه
(ج ٤ ـ آگاهی خسرو ازکور شدن هرمز)

اردشیرخره :

وزان پس به بازارگان گفت شاه — که اکنون سپه را کدام است راه
نشست تو در خره اردشیر — کجا باشد ای مرد مهمان پذیر
بدو گفت کای شاه بیدار زی — ز بازارگانان منم کار زی

(جلد ۴ ـ رفتن خسرو سوی روم)

اروند :

بهاران بدی او به اروند دشت — برین گونه چندی برو برگذشت

(برگشتن هرمز از ستمکاری بدادگستری)

اسبیجاب (سبیجاب)

یکی لشکر آراست افراسیاب — ز دشت سبیجاب تا رود آب

(ج ۱ ـ باز آمدن افراسیاب به ایران)

اسکندریه (اسکندری) :

چو بردند او را به اسکندری — جهان را دگرگونه شد داوری
بهامون نهادند صندوق اوی — زمین شد سراسر پر ازگفتکوی

(ج ۳ ـ سپری شدن روزگار اسکندر)

اصطخر :

زسالی به اصطخر بودی سه ماه — که کوتاه بودی شبان سیاه
که شهری خنک بود وروشن هوا — از آنجا گذشتن ندیدی روا

(برگشتن هرمز ازستمکاری بدادگستری)

اصفهان (سپاهان)

سه مه با حریفان بدی اصفهان — هوای خوش و جایگاه مهان

(برگشتن هرمز ازستمکاری بدادگستری)

پس آنگه سپاهان به گودرز داد — ورا گاه و فرمان گودرز داد

(بازآمدن کاوس به ایران زمین)

الان (الانا) :

ز دریا براه الانا کشید — یکی مرز ویران و بیکار دید
به آزادگان گفت ننگ است این — که ویران بود بوم ایران زمین

(ج ۴ ـ گوشمالی دادن انوشیروان الانیان‌را)

البرز :

قباد گزین را از البرز کوه — من آوردم اندر میان گروه

اندراب :

دگر طالقان شهر تا فاریاب همیدون ببخش اندرون اندرآب

(ج ۳ - نامهٔ پیران به‌گودرز)

انطاکیه :

یکی شهر فرمود نو شیروان بدو اندرون کاخ و آب روان

بکردار انطاکیه چون چراغ پراز گلشن و کاخ و میدان و باغ

بزرگان روشندل و شادکام ورا زیب خسرو نهادند نام

شد آن زیب خسرو چو خرم بهار بهشتی پر از بوی و رنگ و نگار

ایاس :

به ایاس و خلخ همی بر گذر بکش هرچه خواهی بکین پدر

(ج ۳ - باز آمدن گشتاسب به بلخ)

بابل :

سکندر سپه سوی بابل کشید هوا شد ز گرد سپه ناپدید

بسر بر یکی ابر تاریک بود بکیوان توگویی که نزدیک بود

(ج ۳ - لشکرکشیدن سکندر سوی بابل)

بامیان :

دگر پنج شهر است تا بامیان دگر مرز ایران و جای کیان

بخارا :

سپاه از بخارا چو پران تذرو بیک هفته آمد سوی شهر مرو

(ج ٥ - برانگیختن ماهوی سوری بیژن را بجنگ یزدگرد)

بردع :

از ایشان برزم اندرون نیست باك چه مردان بردع چه یک‌مشت خاك

بست :

زگرگان بیامد سوی راه بست پر آژنگ رخسار و نا تندرست

سوی نیمروز آمد از راه بست همه روی گیتی ز دشمن بشست

(ج ٤ - رفتن اسکندر ازچین)

بسطام :

به آموی و راه بیابان مرو زمین بود یکسر چو پر تذرو

چنین تا به بسطام گرگان رسید   تو گوئی زمین آسمان را ندید
(ج ٤ ـ فرستادن خاقان دخترخود را نزد انوشیروان)

بغداد :

سپه را ز بغداد بیرون کشید   سرا پردهٔ نو به هامون کشید

بلخ :

رسیدم به بلخ و به خرم بهار   همی شادمان بودم از روزگار
ز من چون خبر یافت اسفندیار   سیه شد بجام اندرش روشن آب

بلوچستان (بلوچ) :

ز گفتار دهقان بر آشفت شاه   بسوی بلوچ اندر آمد براه
چو آمد بنزدیک آن بر زکوه   بگردید گرد اندرش با گروه
بدانگونه گرد آمد اندر سپاه   که بستند برمار و برمور راه
بشد ایمن از رنج ایشان جهان   بلوچی نماند آشکار و نهان
(ج ٤ ـ گوشمالی دادن انوشیروان بلوچیان را)

بیکند :

ورا نام کندژ بدی پهلوی   اگر پهلوانی سخن بشنوی
کنون نام کندژ به بیکند گشت   زمانه پر از بند و اورند گشت
(٢ ـ آگاهی یافتن افراسیاب از کشته شدن پیران)
سپهبد ز بیکند بیرون کشید   دمان تا لب رود جیحون رسید

پارس :

وگر بیم داری ز خسرو بدل   دل از پارس وزطیسفون برگسل
(خواستن بهرام چو بنیه سرداران ایران را)

پل نهروان :

پس من کنون تا پل نهروان   بیاورد لشکر چو کوه گران
(ج ٤ ـ رسیدن خسرونزد پدر)

***

همی راند ناکار دیده جوان   برین گونه تا بر پل نهروان

جهرم :

من این دشت جهرم چو دریا کنم   ز خورشید تابان ثریا کنم
(آمدن بهرام‌گور در جهرم)

یکی نامور بود نامش تباک ابا آلت و لشکر و رای پاک
که بر شهر جهرم بد او پادشا جهاندیده با داد و فرمانروا
مر او را خجسته پسر بود هفت چو آگه شد از پیش بهمن برفت
بیامد ز جهرم سوی اردشیر ابا لشکر وکوس و با دار وگیر
چو چشمش بروی سپهبد رسید زاسب اندر آمد چنان چون سزید
(یاری کردن تباک با اردشیر)

جیحون :

کنون تالب رود جیحون تراست بلندی و پستی و هامون تراست
ز چین تا به جیحون سپاه من است جهان زیر فر کلاه من است

چاچ :

گر از چاچ پی را نهی پیش رود بنوک سنانت فرستم درود
(نامهٔ خوشنواز به پیروز)
زچاچ و سمرقند تا ترک و سغد بسی بود ویران و آرام جغد
(ج ٤ ـ بازکشیدن نوشیروان از گرگان)

چرم :

همان به که سوی کلات وچرم برانیم با سیم و زر و درم
زیکسو بیابان بی آب و نم کلات از دگر سو و راه چرم
سه روزش درنگ آید اندر چرم چهارم برانند ز شیپور دم
بگفت و بفرمود تا بگذرند بسوی کلات و چرم ره برند

چیچست :

سپاهی گزین کرد از آزادگان بیامد سوی آذر آبادگان
دو هفته بر آمد بفرمان شاه دما دم به لشکر گه آمد سپاه
سوی راه چیچست بنهاد روی همی راند پیچان دل و راهجوی
(ج ٤ ـ راندن خسرو لشکر را بسوی آذر آبادگان)

حلب :

سواران ایران چو سیصد هزار حلب را گرفتند. یکسر حصار

به پیش سپه کنده ای ساختند به شبگیر آب اندر انداختند
به کنده به بستند بر شاه راه فرو ماند از جنگ شاه و سپاه

خراسان :

فرستاده چون در خراسان رسید بدرگاه سرد تن آسان رسید
بگفت آن که فرمان پرویز بود که شاهی جوان بود وخونریزبود
خراسان ترا دادم آباد کن دل زیر دستان ما شاد کن
مگر تا نباشی جز از دادگر میاویز چنگ اندرین را گذر
(فرستادن بهرام برادر خود نرس‌را به خراسان)

خزر :

فرستاده گفت ای خرد مند شاه بمرز خزر من شدم باژ خواه
(ج ۲ ـ خواستن قیصر باژ ایران از لهراسب)

خلخ

چو ارجاسب از خلخ آمد به بلخ همه زندگانی شد از رنج تلخ
(ج ۳ ـ بردن پشوتن تابوت اسفندیار را)

خوارزم :

نگهدار آن مرز خوارزم باش همیشه کمر بستهٔ رزم باش
(ج ۲)

دامغان :

وز آنجا سوی دامغان برکشید همه راه زر و درم گسترید
بیک هفته آنجا بیاسود شاه همان دید پیلان و اسب و سپاه
(ج ۳ ـ بازگشتن کیخسرو از توران به ایران)

دجله :

اگر پهلوانی ندانی زبان بتازی تو اروند را دجله خوان

دریای چین :

ز خرگاه تا پیش دریای چین ترا بخشم و گنج ایران زمین
(ج ۳ ـ بردن جاماسب اسفندیار را نزدگشتاسب)

دریای روم :

چو آمد بنزدیک دریای رَوم سپاهش گرفته همه مرز و بوم
(ج ۲ ـ بردن زریر پیام سهراب به قیصر)

دماوند :

بیاورد ضحاك را چون نوند — بکوه دماوند کردش به بند

(ج ۱ ـ بندکردن فریدون ضحاك را)

دیلمان :

سپاهی بیامد ز هر کشوری — ز گیلان و از دیلمان لشکری

ز کوه بلوچ و ز دشت سروچ — گرازان برفتند گردان لوچ

همه پاك و با هدیه و با نثار — به پیش سراپردهٔ شهریار

(ج ٤ ـ کشیدن نوشیروان ازگرگان سوی طیسفون)

ری :

نگه کن که شهری بزرگ است ری — نشاید که کوبند پیلان به پی

(فرستادن خسرو مرزبان را به ری)

***

بسی شهر خرم بنا کرد وی — چو صد ده بنا کرد برگرد ری

سوی پارس آنگاه بنهاد روی — چو چنگ زمانه رسید اندروی

ریوندکوه (نوند)

شنیدم که روزی گو پیلتن — یکی سور کرد از در انجمن

بجائی کجا نام او بد نوند — بدو اندرون کاخهای بلند

کجا آذر برز برزین کنون — بدان جا فروزد همی رهنمون

(ج ۲ ـ داستان جنگ هفت‌گردان)

زابلستان :

ز زابلستان هم ز ایران سپاه — هر آنکس که آیند زنهار خواه

بدار و بپوش و بیارای مهر — نگه کن بدین گرد گردان سپهر

زم :

فرو تر که از دشت آموی وزم — همیدون به ختلان در آید بهم

(ج ۳ ـ نامهٔ پیران به گودرز)

ساری :

چنین تا بشهر بزرگان رسید — ز ساری و آمل به گرگان رسید

سبدکوه :

سراسر سبد کوه بفروختی — پرستندهٔ دژ همی سوختی

سپهبد بسوی سبد کوه شد — بیامد دمان و بی اندوه شد
بسوی سبد کوه بنهاد روی — همی شد چو شیر ژیان کینه جوی

سپید دژ :

دژی بود کش خواندندی سپید — بدان دژ بد ایرانیان را امید

سرخس :

دگر سوسرخس و بیابان به پیش — گله کرده بردشت آهو و میش

سغد :

بفرمو تا کوس با کر و نای — زدند و فرو هشت پرده سرای
بخارا و سغد و سمرقند و چاچ — سبیجاب وآن کشور و تخت وعاج
تهی کرد و شد با سپه سوی گنگ — بهانه نجست و فریب و درنگ

(پیمان کردن سیاوش بر افراسیاب)

سمرقند :

یکی پهلوان بود گسترده گام — نژادش ز طرخان و بیژن بنام
نشستش بشهر سمرقند بود — در آن مرز چندیش پیوند بود

سمنگان :

چو نزدیک شهر سمنگان رسید — خبر زو بشاه و بزرگان رسید

***

یکی دخت شاه سمنگان منم — ژ پشت هژبر و پلنگان منم

(ج ۱)

سنگسر (سگسر ، رأس الکلب ، سگسار) :

بترسید بیداد گر شهر یار — فرستاد نامه به سام سوار
به سگسار مازندران بود سام — نخست از جهان آفرین برد نام

(ج ۱ ـ برگشتن نوذر از آئین منوچهر و بر راه آوردن سام او را)

شوشتر :

یکی رود بد پهن در شوشتر — که ماهی نکردی براو برگذر

***

بکار اندر آمد بزانوش مرد — بسه سال آن پل تمامی بکرد
چو شد پل تمام او زششتر برفت — سوی خان خود روی بنهاد تنت

شیراز :

سپهبد خود و لشکرش سازکرد | بزد کوس و آهنگ شیراز کرد
خود و نامداران پرخاشجوی | سوی شهر شیراز بنهاد روی
ورا بود شیراز تا اصفهان | که داننده خواندیش مرز مهان

(داستان بابک و ساسان)

صقلاب :

زچین و زصقلاب و از هند و روم | ز ویرانه گیتی و آباد بوم
همانا نمانده است یک جانور | که برجنگ ما بر نبسته کمر

(ج ۲ ـ رسیدن فریبرز به کوه هماون)

طالقان :

سوی طالقان آمد و مرو رود | سپهرش همی داد گفتی درود
وزان پس بیامد به نزدیک بلخ | نیازرد کس را به گفتار تلخ

طراز :

باواز گفتند کای سر فراز | ستوده به چین و به هند و طراز

طرخان :

یکی پهلوان بود گسترده کام | نژادش ز طرخان و بیژن بنام

طوس :

یکی نامه بنوشت دیگر به طوس | پر ازخون‌دل وروی چون سند روس

طیسفون :

همی راند غمگین سوی طیسفون | پر از درد دل دیدگان پر زخون

عموریه :

بیامد ز عموریه تا حلب | جهان شد پرازجنگ وشور و جلب

فرات :

برود فرات آندر آمد سپاه | گریزان برفتند از آن رزمگاه

(ج ۳ ـ رزم دارا با اسکندر)

قادسیه (قادسی) :

که از قادسی تا لب رود بار | زمین را ببخشیم با شهریار
بزرگان که در قادسی بامن اند | درشت اند و برتازیان دشمن اند

قم :

دگر بهره زو بد قم و اصفهان نهاد بزرگان و جای مهان

قنوج :

یکی گفت این شاه روم است و هند ز قنوج تا پیش دریای سند

کابل :

سواری بکردار آذرگشسب زکابل سوی شام شد با دو اسب

کرخ :

زگردان بغداد و مردان کرخ به پیش سپه با کمانهای چرخ
بدان تا همی تیر باران کنند هوا را چو ابر بهاران کنند

کرمان :

زکرمان چو پیروزگرد و سوار ز شیراز چون سام و اسفندیار
یکا یک به خسرو نهادند روی سپاه و سپهبد همه شاه جوی

کشمیر :

زکشمیر تا پیش دریای چین برو شهر یاران کنند آفرین
(ج ۱ ـ اندر ستایش سلطان محمود)

کشمیهن :

سپهبد زکشمیهن آمد به مرو شد از تاختن باد پایان چو غرو
به مرو اندر از چینیان بس نماند بکشتند و از جنگیان کس نماند

کلات :

بسوی کلات است آهنگشان ندانم کجا اوفتد جنگشان
دلیران دژ دار مردی هزار بسوی کلات اندر آمد هزار

کندژ :

جهانجوی پر دانش افراسیاب به کندژ نشسته بخورد و بخواب
نشست اندرآن شهر ازآن کرده بود که کندژ فریدون بر آورده بود
بر آورد در کندژ آتشکده همه زند و استا بزر آزده
(ج ـ آگاهی یافتن افراسیاب ازکشته شدن پیران)

کوسان (کوس) :

کجا کز جهان کوس خوانی‌همی — جز این نیز نامش ندانی همی
(ج ۱)

کوه اسپند :

بخون نریمان کمر را ببند — برو تازیان تا بکوه سپند

کوه قاف :

وزین مرز پیوسته تا کوه قاف — بخسرو سپارم ابی جنگ و لاف
(ج ۳ ـ نامهٔ پیران به‌گودرز)

گرگان :

ازین‌گونه لشکر به‌گرگان کشید — همی تاج و تخت بزرگان کشید
زگرگان به ساری و آمل شدند — بهنگام آوای بلبل شدند
در و دشت یکسر همه بیشه بود — دل شاه ایران پر اندیشه بود
ز هامون بکوهی بر آمد بلند — یکی تازیی بر نشسته سمند
سوی کوه و آن بیشه‌ها بنگرید — گل و سنبل و آب و نخجیر دید
(گشتن نوشیروان‌گرد پادشاهی خویش)

گلزریون :

وزان روی گیو و فرنگیس شاه — شدندی شتابان بریدند راه
چنین تا به نزدیکی ژرف رود — رسیدند با جوشن و درع وخود
بنش ژرف وپهناش کوتاه بود — بدان رفتن مرد گمراه بود
بد آن آب را نام گلزریون — بدی در بهاران چو دریای خون
رسیدند بر آب گلزریون — شهنشاه را گیو شد رهنمون
(آمدن پیران از پی خسرو)

گناباد (گنابد) :

دو سالار هر دو زکینه بدرد — همی روی برگاشتند از نبرد
یکی سوی کوه گنابد برفت — یکی سوی ریبد خرامید تفت
(ج ۲ ـ برگشتن ایرانیان و تورانیان از جنگ)

گنگ :

چوکیخسرو آمد بگنگ اندرون — سری پر زتیمار و دل پرزخون
(ج ۳ ـ رسیدن کیخسرو به گنگ)

یکی لشکری سوی گرگان کشید — که گشت آفتاب از جهان ناپدید

گوزگانان :

دگر گوزگانان فرخنده جای — نهادست نامش جهان کدخدای

(ج ۳ ـ نامهٔ پیران به گودرز)

ماچین :

اگر در ببندد بده سال شاه — خورش هست چندان که دارد سپاه

وگر خواند از چین وماچین سوار — بیاید برش نامور صد هزار

مازندران :

که مازندران شهر ما یاد باد — همیشه بر و بومش آباد باد

که در بوستانش همیشه گل است — بکوه اندرون لاله و سنبل است

هوا خوش گوار و زمین پرنگار — نه سرد و نه گرم و همیشه بهار

(ج ـ برتخت نشستن کیکاوس و آهنگ مازندران)

ماوراءالنهر (ازا « ورا » رود) :

اگر پهلوانی ندانی زبان — (ازا) ورا رود را ماورالنهر خوان

مداین :

یکی لشکری از مداین براند — که روی زمین جز بدریا نماند

زمین کوه تا کوه یکسر سپاه — درفش جهاندار بر قلب گاه

مرو :

وزان روی بهرام شد تا به مرو — بیاراست لشکر چو پر تذرو

مروالرود :

ببستند آذین به بیراه و راه — بجائی که بگذشت راه و سپاه

سوی طالقان آمد و مرو رود — جهان پر شد از نالهٔ نای و رود

(ج ـ ۳ بازگشتن کیخسرو از توران به ایران)

مکران :

بیامد چو نزدیک مکران رسید — ز لشکر جهاندیده ای برگزید

بر شاه مکران فرستاد و گفت — که با شهریاران خرد باد جفت

(ج ـ پیغام دیگر خسرو بشاه مکران)

نسا :

ز گرگان بیامد ز شهر نسا   یکی رهبری پیش او پارسا

نهروان :

بفرمود تا کوس بیرون برند   درفش بزرگی بهامون برند
سپاهی بکردار کوه گران   همیراند گستاخ تا نهروان
(آگاهی یافتن بهرام از کور شدن شاه هرمزد)

نشابور (نشابور) :

از آن جایگه برکشیدند کوس   ز بهر نشابور شد سوی طوس

نیمروز :

ز روم و زهند آنکه استاد بود   وز استاد خویشش هنر یاد بود
از ایران و از کشور نیمروز   همه کاردانان گیتی فروز

هاماوران (یمن) :

بیاوردم از بند کاوس را   همان گیو و گودرز و هم طوس را
بایران کشیدم ز هاماوران   همان پهلوانان و نام آوران
(ج - ۲ ستودن رستم پهلوانی خود را پیش اسفندیار)

هرات (هری) :

یکی پیر بد مرزبان هری   پسندیده و دیده از هر دری
جهاندیده ای نام او بود باخ   سخندان و با فر و با برز و شاخ

هروم (بردع) :

بفرمود تا فیلسوفی ز روم   برد نامه نزدیک شهر هروم

هماون (کوه) :

کمر بسته ام پیش ایرانیان   که نگشادم از بند هرگز میان
بکوه هماون ز جوشن تنم   بخست و نبود ایچ پیراهنم
(ج ۲ - عهد خواستن طوس برای خود)

هند :

همی باژ خواهد زهند و زروم   ز جائی که گنج است و آباد بوم

هیرمند :

چو از دیده‌گه دیده بانش بدید سوی زابلستان فغان برکشید
که آمد سواری سوی هیرمند سواران بگرد اندرش نیز چند

یمن :

شه روم و هندوستان و یمن همه نامه کردند زی پیلتن
مر این دین به را بیاراستند از این دین‌گزارش همی خواستند
(ج ۳ ـ فرستادن گشتاسب اسفندیار را بگرد جهان برای دین زردشت)

۲

استخراجی از حدود العالم

آباده ، بردلکان ، چاهک

شهرکهایی اند میان اصطخر و کرمان منزل کاروان.

آمل

شهری است عظیم و قصبهٔ طبرستان است و او را شهرستانی است با خندق بی باره و از گردوی ربض است و مستقرملوک طبرستان است وجای بازرگانان است.

ازیرا رك : **دارکان**

اردویل

قصبهٔ آذرباذگان است شهری عظیم است و گرد وی باره است و شهری سخت وبسیار نعمت بود اکنون کمترست و مستقر ملوك آذرباذگن است و از وی جامهٔ های برد و جامهای رنگین خیزد .

اساباد ، کرمانشاهان ، مرج

شهرکهایی‌اند برره حجاج انبوه وآباذان و با نعمت.

استراباد

شهری است بر دامن کوه نهاده با نعمت و خرم و آبهای روان و هوای درست وازوی جامهای بسیارخیزد ازابریشم.

اسطهبانات ، ماشکانات

شهرکهایی اند ببرا کوه نهاده‌کم‌مردم و باکشت و برز بسیار و نعمت.

اصطخر

شهری بزرگ است وقدیم ومستقرخسروان بوده است و اندر وی بناها و نقشها و صورتها قدیم است و او را نواحی بسیارست و اندر وی بناهاست عجیب که آنرا مزکت سلیمان خوانند و اندر وی سیب باشد نیمه ای ترش ونیمه ای شیرین و اندرکوه وی معدن آهن است و اندر نواحی وی معدن سیم است .

الهم

شهرکی است برکران دریا جای‌کشتی بانان و جای بازرگانان .

انار ، بهره ، کثه ، میبذ ، نایین

شهرکهایی اند سردسیر با نعمت بسیار برحد میان پارس و بیابان .

اوهر

شهرکی است ببر کوه نهاده وبا آبهای بسیار جایی‌بسیارکشت ومردمانی آهسته.

اهر

قصبه میملست .

اهواز

شهری است سخت خرم واندرخوزستان‌شهری نیست ازین خرم‌تر با نعمتهای بسیار و نهادی نیکوی و مردمانی زرد روی و گویند که هرکه باهواز مقیم شود اندر خرد وی نقصان افتد وهمه طیبی‌که آنجا بری از هوای وی بوی او برود.

ایذه

شهری است با سواد های سخت خرم و آبادان و با نعمت و خواستهٔ بسیار و بر لب رود نهاده و از وی دیباهای بسیار خیزد و دیبای پردهٔ مکه آنجا کنند .

ایرج رك : سمیران

بافت وخیر

دو شهرکند آبادان وبسیار نعمت.

بالو رك : حیره

بجیربکان رك : حیره

برد سیر ، جتروذ

دو شهرك است بر راه هری وکوهستان با نعمت بسیار و مردم‌کم .

بردنکان رك : آباده

برفوه

شهری است با نعمت سخت بسیار ودرحوالی وی تلهاست بزرگ ازخاکستر.

بروگرد

شهرکی است کم مردم و بسیارکشت وبرز و ببرا کوه نهاده است.

بستکان رك : دارکان

بسطام

شهریست بر دامن‌کوه بحدودگرگان پیوسته جایی بسیار نعمت .

بصنی

شهریست خرم وبا خواسته و پرده‌های نیکوکه بهمه جهان ببرند ازآنجا خیزد.

بم

شهری است با هوای تندرست و اندر شهرستان وی حصاریست محکم وازجیرفت مهترست و اندر وی سه مزکت جامع است .

بهره

آخر شهرکرمان است و برکرانهٔ بیابان نهاده و از آنجا بسیستان روند.

بهمن آباد و مزینان

دو شهر است خرد بر راه ری و اندروی کشت و برز بسیارست.

بوژگان ، خایمند ، سنگان ، سلومذ ، زوزن

شهرکهایی‌اند ازحدود نشابور و جایهای بسیار با کشت وبرزند و ازین شهرکها کرباس خیزد.

بیسوك ، رایگان ، لارندان

شهرکهایی اند از حدود ارکان با نعمت فراخ وهوای خوش.

پارس

ناحیتی است که مشرق وی ناحیت کرمان است و جنوب وی دریای اعظم است و مغرب رود طاب است که میان پارس وخوزستان بگذرد و بعضی ازحدود سپاهانست وشمال وی بیابان پارس است از کرگس کوه و اندر وی شهر های بسیارست و مردمانی بسیارند و ناحیتی است آبادان و توانگر با نعمتهای گوناگون و جای بازرگانان و اندر وی کوهها و رودهاست ومستقر خسروان بوده است ومردمان این‌ناحیت مردمانی‌اند سخن‌دان وخردمند و اندر کوههای وی معدنهاست و ازوی جامهای گوناگون خیزد از کتان و پشم و پنبه و آب گل وآب بنفشه و آب طلع و بساطها وفرشها و زیلویها وگلیمهای با قیمت خیزد واز وی هرچه بدریا نزدیکست گرمسیرست و هرچه به بیابان نزدیکست سردسیرست و اندروی کوهها و معدنهاست و اندر وی آتشکده های گران است قدیمیان را بزرگ دارند و زیارت کنند و بیشترین شهرهای پارس را کوهست بنزدیك وی.

پاسبان ، دورق

شهرکهاییست آبادان و خرم و توانگر و با نعمت بسیار و برلب رود نهاده.

تمستان رك : دارکان

پریم

قصبهٔ این‌ناحیت [دیلمان] است ومستقر سپهبدان بلشکرگاهی است برنیم فرسنگ از شهر و اندروی مسلمانان اند و بیشتر غریب‌اند و پیشه‌ور و بازرگان زیراك مردمان این ناحیت جز لشکری و برزیگر نباشد و بهر پانزده روزی اندر وی روز بازار باشد.

پسا

شهری است خرم و بزرگ و او را قهندزست و ربض است وجای بازرگانان است و با خواستهٔ بسیارست .

تارم رك : رم

ترهیر ، کندر ، ینابد ، تون ، کری

شهرکهایی‌اند از حدودکوهستان است و نسابور با کشت و برز بسیار.

توز

شهری است اندرمیان دو رود نهاده ومردم بسیار و توانگر و همه جامهای توزی ازینجا برند.

تون رك : ترشیر

جاجرم

شهرکی است بر راه‌گرگان بر سرحد و بارکدهٔ گرگان است.

جروذ رك : بردسیر

جرمکان ، سبینکان ، خوجان ، راوینی

شهرکهایی‌اند باکشت و برز بسیار و آبادان و اندرمیان‌کوه و دشت نهاده واین همه از حدود نشابور است.

جزیرهٔ خارك

اندر جنوب بصره و میان بصره وخارك پنجاه فرسنگست واندرو شهریست بزرگ و خرم سر او را خارك خوانند بنزدیک او مروارید یابند مرتفع و با قیمت.

جزیرهٔ کبوذان

اندر دریای ارمینیه یک جزیره است براو یک دهست آنراکبوذان خوانند جایی با نعمت است و مردم بسیار.

جزیرهٔ لافت

اندرو شهری خرمست مراورا لافت خوانند واندروکشت و برزست ونعمت بسیار و آبهای خوش و از همه جهان به بازرگانی به آنجا روند و این جزیره برابر پارسست.

جزیرهٔ وال

برابر پرسست و اندرو دههای بسیارست و با نعمت و جای منزل کشتی‌است.

جهرم

شهریست خرم و از وی زیلو و مصلی نماز نیکو خیزد.

جویکان

شهرکیست خرم وکم مردم .

جویم

شهرکیست خرم و با نعمت واز شیرازست.

جیرفت

شهری است نیم فرسنگ اندر نیم فرسنگ است و جایی آبادان و بسیار نعمت وایشانرا رودی است تیز همی‌رود بانگ‌کنان وآب وی چندان است‌که شست آسیا بگرداند و اندر جویها این خاك زر یابند.

چالوس رك : ناتل

چاهك رك : آباده

حیره ، بجیربکان ، بانو ، مهرا

شهرکهایی‌اند از حدوذ گور بسیار نعمت و آبادان و با آبهای روان.

خارك رك : **جزیرهٔ خارك**

خان لنجان

شهرکی است خرم و بسیار نعمت.

خبیص ، ماهان .

شهرهایی است با نعمت بسیار و هوای درشت.

خراسان

ناحیتی است مشرق وی هندوستان است و جنوب وی بعضی از حدود خراسان است وبعضی بیابان کرگس کوه و مغرب وی نواحی گرگان است و حدود غوز وشمال وی رود جیحون است.

خزر رك : **دریای خزر**

خسروگرد رك : **سبزوار**

خشناباد رك : **کاهون**

خلیج پارس

از حد پارس برگیرد با پهنای اندك تا بحدود سند.

خوار

شهرکیست از ری آبادان

خواش ، رقلیف

دو شهرك اند میان سند و میان کرمان اندر بیابان نهاده.

خوجان رك : **جرمکان**

خوزستان

ناحیتیست مشرق وی پارس است وحدود سپاهان و جنوب وی دریاست وبعضی از حد عراق و مغرب وی بعضی از حدود عراق است و سواد بغداد و واسط و شمال وی شهرهای ناحیت جبالست واین ناحیتیست آبادان و بسیار نعمت تر ازهر ناحیتی که بدوپیوسته است و اندر وی رود های عظیم و آبهای روانست و سواد های خرم است و کوههای با منفعتست و از وی شکر و جامهای گوناگون و پردها و سوزن کردها و شلواربند و ترنج شمامه و خرما خیزد و مردمان این ناحیت مردمانی‌اند بسود و زیان و بخیل

خوی و ....

شهرکهایی‌اند خرد و بزرگ خرم و با نعمت ومردم وخواسته وبازرگانان بسیار و ازین شهرکها زیلویهای قالی وغیره و شلواربند و چوب بسیار خیزد.

خیر ، کردیان

دو شهرکند آبادان و باکشت وبرز بسیار ازپسا.

خیز رك : **هزار**

داراگرد

شهری است خرم و آبادان و بسیار خواسته و هوای بدو از وی مومیایی خیزد که بهمه جای جهان جایی دیگر نبود و اندرنواحی وی کوههاست از نمک سپید وسیاه وسرخ و زرد و هر رنگی و ازو خوانها کنند نیکو افتد.

دارجین رك : ده‌کور

دارکان ، تمستان ، بستکان ، ازیرا ، مریرکان ، سنان

شهرکهایی‌اند از میان پساو داراگرد .

دامغان

شهریست با آب اندك و بر دامن کوه نهاده و مردمانی جنگی و از وی دستارها شراب خیزد با علمهای نیکو.

درکان رك : روذان

دریای ارزن

اندرپارس بنزدیکی‌شیراز ماهی شیراز ازین دریاست درازای دوفرسنگ اندرپهنای هشت فرسنگ.

دریای باسفهری

اندر پارس بنزدیکی شیراز درازای او هشت فرسنگ اندر پهنای هفت فرسنگ از گرد او آبادانی وکم منفعت .

دریای بجکان

اندر پارس درازای بیست فرسنگ است اندر پهنای پانزده فرسنگ و اندروی نمک بندد و ازگرد او جای ددگانست و ازین دریا چشمه‌یی بگشاید بحدود داراگرد وهمی رود تا بدریا رسد.

دریای جنکان

اندر پارس درازای او دوازده فرسنگست اندر پهنای ده فرسنگ و این دریایی با منفعتست و ازگرد او آبادانی.

دریای خزر

این دریا را هیچ خلیج‌نیست ودرازای او چهارصد فرسنگست اندرپهنای چهارصد فرسنگ واز اوهیچ نخیزد مگرماهی.

دریای زره

بسیستان درازی او سی فرسنگست اندرپهنای هشت فرسنگ.

دریای کبوذان

بارمینیه درازای او پنجاه فرسنگست اندر پهنای سی فرسنگ اندر میان این دریا دهی است کبوذان گویند واین دریارا بدان ده باز خوانند و ازگرد اوآبادانی است و اندرو هیچ جانور نیست از شوری آبش مگرکرم.

دریای یون

اندرپارس بنزدیکی کازرون درازای او ده فرسنگست اندرپهنای هشت فرسنگ و ازگرد او آبادانیست و این دریا را منافع بسیارست.

دز سر عماره

شهرکیست اندروی حصاری برکران دریای اعظم است وجای بازرگانان است.

دز مهدی

شهریست خرم وآبادان میان عراق و خوزستان برلب رود نهاده.

دورق رك : پاسبان

دهك رك : کفتر

ده‌کور ، دارجین

دوشهرکند میان بم و جیرفت‌آبادان و بانعمت بسیار وازوی دارچینی خیزد.

دیرا

شهرکیست بنزدیکی کوه بانعمت بسیار.

دیلمان

ناحیتیست دیلم خاصه‌که ازین‌ناحیت باشد میان طبرستان وجبال وگیلان ودریای خزران نهاده است و این مردمان دوگروه اند یک گروه برکران دریا باشند و دیگرگروه اندرکوهها و شکستگیها وگروهی اندرمیان این‌هردو قومند.

رام اورمزد

شهریست بزرگ و خرم و آبادان و بانعمت بسیار وجای بازرگانان برحد میان پارس و خوزستان.

رامن

شهرکیست کم مردم و بسیار کشت و برز و ببراکوه نهاده است بزرگست و آبادان و بانعمت و مردم بسیار و جای بازرگانان و از وی زعفران بسیار خیزد.

رامهر

شهرکیست برلب رود نهاده و مانی را آنجا کشتند.

راوینی رك : جرمکان

رایکان رك : یسوك

رستام رك : رم

رشت رك : گیلان

رقلیف رك : خواقی

رم ، روستا ، رستام ، فرخ ، قارم

شهرکهایی‌اند میان داراگرد و حدود کرمان.

رود ارس

از مشرق کوه ارمینیه برود از آنجا که بروم پیوسته است و روی بمشرق‌کرده همی رود تابرورثان بگذرد وبرحد میان آذرباذگان وارمینیه ومیان اران بگذرد تا بدریای خزران افتد.

رود خویدان

از ناحیت خویدان بگشاید از پارس وبرمشرق توج بگذرد و میان کنافه ونجیرم بدریای اعظم افتد.

رود سردن

از کوه جیلو رود و برود طاب اندر افتد.

رود سکان

اندر پارس واز کوههای روستا رویکان بگشاید وعطف کند و ازگرد شهرگور اندرگردد و میان نجیرم و سیراف بدریای اعظم افتد.

رود سیرین

از کوه ذنباذ برود از ناحیت باذرنج و میان وایکان و لارندان بگذرد بر حدود ارکان بشهر بگذرد میان سینیز وکنافه بدریای اعظم افتد.

رود شاذکان

از ناحیت باذرنج بگشاید از پارس و برگوشهٔ مغرب از توج بگذرد و بدریای اعظم افتد.

رود شوش

از حد کرخه بردارد از شاخی از شاخهای کوه ناحیت جبال وهمی رود تاسواد شوشتر را و شوش را آب دهد و میان شوش و بندوشاور برود تا بحدود بصنی رسد همه اندر کشتها بکار شده باشد.

رود شوشتر

ابتدای او از حدود شهر جبال رود و بر شوشتر و سوق الاربعا و اهواز و جبی و باسیان بگذرد تابدهنهٔ شیر و حصن دوری رسد آنگه بدریای اعظم افتد .

رود طاب

از کوه جیلو رود که بحدود سپاهان است وبحد میان خوزستان و پارس بگذرد و بدریای اعظم افتد.

رود فرواب

از پارس از روستای فرواب رود روی بمشرق نهاده وچون بناحیت اصطخر رسد عطف کند و برمشرق اصطخر اندر رود کر افتد.

رود کر

از حد ازد ازروستا کردان رود از پارس و روی بمشرق نهد و همی تابه اصطخر بگذرد برجنوب وِیِ و بدریای بجکان افتد.

رود مسرقان

اندر خوزستان که از رود شوشتر بردارد وتا اهواز برود وهمه کشتها را آب دهد و آنچ بماند باز رود شوشتر افتد بنزدیکی اهواز.

رود هیرمند

از حدگوزکانان بگشاید از نزدیک غوز بردرغش وتل وبست بگذرد وازگرد سیستان اندر آید و بعضی بکار شود و بعضی بدریای زره افتد.

روذان رك : **نائل**

روذان ، درکان

دو شهرست برحد میان پارس و کرمان منزل کاروانست و سردسیرست.

روذ بار رك : **کوهستان ابوغانم.**

روذ راور

شهرکی است انبوه و ببراکوه نهاده است.

روستا رك : **رم**

روفته رك : **سمیران**

روین رك : **سورقیان**

ری

شهریست عظیم و آبادان و باخواسته و مردم و بازرگانان بسیار ومستقر پادشاه جبال آبهای ایشان ازکاریز است و از وی کرباس و برد و پنبه و عصاره و روغن ونبیذ خیزد و از نواحی او طیلسانهای پشمین نیکو خیزد و محمد زکریا بیشک از آنجا بود و تربت محمدبن‌الحسن فقیه و کسائی مقری‌هم از آنجاست.

زرقان رك : **هزار**

زرن رود رك : **سپاهان**

زنگار

شهریست بانعمت بسیار.

زوزن رك : **بوژکان**

ساری

شهریست‌آبادان وبانعمت ومردم و بازرگانان بسیار وازوی جامهٔ حریر وپرنیان و خاوخیر خیزد وازوی مازعفران وماصندل وماخلوق خیزدکه بهمه‌جهان از آنجا برند.

سامار

شهرکیست خرد هم ازین ناحیت [دیلمان] و از وی آهن و سرمه و سرب بسیار خیزد.

سپاهان

شهری عظیم است و آن دو شهرست و در هر دو منبر نهاده اند و میان ایشان نه فرسنگست و شهری خرم است و بسیار نعمت اندر جبال و او را رودیست که آن را زرن رود خوانند که اندر کشت و برز او بکار شود.

سبراین

شهریست آبادان وبا نعمت.

سبزوار

شهرکیست خرد برراه ری و قصبهٔ روستای بیه است خسروگرد بنزدیک اوست شهرکیست خرد.

سبه

شهریست اندر میان بیابان میان نهله و سیستان نهاده وازعمل کرمانست.

سپید رود

از کوه حویرث رود از ناحیت ارمینیه روی بمغرب و میان گیلان ببرد و اندر دریای خزران افتد.

سبینکان رك : جرمکان

سراوان رك : گیلان

سرخس

شهریست اندر میان بیابان نهاده و ایشانرا یکی خشکرود است که اندر میان بازار میگذرد و بوقت آب خیز اندرو آب رود و بس و جایی باکشت و برز بسیارست و مردمانی قوی ترکیب‌اند و جنگی و خواستهٔ ایشان شترست.

سروان

شهرکیست و او را ناحیتی خرد است که الین خوانند و گرمسیرست و اندر وی خرما خیزد و جایی استوارست.

سلماس

شهرکیست خرم و آبادان و از وی شلوار بندهای نیکو خیزد.

سلومذ رك : بوژکان

سمنان

شهرکیست خرم وآبادان و از وی میوه‌ها خیزد بهترازهمه جا.

سمیران ، ایرج ؛ روفته ، مادزان ، کریم

شهرکهاست از داراگرد آبادان وبانعمت.

سنان رك : تمستان

سنکان رك : بوژکان

سودن

شهریبست اندر میان دو رود نهاده جایی است آبادان و خرم و اندر کوه وی معدن رودست.

سورقیان ، مزروقان ، کسبان ، روبن ، خبروقان

شهرهایی‌اند با چاههای بسیار که آب از آن خورند و کشت و برزبر آب چاه کنند و نعمتی فراخ وهوایی معتدل.

سوق‌الاربعا

شهریست برلب این رود [رود شوشتر] بانعمت بسیار وآبادان.

سیراف

شهری بزرگست و گرمسیرست و هوایی درست داردوجای بازرگانانست و بارگاه پارس است.

سیرگان

قصبهٔ کرمانست و مستقر پادشاست و شهری بزرگست و جای بازرگانانست و آبشان از کاریزست و آب روستاهای ایشان از چاههاست و جایی کم درختست.

سیستان

ناحیتیست قصبهٔ اورا زرنگ خوانند شهری باحصارست و پیرامن او خندق آبست.

سینیز

شهریست برکران دریا با نعمت بسیار و هوای درست و همه جامهای سینیزی از آنجا برند.

شلنبه رك : ویمه

شوش

شهریست توانگر و جای بازرگانان و بارکدهٔ خوزستانست و ازوی جامه وعمامهٔ خز خیزد و ترنج دست انبوی خیزد و تابوت دانیال پیغمبر علیه‌السلام آنجا یافتند.

شیراز

قصبهٔ پارس است شهری بزرگست وخرم باخواسته و مردمان بسیار ودارالملك است و این شهررا بروزگار اسلام کرده‌اند واندروی دوآتشکده است که آنرا بزرگ دارند و اندر وی یک‌گونه اسپرغم است سوسن نرگس خوانند برگش چون برگ سوسن است و میانه چون نرگس .

طالقان

شهرکیست از ری بدیلمان نزدیک.

طبرستان

ناحیتیست بزرگ ازین ناحیت دیلمان و حدش از چالوسست تاحد تمیشه و این

ناحیتیست آبادان و باکشت و برز و بسیار خواسته و بازرگانان بسیار و طعامشان بیشترین نان برنج است و ماهی و بام خانهاشان همه سفال سرخست از بسیاری باران که آنجا آید بتابستان و زمستان.

طبس مسینان

اندر میان کوه و بیابانست و جایی بانعمتست.

طبسین

شهریست گرمسیر واندرو خرماست وآب ایشان ازکاریزست واندرمیان بیابانست.

طوس

ناحیتیست و اندر وی شهرکهاست چون طوران و نوقان ، بروغون ، رایکان ، بنواذه و اندر میان کوههاست و اندر کوههای وی معدن پیروزه است و معدن مس است و سرب و سرمه و شبه و دیگ سنگین و سنگ فسان و شلوار بند و جورب خیزد و بنوقان مرقد مبارك علی‌بن موسی‌الرضاست وآنجا مردمان بزیارت شوند و هم‌آنجا گورهارون‌الرشیلست.

طیب

شهریست خرم و آبادان و از وی شلوار بند خیزد سخت نیکو.

عبادان

شهرکیست خرد و آبادان برکرانهٔ دریا و همه حصیرهای عبادان و حصیرهای سامانی از آنجا خیزد و نمک بصره و واسط از آنجاست.

عسکر مکرم

شهریست باسواد بسیار و خرم و آبادان و با نعمت وهمه شکرهای جهان سرخ و سپید و قند ازآنجا افتد.

فرگرد

شهرکیست خرد مردمان او خداوندان چهارپای‌اند.

قاین

قصبهٔ کوهستانست و ازگرد وی خندق است و او را قهندزست و مزکت جامع و سرای سلطان اندر قهندزست و جایی سردسیرست.

قرقوب

شهریست خرد و آبادان و از وی جامهای سوزن کرد خیزد.

قزوین

...... ازگرد وی بارهٔ و ایشانرا یکی جوی آبست که اندر میان مزکت جامع گذرد و چندانست که بخورند.

قصر شیرین

دهیست بزرگ و بارهٔ دارد از سنگ و اندر وی یکی ایوانست از سنگ مرمر گسترده .

قم

شهریست بزرگ و ویران وکشت بسیار و مردمانی شیعی‌اند.

کارزین

از حدود پساست و اندر وی قهندزی است استوار.

کاریان

شهرکیست از داراگرد اندر حصاریست صعب و محکم واندر وی آتشکده‌ایست که آنرا بزرگ دارند.

کازرون

بنزدیک دریای یونست شهریست بزرگ و آبادان وباخواستهٔ بسیار واندر وی دو آتشکده است که آنرا بزرگ دارند.

کاشان

شهریست بسیار نعمت واز آنجا دبیران و ادیبان بسیار خیزند و اندر وی کژدم بسیار خیزد.

کاهون ، خشناباد

دو شهرکست خرد و براه پارس.

کردیان رك : خیر

کرمان

ناحیتی است مشرق وی حدود سنلست و جنوب وی دریای اعظم است ومغرب وی ناحیت پارس است و شمال وی بیابان سیستانست و این ناحیتیست که هرچه بسوی دریاست جایهای گرمسیرست و مردمانی‌اند اسمر و جای بازرگانانست و اندروی بیابانهاست و از وی زیره و خرما و نیل و نیشکر و پانیذ خیزد و طعامشان ارزنست وهرچه از دریا دورست به بیابان سیستان نزدیکست جایهای سردسیر آبادان بانعمتهای بسیار و تنهای درست و اندر وی کوههای بسیارست واندر وی معدن زر و سیمست و مس و سرب و مغناطیس.

کرمانشاهان رك : اساباد

کریم رك : سمیران

کری رك : ترشیز

کسبان رك : سورقیان

کشکجان رك : گیلان

کفتر ، دهك

دو شهرکند برکوه بارجان وهرچه برکوه بارجان افتد بدین دوشهرك افتد.

کلار رك : ناتل

کنافه

شهریست بزرگ و خرم وجای بازرگانان باخواستهای بسیار و از وی جامهای گوناگون خیزد و در دریای کنافه معدن مرواریدست.

کندر رك : ترشیز

کوتم رك : گیلان

کومش

ناحیتیست میان ری وخراسان برراه حجاج و اندر میان کوهها ست و این ناحیتی آبادان وبانعمتست و مردمانی جنگی و از وی جامهٔ کیس خیزد و میو هایی که اندر همه جهان چنان نباشد و از آن بگرگان و طبرستان برند.

کوهستان ابوغانم

میان جیرفت و منوگان کوهستانیست آبادان و بانعمت بسیار و آنرا کوهستان ابوغانم خوانند و از مغرب این کوهستان روستاییست که آنرا رودبار خوانند همه بیشه است و درختان و مرغزار.

کوه قارن

ناحیتیست که مر او را ده هزار و چیزی دهست و پادشاهی او را سپهبد شهریارکوه خوانند واین ناحیتیست آبادان وبیشترمردم وی گبرکانند واز روزگار مسلمانی باز پادشایی این ناحیت اندر فرزندان باو است.

گرگان

شهریست مر اورا ناحیتی بزرگست و سوادی خرم وکشت و برز بسیار ونعمت فراخ و سرحد میان دیلمان و خراسان و مردمانی اند درشت صورت و جنگی و پاك جامه و با مروت و میهمان دار و این شهر بدو نیم است شهرستانست و بکر وآباد و رود هرند کزطوس برود بمیان این‌هردو نیمه بگذرد و مستقر پادشاه طبرستان است و از وی جامهٔ ابریشم سیاه خیزد و وقایه و دیبا.

گور

شهرکیست خرم اردشیر بابکان کرده است و مستقراو بودی و ازگرد وی بارهٔ محکم است واز وی گلاب جوری خیزد که بهمه جهان ببرند واز وی آب طلع وآب قیصوم خیزد که بهمه جهان ببرند و جایی دیگر نباشد و اندر وی چشمهٔ آبست سخت.

گیلان

ناحیتیست جدا میان دیلمان وجبال وآذرباذگان ودریای خزران واین ناحیتیست برصحرا نهاده میان دریا وکوه وجبال باآبهای روان بسیار ویکی رودیست عظیم سپید رود خوانند میان گیلان ببرد و بدریای خزران افتد و این گیلان دوگروه‌اند یك گروه میان دریا و این رودند و ایشانرا این سوی رودی خوانند و دیگر گروه میان رود وکوه‌اند ایشانرا از آن سوی رودی خوانند اما ازین سوی رودیان را هفت ناحیتست بزرگ چون **لافجان**، **میافجان** ، **کشکجان** ، **برفجان** ، **داخل** ، **تجن** ، **چمه** و اما آنک ازان سوی رودیان اند ایشانرا

یازده ناحیت است بزرگ چون **حالکجال** ، **لنك**،**کوتم** ، **سراوان** ، **پیلمان شهر** ، **رشت** ، **تولم** ، **دولاب** ، **کهن رود** ، **استراب** ، **خان بلی** وهرناحیتی را ازین دههاست سخت بسیار واین‌ناحیت گیلان ناحیتی‌آبادان و بانعمت وتوانگرست وکارکشت وبرز همه زنانشان کنند ومردانشان هیچ کار نیست مگر که حرب.

لارندان رك : **بیسوك**

لافجان رك : **گیلان**

لیشتر

شهرکیست باهوای درست و بسیار کشت و از وی بندق خیزد.

ماشکانات رك : **اسطهبانات**

ماهان رك : **خبیص**

ماهی روبان

شهریست اندرمیان آب نهاده چون جزیرهٔ جایی‌خرمست و بارگاه همه پارس‌است.

مراغه

شهریست بزرگ و خرم و با نعمت و آبهای روان و باغهای خرم و یکی باره داشت محکم پسر بوساج ویران کرد.

مرند

شهرکیست خرد و آبادان و بانعمت و مردم بسیار و از وی جامهای گوناگون خیزد پشمین .

مزروقان رك : **سوقیان**

مریرکان رك : **نمستان**

مزینان رك : **بهمن‌آباد**

مسرقان

شهرکی خرم‌است بانعمت واندر وی خرمای‌تر باشد سخت نیکو .

مغون ، **ولاشکرد** ، **کومین** ، **بهروکان** ، **منوکان**

شهرکهایی‌اند خرد و بزرگ و ازین شهرها نیل و زیره و نیشکرخیزد و اینجا پانیذکنند و طعامشان گاورس است و ایشانرا خرمای بسیارست و رسم ایشان چنان است که هر خرمایی که از درخت بیفتد خداوندان درخت برندارند البته و آن درویشان را بود.

منوب ، **بردون**

دو شهرکست خرم و آبادان و با نعمت بسیار و کشت و برز.

منوکان رك : **مغون**

موقان

شهریست و مر او را ناحیتیست برکران دریا نهاده واندر ناحیت موقان دوشهرك دیگرست که هم بموقان باز خوانند و از وی رودینه خیزد و دانکوها خوردنی و جوال و پلاس بسیار خیزد.

مهرا رك : حیره

نائل ، چالوس ، روذان ، کلار

شهرکهایی‌اند اندرکوهها و شکستگیها و این ناحیتی است هم از طبرستان ولکن پادشایی دیگرست و پادشای او را استندار خوانند حد وی از حدود ری بکشد و کلار و چالوس برحدیست میان دیلمان خاصه و طبرستان و این چالوس برکنار دریاست و کلار اندرکوهست و از روزان جامهٔ سرخ‌خیزد پشمین که از وی بارانی کنند و بهمه جهان ببرند وگلیمهای کبود خیزد که هم بناحیت طبرستان بکارکنند.

نایین رك : انار

نجیرم

شهریست برکران دریا و جای بازرگانانست.

نرماشیر

شهری خرمست و جایی آبادان وبانعمت و جای بازرگانان.

نیشابور

بزرگترین شهریست اندر خراسان و بسیار خواسته تر یک فرسنگ اندر یک فرسنگست و بسیار ها مردم است و جای بازرگانان است و مستقر سپاه سالارانست و او را قهندزست و ربض است و شهرستانهاست و بیشتر آب این شهرها از چشمهاست که اندرزمین بیاورده‌اند و از وی جامهای گوناگون خیزد و ابریشم و پنبه و اورا ناحیتیست جدا و آن سیزده روستاست و چهارخان.

نتک رك : گیلان

نوبندگان

شهریست خرم و بانعمت و خواستهٔ بسیار.

نوقان رك : طوس

نهاوند

شهریست و اندر وی دو مزکت جامع است و جایی بانعمت بسیارست.

وایکان ، کمارج

دو شهرکند از بشاور خرم و آبادان.

ولاشگرد رك : مغون

ویمه ، شلنبه

دو شهرست از حدود کوه دیناوند واندر وی تابستان وزمستان سخت سرد بود و ازین کوه آهن افتد.

هرمز

برنیم فرسنگ دریای اعظم است جایی سخت‌گرم است و بارگه کرمان است.

هزار ، زرقان ، خیز

شهرکهایی‌اند خرم وآباذان وبانعمت.

ینابذ رك : ترشیز

۳

تعلیقات

زیر این عنوان به توضیح چند مورد و ثبت چندین فقره از حواشی متن کتاب که متأسفانه در ترجمه از قلم افتاده است اقدام میشود .

۱ ـ حاشیهٔ مربوط به صفحهٔ ۲۵ : لازم است علت ذکر مراجع بیشمار در حواشی صفحات آینده را ذکرکنیم ، اگرچه محقق دانشجو برین‌کار خرده نخواهدگرفت . درین‌مورد یکی ازدوراه را می‌بایست انتخاب‌کنم : یاهمه‌را ذکر نمایم و یاهیچیک را . مصنفین مسلمان از ایرانی وترک وعرب چنانکه معلوم است ، بیشتر از همه به نقل نوشته های اسلاف خود پرداخته اند بی‌آن‌که از منقول عنه نامی بیاورند . از طرف دیگر هر جغرافی نویس و مورخی برآنچه از دیگران (بدون ذکر مأخذ) نقل‌کرده مطالبی نیز از خود افزوده است و غالباً اخبار متفرقی را چنان اقتباس و جمع آوری کرده که برای تعیین محل یا اثبات حقیقتی‌کافی بوده است .

برای توضیح این مطلب شهر خرقان درایالت قومس را مثال می‌آورم . خرقان شهر بزرگی نبود واطلاعات زیادی نیز ازآن در دست نیست ولی لازم است میان این خرقان که اکنون درنقشه ها ازآن نامی نیست و خرقان واقع در ایالت جبال فرق گذارده شود. اطلاع ما ازخرقان قومس منحصر به موضع آن است و برای تعیین محل آن باید : ۱ ـ به قزوینی مراجعه شود که میگوید خرقان در چهار فرسخی بسطام واقع است و ۱ : یاقوت اضافه می‌کند که شهر مزبور در سر راه استراباد قرار دارد و ۲ : مستوفی میافزاید که خرقان درزمان او قریهٔ مهمی بوده و قبر یکی از اولیاء درآنشهر بوده‌است وآب فراوان نیز داشته وبنابراین پیداست‌که این شهر فقط یک ایستگاه چاپاری نبوده وبدین ترتیب، برای‌کسب همین اطلاعات مختصر ، لازم است به سه مؤلف رجوع کنیم و به‌کتابهای آنان در حواشی صفحات اشاره نمائیم .

۲ ـ بقیهٔ حاشیهٔ شمارهٔ ۱صفحهٔ ۳۱ : رجوع کنید به Hakluyt's: Principle Navigations (Glascow, 1904) جلد ششم صفحهٔ ٦ و جلد پنجم صفحهٔ ۳۷۱ و نیز رجوع کنید به سفرنامهٔ ژان نیوبری .

۳ ـ بقیهٔ حاشیهٔ شمارهٔ ۱صفحهٔ ۳۲ : رجوع کنید به کتاب پروفسور شترک موسوم به Die Alte Landschaft Babylonien (Leyden, 1901) .

۴ ـ سطر ۱۵ صفحهٔ ۳۳ : کلمهٔ ربض برمجموع خانه‌ها وعمارات واقع درخارج دروازه‌های شهر اطلاق میشد . ما این‌کلمه را درموارد مختلف به حومه و ناحیه نیز ترجمه کرده‌ایم .

۵ ـ حاشیهٔ مربوط به سطر ۲۲ صفحهٔ ۳۹ : رجوع‌کنید به: ابن رسته ۱۸۵ ، ۱۸٦ ، یعقوبی ۱۳۱ ، قدامه ۱۹۳ ، مقدسی ۱۲۲ ، مسعودی : التنبیه و الاشراف ۱۴۹ ، یاقوت : جلد دوم ٦۷٦ ، ٦۸۳ ، جلد سوم ۳٦۲ ، جلد چهارم ۹۸۰ ، مستوفی ۱۳۹ ، ابن اثیر : جلد ششم ۲۰۷ .

۶ - حاشیهٔ مربوط به سطر ۸ صفحهٔ ۴۱ : رجوع کنید به: یعقوبی۳۲۱، قدامه ۱۴۹، ابن‌رسته ۱۹۸ ، یاقوت : جلد دوم ۹۰۳ ، جلد سوم ، ۹۱۸ ، جلد چهارم ۳۶۱ ، مسعودی : جلد هفتم ۶۵.

۷- بقیهٔ حاشیهٔ شمارهٔ ۵ صفحهٔ ۵۴ : علت دور افتادن آبادان‌ازساحل فیض دجله آنست که درین‌جا خط ساحل بطور متوسط هرسال بیست‌وچند متر ودرهرقرن تقریباً دو ونیم کیلومتر عقب می‌رود.

۸ - بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ ۷۱ : قسمت سفلای نهر عیسی ونهرصراة مربوط به منطقهٔ بغداد است ومن آنرا درضمن یکی از کتب قبلی خود بتفصیل وصف کرده‌ام . ظاهراً محل انبار خرابه‌های نزدیک صفیره یا خرابه‌های واقع در شمال این قریه است که J. P. Peters در کتاب Nippur جلد اول صفحهٔ ۱۷۷ آنرا رسم ووصف کرده است .

۹ - حاشیهٔ مربوط به سطر۱۷ صفحهٔ ۹۰ : رجوع کنید به : ابن رسته ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۲، یعقوبی ۳۰۸، ابن خردادبه۱۲۵، ۱۴۵، قدامه۱۸۵ ، ابوالفداء۳۰۳، ابن جبیر ۲۱۴ ، ۲۱۹ ، مستوفی ۱۹۲.

مستوفی (ص ۲۵۲) فاصلهٔ بصره تا کوفه را درامتداد حاشیهٔ بیابان ده مرحله، یا بیشتراز۲۵۰ میل،شمرده‌است. مشهوراست که بلال بن ابی برده بمناسبت کار معجلی این راه‌را دریک شبانروز طی کرده است واین مارا بیاد Dich Turpin می‌اندازد که فاصلهٔ ۱۰۰ میل لندن تایورک‌را در۱۸ ساعت طی کرد.

۱۰ - حاشیهٔ مربوط به سطر ۴ صفحهٔ ۹۶ : اعراب ، مخصوصاً ساکنین نواحی غربی ، ساختمانهای بزرگ را که بصورت بازار یا کاروانسرا بود قیصریه یا قیساریه می‌نامیدند وشکی نیست که این کلمه را از زبان یونانی اقتباس کرده‌اند اگر چه ظاهراً کلمه یونانی بمعنی بازار سلطنتی در شهر Caesarion نبوده است وبهرحال بعید مینماید که مسلمانان این کلمه را از اسم Caesarian محلهٔ مشهور اسکندریه ،گرفته باشند اگرچه غالباً آنرا چنین تأویل میکنند .

۱۱ - بقیهٔ حاشیهٔ شمارهٔ ۱ صفحهٔ ۹۹ : یاقوت وجغرافی نویسان پیش از او ازشهر کرکوک که علی یزدی (جلد اول ، ۶۶۱) آنرا نزدیک طاوق شمرده نامی نبرده اند . قابل توجه است که اسم « جبلتا » واقع در کنار دجله مقابل تکریت ، براثر اشتباه نساخ غالباً بصورت «حبلتا» ذکر شده، ولی‌بدون شک حرف اول این‌کلمه «جیم» است زیرا درسریانی بصورت « گبلتا » ذکر شده ودراین زبان شکل حروف «حاء» و « جیم » متشابه نیست .

۱۲ - بقیهٔ حاشیهٔ شمارهٔ ۱ صفحهٔ ۱۱۲ : دستار حضرت عیسی که زمانی در ادسا بود یکی‌از دستارهای متعددی است که به حضرت عیسی نسبت می‌دهند و معلوم نیست این دستار همان است که اکنون در رم است یا آن‌که در جنوا نگاهداری میشود . قدیمترین مرجع اسلامی که ازین دستار نام میبرد کتاب مسعودی است که درسال تحویل دستار به امپراطور روم تألیف شده است . ابن حوقل نیز در همان قرن از دستار « عیسی‌بن مریم علیه‌السلام » نام میبرد . ابن اثیر نیز در شرح اخبار سال ۳۳۱ این دستاررا که صورت عیسی برآن نقش بود وخلیفه متقی بشرط آزادکردن اسیران مسلمین و دورشدن رومیان از رها آنرا برومیان داد ذکرمیکند . موسی خورینی مینویسد براین دستار صورت عیسی ، ع ، بوضع عجیبی نقش بسته بود وعیسی آنرا برای ابجر پادشاه رها فرستاده بود . مسعودی: جلد دوم ۳۳۱ ، ابن اثیر : جلد هشتم ۳۰۲ .

۱۳ - بقیهٔ حاشیهٔ شمارهٔ ۵ صفحهٔ ۱۴۱ : اسم‌این دورود برخی جاها اشتباهاً بصورت سیحون

وجیحون آمده. ابن سرابیون گوید (نسخهٔ خطی ورقهٔ ٤٤ A) رود سیحان درآغاز قرن‌چهارم پنج فرسخ بالای مصیصه به رود جیحان می ریخت . اما اکنون نهر سیحان جداگانه نزدیک مرسینه بدریا می‌ریزد وتتبع آثار مجرای قدیم آن‌ممکن است. رجوع‌کنید به‌مجلهٔ جغرافیائی سال۱۹۰۳ صفحهٔ ٤۱۰ .

۱۴ - بقیهٔ حاشیهٔ شمارهٔ۲ صفحهٔ ۱۴۸ : رجوع‌کنید به « مجلهٔ مطالعات یونانی » جلد نوزدهم سال ۱۸۹۹ به مقالهٔ The Campaign of 716 to 718 from Arabic Sources و به کتاب History of the Later Roman Empire ازپروفسور« بوری » جلد دوم‌صفحهٔ ٤۰۱.مسلمانان Constantinpole را قسطنطنیه می‌نـامند . مسعودی (التنبیه صفحهٔ ۱۴۸) گوید رومیان در زمان او پایتخت خود را بولن (Polin بمعنی شهر) مینامیدند و« اگر بخواهند عنوان پایتختی آنرا ذکرکنند آنرا استن بولن مینامند » ومعلوم است‌که اسم ترکی جدید این شهر یعنی استانبول ازهمین کلمهٔ اخیرگرفته شده است .

۱۵ - بقیهٔ حاشیهٔ‌شمارهٔ۳صفحهٔ ۱۴۸ : به مقـالهٔ Arabic Lists of the Byzantine Themes اثر E. W. Brooks در مجلهٔ « مطالعات یونانی » جلد ۲۱ سال ۱۹۰۱ رجوع‌کنید .

۱٦ - بقیهٔ حاشیهٔ‌شمارهٔ ۴ صفحهٔ‌۱۴۹ : رجوع‌کنید به History of the Art of War اثر اومان. تاریخ سلاجقه و جانشینان ترکمان آنهـا بسیـار مبهم است . میرخواند و خوندمیر درین مورد مطلبی برآنچه در تاریخ گزیده آمده نیفزوده‌اند و ظاهراً کاملترین تاریخ سلاجقه در کتاب العبر ابن خلدون آمده‌است وآنهم ازحدودثبت اسامی وتواریخ تجاوز نمیکند. تاریخ ابن بیبی‌نیز اززمان قلج ارسلان دوم آغاز میشود واز هفتاد سال قبل از آن اطلاعی دودست نداریم رجوع‌کنید به مقالهٔ « جانشینان سلاجقه درآسیای صغیر » از پروفسور لین پول در J. R. A. S. سال ۱۸۸۲ صفحهٔ ۷۷۳ .

۱۷ - بقیهٔ حاشیهٔ ۸ صفحهٔ ۱۵۱ : ادریسی شهر عموریه وغار اصحاب‌کهف را دیده است . وی تنها جغرافی نویس مسلمـان است که آسیـای صغیر را در زمـان سلاجقه وصف کرده وسخت مایهٔ تأسف است که کتاب او بـا تصحیف بسیار بدست مـا رسیده است . پروفسور رمسی (M. G. A. M. صفحهٔ ۷۸ ، ۳۸۲ ، ۳۸٤) حدودمملکت سلجوقیان را معین‌کرده است. در سلسله مقالات « نوشته هـای عربی درآسیای صغیر » اثر « هوار » مندرج در Revue Sémitique سـال ۱۸۹٤ و۱۸۹۵ و در «مجلهٔ « آسیائی » سال ۱۹۰۱ جلد اول شرح و وصف ساختمانهای سلاجقه دیده میشود ونیز در مقالهٔ « آثـار سلجوقی در سیواس » اثر M. F. Grenard درمجلهٔ آسیـائی سال ۱۹۰۰ شمـارهٔ دوم. نیز رجوع کنید به‌بحث‌پروفسوررمسی با یادداشتهای مربوط به‌آنها بقلم Sir. C. Wilson ودیگـران در« مجلهٔ جغرافیائی » شمارهٔ سپتامبر سال ۱۹۰۲ صفحهٔ ۲۵۷ .

۱۸ - بقیهٔ حاشیهٔ ۱ صفحهٔ ۱۷۲ : در شاهنامهٔ ترنرمکان (کلکته ۱۸۲۹) صفحهٔ ۱٦۰ سطر چهارم وصفحهٔ ۱۹۲۷ سطر ششم ازپائین بجای « خنجست » « چیچست » خوانده شود .

۱۹ - دو حاشیهٔ مربوط به سطرهای ۲ و ۱۱ صفحهٔ ۲۹۹ : اصطخـری ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۳۵ ، مقدسی ٤۳۷ ، ٤٤٤،فارسنامه B ۷۹ ، A ۸۰ ، B ۸۲ ، B ۸۷ ، مستوفی ۱۷٤، ۱۷۹ ، ۲۱٦ ، ۲۱۸، ۲۲۵ ، ۲۲٦ ، حافظ ابرو A ۳۲ ، یاقوت : جلد سوم ۱۰۷ .

۲۰ - بقیهٔ حاشیهٔ شمارهٔ ۱ صفحهٔ ۳۰۰ : علاوه برشهر آباده قریه‌ای نیز بهمین نام در راه اصطخر به‌اصفهان قرار دارد .

۲۱ - بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ ۳۰۲ : شاید قلعهٔ سعیدآباد همان منصورآباد کنونی باشد که « شندلر » در P. R. G. S. سال ۱۸۹۱ صفحهٔ ۲۹۰ وصف کرده است .

بقیهٔ حاشیهٔ شمارهٔ ۲ صفحهٔ ۳۰۲ : بدون شک صورت « ابرج » صحیح است و « ایرج » تصحیف کتاب و نساخ است . قلعهٔ کهنهٔ بالای ابرج امروز اشکنوان خوانده میشود که شبیه نام شنکوان، از قلاع سه‌گانهٔ اصطخر است . به Shindler در P. R. G. S. سال ۱۸۹۱ صفحهٔ ۲۹۰ رجوع کنید .

۲۲ - حاشیهٔ مربوط به سطر ۷ صفحهٔ ۳۲۷ : اگرچه شکی نیست که بردسیر همان کرمان کنونی است ولی این‌بیان ابن اثیر دلیل براین حقیقت نیست زیرا منظور او از «شهر کرمان» پایتخت ایالت کرمان است که عبارت روشنی نمیتواند باشد . بعلاوه ابن‌اثیر درجلد سوم صفحهٔ ۱۰۰ تاریخ خود میگوید « سیرجان شهر کرمان است » وحال آنکه ، برخلاف آنچه از ظاهر این عبارت مفهوم میشود، سیرجان شهر کرمان کنونی نیست .

۲۳ - صفحهٔ ۳۴۵ : مؤلف کتاب کلمهٔ لوت را بصورت لوط (با طاء مؤلف) مینویسد ولی ما همان صورت معمول را ترجیح دادیم .

۲۴ - بقیهٔ حاشیهٔ شمارهٔ ۱ صفحهٔ ۳۸۴ : دشت بیاض ، یا دشت پیاز ، اسمی مرکب از دو کلمهٔ فارسی وعربی است واین اسم مرکب در اسامی اماکن ایرانی نادر است .

۲۵ - حاشیهٔ مربوط به سطر ۴ صفحهٔ ۳۹۹ : رجوع کنید به : ابن‌حوقل ۲۷۵، مقدسی ۳۵۹ ، ابن فقیه ۳۰۵ ، یاقوت : جلد سوم ۱۳، ۲۳۷، ۵۰٤، جلد چهارم ۷۲۶، علی یزدی : جلد اول ۳۹۱. گفته‌شده‌است چالوس‌درهشت فرسخی ری است واین باید غلط باشد زیرا باقرار داشتن آن درکناربحرخزر مطابقت ندارد .

۲۶ - حاشیهٔ مربوط به سطر ۱۹ صفحهٔ ۴۲۹ : ابن اثیر : جلد دوازدهم ۲۵٦ ، یاقوت : جلد اول ۳۷۳، جلد چهارم ۳۷۸ ، ۵۰۹ ، ۵۱۰ ، ابن بطوطه: جلد سوم ٦۳، مستوفی ۱۸۹ ، علی یزدی: جلد اول ۱٤۷ ، ۱۵۰ ، ۵٦۹ ، حافظ ابرو ۳۲ .

۲۷ - دنبالهٔ حاشیه شمارهٔ ۱ صفحهٔ ۴۴۳ : نیز رجوع کنید به C. E. Yate در کتاب افغانستان صفحات ۷۹٤، ۱۹۵، ۲۲۲

۲۸ - دنبالهٔ حاشیهٔ شمارهٔ ۲ صفحهٔ ۴۴۳ بعضی از نویسندگان درشرح جنگهای مغول درنواحی بالای مرغاب غرجستان‌را گرجستان نامیده‌اند واین غلط‌است زیرا در افغانستان «گرجستان» وجود ندارد.

۲۹ - حاشیهٔ مربوط به سطر ۱۱ صفحهٔ ۴٦٦ : درتسمیهٔ این‌بلاد ابهام بسیار وجود دارد. قزوینی در بارهٔ ختل Khuttal و ختلان (Khutlân یا Khuttalân) گوید ختلان بضم اول وفتح وتشدید ثانی شهری است دربلاد ترک ودرتنگی میان دوکوه قرار دارد . علی یزدی درشرح جنگهای تیمور ختلان‌را بضم اول وسکون ثانی ضبط کرده است . کلمهٔ ختل (بهرصورت که تلفظ شود)ظاهراً تحریفی از کلمهٔ هیطل است ، اسمی که اعراب برهونهای سفید درزمان ساسانیان و بیزانسی‌ها اطلاق کرده‌اند .

۳۰ - حاشیهٔ مربوط به سطر ۳ صفحهٔ ۴۸۳ : رجوع کنید به : اصطخری ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ابن حوقل ۳۵۲، ۳۵۳ ، مقدسی ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳ ، یاقوت : جلد دوم ۵۱۲ ، جلد چهارم ۲۳۰ .

* درچند فصل اول کتاب ، مربوط به‌ایالات عراق وجزیره، ذیل بعضی صفحات مطالبی از حواشیی که مترجمین عربی[۱] کتاب برمتن افزوده‌اند ترجمه و اضافه گردید که با علامت [ت. ع] مشخص شده است . متأسفانه ترجمهٔ همهٔ حواشی مزبور باآنکه عموماً بسیار مفید است ونیز درموارد معدودی سهو مؤلف‌را یادآوری و تصحیح میکند ، بعلت کثرت آنها و اختلاط با حواشی اصل کتاب میسر نشد و ناچار رجوع به کتاب مزبور برای قضای مافات به محققین و متتبعین توصیه میگردد .

۱ ـ « بلدان‌الخلافةالشرقية » ترجمهٔ بشیر فرنسیس و کورکیس عواد، چاپ بغداد ۱۹۵٤ .

۴

فهرست اعلام جغرافیائی

ب

ش

گ

۵

فهرست نامهای اشخاص و اقوام

۶

فهرست موضوعی مواد کتاب

۷

فهرست کتب

پایان